

دانشنامه علمی کلمات
امام حسین علیه السلام
جلد سوم (ایمان و کفر)

مصدر الفهرسة:	IQ-KaPLI ara IQ-KaPLI rda
رقم تصنيف:LC:	BP193.13.A1 R3 2021
المؤلف الشخصي:	رضواني، علي أصغر - نويسنده.
العنوان:	دانشناه علمي كلمات امام حسين <small>عليه السلام</small> /
بيان المسؤولية:	تأليف: استاذ علي أصغر رضواني.
بيانات الطبع:	چاپ اول.
بيانات النشر:	نجف، عراق: العتبة الحسينية المقدسة، مؤسسة وارث الأنبياء للدراسات التخصصية في النهضة الحسينية، ٢٠٢١م / ١٤٤٢ هـ. ق.
الوصف المادي:	٣ جلد؛ ٢٤ سم.
سلسلة النشر:	(العتبة الحسينية المقدسة؛ ٨٥٥).
سلسلة النشر:	(مؤسسة وارث الأنبياء للدراسات التخصصية في النهضة الحسينية، ٢٠٢١م / ١٤٤٢ هـ. ق.
تبصرة عامة:	٧٢٠ صفحة. جلد سوم: ايمان و كفر.
تبصرة بيبليوجرافية:	يتضمن هوامش، لائحة المصادر (صفحة ٧٠١-٧٢٠).
موضوع شخصي:	الحسين الشهيد، الحسين بن علي بن أبي طالب <small>عليه السلام</small> الإمام الثالث، ٤-٦١ للهجرة - أحاديث.
موضوع شخصي:	الحسين الشهيد، الحسين بن علي بن أبي طالب <small>عليه السلام</small> ، الإمام الثالث، ٤-٦١ للهجرة - كلمات قصار.
اسم هيئة اضافي:	العتبة الحسينية المقدسة (كربلاء، العراق)، مؤسسة وارث الأنبياء للدراسات التخصصية في النهضة الحسينية - جهة مصدرة.

فهرست نویسی پیش از انتشار در آستان مقدس حسینی،
معاونت امور فکری و فرهنگی، بخش سازماندهی اطلاعات.

بطاقة إيداع

٢٣٩ / ٨

ر ٦٩٢ رضواني، علي أصغر.

الموسوعة العلمية من كلمات الإمام الحسين عليه السلام / الأستاذ علي أصغر رضواني... وآخرون. قم، دار المؤمن، ٢٠٢١.
جلد ٣ (٧٢٠ ص)، ٢٤ سم.

١ - الحسين بن علي (الإمام الثالث) - أهل بيت النبي صلى الله عليه وآله. ٢ - موسوعات.

م. و. أ - العنوان.

٢٠٢١ / ٧٢٨

المكتبة الوطنية / الفهرسة أثناء النشر

رقم الإيداع في دار الكتب والوثائق ببغداد (٧٢٨) لسنة ٢٠٢١

دانشنامه علمی کلمات

علیه السلام
امام حسین

جلد سوم (ایمان و کفر)

استاد علی اصغر رضوانی

(با همکاری جمعی از فضلا)

اشراف علمی

موسسه تخصصی پژوهش و انتشارات الهدی
للدانشات التخصصية في النهضة الحسينية



کلیه حقوق چاپ برای آستان قدس حسینی محفوظ است



چاپ اول
۱۴۴۲ هـ. ق. - ۱۴۰۰ هـ. ش. - ۲۰۲۱ م



ناشر

مؤسسه نشر و انتشارات اندیشه
للدانشات التخصصية والنهضة الحسينية

هیئت علمی در موسسه وارث الانبیاء

۱. شیخ باقر ساعدی
۲. دکتر سید حاتم بخاتی
۳. شیخ حیدر اسدی
۴. شیخ عباس حمداوی
۵. شیخ صباح ساعدی
۶. دکتر شیخ رافد تمیمی

گروه تالیف

- استاد علی اصغر رضوانی
- دکتر شیخ عمار جویبرای
- استاد مهدی رضوانی

گروه فنی

- شیخ حسین مالکی زاد
- سید صادق حیدری
- سید مهدی معلمی
- محمد صادق رضوانی

شناسنامه کتاب

عنوان کتاب دانشنامه علمی کلمات امام حسین علیه السلام (جلد سوم: ایمان و کفر)
مؤلف استاد علی اصغر رضوانی با همکاری جمعی از فضلا
اشراف علمی هیئت علمی موسسه وارث الانبیاء
حروف چینی حسین مالکی راد
نوبت چاپ اول
سال چاپ ۱۴۰۰ ش / ۲۰۲۱ م

فهرست

مقدمه	۲۳
اول: اسلام	۳۱
مقدمه	۳۳
مفهوم لغوی اسلام	۳۳
مفهوم اصطلاحی اسلام	۳۵
الف) موارد لزوم گواهی	۳۷
۱. گواهی به توحید	۳۷
۲. گواهی به عبودیت پیامبر ﷺ	۴۰
۳. گواهی به رسالت پیامبر ﷺ	۴۱
۴. گواهی دادن به ولایت امیر مؤمنان <small>علیه السلام</small>	۴۲
۵. گواهی دادن به حقانیت معاد	۵۴
۶. گواهی به قرار داشتن در ملت رسول خدا <small>صلی الله علیه و آله</small>	۵۵
۷. گواهی به حقیقت ایمان به عجز از شکر نعمت‌های الهی	۵۷
ب) تقسیمات گواهی	۵۹
۱. لفظی و مکتوب	۵۹
۲. لفظی و باطنی	۶۰
ج) شریعت اسلام	۶۵
مسیر داشتن اسلام	۶۵

نورانیت معنوی شریعت اسلام.....	۷۳
(د) انواع اسلام.....	۷۵
(ه) آثار اسلام.....	۷۷
۱. مسلمانان، مشمول انواع نعمت‌های الهی.....	۷۷
۲. اختصاص نعمت هدایت معنوی به مسلمین.....	۷۸
۳. فضل خدا بر مسلمانان.....	۷۹
۴. رحمت خدا بر مسلمین.....	۸۱
۵. الطاف خدا به مسلمین در راستای دوری از شیطان.....	۸۱
(و) اولین اسلام‌آوردگان.....	۸۳
(ز) وظایف مسلمانان.....	۸۹
۱. نجات دادن کافران از کفر.....	۸۹
۲. تشکر به جهت هدایت انسان از سوی خدا به اسلام.....	۹۰
۳. دوست داشتن دین اسلام.....	۹۲
۴. استقامت ورزیدن بر ملت اسلام.....	۹۲
۵. پرهیز نمودن از مشابهت با کفار در عقیده.....	۹۵
۶. دعوت به دین اسلام.....	۹۷
۷. ظاهر کردن اسلام.....	۹۹
۸. داشتن ایمان.....	۱۰۲
۹. کسب ایمان در دنیا.....	۱۰۴
(ح) امت اسلام.....	۱۰۷
۱. امت اسلام، الگوی امت‌ها.....	۱۰۷
۲. شیعیان اهل بیت <small>علیهم السلام</small> بر دین رسول خدا <small>صلی الله علیه و آله</small>	۱۰۸
۳. خارج شدن حاکمان ظالم از امت اسلام.....	۱۱۰
(ط) از عوامل نابودی اسلام.....	۱۱۷

۱۱۷.....	۱. انحراف مردم و اشتغال نامناسب به دنیا
۱۱۹.....	۲. داشتن رهبران ظالم و فاسق
۱۲۳.....	ی) از حقوق مسلمانان
۱۲۳.....	۱. مجادله نکردن با مسلمین
۱۲۴.....	۲. تبری نجستن از مسلمین
۱۲۷.....	ک) امیر مؤمنان <small>علیه السلام</small> ، از شخصیت‌های مؤثر در ظهور اسلام
۱۳۱.....	ل) حکم مسلمان
۱۴۷.....	م) فرق بین مؤمن و مسلم
۱۵۳.....	ن) ویژگی‌های اسلام
۱۵۳.....	۱. منت اسلام بر اسلام‌آوردگان
۱۵۴.....	۲. اسلام، دین تبری
۱۵۵.....	۳. حقانیت اسلام
۱۵۷.....	۴. مخالفت اسلام با رذالت
۱۶۱.....	۵. مخالفت اسلام با سرزنش افراد مسلمان
۱۶۱.....	۶. اتمام نقایص توسط اسلام
۱۶۴.....	۷. برطرف شدن نقص از اهل بیت <small>علیهم السلام</small> با اسلام
۱۶۷.....	س) مسلمانان کافرنا
۱۷۱.....	دوم: ایمان
۱۷۳.....	مقدمه
۱۷۳.....	مفهوم لغوی ایمان
۱۸۰.....	مفهوم شرعی ایمان
۱۸۹.....	تأثیر تصدیق در حقیقت ایمان
۱۹۰.....	مفهوم تصدیق

الف) اصل ایمان ۱۹۳

حقیقت ایمان ۱۹۳

خانهٔ ایمان ۱۹۴

هدایت خدا به ایمان، سابق بر شناخت شکر آن ۱۹۷

نیاز انسان به هدایت غیبی در راستای ایمان‌داری ۱۹۸

لزوم کمک گرفتن از خدا در راستای کمال هدایت به ایمان ۱۹۹

عظمت ایمان ۲۰۳

حقیقت ایمان اولیا ۲۰۳

ارتباط ایمان با روح و جسم انسان ۲۰۴

جایگاه اندیشه در ایمان به خدا ۲۰۵

عدم تقابل بین اندیشه و ایمان ۲۰۶

فاصلهٔ بین ایمان و یقین ۲۰۷

ارتباط ایمان با نفس انسان ۲۰۸

ب) مراتب ایمان ۲۱۱

حسن یقین پیدا کردن به معارف الهی ۲۲۲

عزم یقین ۲۲۷

تعلق یقین به قلب و نفس انسان ۲۲۸

نیاز انسان به امداد غیبی در رسیدن به یقین قلبی ۲۲۹

آنان که در عالم آخرت ایمان پیدا می‌کنند ۲۳۰

گاهی که ایمان افراد قبول نمی‌شود ۲۳۰

کم شدن دین‌داران هنگام امتحان شدن با بلا ۲۳۲

ج) موارد ایمان ۲۳۳

۱. ربوبیت الهی ۲۳۳

۲. تصدیق رسولان الهی ۲۳۵

۳. ولایت امیر مؤمنان علیه السلام ۲۴۱
۴. تقدیر خیر و شر ۲۴۴
۵. مبدأ و معاد ۲۴۶
- د) لزوم هماهنگی بین ایمان و اسلام ۲۵۱
- گواهی‌هایی که باید با ایمان داد ۲۵۱
- گواهی‌هایی که باید با یقین داد ۲۵۲
- ه) آثار ایمان ۲۵۳
۱. نعمت معنوی ایمان ۲۵۳
۲. مهم بودن رضایت رسول و مؤمنان نزد خدا ۲۶۱
۳. تأثیر ایمان در راحتی مؤمن در برزخ ۲۶۲
۴. تأثیر ایمان در اکتساب خیرات ۲۶۲
۵. بهره‌مندی اخروی انسان ۲۶۴
۶. عصمت ناشی از ایمان ۲۶۵
۷. توصیف مؤمنان در قرآن ۲۶۸
۸. قدس ناشی از ایمان ۲۶۹
۹. تسلط بر نفس اماره با ایمان ۲۷۱
۱۰. کسب لطایف گوناگون از سوی مؤمنان ۲۷۲
۱۱. اکتساب معارف نفسانی ۲۷۴
۱۲. رسیدن به درجه صدیقین و شهدا به وسیله ایمان ۲۷۵
۱۳. خوف از خدا در دنیا ۲۷۶
۱۴. حفظ حرمت ذریه پیامبر صلی الله علیه و آله ۲۷۸
۱۵. خوشی مؤمنان بعد از مرگ ۲۸۲
۱۶. درجات ثواب الهی بر مؤمنان ۲۸۳
۱۷. تأثیر ذکر خیر در برادران ایمانی ۲۸۵

۱۸۱. حفظ حرمت امام معصوم ۲۱۶
۱۹. ذخیره دینی مؤمن ۲۱۸
۲۰. گریستن مؤمن در سوگ امام حسین علیه السلام ۲۹۰
۲۱. تأثیر ایمان در اصل گریستن ۲۹۰
۲۲. تأثیر ایمان به افراد در گریستن در مصیبت آنان ۲۹۱
۲۳. ابتلای مؤمنان توسط منحرفان ۲۹۱
- (و) آثار ایمان یقینی ۲۹۵
۱. کمال انسان در رسیدن به یقین قلبی ۲۹۵
۲. ارتباط غنای نفس با یقین قلبی ۲۹۶
۳. تأثیر یقین قلبی در اخلاص عملی ۲۹۷
۴. نورانیت دیده، نتیجه یقین و اخلاص ۲۹۸
- (ز) وظایف مؤمنان ۲۹۹
۱. لزوم شکرگزاری از نعمت ایمان ۲۹۹
۲. لزوم اقرار به عقاید حقه خود در روز قیامت ۳۰۰
۳. لزوم بهره‌مندی از برادران دینی ۳۰۱
۴. اقدامات مؤمن در راستای تکامل معنوی خود ۳۰۲
۵. لزوم نجات دادن مؤمنان از شبهات مخالفان ۳۰۴
۶. لزوم ارشاد افراد از کفر به ایمان ۳۰۵
۷. لزوم توجه دادن دشمنان به مبدأ و معاد ۳۰۶
۸. لزوم صیانت از دین ۳۰۸
۹. صیانت از دین با رفع حاجات مردم ۳۱۰
- (ح) نسبت عمل به ایمان ۳۱۳
- جزء نبودن عمل صالح در مفهوم ایمان به خدا ۳۱۳
- ایمان و عمل صالح، دو عامل مؤثر در استجابات دعا ۳۲۳

۳۲۳.....	پیوستگی ایمان و عمل صالح
۳۲۵.....	عدم جواز اکتفا به ایمان
۳۳۱.....	سود نداشتن عمل صالح بدون ایمان
۳۳۲.....	الطاف بسیار خدا به مؤمنان و انجام دهندگان عمل صالح
۳۳۳.....	بطلان اعتقاد مرجئه
۳۳۷.....	(ط) ارزش سبقت در ایمان
۳۳۹.....	(ی) اسباب ایمان
۳۳۹.....	۱. برخی از روزی‌ها
۳۳۹.....	۲. باران
۳۴۰.....	۳. شنیدن حقایق
۳۴۳.....	(ک) از خصوصیات مؤمن
۳۴۳.....	۱. گریه در سوگ اولیا از خصوصیات مؤمن
۳۴۳.....	۲. گریان بودن عموم مؤمنان در سوگ امام حسین <small>علیه السلام</small>
۳۴۴.....	۳. زیرکی مؤمن
۳۵۰.....	۴. یقین ناشی از زیرکی ایمان
۳۵۰.....	۵. اهل یقین بودن مؤمن واقعی
۳۵۱.....	۶. تمکین مؤمن از دستورات خدا به جهت قدس ایمان او
۳۵۱.....	۷. دنیا، زندان مؤمن
۳۵۳.....	۸. مؤمنان، برادر یکدیگر
۳۵۵.....	۹. خیرخواهی مؤمن برای دیگران
۳۵۶.....	۱۰. نبود زمینه‌های عذرخواهی در مؤمن
۳۵۷.....	۱۱. بدکاره نبودن مؤمن
۳۵۷.....	۱۲. کریم بودن افراد مؤمن
۳۵۹.....	(ل) ارزش ایمان

- یکسان بودن ارزش مؤمنان نزد خدا ۳۵۹
- لزوم ایمان آوردن قبل از رسیدن به اضطرار ۳۶۱
- (م) از نشانه‌های ایمان ۳۶۳
- (ن) مؤمنان واقعی ۳۶۵
- آنان که با ایمان از دنیا رحلت کردند ۳۶۵
- ایمان آوردن عموم مردم در عصر ظهور ۳۶۶
- شیعیان اهل بیت علیهم السلام، مؤمنان واقعی به خدا و رسول ۳۶۷
- لزوم راستین بودن مؤمن ۳۶۸
- امیر مؤمنان علیه السلام در رأس مؤمنان صالح ۳۶۸
- مؤمن صالح بودن شیعیان حضرت علی علیه السلام ۳۷۰
- شهدای کربلا، مؤمنان واقعی ۳۷۱
- امام حسین علیه السلام، مؤمن حقیقی ۳۷۳
- آنان که شهد شیرین ایمان را نوشیده‌اند ۳۷۴
- خالص‌شدگان با امتحان، مؤمنان واقعی ۳۷۶
- مؤمنان برادران دینی انسان ۳۷۸
- (س) نحوه مسابقه مؤمنان ۳۸۱
- (ع) از وظایف ما نسبت به مؤمنان ۳۸۳
۱. لزوم حفظ حرمت برادران مؤمن در غیاب آنان ۳۸۳
۲. زدودن اندوه از مؤمن ۳۸۴
- (ف) از وظایف ما نسبت به ایمان کودکان ۳۸۵
۱. لزوم رسوخ دادن اصول ایمان از کودکی در افراد ۳۸۵
۲. استحکام شاکله افراد با ایمان از کودکی ۳۸۷
۳. لزوم سیراب کردن کودک از ایمان ۳۸۷
- (ص) فرق بین ایمان و یقین ۳۸۹

- ق) اطلاقات عنوان مؤمن..... ۳۹۱
- ر) از شروط نافع بودن ایمان..... ۳۹۳
- سوم: کفر..... ۳۹۵
- مقدمه..... ۳۹۷
- مفهوم کفر..... ۳۹۷
- مفهوم اصطلاحی کفر..... ۴۰۱
- الف) آثار کفر..... ۴۰۵
۱. شکستن پیمان‌های الهی..... ۴۰۵
۲. تکذیب رسولان..... ۴۰۶
۳. مخالفت با خدا..... ۴۰۷
۴. مخالفت رسولان با کفر..... ۴۰۸
۵. اتفاق رسولان بر مبارزه با کفر..... ۴۰۹
۶. خاموش نشدن نور حق با ظلمت کفر..... ۴۰۹
۷. کشتن رهبران الهی..... ۴۱۰
۸. عذاب، در انتظار بی‌ایمانان..... ۴۱۱
۹. خارج شدن از دین..... ۴۱۳
۱۰. اوج خشم خدا از اعتقادات کفرآمیز..... ۴۱۵
۱۱. خشم شدید خدا از کفار یهود..... ۴۱۷
۱۲. خشم شدید خدا از نصارا..... ۴۱۸
۱۳. شدت خشم خدا بر مجوس..... ۴۱۹
۱۴. کراهت مشرکان از غلبه دین حق..... ۴۱۹
۱۵. نترسیدن از خدا نشانه عدم ایمان به او..... ۴۲۰
۱۶. عقوبت خدا بر کافران..... ۴۲۲

۱۷. عدم ایمان به حساب روز قیامت، عامل نشنیدن سخن حق..... ۴۲۴
۱۸. عدم ایمان از عوامل گناهان بزرگ ۴۲۸
۱۹. اوج بی‌حیایی ۴۳۱
۲۰. افتادن در هلاکت..... ۴۳۱
۲۱. ذلت ۴۳۳
۲۲. سلب‌کنندهٔ برکات الهی ۴۳۴
۲۳. حرکت در جهت حلال کردن خون افراد ۴۳۵
- ب) عوامل کفر..... ۴۳۹
۱. دشمنی با اهل بیت علیهم السلام ۴۳۹
۲. اعتقاد به تشبیه ۴۴۳
۳. عدم ایمان به قضا و قدر الهی..... ۴۴۵
۴. مبارزه با دین ۴۴۶
۵. ظلم به مردم..... ۴۵۱
۶. خروج بر امام..... ۴۵۳
۷. کشتن امام..... ۴۵۶
۸. مخالفت با امام به حق ۴۶۰
۹. کفر ورزیدن به امام ۴۶۳
۱۰. پیروی از ظالمان ۴۶۳
۱۱. تزئین بدی‌ها توسط شیطان ۴۶۴
۱۲. وسوسهٔ شیطان ۴۶۴
۱۳. سحر ۴۶۶
۱۴. دین فروشی به خاطر دیگران ۴۶۷
۱۵. استکبار ۴۷۰
۱۶. خودبزرگ‌بینی ۴۷۲

- ۴۷۲..... ۱۷. نافرمانی دستورات الهی.....
- ۴۷۵..... (ج) امکان نجات از کفر.....
- ۴۷۷..... (د) مرز بین ایمان و کفر.....
- ۴۷۹..... (ه) انواع کفر.....
- ۴۷۹..... ۱. کفر فسق.....
- ۴۸۱..... ۲. کفر نفاق.....
- ۴۸۲..... ۳. کفر عصیان و تعدی.....
- ۴۸۴..... ۴. کفر اعتقادی.....
- ۴۸۵..... ۵. کفر استکبار.....
- ۴۸۶..... ۶. کفر ارتداد.....
- ۵۰۰..... ۷. کفر خروج بر امام معصوم علیه السلام.....
- ۵۰۶..... ۸. کفر نعمت.....
- ۵۰۸..... ۹. کفر ناشی از دشمنی با پیامبر صلی الله علیه و آله.....
- ۵۱۰..... ۱۰. کفر تشبیه.....
- ۵۱۵..... (و) نمونه‌هایی از کافران مدعی اسلام.....
- ۵۱۵..... ۱. ابوسفیان.....
- ۵۲۶..... ۲. معاویه.....
- ۵۳۵..... ۳. یزید.....
- ۵۴۴..... ۴. عبیدالله بن زیاد.....
- ۵۵۲..... ۵. عمر بن سعد و لشکریانش.....
- ۵۵۷..... (ز) امکان کفر بعد از ایمان.....
- ۵۶۱..... (ح) از عقاید کفرآمیز.....
- ۵۶۴..... اشکالات عقیدهٔ تثلیث.....
- ۵۷۱..... (ط) صفات کفر.....

۱. طولانی شدن کفر برخی افراد ۵۷۱
۲. قبیح بودن علنی کردن فسق و کفر ۵۷۲
- ی) انواع کافر ۵۷۵
۱. کافر کتابی و غیر کتابی ۵۷۵
۲. کافر حربی و غیرحربی ۵۷۷
۳. کافر به کفر اصغر و اکبر ۵۷۹
- ک) احکام کافر ۵۸۹
۱. فرق بین رمی مؤمن و کافر در جمرات ۵۸۹
۲. عدم جواز تجهیز مطلق خوارج ۵۹۰
- ل) ویژگی‌های کافران ۵۹۳
۱. تندی کافران با خدا ۵۹۳
۲. شبیه قرار دادن کافران برای خدا ۵۹۴
۳. امور مکروه نزد کافران ۵۹۵
۴. ملعون شدن کفار بنی اسرائیل ۵۹۷
- چهارم: تکفیر ۵۹۹
- مقدمه ۶۰۱
- مفهوم تکفیر ۶۰۱
- اصالت عدم تکفیر ۶۰۲
- لزوم احتیاط در تکفیر ۶۰۶
- موارد اتفاق بر تکفیر ۶۰۸
- تکفیر از دیدگاه امام حسین علیه السلام ۶۱۵
- تکفیری بودن خوارج ۶۱۵
- لزوم توجیه کردن تکفیری‌ها ۶۱۸

۶۲۴.....	تکفیر یکدیگر قبل از ظهور.....
۶۲۶.....	مخالفت حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> با تکفیر یکدیگر.....
۶۲۷.....	قبح تکفیر مسلمین.....
۶۳۹.....	پنجم: نفاق.....
۶۴۱.....	مقدمه.....
۶۴۳.....	(الف) نفاق و منافق.....
۶۴۳.....	آنان که نفاق دیرینه دارند.....
۶۴۵.....	بی محتوا بودن دین بر سر زبان‌ها.....
۶۴۷.....	آنان که اسلامشان واقعی نیست.....
۶۵۱.....	(ب) از نشانه‌های نفاق.....
۶۵۳.....	۱. دشمنی با اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
۶۵۴.....	۲. کشتن امام معصوم.....
۶۵۶.....	۳. انجام کار زشت و عذرخواهی از آن.....
۶۵۹.....	(ج) از وظایف ما نسبت به منافقان.....
۶۶۱.....	(د) از انواع نفاق.....
۶۶۳.....	ششم: خشونت طلبی.....
۶۶۵.....	مقدمه.....
۶۶۵.....	دعوت اسلام به مدارا با مخالفان.....
۶۷۰.....	موارد جواز اعمال خشونت در اسلام.....
۶۷۵.....	خشونت و خشونت طلبی از دیدگاه امام حسین <small>علیه السلام</small>
۶۷۵.....	اهل ترور و خشونت بودن یزید.....
۶۷۹.....	بی حرمتی تروریست‌ها به حرم‌های الهی.....
۶۸۰.....	دور بودن قاتلان کودک کش از رحمت خدا.....

۲۰..... دانشنامه علمی کلمات امام حسین علیه السلام (جلد سوم: ایمان و کفر)

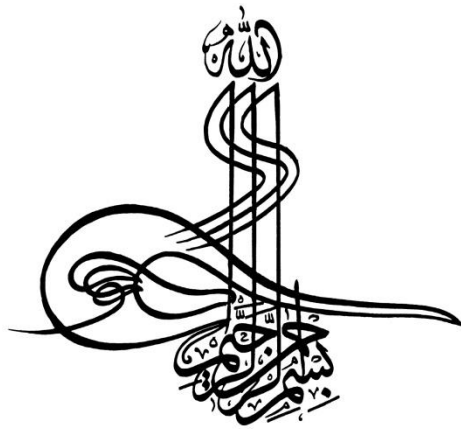
گاهی که قساوت مدعیان اسلام اوج می‌گیرد..... ۶۸۲

ناجوانمردانه بودن تعرض به زن و کودک..... ۶۸۴

تروریست‌های صدر اسلام..... ۶۸۹

تروریسم دولتی..... ۶۹۶

فهرست منابع..... ۷۰۱



مقدمه

بازگشت دوبارهٔ مسلمانان به آموزه‌های اسلام با رویگردانی از فرهنگ‌های وارداتی شرق و غرب، یکی از پدیده‌های میمون و مبارک در صحنهٔ سیاسی معاصر جهان اسلام است؛ اما خطری که این پدیده را تهدید می‌کند خطر افراطی‌گری و تکفیر و خشونت است که در ساحت عقیدتی و سیاسی، با استفاده از اختلافات مسلمانان در برخی از مسائل، در پی ایجاد اختلاف و تنش بین مسلمین و مانع از بازگشت عزت و اقتدار به دنیای اسلام است.

صحنه‌گردانان این نوع از گرایش که به جریانات تکفیری جهادی و وهابی شهره‌اند، شاخصهٔ اساسی و مشترکشان، تکفیر مسلمانان و جواز قتل آنان است. اینان که مدعی پیروی از سلف‌اند، با بهانه قرار دادن برخی از اختلاف‌نظرها، مسلمانان دیگر را تکفیر کرده و به جواز قتل آنان فتوا می‌دهند، در حالی که از حقیقت اسلام ناب و دین آسان و روان و حقیقت آیات قرآن و روایات آگاهی نداشته و فکر متحجرانهٔ خود را بر آن‌ها تحمیل می‌کنند. اینان وحدت و همدلی مسلمانان را در برابر دشمنان هدف قرار داده‌اند. همان چیزی که خداوند بدان فراخوانده و فرموده است:

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾^۱

محمد ﷺ فرستاده خداست؛ و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید و در میان خود مهربان‌اند.

و نیز می فرماید:

﴿وَلَا تَنزَعُوا فَنَفْسُلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ﴾^۱

و نزاع [و کشمکش] نکنید تا سست نشوید و قدرت [و شوکت] شما از میان نرود.

و نیز می فرماید:

﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾^۲

و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید.

و نیز می فرماید:

﴿إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ﴾^۳

این [پیامبران بزرگ و پیروانشان] همه امت واحدی بودند [و پیرو یک هدف]؛ و من پروردگار شما هستم؛ پس مرا پرستش کنید.

و نیز می فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾^۴

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

از پیامبر صلی الله علیه و آله نیز نقل شده که فرمود:

مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَوَادُّهِمْ وَتَعَاطُفِهِمْ وَتَرَاحِمِهِمْ، مَثَلُ الْجَسَدِ إِذَا اشْتَكَى مِنْهُ عُضْوٌ تَدَاعَى سَائِرَ الْجَسَدِ بِالسَّهْرِ وَالْحَمَى.^۵

مثال مؤمنان در دوستی و عطوفت و ترحم به یکدیگر همانند بدن است که اگر جزئی از آن مریض شود سایر اعضا با او در بیداری و

۱. سوره انفال، آیه ۴۶.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

۳. سوره انبیاء، آیه ۹۲.

۴. سوره انبیاء، آیه ۱۰۷.

۵. احمد بن محمد ابن حنبل، مسند الإمام احمد بن حنبل، ج ۳۰، ص ۳۳۰،

حدیث ۱۸۳۸۰.

تب همراهی خواهند نمود.

ابن هشام از ابن اسحاق نقل می‌کند:

مَرَّ شَأْسُ بْنُ قَيْسٍ، وَكَانَ شَيْخًا قَدَّ عَسَا، عَظِيمَ الْكُفْرِ، شَدِيدَ الصُّغْنِ عَلَى الْمُسْلِمِينَ، شَدِيدَ الْحَسَدِ لَهُمْ، عَلَى نَفَرٍ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) مِنَ الْأَوْسِ وَالْخَزْرَجِ، فِي مَجْلِسٍ قَدْ جَمَعَهُمْ، يَتَحَدَّثُونَ فِيهِ، فَعَاظَهُ مَا رَأَى مِنْ أَلْفَتِهِمْ وَجَمَاعَتِهِمْ، وَصَلَّاحِ ذَاتِ بَيْنِهِمْ عَلَى الْإِسْلَامِ، بَعْدَ الَّذِي كَانَ بَيْنَهُمْ مِنَ الْعَدَاوَةِ فِي الْجَاهِلِيَّةِ، فَقَالَ: قَدْ اجْتَمَعَ مَلَأُ بَنِي قَيْلَةَ بِهَذِهِ الْبِلَادِ، لَا وَاللَّهِ مَا لَنَا مَعَهُمْ إِذَا اجْتَمَعَ مَلَوْهُمُ بِهَا مِنْ قَرَارٍ، فَأَمَرَ فَتَى شَابًّا مِنْ يَهُودٍ كَانَ مَعَهُمْ، فَقَالَ: ائْتِئِدْ إِلَيْهِمْ، فَاجْلِسْ مَعَهُمْ، ثُمَّ أَدْكُرْ يَوْمَ بُعَاثٍ وَمَا كَانَ قَبْلَهُ، وَأَنْشِدْهُمْ بَعْضَ مَا كَانُوا تَقَاوَلُوا فِيهِ مِنَ الْأَشْعَارِ...

فَفَعَلَ. فَتَكَلَّمَ الْقَوْمُ عِنْدَ ذَلِكَ وَتَنَازَعُوا وَتَفَاخَرُوا، حَتَّى تَوَاتَبَ رَجُلَانِ مِنَ الْحَيَّيْنِ عَلَى الرُّكْبِ، أَوْسٍ بْنُ قَيْطِيٍّ أَحَدُ بَنِي حَارِثَةَ بْنِ الْحَارِثِ مِنَ الْأَوْسِ، وَجَبَّارُ بْنُ صَخْرٍ أَحَدُ بَنِي سَلَمَةَ مِنَ الْخَزْرَجِ، فَتَقَاوَلَا، ثُمَّ قَالَ أَحَدُهُمَا لِصَاحِبِهِ: إِنَّ شِئْتُمْ رَدَدْنَاهَا الْآنَ جَدْعَةً، فَغَضِبَ الْفَرِيقَانِ جَمِيعًا، وَقَالُوا: قَدْ فَعَلْنَا مَوْعِدَكُمْ الظَّاهِرَةَ. وَالظَّاهِرَةُ: الْحَرَّةُ. السِّلَاحِ السَّلَاحِ.

فَخَرَجُوا إِلَيْهَا، فَبَلَغَ ذَلِكَ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ فِيمَنْ مَعَهُ مِنْ أَصْحَابِهِ الْمُهَاجِرِينَ حَتَّى جَاءَهُمْ، فَقَالَ: يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ، اللَّهُ اللَّهُ، أْبَدَعُوا الْجَاهِلِيَّةَ، وَأَنَا بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ بَعْدَ أَنْ هَدَاكُمْ اللَّهُ لِلْإِسْلَامِ، وَأَكْرَمَكُمْ بِهِ، وَقَطَعَ بِهِ عَنْكُمْ أَمْرَ الْجَاهِلِيَّةِ، وَأَسْتَنْقِدْكُمْ بِهِ مِنَ الْكُفْرِ، وَأَلْفَ بِهِ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ!؟

فَعَرَفَ الْقَوْمُ أَنَّهَا نَزَعَةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ، وَكَيْدٌ مِنْ عَدُوِّهِمْ، فَبَكَوْا وَعَانَقَ الرَّجُلُ مِنَ الْأَوْسِ وَالْخَزْرَجِ بَعْضُهُمْ بَعْضًا، ثُمَّ انْصَرَفُوا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ

(صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) سَامِعِينَ مُطِيعِينَ، قَدْ أَطَفَأَ اللَّهُ عَنْهُمْ كَيْدَ
عَدُوِّ اللَّهِ شَاسِ بْنِ قَيْسٍ.^۱

شاس بن قیس یکی از سالخوردگان یهود که در کفر خویش پایدار و کینه سختی و حسادت زیادی از مسلمین در دل داشت. روزی عبورش به جمعی از مسلمانان که از هر دو تیره اوس و خزرج تشکیل یافته بود افتاد که دور هم نشسته و مشغول گفتگو هستند، این الفت و دوستی از دو دسته مخالفی که در زمان جاهلیت دشمن خون خوار همدیگر بودند بر طبع حسود و دو به هم زن او سخت ناگوار آمده با خود گفت: گروه بنی قیله در این بلاد اجتماع کرده‌اند، به خدا اگر اینان با همدیگر متفق شوند ما نمی‌توانیم در این سرزمین زندگی کنیم. از این رو به یکی از جوانان یهود که همراه او بود دستور داد تا به نزد آنان برود و در مجلس ایشان بنشیند و از جنگ بعات و سایر جنگ‌هایی که در میان اوس و خزرج اتفاق افتاده سخن به میان آورد و آن روزها را به یاد آنان بیندازد و برخی از اشعار و حماسه‌هایی که درباره آن جنگ‌ها گفته شده برای آن‌ها بخواند...

جوان مزبور به دستور شاس بن قیس عمل کرد و کاری کرد که اوس و خزرج به سخن آمده و به یاد آن زمان افتاده و هر یک سخنی گفتند و به یکدیگر تفاخر ورزیده، رو به روی هم ایستادند، در این میان دو تن از طرفین به نام‌های اوس بن قیظی یکی از بنی حارثه بن حارث - از اوس - و جبار بن صخرا یکی از بنی سلمه - از خزرج - سر تعصب آمده به هم پرخاش کردند، پس یکی از آن‌ها گفت: اگر مایل باشید آن روز را تجدید کنیم؟! این سخن هر دو طرف را بر سر تعصب آورده

۱. عبد الملک بن هشام ابن هشام، السیرة النبویة لابن هشام، ج ۱، ص ۵۵۵-۵۵۶.

گفتند: ما حاضریم، وعده ما با شما در بیرون شهر در «ظاهرة» - که همان حرّه باشد - سلاح، سلاح.

و طولی نکشید که در میعادگاه حاضر شدند. این خبر که به گوش رسول خدا ﷺ رسید جمعی از مهاجرین را برداشته و به نزد ایشان آمد و در برابر آنها ایستاده فرمود: ای گروه مسلمانان خدا را در نظر بیاورید! آیا دوباره به یاد دوران جاهلیت افتاده‌اید؟ در صورتی که من در میان شما هستم و پس از آن که خداوند شما را به اسلام راهنمایی فرمود و بدان گرمی‌تان داشت و به وسیله آن عادات جاهلیت را از شما دور نمود و از کفر نجاتتان داد و دل‌های شما را با هم مهربان کرد؟

این سخنان در اعماق دل آنها اثر کرده به خود آمدند و دانستند که وسوسه‌های شیطانی آنان را به روی هم واداشته و دسیسه دشمنان بوده که می‌خواستند دوباره آنان را به جنگ و برادرکشی وادار کنند، از این رو همگی گریان شده و هر دو دسته یکدیگر را در آغوش کشیدند و به همراه رسول خدا ﷺ به شهر بازگشتند و به سخنان او گوش داده و فرمان‌بردار او گشتند و این‌گونه خداوند از آنان کید دشمن خدا شاس بن قیس را خاموش نمود.

امام علی علیه السلام در این باره می‌فرماید:

... دَفَنَ اللَّهُ بِهِ الصَّغَائِنَ، وَأَطْفَأَ بِهِ [النَّوَائِرَ] الثَّوَائِرَ، أَلْفَ بِهِ إِخْوَانًا،
وَفَرَّقَ بِهِ أَقْرَانًا، أَعَزَّ بِهِ الدَّلَّةَ، وَأَذَلَّ بِهِ الْعِرَّةَ.^۱

... خدا به برکت وجود او کینه‌ها را دفن کرد و آتش دشمنی‌ها را خاموش کرد. با او میان دل‌ها الفت و مهربانی ایجاد کرد و نزدیکانی

۱. امام اول علی بن ابی‌طالب علیه السلام، نهج البلاغه، خطبه ۹۶.

را از هم دور ساخت. انسان‌های خوار و ذلیل و محروم در پرتو او عزت یافتند و عزیزانی خودسر ذلیل شدند.

و نیز درباره عملکرد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید:

فَصَدَعَ بِمَا أَمَرَ بِهِ، وَبَلَغَ رِسَالَاتِ رَبِّهِ؛ فَلَمَّ اللَّهُ بِهِ الصَّدْعَ، وَرَتَقَ بِهِ
الْفُتْقَ، وَالْفَ بِهِ الشَّمْلَ بَيْنَ ذَوِي الْأَرْحَامِ بَعْدَ الْعَدَاوَةِ الْوَاعِرَةِ فِي
الضُّدُورِ وَالصَّغَائِنِ الْقَادِحَةِ فِي الْقُلُوبِ.^۱

پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آنچه را که به ابلاغ شد آشکار کرد و پیام‌های پروردگارش را رساند. او شکاف‌های اجتماعی را به وحدت اصلاح و فاصله‌ها را به هم پیوند داد و پس از آن‌که آتش دشمنی‌ها و کینه‌های برافروخته در دل‌ها راه یافته بود، میان خویشاوندان یگانگی برقرار کرد.

در مورد تکفیر مسلمانان از مذاهب گوناگون اسلامی دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد که می‌توان آن‌ها را به سه دسته تقسیم نمود؛ یکی دیدگاه افراطی و دیگری دیدگاه تفریطی و سومی دیدگاه اعتدالی.

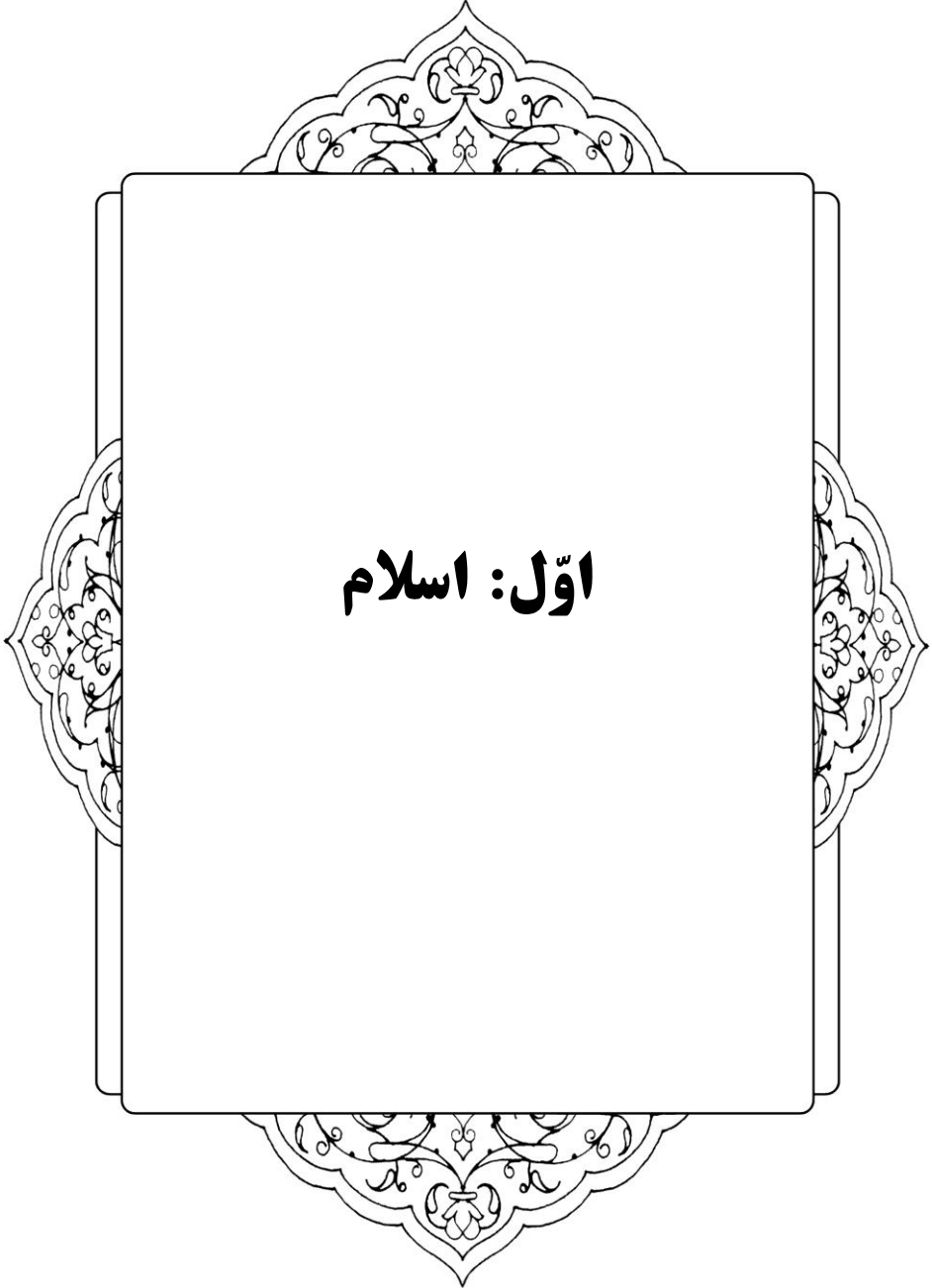
دسته اول از حد اعتدال خارج شده و بدون دلیل و هیچ جهت معقولی مخالفان افکار خود را تکفیر نموده است و به این هم اکتفا نکرده بلکه قوه اجرایی ایجاد نموده و حکم به قتل مخالفان خود داده است و این در حالی است که مستفاد از آیات و روایات نبوی و اهل بیت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و سخنان صحابه و اندیشمندان اسلامی و نیز عملکرد آنان برخلاف این غلو و تندروی است.

دسته دوم کسانی‌اند که با تکفیر و خشونت به طور کلی مخالف بوده و به تعبیری اهل تساهل در این دو هستند و شعار آزادی اندیشه و گفتار را تا به حدی پیش می‌برند که به هر کس اجازه می‌دهند در مورد دین و بزرگان آن هر چه

می‌خواهند بر زبان جاری سازند و به احدی اجازه حق تعرض به او به تکفیر یا اعمال خشونت نمی‌دهند و لذا این‌گونه افراد حکم ارتداد را زیر سؤال برده و با توجیهات واهی آن را نمی‌پذیرند.

دسته سوم اهل اعتدال می‌باشند که نه به دسته اول تمایل داشته تا تکفیری افراطی شوند و نه به دسته دوم که اهل تساهل در تکفیرند؛ آنان تحت شرایط بسیار محدودی حکم به تکفیر و اعمال به خشونت کرده و در مواقع بسیار خاص آن را ضروری می‌دانند و آن را هرگز با آیه ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾ مغایر ندانسته بلکه در راستای اصول دموکراسی قرار می‌دهند.

ما در این کتاب به بررسی مفاهیم دستاویز تکفیریان همچون اسلام، ایمان و کفر از دیدگاه آیات و روایات، علی‌الخصوص احادیث امام حسین علیه السلام پرداخته و نیز از منظر اندیشه‌وران اسلامی به توضیح مفهومی این اصطلاحات خواهیم پرداخت.



اوّل: اسلام

مقدمه

مفهوم لغوی اسلام

ابن فارس می‌نویسد:

سلم: السین واللام والمیم، معظم بابه من الصحة والعافية... ومن الباب أيضاً الإسلام، وهو الانقياد؛ لأنه يسلم من الإباء والامتناع.^۱
سلم: سین و لام و میم؛ بیشترین موارد استعمال آن از معنای صحت و عافیت است... و نیز از این باب است اسلام به معنای اطاعت کردن؛ زیرا انسان را از دوری و امتناع سالم نگه می‌دارد.
راغب اصفهانی «اسلام» را به معنای دخول در سلیم گرفته است.^۲
علامه مصطفوی می‌نویسد:

إنَّ الأصل الواحد في هذه المادّة: هو ما يقابل الخصومة وهو الموافقة الشديدة في الظاهر والباطن بحيث لا يبقى خلاف في البين، ومن لوازم هذا المعنى مفاهيم الانقياد والصلح والرضا.
ولمّا كان أصل المادّة لازماً فيكون مفهومه حصول الوفاق ورفع الخلاف والخصومة في نفس الشيء، سواء يلاحظ في نفسه أو بالنسبة إلى غيره.

۱. احمد بن فارس ابن فارس، معجم مقاييس اللغة، ج ۳، ص ۹۰.
۲. حسين بن محمد راغب اصفهانی، مفردات ألفاظ القرآن، ص ۴۲۳.

وإذا لوحظ في نفسه من حيث هو يلزمه الاعتدال والنظم والمحفوظية من النقص والعيب والعاهة والآفة، وهذا معنى السلامة والصحة في نفس الشيء وفي أجزائه، لفقدان الخلاف فيما بين الأجزاء والأعضاء، وحصول الوفاق الكامل والنظم والاعتدال فيها، فالصحة تكون من مصاديق الأصل بهذا المعنى.^۱

اصل اولی در این ماده مفهوم مقابل خصومت بوده و به معنای موافقت شدید در ظاهر و باطن است به حیثی که خلافی در بین باقی نماند و از لوازم این معنا مفاهیمی همچون انقیاد و صلح و رضاست.

و چون اصل ماده لازم است لذا مفهوم آن حصول وفاق و رفع خلاف و خصومت در خود شیء است؛ خواه در خود آن چیز ملاحظه شود یا نسبت به غیر آن.

و چون در مورد خودش ملاحظه شود از حیث این که ملازم با اعتدال و نظم و محفوظ بودن از نقص و عیب و آفت است، این همان معنای سلامت و صحت در یک شیء و در اجزاء آن است؛ به جهت فقدان اختلاف بین اجزاء و اعضا و حصول وفاق کامل و نظم و اعتدال در آن. لذا صحت از مصادیق اصل به این معناست.

او در ادامه می نویسد:

فظهر أنّ الإسلام عبارة عن جعل شيء سلماً، أي موافقاً متلائماً لا يبقى خلاف ولا ترى جهة مغايرة ومنافرة.^۲

پس ظاهر شد که اسلام عبارت است از قرار گرفتن چیزی موافق و ملایم به حیثی که خلافی باقی نمانده و هیچ جهت مغایرت و نفرتی مشاهده نشود.

۱. حسن مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۵، ص ۲۲۸-۲۲۹.

۲. همان، ج ۵، ۲۳۲.

مفهوم اصطلاحی اسلام

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

الإِسْلَامُ هُوَ الظَّاهِرُ الَّذِي عَلَيْهِ النَّاسُ، شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَإِقَامُ الصَّلَاةِ، وَإِيتَاءُ الزَّكَاةِ، وَحِجُّ الْبَيْتِ، وَصِيَامُ شَهْرِ رَمَضَانَ.^۱

اسلام همان ظاهری است که مردم بر آن می‌باشند؛ یعنی گواهی به وحدانیت خدا و رسالت محمد صلی الله علیه و آله و انجام نماز و پرداخت زکات و به جای آوردن حج و روزه ماه رمضان.

و نیز نقل شده که فرمود:

الإِسْلَامُ شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَالتَّصَدِيقُ بِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، بِهِ حُقِّقَتِ الدِّمَاءُ، وَعَلَيْهِ جَرَّتِ الْمَنَاقِحُ وَالْمَوَارِيثُ، وَعَلَى ظَاهِرِهِ جَمَاعَةُ النَّاسِ.^۲

اسلام عبارت است از گواهی دادن به توحید و تصدیق به رسول خدا صلی الله علیه و آله که به واسطه آن خون‌ها حفظ شده و نکاح‌ها جاری و ارث‌ها برقرار می‌شود و بر ظاهر آن است جماعت مردم.

علامه طباطبایی می‌نویسد:

إنَّ الإسلامَ على ما تداول بيننا من لفظه، ويتبادر إلى أذهاننا من معناه أول مراتب العبودية، وبه يمتاز المنتحل من غيره، وهو الأخذ بظاهر الاعتقادات والأعمال الدينية، أعم من الإيمان والنفاق.^۳

همانا اسلام آن‌گونه که نزد ما از لفظش متداول است و از معنایش به ذهن ما تبادر می‌کند عبارت است از اول مراتب عبودیت و به

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۴، حدیث ۴.

۲. همان، ج ۲، ص ۲۵، حدیث ۱.

۳. محمدحسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۸۳.

واسطه آن انسان مسلمان از غیرش ممتاز می‌شود و آن عبارت است از اخذ به ظاهر اعتقادات و اعمال دینی، اعم از ایمان و نفاق.

فخر رازی می‌نویسد:

إِنَّا بَيْنَا أَنْ الْإِسْلَامَ عِبَارَةٌ عَنِ الْإِقْرَارِ الدَّالِّ عَلَى الْاِعْتِقَادِ ظَاهِرًا.^۱

ما بیان کردیم که اسلام عبارت از اقرار ظاهری است که بر اعتقاد دلالت دارد.

ابن تیمیه می‌نویسد:

قد فرّق النبي (صلى الله عليه وسلم) في حديث جبريل عليه السلام بين مسمّى «الإسلام» ومسمّى «الإيمان» ومسمّى «الإحسان»، فقال: «الإسلام: أن تشهد أن لا إله إلا الله، وأنّ محمداً رسول الله، وتقيم الصلاة، وتؤتي الزكاة، وتصوم رمضان، وتحج البيت إن استطعت إليه سبيلاً»، وقال: «الإيمان: أن تؤمن بالله، وملائكته، وكتبه، ورسوله، واليوم الآخر، وتؤمن بالقدر خيره وشره».^۲

پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیث جبرئیل علیه السلام بین مفهوم اسلام و مفهوم ایمان و مفهوم احسان فرق گذاشته و فرموده: اسلام آن است که شهادت به وحدانیت خداوند و فرستاده شدن محمد صلی الله علیه و آله از جانب خداوند متعال دهی و نماز به جای آورده و زکات پرداخته و روزه ماه رمضان را گرفته و حج به جای آوری در صورتی که استطاعت بر رفتن به سوی آن داشته باشی؛ و ایمان آن است که به خدا و فرشتگان و کتاب‌های خداوند و رسولانش و روز قیامت و خیر و شر قدر اعتقاد داشته باشی.

بعد از ذکر این مقدمه به احادیث امام حسین علیه السلام درباره اسلام می‌پردازیم.

۱. محمد بن عمر فخر رازی، معالم أصول الدین، ص ۱۴۷.

۲. احمد بن عبدالحلیم ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ج ۷، ص ۴.

الف) موارد لزوم گواهی

حقیقت اسلام گواهی دادن و شهادت به وحدانیت خدای سبحان و نبوت پیامبر ﷺ و امامت و معاد است، گرچه آنان که به امامت اهل بیت علیهم السلام گواهی نمی‌دهند، اگر از روی تعصب و عناد نباشد، در ظاهر مسلمان بوده و حکم اسلام که حفظ جان و مال و آبرویشان باشد بر آنان مترتب می‌گردد و این مطلبی است که از روایات می‌توان به خوبی استفاده کرد، همان‌گونه که بعداً به آن اشاره خواهیم نمود.

۱. گواهی به توحید

ابن اعثم می‌نویسد:

وَصِيَّةُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَخِيهِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

فَكَتَبَ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، هَذَا مَا أَوْصَى بِهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ
بْنِ أَبِي طَالِبٍ لِأَخِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّةِ الْمَعْرُوفِ وَوَلَدِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي
طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ...^۱

وصیت [امام] حسین علیهم السلام به برادرش محمد بن حنفیه (رضی الله عنه):

او چنین نوشت: به نام خداوند بخشنده مهربان. این است آنچه حسین بن علی بن ابی‌طالب، به برادرش محمد بن حنفیه فرزند علی بن ابی‌طالب (رضی الله عنه)، وصیت می‌کند:

به راستی که حسین بن علی، شهادت می‌دهد جز خدای یگانه،

۱. احمد بن علی ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۵، ص ۲۱.

خدایی نیست و همتایی ندارد...

از این وصیت‌نامه حضرت به دست می‌آید جا دارد در وصیت‌نامه ابتدا به اموری گواهی دهیم که از آن جمله وحدانیت خداوند سبحان است.

جابر از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود:

أَمَرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَإِذَا قَالُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّهَا، وَحَسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ، ثُمَّ قَرَأَ: ﴿فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ ﴿۱﴾ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ ﴿۲﴾﴾.

من مأمورم با مردم نبرد کنم تا به توحید گواهی دهند و چون چنین کردند از جانب من خون‌ها و اموالشان جز در مورد حق حفظ خواهد شد و حساب آنان با خداست. آنگاه این آیه را تلاوت فرمود: «همانا تو تذکردهنده‌ای و بر آنان سیطره نداری».

ابی مالک از پدرش از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که می‌فرمود:

مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَكَفَرَ بِمَا يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ، حَرَّمَ مَالَهُ وَدَمَهُ، وَحَسَابُهُ عَلَى اللَّهِ. ۳

هرکس به توحید گواهی دهد و به آنچه از غیر خداست کفر ورزد مال و خونس حرمت پیدا کرده و حساب او بر خداست.

اسامة بن زید می‌گوید:

بَعَثَنَا رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) فِي سَرِيَّةٍ، فَصَبَّحْنَا الْحُرَقَاتِ مِنْ جُهَيْنَةَ، فَأَدْرَكْتُ رَجُلًا، فَقَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَطَعَنْتُهُ، فَوَقَعَ فِي نَفْسِي مِنْ ذَلِكَ، فَذَكَرْتُهُ لِلنَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ)، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ): «أَقَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَقَتَلْتَهُ؟» قَالَ: قُلْتُ:

۱. سوره غاشیه، آیه ۲۱-۲۲.

۲. مسلم بن حجاج قشیری نيسابوری، صحيح مسلم، ج ۱، ص ۵۲، حديث ۲۱.

۳. همان، ج ۱، ص ۵۳، حديث ۲۳.

يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّمَا قَالَهَا خَوْفًا مِنَ السَّلَاحِ، قَالَ: «أَفَلَا شَقَقْتَ عَن قَلْبِهِ حَتَّى تَعْلَمَ أَقَالَهَا أَمْ لَا؟!». فَمَا زَالَ يُكْرِرُهَا عَلَيَّ حَتَّى تَمَنَيْتُ أَنِّي أَسْلَمْتُ يَوْمَئِذٍ^۱.

رسول خدا ﷺ ما را در نبردی فرستاد. پس در منطقه‌ای از قبیلهٔ جهینه صبح کردیم. با مردی روبرو شدم، او به توحید گواهی داد ولی من با نیزه او را از پای درآوردم. از این کار خود ناراحت بودم تا این‌که بر پیامبر ﷺ بازگو کردم. حضرت فرمود: «آیا او به توحید گواهی داد و تو او را به قتل رساندی؟»، گفتم: ای رسول خدا! او به جهت ترس از اسلحه کلمهٔ توحید را بر زبان جاری ساخت.

حضرت فرمود: «آیا قلبش را شکافتی که فهمیدی بدین جهت بوده است؟»، حضرت این جمله را همچنان بر من تکرار می‌کرد به حدی که آرزو داشتم آن روز دوباره اسلام را برمی‌گزیدم.

امیر مؤمنان علیه السلام ضمن خطبه‌ای فرمود:

وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، شَهَادَةً مُّتَّحِنًا إِخْلَاصُهَا، مُعْتَقِدًا مُّصَاصُهَا، نَتَمَسَّكُ بِهَا أَبَدًا مَا أَبْقَانَا، وَنَدَّخِرُهَا لِأَهَاوِيلِ مَا يَلْقَانَا، فَإِنَّهَا عَزِيمَةُ الْإِيمَانِ، وَفَاتِحَةُ الْإِحْسَانِ، وَمَرَضَةُ الرَّحْمَنِ، وَمَدْحَرَةُ الشَّيْطَانِ^۲.

و گواهی می‌دهم که جز خدای یکتای بی‌شریک، معبودی نیست، شهادتی که اخلاص آن آزموده و پاکی و خلوص آن را باور داریم و تا زنده‌ایم بر این باور استواریم و آن را برای صحنه‌های هولناک روز قیامت ذخیره می‌کنیم، زیرا شهادت به یگانگی خدا، نشانه استواری ایمان، بازکننده درهای احسان، مایه خشنودی خدای رحمان و دورکننده شیطان است.

۱. همان، ج ۱، ص ۹۶، حدیث ۹۶.

۲. علی بن ابی‌طالب علیه السلام، نهج البلاغه، خطبه ۲.

۲. گواهی به عبودیت پیامبر صلی الله علیه و آله

ابن اعثم می نویسد:

وَصِيَّةُ الْحُسَيْنِ عليه السلام لِأَخِيهِ مُحَمَّدٍ عليه السلام :
... إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ،
وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، جَاءَ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِهِ...^۱
وصیت [امام] حسین علیه السلام به برادرش محمد بن حنفیه (رضی الله
عنه):

... به راستی که حسین بن علی، شهادت می دهد جز خدای یگانه،
خدایی نیست و همتایی ندارد و به راستی که محمد، بنده و فرستاده
اوست و پیام حق را از جانب او (خدا) آورد...

از این گواهی حضرت به دست می آید عموم مردم حتی اولیای الهی باید به
عبودیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله گواهی دهند.

امیر مؤمنان علیه السلام در ضمن خطبه ای فرمود:

وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ أَرْسَلَهُ بِالذِّينِ الْمَشْهُورِ، وَالْعَلَمِ
الْمَأْتُورِ، وَالْكِتَابِ الْمَسْطُورِ، وَالنُّورِ السَّاطِعِ، وَالضِّيَاءِ اللَّامِعِ، وَالْأَمْرِ
الصَّادِعِ، إِزَاحَةً لِلشُّبُهَاتِ، وَاحْتِجَاجاً بِالْبَيِّنَاتِ، وَتَحْذِيرًا بِالْآيَاتِ،
وَتَخْوِيفاً بِالْمَثَلَاتِ.^۲

و شهادت می دهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده خدا و فرستاده اوست. خداوند
او را با دینی آشکار و نشانه ای پایدار و قرآنی نوشته شده و استوار و
نوری درخشان و چراغی تابان و فرمانی آشکارکننده فرستاد تا شک و
تردیدها را نابود سازد و با دلایل روشن استدلال کند و با آیات الهی
مردم را پرهیز دهد و از کیفرهای الهی بترساند.

۱. ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۵، ص ۲۱.

۲. علی بن ابی طالب علیه السلام، نهج البلاغه، خطبه ۲.

۳. گواهی به رسالت پیامبر ﷺ

و نیز در حدیث اخیر امام حسین علیه السلام، از این گواهی حضرت به دست می آید
عموم مردم حتی اولیای الهی باید به رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله گواهی دهند.

بخاری به سندش از عبدالله بن عمر نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

أَمَرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا
رَسُولُ اللَّهِ، وَيَقِيمُوا الصَّلَاةَ، وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ، فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ عَصَمُوا مِنِّي
دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّ الْإِسْلَامِ، وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ.^۱

به من دستور داده شده که با مردم نبرد کنم تا شهادت به وحدانیت
خدا و رسالت من دهند و نماز به پا داشته و زکات بپردازند و چون
چنین کردند جانها و اموالشان از سوی من به جز به حق اسلام
محفوظ خواهد ماند و حساب آنان بر خداوند است.

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

... فَكَانَ أَوَّلُ مَا قَيَّدَهُمْ بِهِ الْإِقْرَارَ بِالْوَحْدَانِيَّةِ وَالرُّبُوبِيَّةِ وَالشَّهَادَةَ بِأَنَّ لَا
إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَلَمَّا أَقْرَأُوا بِذَلِكَ تَلَاَهُ بِالْإِقْرَارِ لِنَبِيِّهِ صلی الله علیه و آله بِالنُّبُوَّةِ وَالشَّهَادَةَ لَهُ
بِالرِّسَالَةِ.^۲

... پس به اولین چیزی که مقیدشان فرمود: اقرار به وحدانیت و
ربوبیت و شهادت به این که معبودی جز الله نیست بود، پس
هنگامی که بدان اقرار نمودند دنباله اش اقرار به نبوت نبی خود و
شهادت به رسالت او بود.

۱. محمد بن اسماعیل بخاری، صحیح البخاری، ج ۱، ص ۱۴، حدیث ۲۵.

۲. احمد بن علی طبرسی، الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۵۴.

۴. گواهی دادن به ولایت امیر مؤمنان علیه السلام

از سلیم بن قیس هلالی نقل شده که امام حسین علیه السلام در خطبه‌ای خطاب به بنی‌هاشم و نخبگان جامعه در سرزمین منا فرمود:

أَنْشُدُكُمْ اللَّهَ، أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَصَبَهُ يَوْمَ غَدِيرِ حُمٍّ، فَنَادَى لَهُ بِالْوَلَايَةِ وَقَالَ: «لِيُبَلِّغَ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ»؟
قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قَالَ: أَنْشُدُكُمْ اللَّهَ، أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَهُ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ: «أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، وَأَنْتَ وَلِيٌّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي»؟
قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.^۱

شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا می‌دانید که پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، او را روز غدیر خم برپا داشت و به ولایت او ندا داد و فرمود: «حاضر به غایب برساند»؟

گفتند: به خدا، آری!

فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا می‌دانید که پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در غزوه تبوک به او فرمود: «تو برای من، به منزله هارون برای موسی هستی و تو ولی هر مؤمن پس از منی»؟
گفتند: به خدا، آری!

از اقراری که حضرت در این خطابه از مردم گرفته و اعتراف آنان به دست می‌آید شهادت به ولایت امیر مؤمنان علیه السلام، همانند شهادت به توحید و نبوت بر همگان لازم است.

یکی از مسائل مهم اسلامی نزد شیعه امامیه، مسئله امامت و جانشینی پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. شیعه از آن جهت که برای منصب امامت و خلافت، ارزش

۱. سلیم بن قیس هلالی، کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج ۲، ص ۷۹۱.

خاصی قائل است و خطّ امامت را ادامه‌دهنده خطّ نبوت در تبیین و توضیح و توسعه و تطبیق شریعت می‌داند، لذا نزد آنان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده و آن را از اصول دین به شمار آورده‌اند. ولی اهل سنت این مسئله را جدی نگرفته و برای آن چندان اهمیتی قائل نشده و لذا آن را جزو فروع دین به حساب می‌آورده‌اند.

جا دارد که این مسئله مهم زیربنایی که حیات معنوی و مادی جامعه به آن وابسته است مقداری مورد بررسی قرار گیرد تا به حقیقت آن پی ببریم.

در بین فرقه‌های اسلامی، اختلاف است که آیا امامت از اصول است یا فروع؟ و در صورتی که از اصول به حساب می‌رود از اصول دین است یا از اصول مذهب؟ اصول دین مجموعه اموری است که مرتبط به عقیده اسلامی بوده و تقلید در آنها صحیح نیست، بلکه بر هر فرد مکلف لازم است در آنها قناعت ذاتی پیدا کرده و از راه عقل و فطرت با نظر و تدبر در ادله، به آنها اعتقاد وجدانی پیدا کند. فروع دین تکالیف و احکامی است که جنبه عملی داشته و مربوط به افعال و رفتار و عملکرد مکلفین است. در حالی که اصول مذهب مجموعه اعتقاداتی است که پایه‌های یک مذهب را تشکیل می‌دهد.

اصول دینی که مورد اتفاق جمیع مسلمین است عبارت‌اند از «توحید، نبوت و معاد»، ولی در مورد امامت اختلاف است و درباره آن سه قول و نظر وجود دارد:

قول اول: امامت از فروع دین

عموم اهل سنت، خوارج، مرجئه، جمهور اعظم از معتزله و زیدیه از شیعه، معتقدند: امامت از فروع دین و مسائل مربوط به افعال مکلفین است:

تفتازانی می‌نویسد:

لا نزاع فی أنّ مباحث الإمامة بعلم الفروع ألیق...^۱

نزاعی نیست در این‌که مباحث امامت به علم فروع لایق‌تر است...

۱. مسعود بن عمر تفتازانی، شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۳۲.

میر سید شریف جرجانی درباره «امامت» می نویسد:

ليست من أصول الديانات والعقائد خلافاً للشيعة، بل هي (عندنا من الفروع) المتعلقة بأفعال المكلفين؛ إذ نصب الإمام عندنا واجب على الأمة سمعاً (وإنما ذكرناها في علم الكلام تأسيماً بمن قبلنا).^۱

[امامت] برخلاف نظر شیعه از اصول دینانتها و عقاید نیست، بلکه آن (نزد ما از فروعی بوده) که متعلق به افعال مکلفین است؛ زیرا نصب امام نزد ما به دلیل سماعی بر امت واجب است (و علت ذکر بحث امامت در علم کلام، تأسی به پیشینیان است).

فضل بن روزبهان می نویسد:

اعلم أنّ مبحث الإمامة عند الأشاعرة ليست من أصول الديانات والعقائد، بل هي عند الأشاعرة من الفروع المتعلقة بأفعال المكلفين.^۲

بدان که مبحث امامت نزد اشاعره از اصول دینانتها و عقاید به شمار نمی آید، بلکه نزد اشاعره از فروعی بوده که متعلق به افعال مکلفین است.

کسانی که معتقدند امامت از فروع است، به ادله ای استدلال کرده اند. اینک به یکایک آنها پرداخته و هر کدام را به طور مستقل پاسخ می دهیم:

۱. امامت ریاستی دنیوی برای نظم امور بندگان است، لذا برای حفظ امور مسلمین و نظام آنها بر مردم واجب کفایی است که کسی را بر این امر بگمارند.

پاسخ:

از دیدگاه شیعه امامیه، امامت تنها ریاستی دینی و یا دنیوی نیست، بلکه منصبی الهی و بس عظیم است که نفوس بشر را به کمال مطلوب خود هدایت

۱. علی بن محمد جرجانی، شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۴۴.

۲. محمد حسن مظفر، دلائل الصدق لنهج الحق، ج ۴، ص ۲۰۸.

می‌کند و از شئون آن ریاست دینی و دنیوی است و این مطلب را به زودی اثبات خواهیم نمود.

۲. فردی که دارای خصوصیات امامت نزد شیعه است با خصوصیات پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرقی ندارد و در نتیجه امامت نزد شیعه مرادف با نبوت خواهد بود، در حالی که ادله خاتمیت، راه را برای این احتمال بسته است.

پاسخ:

اگر شرایط و خصوصیات امامت همان شرایط و خصوصیات نبوت است دلیل بر آن نیست که امام همان نبی است، بلکه شیعه معتقد است جامعه اسلامی بعد از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ احتیاج به اشخاصی دارد که ادامه‌دهنده راه آن حضرت در بُعد تبیین و توسعه و تطبیق شریعت‌اند، لذا برای آن اشخاص خصوصیات و صفاتی را قائل است که برای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لازم می‌داند؛ از جمله عصمت، علم غیب و دیگر صفات، گرچه معتقد است بعد از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نبی دیگری نخواهد بود و بر شخصی غیر از ایشان وحی تشریحی فرستاده نخواهد شد.

۳. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به تمام وظایف خود در زمینه تشریح احکام عمل نمود و لذا خداوند متعال در این زمینه می‌فرماید:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾^۱

امروز دینتان را برای شما کامل و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را برایتان به عنوان دین پسندیدم.

در نتیجه احتیاج به امامت به حدی که از اصول دین باشد نیست، بلکه فرعی از فروع دین است که وظیفه‌ای را برای مردم در زمینه انتخاب او از راه شورا و بیعت به وجود می‌آورد.

۱. سوره مائده، آیه ۳.

پاسخ:

دلیل فوق مبتنی بر آن است که «دین» را در این آیه به احکام شرعی فرعی تفسیر کرده و «اکمال» در دین را به معنای بیان آن‌ها بدانیم، در حالی که این معنا از جهاتی قابل خدشه است:

(الف) در جای خود به تفصیل به این بحث خواهیم پرداخت که عموم مفسران شیعه و برخی از محدثان اهل سنت نقل کرده‌اند: آیه اکمال در روز غدیر خم در حجة الوداع نازل شده است، در حالی که بعد از آن روز تا وفات پیامبر صلی الله علیه و آله احکام و فرایض بسیاری از جانب خداوند بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد؛ همانند احکام کلاله که در آخر سوره نساء آمده و نیز آیات ربا که در سوره بقره وارد شده است.

(ب) کلمات به کار برده شده در این آیه - مایوس شدن کفار، اکمال دین، اتمام نعمت - با ادعای آنان سازگاری ندارد؛ چون تبیین پاره‌ای از احکام در حجة الوداع منجر به مایوس شدن کفار از دین اسلام نمی‌شود؛ زیرا چه بسیار از احکامی را که قبل از آن پیامبر صلی الله علیه و آله برای مردم بیان نموده بود و هرگز کفار از اسلام و نابودی آن مایوس نشده بودند...

تنها احتمالی که در اینجا ممکن است مطرح شود این‌که اکمال دین و اتمام نعمت تنها به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام بوده و این تنها چیزی است که سبب شد مشرکان از طمع‌ها و قصدهای سوئی که نسبت به اسلام داشتند، مایوس گردند. نتیجه این‌که: از آیه شریفه فوق استفاده می‌شود امامت از اصول دین بوده و لذا سبب اکمال دین و اتمام نعمت است.

قول دوم: امامت از اصول مذهب

برخی از متأخرین از علمای شیعه معتقدند امامت از اصول مذهب است، نه از اصول دین و نه از فروع دین. آنان بر مدّعی خود به وجوهی استدلال کرده‌اند:

۱. امامت تنها نزد پیروان مذهبی که به آن معتقدند، ثابت است و از آنجا که دیگران آن را با معنایی که شیعه از آن دارد قبول نمی‌کنند، لذا نمی‌توان آن را از اصول دین به حساب آورد.

پاسخ:

این‌که امامت با معنای خاص آن نزد شیعه ثابت است نه دیگران، دلیل بر آن نیست که از اصول دین نباشد. اصول دین بودن یک اصل تابع دلیل است، گرچه برخی از فرق اسلامی آن را نپذیرند.

۲. اگر امامت از اصول دین باشد لازم می‌آید منکرین آن از دین خارج باشند؛ ولی اگر امامت را از اصول مذهب بدانیم این محذور پیش نخواهد آمد.

پاسخ:

خروج از محذور، دلیل بر آن نمی‌شود تا مخالفت با دلیل نموده و از مسئله‌ای که دلیل بر آن است دست برداریم، خصوصاً که برای خروج از دین مراتبی ذکر کرده‌اند و برای فرار از اشکال می‌توان به این توجیه پناه برد.

قول سوم: امامت از اصول دین

علمای امامیه به جز برخی از متأخرین از آنان اتفاق کرده‌اند بر این‌که امامت اصلی از اصول دین است.

شیخ محمدرضا مظفر می‌نویسد:

نعتقد أنّ الإمامة أصل من أصول الدين لا يتم الإيمان إلا بالاعتقاد بها، ولا يجوز فيها تقليد الآباء والأهل والمربين مهما عظموا وكبروا، بل يجب النظر فيها كما يجب النظر في التوحيد والنبوة...
 كما نعتقد أنّها كالنبوة لطف من الله تعالى، فلا بدّ أن يكون في كلّ عصر إمام هاد يخلف النبي في وظائفه من هداية البشر وإرشادهم إلى ما فيه الصلاح والسعادة في النشاطين، وله ما للنبي من الولاية

العامة على الناس لتدبير شؤونهم ومصالحهم وإقامة العدل بينهم ورفع الظلم والعدوان من بينهم.

وعلى هذا فالإمامة استمرار للنبوّة، والدليل الذي يوجب إرسال الرسل وبعث الأنبياء هو نفسه يوجب أيضاً نصب الإمام بعد الرسول. فلذلك نقول: إنّ الإمامة لا تكون إلا بالنصّ من الله تعالى على لسان النبي أو لسان الإمام الذي قبله، وليست هي بالاختيار والانتخاب من الناس^۱.

ما معتقدیم امامت اصلی از اصول دین است که ایمان، بدون اعتقاد به آن تمام نخواهد بود و هرگز در آن نمی‌توان از پدران و اهل خود و مربیان تقلید نمود، هرچند شخصیت‌هایی بزرگ و عظیم‌الشأن باشند، بلکه واجب است نظر و تأمل در امر امامت، همان‌گونه که در توحید و نبوت واجب است...

و نیز معتقدیم: امامت همانند نبوت، لطفی است از جانب خداوند متعال. لذا ضرورت دارد در هر عصری، امامی باشد هدایتگر تا در مجموعه وظایف پیامبر از هدایت بشر و ارشاد آنان به اموری که صلاح و سعادتشان در دنیا و آخرت است، جانشین او گردد و هر وظیفه‌ای که برای پیامبر است، از قبیل ولایت عامه بر مردم نسبت به تدبیر شؤون و مصالح آنان و برپا داشتن عدل و رفع ظلم و عدوات از بین آنان، همه این وظایف بر دوش امام است.

بنابراین، امامت استمرار نبوت است و دلیلی که موجب ارسال رسولان و بعثت انبیاست، همان ادله موجب نصب امام بعد از رسولان است.

۱. محمد رضا مظفر، عقائد الإمامية، ص ۶۵-۶۶.

به همین جهت است که می‌گوییم: امامت بدون نص از جانب خداوند متعال بر زبان پیامبر یا امام قبل از خود تحقق نمی‌یابد و نیز امامت به اختیار و انتخاب مردم نخواهد بود...

بر این قول به وجوهی استدلال شده است:

وجه اول: نزاعی نیست که امامت، جانشینی از پیامبر بوده، بنابراین از توابع نبوت و فروع آن است؛ لذا همان‌گونه که نبوت از اصول دین بوده، امامت نیز از اصول دین است.

محقق لاهیجی می‌نویسد:

و جمهور امامیه امامت را از اصول دین دانند. بنا بر آن که بقای دین و شریعت را موقوف دانند به وجود امام. چنان‌که ابتدای شریعت موقوف است به وجود نبی. پس حاجت دین به امام به منزله حاجت دین است به نبی و بیانش در فصل اول کرده شد و نیز حدیث مستفیض مقبول بین الجانبین که قول به مضمون آن به حسب ظاهر اجماعی امت است؛ و هو قوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «من مات ولم يعرف إمام زمانه مات میتة جاهلیة». مؤید است کما لا یخفی^۱.

وجه دوم: خداوند متعال خطاب به رسولش می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾^۲

ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، کاملاً [به مردم] برسان! و اگر نکنی، رسالت او را انجام نداده‌ای! خداوند تو را از [خطرات احتمالی] مردم، نگاه می‌دارد؛ و خداوند، جمعیت کافران [لجوج] را هدایت نمی‌کند.

۱. عبد الرزاق بن علی لاهیجی، گوهر مراد، ص ۴۶۷-۴۶۸.

۲. سوره مائده، آیه ۶۷.

این آیه بنا بر نقل شیعه و سنی، در مورد ابلاغ ولایت و امامت امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده است. امری که در صورت عدم ابلاغ آن، گویا پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ یک از وظایف رسالت و نبوتش را انجام نداده است و این خود دلالت واضحی دارد بر این که امامت از اصول دین و اساس آن است و لذا برای ابلاغ آن چنین تأکیدی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شده است.

وجه سوم: خداوند متعال می‌فرماید:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾^۱

امروز دینتان را برای شما کامل و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را برایتان به عنوان دین پسندیدم.

مطابق روایات این آیه بعد از ابلاغ ولایت و امامت امیرالمؤمنین علیه السلام به مردم بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل گردیده است.

مفاد آیه آن است که امامت، سبب کامل شدن دین و متمم نعمت خداوند است. امامت امری است که خداوند، اسلام را با آن می‌خواهد و اسلام بدون امامت هرگز مورد رضایت خداوند نخواهد بود.

وجه چهارم: از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً^۲

هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است.

از این حدیث استفاده می‌شود معرفت امام، حقیقتی است که اگر حاصل گردد دین انسان ثابت شده وگرنه دین او دین جاهلیت خواهد بود. حال با این تعبیرات چگونه می‌توان گفت امامت از فروع دین یا اصول مذهب است؟

۱. سوره مائده، آیه ۳.

۲. تفتازانی، شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۳۹.

وجه پنجم: حاکم نیشابوری به سند خود از حنش کنانی نقل می‌کند:

سَمِعْتُ أَبَا ذَرٍّ يَقُولُ وَهُوَ آخِذٌ بِبَابِ الْكَعْبَةِ: أَيُّهَا النَّاسُ، مَنْ عَرَفَنِي فَأَنَا مِنْ عَرَفْتُمْ، وَمَنْ أَنْكَرَنِي فَأَنَا أَبُو ذَرٍّ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) يَقُولُ: «مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ»^۱.

از ابودر، در حالی که درب کعبه را گرفته بود، شنیدم که گفت: ای مردم! هرکس مرا می‌شناسد پس من همان کسی هستم که مرا می‌شناسید و هر کس مرا نمی‌شناسد من ابودرم. از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ» در میان قوم نوح است، هرکس سوار بر آن شود نجات یافته و هرکس از آن تخلف کند غرق شود».

این حدیث دلالت دارد بر این که هرکس قائل به امامت اهل بیت ﷺ نبوده و آنان را پیشوا و مقتدای خود نداند و در دین به آنها اقتدا نکند اهل ضلالت بوده و هلاک خواهد شد.

وجه ششم: از برخی روایات صحاح اهل سنت استفاده می‌شود جماعت بسیاری از صحابه بعد از رحلت پیامبر ﷺ به قهقرا بازگشته و مرتد شدند و با تأمل در تاریخ بعد از وفات پیامبر ﷺ پی می‌بریم سببی برای ارتداد آنان جز اعراض از امر خلافت علی عَلِيٍّ و شکستن حرمت ولایت آن حضرت نبوده است. بخاری به سند خود از ابوهریره نقل می‌کند که رسول خدا ﷺ فرمود:

۱. محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۳۷۳، حدیث ۳۳۱۲.

يَرِدُ عَلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَهْطٌ مِنْ أَصْحَابِي، فَيَحْلَوُونَ عَنِ الْحَوْضِ، فَأَقُولُ:
يَا رَبِّ أَصْحَابِي، فَيَقُولُ: إِنَّكَ لَا عِلْمَ لَكَ بِمَا أَحَدَثُوا بَعْدَكَ، إِنَّهُمْ
ارْتَدُّوا عَلَيَّ أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى.^۱

روز قیامت گروهی از اصحابم را بر من وارد می‌کنند، آنگاه آنان را از نزدیک شدن به حوض کوثر باز می‌دارند. به خدا عرض می‌کنم: بار پروردگارا! اینان اصحاب من هستند. خداوند در جواب می‌فرماید: نمی‌دانی که بعد از تو چه کردند، آنان به قهقرا بازگشته و مرتد شدند.

و می‌دانیم که این‌گونه تعبیرات تنها با این سازگاری دارد که امامت از اصول دین به حساب آید.

در حدیثی امام رضا علیه السلام به عبدالعزیز بن مسلم می‌فرماید:

هَلْ يَعْرِفُونَ قَدْرَ الْإِمَامَةِ وَمَحَلَّهَا مِنَ الْأُمَّةِ فَيَجُوزَ فِيهَا اخْتِيَارُهُمْ؟ إِنَّ
الْإِمَامَةَ أَجَلٌ قَدْرًا وَأَعْظَمُ شَأْنًا وَأَعْلَى مَكَانًا وَأَمْنَعُ جَانِبًا وَأَبْعَدُ عَوْرًا مِنْ
أَنْ يَبْلُغَهَا النَّاسُ بِعُقُولِهِمْ، أَوْ يَنَالُوهَا بِأَرْئِهِمْ، أَوْ يُقِيمُوا إِمَامًا
بِاخْتِيَارِهِمْ، إِنَّ الْإِمَامَةَ حَصَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهَا إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلَ عليه السلام بَعْدَ
النُّبُوَّةِ وَالْخَلْفَةَ مَرْتَبَةً تَالِثَةً، وَفَضِيلَةً شَرَفَهُ بِهَا وَأَشَادَ بِهَا ذِكْرَهُ، فَقَالَ:
﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾، فَقَالَ الْخَلِيلُ عليه السلام سُرُورًا بِهَا: ﴿وَمِنْ ذُرِّيَّتِي﴾،
قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: ﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾^۲...

فَمَنْ ذَا الَّذِي يَبْلُغُ مَعْرِفَةَ الْإِمَامِ، أَوْ يُمْكِنُهُ اخْتِيَارُهُ، هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ،
صَلَّتِ الْعُقُولُ، وَتَاهَتِ الْحُلُومُ، وَحَارَتِ الْأَلْبَابُ، وَخَسَّتِ الْعُيُونُ،
وَتَصَاعَرَتِ الْعِظْمَاءُ، وَتَحَيَّرَتِ الْحُكَمَاءُ، وَتَقَاصَرَتِ الْحُلَمَاءُ، وَحَصِرَتِ
الْخُطَبَاءُ، وَجَهَلَتِ الْأَلْبَاءُ، وَكَلَّتِ الشُّعْرَاءُ، وَعَجَزَتِ الْأُدْبَاءُ، وَعَيْبَتِ

۱. بخاری، صحیح البخاری، ج ۸، ص ۱۲۰، حدیث ۶۵۸۵.

۲. سوره بقره، آیه ۱۲۴.

الْبُلْغَاءُ، عَنْ وَصْفِ شَأْنٍ مِنْ شَأْنِهِ، أَوْ فَضِيلَةٍ مِنْ فَضَائِلِهِ، وَأَقْرَبَتْ بِالْعَجْزِ وَالتَّقْصِيرِ، وَكَيْفَ يُوصَفُ بِكُلِّهِ، أَوْ يُنْعَتُ بِكُنْهِهِ، أَوْ يُفْهَمُ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِهِ، أَوْ يُوجَدُ مَنْ يَقُومُ مَقَامَهُ، وَيُغْنِي عَنْهُ، لَا كَيْفَ وَأَنْتَى؟ وَهُوَ بِحَيْثُ النَّجْمِ مِنْ يَدِ الْمُتَنَاوِلِينَ، وَوَصْفِ الْوَاصِفِينَ، فَأَيْنَ الْإِخْتِيَارُ مِنْ هَذَا؟ وَأَيْنَ الْعُقُولُ عَنْ هَذَا؟ وَأَيْنَ يُوجَدُ مِثْلُ هَذَا؟...^۱

مگر مردم مقام و منزلت امامت را در میان امت می‌دانند تا روا باشد که به اختیار و انتخاب ایشان واگذار شود؟ همانا امامت، قدرش والاتر و شأنش بزرگ‌تر و منزلتش عالی‌تر و مکانش رفیع‌تر و عمقش ژرف‌تر از آن است که مردم با عقل خود به آن برسند، یا با آرای خود آن را دریابند و یا به انتخاب خویش امامی را منصوب کنند.

همانا امامت، مقامی است که خدای - عزوجل - بعد از رتبه نبوت و دوستی، در مرتبه سوم به ابراهیم اختصاص داد و به آن فضیلت مشرفش ساخت و نامش را بلند و استوار نمود و فرمود: «همانا من تو را امام مردم قراردادام.» ابراهیم خلیل عليه السلام از نهایت شادی به خداوند عرض کرد: «از فرزندان من هم؟» فرمود: «پیمان و فرمان من به ستمگران نمی‌رسد»...

پس کیست که بتواند امام را بشناسد و یا انتخاب امام برای او ممکن باشد؟ هرگز! هرگز! در اینجا خردها گم گشته، خویشتن‌داری‌ها بیراهه رفته، عقل‌ها سرگردان، دیده‌ها بی‌نور، بزرگان کوچک، حکیمان متحیر، خردمندان کوتاه‌فکر، خطیبان درمانده، شاعران وامانده، ادیبان ناتوان و سخن‌دانان درمانده‌اند که بتوانند یکی از شئون و فضایل امام را توصیف کنند و آنان همگی به عجز و

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۹۸-۲۰۱، حدیث ۱.

ناتوانی خود معترفانند. چگونه می‌توان تمام اوصاف و حقیقت امام را بیان کرد، یا مطلبی از امر او را فهمید و جایگزینی که کار او را انجام دهد پیدا کرد؟! ممکن نیست، چگونه و از کجا؟ در صورتی که او از دست یاران و وصف کنندگان اوج گرفته و مقام ستاره در آسمان را دارد، او کجا و انتخاب بشر کجا؟ او کجا و خرد بشر کجا؟ او کجا و ماندگی برای او کجا؟...

۵. گواهی دادن به حقانیت معاد

ابن اعثم می‌نویسد:

وَصِيَّةُ الْحُسَيْنِ عليه السلام لِأَخِيهِ مُحَمَّدٍ عليه السلام :

... إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، جَاءَ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِهِ، وَأَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ، وَالنَّارَ حَقٌّ، وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا، وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ...^۱
وصیت [امام] حسین علیه السلام به برادرش محمد بن حنفیه (رضی الله عنه):

... به راستی که حسین بن علی، شهادت می‌دهد جز خدای یگانه، خدایی نیست و همتایی ندارد و به راستی که محمد، بنده و فرستاده اوست و پیام حق را از جانب او (خدا) آورد و به راستی که بهشت، حق است و دوزخ، حق است و قیامت، بی‌شک، خواهد آمد و خداوند، بدن‌ها [ی خفته] در قبرها را بر خواهد انگيخت...

از این گواهی حضرت به دست می‌آید عموم مردم حتی اولیای الهی باید به حقانیت معاد گواهی دهند.

۱. ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۵، ص ۲۱.

در زیارت آل یاسین می خوانیم:

أَشْهَدُكَ يَا مَوْلَايَ، أَنِّي أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ ...
وَأَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ، وَأَنَّ مُنْكَرًا وَنَكِيرًا حَقٌّ، وَأَنَّ النَّشْرَ حَقٌّ، وَالْبَعْثَ حَقٌّ،
وَأَنَّ الصِّرَاطَ حَقٌّ، وَالْمِرْصَادَ حَقٌّ، وَأَنَّ الْمِيزَانَ حَقٌّ، وَالْحِسَابَ حَقٌّ، وَأَنَّ
الْجَنَّةَ وَالنَّارَ حَقٌّ، وَالْجَزَاءَ بِهِمَا لِلْوَعْدِ وَالْوَعِيدِ حَقٌّ...^۱

تو را گواه می گیرم ای مولایم که گواهی می دهم معبودی جز خدا نیست، یگانه است و شریکی ندارد... و گواهی می دهم که مرگ و منکر و نکیر و زنده شدن و برانگیختن و صراط و کمینگاه و میزان و حساب و بهشت و دوزخ و پاداش به آن دو به جهت وعده و تهدید، حق است...

۶. گواهی به قرار داشتن در ملت رسول خدا ﷺ

خوارزمی می نویسد:

فَصَاحَ بِهِ الْحَصِينُ بْنُ مَالِكِ السَّكُونِيُّ: يَا بَنَ فَاطِمَةَ، بِمَاذَا يَنْتَقِمُ لَكَ مِنَّا؟ فَقَالَ: «يُلْقِي بِأَسْكَمَ بَيْنَكُمْ، وَيَسْفِكُ دِمَاءَكُمْ، ثُمَّ يَصُبُّ عَلَيْكُمْ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ». ثُمَّ جَعَلَ يُفَاتِلُ حَتَّى أَصَابَتْهُ اثْنَتَانِ وَسَبْعُونَ جِرَاحَةً، فَوَقَعَ يَسْتَرِيحُ وَقَدْ ضَعُفَ عَنِ الْقِتَالِ، فَبَيْنَا هُوَ وَاقِفٌ إِذْ أَتَاهُ حَجْرٌ فَوَقَعَ عَلَى جِبْهَتِهِ، فَسَالَتِ الدَّمَاءُ مِنْ جِبْهَتِهِ، فَأَخَذَ الثُّوبَ لِيَمْسَحَ عَنْ جِبْهَتِهِ فَأَتَاهُ سَهْمٌ مُحَدَّدٌ مَسْمُومٌ لَهُ ثَلَاثُ شُعَبٍ فَوَقَعَ فِي قَلْبِهِ، فَقَالَ الْحُسَيْنُ عليه السلام: «بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ» وَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ، وَقَالَ: «إِلَهِي، إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقْتُلُونَ رَجُلًا لَيْسَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ ابْنُ نَبِيِّ غَيْرِهِ».^۲

۱. محمد بن جعفر ابن مشهدی، المزار الكبير، ص ۵۷۰-۵۷۱.

۲. موفق بن احمد اخطب خوارزم، مقتل الحسين عليه السلام، ج ۲، ص ۳۹.

حصین بن مالک سکونی فریاد زد: ای فرزند فاطمه! به چه چیز انتقام تو را از ما خواهد گرفت؟

فرمود: «میانتان شر می‌اندازد و [به این وسیله] خون‌هایتان را می‌ریزد سپس عذاب دردناکش را بر شما فرود می‌آورد». امام می‌جنگید تا آن‌که هفتاد و دو زخم برداشت. از جنگ، خسته و ضعیف شد و ایستاد تا دمی بیاساید. در این حال سنگی آمد و بر پیشانی‌اش خورد و خون از پیشانی حضرت جاری شد. لباسش را گرفت تا پیشانی‌اش را از خون پاک کند که تیر تیز سه شعبه و مسمومی آمد و بر قلب او نشست. امام حسین علیه السلام گفت: «بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله». پس سر به آسمان بلند کرد و عرضه داشت: «خدای من! تو می‌دانی که اینان کسی را می‌کشند که روی زمین فرزند پیامبری جز او نیست».

از عبارت «وَعَلَىٰ مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ» به دست می‌آید جا دارد انسان به اموری اقرار نماید که از آن جمله قرار داشتن در زمره ملت رسول خداست.

از امام صادق علیه السلام نقل شده که علی بن الحسین علیه السلام می‌فرمود:

مَا أَبَالِي إِذَا قُلْتُ هَذِهِ الْكَلِمَاتِ لَوْ اجْتَمَعَ عَلَيَّ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ: بِسْمِ
 اللَّهِ، وَبِاللَّهِ، وَمِنَ اللَّهِ، وَإِلَى اللَّهِ، وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَعَلَىٰ مِلَّةِ رَسُولِ
 اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْلَمْتُ نَفْسِي، وَإِلَيْكَ وَجْهْتُ وَجْهِي، وَإِلَيْكَ
 أَلْبَجَأُ ظَهْرِي، وَإِلَيْكَ فَوَّضْتُ أَمْرِي، اللَّهُمَّ احْفَظْنِي بِحِفْظِ الْإِيمَانِ
 مِنْ بَيْنِ يَدَيَّ، وَمِنْ خَلْفِي، وَعَنْ يَمِينِي، وَعَنْ شِمَالِي، وَمِنْ فَوْقِي، وَمِنْ
 تَحْتِي، وَمِنْ قِبَلِي، وَادْفَعْ عَنِّي بِحَوْلِكَ وَقُوَّتِكَ، فَإِنَّهُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا
 بِكَ.^۱

۱. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۵۵۹، حدیث ۱۰.

چون این کلمات را بگویم، باکی ندارم اگر جن و انس بر ضد من جمع شوند: بِسْمِ اللّٰهِ وَ بِاللّٰهِ وَ مِنَ اللّٰهِ وَ اِلَى اللّٰهِ وَ فِى سَبِيلِ اللّٰهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُوْلِ اللّٰهِ، بار خدایا خود را به تو تسلیم کردم و بس و به سوی تو رو کردم و بس. تو را پشتیبانِ خود ساختم و بس و کارم را فقط به تو واگذاردم. بار خدایا مرا به ایمان نگهبان باش از پیش رویم و پشت سرم، و از سمت راست و چپم و از بالای سر و زیر پایم و از هر سو که هستم، به حول و قوت خود از من دفاع کن؛ زیرا حول و قوتی جز به تو نباشد.

۷. گواهی به حقیقت ایمان به عجز از شکر نعمت‌های الهی

امام حسین علیه السلام در دعای عرفه خطاب به خدای سبحان عرضه می‌دارد:

فَأَنَا أَشْهَدُ يَا إِلَهِي بِحَقِيْقَةِ إِيمَانِي... وَاجْتَهَدْتُ مَدَى الْأَعْصَارِ وَالْأَحْقَابِ
لَوْ عُمُرْتُهَا أَنْ أُؤَدِّيَ شُكْرَ وَاحِدَةٍ مِنْ أَنْعَمِكَ مَا اسْتَطَعْتُ ذَلِكَ إِلَّا بِمَنَّاكَ
الْمُوجِبِ عَلَيَّ بِهِ شُكْرِكَ أَبَدًا جَدِيدًا وَتَنَاءً طَارِفًا عَتِيدًا.^۱

من گواهی می‌دهم ای خدای من به حقیقت ایمانم... اگر تصمیم بگیرم که در طول اعصار و قرون بکوشم - برفرض که چنین عمری بکنم - و بخواهم شکر یکی از نعمت‌های تو را به جای آورم، نخواهم توانست، جز به لطف تو که این لطف، خود، سپاسگزاریات را از نو بر من واجب می‌کند و موجب ستایش تازه و ریشه‌دار می‌گردد.

از آنجا که متعلق گواهی حضرت سید الشهداء علیه السلام در اینجا عجز از شکر نعمت‌های الهی است استفاده می‌شود گواهی دادن به حقیقت ایمان خود به عجز از شکر نعمت‌های الهی یا قسم به آن به عجز از شکر خدا لازم است. اگرچه گواهی در این مورد و مورد قبل، در رتبه گواهی به توحید و نبوت نیست، ولی از آنجا که در عبارت حضرت با تعبیر به شهادت آمده، در اینجا ذکر شد.

۱. ابراهیم بن علی کفعمی، *البلد الأمین*، ص ۲۵۲.

از امام سجاد علیه السلام روایت شده که هنگام خواندن این آیه: ﴿وَأِنْ تَعَدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا﴾^۱ می فرمود:

سُبْحَانَ مَنْ لَمْ يَجْعَلْ فِي أَحَدٍ مِنْ مَعْرِفَةِ نِعْمِهِ إِلَّا الْمَعْرِفَةَ بِالتَّقْصِيرِ
عَنْ مَعْرِفَتِهَا، كَمَا لَمْ يَجْعَلْ فِي أَحَدٍ مِنْ مَعْرِفَةِ إِدْرَاكِهِ أَكْثَرَ مِنَ الْعِلْمِ
أَنَّهُ لَا يُدْرِكُهُ، فَشَكَرَ جَلَّ وَعَزَّ مَعْرِفَةَ الْعَارِفِينَ بِالتَّقْصِيرِ عَنْ مَعْرِفَةِ
شُكْرِهِ، فَجَعَلَ مَعْرِفَتَهُمْ بِالتَّقْصِيرِ شُكْرًا، كَمَا عَلِمَ عِلْمَ الْعَالَمِينَ أَنَّهُمْ
لَا يُدْرِكُونَهُ فَجَعَلَهُ إِيمَانًا، عَلِمًا مِنْهُ أَنَّهُ قَدْ وَسِعَ الْعِبَادَ فَلَا يَتَجَاوَزُ
ذَلِكَ، فَإِنَّ شَيْئًا مِنْ خَلْقِهِ لَا يَبْلُغُ مَدَى عِبَادَتِهِ، وَكَيْفَ يُبْلَغُ مَدَى
عِبَادَتِهِ مَنْ لَا مَدَى لَهُ وَلَا كَيْفَ؟! تَعَالَى اللَّهُ عَنِ ذَلِكَ عَلْوًا كَبِيرًا.^۲

منزه است خدایی که شناخت نعمت‌های خود را به کسی نداد مگر آن‌که این معرفت را نیز بدو بخشید که در معرفت نعمت‌های او ناتوان است. چنان‌که به کسی معرفت ادراک خود را بیش از اندازه نداده که بداند او را درک نخواهد کرد و خدای عزوجل همان معرفت عارفان را به نارسایی و درماندگی و تقصیر از معرفت سپاسگزاری اش قدردانی کرده و همان معرفت به درماندگی را برای او شکرگزاری نعمتش محسوب داشته، چنان‌که دانسته جهان از درک او عاجزند و همان را ایمان آنان به شمار آورده است و این از آن روست که به خوبی می‌داند توان بندگان، محدود است و از این اندازه فراتر نرود، چه، هیچ یک از آفریدگانش به حقّ عبادت او دست نیابند. چگونه می‌توان به حق عبادت کسی رسید که مرز و پایان و چگونگی ندارد. برتر است خداوند از حدّ و چگونگی، برتری بزرگی.

۱. سوره نحل، آیه ۱۸.

۲. کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۳۹۴، حدیث ۵۹۲.

ب) تقسیمات گواهی

از مجموعه روایات حضرت سید الشهداء علیه السلام استفاده می‌شود گواهی را می‌توان به انواعی تقسیم کرد:

۱. لفظی و مکتوب

امام حسین علیه السلام در دعای عشرت خطاب به خدای سبحان عرضه می‌دارد:

اللَّهُمَّ اكْتُبْ لِي هَذِهِ الشَّهَادَةَ عِنْدَكَ.^۱

خداوندا! این گواهی‌ام را نزد خود ثبت کن.

از مضمون این جمله دو نکته در این زمینه استفاده می‌شود:

اول: گواهی‌هایی است که نزد خداوند متعال داده شده و مکتوب گشته و

ثابت خواهند ماند.

دوم: باید از خدا خواست تا گواهی به عقاید حقه ما را مکتوب داشته و نزد

خود ثابت بدارد.

در زیارت امامین عسکریین علیه السلام چنین می‌خوانیم:

اللَّهُمَّ اكْتُبْ هَذِهِ الشَّهَادَةَ وَالزِّيَارَةَ لِي عِنْدَكَ فِي عَلِيِّينَ، وَبَلِّغْنِي بِلَاغَ

الصَّالِحِينَ، وَأَنْفَعْنِي بِحُبِّهِمْ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ.^۲

بار خدایا، این گواهی و زیارت را برای من نزد خود در اعلی‌علیین

مکتوب کن و مرا به مقامات صالحان برسان و به جهت دوستی آنان

مرا منفعت ببخش، ای پروردگار جهانیان.

۱. علی بن موسی ابن طاووس، مهج الدعوات و منهج العبادات، ص ۱۵۰.

۲. ابن مشهدی، المزار الکبیر، ص ۶۵۹.

۲. لفظی و باطنی

امام حسین علیه السلام در دعای عرفه خطاب به خدای سبحان عرضه می‌دارد:

فَأَنَا أَشْهَدُ يَا إِلَهِي بِحَقِيقَةِ إِيْمَانِي...^۱

من گواهی می‌دهم ای خدای من به حقیقت ایمانم...

از این‌که حضرت سید الشهداء علیه السلام در این بخش از دعای عرفه به اموری گواهی می‌دهد که لفظی نیست استفاده می‌شود گواهی انواعی دارد؛ لفظی و باطنی.

گواهی لفظی همان اقرار لفظی به برخی از امور است که قبلاً به آن‌ها اشاره شد؛ و گواهی باطنی عبارت است از تصدیق قلبی به آن امور.

حضرت علیه السلام در این جمله، با حقیقت ایمان و تصدیقش به اموری گواهی می‌دهد که در ادامه کلامش آمده است.

اگرچه در مفهوم اسلام و ایمان اختلاف است، ولی قدر مشترک بین تمام اقوال قبول آن با اقرار زبانی و لفظی موضوع آثار و احکام شرعی از آن جمله حفظ جان و مال است، خواه اقرار شرط باشد یا جزء، ولی در عین حال اقرار تنها راه شرعی نزد مردم برای ترتیب آثار شرعی بر اسلام و ایمان است و از جمله کسانی که اقرار را شرط ترتب آثار شرعی می‌داند، غزنوی حنفی در «کتاب اصول الدین»^۲ است.

ابوبکر کاسانی می‌نویسد:

وجه القياس أنّ الأحكام مبنية على الإقرار بظاهر اللسان لا على ما في القلب؛ إذ هو أمر باطن لا يوقف عليه.

۱. کفعمی، البلد الأمين، ص ۲۵۲.

۲. احمد بن محمد بن سعید غزنوی حنفی، کتاب اصول الدین، ص ۲۵۱-۲۵۲.

وجه الاستحسان أنّ أحكام الكفر مبنية على الكفر، كما أنّ أحكام الإيمان مبنية على الإيمان، والإيمان والكفر يرجعان إلى التصديق والتكذيب، وإنّما الإقرار دليل عليهما.^۱

وجه قیاس این‌که احکام مبنی بر اقرار به ظاهر زبان بوده نه بر آنچه در قلب است؛ زیرا آن امر باطنی بوده و احکام بر آن متوقف نیست. وجه استحسان این‌که احکام کفر مبنی بر کفر بوده، همان‌گونه که احکام ایمان مبنی بر ایمان است و کفر راجع به تصدیق و تکذیب بوده و اقرار دلیل بر آن دو است.

میر سید شریف جرجانی می‌نویسد:

(لا نزاع في أنّه)، أي التصديق اللساني (يسمى إيماناً لغة)؛ لدلالته على التصديق القلبي (و) لا في (أنّه يترتب عليه) في الشرع (أحكام الإيمان ظاهراً)، فإنّ الشارع جعل مناط الأحكام الأمور الظاهرة المنضبطة، والتصديق القلبي أمر خفي لا يطلع عليه، بخلاف الإقرار باللسان فإنّه مكشوف بلا سترة فينط به الأحكام الدنيوية.^۲

(نزاعی نیست در این‌که) تصدیق زبانی (ایمان لغوی نامیده می‌شود)، به جهت دلالت آن بر تصدیق قلبی (و) نیز نزاعی نیست (در این‌که مترتب می‌شود بر تصدیق لسانی) در شرع (احکام ایمان ظاهری)؛ زیرا شارع احکام را امور ظاهری و منضبط قرار داده و تصدیق قلبی امری مخفی است که بر آن اطلاع حاصل نمی‌شود، به خلاف اقرار زبانی که آن مکشوف بوده و پرده‌ای بر روی آن نیست، لذا احکام دنیوی به آن منوط می‌شود.

۱. ابوبکر بن مسعود کاسانی حنفی، بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، ج ۷، ص

۱۳۴.

۲. جرجانی، شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۲۵.

کسانی که در اعتبار عمل در تحقق ایمان مناقشه دارند به اعتبار ترتب آثار اخروی بر آن است نه آثار دنیوی مگر در صورتی که مخالفت عملی با اقرار به شهادتین منافات داشته باشد.

لذا در روایات شیعه و اهل سنت آثار دنیوی بر اقرار لفظی متفرع شده است که همان اقرار به شهادتین باشد.

انس بن مالک از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود:

أَمَرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَإِذَا قَالُوهَا، وَصَلَّوْا صَلَاتَنَا، وَاسْتَقْبَلُوا قِبَلَتَنَا، وَذَبَحُوا ذَبِيحَتَنَا، فَقَدْ حَرَمْتَ عَلَيْنَا دِمَاؤَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّهَا، وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ.^۱

من مأمورم با مردم بجنگم تا اقرار به توحید نمایند و چون چنین کردند و نماز ما را به جای آورده و رو به قبله ما نماز گذارند و از ذبیحه ما استفاده نمایند، بر ماست که از خون‌ها و اموالشان به جز در موارد حق محافظت نماییم و حساب آن‌ها با خداست.

محمد بن مسلم از امام باقر یا امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود:

الإِيمَانُ إِقْرَارٌ وَعَمَلٌ، وَالْإِسْلَامُ إِقْرَارٌ بِلَا عَمَلٍ.^۲

ایمان عبارت است از اقرار و عمل؛ و اسلام عبارت است از اقرار بدون عمل.

سماعه می‌گوید:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: أَخْبِرْنِي عَنِ الْإِسْلَامِ وَالْإِيمَانِ أَهْمَا مُخْتَلِفَانِ؟ فَقَالَ: إِنَّ الْإِيمَانَ يُشَارِكُ الْإِسْلَامَ وَالْإِسْلَامَ لَا يُشَارِكُ الْإِيمَانَ، فَقُلْتُ: فَصِفْهُمَا لِي، فَقَالَ: الْإِسْلَامُ شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَالتَّصَدِيقُ بِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، بِهِ حُقِنَتِ الدَّمَاءُ وَعَلَيْهِ جَرَتِ الْمَنَاقِحُ وَالْمَوَارِيثُ وَعَلَى

۱. بخاری، صحیح البخاری، ج ۱، ص ۸۷، حدیث ۳۹۲.

۲. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۴، حدیث ۲.

ظَاهِرِهِ جَمَاعَةُ النَّاسِ، وَالْإِيمَانُ الْهُدَى وَمَا يَنْبُتُ فِي الْقُلُوبِ مِنْ صِفَةِ
 الْإِسْلَامِ وَمَا ظَهَرَ مِنَ الْعَمَلِ بِهِ، وَالْإِيمَانُ أَرْفَعُ مِنَ الْإِسْلَامِ بِدَرَجَةٍ، إِنَّ
 الْإِيمَانَ يُشَارِكُ الْإِسْلَامَ فِي الظَّاهِرِ وَالْإِسْلَامَ لَا يُشَارِكُ الْإِيمَانَ فِي
 الْبَاطِنِ وَإِنْ اجْتَمَعَا فِي الْقَوْلِ وَالصِّفَةِ.^۱

به امام صادق علیه السلام عرض کردم: خبر بده مرا از اسلام و ایمان، آیا این دو با هم اختلاف دارند؟ حضرت فرمود: همانا ایمان با اسلام مشارکت دارد ولی اسلام با ایمان مشارکت ندارد. عرض کردم: برایم آن دو را توصیف کن. حضرت فرمود: اسلام عبارت است از گواهی به وحدانیت خدا و تصدیق به رسالت رسول او که توسط آن خون‌ها حفظ شده و نکاح‌ها و ارث‌ها جریان می‌یابد و جماعت مردم بر ظاهر آن می‌باشند؛ و ایمان عبارت است از هدایت و آنچه از صفت اسلام و اعمال ظاهری در قلب‌ها ثابت می‌گردد و ایمان یک درجه از اسلام بالاتر است، همانا ایمان در ظاهر با اسلام مشارکت دارد ولی اسلام با ایمان در باطن مشارکت ندارد گرچه در قول و صفت با هم اجتماع دارند.

حمران بن اعین از امام باقر علیه السلام نقل کرده که فرمود:

الْإِيمَانُ مَا اسْتَقَرَّ فِي الْقَلْبِ، وَأَفْضَى بِهِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَصَدَقَهُ
 الْعَمَلُ بِالطَّاعَةِ لِلَّهِ وَالتَّسْلِيمِ لِأَمْرِهِ، وَالْإِسْلَامُ مَا ظَهَرَ مِنْ قَوْلٍ أَوْ فِعْلٍ،
 وَهُوَ الَّذِي عَلَيْهِ جَمَاعَةُ النَّاسِ مِنَ الْفِرْقِ كُلِّهَا، وَبِهِ حُقِنَتِ الدَّمَاءُ،
 وَعَلَيْهِ جَرَتِ الْمَوَارِيثُ، وَجَارَ النِّكَاحُ، وَاجْتَمَعُوا عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ
 وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ، فَخَرَجُوا بِذَلِكَ مِنَ الْكُفْرِ وَأُضِيفُوا إِلَى الْإِيمَانِ.^۲

ایمان آن چیزی است که در قلب استقرار یافته و او را به خدای

۱. همان، ج ۲، ص ۲۵، حدیث ۱.

۲. همان، ج ۲، ص ۲۶، حدیث ۵.

عزوجل می‌رساند و عمل به طاعت الهی و تسلیم در برابر دستورات خدا آن را تصدیق می‌کند؛ و اسلام همان امر ظاهری قولی یا فعلی است و همان چیزی است که تمام فرقه‌های اسلامی بر آن اجتماع دارند و به واسطه اسلام است که خون‌ها حفظ شده و ارث‌ها جاری گشته و نکاح جایز می‌شود و اسلام است که مردم را بر نماز و زکات و روزه و حج جمع کرده و به واسطه آن‌ها از کفر خارج گشته و به ایمان منصوب می‌گردند.

عبدالله بن مسکان از برخی از اصحابش از امام صادق علیه السلام نقل کرده که درباره اسلام فرمود:

دِينُ اللَّهِ اسْمُهُ الْإِسْلَامُ، وَهُوَ دِينُ اللَّهِ قَبْلَ أَنْ تَكُونُوا حَيْثُ كُنْتُمْ،
وَبَعْدَ أَنْ تَكُونُوا، فَمَنْ أَقَرَّ بِدِينِ اللَّهِ فَهُوَ مُسْلِمٌ، وَمَنْ عَمِلَ بِمَا أَمَرَ اللَّهُ
عَزَّ وَجَلَّ بِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ.^۱

نام دین خدا اسلام است و آن دین خدا بوده قبل از آمدن به دنیا هر جا که بودید و بعد از رحلت از این دنیا هر کجا می‌روید. پس هرکس که اقرار به دین خدا کند او مسلمان است و هرکس به دستورات خداوند عزوجل عمل نماید او مؤمن است.

۱. همان، ج ۲، ص ۳۸، حدیث ۴.

ج) شریعت اسلام

در روایات نقل شده از حضرت سید الشهداء علیه السلام به شریعت داشتن اسلام و خصوصیات آن اشاره شده است، از قبیل:

مسیر داشتن اسلام

امام حسین علیه السلام در دعای عرفه خطاب به خدای سبحان عرضه می‌دارد:

أَتَى بِالْكِتَابِ الْجَامِعِ وَبَشَّرَ الْإِسْلَامَ.^۱

او کتاب جامع و شریعت اسلام را فرستاد.

«شرع» و «شریعت» به معنای طریق و راه است و از اضافه آن به «اسلام» به دست می‌آید برای رسیدن به اسلام که همان دین است راه وجود دارد که همان تعالیم شرعی باشد.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا﴾^۲

آیینی را برای شما تشریح کرد که به نوح توصیه کرده بود.

امام علی علیه السلام می‌فرماید:

أَلَا وَإِنَّ شَرَائِحَ الدِّينِ وَاحِدَةٌ، وَسَبْلُهُ قَاصِدَةٌ، مَنْ أَخَذَ بِهَا لَحِقَ وَعَنِمْ،
وَمَنْ وَقَفَ عَنْهَا ضَلَّ وَنَدِمَ.^۳

آگاه باشید که قوانین دین یکی و راه‌های آن آسان و راست است، کسی که از آن برود به قافله و سرمنزل رسد و غنیمت برد و هر کس که از آن راه نرود گمراه شده پشیمان گردد.

۱. علی بن موسی ابن طاووس، *إقبال الأعمال*، ج ۱، ص ۳۳۹.

۲. سوره شوری، آیه ۱۳.

۳. علی بن ابی طالب علیه السلام، *نهج البلاغة*، خطبه ۱۲۰.

علامه طباطبایی می نویسد:

معنی الشریعة كما عرفت هو الطريقة، والدين وكذلك الملة طريقة متخذة، لكن الظاهر من القرآن أنه يستعمل الشریعة في معنى أخص من الدين، كما يدل عليه قوله تعالى: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾^١، وقوله تعالى: ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾^٢ إذا انضمنا إلى قوله: ﴿لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شَرْعَةً وَمِنْهَا جَا﴾^٣، وقوله: ﴿ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا﴾^٤.

فكأنّ الشریعة هي الطريقة الممهّدة لأمة من الأمم أو لنبي من الأنبياء الذين بعثوا بها كشریعة نوح وشریعة إبراهيم وشریعة موسى وشریعة عيسى وشریعة محمد صلى الله عليه وآله، والدين هو السنّة والطريقة الإلهية العامّة لجميع الأمم، فالشریعة تقبل النسخ دون الدين بمعناه الواسع.

وهناك فرق آخر وهو أنّ الدين ينسب إلى الواحد والجماعة كيفما كانا، ولكن الشریعة لا تنسب إلى الواحد إلّا إذا كان واضعها أو القائم بأمرها، يقال: دين المسلمين ودين اليهود وشریعتهم، ويقال: دين الله وشریعته ودين محمد وشریعته، ويقال: دين زيد وعمرو، ولا يقال: شریعة زيد وعمرو، ولعل ذلك لما في لفظ الشریعة من التلميح إلى المعنى الحدّثي وهو تمهيد الطريق ونصبه، فمن الجائز أن يقال: الطريقة التي مهّدها الله أو الطريقة التي مهّدت للنبي أو

١. سورة آل عمران، آیه ١٩.

٢. سورة آل عمران، آیه ٨٥.

٣. سورة مائده، آیه ٤٨.

٤. سورة جاثية، آیه ١٨.

للأمة الفلانية، دون أن يقال: الطريقة التي مهّدت لزيد إذ لا اختصاص له بشيء.

وكيف كان فالمستفاد منها أنّ الشريعة أخص معنى من الدين، وأمّا قوله تعالى: ﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى﴾^١ فلا ينافي ذلك؛ إذ الآية إنّما تدل على أنّ شريعة محمّد ﷺ المشروعة لأُمَّته هي مجموع وصايا الله سبحانه لنوح وإبراهيم وموسى وعيسى مضافاً إليها ما أوحاه إلى محمّد صلى الله عليه وآله وعليهم، وهو كناية إمّا عن كون الإسلام جامعاً لمزايا جميع الشرائع السابقة وزيادة، أو عن كون الشرائع جميعاً ذات حقيقة واحدة بحسب اللب وإن كانت مختلفة بحسب اختلاف الأمم في الاستعداد، كما يشعر به أو يدل عليه قوله بعده: ﴿أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ﴾^٢.

فنسبة الشرائع الخاصة إلى الدين - وهو واحد والشرائع تنسخ بعضها بعضاً - كنسبة الأحكام الجزئية في الإسلام فيها ناسخ ومنسوخ إلى أصل الدين، فالله سبحانه لم يتعبّد عباده إلّا لدين واحد وهو الإسلام له، إلّا أنّه سلك بهم لنيل ذلك مسالك مختلفة وسنّ لهم سنناً متنوّعة على حسب اختلاف استعداداتهم وتنوّعها، وهي شرائع نوح وإبراهيم وموسى وعيسى ومحمّد صلى الله عليه وآله وعليهم، كما أنّه تعالى ربما نسخ في شريعة واحدة بعض الأحكام ببعض لانقضاء مصلحة الحكم المنسوخ وظهور مصلحة الحكم الناسخ كنسخ الحبس المخلد في زنا النساء بالجلد والرجم

١. سورة شورى، آية ١٣.

٢. سورة شورى، آية ١٣.

وغير ذلك، ويدل على ذلك قوله تعالى: ﴿وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لَيَبْلُوَكُمْ فِي مَاءِ آتِنَاكُمْ﴾^١.

وأما الملة فكان المراد بها السنة الحيوية المسلوكة بين الناس، وكان فيها معنى الإملال والإملاء فيكون هي الطريقة المأخوذة من الغير، وليس الأصل في معناه واضحاً ذاك الوضوح، فالأشبه أن تكون مرادفة للشريعة بمعنى أنّ الملة كالشريعة هي الطريقة الخاصة بخلاف الدين، وإن كان بينهما فرق من حيث إنّ الشريعة تستعمل فيها بعناية أنّها سبيل مهّده الله تعالى لسلوك الناس إليه، والملة إنّما تطلق عليها لكونها مأخوذة عن الغير بالاتّباع العملي، ولعله لذلك لا تضاف إلى الله سبحانه كما يضاف الدين والشريعة، يقال: دين الله وشريعة الله، ولا يقال: ملة الله.

بل إنّما تضاف إلى النبي مثلاً من حيث إنّها سيرته وسنته أو إلى الأمة من جهة أنّهم سائرون مستنونّون به، قال تعالى: ﴿مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾^٢، وقال تعالى حكاية عن يوسف عليه السلام: ﴿إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ﴾^٣ وَأَتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ^٤، وقال تعالى حكاية عن الكفار في قولهم لأنبيائهم: ﴿لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِّنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوْدُنَّ فِي مِلَّتِنَا﴾^٥.

فقد تلخص أنّ الدين في عرف القرآن أعم من الشريعة والملة، وهما كالمترادفين مع فرق ما من حيث العناية اللفظية.^٥

١. سورة مائده، آيه ٤٨.

٢. سورة بقره، آيه ١٣٥.

٣. سورة يوسف، آيه ٣٧-٣٨.

٤. سورة ابراهيم، آيه ١٣.

٥. طباطبائي، الميزان في تفسير القرآن، ج ٥، ص ٣٥٠-٣٥٢.

همان‌طور که قبلاً خاطر نشان کردیم کلمه شریعت به معنای طریق است و اما کلمه «دین» و کلمه «ملت» معنای طریقه خاصی است، یعنی طریقه‌ای که انتخاب و اتخاذ شده باشد، لیکن ظاهراً در عرف و اصطلاح قرآن کریم کلمه شریعت در معنایی استعمال می‌شود که خصوصی‌تر از معنای دین است، همچنان که آیات زیر بر آن دلالت دارد، توجه بفرمایید: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾، ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَسِرِينَ﴾ که از این دو آیه به خوبی برمی‌آید هر طریقه و مسلکی در پرستش خدای تعالی دین هست، ولی دین مقبول درگاه خدا تنها اسلام است، پس دین از نظر قرآن معنایی عمومی و وسیع دارد، حال اگر آن دو آیه را ضمیمه کنیم به آیه زیر که می‌فرماید: ﴿لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَا جَا﴾ (تا آخر آیه) و به آیه ﴿ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَى شَرِيعَةٍ مِنَ الْأَمْرِ فَاتَّبَعَهَا﴾، این معنا به دست می‌آید که شریعت عبارت است از طریقه‌ای خاص، یعنی طریقه‌ای که برای امتی از امت‌ها و یا پیامبری از پیامبران مبعوث به شریعت تعیین و آماده شده باشد، مانند شریعت نوح و شریعت ابراهیم و شریعت موسی و شریعت عیسی و شریعت محمد ﷺ و اما دین عبارت است از سنت و طریقه الهیه حال خاص به هر پیامبری و یا هر قومی که می‌خواهد باشد، پس کلمه دین معنایی عمومی‌تر از کلمه شریعت دارد و به همین جهت است که شریعت نسخ می‌پذیرد، ولی دین به معنای عمومی‌اش قابل نسخ نیست.

البته در این میان فرق دیگری نیز بین شریعت و دین هست و آن این است که کلمه دین را می‌توان هم به یک نفر نسبت داد و هم به جماعت، حال هر فردی و هر جماعتی که می‌خواهد باشد ولی کلمه

«شریعت» را نمی‌شود به یک نفر نسبت داد و مثلاً گفت فلانی فلان شریعت را دارد، مگر آن‌که یک نفر آورنده آن شریعت و یا قائم به امر آن باشد، پس می‌شود گفت دین مسلمانان و دین یهودیان و نیز می‌شود گفت شریعت مسلمانان و یهودیان همچنان که می‌توان گفت دین و شریعت خدا و دین و شریعت محمد و دین زید و عمرو، ولی نمی‌توان گفت شریعت زید و عمرو و شاید علت آن این باشد که در معنای کلمه «شریعت» بویی از یک معنای حدیثی هست و آن عبارت است از تمهید طریق و نصب آن، پس می‌توان گفت شریعت عبارت است از طریقه‌ای که خدا مهیا و آماده کرده و یا طریقه‌ای که برای فلان پیامبر و یا فلان امت معین شده، ولی نمی‌توان گفت طریقه‌ای که برای زید آماده شده؛ زیرا زید خصوصیتی ندارد.

به هر حال از قرآن به دست می‌آید که معنای شریعت «اخص» و کوتاه‌تر از معنای دین است. شما این آیه را به رخ ما مکشید که: ﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى﴾ که شرع اسلام را همان شرع نوح و ابراهیم و موسی و عیسی شمرده است.

نه، این آیه با مطلب ما منافاتی ندارد، این آیه می‌رساند که شریعت محمد صلی الله علیه و آله که برای امت آن حضرت تشریح شده، مجموعه‌ای از وصایای خداوند به نوح و ابراهیم و موسی و عیسی به اضافه وحی که به محمد صلی الله علیه و آله فرستاده، است و این کنایه از این است که اسلام تمام مزایای شریعت‌های سابق را داشته به اضافه چیزهایی که در آن شرایع نبوده و یا کنایه است از این‌که تمامی شرایع قبل از اسلام و شریعت اسلام حسب لب و واقع دارای حقیقتی واحده‌اند، هرچند که در امت‌های مختلف به خاطر استعداد‌های مختلف آنان اشکال و

دستورات مختلفی دارند، همچنان که آیه شریفه: ﴿أَنَّ أَيْمُوا الدِّينِ وَلَا تُفَرِّقُوا فِيهِ﴾ نیز بر این معنا اشعار و بلکه دلالت دارد.

بنابراین اگر شریعت‌های خاصه را به دین نسبت می‌دهیم و می‌گوییم همه این شریعت‌ها دین خدا است، با این‌که دین یکی است ولی شریعت‌ها یکدیگر را نسخ می‌کنند، نظیر نسبت دادن احکام جزئی در اسلام، به اصل دین است، با این‌که این احکام بعضی ناسخ و بعضی منسوخ‌اند با این حال می‌گوییم فلان حکم از احکام دین اسلام بوده و نسخ شده و یا فلان حکم از احکام دین اسلام است، بنابراین باید گفت: خدای سبحان بندگان خود را جز به یک دین متعبد نکرده و آن یک دین عبارت است از تسلیم او شدن چیزی که هست برای رسیدن بندگان به این هدف راه‌های مختلفی قرار داده و سنت‌های متنوعی باب کرده، چون هر امتی مقدار معینی استعداد داشته و آن سنت‌ها و شریعت‌ها عبارت است از شریعت نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد ﷺ، همچنان که می‌بینیم چه بسا شده که در شریعت واحده‌ای بعضی از احکام به وسیله بعضی دیگر نسخ شده، برای این‌که مصلحت حکم منسوخ مدت‌ها سر آمده و زمان برای مصلحت حکم ناسخ فرا رسیده، مانند نسخ شدن حکم حبس ابد در زنان که نسخ شد و حکم تازیانه و سنگسار به جای آن آمد و مانند مثال‌هایی دیگر، دلیل بر این معنا آیه شریفه: ﴿وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَاءِ آتَانِكُمْ﴾ (تا آخر آیه) است که به زودی تفسیرش می‌آید.

تا اینجا معنای شریعت و دین و فرق بین آن دو روشن شد، حال ببینیم کلمه «ملت» به چه معنا است؟ و معنای آن چه نسبتی با شریعت و دین دارد؟ ملت عبارت است از «سنت زندگی یک قوم» و

گویا در این ماده بویی از معنای مهلت دادن وجود دارد، در این صورت ملت عبارت می‌شود از «طریقه‌ای که از غیر گرفته شده» باشد، البته اصل در معنای این کلمه آن طور که باید روشن نیست، آنچه به ذهن نزدیک‌تر است این است که ممکن است مرادف با کلمه شریعت باشد، به این معنا که ملت هم مثل شریعت عبارت است از طریقه‌ای خاص، به خلاف کلمه «دین»، بلکه این فرق بین دو کلمه «ملت» و «شریعت» هست که شریعت از این جهت در آن طریقه خاص استعمال می‌شود و به این عنایت آن طریقه را شریعت می‌گویند که: «طریقه‌ای است که از ناحیه خدای تعالی و به منظور سلوک مردم به سوی او تهیه و تنظیم شده» و کلمه «ملت» به این عنایت در آن طریقه استعمال می‌شود که مردمی آن طریقه را از غیر گرفته‌اند و خود را ملزم می‌دانند که عملاً از آن پیروی کنند و چه بسا همین فرق باعث شده که کلمه ملت را به خدای تعالی نسبت نمی‌دهند و نمی‌گویند ملت خدا، ولی «دین خدا» و «شریعت خدا» می‌گویند و ملت را تنها به پیامبران نسبت می‌دهند و می‌گویند: ملت ابراهیم، چون این ملت بیانگر سیره و سنت ابراهیم علیه السلام است و همچنین به مردم و امت‌ها نسبت می‌دهند و می‌گویند ملت مردمی با ایمان و یا ملت مردمی بی‌ایمان، چون ملت از سیره و سنت عملی آن مردم خبر می‌دهد، در قرآن کریم آمده: ﴿مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ و نیز از یوسف علیه السلام حکایت کرده که گفت: ﴿إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ﴾ و ﴿وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ﴾ که در آیه اول کلمه ملت در مورد فرد و در آیه دوم هم در مورد فرد و هم در مورد قوم استعمال شده و در آیه بعدی که حکایت کلام کفار به پیامبران خویش است تنها در مورد

قوم به کار رفته [توجه فرمایید] ﴿لِنُخْرِجَكُم مِّنْ أَرْضِنَا أَوْ لِنَعُودَنَّ فِي مِلَّتِنَا﴾.

پس خلاصه آنچه گفتیم این شد که دین در اصطلاح قرآن اعم از شریعت و ملت است و شریعت و ملت دو کلمه تقریباً مترادف‌اند با مختصر فرقی که از حیث عنایت لفظ در آن دو هست.

نورانیت معنوی شریعت اسلام

امام حسین علیه السلام در دعای عرفه خطاب به خدای سبحان عرضه می‌دارد:

أَتَى بِالْكِتَابِ الْجَامِعِ وَبِشَرَعِ الْإِسْلَامِ النُّورِ السَّاطِعِ.^۱

او کتاب جامع و شریعت اسلام که نور گسترده است را فرستاد. از صفت و موصوف در جمله «وَبِشَرَعِ الْإِسْلَامِ النُّورِ السَّاطِعِ» به دست می‌آید شرع اسلام نورانیت معنوی دارند.

همچنین از این صفت و موصوف که برای قرآن و شرع آورده شده به دست می‌آید نورانیت شریعت اسلام و قرآن گسترده بوده و در تمام زمینه‌ها دستور و راهکار دارد.

امام علی علیه السلام می‌فرماید:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي شَرَعَ الْإِسْلَامَ فَسَهَّلَ شَرَائِعَهُ لِمَنْ وَرَدَهُ، وَأَعَزَّ أَرْكَانَهُ عَلَى مَنْ غَالَبَهُ، فَجَعَلَهُ أَمْنًا لِمَنْ عَلِقَهُ، وَسَلْمًا لِمَنْ دَخَلَهُ، وَبُرْهَانًا لِمَنْ تَكَلَّمَ بِهِ، وَشَاهِدًا لِمَنْ حَاصَمَ عَنْهُ، وَنُورًا لِمَنْ اسْتَصَاءَ بِهِ، وَفَهْمًا لِمَنْ عَقَلَ، وَلُبًّا لِمَنْ تَدَبَّرَ، وَآيَةً لِمَنْ تَوَسَّمَ، وَتَبْصِرَةً لِمَنْ عَزَمَ، وَعِبْرَةً لِمَنْ انْتَعَطَ، وَنَجَاةً لِمَنْ صَدَّقَ، وَثِقَةً لِمَنْ تَوَكَّلَ، وَرَاحَةً لِمَنْ فَوَّضَ، وَجَنَّةً لِمَنْ صَبَرَ، فَهُوَ أَبْلَجُ الْمَنَاهِجِ، وَأَوْضَحُ الْوَلَائِحِ، مُشْرِفُ الْمَنَارِ، مُشْرِقُ الْجَوَادِّ، مُضِيءُ الْمَصَابِيحِ، كَرِيمُ الْمِضْمَارِ، رَفِيعُ الْعَايَةِ، جَامِعُ الْحَلْبَةِ،

۱. ابن طاووس، إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۳۳۹.

مُتَنَافِسُ السُّبْقَةِ، شَرِيفُ الْفُرْسَانِ، التَّصَدِيقُ مِنْهَاجُهُ، وَالصَّالِحَاتُ
مَنَارُهُ، وَالْمَوْتُ غَايَتُهُ، وَالدُّنْيَا مِضْمَارُهُ، وَالْقِيَامَةُ حَلَبَتُهُ، وَالْجَنَّةُ
سُبْقَتُهُ^۱.

ستایش خداوندی را سزاست که راه اسلام را گشود و راه نوشیدن آب زلالش را بر تشنگان آسان فرمود. ستون‌های اسلام را در برابر ستیزه جویان استوار کرد و آن را پناهگاه امنی برای پناه بردگان و مایه آرامش برای وارد شوندگان قرار داد. اسلام، حجت و برهان برای گویندگان و گواه روشن برای دفاع کنندگان و نور هدایتگر برای روشنی خواهان و مایه فهمیدن برای خردمندان و عقل و درک برای تدبیر کنندگان و نشانه گویا برای جویندگان حق و روشن‌بینی برای صاحبان عزم و اراده، پندپذیری برای عبرت گیرندگان، عامل نجات و رستگاری برای تصدیق‌کنندگان و آرامش‌دهنده تکیه کنندگان، راحت و آسایش توکل‌کنندگان و سپری نگه‌دارنده برای استقامت دارندگان است. اسلام روشن‌ترین راه‌ها است، جاده‌های درخشان، نشانه‌های آن در بلندترین جایگاه، چراغ‌های پرفروغ و سوزان، میدان مسابقه آن پاکیزه برای پاکان، سرانجام مسابقه‌های آن روشن و بی‌پایان، مسابقه‌دهندگان آن پیشی گیرنده و چابک‌سواران‌اند. برنامه این مسابقه، تصدیق کردن به حق، راهنمایان آن، اعمال صالح، پایان آن، مرگ، میدان مسابقه، دنیا، مرکز گرد آمدن مسابقه‌دهندگان، قیامت و جایزه آن بهشت است.

۱. علی بن ابی طالب علیه السلام، نهج البلاغه، خطبه ۱۰۶.

(د) انواع اسلام

از روایات حضرت علیه السلام استفاده می‌شود اسلام مسلمانان، مختلف است: برخی واقعی و برخی زبانی است.

از امام حسین علیه السلام نقل شده که در مسیرش به کربلا فرمود:

إِنَّ هَذِهِ الدُّنْيَا قَدْ تَعَيَّرَتْ وَتَنَكَّرَتْ، وَأَدْبَرَ مَعْرُوفُهَا، فَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صَبَابَةٌ كُصْبَابَةِ الْإِنَاءِ، وَحَسْبِيسُ عَيْشٍ كَالْمَرْعَى الْوَيْبِلِ، أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ، وَأَنَّ الْبَاطِلَ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ؟! لِيَرْعَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ مُحَقَّقًا، فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً، وَلَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا. إِنَّ النَّاسَ عَبِيدُ الدُّنْيَا، وَالِدِّينُ لَعْنُ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ، يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ، فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ.^۱

به راستی، دنیا تغییر چهره داده و ناشناخته گشته و نیکی آن در حال نابودی است و از آن جز رطوبتی که در ته ظرفی مانده و جز زندگی و وبال آور، همچون چراگاهی که جز گیاه بیماری‌زا و بی‌مصرف چیزی در آن نمی‌روید، باقی نمانده است. آیا نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌شود و از باطل دست برنمی‌دارند؟! به طوری که مؤمن حق دارد که به مرگ و دیدار خدا مشتاق باشد. به راستی، من چنین مرگی را جز سعادت ندانم و زندگی در کنار ظالمان را جز هلاکت نخوانم! همانا مردم دنیاپرست‌اند و دین از سر زبان آن‌ها فراتر نرود و دین را تا آنجا که زندگی‌شان را رو به راه سازد بچرخانند و چون در بوته آزمایش گرفتار شوند دین‌داران اندک گردند.

۱. حسن بن علی ابن شعبه، تحف العقول عن آل الرسول (صلی الله علیهم)، ص

«لَعِقُ» از ماده «لَعَق» به معنای لیسیدن است و در معنای حرص نیز به کار می‌رود و از این کلام حضرت استفاده می‌شود برخی از مردم کاسه‌لیس دنیا و دین و اسلامشان سطحی است و مقصود از دین در این روایت همان اسلام است؛ زیرا خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾^۱

دین در نزد خدا، اسلام [و تسلیم بودن در برابر حق] است.
و نیز خداوند متعال در مورد سطحی بودن دین و اسلام برخی از افراد می‌فرماید:

﴿وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لُعْبًا وَلَهْوًا﴾^۲

و رها کن کسانی را که آیین خود را به بازی و سرگرمی گرفتند.
امام علی علیه السلام می‌فرماید:

وَصَارَ دِينُ أَحَدِكُمْ لُعْفَةً عَلَى لِسَانِهِ، صَنِيعَ مَنْ قَدْ فَرَعَ مِنْ عَمَلِهِ،
وَأَحْرَزَ [رِضًا] رِضَى سَيِّدِهِ.^۳

و هر یک از شما دین را تنها بر سر زبان می‌آورید و از این کار خشنودید همانند کارگری که کارش را به پایان رسانده و خشنودی مولای خود را فراهم کرده است.

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۹.

۲. سوره انعام، آیه ۷۰.

۳. علی بن ابی طالب علیه السلام، نهج البلاغة، خطبه ۱۱۳.

هـ) آثار اسلام

از روایات حضرت سید الشهداء علیه السلام استفاده می‌شود بر پذیرش اسلام آثاری مترتب می‌گردد:

۱. مسلمانان، مشمول انواع نعمت‌های الهی

امام حسین علیه السلام در دعای عرفه خطاب به خدای سبحان عرضه می‌دارد:

بِمُحَمَّدٍ نَبِيِّكَ وَرَسُولِكَ وَخَيْرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ، وَأَمِينِكَ عَلَى وَحْيِكَ،
الْبَشِيرِ النَّذِيرِ، السَّرَّاجِ الْمُنِيرِ، الَّذِي أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَى الْمُسْلِمِينَ.^۱

به وسیله محمد صلی الله علیه و آله پیامبر و فرستاده و برگزیده‌ات از میان آفریدگانت و امینت بر وحی تو، مژده‌رسان و ترساننده، چراغ تابناک که به وسیله او بر مسلمانان نعمت بخشیدی.

از مضمون این کلام حضرت استفاده می‌شود مسلمانان مشمول انواع نعمت‌های الهی از آن جمله نعمت معنوی وجود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شده‌اند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ
آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ
لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾^۲

خداوند بر مؤمنان منت نهاد [نعمت بزرگی بخشید] هنگامی که در میان آن‌ها، پیامبری از خودشان برانگیخت؛ که آیات او را بر آن‌ها بخواند و آن‌ها را پاک کند و کتاب و حکمت بیاموزد؛ هرچند پیش از آن، در گمراهی آشکاری بودند.

۱. کفعمی، البلد الامین، ص ۲۵۷.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۶۴.

و نیز می فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾^۱

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

از حضرت زهراء علیها السلام روایت شده که در خطبه اش فرمود:

فَأَنْقَذَكُمُ اللَّهُ بِرَسُولِهِ صلوات الله عليه وآله بَعْدَ اللَّتِيَّاءِ وَالتِّيَّ^۲

خداوند شما را به واسطهٔ رسولش صلوات الله عليه وآله، بعد از تحمل چه رنج‌هایی

نجات داد.

در زیارت پیامبر صلوات الله عليه وآله که از امام صادق علیه السلام نقل شده، این‌گونه آمده است:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي اسْتَنْقَذَنَا بِكَ مِنَ الشِّرْكِ وَالضَّلَالَةِ^۳.

سپاس خدای را که ما را به وسیلهٔ تو از شرک و گمراهی رهانید.

۲. اختصاص نعمت هدایت معنوی به مسلمین

و نیز از حدیث اخیر امام حسین علیه السلام، استفاده می‌شود، از آنجا که مقصود از

نعمت در اینجا به قرینهٔ سیاق آن نعمت معنوی هدایت است لذا سخن از

«مسلمین» به میان آورده؛ زیرا نعمت هدایت معنوی مشمول حال افرادی می‌شود

که در برابر خدا حالت بی‌سلم و تسلیم را دارا می‌باشند.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يُؤْمِنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَمَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَيْتَكُمْ

لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^۴

آن‌ها بر تو منت می‌نهند که اسلام آورده‌اند؛ بگو: اسلام آوردن خود را

بر من منت نگذارید، بلکه خداوند بر شما منت می‌نهد که شما را به

۱. سوره انبیاء، آیه ۱۰۷.

۲. نعمان بن محمد ابن حیون، شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار، ج ۳، ص ۳۵.

۳. کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۵۵۱، حدیث ۱.

۴. سوره حجرات، آیه ۱۷.

سوی ایمان هدایت کرده است، اگر (در ادعای ایمان) راست‌گو
هستید!

۳. فضل خدا بر مسلمانان

از امام حسین علیه السلام نقل شده که ضمن خطبه‌ای فرمود:

... فَأَطِيعُونَا فَإِنَّ طَاعَتَنَا مَفْرُوضَةٌ، أَنْ كَانَتْ بِطَاعَةِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ
مَفْرُوضَةً، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن
نَنْزَعْنَاهُ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾^۱، وَقَالَ: ﴿وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى
أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ
وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا﴾^{۲، ۳}.

... پس اطاعت کنید از ما؛ زیرا که طاعت ما واجب است چون به
طاعت خدا و رسولش نزدیک است. خداوند عزوجل فرمود: «خدا را
اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید، پس
هرگاه در امری اختلاف نظر یافتید آن را به خدا و پیامبر عرضه
بدارید» و نیز فرمود: «و اگر آن را به پیامبر و اولیای امر خود ارجاع
کنند قطعاً در میان آنان کسانی‌اند که [می‌توانند درست و نادرست]
آن را دریابند و اگر فضل خدا و رحمت او بر شما نبود مسلماً جز
[شمار] اندکی از شیطان پیروی می‌کردید».

از استشهاد حضرت به این آیات به دست می‌آید خداوند متعال تفضل
ویژه‌ای بر امت اسلامی داشته و دارد.
خداوند متعال می‌فرماید:

۱. سوره نساء، آیه ۵۹.

۲. سوره نساء، آیه ۸۳.

۳. طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۹۹.

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾^۱

شما بهترین امتی بودید که به سود انسان‌ها آفریده شده‌اند.

و نیز می‌فرماید:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ﴾^۲

شما را امت میانه‌ای قرار دادیم [میان افراط و تفریط] تا بر مردم گواه باشید.

امام علی علیه السلام می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَصَّكُمْ بِالْإِسْلَامِ، وَاسْتَخْلَصَكُمْ لَهُ، وَذَلِكَ لِأَنَّهُ اسْمُ سَلَامَةٍ وَجَمَاعُ كَرَامَةٍ، اصْطَفَى اللَّهُ تَعَالَى مِنْهُجَهُ، وَبَيَّنَّ حُجَجَهُ مِنْ ظَاهِرِ عِلْمٍ، وَبَاطِنِ حُكْمٍ، لَا تَفْنَى عَرَائِبُهُ، وَلَا تَنْقُضِي عَجَائِبُهُ، فِيهِ مَرَابِيعُ النِّعَمِ، وَمَصَابِيحُ الظُّلْمِ، لَا تَفْتَحُ الْخَيْرَاتُ إِلَّا بِمَفَاتِيحِهِ، وَلَا تُكْشَفُ الظُّلُمَاتُ إِلَّا بِمَصَابِيحِهِ، قَدْ أَحْمَى حِمَاهُ، وَأَرْعَى مَرَعَاهُ، فِيهِ شِفَاءٌ [الْمُسْتَشْفِي] الْمُسْتَشْفِي، وَكِفَايَةٌ الْمُكْتَفِي.^۳

همانا خدای متعال شما را به اسلام اختصاص داد و برای اسلام برگزید، زیرا اسلام نامی از سلامت است و فراهم‌کننده کرامت جامعه است، راه روشن آن را خدا برگزید و حجّت‌های آن را روشن گردانید. اسلام ظاهرش علم و باطنش حکمت است، نوآوری‌های آن پایان نگیرد و شگفتی‌هایش تمام نمی‌شود. در اسلام برکات و خیرات چونان سرزمین‌های پر گیاه در اوّل بهاران فراوان است و چراغ‌های روشنی‌بخش تاریکی‌ها فراوان دارد که در نیکی‌ها جز با کلیدهای اسلام باز نشود و تاریکی‌ها را جز با چراغ‌های آن روشنایی نمی‌توان

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۱۰.

۲. سوره بقره، آیه ۱۴۳.

۳. علی بن ابی‌طالب علیه السلام، نهج البلاغة، خطبه ۱۵۲.

بخشید، مرزهایش محفوظ و چراگاه‌هایش را خود نگهبان است، هر درمان خواهی را درمان و هر بی‌نیازی طلبی را کافی است.

۴. رحمت خدا بر مسلمین

و نیز در حدیث اخیر امام حسین علیه السلام، از استشهاد حضرت به این آیات به دست می‌آید خداوند متعال بر امت اسلامی رحمت ویژه‌ای داشته و دارد.

امام علی علیه السلام درباره پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

... أَظْهَرَ بِهِ الشَّرَائِعَ الْمَجْهُولَةَ، وَقَمَعَ بِهِ الْبِدَعَ الْمَدْخُولَةَ، وَبَيَّنَّ بِهِ الْأَحْكَامَ الْمَفْصُولَةَ.^۱

با فرستادن پیامبر شریعت‌های ناشناخته را شناساند و ریشه بدعت‌های راه‌یافته در ادیان آسمانی را قطع کرد و احکامی را که هم‌اکنون نزد ما معلوم است بیان داشت.

۵. الطاف خدا به مسلمین در راستای دوری از شیطان

و نیز در حدیث اخیر امام حسین علیه السلام، از استشهاد حضرت به این آیات به دست می‌آید خداوند متعال در راستای دوری عموم امت اسلامی از شیطان بر آنان الطاف و رحمت ویژه‌ای داشته است، آنجا که می‌فرماید:

﴿فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ﴾^۲.

پس هنگامی که قرآن می‌خوانی از شیطان رانده شده به خدا پناه ببر.

و نیز می‌فرماید:

﴿وَإِنَّمَا يَنْزِعَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾^۳.

و اگر وسوسه‌ای از سوی شیطان تو را تحریک کند [که از این بهترین

۱. همان، خطبه ۱۶۱.

۲. سوره نحل، آیه ۹۸.

۳. سوره فصلت، آیه ۳۶.

شیوه دست برداری] به خدا پناه ببر؛ بی تردید او شنوا و داناست.

و می‌فرماید:

﴿وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيْطَانِ﴾!

و بگو: پروردگارا! از وسوسه‌های شیطان‌ها به تو پناه می‌آورم.

(و) اولین اسلام آورندگان

شیخ صدوق به سندش نقل کرده که امام حسین علیه السلام خطاب به لشکر عمر بن

سعد فرمود:

أَنْشُدْكُمْ اللَّهَ، هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَدَّتِي خَدِيجَةَ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ أَوَّلُ نِسَاءِ
هَذِهِ الْأُمَّةِ إِسْلَامًا؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ...
فَأَنْشُدْكُمْ اللَّهَ، هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ عَلِيًّا كَانَ أَوَّلَهُمْ إِسْلَامًا، وَأَعْلَمَهُمْ عِلْمًا،
وَأَعْظَمَهُمْ حِلْمًا، وَأَنَّهُ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.^۱

شما را به خدا، آیا می دانید که خدیجه دختر خویلد، نخستین زن از
زنان این امت که اسلام آورد، مادر بزرگ من است؟ گفتند: آری به
خدا...

شما را به خدا، آیا می دانید که [پدرم] علی علیه السلام در اسلام، نخستین و
در دانش، داناترین و در خویشتن داری، بزرگ ترین مردم است و همانا
او، هر مرد و زن مؤمن را مولا است؟ گفتند: آری به خدا.

از این مناشده حضرت به دست می آید امیر مؤمنان علیه السلام اولین مسلمان و
حضرت خدیجه علیه السلام اولین زن مسلمان است.

امام علی علیه السلام فرمود:

وَلَمْ يَجْمَعْ بَيْتٌ وَاحِدٌ يَوْمَئِذٍ فِي الْإِسْلَامِ غَيْرَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَخَدِيجَةَ
وَأَنَا ثَالِثُهُمَا، أَرَى نُورَ الْوَحْيِ وَالرَّسَالَةِ، وَأَشْمُّ رِيحِ النَّبُوءَةِ.^۲

در آن روزها، در هیچ خانه اسلام راه نیافت جز خانه رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
که خدیجه هم در آن بود و من سومین آنان بودم. من نور وحی و

۱. محمد بن علی ابن بابویه، *الأمالي*، ص ۲۲۲-۲۲۳.

۲. علی بن ابی طالب علیه السلام، *نهج البلاغه*، خطبه ۱۹۲.

رسالت را می‌دیدم و بوی نبوت را می‌بوییدم.

از ابورافع نقل شده که گفت:

أَوَّلُ مَنْ أَسْلَمَ مِنَ الرِّجَالِ عَلِيٌّ، وَأَوَّلُ مَنْ أَسْلَمَ مِنَ النِّسَاءِ خَدِيجَةٌ^۱.

نخستین کسی که از مردان اسلام اختیار کرد، علی علیه السلام و نخستین کسی که از زنان اسلام آورد، خدیجه بود.

ابراهیم محمد حسن الجمل درباره‌ی ایمان حضرت خدیجه علیها السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله

می‌نویسد:

حينما قصَّ الرسول (صلى الله عليه وسلم) على السيدة خديجة رضي الله عنها ما رأى وسمع في غار حراء لم تنزعج لهذا الحديث، ولم تضطرب لغرابة ما يحدث به زوجها، فلم تسمع من قبل بمثل ما تسمع به الآن، وبالتالي لم يخالجها أدنى شك في صدق ما يقوله محمد، ولم تظهر على وجهها علامة استفهام تعبر بها عن حيرة في النفس، ولم يخامرها شك في أن الذي جاءه ملك من عند الله سبحانه وتعالى.

لقد سارعت إلى التصديق بإيمان الواثق المؤمن المتبصر بنور الهداية المطلح على بواطن الأمور الموقن بنتيجة ما يقوم به محمد من عمل وتفكير وقيام وصلاة، وكأنّها درست هذا الأمر مسبقاً، فقد بدت عليها السعادة والفرح العظيم، فقالت ما قالت من منطلق الواثق المتأكد.

ولمّا أمره ربّه بالإنذار، فكّر فيما يطلبه منه ربّه، ولكن بمن سيبتدئ؟ ومن سيطيعه فيما يدعو إليه؟ وهل سيتخلّى الناس عن معتقداتهم وآلهتهم؟

۱. علي بن ابوبكر هيثمى، مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج ۹، ص ۲۲۰، حديث

وبینما هو یفکر وقد ألمّ به شیء من الهم والحزن، استمع إلى صوت السيدة أمّ المؤمنین وهي تقول: اسمع یا بن عم، فالتفت النبي (صلى الله عليه وسلم) إليها فقالت: «أشهد أن لا إله إلا الله وأنّ محمّداً رسول الله».

فما أن أتمتها حتّى ابتسم (صلى الله عليه وسلم)، ونظر إلى أعظم زوجة في هذه الدنيا، فرحل عنه كل ما كان يساوره من همّ، وذهب ما به من حزن، وتفتح الأمل أمامه، وأشرقت الدنيا في وجهه الشريف.

وهكذا كانت السيدة خديجة عظيمة في الجاهلية، وكانت أعظم في الإسلام، وكان إسلامها من أهم الحوادث في تاريخ الدعوة إلى الله.^۱

هنگامی که پیامبر ﷺ بر خانم خدیجه - رضی الله عنها - آنچه را در غار حرا دیده و شنیده بود نقل کرد او هرگز آن را انکار نکرده و به جهت غریب بودن آنچه از شوهرش می شنید هرگز اضطرابی به خود راه نداد. او آنچه را که الآن می شنید هرگز از قبل نشنیده بود و در نتیجه کمترین شکی در صدق آنچه را محمد ﷺ می گفت بر او وارد نشد و بر صورتش علامت سؤال پدید نیامد که حاکی از حیرت در نفس او باشد و هیچ شک نداشت کسی که به سراغ پیامبر ﷺ آمده، جز فرشته‌ای از جانب خداوند سبحانه و تعالی نبوده است.

خدیجه با سرعت هر چه تمام همانند ایمان مؤمن اهل بصیرت به نور هدایت و مطلع بر باطن‌های امور و یقین کننده به نتیجه آنچه محمد ﷺ از عمل و فکر و قیام و نماز دارد، او را تصدیق کرد، گویا این امر را سابقاً درس گرفته است، لذا سعادت و شادی عظیمی در او پدید آمد و گفت آنچه را که از روی منطق محکم و با تأکید گفت.

۱. ابراهیم محمد حسن الجمل، /م المؤمنین خدیجة بنت خویلد، ص ۱۴۱.

و چون پروردگارش او را مأمور به انذار نمود در آنچه پروردگارش از او طلب نموده فکر کرد، ولی از چه کسی شروع کند؟ و چه کسی است که دعوتش را بپذیرد؟ آیا مردم دست از عقاید و خدایان خود بر خواهند داشت؟ در آن حال که مشغول فکر کردن بود و مقداری غم و حزن او را فراگرفته بود، صدای خانم ام المؤمنین [خدیجه] را شنید که می‌گوید: گوش فرا ده ای پسرعمو! پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به او التفات نمود، خدیجه گفت: گواهی می‌دهم که خدایی جز او نیست و این‌که محمد فرستاده خداست.

سخنان او تمام نشده بود که حضرت تبسمی کرد و به بزرگ‌ترین همسر در این دنیا نظر نمود و هر غم و حزنی که در او پدید آمده بود از او دور شد و امید را در برابر خود مشاهده کرد و دنیا در چهره شریفش درخشش نمود.

این‌گونه خدیجه در عصر جاهلیت، بزرگوار و در اسلام بزرگوارتر شد و اسلام آوردنش از مهم‌ترین حوادث تاریخی دعوت به سوی خداست.

او همچنین می‌نویسد:

حَتَّى إِذَا أَخْبَرَهَا بِالنَّبَأِ الْعَظِيمِ لَمْ تَقِفْ صَامِتَةً، وَلَمْ يَذْهَبْ بِهَا
التَّفَكِيرَ مَذَاهِبَهُ، وَلَمْ تَفَكِّرْ لِحِظَةِ تَسْتَرْسِلُ فِيمَا قَالَهُ الرَّسُولُ الْأَعْظَمُ،
وَلَمْ تَرْجِعْ قَوْلَهُ إِلَى مَا كَانَ مَشْهُورًا فِي زَمَانِهَا مِنَ الْحَدِيثِ عَنِ الْجِنِّ
وَالشَّيَاطِينِ أَوْ إِلَى مَرَضِ نَفْسِي أَوْ إِلَى ضَعْفٍ وَتَخَاذُلٍ، وَإِنَّمَا كَانَتْ
قَوِيَّةً فِي إِجَابَتِهَا وَفِي تَعْبِيرِهَا وَفِي اسْتِنْتَاجِهَا مِمَّا يَدُلُّ عَلَى أَنَّهَا قَوِيَّةٌ
النَّفْسِ وَالْجِنَانِ، مَتَفَتِحَةٌ الْعَقْلِ، وَاسْعَةٌ التَّفَكِيرِ، سَلِيمَةٌ الْمُنْطِقِ،
فَاهِمَةٌ لِقَانُونِ الْإِثَابَةِ وَالْعِقَابِ الْإِلَهِيِّ...^۱

چون خبر مهمی به او داد با سکوت توقف نمود و فکرش او را به مذاهب گوناگون نبرد و یک لحظه در آنچه رسول اعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده بود با تردید فکر نکرد، گفتار پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به آنچه در زمانش از سخن راجح به جن و شیاطین یا به مرض نفسی یا به ضعف و سستی نسبت می‌دادند ارجاع نداد، بلکه در اجابت دعوت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و در تعبیر و نتیجه‌گیری‌اش قوی بود. همه این‌ها دلالت دارد بر این‌که او نفس و قلبی قوی و عقلی باز و فکر واسع و منطقی سلیم داشت و قانون ثواب و عقاب الهی را می‌فهمید...

محمود شلبی می‌نویسد:

وشهدت فاطمة شيئاً عجباً، شهدت أمها خديجة تؤمن بالله وبرسوله وتصدق بما جاء منه، فكانت بذلك أول من آمن به (صلى الله عليه وسلم)، ثم اشتدّ عجبها، حين جاء أبوها رسول الله (صلى الله عليه وسلم) خديجة، فتوضاً لها ليرها كيف الطهور للصلاة، كما أراه جبريل، فتوضأت كما توضأ لها رسول الله عليه السلام، ثم صلى بها رسول الله عليه السلام كما صلى به جبريل، فصلت بصلاته.

ما هذا الذي يفعله أبوها وأمها؟! جعلت الطفلة فاطمة تنظر إليهما في شغف وحنان وشوق أن تفعل كما يفعلان.^۱

فاطمه چیز عجیبی را دید، مشاهده کرد مادرش خدیجه را که به خدا و رسولش ایمان آورده و آنچه را که شوهرش آورده تصدیق می‌کند و لذا از این طریق اولین مؤمن به او گردیده است. سپس تعجبش بیش‌تر می‌شود هنگامی که پدرش رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نزد خدیجه آمده و وضو می‌گیرد تا به او کیفیت وضو گرفتن برای نماز را نشان دهد،

۱. محمود شلبی، حیاة فاطمة رَضِيَ اللهُ عَنْهَا، ص ۸۷.

آن‌گونه که جبرئیل به او نشان داده است؛ و لذا خدیجه وضو گرفت
آن‌گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای او وضو ساخت، سپس رسول
خدا صلی الله علیه و آله نزد او نماز گزارد آن‌گونه که جبرئیل نزد او نماز گزارده بود و
خدیجه نیز به نماز حضرت نماز خواند.

این آن کارهایی بود که پدر و مادر فاطمه انجام دادند و فاطمه به آن
دو با مهربانی و عطوفت و شوق می‌نگریست و می‌خواست کاری را
انجام دهد که آن دو انجام می‌دهند.

(ز) وظایف مسلمانان

از روایات حضرت سید الشهداء علیه السلام استفاده می‌شود مسلمانان وظایفی دارند:

۱. نجات دادن کافران از کفر

امام حسین علیه السلام در دعای عرفه خطاب به خدای سبحان عرضه می‌دارد:

يَا مَنْ اسْتَنْقَذَ السَّحْرَةَ مِنْ بَعْدِ طُولِ الْجُحُودِ^۱.

ای آن‌که ساحران را پس از مدت‌ها انکار و کفر رهایی بخشید.

پیامی که از این فقره از دعا استفاده می‌شود این است که باید کافران را از کفرشان نجات داد، گرچه حضرت این خطاب را متوجه خداوند متعال نموده است؛ زیرا اقتضای پیام این چنین است.

امام علی علیه السلام دربارهٔ زمان بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

فَمَا رَاعِنِي إِلَّا انْتِيَالُ النَّاسِ عَلَيَّ فُلَانٍ يُبَايِعُونَهُ، فَأَمْسَكْتُ [بِيَدِي] يَدِي حَتَّى رَأَيْتُ رَاجِعَةَ النَّاسِ قَدْ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ يَدْعُونَ إِلَيَّ مَحْقٍ دَيْنٍ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله، فَخَشِيتُ أَنْ لَمْ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ أَنْ أَرَى فِيهِ ثَلَمًا أَوْ هَدْمًا تَكُونُ الْمُصِيبَةُ بِهِ عَلَيَّ أَعْظَمَ مِنْ قَوْتِ وَلَايَتِكُمْ الَّتِي إِنَّمَا هِيَ مَتَاعٌ أَيَّامٍ قَلِيلٍ يَزُولُ مِنْهَا مَا كَانَ كَمَا يَزُولُ السَّرَابُ [وَأَوْ كَمَا يَتَفَشَّشُ السَّحَابُ، فَتَهَضَّتْ فِي تِلْكَ الْأَحْدَاثِ حَتَّى زَاغَ الْبَاطِلُ وَزَهَقَ، وَأَطْمَأَنَّ الدِّينُ وَتَنَهَّنَه].^۲

تنها چیزی که نگرانم کرد شتافتن مردم به سوی فلان شخص بود که با او بیعت کردند. من دست باز کشیدم تا آنجا که دیدم گروهی از اسلام بازگشته، می‌خواهند دین محمد صلی الله علیه و آله را نابود سازند، پس

۱. کفعمی، البلد الأمين، ص ۲۵۴.

۲. علی بن ابی‌طالب علیه السلام، نهج البلاغه، نامه ۶۲.

ترسیدم که اگر اسلام و طرفدارانش را یاری نکنم، رخنه‌ای در آن بینم یا شاهد نابودی آن باشم که مصیبت آن بر من سخت‌تر از رها کردن حکومت بر شماست که کالای چندروزه دنیاست و به زودی ایام آن می‌گذرد چنان‌که سراب ناپدید شود، یا چونان پاره‌های ابر که زود پراکنده می‌گردد. پس در میان آن آشوب و غوغا بپا خاستم تا آن‌که باطل از میان رفت و دین استقرار یافته، آرام شد.

۲. تشکر به جهت هدایت انسان از سوی خدا به اسلام

طبرانی به سندش از ابی مجلز دربارهٔ حسین بن علی علیه السلام نقل کرده که:

أَنَّهُ رَأَى رَجُلًا رَكَبَ دَابَّةً فَقَالَ: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ﴾، فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام: «وَبِهَذَا أُمِرْتُ؟» قَالَ: فَكَيْفَ أَقُولُ؟ قَالَ: «تَقُولُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانِي لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ عَلَيَّ بِمُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) وَجَعَلَنِي فِي خَيْرِ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ»، فَهَذِهِ النُّعْمَةُ، فَقَالَ: تَبَدُّأُ بِهَذَا لِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿ثُمَّ تَذَكَّرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَتَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ﴾^۱!

ایشان مردی را سوار بر مرکب دید که این آیه را تلاوت می‌کند: «منزه [از هر عیب و نقصی] است کسی که این [وسایل سواری] را برای ما مسخر و رام کرد، در حالی که ما را قدرت مسخر کردن آن‌ها نبود». حسین بن علی به او فرمود: آیا به این سفارش شده‌ای؟ آن مرد گفت: پس چه بگویم؟ حضرت فرمود: می‌گویی: ستایش مخصوص خداوندی است که مرا به اسلام هدایت نمود و بر من به جهت

۱. سوره زخرف، آیه ۱۳.

۲. سلیمان بن احمد طبرانی، الدعاء، ص ۲۴۶-۲۴۷، حدیث ۷۷۵.

«بعثت» محمد ﷺ منت گذاشت و مرا در زمره بهترین امتی قرار داد که برای مردم انتخاب شده است و این است نعمت. آنگاه فرمود: شروع می‌کنی به این دعا به جهت گفته‌ی خداوند عزوجل: «سپس هنگامی که بر آنها سوار می‌شوید نعمت پروردگارتان را به یاد آورید و بگویید: منزّه [از هر عیب و نقصی] است کسی که این [وسایل سواری] را برای ما مسخّر و رام کرد، در حالی که ما را قدرت مسخّر کردن آنها نبود».

از اسناد «هدایت» به خداوند متعال به دست می‌آید، اوست که انسان را به اسلام هدایت تشریحی کرده که مصداق لطف مقرب او بوده و لذا باید خدا را بدین جهت ستایش نمود.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُوا عَلَيَّ إِسْلَمَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَيْتُكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^۱

آن‌ها بر تو متّ می‌نهند که اسلام آورده‌اند؛ بگو: اسلام آوردن خود را بر من متّ نگذارید، بلکه خداوند بر شما متّ می‌نهد که شما را به سوی ایمان هدایت کرده است، اگر [در ادّعیای ایمان] راست‌گو هستید!

و نیز می‌فرماید:

﴿وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ﴾^۲

می‌گویند: ستایش مخصوص خداوندی است که ما را به این [همه نعمت‌ها] رهنمون شد؛ و اگر خدا ما را هدایت نکرده بود، ما [به این‌ها] راه نمی‌یافتیم!

۱. سوره حجرات، آیه ۱۷.

۲. سوره اعراف، آیه ۴۳.

۳. دوست داشتن دین اسلام

طبرانی به سَنَدش، از امام حسین علیه السلام نقل کرده که فرمود:

أَحِبُّونَا بِحُبِّ الْإِسْلَامِ، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) قَالَ: «لَا تَرْفَعُونِي فَوْقَ حَقِّي، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى اتَّخَذَنِي عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَنِي رَسُولًا»^۱.

ما را به دوستی اسلام، دوست بدارید که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مرا از حَقِّم برتر مبرید که خدای متعال، پیش از آن که مرا پیامبر قرار دهد، بنده قرار داده است».

از این حدیث به دست می آید انسان باید دوستدار اسلام باشد.

از امام سجاد علیه السلام نقل شده که فرمود:

أَحِبُّونَا حُبَّ الْإِسْلَامِ فَمَا زَالَ حُبُّكُمْ لَنَا حَتَّى صَارَ شَيْئًا عَلَيْنَا.^۲

ما را چنان دوست بدارید که دین مقدس اسلام دستور داده نه آن چنان که اظهار علاقه شما نسبت بما موجب عار و ننگ ما شود.

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

كُلُّ مَنْ لَمْ يُحِبَّ عَلَى الدِّينِ وَلَمْ يُبْغِضْ عَلَى الدِّينِ فَلَا دِينَ لَهُ.^۳

هر که به خاطر دین، دوستی نکند و به خاطر دین، دشمنی نکند، دین ندارد.

۴. استقامت ورزیدن بر ملت اسلام

ابن شعبه حَرَّانِی از امام حسین علیه السلام نقل کرده که خطاب به اهل کوفه فرمود:

أَلَا وَإِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ مِنَّا بَيْنَ اثْنَتَيْنِ، بَيْنَ الْمَلَّةِ [السَّلَّةِ] وَالذَّلَّةِ، وَهَيْهَاتَ مِنَّا الدَّيْنِيَّةُ، يَا أَبَى اللَّهِ ذَلِكَ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ،

۱. سلیمان بن احمد طبرانی، المعجم الكبير، ج ۳، ص ۱۲۸، حدیث ۲۸۸۹.

۲. محمد بن محمد مفید، الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ۲، ص ۱۴۱.

۳. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۱۲۷، حدیث ۱۶.

وَحُجُورٌ طَابَتْ، وَأُنُوفٌ حَمِيَّةٌ وَنُفُوسٌ أَبِيَّةٌ، وَأَنْ نُؤْتِرَ طَاعَةَ اللَّئَامِ عَلَى
مَصَارِعِ الْكِرَامِ.^۱

هلا، [به هوش باشید]، آن زنزاده پسر زنزاده ما را بر سر دوراهه
[انتخاب] شریعت، یا خواری قرار داده و چه دور است پست منشی
از ما، خدا و پیامبر او و جمله مؤمنان و دامان‌های پاکی [که ما را در
خود پرورده] و طبع‌های غیرتمند و آزاده مردم سربلند این را نپذیرند
که ما [ذلت] فرمان‌برداری از فرومایگان را بر [افتخار] جانبازی
رادمردان ترجیح دهیم.

انسان‌ها باید در همه حالات علی‌الخصوص هنگام امتحان شدن و قرار گرفتن
بر سر دوراهی سعادت و شقاوت بر راه اسلام اصرار ورزیده و از خود استقامت
نشان دهند و این نکته‌ای است که از سیره امام حسین علیه السلام که در این کلامش به
آن اشاره شده استفاده می‌شود؛ زیرا در آن به دو راه «ملت اسلام» و «ذلت» اشاره
شده است و شکی نیست که امام حسین الکوی جامع است، همان‌گونه که
فرمود:

فَلَكُمْ فِيَّ أُسْوَةٌ.^۲

و در من، الگویی برای شما هست.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا
تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ﴾.^۳

بی‌تردید کسانی که گفتند: پروردگار ما خداست؛ سپس [در میدان
عمل بر این حقیقت] استقامت ورزیدند، فرشتگان بر آنان نازل

۱. ابن شعبه، تحف العقول عن آل الرسول (صلی الله علیهم)، ص ۲۴۱.

۲. محمد بن جریر طبری، تاریخ الطبری: تاریخ الأمم و الملوك، ج ۵، ص ۴۰۳.

۳. سوره فصلت، آیه ۳۰.

می‌شوند [و می‌گویند]: مترسید و اندوهگین نباشید و شما را به بهشتی که وعده می‌دادند، بشارت باد.

و نیز می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۱!
 بی‌تردید کسانی که گفتند: پروردگار ما الله است، سپس [در میدان عمل بر این حقیقت] استقامت ورزیدند، نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می‌شوند.

و می‌فرماید:

﴿وَالْوِاسْتَقَمُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِينَهُمْ مَاءً عَذْقًا﴾^۲!
 و اگر [انس و جن] بر طریقه حق پایداری کنند حتماً آنان را از آب فراوانی سیراب خواهیم کرد.

و می‌فرماید:

﴿فَأَسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْعُوا أَنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾^۳!
 پس همان‌گونه که فرمان یافته‌ای ایستادگی کن؛ و نیز آنان که همراهت به سوی خدا روی آورده‌اند [ایستادگی کنند] و سرکشی مکنید که او به آنچه انجام می‌دهید، بیناست.

و می‌فرماید:

﴿فَلِذَلِكَ فَادْعُ وَاسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتَ وَلَا تَبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَقُلْ ءَأَمِنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأَمَرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَلُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ لَا حِجَةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ﴾^۴!
 پس آنان را [به سوی همان آیینی که به تو وحی شده] دعوت کن و همان‌گونه که مأموری [بر این دعوت] استقامت کن و از هواهای

۱. سوره احقاف، آیه ۱۳.
۲. سوره جن، آیه ۱۶.
۳. سوره هود، آیه ۱۱۲.
۴. سوره شوری، آیه ۱۵.

نفسانی آنان پیروی مکن و بگو: به هر کتابی که خدا نازل کرده، ایمان آوردم و مأمورم که در میان شما به عدالت رفتار کنم؛ خدا پروردگار ما و شماست؛ اعمال ما برای خود ما و اعمال شما برای خود شماست؛ دیگر میان ما و شما [پس از روشن شدن حقایق] هیچ حجت و برهانی نیست؛ خدا ما و شما را [در عرصه قیامت] جمع می‌کند و بازگشت [همه] به سوی اوست.

امام علی علیه السلام می‌فرماید:

الْعَمَلَ الْعَمَلِ، ثُمَّ النَّهْيَةَ النَّهْيَةَ، وَالِاسْتِقَامَةَ الْإِسْتِقَامَةَ، ثُمَّ الصَّبْرَ الصَّبْرَ، وَالْوَرَعَ الْوَرَعَ، إِنَّ لَكُمْ نَهْيَةً فَانْتَهُوا إِلَيْ نَهَايَتِكُمْ، وَإِنَّ لَكُمْ عِلْمًا فَاهْتَدُوا بِعِلْمِكُمْ، وَإِنَّ لِلْإِسْلَامِ غَايَةً فَانْتَهُوا إِلَى غَايَتِهِ، وَاخْرُجُوا إِلَى اللَّهِ بِمَا افْتَرَضَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَقِّهِ، وَبَيَّنَ لَكُمْ مِنْ وَظَائِفِهِ.^۱

عمل صالح! عمل صالح! سپس آینده‌نگری! آینده‌نگری! و استقامت! استقامت! آنگاه، بردباری! بردباری! و پرهیزکاری! پرهیزکاری! برای هر کدام از شما عاقبت و پایان مهلتی تعیین شده، با نیکوکاری به آنجا برسید. همانا پرچم هدایتی برای شما برافراشتند، با آن هدایت شوید و برای اسلام نیز هدف و نتیجه‌ای است به آن دسترسی پیدا کنید و با انجام واجبات، حقوق الهی را ادا کنید که وظائف شما را آشکارا بیان کرده است.

۵. پرهیز نمودن از مشابهت با کفار در عقیده

ابن شعبه حرّانی در «تحف العقول» از امام حسین علیه السلام نقل کرده که فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ، اتَّقُوا هَؤُلَاءِ الْمَارِقَةَ الَّذِينَ يُشَبِّهُونَ اللَّهَ بِأَنْفُسِهِمْ، يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ، بَلْ هُوَ اللَّهُ لَيْسَ كَمِثْلِهِ

۱. علی بن ابی طالب علیه السلام، نهج البلاغة، خطبه ۱۷۶.

شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ، لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ
اللطيفُ الخبيرُ^۱

ای مردم! از این بیرون رفتگان از دین که خدا را به خود شبیه می‌کند و مانند کافرانِ اهل کتاب سخن می‌گویند، بپرهیزید که او خدایی بی‌نظیر، شنوا و بیناست. دیده‌ها او را در نمی‌یابند و او دیده‌ها را درمی‌یابد و اوست باریک‌بین آگاه.

پیام این کلام حضرت این است که مسلمانان باید از مشابهت نمودن با عقاید کفار و اهل کتاب پرهیز نمایند.
خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يَرُدُّوكُمْ عَلَىٰ
أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَسِرِينَ﴾^۲

ای اهل ایمان! اگر از کافران فرمان برید، شما را به [عقاید و روش‌های کافران] گذشتگان باز می‌گردانند، در نتیجه زیانکار خواهید شد.
از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

مَنْ تَشَبَهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ^۳

هر که به گروهی تشبه جوید از آنهاست.

شیخ صدوق به سندش از امام صادق علیه السلام نقل کرده گه فرمود:

أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى نَبِيٍِّّ مِنْ أَنْبِيَائِهِ قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ: لَا تَلْبَسُوا لِبَاسَ
أَعْدَائِي، وَلَا تَطْعَمُوا طَعَامَ أَعْدَائِي، وَلَا تَسْلُكُوا مَسَالِكَ أَعْدَائِي،
فَتَكُونُوا أَعْدَائِي كَمَا هُمْ أَعْدَائِي^۴.

۱. ابن شعبه، تحف العقول عن آل الرسول (صلی الله علیه و آله)، ص ۲۴۴.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۴۹.

۳. محمد بن زین الدین ابن ابی جمهور، عوالمی اللثالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة،

ج ۱، ص ۱۶۵، حدیث ۱۷۰.

۴. محمد بن علی ابن بابویه، علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۴۸، حدیث ۶.

خداوند عزوجل به پیامبری از پیامبرانش وحی فرمود که به مؤمنین بگو: لباس دشمنان من را میپوشید و طعام دشمنانم را تناول نکنید و راه دشمنان مرا طی نکنید پس شما نیز دشمن من خواهید شد همان طوری که آنها دشمن من هستند.

۶. دعوت به دین اسلام

ابن شهرآشوب می‌نویسد:

النَّظَنَزِيُّ فِي الْخَصَائِصِ: لَمَّا جَاءُوا بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ وَنَزَلُوا مَنْزِلًا يُقَالُ: لَهُ قِنْسَرِينُ، اَطَّلَعَ رَاهِبٌ مِنْ صَوْمَعَتِهِ إِلَى الرَّأْسِ، فَرَأَى نُورًا سَاطِعًا يَخْرُجُ مِنْ فِيهِ وَيَصْعَدُ إِلَى السَّمَاءِ، فَأَتَاهُمْ بِعَشْرَةِ آلَافِ دِرْهَمٍ وَأَخَذَ الرَّأْسَ، وَأَدْخَلَهُ صَوْمَعَتَهُ، فَسَمِعَ صَوْتًا وَلَمْ يَرَ شَخْصًا، قَالَ: طُوبَى لَكَ وَطُوبَى لِمَنْ عَرَفَ حُرْمَتَهُ، فَرَفَعَ الرَّاهِبُ رَأْسَهُ وَقَالَ: يَا رَبِّ، بِحَقِّ عَيْسَى تَأْمُرُ هَذَا الرَّأْسَ بِالتَّكَلُّمِ مَعِي، فَتَكَلَّمَ الرَّأْسُ وَقَالَ: يَا رَاهِبُ، أَيُّ شَيْءٍ تُرِيدُ؟ قَالَ: مَنْ أَنْتَ؟ قَالَ: أَنَا ابْنُ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى وَأَنَا ابْنُ عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى وَأَنَا ابْنُ فَاطِمَةَ الرَّهَاءِ وَأَنَا الْمَقْتُولُ بِكَرْبَلَاءَ أَنَا الْمَطْلُومُ أَنَا الْعَطْشَانُ، فَسَكَتَ، فَوَضَعَ الرَّاهِبُ وَجْهَهُ عَلَى وَجْهِهِ فَقَالَ: لَا أَرْفَعُ وَجْهِي عَنْ وَجْهِكَ حَتَّى تَقُولَ: أَنَا شَفِيعُكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَتَكَلَّمَ الرَّأْسُ فَقَالَ: ارْجِعْ إِلَى دِينِ جَدِّي مُحَمَّدٍ ﷺ، فَقَالَ الرَّاهِبُ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، فَقَبِلَ لَهُ الشَّفَاعَةَ، فَلَمَّا أَصْبَحُوا أَحَدُوا مِنْهُ الرَّأْسَ وَالذَّرَاهِمَ، فَلَمَّا بَلَغُوا الْوَادِيَّ نَظَرُوا الذَّرَاهِمَ قَدْ صَارَتْ حِجَارَةً^۱.

نظنزی در خصائص آورده است: چون سر امام علی را آورده در منزل قنسرین فرود آمدند، راهبی از صومعه خود به آن سر مبارک

۱. محمد بن علی ابن شهرآشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۶۰.

نگریسته دید که از دهان او نوری به آسمان بلند است. ده هزار درهم آورده به ایشان داد و سر را گرفت و به صومعه برد.

ناگاه صدای هاتفی را شنید که گفت: خوشا تو را! و خوشا به آن کسی که حرمت این سر را بدارد! راهب رو به آسمان داشت و عرض کرد: پروردگارا! به این سر فرمان ده تا با من سخن گوید. سر مطهر به سخن آمد و فرمود: «راهب! چه می‌خواهی؟! عرض کرد: تو کیستی؟! فرمود: «منم فرزند محمد مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، منم فرزند علی مرتضی عَلَيْهِ السَّلَام، منم فرزند فاطمه زهرا عَلَيْهَا السَّلَام، منم کشته دشت کربلا، منم مظلوم، منم عطشان»! و خاموش شد.

راهب صورت بر صورت او نهاد و گفت: صورت از صورتت برندارم تا وعده دهی در قیامت شفیعم خواهی بود. فرمود: «به آیین جدم محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بازگرد»، راهب گفت: «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله» و آن سر مبارک شفاعتش را پذیرفت.

چون صبح شد از او سر و پول‌ها را گرفتند و رفتند و چون به وادی پا نهادند دیدند که پول‌ها سنگ شده است.

از جمله «أَرْجِعْ إِلَيَّ دِينِ جَدِّي مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» به دست می‌آید افراد مستعد و آماده پذیرش حق را باید به اسلام دعوت کرد؛ و شکی نیست که صدور این کلام از زبان حضرت بعد از شهادت معجزه بوده و سندی بر اعتبار کلام ایشان بعد از شهادت است.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾!

چه کسی خوش گفتارتر است از آن کس که دعوت به سوی خدا می‌کند و عمل صالح انجام می‌دهد و می‌گوید: «من از مسلمانانم»؟!

۷. ظاهر کردن اسلام

قندوزی می‌نویسد:

ثُمَّ دَنَا مِنَ الْقَوْمِ وَقَالَ: «يَا وَيْلَكُمْ، أَتَفْتُلُونِي عَلَى سُنَّةِ بَدَلْتُهَا؟ أَمْ عَلَى شَرِيعَةٍ غَيْرِئُهَا؟ أَمْ عَلَى جُرْمٍ فَعَلْتُهُ؟ أَمْ عَلَى حَقٍّ تَرَكْتُهُ؟». فَقَالُوا لَهُ: «إِنَّا نَقْتُلُكَ بَغْضًا لِأَبِيكَ». فَلَمَّا سَمِعَ كَلَامَهُمْ حَمَلَ عَلَيْهِمْ فَقَتَلَ مِنْهُمْ فِي حَمَلَتِهِ مِائَةَ فَارِسٍ، وَرَجَعَ إِلَى حَيْمَتِهِ، وَأَنْشَأَ عِنْدَ ذَلِكَ يَقُولُ:

بَعْدَ جَدِّي فَأَنَا ابْنُ الْخَيْرَتَيْنِ	خَيْرَةَ اللَّهِ مِنَ الْخَلْقِ أَبِي
وَارِثُ الْعِلْمِ وَمَوْلَى الثَّقَلَيْنِ	أُمِّي الرَّهْرَاءَ حَقًّا وَأَبِي
وَقُرَيْشٍ يَعْبُدُونَ الْوَتْنَيْنِ	عَبَدَ اللَّهُ غُلَامًا يَافِعًا
وَعَلِيٍّ قَامَ صَلَّى الْقِبْلَتَيْنِ	يَعْبُدُونَ اللَّاتَ وَالْعُزَّى مَعًا
مَا عَلَى الْأَرْضِ مُصَلِّي غَيْرِ	مَعَ نَبِيِّ اللَّهِ سَبْعًا كَامِلًا
وَأَبِي الْمُوفِيِّ لَهُ فِي الْبَيْعَتَيْنِ	جَدِّي الْمُرْسَلُ مُصْبَاحُ
صَاحِبِ الْحَوْضِ مُعَرِّ	عُرُوَّةِ الدِّينِ عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى
حِينَ سَاوَى ظَهْرَهُ لِلرَّكْعَتَيْنِ	وَهُوَ الَّذِي صَدَّقَ فِي خَاتَمِهِ
رُدَّتِ الشَّمْسُ عَلَيْهِ كَرَّتَيْنِ	وَالِدِي الطَّاهِرِ وَالطُّهْرُ الَّذِي
يَوْمَ بَدْرٍ نَمَّ أَحَدٍ وَحُنَيْنِ	قَتَلَ الْأَبْطَالَ لَمَّا بَرَزُوا

أَظْهَرَ الْإِسْلَامَ رَغْمًا لِلْعَدَىٰ بِحُسَامٍ قَاطِعٍ ذِي شَفَرَتَيْنِ^۱

سپس حسین به آنان نزدیک شد و فرمود: «ای وای بر شما! آیا مرا بر سنتی که دگرگون ساختم می‌کشید؟ یا بر شریعتی که تغییر دادم؟ یا بر جرمی که مرتکب شدم؟ یا بر حقی که ترکش کردم؟».

او را گفتند: «ما تو را به دشمنی پدرت می‌کشیم». پس چون سخنشان را شنید بر آنان یورش برد و در یورش خویش صد سوار آنان را کشت و به خیمه‌اش بازگشت و در آن هنگام چنین سرود:
پدرم، پس از جدم برگزیده‌ی خداوند از میان مردم‌اند و من پور این دو برگزیده‌ام.

به راستی که مادرم زهراست و پدرم میراث‌بر دانش و سرور جنیان و آدمیان است.

به روزگار جوانی خدای را پرستید و این چنان بود که قریش آن دو بت را می‌پرستید.

آنان «لات» و «عزی» را به همراه یکدیگر می‌پرستیدند و این چنان بود که علی به سوی دو قبله نماز گزارد.

پدرم هفت سال به همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز گزارد و بر روی زمین، مگر این دو نمازگزار نبوده.

جد فرستاده شده ام چراغ شب تار بود، نیز پدرم که با او دو بیعت کرد.

دستگیره‌ی دین، علی مرتضی است، همو که صاحب حوض کوثر است و گرامی دارنده‌ی حرم خدا و رسولش.

او همان است که انگشتی خویش را آن هنگام که به رکوع رفت،

۱. سلیمان بن ابراهیم قندوزی، *ینابیع المودة لدوی القربی*، ج ۳، ص ۸۰.

صدقه داد.

پدرم همان پاک و پاکیزه‌ای است که خورشید دو بار برای او بازگشت. او به روز بدر، سپس احد و حنین، یلان را چون به میدان کارزار آمدند، بکشت.

او به رغم دشمنی، به شمشیر برنده دو دم، اسلام را چیره ساخت.

از بیت اخیر استفاده می‌شود اظهار اسلام لازم است.

انس بن مالک از رسول خدا ﷺ نقل کرده که فرمود:

أَمَرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَإِذَا قَالُوهَا، وَصَلُّوا صَلَاتَنَا، وَاسْتَقْبَلُوا قِبَلَتَنَا، وَذَبَحُوا ذَبِيحَتَنَا، فَقَدْ حَرَمْتَ عَلَيْنَا دِمَائِهِمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّهَا، وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ.^۱

من مأمورم با مردم بجنگم تا اقرار به توحید نمایند و چون چنین کردند و نماز ما را به جای آورده و رو به قبله ما نماز گذارند و از ذبیحه ما استفاده نمایند، بر ماست که از خون‌ها و اموالشان به جز در موارد حق محافظت نماییم و حساب آنها با خداست.

سماعه می‌گوید:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: أَخْبِرْنِي عَنِ الْإِسْلَامِ وَالْإِيمَانِ أَهْمَا مُخْتَلِفَانِ؟ فَقَالَ: إِنَّ الْإِيمَانَ يُشَارِكُ الْإِسْلَامَ وَالْإِسْلَامَ لَا يُشَارِكُ الْإِيمَانَ، فَقُلْتُ: فَصِفْهُمَا لِي، فَقَالَ: الْإِسْلَامُ شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَالتَّصَدِيقُ بِرَسُولِ اللَّهِ عليه السلام، بِهِ حُقِنَتِ الدَّمَاءُ وَعَلَيْهِ جَرَتِ الْمَنَائِكُ وَالْمَوَارِيثُ وَعَلَى ظَاهِرِهِ جَمَاعَةُ النَّاسِ، وَالْإِيمَانُ الْهُدَى وَمَا يَنْبُتُ فِي الْقُلُوبِ مِنْ صِفَةِ الْإِسْلَامِ وَمَا ظَهَرَ مِنَ الْعَمَلِ بِهِ، وَالْإِيمَانُ أَرْفَعُ مِنَ الْإِسْلَامِ بَدْرَجَةٍ، إِنَّ

۱. بخاری، صحیح البخاری، ج ۱، ص ۸۷، حدیث ۳۹۲.

الإِيمَانُ يُشَارِكُ الْإِسْلَامَ فِي الظَّاهِرِ وَالْإِسْلَامَ لَا يُشَارِكُ الْإِيمَانَ فِي الْبَاطِنِ وَإِنْ اجْتَمَعَا فِي الْقَوْلِ وَالصِّفَةِ^۱

به امام صادق علیه السلام عرض کردم: خبر بده مرا از اسلام و ایمان، آیا این دو با هم اختلاف دارند؟ حضرت فرمود: همانا ایمان با اسلام مشارکت دارد ولی اسلام با ایمان مشارکت ندارد. عرض کردم: برایم آن دو را توصیف کن. حضرت فرمود: اسلام عبارت است از گواهی به وحدانیت خدا و تصدیق به رسالت رسول او که توسط آن خون‌ها حفظ شده و نکاح‌ها و ارث‌ها جریان می‌یابد و جماعت مردم بر ظاهر آن می‌باشند؛ و ایمان عبارت است از هدایت و آنچه از صفت اسلام و اعمال ظاهری در قلب‌ها ثابت می‌گردد و ایمان یک درجه از اسلام بالاتر است، همانا ایمان در ظاهر با اسلام مشارکت دارد ولی اسلام با ایمان در باطن مشارکت ندارد گرچه در قول و صفت با هم اجتماع دارند.

۸. داشتن ایمان

امام حسین علیه السلام در دعای عرفه خطاب به خدای سبحان عرضه می‌دارد:

يَا مَنْ هَدَانِي لِلْإِيمَانِ^۲

ای آن‌که مرا به ایمان رهنمون کرد.

از مضمون این دعا استفاده می‌شود هر مسلمانی باید مؤمن به مبدأ و معاد باشد.

و نیز از امام حسین علیه السلام نقل شده که در دعای استجابت خطاب به خدای سبحان عرضه می‌دارد:

۱. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۵، حدیث ۱.

۲. کفعمی، البلد الأمين، ص ۲۵۵.

وَأَنْتَ الَّذِي اسْتَجَبْتَ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ^۱.

تویی خدایی که اجابت کردی برای آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام دادند.

از مضمون این خطاب حضرت استفاده می‌شود ایمان آوردن به خدا لازم است.

علامه طباطبایی در تعریف ایمان می‌نویسد:

الإيمان بأمر هو العلم به مع الالتزام به عملاً، فلو لم يلتزم لم يكن إيماناً وإن كان هناك علم، قال تعالى: ﴿وَحَدِّثُوا بِهَا وَأَسْتَقِنْتَهَا أَنْفُسَهُمْ﴾^۲، وقال: ﴿وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عَمْرٍ﴾^۳.

ایمان به هر چیز عبارت است از علم به آن با التزام عملی به آن، پس صرف علم و یقین به وجود چیزی بدون التزام عملی، ایمان به آن چیز نیست. خدای تعالی در این باره می‌فرماید: «و آن را انکار کردند، در حالی که در دل به آن یقین داشتند!» و نیز فرموده: «و خداوند او را با آگاهی گمراه ساخته است».

کلینی به سندش از امام صادق ع نقل کرده که فرمود:

اسْتَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ ص حَارِثَةَ بِنَ مَالِكِ بْنِ النُّعْمَانِ الْأَنْصَارِيِّ فَقَالَ لَهُ: كَيْفَ أَنْتَ يَا حَارِثَةُ بِنَ مَالِكٍ؟ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مُؤْمِنٌ حَقًّا، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص: لِكُلِّ شَيْءٍ حَقِيقَةٌ فَمَا حَقِيقَةُ قَوْلِكَ؟ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، عَرَفْتُ نَفْسِي عَنِ الدُّنْيَا فَأَسْهَرْتُ لَيْلِي وَأَطَمَّاتٌ هَوَاجِرِي وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَىٰ عَرْشِ رَبِّي [و] قَدْ وُضِعَ لِلْحِسَابِ وَكَأَنِّي أَنْظُرُ

۱. علی بن موسی ابن طاووس، جمال الأسبوع بكمال العمل المشروع، ص ۲۷۲.

۲. سوره نمل، آیه ۱۴.

۳. سوره جاثیه، آیه ۲۳.

۴. طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۸، ص ۱۵۸.

إِلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ يَتَرَاوِرُونَ فِي الْجَنَّةِ وَكَأَنِّي أَسْمَعُ عَوَاءَ أَهْلِ النَّارِ فِي النَّارِ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: عَبْدُ نَوْرِ اللَّهِ قَلْبُهُ، أَبْصَرَتْ فَأَثْبِتْ.^۱

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با حارثه بن مالک بن نعمان انصاری روبرو شد، حضرت فرمود: حارثه بن مالک! چگونه‌ای؟ فرمود: ای رسول خدا! مؤمن حقیقی‌ام. رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: هر چیزی را حقیقتی است. حقیقت گفتار تو چیست؟ گفت: ای رسول خدا! به دنیا بی‌رغبت شده‌ام، شب را [برای عبادت] بیدارم و روزهای گرم را [در اثر روزه] تشنگی می‌کشم و گویا عرش پروردگارم را می‌نگرم که برای حساب گسترده گشته و گویا اهل بهشت را می‌بینم که در میان بهشت یکدیگر را ملاقات می‌کنند و گویا ناله اهل دوزخ را در میان دوزخ می‌شنوم. رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: بنده‌ای است که خدا دلش را نورانی فرموده، بصیرت یافتی، ثابت باش.

۹. کسب ایمان در دنیا

از امام حسین علیه السلام نقل شده که ضمن وصیت خود درباره قیامت و احوال آن فرمود:

... وَيَوْمَئِذٍ ﴿ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا ۗ قُلْ أَنْظِرُوا أَنَا مُنْتَظِرُونَ ﴾^۲ ...^۳

... و در آن روز است که «نفع نمی‌دهد کسی را ایمانی که از قبل نبوده است یا در ایمانش، خیری کسب نکرده باشد، بگو منتظر باشید که ما نیز منتظرانیم»...

۱. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۵۴، حدیث ۳.

۲. سوره انعام، آیه ۱۵۸.

۳. ابن شعبه، تحف العقول عن آل الرسول (صلی الله علیهم)، ص ۲۴۰.

از مضمون این کلام حضرت که برگرفته از آیات قرآن است استفاده می‌شود
مسلمان باید در دنیا ایمان کسب نماید.

از امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده که فرمود:

فَبِالْإِيمَانِ يُسْتَدَلُّ عَلَى الصَّالِحَاتِ، وَبِالصَّالِحَاتِ يُسْتَدَلُّ عَلَى الْإِيمَانِ،
وَبِالْإِيمَانِ يُعْمَرُ الْعِلْمُ، وَبِالْعِلْمِ يَرْهَبُ الْمَوْتُ، وَبِالْمَوْتِ تُخْتَمُ الدُّنْيَا،
وَبِالدُّنْيَا تُحَرَّزُ الْآخِرَةُ، وَبِالْقِيَامَةِ تُزْلَفُ الْجَنَّةُ، وَتُبْرَزُ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ،
وَإِنَّ الْخَلْقَ لَا مَقْصَرَ لَهُمْ عَنِ الْقِيَامَةِ، مُرْقَلِينَ فِي مَضْمَارِهَا إِلَى الْغَايَةِ
الْقُصْوَى^۱.

با ایمان می‌توان به اعمال صالح راه برد و با اعمال نیکو به ایمان
می‌توان دسترسی پیدا کرد، با ایمان، علم و دانش آبادان است و با
آگاهی لازم، انسان را از مرگ می‌هراسد و با مرگ دنیا پایان می‌پذیرد
و با دنیا، توشه آخرت فراهم می‌شود و با قیامت بهشت نزدیک
می‌شود و جهنم برای بدکاران آشکار می‌گردد و مردم جز قیامت
قرارگاهی ندارند و شتابان به سوی میدان مسابقه می‌روند تا به
منزلگاه آخرین رسند.

۱. علی بن ابی طالب علیه السلام، نهج البلاغة، خطبه ۱۵۶.

ح) امت اسلام

در روایات منقول از حضرت سید الشهداء علیه السلام به امت اسلام اشاراتی شده است.

۱. امت اسلام، الگوی امتهما

طبرانی به سندش از ابی مجلز دربارهٔ حسین بن علی علیه السلام نقل کرده که:

أَنَّهُ رَأَى رَجُلًا رَكَبَ دَابَّةً فَقَالَ: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ﴾، فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ رضي الله عنه: «وَبِهَذَا أُمِرْتُ؟» قَالَ: فَكَيْفَ أَقُولُ؟ قَالَ: «تَقُولُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانِي لِلْإِسْلَامِ وَمَنْنَ عَلَيَّ بِمُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) وَجَعَلَنِي فِي خَيْرِ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ»، فَهَذِهِ النِّعْمَةُ، فَقَالَ: تَبَدُّأُ بِهَذَا لِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿ثُمَّ تَذَكَّرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَتَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ﴾^{۲۱}!

ایشان مردی را سوار بر مرکب دید که این آیه را تلاوت می‌کند: «منزه [از هر عیب و نقصی] است کسی که این [وسایل سواری] را برای ما مسخّر و رام کرد، در حالی که ما را قدرت مسخّر کردن آنها نبود». حسین بن علی به او فرمود: آیا به این سفارش شده‌ای؟ آن مرد گفت: پس چه بگویم؟ حضرت فرمود: می‌گویی: ستایش مخصوص خداوندی است که مرا به اسلام هدایت نمود و بر من به جهت «بعثت» محمد صلی الله علیه و آله منت گذاشت و مرا در زمرهٔ بهترین امتی قرار داد که برای مردم انتخاب شده است و این است نعمت. آنگاه فرمود:

۱. سوره زخرف، آیه ۱۳.

۲. طبرانی، الدعاء، ص ۲۴۶-۲۴۷، حدیث ۷۷۵.

شروع می‌کنی به این دعا به جهت گفته‌ی خداوند عزوجل: «سپس هنگامی که بر آن‌ها سوار می‌شوید نعمت پروردگارتان را به یاد آورید و بگویید: منزّه [از هر عیب و نقصی] است کسی که این [وسایل سواری] را برای ما مسخّر و رام کرد، در حالی که ما را قدرت مسخّر کردن آن‌ها نبود».

از جمله «وَجَعَلَنِي فِي خَيْرِ أُمَّةٍ...» به دست می‌آید امت اسلام بهترین امت‌ها و الگوی دیگران است و لذا باید خداوند متعال را از این جهت ستایش نماییم.

در قرآن کریم می‌خوانیم:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾^۱

شما بهترین امتی بودید که به سود انسان‌ها آفریده شده‌اند؛ [چه این‌که] امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به خدا ایمان دارید.

۲. شیعیان اهل بیت علیهم السلام بر دین رسول خدا صلی الله علیه و آله

عبداللّه بن حمزه می‌نویسد:

وَقَالَ الْحُسَيْنُ . علیه السلام : . وَاللَّهِ مَا أَحَدٌ عَلَيَّ مِلَّةِ مُحَمَّدٍ . صلی الله علیه و آله . إِلَّا أَنْتُمْ يَا مَعْشَرَ الشَّيْعَةِ، وَالنَّاسُ مِنْهَا بَرَاءٌ.^۲

حسین علیه السلام فرمود: به خدا سوگند! جز شما ای جماعت شیعه کسی را بر ملت محمد صلی الله علیه و آله نمی‌یابم، ولی دیگر مردمان از ملت او به دورند.

از این حدیث به دست می‌آید تنها شیعیان اهل بیت علیهم السلام بر دین و آیین رسول خدا و اسلام هستند.

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۱۰.

۲. عبداللّه بن حمزه المنصور بالله، *الشافعی*، ج ۳، ص ۲۸۵.

از عوف بن مالک نقل شده که رسول خدا ﷺ فرمود:

كَيْفَ أَنْتَ يَا عَوْفُ إِذَا افْتَرَقَتْ هَذِهِ الْأُمَّةُ عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً،
وَاحِدَةً فِي الْجَنَّةِ وَسَائِرُهُنَّ فِي النَّارِ؟!...^۱

چگونه ای تو ای عوف هنگامی که این امت بر هفتاد و سه فرقه متفرق شوند: یکی در بهشت و بقیه در دوزخ خواهند بود؟...

با ضمیمه کردن این حدیث به حدیث سفینه می توان چنین نتیجه گیری کرد که مقصود از آن یک فرقه، پیروان اهل بیت علیهم السلام بوده و سایر فرقه ها، مخالفان آنان هستند.

ابن اثیر جزری در ماده «زخخ» حدیث سفینه را این گونه نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمود:

مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا زُخَّ بِهِ فِي النَّارِ.^۲

مثل اهل بیتم همانند کشتی نوح است. هرکس از آن تخلف کند به آتش افکنده خواهد شد.

علی بن محمد خزاز به سندش از امام علی علیه السلام نقل کرده که رسول خدا ﷺ فرمود:

سَتَفْتَرِقُ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، مِنْهَا فِرْقَةٌ نَاجِيَةٌ وَالْبَاقُونَ هَالِكَةٌ، وَالنَّاجِيَةُ الَّذِينَ يَتَمَسَّكُونَ بِوَلَايَتِكُمْ وَيَقْتَبِسُونَ مِنْ عِلْمِكُمْ وَلَا يَعْمَلُونَ بِرَأْيِهِمْ، فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ.^۳

زود است که امتم بر هفتاد و سه فرقه متفرق شوند، از آنها یک فرقه اهل نجات است و بقیه هلاک خواهند شد؛ و فرقه ناجیه

۱. هیثمی، مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج ۷، ص ۳۲۳، حدیث ۱۲۴۳۵.

۲. مبارک بن محمد ابن اثیر، النهایة فی غریب الحدیث و الأثر، ج ۲، ص ۲۹۸.

۳. علی بن محمد خزاز رازی، کفاية الأثر فی النص علی الأئمة الإثني عشر، ص ۱۵۵.

کسانی هستند که به ولایت شما - اهل بیت - تمسک کرده و از علم شما بهره گیرند و به رأی خود قیاس نکنند. آنان کسانی هستند که مؤاخذه نخواهند شد.

شیخ مفید به سندش از ابی عقیل نقل کرده که گفت:

كُنَّا عِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فَقَالَ: لَتَتَفَرَّقَنَّ هَذِهِ الْأُمَّةُ عَلَيَّ ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ الْفِرْقَ كُلَّهَا ضَالَّةٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَنِي وَكَانَ مِنْ شِيعَتِي.^۱

ما نزد امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بودیم که حضرت فرمود: به طور حتم این امت بر ۷۳ فرقه متفرق خواهند شد. قسم به کسی که جانم به دست قدرت اوست تمام فرقه‌ها بر ضلالت اند جز کسانی که مرا متابعت کرده و از پیروان من باشند.

۳. خارج شدن حاکمان ظالم از امت اسلام

طبرسی می‌نویسد:

وَقَالَ عليه السلام فِي جَوَابِ كِتَابِ كَتَبَ إِلَيْهِ مُعَاوِيَةُ عَلَى طَرِيقِ الْإِحْتِجَاجِ: أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ بَلَغَنِي كِتَابُكَ أَنَّهُ بَلَغَكَ عَنِّي أُمُورٌ أَنَّنِي بِي عَنْهَا غَنِيٌّ، وَزَعَمْتُ أَنَّنِي رَاغِبٌ فِيهَا، وَأَنَا بَعِيرُهَا عَنْكَ جَدِيرٌ. أَمَّا مَا رُقِيَ إِلَيْكَ عَنِّي، فَإِنَّهُ رَقَاهُ إِلَيْكَ الْمَلَأُونَ الْمَشَاوُونَ بِالنَّمَائِمِ، الْمُفَرَّقُونَ بَيْنَ الْجَمْعِ، كَذَبَ السَّاعُونَ الْوَأَشُونَ مَا أَرَدْتُ حَرْبَكَ وَلَا خِلَافاً عَلَيْكَ، وَأَيْمُ اللَّهِ إِنِّي لِأَخَافُ اللَّهَ عَزَّ ذِكْرُهُ فِي تَرْكِ ذَلِكَ، وَمَا أَظُنُّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِرَاضٍ عَنِّي بِتَرْكِهِ وَلَا عَادِرِي بِدُونِ الْإِعْتِدَارِ إِلَيْهِ فَيْكَ وَفِي أَوْلِيكَ الْقَاسِطِينَ الْمُلْبِيِّينَ حِزْبِ الظَّالِمِينَ، بَلْ أَوْلِيَاءِ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ.

۱. محمد بن محمد مفید، *الأمالي*، ص ۲۱۲-۲۱۳، حدیث ۳.

أَلَسْتَ قَاتِلَ حُجْرِ بْنِ عَدِيٍّ أَخِي كِنْدَةَ وَأَصْحَابِهِ الصَّالِحِينَ الْمُطِيعِينَ
الْعَابِدِينَ، كَانُوا يُنْكِرُونَ الظُّلْمَ وَيَسْتَعْظِمُونَ المُنْكَرَ وَالْبِدْعَ وَيُؤْتِرُونَ
حُكْمَ الكِتَابِ وَلَا يَخَافُونَ فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَائِمَةً، فَقتَلْتَهُمْ ظُلْمًا وَعُدْوَانًا
بَعْدَ مَا كُنْتَ أُعْطِيْتَهُمُ الأَيْمَانَ المُعَلَّطَةَ وَالمَوَائِقَ المُوَكَّدَةَ لَا تَأْخُذُهُمْ

بِحَدِيثٍ كَانَ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ وَلَا بِإِحْنَةٍ تَجِدُهَا فِي صَدْرِكَ عَلَيْهِمْ؟!!

أَوَلَسْتَ قَاتِلَ عَمْرٍو بْنِ الحَمِقِ صَاحِبِ رَسُولِ اللَّهِ، العَبْدِ الصَّالِحِ الَّذِي
أَبْلَغَتْهُ العِبَادَةُ فَصَفَّرَتْ لُونَهُ، وَنَحَلَتْ جِسْمَهُ، بَعْدَ أَنْ أَمَنَتْهُ وَأَعْطَيْتَهُ
مِنْ عُهُودِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَمِيثَاقِهِ مَا لَوْ أُعْطِيْتَهُ العُصْمَ فَفَهَّمْتَهُ لَنَزَلَتْ
إِلَيْكَ مِنْ شَعْفِ الجِبَالِ، ثُمَّ قَتَلْتَهُ جُرْأَةً عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَاسْتِخْفَافًا
بِذَلِكَ العَهْدِ؟!!

أَوَلَسْتَ المُدَّعِيَّ زِيَادَ بْنِ سُمَيَّةَ، المَوْلُودَ عَلَى فِرَاشِ عُبَيْدِ عَبدِ ثَيْفِيٍّ،
فَزَعَمْتَ أَنَّهُ ابْنُ أَبِيكَ، وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَلِلْعَاهِرِ
الْحَجَرِ»، فَتَرَكْتَ سُنَّةَ رَسُولِ اللَّهِ وَاتَّبَعْتَ هَوَاكَ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ،
ثُمَّ سَلَطْتَهُ عَلَى أَهْلِ العِرَاقِ فَقَطَعَ أَيْدِي المُسْلِمِينَ وَأَرْجُلَهُمْ وَسَمَلَ
أَعْيُنَهُمْ وَصَلَبَهُمْ عَلَى جُدُوعِ النَّخْلِ كَأَنَّكَ لَسْتَ مِنْ هَذِهِ الأُمَّةِ
وَلَيْسُوا مِنْكَ؟!!

أَوَلَسْتَ صَاحِبَ الحَضْرَمِيِّينَ الَّذِينَ كَتَبَ إِلَيْكَ فِيهِمْ ابْنُ سُمَيَّةَ أَنَّهُمْ
عَلَى دِينِ عَلِيٍّ وَرَأْيِهِ، فَكَتَبْتَ إِلَيْهِ: اقْتُلْ كُلَّ مَنْ كَانَ عَلَى دِينِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
وَرَأْيِهِ، فَقتَلَهُمْ وَمَثَّلَ بِهِمْ بِأَمْرِكَ، وَدِينُ عَلِيٍّ وَاللَّهِ وَابْنِ عَلِيٍّ الَّذِي كَانَ
يَضْرِبُ عَلَيْهِ أَبَاكَ، وَهُوَ أَجْلَسَكَ بِمَجْلِسِكَ الَّذِي أَنْتَ فِيهِ وَلَوْ لَا ذَلِكَ
لَكَانَ أَفْضَلَ شَرَفِكَ وَشَرَفِ أَبِيكَ تَجَشُّمُ الرَّحْلَتَيْنِ اللَّتَيْنِ بَنَا مَنَّ اللَّهُ
عَلَيْكُمُ فَوَضَعَهُمَا عَنْكُمُ.

وَقُلْتَ فِيمَا تَقُولُ: انظُرْ نَفْسَكَ وَلِدِينِكَ وَلِأُمَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَاتَّقِ شَوْقَ
عَصَا هَذِهِ الأُمَّةِ وَأَنْ تَرُدَّهُمْ فِي فِتْنَةٍ، فَلَا أَعْرِفُ فِتْنَةً أَعْظَمَ مِنْ وَلايَتِكَ

عَلَيْهَا، وَلَا أَعْلَمُ نَظْرًا لِنَفْسِي وَوُلْدِي وَأُمَّةٍ جَدِّي أَفْضَلَ مِنْ جِهَادِكَ،
فَإِنْ فَعَلْتَهُ فَهُوَ قُرْبَةٌ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَإِنْ تَرَكْتَهُ فَاسْتَغْفِرُ اللَّهُ لِدُنْيِي
وَأَسْأَلُهُ تَوْفِيقِي لِإِرْشَادِ أُمُورِي.

وَقُلْتَ فِيمَا تَقُولُ: إِنْ أَنْكَرَكَ تَنْكَرْنِي، وَإِنْ أَكِدَكَ تَكِدْنِي، وَهَلْ رَأَيْتَ إِلَّا
كَيْدَ الصَّالِحِينَ مُنْذُ خُلِقْتَ؟! فَكِدْنِي مَا بَدَأَ لَكَ إِنْ شِئْتَ فَإِنِّي أَرْجُو
أَنْ لَا يَضُرَّنِي كَيْدُكَ، وَأَنْ لَا يَكُونُ عَلَيَّ أَحَدٌ أَضَرَّ مِنْهُ عَلَيَّ نَفْسِكَ،
عَلَى أَنَّكَ تَكِيدُ فَتُوقِظُ عَدُوَّكَ، وَتُوبِقُ نَفْسَكَ، كَفَعْلِكَ بِهِؤُلَاءِ الَّذِينَ
قَتَلْتَهُمْ وَمَثَلْتَ بِهِمْ بَعْدَ الصُّلْحِ وَالْإِيْمَانِ وَالْعَهْدِ وَالْمِيثَاقِ، فَقَتَلْتَهُمْ
مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا قَتِلُوا إِلَّا لِذِكْرِهِمْ فَضَلْنَا، وَتَعْظِيمِهِمْ حَقَّنَا بِمَا بِهِ
شَرَّفْتَ وَعَرَفْتَ، مَخَافَةَ أَمْرِ لَعَلَّكَ لَوْ لَمْ تَقْتُلْهُمْ مِتَّ قَبْلَ أَنْ يَفْعَلُوا، أَوْ
مَاتُوا قَبْلَ أَنْ يُدْرِكُوا.

أَبَشِرْ يَا مُعَاوِيَةَ بِقِصَاصِ، وَاسْتَعِدَّ لِلْحِسَابِ، وَأَعْلَمُ أَنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ
كِتَابًا لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا، وَلَيْسَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى
بِنَاسِ أَحَدِكَ بِالظَّنِّ، وَقَتْلِكَ أَوْلِيَاءَهُ بِالثُّهْمَةِ، وَنَفْيِكَ إِيَّاهُمْ مِنْ دَارِ
الْهِجْرَةِ إِلَى الْغُرْبَةِ وَالْوَحْشَةِ، وَأَخَذِكَ النَّاسِ بِبَيْعَةِ ابْنِكَ غُلَامٍ مِنَ
الْغِلْمَانِ، يَشْرَبُ الشَّرَابَ، وَيَلْعَبُ بِالْكَعَابِ، لَا أَعْلَمُكَ إِلَّا قَدْ خَسِرْتَ
نَفْسَكَ وَشَرَيْتَ دِينَكَ وَعَشَشْتَ رَعِيَّتَكَ وَأَخْرَيْتَ أَمَانَتَكَ وَسَمِعْتَ
مَقَالََةَ السَّفِيهِ الْجَاهِلِ وَأَخَفْتَ التَّقِيَّ الْوَرَعَ الْحَلِيمَ.^۱

امام حسین علیه السلام در پاسخ نامه معاویه از باب احتجاج چنین نوشت:
باری نامه تو به من رسید که از من دو امر به تو رسیده است و من از
آنها بی نیازم، در حالی که تو گمان کرده‌ای من بدان علاقه مندم و من
به غیر آن از تو سزاوارترم؛ اما آنچه به تو از من گفته‌اند،

۱. طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۹۷-۲۹۸.

ملاقات‌کنندگان سخن‌چین و خبرکشان آورده‌اند، آن‌هایی که بین جمعیت را برهم می‌زنند. خبرکشان سخن‌چین دروغ گفته‌اند؛ من قصد جنگ و مخالفت با تو را ندارم، ولی به خدای عزوجل سوگند که در اقدام نکردن به جنگ با تو از خدا بیم دارم و گمان نمی‌برم که خداوند بر ترک آن از من راضی باشد و بهانه‌ای برای عذرخواهی به درگاه او درباره‌ی تو داشته باشم و همچنین درباره‌ی آن منحرفانی که به دار و دسته‌ی ستمگران بلکه اولیای شیطان رجیم لیبیک گفته‌اند!

مگر تو آن نیستی که حجر بن عدی کندی و یاران صالح و مطیع و عابد او را کشتی که مخالف ظلم و ستم بودند و کارهای زشت و بدعت را بزرگ می‌شمردند و فرمان قرآن را بر هر چیز مقدم می‌دانستند و از ملامت ملامتگران در راه خدا بیمی نداشتند، تو آن‌ها را از روی دشمنی به ستم کشتی پس از آن‌که با ایشان سوگندهای مغلظه و پیمان‌های محکم بستنی که آن‌ها را به خاطر اتفاقی که بین تو و آن‌ها افتاد و یا بدگمانی که از آن‌ها در دلت احساس کردی مؤاخذه نکنی (آن‌ها را خاطر جمع کردی سپس ناجوانمردانه به وضع فجیعی کشتی!).

آیا تو قاتل عمرو بن حمق (خزاعی) صحابی رسول خدا ﷺ نیستی؟ آن بنده‌ی صالحی که پوست روی او را رنج عبادت فرسوده کرده بود و رنگ او را زرد و تنش را لاغر ساخته بود پس از آن‌که او را امان دادی و عهد و پیمان‌های الهی که اگر به آهوان بیابان داده بودی از قلّه کوه‌ها با اطمینان فرود می‌آمدند، ولی تو پس از امان و اطمینان آن‌ها با گستاخی به خدا و سبک شمردن عهد و پیمان او را به قتل رساندی!

(ای معاویه) مگر تو نبودی که زیاد پسر سمیه (روسپی) را که بر

بستر بردگان قبیلۀ ثقیف به دنیا آمد مدعی شدی و به پدرت ابوسفیان نسبت دادی در صورتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «فرزند به کسی ملحق می‌شود که صاحب فراش است و همسر اوست و برای زناکار سنگسار است». تو سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله را وا گذاشتی و بدون هدایت الهی از هوای نفست پیروی کردی سپس او را بر مردم عراق مسلط کردی تا دست و پای آن‌ها را برید و میل گذاخته به چشمشان کشید و بر شاخه‌های درخت خرما دارشان زد! گویا تو از این امت مسلمان نیستی و آن‌ها با تو رابطه‌ای ندارند!؟

آیا تو کشندهٔ حُضرمیان نیستی که پسر سمیه (ابن زیاد) دربارهٔ آن‌ها به تو نوشت که آنان بر دین و آیین و بر عقیدهٔ علی علیه السلام هستند! تو در پاسخ او نوشتی: تمام کسانی را که بر دین و آئین علی علیه السلام هستند بکش! و او همهٔ آنان را به فرمان تو کشت و پیکرشان را مُثله کرد، در حالی که به خدا سوگند که دین علی و پسر علی علیه السلام همان است که بر اساس همان دین با پدرت می‌جنگید؛ و همان است که تو را در این جایگاهت نشانده است و اگر آن دین نبود بالاترین شرف تو و شرافت پدر تو تجسم همان دو کوچ (تابستانی و زمستانی) بود که خداوند به وسیلهٔ ما خانواده بر شما منت نهاد و آن‌ها را از شما برداشت!

دربارهٔ آنچه تو می‌گویی: به خودت و برای دین خودت و به خاطر امت محمد صلی الله علیه و آله بنگر و از ایجاد اختلاف میان این امت از خدا بترس! مبدا که آن‌ها را در آشوبی بیندازی! می‌گویم که من فتنه و آشوبی بزرگ‌تر از سرپرستی و ولایت تو بر ایشان سراغ ندارم و برای خودم و فرزندان و امت جدم عبادتی بالاتر از جهاد با تو را نمی‌شناسم، بنابراین اگر چنان کردم باعث تقرب من به خدای عزوجل است و اگر

ترک گفتم از گناه خودم به درگاه خدا استغفار می‌کنم و از خداوند درخواست توفیق برای ارشاد در امورم را دارم.

و درباره آنچه می‌گویی (در نامه‌ات نوشته بودی) اگر من متعرض شوم تو متعرض من می‌شوی و اگر حيله کنم تو با من حيله می‌ورزی! می‌گویم: آیا عقیده و تصمیم تو از روزی که به دنیا آمده‌ای چیزی جز مکر و حيله با صالحان بوده است؟! بنابراین هر چه می‌توانی اگر خواستی مکر و حيله کن! که من امیدوارم مکر تو زبانی به من نرساند و بر هیچ کس بیشتر از خود تو زیان‌بخش نباشد! علاوه بر آن که حيله و مکر تو باعث بیداری دشمنان و نابودی خودت می‌گردد، مانند رفتاری که با این افراد کردی؛ پس از سازش و سوگند و عهد و پیمان، آن‌ها را کشتی و بدنشان را مثله کردی و آن‌ها را بدون این‌که کسی را کشته باشند به قتل رساندی و جرمی جز بیان فضیلت ما و بزرگداشت حق ما نداشتند، به خاطر پست و مقامت و بیم آن‌که مبدا اگر آن‌ها را نکشی پیش از آن خودت بمیری و یا آن‌ها پیش از کشته شدن به اجل خود از دنیا بروند!

معاویه! در انتظار قصاص و انتقام و آماده حساب باش! و بدان که خدای عزوجل کتابی دارد که هیچ ریز و درشتی را فروگذار نیست مگر آن‌ها را می‌شمارد و خدای تبارک و تعالی فراموش نمی‌کند که تو به صرف بدگمانی می‌گرفتی و به مجرد تهمت اولیای خدا را می‌کشتی و آن‌ها را از مدینه به دیار غربت و وحشت تبعید و آواره می‌کردی و مردم را به بیعت پسرت وارد کردی؛ پسری از جمله پسرانی که میگساری و نردبازی می‌کند! من چیزی درباره تو نمی‌دانم جز آن‌که به خود زیان رساندی و دین خودت را فروختی و با رعیت خود مکر و حيله کردی و امانت خود را خوار و بی‌اعتبار ساختی و به

سخن آن مرد نادان و جاهل گوش دادی و شخص پرهیزگار و خداترس و بردبار را کوچک شمردی!
از جمله «كَأَنَّكَ لَسْتَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَلَيْسُوا مِنْكَ» ضمناً به دست می‌آید
حاکمان با ظلم به مردم از امت اسلام خارج می‌شوند.
خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ
لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَكْفُ فِيهِ وَالْبَادِ وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحُكْمِ يُظَلَمِ نُذُوقُهُ مِنْ
عَذَابِ أَلِيمٍ﴾!

کسانی که کافر شدند و مؤمنان را از راه خدا بازداشتند و [همچنین]
از مسجد الحرام که آن را برای همه مردم، برابر قرار دادیم، چه
کسانی که در آنجا زندگی می‌کنند یا از نقاط دور وارد می‌شوند
[مستحق عذابی دردناک‌اند]؛ و هر کس بخواهد در این سرزمین از
راه حق منحرف گردد و دست به ستم زند، ما از عذابی دردناک به او
می‌چشانیم!

(ط) از عوامل نابودی اسلام

از احادیث حضرت سید الشهداء علیه السلام استفاده می‌شود نابودی اسلام عواملی دارد، از قبیل:

۱. انحراف مردم و اشتغال نامناسب به دنیا

جعید همدان می‌گوید:

أَتَيْتُ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ وَعَلَى صَدْرِهِ سُكَيْنَةُ بِنْتُ حُسَيْنٍ، فَقَالَ: يَا أُخْتِ كَلْبٍ، خُذِي ابْنَتَكَ عَنِّي، فَسَاءَ لِي فَقَالَ: أَخْبِرْنِي عَنْ شَبَابِ الْعَرَبِ أَوْ عَنِ الْعَرَبِ، قَالَ: قُلْتُ: أَصْحَابُ جَلَاهِقَاتٍ وَمَجَالِسٍ، قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْمَوَالِي، قَالَ: قُلْتُ: أَكَلُ رِبَا أَوْ حَرِيصٌ عَلَى الدُّنْيَا، قَالَ: فَقَالَ: إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، وَاللَّهِ إِنَّهُمَا لِلصَّنْفَانِ اللَّذَانِ كُنَّا نَتَحَدَّثُ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَنْتَصِرُ بِهِمَا لِدِينِهِ.^۱

نزد حسین بن علی علیه السلام رفتم در حالی که سکینه دخترش روی سینه‌اش نشسته بود. حسین علیه السلام مادرش را صدا زد و فرمود: «ای بانوی کلبی! دختری را از من بگیر». آنگاه از من چیزهایی پرسید و فرمود: «به من از وضعیت جوانان عرب یا از همه عرب، خبر ده». گفتم: آن‌ها اهل جُلّه بازی کردن و دور هم نشستن هستند. فرمود: «از غیر عرب‌ها بگو». گفتم: یا رباخوارند یا حریص بر دنیا. فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». به خدا سوگند، این‌ها دو گروهی هستند که می‌گفتیم خدای - تبارک و تعالی - دینش را با آن‌ها یاری می‌دهد.

۱. محمد بن سعد ابن سعد، الطبقات الكبرى: الطبقة الخامسة من الصحابة، ج ۱، ص ۴۰۴-۴۰۵، حدیث ۳۷۸.

از کلمه «استرجاع» که از سوی امام حسین علیه السلام بعد از پاسخ جمعی تلاوت شده استفاده می‌شود نابودی اسلام درگرو انحراف مردم و اشتغال نامناسب به دنیاست و این‌که زندگی کردن در دنیا در این حال بی‌معناست و لذا اولیای الهی از این وضع زندگی ناراحت‌اند، گرچه عبارات فوق از سوی سؤال‌کننده صادر شده است.

و نیز از امام حسین علیه السلام نقل شده که فرمود:

إِنَّ النَّاسَ عَبِيدُ الدُّنْيَا، وَالدِّينُ لَعَقٌّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ.^۱

همانا مردم دنیاپرست‌اند و دین از سر زبان آن‌ها فراتر نرود.

امام علی علیه السلام فرمود:

ثُمَّ أُرْسِلَتْ دَاعِيًا يَدْعُو إِلَيْهَا، فَلَا الدَّاعِيَ أَجَابُوا، وَلَا فِيمَا رَغِبَتْ رَغِبُوا،
وَلَا إِلَى مَا شَوَّقَتْ إِلَيْهِ اسْتَأْقُوا، أَقْبَلُوا عَلَى حِيْفَةٍ قَدْ افْتَضَحُوا بِأَكْلِهَا،
وَاصْطَلَحُوا عَلَى حُبِّهَا، وَمَنْ عَشِقَ شَيْئًا أَعَشَى بَصَرَهُ، وَأَمْرَضَ قَلْبَهُ،
فَهُوَ يَنْظُرُ بِعَيْنٍ غَيْرِ صَحِيحَةٍ، وَيَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعَةٍ، قَدْ حَرَقَتْ
الشَّهَوَاتُ عَقْلَهُ، وَأَمَاتَتِ الدُّنْيَا قَلْبَهُ، وَوَلَهَتْ عَلَيْهَا نَفْسَهُ، فَهُوَ عَبْدٌ
لَهَا، وَلِمَنْ فِي يَدَيْهِ شَيْءٌ مِنْهَا، حَيْثُمَا زَالَ زَالَ إِلَيْهَا، وَحَيْثُمَا أَقْبَلَتْ
أَقْبَلَ عَلَيْهَا، لَا يَنْزَجِرُ مِنَ اللَّهِ بِزَاجِرٍ، وَلَا يَتَعِظُ مِنْهُ بِوَاعِظٍ، وَهُوَ بَرِي
الْمَأْخُودِينَ عَلَى الْغُرَّةِ، حَيْثُ لَا إِقَالََةَ [لَهُمْ] وَلَا رَجْعَةَ، كَيْفَ نَزَلَ بِهِمْ
مَا كَانُوا يَجْهَلُونَ، وَجَاءَهُمْ مِنْ فِرَاقِ الدُّنْيَا مَا كَانُوا يَأْمَنُونَ، وَقَدِمُوا مِنَ
الْآخِرَةِ عَلَى مَا كَانُوا يُوعَدُونَ.^۲

سپس پیامبری را فرستادی تا انسان‌ها را به آن خانه و نعمت‌ها دعوت کند. افسوس که مردم نه آن دعوت‌کننده را اجابت کردند و نه به آنچه تو ترغیبشان کردی رغبت نشان دادند و نه به آنچه تو

۱. ابن شعبه، تحف العقول عن آل الرسول (صلی الله علیهم)، ص ۲۴۵.

۲. علی بن ابی‌طالب علیه السلام، نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹.

تشویقشان کردی مشتاق شدند. بر لاشه مرداری روی آوردند که با خوردن آن رسوا شدند و در دوستی آن همداستان گردیدند. هرکس به چیزی عشق ناروا ورزد، نابینایش می‌کند و قلبش را بیمار کرده، با چشمی بیمار می‌نگرد و با گوشی بیمار می‌شنود. خواهش‌های نفس پرده عقلش را دریده، دوستی دنیا دلش را میرانده است، شیفته بی‌اختیار دنیا و برده آن است و برده کسانی است که چیزی از دنیا در دست دارند. دنیا به هر طرف برگردد او نیز برمی‌گردد و هرچه هشدارش دهند از خدا نمی‌ترسد. از هیچ پنددهنده‌ای شنوایی ندارد، با این‌که گرفتار آمدگان دنیا را می‌نگرد که راه پس و پیش ندارند و در چنگال مرگ اسیرند. می‌بیند که آن‌ها بلاهایی را که انتظار آن را نداشتند بر سرشان فرود آمد و دنیایی را که جاویدان می‌پنداشتند از آن‌ها جدا شده و به آنچه در آخرت وعده داده شده بودند خواهند رسید.

۲. داشتن رهبران ظالم و فاسق

سید بن طاووس می‌نویسد:

قَالَ: وَأَصْبَحَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَخَرَجَ مِنْ مَنْزِلِهِ يَسْتَمِعُ الْأَخْبَارَ، فَلَقِيَهُ مَرْوَانُ فَقَالَ لَهُ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، إِنِّي لَكَ نَاصِحٌ فَاطْنِي تَرَشُدْ، فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَمَا ذَاكَ قُلْ حَتَّى أَسْمَعَ، فَقَالَ مَرْوَانُ: إِنِّي أَمْرُكَ بِبَيْعَةِ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ فَإِنَّهُ خَيْرٌ لَكَ فِي دِينِكَ وَدُنْيَاكَ، فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بَلَّيْتَ الْأُمَّةَ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيدَ، وَلَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: الْخِلَافَةُ مُحَرَّمَةٌ

عَلَى آلِ أَبِي سُفْيَانَ. وَطَالَ الْحَدِيثُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ مَرْوَانَ حَتَّى انْصَرَفَ
مَرْوَانُ وَهُوَ غَضَبَانُ.^۱

[راوی] گفت: امام حسین علیه السلام فردا صبح از خانه بیرون آمد تا اخبار جدید را دریابد. در بین راه به مروان بن حکم برخورد که گفت: اباعبدالله من تو را نصیحتی کنم از من پیروی کن تا راه یابی و به مقصود خود برسی! امام فرمود: چیست؟ بگو تا بشنوم. مروان گفت: دستور می‌دهم با امیر مؤمنان! یزید بیعت کنی که خیر دین و دنیای تو در آن است. امام حسین علیه السلام فرمود: «ما از آن خداییم و به او بازمی‌گردیم!». حال که امت به فرمانروایی چون یزید، گرفتار آمده است، باید فاتحه اسلام را خواند. شنیدم که جدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: خلافت بر خاندان ابوسفیان، حرام است. [در اینجا] سخن، میان او و مروان، بالا گرفت تا این‌که مروان، خشمگینانه بازگشت.

از عبارت «وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بُلِيَتْ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيدَ» ضمناً به دست می‌آید حاکمان ظالم و فاسق باعث نابودی اسلام می‌شوند.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَمَا تَمْسِكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ
أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ﴾.^۲

و بر ظالمان تکیه ننمایید که موجب می‌شود آتش شما را فراگیرد؛ و در آن حال، هیچ ولی و سرپرستی جز خدا نخواهید داشت؛ و یاری نمی‌شوید!

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

۱. علی بن موسی ابن طاووس، *اللاهوف في قتلى الطفوف*، ص ۱۸.

۲. سوره هود، آیه ۱۱۳.

لَوْ لَا أَنَّ بَنِي أُمَيَّةَ وَجَدُوا مَنْ يَكْتُبُ لَهُمْ وَيَجِبِي لَهُمُ الْفِيءَ وَيُقَاتِلُ عَنْهُمْ وَيَشْهَدُ جَمَاعَتَهُمْ لَمَا سَلَبُونَا حَقَّنَا.^۱

اگر بنی‌امیه افرادی را نمی‌یافتند که برایشان بنویسند و [یا] برایشان از مردم خراج حکومتی جمع‌آوری کنند و [یا] در دفاع از آنها بجنگند و در مراسم جمعی آنها شرکت کنند، آنها حق ما [اهل بیت] را غصب نمی‌کردند.

۱. کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۱۰۶، حدیث ۴.

ی) از حقوق مسلمانان

از احادیث حضرت سید الشهداء علیه السلام استفاده می‌شود که مسلمانان حقوقی دارند، از قبیل:

۱. مجادله نکردن با مسلمین

امام حسین علیه السلام می‌فرماید:

مِنْ دَلَائِلِ عِلْمَاتِ الْقَبُولِ الْجُلُوسُ إِلَى أَهْلِ الْعُقُولِ، وَمِنْ عِلْمَاتِ
أَسْبَابِ الْجَهْلِ الْمُمَارَاةَ لِعَبْرِ أَهْلِ الْكُفْرِ، وَمِنْ دَلَائِلِ الْعَالِمِ انْتِقَادَهُ
لِحَدِيثِهِ وَعِلْمُهُ بِحَقَائِقِ فُنُونِ النَّظَرِ.^۱

از دلایل نشانه‌های قبول، هم‌نشینی با خردمندان است و از نشانه‌های موجب نادانی، مجادله با مسلمانان و از نشانه‌های دانا این است که حدیث خود را نقادی می‌کند و به حقائق فنون نظر دانا است.

از مضمون این حدیث استفاده می‌شود مجادله و منازعه با غیر اهل کفر قبیح بوده، ولی با اهل کفر جایز یا نیکو است.

امام علی علیه السلام می‌فرماید:

انْطَلِقْ عَلَى تَقْوَى اللَّهِ وَحَدِّهِ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَلَا تُرْوَعَنَّ مُسْلِمًا، وَلَا
تَجْتَازَنَّ عَلَيْهِ كَارِهًا، وَلَا تَأْخُذَنَّ مِنْهُ أَكْثَرَ مِنْ حَقِّ اللَّهِ فِي مَالِهِ.^۲

با ترس از خدایی که یکتاست و همتایی ندارد حرکت کن. در سر راه هیچ مسلمانی را نترسان، یا با زور از زمین او نگذر و افزون‌تر از حقوق الهی از او مگیر.

۱. ابن شعبه، تحف العقول عن آل الرسول (صلی الله علیه و سلم)، ص ۲۴۷-۲۴۸.

۲. علی بن ابی طالب علیه السلام، نهج البلاغه، نامه ۲۵.

۲. تبری نجستن از مسلمین

نعمانی به سندش از عمیره دختر نفیل نقل می‌کند که گفت:

سَمِعْتُ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام يَقُولُ: لَا يَكُونُ الْأَمْرُ الَّذِي تَنْتَظِرُونَهُ حَتَّى يَبْرَأَ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ، وَيَتَّقُلَ بَعْضُكُمْ فِي وُجُوهِ بَعْضٍ، وَيَشْهَدَ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ بِالْكَفْرِ، وَيَلْعَنَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا.
فَقُلْتُ لَهُ: مَا فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ مِنْ خَيْرٍ.
فَقَالَ الْحُسَيْنُ عليه السلام: الْخَيْرُ كُلُّهُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ، يَقُومُ قَائِمُنَا وَيَدْفَعُ ذَلِكَ كُلَّهُ.^۱

شنیدم حسین بن علی علیه السلام می‌فرماید: امری که انتظار آن را می‌کشید واقع نمی‌شود تا زمانی که برخی از شما از برخی دیگر بی‌زاری بجوید و به صورت یکدیگر آب دهان بیندازد و همدیگر را کافر بشمارد و یکدیگر را لعنت کنند.

به ایشان گفتم: پس در آن روزگار خیری نیست.

[امام] حسین علیه السلام فرمود: همه خیر در آن روزگار است قائم ما قیام می‌کند و همه این ناپسامانی‌ها را سامان می‌دهد.

پیام این حدیث این است که مسلمانان باید یکدیگر را تحمل کرده و از تبری جستن از یکدیگر دوری گزینند.

امام علی علیه السلام می‌فرماید:

الْفَرَائِضُ الْفَرَائِضُ أَذْوَاهَا إِلَى اللَّهِ تُؤَدِّكُمْ إِلَى الْجَنَّةِ، إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ حَرَامًا غَيْرَ مَجْهُولٍ، وَأَحَلَّ حَلَالًا غَيْرَ مَدْخُولٍ، وَفَضَلَ حُرْمَةَ الْمُسْلِمِ عَلَى الْحُرْمِ كُلِّهَا، وَشَدَّ بِالْإِخْلَاصِ وَالتَّوْحِيدِ حُقُوقَ الْمُسْلِمِينَ فِي مَعَاقِدِهَا،

۱. محمد بن ابراهیم نعمانی، الغيبة، ص ۲۰۵-۲۰۶، حدیث ۹.

فَالْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ إِلَّا بِالْحَقِّ، وَلَا يَحِلُّ أَدَى
الْمُسْلِمِ إِلَّا بِمَا يَجِبُ.^۱

واجبات! واجبات! در انجام واجبات کوتاهی نکنید تا شما را به بهشت رساند، همانا خداوند چیزهایی را حرام کرده که ناشناخته نیست و چیزهایی را حلال کرده که از عیب خالی است و در این میان حرمت مسلمان را بر هر حرمتی برتری بخشید و حفظ حقوق مسلمانان را به وسیله اخلاص و توحید استوار کرد. پس مسلمان کسی است که مسلمانان از زبان و دست او آزاری نبینند، مگر آنجا که حق باشد و آزار مسلمان روا نیست جز در آنچه واجب باشد.

۱. علی بن ابی طالب علیه السلام، نهج البلاغة، خطبه ۱۶۷.

ک) امیر مؤمنان علیه السلام، از شخصیت‌های مؤثر در ظهور اسلام

قندوزی می‌نویسد:

ثُمَّ دَنَا مِنَ الْقَوْمِ وَقَالَ: «يَا وَيْلَكُمْ، أَتَقْتُلُونِي عَلَى سُنَّةِ بَدَلْتُهَا؟ أَمْ عَلَى شَرِيعَةٍ غَيْرِئُهَا؟ أَمْ عَلَى جُرْمٍ فَعَلْتُهُ؟ أَمْ عَلَى حَقٍّ تَرَكْتُهُ؟».
فَقَالُوا لَهُ: «إِنَّا نَقْتُلُكَ بُغْضًا لِأَبِيكَ». فَلَمَّا سَمِعَ كَلَامَهُمْ حَمَلَ عَلَيْهِمْ
فَقَتَلَ مِنْهُمْ فِي حَمَلَتِهِ مِائَةَ فَارِسٍ، وَرَجَعَ إِلَى خَيْمَتِهِ، وَأَنْشَأَ عِنْدَ
ذَلِكَ يَقُولُ: ...

صَاحِبُ الْحَوْضِ مُعْزُ	عُرْوَةُ الدِّينِ عَلِيُّ الْمُرْتَضَى
حِينَ سَاوَى ظَهْرَهُ لِلرَّكَعَتَيْنِ	وَهُوَ الَّذِي صَدَّقَ فِي خَاتَمِهِ
رُدَّتْ الشَّمْسُ عَلَيْهِ كَرَّتَيْنِ	وَالِدِي الطَّاهِرِ وَالطُّهْرِ الَّذِي
يَوْمَ بَدْرٍ ثُمَّ أَحَدٍ وَحْنَيْنِ	قَتَلَ الْأَبْطَالَ لَمَّا بَرَزُوا
بِحُسَامٍ قَاطِعِ ذِي شَفْرَتَيْنِ ^۱	أَظْهَرَ الْإِسْلَامَ رَعْمًا لِلْعَدَى

سپس حسین به آنان نزدیک شد و فرمود: «ای وای بر شما! آیا مرا بر سنتی که دگرگون ساختم می‌کشید؟ یا بر شریعتی که تغییر دادم؟ یا بر جرمی که مرتکب شدم؟ یا بر حقی که ترکش کردم؟».

او را گفتند: «ما تو را به دشمنی پدرت می‌کشیم». پس چون سخنشان را شنید بر آنان یورش برد و در یورش خویش صد سوار آنان را کشت و به خیمه‌اش بازگشت و در آن هنگام چنین سرود: ...
دستگیره دین، علی مرتضی است، همو که صاحب حوض کوثر است

۱. قندوزی، ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۳، ص ۸۰.

و گرامی دارنده حرم خدا و رسولش.
 او همان است که انگشتی خویش را آن هنگام که به رکوع رفت،
 صدقه داد.

پدرم همان پاک و پاکیزه‌ای است که خورشید دو بار برای او بازگشت.
 او به روز بدر، سپس احد و حنین، یلان را چون به میدان کارزار
 آمدند، بکشت.

او به رگم دشمنی، به شمشیر برنده دو دم، اسلام را چیره ساخت.
 از بیت اخیر استفاده می‌شود اسلام به کمک حضرت علی علیه السلام ظاهر شده
 است.

از امام علی علیه السلام نقل شده که در ضمن خطبه‌ای فرمود:

قَدْ رَكَزْتُ فِيكُمْ رَايَةَ الْإِيمَانِ، وَوَقَفْتُكُمْ عَلَى حُدُودِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ.^۱
 پرچم ایمان را در میانتان نصب کردم و بر حدود حلال و حرام
 آگاهتان نمودم.

جورج جرداق، نویسنده و شاعر مسیحی لبنانی می‌نویسد:

ويتقصى الباحث الفرنسي «البارون كارا ديفو» الأسباب والعلل في
 حوادث الإسلام، فيستجلي حقائق كثيرة بأسلوب متماسك جذاب،
 ويتحدث عن بطولة علي في حروب المسلمين وقريش حديثاً تملأه
 عاطفة الإعجاب وتحية الحماسة، يقول البارون كارا ديفو:

وحارب علي بطلاً مغواراً إلى جانب النبي، وقام بمآثر معجزات، ففي
 موقعة بدر كان علي، وهو في العشرين من عمره، يشطر الفارس
 القرشي شطرين اثنين بضربة واحدة من سيفه، وفي أحد تسلح
 بسيف النبي ذي الفقار، فكان يشق المغافر بضربات سيفه ويحرق

۱. علی بن ابی طالب علیه السلام، نهج البلاغة، خطبه ۸۷.

الدروع، وفي الهجوم على حصون اليهود في خيبر، قلقل علي باباً ضخماً من حديد، ثم رفعه فوق رأسه متخذاً منه ترساً مجتاً. أما النبي فكان يحبّه ويثق به ثقة عظيمة، وقد قال ذات يوم وهو يشير إلى علي: «من كنت مولاه فعلي مولاه»^۱.

محقق فرانسوی «بارون کارا دیفو» که درباره عوامل و علل حوادث اسلام تحقیق می‌کند، حقایق بسیاری را کشف کرده است و درباره قهرمانی‌های علی علیه السلام در جنگ‌های مسلمین و قریش با شگفتی فراوان سخن می‌گوید و حماسه‌سرایی می‌کند. بارون کارادیفو می‌گوید:

علی علیه السلام قهرمانی بزرگ بود که در کنار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌جنگید و پیروزی‌های معجزه‌آسا به دست می‌آورد. در جنگ بدر، در سن بیست‌سالگی با یک ضربت یکی از سواران قریش را به دو نیم کرد. در نبرد احد، با شمشیر پیامبر به نام ذوالفقار می‌جنگید و سپرها و زره‌ها را دم به دم می‌شکافت. در حمله به یهود خیبر، با دست نیرومند خویش دری سنگین و آهنین را از جای برکند. آنگاه در را بر سر دست گرفت و سپر خویش ساخت. پیامبر گرمی اسلام او را بسیار دوست می‌داشت و کاملاً مورد اعتمادش بود. روزی ضمن اشاره به علی علیه السلام فرمود: «من كنت مولاه فعلي مولاه» هرکس که من مولی و سرور اویم، علی علیه السلام مولی و سرور اوست.

۱. جورج جرداق، الإمام علي صوت العدالة الإنسانية، ص ۸۰۶.

ل) حکم مسلمان

از آیات و روایات، از آن جمله احادیث امام حسین علیه السلام به دست می‌آید، در اسلام جان و مال و آبروی مسلمانان محفوظ است و کسی حق تعرض به آنها را ندارد.

یعقوبی می‌نویسد:

وَقَالَ مُعَاوِيَةُ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، عَلِمْتَ أَنَّا قَتَلْنَا شَيْعَةَ
أَبِيكَ، فَحَنَطْنَاهُمْ وَكَفَّنَّاهُمْ وَصَلَّيْنَا عَلَيْهِمْ وَدَفَّنَاهُمْ؟
فَقَالَ الْحُسَيْنُ: حَجْرُكَ [حَجَجْتُكَ] وَرَبِّ الْكَعْبَةِ، لَكِنَّا وَاللَّهِ إِن قَتَلْنَا
شَيْعَتَكَ مَا كَفَّنَاهُمْ وَلَا حَنَطْنَاهُمْ وَلَا صَلَّيْنَا عَلَيْهِمْ وَلَا دَفَّنَاهُمْ.^۱

معاویه به حسین بن علی علیه السلام گفت: ای ابوعبدالله، دانستی که ما شیعیان پدرت را کشتیم، پس آنها را حنوط کرده و کفن پوشانده و بر آنان نماز خوانده و دفنشان کردیم؟

پس [امام] حسین گفت: به پروردگار کعبه قسم که بر تو پیروز آمدم، لیکن ما به خدا قسم [اگر] شیعیان تو را بکشیم، آنان را نه کفن کنیم و نه حنوط و نه بر ایشان نماز بخوانیم و نه دفنشان کنیم. در برخی از نسخه‌ها به جای «حَجْرُكَ»، «حَجَجْتُكَ» آمده و بنابراین نسخه از این تهدید حضرت بر معاویه به جهت کشتن مسلمانان ضمناً و از راه ملازمه به دست می‌آید کشتن بی‌جهت مسلمان جایز نیست و حفظ جان او همانند حفظ مال و ناموسش بر همگان واجب است.

اقدامات تروریستی و اعمال خشونت بر ضد عموم مردم؛ اعم از افراد یا گروه و سازمانی که با اهداف سیاسی به طور مستقیم، جان، مال، ناموس و آبروی مردم

۱. احمد بن اسحاق یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۳۱.

بی‌گناه و زنان و کودکان و... را مورد حمله قرار می‌دهد، با هر هدفی که سازمان‌دهی شود، از نظر وجدان بشری محکوم است و مصداق تروریسم محسوب می‌شود. در اسلام حتی در دفاع مشروع، کشتن افراد بی‌گناه، تعقیب فراریان، کشتن اسیران، زنان، کودکان، تخریب جنگل‌ها، درختان، آلوده کردن آب‌ها، تعرّض به ناموس مردم و پرده‌داری مجاز شمرده نشده است. در قرآن و کتاب‌های حدیثی و تاریخی به ممنوع بودن این‌گونه اقدامات غیرانسانی حتی در دفاع‌های مشروع تصریح شده است. اینک به نمونه‌هایی در این مورد از آیات قرآن و روایات فریقین و تاریخ اشاره می‌کنیم:

اول: آیات قرآن

خداوند متعال در آیات بسیاری از تکفیر و کشتن برادر مؤمن و مسلمان که شهادتین را بر زبان جاری ساخته نهی کرده است:

۱. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَعَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعْنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا﴾^۱

و هر کس، فرد باایمانی را از روی عمد به قتل برساند، مجازات او دوزخ است؛ در حالی که جاودانه در آن می‌ماند؛ و خداوند بر او غضب می‌کند؛ و او را از رحمتش دور می‌سازد؛ و عذاب عظیمی برای او آماده می‌سازد.

۲. همچنین می‌فرماید:

﴿مَنْ أَجَلَ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا﴾^۲

۱. سوره نساء، آیه ۹۳.

۲. سوره مائده، آیه ۳۲.

به همین جهت، بر بنی اسرائیل مقرر داشتیم که هر کس، انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد، چنان است که گویی همه انسان‌ها را کشته است.

۳. همچنین می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا ﴿۸۰﴾ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُدْوَانًا
وظُلْمًا فَسَوْفَ نُصَلِّيهِ نَارًا ۚ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ﴿۸۱﴾﴾^۱

و خودکشی نکنید! خداوند نسبت به شما مهربان است؛ و هر کس این عمل را از روی تجاوز و ستم انجام دهد، به زودی او را در آتشی وارد خواهیم ساخت؛ و این کار برای خدا آسان است.

دوم: روایات اهل سنت

۱. احمد بن حنبل به سندش نقل می‌کند:

قَالَ رَجُلٌ لِلزُّبَيْرِ: أَلَا أَقْتُلُ لَكَ عَلِيًّا؟ قَالَ: كَيْفَ تَقْتُلُهُ؟ قَالَ: أَفْتِكَ بِهِ،
قَالَ: لَا، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ): «الْإِيمَانُ قَيْدَ الْفَتْكِ،
لَا يَفْتِكُ مُؤْمِنٌ»^۲.

شخصی به زبیر گفت: آیا می‌خواهی به خاطر تو علی را بکشم؟ زبیر گفت: چگونه می‌توانی او را به قتل برسانی؟ گفت: او را مخفیانه ترور می‌کنم. زبیر گفت: نه، از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدم که می‌فرمود: ایمان جلو ترور را گرفته و مؤمن ترور نمی‌کند.

۲. عبدالله بن عدی انصاری می‌گوید:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) بَيْنَنَا هُوَ جَالِسٌ بَيْنَ ظَهْرَانِي
النَّاسِ جَاءَ رَجُلٌ يَسْتَأْذِنُهُ أَنْ يُسَارَهُ، فَأَذِنَ لَهُ فَسَارَهُ فِي قَتْلِ رَجُلٍ مِنَ
الْمُنَافِقِينَ يَسْتَأْذِنُهُ فِيهِ، فَجَهَرَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ)

۱. سوره نساء، آیه ۲۹-۳۰.

۲. ابن حنبل، مسند الإمام احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۴۵، حدیث ۱۴۳۳.

بِكَلَامِهِ، فَقَالَ: «أَلَيْسَ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ؟» قَالَ: بَلَى، وَلَا شَهَادَةَ لَهُ، قَالَ: «أَلَيْسَ يَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ؟» قَالَ: بَلَى، وَلَا شَهَادَةَ لَهُ، قَالَ: «أَلَيْسَ يُصَلِّي؟» قَالَ: بَلَى، وَلَا صَلَاةَ لَهُ، قَالَ: «أَوْلَيْكَ الَّذِينَ نُهِيتُ عَنْ قَتْلِهِمْ»^۱.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بین مردم نشسته بود که ناگهان مردی آمد و از او خواست تا چیزی را مخفیانه به او بگوید، او در گوش حضرت درباره کشتن مردی از منافقین سخن گفت، پیامبر صلی الله علیه و آله صدای خود را بلند کرده و فرمود: آیا او شهادت به وحدانیت خدا نمی‌دهد؟ گفت: آری، ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! ولی شهادتش پذیرفته نیست. حضرت فرمود: آیا گواهی به رسالت من از جانب خدا نمی‌دهد؟ عرض کرد: آری ای رسول خدا! ولی گواهی‌اش پذیرفته نیست. حضرت فرمود: آیا او نماز نمی‌خواند؟ او عرض کرد: آری ای رسول خدا! ولی نمازش پذیرفته نیست. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آن‌ها کسانی هستند که خداوند مرا از کشتنشان نهی کرده است.

۳. ابوموسی اشعری از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود:

«إِنَّ بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ الْهَرْجُ»، قِيلَ: وَمَا الْهَرْجُ؟ قَالَ: «الْكَذِبُ وَالْقَتْلُ»، قَالُوا: أَكْثَرُ مِمَّا نَقْتُلُ الْآنَ، قَالَ: «إِنَّهُ لَيْسَ بِقَتْلِكُمُ الْكُفَّارَ، وَلَكِنَّهُ قَتْلُ بَعْضِكُمْ بَعْضًا حَتَّى يَقْتُلَ الرَّجُلُ جَارَهُ، وَيَقْتُلَ أَخَاهُ، وَيَقْتُلَ عَمَّهُ، وَيَقْتُلَ ابْنَ عَمِّهِ»، قَالُوا: سُبْحَانَ اللَّهِ وَمَعَنَا عُقُولُنَا؟ قَالَ: «لَا، إِلَّا أَنَّهُ يَنْزِعُ عُقُولَ أَهْلِ ذَاكُمُ الزَّمَانِ حَتَّى يَحْسَبَ أَحَدَكُمْ أَنَّهُ عَلَى شَيْءٍ وَلَيْسَ عَلَى شَيْءٍ»^۲.

۱. احمد بن حسين بيهقي، السنن الكبرى، ج ۳، ص ۵۱۲، حديث ۶۵۰۲.

۲. ابن حنبل، مسند الإمام احمد بن حنبل، ج ۳۲، ص ۴۰۸-۴۰۹، حديث

«همانا قبل از قیامت هرج و مرج خواهد شد». عرض کردم: مقصود از آن چیست؟ حضرت فرمود: «دروغ و قتل». عرض کردم: بیشتر از آنچه امروز از کفار کشته می‌شود؟ فرمود: «مقصود من کشتن کافران نیست، ولی برخی از شما برخی دیگر را می‌کشد تا جایی که فردی برادر و پسرعمو و همسایه‌اش را می‌کشد». عرض کردند: منزه است خدا، آیا عقول ما [در آن روز] با ماست؟ حضرت فرمود: «هرگز، جز آن‌که عقول اهل آن زمان از بین می‌رود [و به جای آن کسانی پیدا می‌شوند که عقل ندارند] تا حدی که بیشتر آن‌ها گمان می‌کنند چیزی هستند در حالی که هیچ نمی‌باشند».

۴. ابوهریره از رسول خدا ﷺ نقل کرده که فرمود:

وَيْلٌ لِلْعَرَبِ مِنْ شَرِّ قَدِ اقْتَرَبَ، أَفْلَحَ مَنْ كَفَّ يَدَهُ.^۱

وای بر عرب از شری که نزدیک شده، رستگار کسی است که دست از شر نگه دارد.

مناوی در شرح جمله «أَفْلَحَ مَنْ كَفَّ يَدَهُ» می‌نویسد:

(أَفْلَحَ مَنْ كَفَّ يَدَهُ) عَنِ الْقِتَالِ وَلِسَانَهُ عَنِ الْكَلَامِ فِي الْفِتَنِ لِكَثْرَةِ
الْخَطَرِ.^۲

(أَفْلَحَ مَنْ كَفَّ يَدَهُ) یعنی دست از کشتن و زبانش را از سخن گفتن در فتنه‌ها نگه دارد به جهت خطر بسیار آن زمان.

۵. از پیامبر ﷺ نقل شده که فرمود:

۱. سلیمان بن اشعث ابو داود سجستانی، سنن ابی داود، ج ۴، ص ۹۷، حدیث ۴۲۴۹.

۲. محمد عبدالرؤف بن تاج العارفین مناوی، فیض القدر شرح الجامع الصغیر، ج ۶، ص ۳۶۷، حدیث ۹۶۴۷.

أَلَا إِنِّي فَرَطُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ، وَإِنِّي مُكَائِرٌ بِكُمْ الْأُمَمَ، فَلَا تَقْتَتِلَنَّ
بَعْدِي.^۱

من نظاره‌گر شما کنار حوض هستم و به زیادی شما بر دیگر امت‌ها
افتخار می‌کنم، پس بعد از من دست به کشتار یکدیگر نزنید.

۶. از عبدالله بن مسعود نقل شده که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

أَجِيبُوا الدَّاعِيَ، وَلَا تَرُدُّوا الْهَدْيَةَ، وَلَا تَضْرِبُوا الْمُسْلِمِينَ.^۲

دعوت‌کننده را اجابت کنید و هدیه را رد ننمایید و مسلمانان را
نزنید.

۷. از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده که فرمود:

أَوَّلُ مَا يُحَاسَبُ بِهِ الْعَبْدُ الصَّلَاةَ، وَأَوَّلُ مَا يُقْضَى بَيْنَ النَّاسِ فِي
الدَّمَاءِ.^۳

اول چیزی که بنده به آن حساب کشیده می‌شود نماز است و اول
چیزی که بین مردم قضاوت می‌شود خون‌هاست.

۸. از ابوهریره نقل شده که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

«أَنْدُرُونَ مَا الْمُفْلِسُ؟» قَالُوا: الْمُفْلِسُ فِينَا مَنْ لَا دِرْهَمَ لَهُ وَلَا مَتَاعَ،
فَقَالَ: «إِنَّ الْمُفْلِسَ مِنْ أُمَّتِي يَأْتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِصَلَاةٍ، وَصِيَامٍ، وَزَكَاةٍ،
وَيَأْتِي قَدْ شَتَمَ هَذَا، وَقَذَفَ هَذَا، وَأَكَلَ مَالَ هَذَا، وَسَفَكَ دَمَ هَذَا،
وَضَرَبَ هَذَا، فَيُعْطَى هَذَا مِنْ حَسَنَاتِهِ، وَهَذَا مِنْ حَسَنَاتِهِ، فَإِنْ فَنِيَتْ
حَسَنَاتُهُ قَبْلَ أَنْ يُقْضَى مَا عَلَيْهِ أَخَذَ مِنْ خَطَايَاهُمْ فَطُرِحَتْ عَلَيْهِ، ثُمَّ
طُرِحَ فِي النَّارِ».^۴

۱. ابن حنبل، مسند الإمام أحمد بن حنبل، ج ۳۱، ص ۴۱۹، حدیث ۱۹۰۶۹.

۲. همان، ج ۶، ص ۳۸۹، حدیث ۳۸۳۸.

۳. احمد بن شعيب نسائي، سنن النسائي، ج ۷، ص ۸۳، حدیث ۳۹۹۱.

۴. قشیری نيسابوری، صحيح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۹۷، حدیث ۲۵۸۱.

آیا می‌دانید مفلس کیست؟ کسی که روز قیامت با نماز و روزه و زکات بیاید، در حالی که کسی را دشنام یا نسبت ناروا داده است و مال کسی را خورده و خون کسی را ریخته و کسی را زده است و لذا به این و آن از حسناتش داده می‌شود و در صورتی که حسناتش تمام شود قبل از آن که حکمش به پایان رسد از گناهان آنان برداشته شده و بر دوش او گذاشته می‌شود، آنگاه در دوزخ افکنده می‌گردد (مفلس و درمانده واقعی چنین کسی است).

۹. همچنین از ابوهریره نقل شده که پیامبر ﷺ فرمود:

لَا يَسْرِقُ السَّارِقُ حِينَ يَسْرِقُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَلَا يَزْنِي الزَّانِي حِينَ يَزْنِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَلَا يَشْرَبُ الْخَمْرَ حِينَ يَشْرَبُهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ ... وَلَا يَقْتُلُ أَحَدَكُمْ حِينَ يَقْتُلُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ، فَإِيَّاكُمْ، أَيَّاكُمْ^۱

دزد در حالی که دزدی می‌کند مؤمن نیست؛ و زناکار هنگامی که زنا می‌کند مؤمن نیست؛ و شراب‌خوار هنگامی که شرب خمر می‌کند مؤمن نیست... یکی از شما هنگامی که کسی از شما را می‌کشد مؤمن نیست. پس بپرهیزید، بپرهیزید.

۱۰. ابو ایوب انصاری از رسول خدا ﷺ نقل کرده که فرمود:

«مَنْ جَاءَ يَعْبُدُ اللَّهَ، وَلَا يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا، وَيُقِيمُ الصَّلَاةَ، وَيُؤْتِي الزَّكَاةَ، وَيَجْتَنِبُ الْكِبَائِرَ كَانَ لَهُ الْجَنَّةُ». فَسَأَلُوهُ عَنِ الْكِبَائِرِ، فَقَالَ: «الْإِشْرَاكُ بِاللَّهِ، وَقَتْلُ النَّفْسِ الْمُسْلِمَةِ، وَالْفِرَارُ يَوْمَ الزَّحْفِ»^۲.

«هرکس روز قیامت محشور شود درحالی که هیچ‌گونه شرکی به خدا نرورزیده و نماز به پا داشته و زکات داده و از گناهان اجتناب نموده

۱. محمد بن حبان بن احمد ابن حبان، صحیح ابن حبان، ج ۱۳، ص ۳۱۸، حدیث

۵۹۷۹.

۲. نسائی، سنن النسائی، ج ۷، ص ۸۸، حدیث ۴۰۰۹.

بهشت بر او واجب است». از او درباره گناهان کبیره سؤال کردند، فرمود: «شرک‌ورزی به خدا و کشتن مسلمان و فرار از معرکه جنگ».

۱۱. براء بن عازب از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل کرده که فرمود:

لِرِزَالِ الدُّنْيَا أَهْوَنُ عَلَى اللَّهِ مِنْ قَتْلِ مُؤْمِنٍ بغيرِ حَقٍّ^۱

هر آینه زایل شدن دنیا، بر خداوند آسان‌تر است از به ناحق ریختن خون مؤمن.

۱۲. ابوهریره از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل کرده که فرمود:

لَوْ اجْتَمَعَ أَهْلُ السَّمَاءِ وَأَهْلُ الْأَرْضِ عَلَى قَتْلِ رَجُلٍ مُؤْمِنٍ لَكَبَّهُمُ اللَّهُ فِي النَّارِ^۲

اگر اهل آسمان و زمین بر کشتن مرد مؤمنی اجتماع کنند خداوند همه را به رو در آتش می‌اندازد.

۱۳. از ابوبکر نقل شده که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

مَنْ صَلَّى الصُّبْحَ فَهُوَ فِي ذِمَّةِ اللَّهِ، فَلَا تُخْفِرُوا اللَّهَ فِي عَهْدِهِ، فَمَنْ قَتَلَهُ طَلَبَهُ اللَّهُ حَتَّى يَكْبَهُ فِي النَّارِ عَلَى وَجْهِهِ^۳

هر کس نماز صبح به جای آورد در ذمه خداست، پس با عهد و پیمان خدا مقابله نکنید، پس هر کس او را به قتل رساند خداوند به دنبال اوست تا او را به رو در آتش دوزخ اندازد.

۱۴. ابوهریره از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل کرده که فرمود:

لَا يُشِيرُ أَحَدُكُمْ إِلَى أَخِيهِ بِالسَّلَاحِ، فَإِنَّهُ لَا يَدْرِي أَحَدُكُمْ لَعَلَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ فِي يَدِهِ فَيَقَعُ فِي حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ^۴

۱. محمد بن یزید ابن ماجه، سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۸۷۴، حدیث ۲۶۱۹.

۲. سلیمان بن احمد طبرانی، المعجم الأوسط، ج ۹، ص ۹۹، حدیث ۹۲۴۲.

۳. ابن ماجه، سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۰۱، حدیث ۳۹۴۵.

۴. قشیری نیسابوری، صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۰۲۰، حدیث ۲۶۱۷.

هرگز کسی از شما به سوی برادرش اسلحه نکشد، چرا که کسی از شما نمی‌داند شاید شیطان در دستان او ظاهر شده و می‌خواهد او را به حفره‌ای از دوزخ وارد کند.

۱۵. دربارهٔ ابن عباس نقل شده:

أَنَّ رَجُلًا أَتَاهُ، فَقَالَ: أَرَأَيْتَ رَجُلًا قَتَلَ رَجُلًا مُتَعَمِّدًا؟ قَالَ: ﴿فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ حَكِيدًا فِيهَا وَعَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ، وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا﴾^۱، قَالَ: لَقَدْ أَنْزَلْتَ فِي آخِرِ مَا نَزَلَ، مَا نَسَخَهَا شَيْءٌ حَتَّى قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ)، وَمَا نَزَلَ وَحْيِي بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ)، قَالَ: أَرَأَيْتَ إِنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا، ثُمَّ اهْتَدَى؟ قَالَ: وَأَنْتَى لَهُ بِالتَّوْبَةِ، وَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) يَقُولُ: «تَكَلَّمْتُ أُمَّهُ، رَجُلٌ قَتَلَ رَجُلًا مُتَعَمِّدًا، يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ آخِذًا قَاتِلَهُ بِيَمِينِهِ أَوْ بِيَسَارِهِ، وَأَخِذًا رَأْسَهُ بِيَمِينِهِ أَوْ بِشِمَالِهِ، تَشْحَبُ أَوْ دَاجُهُ دَمًا فِي قُبُلِ الْعُرُشِ، يَقُولُ: يَا رَبِّ، سَلْ عَبْدَكَ فِيمَ قَتَلْتَنِي؟»^۲

همانا مردی نزد او آمد و گفت: اگر کسی مردی را از روی عمد کشت حکم آن چیست؟ ابن عباس گفت: «جزای آن جهنم است که تا ابد در آن خواهد ماند و خداوند بر او غضب کرده و لعنتش خواهد نمود و برای او عذاب بزرگی آماده کرده است». این آیه از آیاتی است که در آخر عمر حضرت بر او نازل شده و چیزی آن را نسخ نکرده تا رسول خدا ﷺ از دنیا رحلت نموده و بعد از آن بر حضرت نیز وحی نازل نشده است [تا آن را نسخ نماید]. او سؤال کرد: به من بگو: اگر توبه کرد و ایمان آورد و عمل صالح به جای آورد و هدایت پیدا کرد؟

۱. سوره نساء، آیه ۹۳.

۲. ابن حنبل، مسند الإمام/ احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۴۴، حدیث ۲۱۴۲.

ابن عباس گفت: چگونه توبه‌اش پذیرفته شود در حالی که از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدم که می‌فرمود: مادرش به عزایش بنشیند، شخصی دیگری را از روی عمد کشته، مقتول روز قیامت می‌آید و با دست راست یا چپ قاتلش را گرفته و سرش را نیز با دست راست یا چپ گرفته است، در حالی که از رگ‌های گردنش در کنار عرش الهی خون می‌چکد و می‌گوید: ای پروردگار من! از بنده‌ات سؤال کن برای چه مرا به قتل رسانده است؟

۱۶. ابوبکره می‌گوید: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

«إِذَا التَّقَى الْمُسْلِمَانِ بِسَيْفَيْهِمَا فَالْقَاتِلُ وَالْمَقْتُولُ فِي النَّارِ»، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذَا الْقَاتِلُ فَمَا بَالُ الْمَقْتُولِ؟ قَالَ: «إِنَّهُ كَانَ حَرِيصاً عَلَى قَتْلِ صَاحِبِهِ»^۱.

هرگاه دو مسلمان با شمشیر به جان هم افتادند قاتل و مقتول هر دو در آتش [دوزخ‌اند]. گفتم: ای رسول خدا! حکم این قاتل درست، ولی مقتول چه گناهی کرده است؟ حضرت فرمود: او نیز حریص بر کشتن طرف مقابل بوده است.

۱۷. ابو مالک از پدرش از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل کرده که فرمود:

مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَكَفَرَ بِمَا يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ، حَرَّمَ مَالُهُ وَدَمُّهُ، وَحِسَابُهُ عَلَى اللَّهِ^۲.

هر کس بگوید: لا اله الا الله و به آنچه از غیر خدا پرستش می‌شود کافر گردد مال و خونس حرام و حساب او بر خداست.

۱۸. اوس بن ابی اوس ثقفی می‌گوید:

۱. بخاری، صحیح البخاری، ج ۱، ص ۱۵، حدیث ۳۱.
 ۲. قشیری نیسابوری، صحیح مسلم، ج ۱، ص ۵۳، حدیث ۲۳.

أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) فِي وَفْدِ ثَقِيفٍ، فَكُنَّا فِي قُبَّةٍ،
فَقَامَ مَنْ كَانَ فِيهَا غَيْرِي وَغَيْرَ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ)،
فَجَاءَ رَجُلٌ فَسَارَهُ، فَقَالَ: «أَذْهَبَ فَأَقْتُلْهُ»، ثُمَّ قَالَ: «أَلَيْسَ يَشْهَدُ أَنْ
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ؟» قَالَ: بَلَى، وَلَكِنَّهُ يَقُولُهَا تَعَوُّذًا، فَقَالَ: «رُدَّه»، ثُمَّ قَالَ:
«أُمِرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَإِذَا قَالُوهَا حَرَّمْتُ
عَلَيَّ دِمَاؤَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّهَا»^۱.

به نزد رسول خدا ﷺ با جماعت «ثقیف» آمدم و ما در زیر سایبانی
بودیم و هرکس که در آن بود برخاست به جز من و رسول خدا ﷺ.
مردی آمد و درگوشی با پیامبر ﷺ سخن گفت. حضرت فرمود: برو و
او را به قتل برسان. سپس فرمود: آیا او شهادت به وحدانیت خدا
می‌دهد؟ او گفت: آری ولی به جهت حفظ جانش چنین گواهی
می‌دهد. حضرت فرمود: او را رها کن. سپس فرمود: من مأمور شده‌ام
با مردم بجنگم تا «لا اله الا الله» بگویند و چون چنین گفتند خون‌ها
و اموال آنان بر من محترم است مگر به حقیقت.

۱۹. مقداد بن عمرو کندی به رسول خدا ﷺ عرض کرد:

أَرَأَيْتَ إِنْ لَقِيتُ رَجُلًا مِنَ الْكُفَّارِ فَأَقْتَلْتُنَا، فَضَرَبَ إِحْدَى يَدَيْهِ بِالسَّيْفِ
فَقَطَعَهَا، ثُمَّ لَادَ مِنِّي بِشَجَرَةٍ، فَقَالَ: أَسَلَمْتُ لِلَّهِ، أَأَقْتُلُهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ
بَعْدَ أَنْ قَالَهَا؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ): «لَا تَقْتُلْهُ»،
فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّهُ قَطَعَ إِحْدَى يَدَيْهِ، ثُمَّ قَالَ ذَلِكَ بَعْدَ مَا قَطَعَهَا؟
فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ): «لَا تَقْتُلْهُ، فَإِنْ قَتَلْتَهُ فَإِنَّهُ
بِمَنْزِلَتِكَ قَبْلَ أَنْ تَقْتُلَهُ، وَإِنَّكَ بِمَنْزِلَتِهِ قَبْلَ أَنْ يَقُولَ كَلِمَتَهُ الَّتِي
قَالَ»^۲.

۱. ابن حنبل، مسند الإمام احمد بن حنبل، ج ۲۶، ص ۸۱، حدیث ۱۶۱۶۰.

۲. بخاری، صحیح البخاری، ج ۵، ص ۸۵، حدیث ۴۰۱۹.

به من خبر ده اگر شخصی از کفار را ملاقات کردم و با هم به نبرد پرداختیم و او با شمشیر یکی از دستان مرا زد و قطع نمود و سپس به درختی پناه برد و گفت: به خدا ایمان آوردم، آیا بعد از آن گفته او را به قتل برسانم؟ حضرت فرمود: او را نکش. مقدار گفت: ای رسول خدا! او یکی از دو دست مرا قطع نموده و بعد از قطع دستم این جمله را گفته است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: او را به قتل نرسان و اگر او را به قتل برسانی او به منزله توست قبل از آن که او را بکشی و تو به منزله او هستی قبل از آن که کلمه‌ای را بگویی که گفته است.

۲۰. بخاری به سندش از عبدالله بن عمر نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:
إِنَّ مِنْ وَرَطَاتِ الْأُمُورِ الَّتِي لَا مَخْرَجَ لِمَنْ أَوْقَعَ نَفْسَهُ فِيهَا، سَفْكَ الدَّمِ الْحَرَامِ بِغَيْرِ حِلِّهِ.^۱

از جمله اموری که انسان مبتلای به آن را در گرفتاری و مصیبت می‌اندازد و راه خلاصی برای آن نیست، ریختن بی‌جهت خون فرد محترم است.

۲۱. عبدالله بن عمرو از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود:

لَزَوَالِ الدُّنْيَا أَهْوَنُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ قَتْلِ رَجُلٍ مُسْلِمٍ.^۲

هر آینه نابودی دنیا نزد خداوند از کشتن مرد مسلمان آسان‌تر است.

۲۲. ابوهریره از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود:

مَنْ أَعَانَ عَلَى قَتْلِ مُسْلِمٍ بِشَطْرِ كَلِمَةٍ لَقِيَ اللَّهَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَكْتُوبٌ عَلَى جَبْهَتِهِ آيسٌ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ.^۳

۱. همان، ج ۹، ص ۲، حدیث ۶۸۶۳.

۲. نسائی، سنن النسائی، ج ۷، ص ۸۲، حدیث ۳۹۸۷.

۳. بیهقی، السنن الکبری، ج ۸، ص ۴۱، حدیث ۱۵۸۶۵.

کسی که در کشتن مسلمانی با یک کلمه کمک کند خداوند را در روز قیامت ملاقات می‌کند درحالی‌که بر پیشانی او نوشته شده است: او از رحمت خدا مأیوس است.

۲۳. ابو الدرداء می‌گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود:

كُلُّ ذَنْبٍ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَغْفِرَهُ إِلَّا مَنْ مَاتَ مُشْرِكًا، أَوْ مُؤْمِنٌ قَتَلَ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا.^۱

هر گناهی را امید است خداوند بیامزد جز کسی که در حال شرک از دنیا برود یا مؤمنی را از روی عمد به قتل رساند. استشهادات فراوان صورت گرفته به روایات اهل سنت در این قسمت به جهت ردّ تکفیری‌های خشونت‌طلب افراطی است.

سوم: روایات اهل بیت علیهم السلام

۱. از امیر مؤمنان علیؑ نقل شده که فرمود:

نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ يُلْقَى السَّمُّ فِي بِلَادِ الْمُشْرِكِينَ.^۲

رسول خدا ﷺ از ریختن سم در سرزمین مشرکین نهی کرده است.

۲. همچنین از امام صادق علیؑ نقل شده که فرمود:

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَبْعَثَ سَرِيَّةً دَعَاهُمْ فَأَجْلَسَهُمْ بَيْنَ يَدَيْهِ، ثُمَّ يَقُولُ: سِيرُوا بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ، لَا تَغْلُوا وَلَا تَمْتَلُوا وَلَا تَغْدِرُوا وَلَا تَقْتُلُوا شَيْخًا فَانِيًا وَلَا صَبِيًّا وَلَا امْرَأَةً وَلَا تَقْطَعُوا شَجَرًا إِلَّا أَنْ تَضْطَرُّوا إِلَيْهَا.^۳

پیامبر گرامی اسلام ﷺ هنگامی که می‌خواست سپاهی را برای جنگ اعزام نماید آن‌ها را فراخوانده، در برابرشان می‌نشست و می‌فرمود: با

۱. ابو داود سجستانی، سنن/ابی داود، ج ۴، ص ۱۰۳، حدیث ۴۲۷۰.

۲. کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۲۸، حدیث ۲.

۳. همان، ج ۵، ص ۲۷، حدیث ۱.

نام خدا و برای خدا و در راه خدا سفر را آغاز کنید، نیرنگ و حقه نزنید. کشته‌ها را مثله نکنید. سالخوردگان، کودکان و زنان را نکشید و درختی را نبرید مگر این که مجبور شوید.

۳. از ابوالصباح کنانی نقل شده که گفت:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ: إِنَّ لَنَا جَارًا مِنْ هَمْدَانَ يُقَالُ لَهُ: الْجَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ يَسُبُّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَفَتَأْتُنِي لِي أَنْ أَقْتُلَهُ؟ قَالَ: إِنَّ الْإِسْلَامَ قَيْدُ الْفِتَنِ، وَلَكِنْ دَعُهُ فَسْتُكْفِي بِغَيْرِكَ...^۱

به امام صادق علیه السلام گفتم: ما همسایه‌ای داریم از قبیله همدان به نام جعد بن عبدالله که امیر مؤمنان علیه السلام را دشنام می‌دهد، اجازه می‌دهید او را به قتل رسانم؟ حضرت فرمود: اسلام جلوی ترور را گرفته ولی او را رها کن که به زودی دیگری از عهده این کار برمی‌آید...

۴. ابی عباس می‌گوید:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: مَا لِلرَّجُلِ يُعَاقِبُ بِهِ مَمْلُوكُهُ؟ فَقَالَ: عَلَى قَدْرِ ذَنْبِهِ، قَالَ: فَقُلْتُ: فَقَدْ عَاقَبْتَ حَرِيرًا بِأَعْظَمَ مِنْ جُرْمِهِ، فَقَالَ: وَبِئْسَ هُوَ مَمْلُوكٌ لِي وَإِنَّ حَرِيرًا شَهَرَ السَّيْفَ وَلَيْسَ مِنِّي مَنْ شَهَرَ السَّيْفَ.^۲

به امام صادق علیه السلام عرض کردم: اندازه مجازات بنده چقدر است؟ فرمود: مجازات بنده به قدر گناه اوست. گفتم: شما حریر را بیش از جرمش مجازات کردید، فرمود: وای بر تو حریر مملوک من است، او شمشیر کشیده بود و هرکس شمشیر برکشد از من نیست.

کسی این روایت را به صورت دیگری آورده و در ترجمه حذیفه بن منصور به

سندش از عبدالرحمن بن حجاج نقل کرده که گفت:

۱. ابن شهرآشوب، مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۴، ص ۲۳۹.

۲. کلینی، الکافی، ج ۷، ص ۳۷۰، حدیث ۳.

سَأَلَ أَبُو الْعَبَّاسِ فَضْلُ الْبَقْبَاقُ لِحَرِيْزِ الْإِذْنَ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَلَمْ يَأْذَنْ لَهُ، فَعَاوَدَهُ فَلَمْ يَأْذَنْ لَهُ، فَقَالَ: أَيُّ شَيْءٍ لِلرَّجُلِ أَنْ يَبْلُغَ مِنْ عُقُوبَةِ غَلَامِهِ؟ قَالَ: قَالَ: عَلَى قَدْرِ ذُنُوبِهِ، فَقَالَ: قَدْ عَاقَبْتِ وَاللَّهِ حَرِيْزاً بِأَعْظَمَ مِمَّا صَنَعَ، قَالَ: وَيَحْكُ إِنَّي فَعَلْتُ ذَلِكَ أَنْ حَرِيْزاً جَرَدَ السَّيْفَ.^۱

ابوالعباس فضل بقباق خواست تا برای حریز بن عبدالله سجستانی از امام صادق عليه السلام اذن بگیرد تا بر حضرتش وارد شود، حضرت به او اذن ورود نداد. دوباره خواست تا از حضرت برای او اذن بگیرد ولی به او اذن نداد. فضل بقباق به حضرت عرض کرد: چه چیزی است برای کسی که به درجه عقوبت غلامش برسد؟ حضرت فرمود: این قدر و اندازه گناهش است. فضل عرض کرد: به خدا سوگند شما بیش از آن کاری که حریز انجام داده او را عقوبت کردید. حضرت فرمود: وای بر تو، من این چنین کرده‌ام؟ همانا حریز کسی است که شمشیر کشیده است.

نجاشی در ترجمه حریز بن عبدالله سجستانی می‌نویسد:

من أهل الكوفة، أكثر السفر والتجارة إلى سجستان فعرف بها ... وكان ممن شهر السيف في قتال الخوارج بسجستان في حياة أبي عبد الله عليه السلام، وروي أنه جفاه وحجبه عنه.^۲

او از اهالی کوفه بود که بسیار سفر به سجستان به جهت تجارت می‌کرد و لذا سجستانی معروف شد... او از جمله کسانی بود که در سجستان شمشیر کشید و خوارج را به قتل رساند و این کار در زمان

۱. محمد بن حسن طوسی، اختیار معرفة الرجال المعروف برجال الكشي، ص ۳۳۶، حدیث ۶۱۵.

۲. احمد بن علی نجاشی، رجال النجاشی، ص ۱۴۴-۱۴۵.

حیات ابی‌عبداللّٰه (امام صادق علیه السلام) بود و روایت شده که حضرت به او بی‌اعتنایی کرده و او را از خودش دور کرد.

م) فرق بين مؤمن و مسلم

شيخ مفيد مى نويسد:

وَتَلَقَّتِ الرَّسُلُ كُلُّهَا عِنْدَهُ، فَفَرَأَ الْكُتُبَ، وَسَأَلَ الرَّسُلَ عَنِ النَّاسِ، ثُمَّ كَتَبَ مَعَ هَانِي بْنِ هَانِيٍّ وَسَعِيدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ وَكَانَا آخِرَ الرَّسُلِ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مِنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى الْمَلَأِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُؤْمِنِينَ.

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ هَانِيًّا وَسَعِيدًا قَدِمَا عَلَيَّ بِكُتُبِكُمْ، وَكَانَا آخِرَ مَنْ قَدِمَ عَلَيَّ مِنْ رُسُلِكُمْ، وَقَدْ فَهِمْتُ كُلَّ الَّذِي اقْتَصَصْتُمْ وَذَكَرْتُمْ، وَمَقَالَهُ جُلُكُمْ: أَنَّهُ لَيْسَ عَلَيْنَا إِمَامٌ فَأَقْبِلْ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَجْمَعَنَا بِكَ عَلَى الْهُدَى وَالْحَقِّ. وَإِنِّي بَاعْتُ إِلَيْكُمْ أَخِي وَابْنَ عَمِّي وَثِقَتِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، فَإِنْ كَتَبَ إِلَيَّ أَنَّهُ قَدْ اجْتَمَعَ رَأْيُ مَلِكِكُمْ وَذَوِي الْجِجَا وَالْفَضْلِ مِنْكُمْ عَلَيَّ مِثْلَ مَا قَدِمَتْ بِهِ رُسُلُكُمْ وَقَرَأْتُ فِي كُتُبِكُمْ، أَقْدَمَ عَلَيْنَاكُمْ وَشَيْكَاكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ. فَلَعَمْرِي مَا الْإِمَامُ إِلَّا الْحَاكِمُ بِالْكِتَابِ، الْقَائِمُ بِالْقِسْطِ، الدَّائِنُ بِدِينِ الْحَقِّ، الْحَابِسُ نَفْسَهُ عَلَى ذَاتِ اللَّهِ، وَالسَّلَامُ^۱.

و نامه‌رسان‌ها و فرستادگان یکی پس از دیگری در نزد آن حضرت به هم رسیدند، امام علیه السلام از فرستادگان حال مردم را پرسید، سپس به وسیله هانی بن هانی و سعید بن عبدالله که آخرین فرستادگان مردم کوفه بودند نامه‌ای بدین مضمون به آن‌ها نوشت:

«بسم الله الرحمن الرحيم» نامه‌ای است از حسین بن علی به گروه مؤمنان و مسلمانان، اما بعد همانا هانی و سعید نامه‌های شما را به من رساندند و این دو آخرین فرستادگان شما بودند و من همه آنچه

۱. مفید، الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ۲، ص ۳۸-۳۹.

داستان کرده‌اید و یادآور شده‌اید را دانستم، سخن بیشتر شما این بود که: برای ما امام و پیشوائی نیست پس به سوی ما بیا، شاید خداوند به وسیله تو ما را بر حق و هدایت گرد آورد و من هم‌اکنون برادرم و پسرعمویم و آن کس که مورد اطمینان و وثوق من در میان خاندانم است [یعنی] مسلم بن عقیل را به سوی شما گسیل داشتم تا اگر مسلم برای من نوشت که رأی و اندیشه گروه شما و خردمندان و دانایانتان همانند سخن فرستادگان شما و آنچه من در نامه‌هایتان خواندم است، ان شاء الله به زودی نزد شما خواهم آمد، به جان خودم سوگند امام و پیشوا نیست جز آن کس که به کتاب خدا در میان مردم حکم کند و به دادگستری و عدالت بپا خیزد و بدین حق دین‌داری کند و خود را در آنچه مربوط به خدا است نگهداری کند. والسلام.

از ذکر «مؤمنین و مسلمین» در ابتدای نامه حضرت به دست می‌آید بین مؤمن و مسلم و ایمان و اسلام فرق است.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَأَمَّنَّا قُلِّ لَمْ تُوْمِنُوْا وَلٰكِنْ قُوْلُوْا اَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْاِيْمٰنُ فِيْ قُلُوْبِكُمْ﴾^۱

عرب‌های بادیه‌نشین گفتند: «ایمان آورده‌ایم» بگو: شما ایمان نیاورده‌اید، ولی بگویید اسلام آورده‌ایم، امّا هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است!

سماعه می‌گوید:

۱. سوره حجرات، آیه ۱۴.

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: أَخْبِرْنِي عَنِ الْإِسْلَامِ وَالْإِيمَانِ أَهْمَا مُخْتَلِفَانِ؟
 فَقَالَ: إِنَّ الْإِيمَانَ يُشَارِكُ الْإِسْلَامَ وَالْإِسْلَامَ لَا يُشَارِكُ الْإِيمَانَ، فَقُلْتُ:
 فَصِفْهُمَا لِي، فَقَالَ: الْإِسْلَامُ شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَالتَّصْدِيقُ بِرَسُولِ
 اللَّهِ صلى الله عليه وآله، بِهِ حُقِّقَتِ الدِّمَاءُ وَعَلَيْهِ جَرَتِ الْمَنَاقِحُ وَالْمَوَارِيثُ وَعَلَى
 ظَاهِرِهِ جَمَاعَةُ النَّاسِ، وَالْإِيمَانُ الْهُدَى وَمَا يَنْبُتُ فِي الْقُلُوبِ مِنْ صِفَةِ
 الْإِسْلَامِ وَمَا ظَهَرَ مِنَ الْعَمَلِ بِهِ وَالْإِيمَانُ أَرْفَعُ مِنَ الْإِسْلَامِ بِدَرَجَةٍ، إِنَّ
 الْإِيمَانَ يُشَارِكُ الْإِسْلَامَ فِي الظَّاهِرِ وَالْإِسْلَامَ لَا يُشَارِكُ الْإِيمَانَ فِي
 الْبَاطِنِ وَإِنْ اجْتَمَعَا فِي الْقَوْلِ وَالصِّفَةِ^۱.

به امام صادق عليه السلام عرض کردم: خبر بده مرا از اسلام و ایمان، آیا این دو با هم اختلاف دارند؟ حضرت فرمود: همانا ایمان با اسلام مشارکت دارد ولی اسلام با ایمان مشارکت ندارد. عرض کردم: برایم آن دو را توصیف کن. حضرت فرمود: اسلام عبارت است از گواهی به وحدانیت خدا و تصدیق به رسالت رسول او که توسط آن خون‌ها حفظ شده و نکاح‌ها و ارث‌ها جریان می‌یابد و جماعت مردم بر ظاهر آن می‌باشند؛ و ایمان عبارت است از هدایت و آنچه از صفت اسلام و اعمال ظاهری در قلب‌ها ثابت می‌گردد و ایمان یک درجه از اسلام بالاتر است، همانا ایمان در ظاهر با اسلام مشارکت دارد ولی اسلام با ایمان در باطن مشارکت ندارد گرچه در قول و صفت با هم اجتماع دارند.

و نیز امام صادق عليه السلام فرمود:

إِنَّ الْإِيمَانَ يُشَارِكُ الْإِسْلَامَ وَلَا يُشَارِكُهُ الْإِسْلَامُ، إِنَّ الْإِيمَانَ مَا وَقَرَ فِي
 الْقُلُوبِ وَالْإِسْلَامَ مَا عَلَيْهِ الْمَنَاقِحُ وَالْمَوَارِيثُ وَحَقُّ الدِّمَاءِ، وَالْإِيمَانَ
 يَشْرِكُ الْإِسْلَامَ وَالْإِسْلَامَ لَا يَشْرِكُ الْإِيمَانَ^۲.

۱. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۵، حدیث ۱.

۲. همان، ج ۲، ص ۲۶، حدیث ۳.

ایمان شریک اسلام می‌شود، ولی اسلام شریک ایمان نمی‌گردد، ایمان آن است که در دل ثابت شود و اسلام چیزی است که زناشویی و میراث و حفظ خون به سبب آن شود، ایمان شریک اسلام است، ولی اسلام شریک ایمان نیست.

شهادت ثانی در بیان حقیقت اسلام می‌نویسد:

فقيل: هو والإيمان واحد، وقيل: بتغايرهما، والظاهر أنّهم أرادوا الوحدة بحسب الصدق لا في المفهوم.

ويظهر من كلام جماعة من الأصوليين أنّهما متحدان بحسب المفهوم أيضاً حيث قالوا: إنّ الإسلام هو الانقياد والخضوع لألوهية الباري تعالى، والإذعان بأوامره ونواهيه، وذلك حقيقة التصديق الذي هو الإيمان على ما تقدّم.

وأما القائلون بالتغاير صدقاً ومفهوماً، فإنّهم أرادوا أنّ الإسلام أعم من الإيمان مطلقاً.

وقد أشرنا فيما تقدّم في أوائل المقدمة الأولى أنّ المحقق نصير الدين الطوسي رحمته الله نقل في قواعد العقائد أنّ الإسلام أعم في الحكم من الإيمان، لكنه في الحقيقة هو الإيمان، وهذه عبارته رحمه الله:

قالوا: إنّ الإسلام أعم في الحكم من الإيمان؛ لأنّ من أقر بالشهادتين كان حكمه حكم المسلمين، لقوله تعالى: ﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَأَمْنَا قُلْ لَمْ تُوْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا﴾^۱ ۲.

گفته شده: اسلام و ایمان به یک معناست؛ و نیز گفته شده: مفهوم این دو با یکدیگر مغایرت دارند و ظاهر این است که مقصود آنان

۱. سوره حجرات، آیه ۱۴.

۲. زین الدین بن علی شهید ثانی، حقائق الإيمان مع رسالتی الاقتصاد و العدالة، ص

وحدت به حسب مصداق است نه در مفهوم.

و از کلام جماعتی از اصولیان استفاده می‌شود این دو به حسب مفهوم نیز متحد می‌باشند؛ زیرا گفته‌اند: اسلام عبارت است از انقیاد و خضوع نسبت به الوهیت خداوند باری تعالی و اعتقاد به اوامر و نواهی و آن همان حقیقت تصدیقی است که عبارت باشد از ایمان بنا بر آنچه گذشت.

و اما قائلین به تغایر در مصداق و مفهوم مقصودشان این است که اسلام اعم از ایمان است به طور مطلق؛ و در گذشته در اوایل مقدمه اول اشاره کردیم به این که محقق نصیرالدین طوسی قدس سره در «قواعد العقائد» نقل کرده این که اسلام اعم از ایمان در حکم است ولی اسلام در حقیقت همان ایمان بوده و این است عبارتش که رحمت خدا بر او باد:

گفته‌اند: اسلام در حکم اعم از ایمان است؛ زیرا کسی که اقرار به شهادتین کرده در حکم مسلمین است به جهت قول خداوند متعال: «عرب‌های بادیه‌نشین گفتند: ایمان آورده‌ایم. بگو: شما ایمان نیاورده‌اید، ولی بگویید اسلام آورده‌ایم».

(ن) ویژگی های اسلام

از احادیث حضرت سید الشهداء علیه السلام استفاده می شود اسلام ویژگی هایی دارد،
از قبیل:

۱. منت اسلام بر اسلام آورندگان

از امام حسین علیه السلام نقل شده که قبل از شهادت خود خطاب به اصحابش
درباره عصر ظهور فرمود:

... وَأَعْرَضُ عَلَى الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى وَسَائِرِ الْمِلَلِ، وَلَا خَيْرَ نَبْتِهِمْ بَيْنَ
الْإِسْلَامِ وَالسَّيْفِ، فَمَنْ أَسْلَمَ مَنَنْتُ عَلَيْهِ، وَمَنْ كَرِهَ الْإِسْلَامَ أَهْرَقَ اللَّهُ
دَمَهُ^۱.

... و بر یهود و نصارا و دیگر ملت ها عرضه می دارم و آنان را میان
اسلام و شمشیر، آزاد می گذارم هر که اسلام آورد بر او منت دارم و
هر که اسلام را نپذیرد خدا خونسش را بریزد.

از این کلام حضرت به دست می آید هر کس اسلام را بپذیرد اولیای اسلام بر
آنان منت دارند نه آن که آنان بر اسلام و اولیای الهی منت داشته باشند.

خداوند متعال می فرماید:

﴿يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُوا عَلَيَّ إِسْلَمَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَيْتُكُمْ
لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^۲.

از این که اسلام آورده اند بر تو منت می گذارند؛ بگو: اگر [در ادعای

۱. سعید بن هبة الله قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۸۴۸-۸۴۹، حدیث

۲. سوره حجرات، آیه ۱۷.

مؤمن بودن] راست‌گویید، بر من از اسلام آوردن خود منت نگذارید، بلکه خداست که با هدایت شما به ایمان بر شما منت دارد.

امام علی علیه السلام می‌فرماید:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْعَمَ عَلَيَّ بِالْإِسْلَامِ وَعَلَّمَنِي الْقُرْآنَ.^۱

حمد و سپاس مختص خداوندی است که بر من به اسلام منت نهاد و قرآن را به من آموخت.

۲. اسلام، دین تبری

طبری به سندش از عقبه بن سَمْعَانَ نقل می‌کند که گفت:

لَمَّا خَرَجَ الْحُسَيْنُ مِنْ مَكَّةَ، اعْتَرَضَهُ رُسُلُ عَمْرُو بْنِ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ، عَلَيْهِمْ يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ، فَقَالُوا لَهُ: إِنصَرِفْ، أَيْنَ تَذْهَبُ؟ فَأَبَى عَلَيْهِمْ وَمَضَى، وَتَدَافَعَ الْفَرِيقَانِ فَاضْطَرَبُوا بِالسَّيَاطِ، ثُمَّ إِنَّ الْحُسَيْنَ وَأَصْحَابَهُ امْتَنَعُوا امْتِنَاعاً قَوِيًّا، وَمَضَى الْحُسَيْنُ علیه السلام عَلَى وَجْهِهِ، فَنَادَوْهُ: يَا حُسَيْنُ، أَلَا تَتَّقِي اللَّهَ، تَخْرُجُ مِنَ الْجَمَاعَةِ وَتُفَرِّقُ بَيْنَ هَذِهِ الْأُمَّةِ؟! فَتَأَوَّلَ حُسَيْنٌ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿لِيَ عَمَلٍ وَلكُمْ عَمَلِكُمْ أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ﴾^{۲، ۳}.

چون حسین علیه السلام از مکه بیرون آمد، فرستادگان عمرو بن سعد بن عاص به فرماندهی یحیی بن سعید، راه را بر او گرفتند و گفتند: بازگرد. کجا می‌روی؟ حسین علیه السلام خودداری ورزید و رهسپار شد و دو گروه، با تازیانه با هم درگیر شدند. چون امام حسین علیه السلام و یارانش به شدت [از پیروی آنان] امتناع ورزیدند و حسین علیه السلام به راه خود رفت، آنان فریاد کشیدند: ای حسین! آیا از خدا، پروا نمی‌کنی؟ از

۱. ابن بابویه، *الأمالی*، ص ۱۵۷، حدیث ۱۵۰.

۲. سوره یونس، آیه ۴۱.

۳. طبری، *تاریخ الطبری*: تاریخ الأمم و الملوك، ج ۵، ص ۳۸۵.

جماعت، بیرونی می‌روی و میان امت، جدایی می‌افکنی؟ حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ
 [در پاسخ]، گفته‌ی خدای را شاهد آورد: «عمل من، از آن خودم است
 و عمل شما، از آن خودتان. شما از آنچه من می‌کنم، بیزارید و من، از
 آنچه شما می‌کنید، بیزارم».

پیام این استشهاد حضرت به آیه این‌که اسلام همان‌گونه که دین تولی بوده،
 دین تبری نیز هست.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَأِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَلكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ بَرِيءُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ﴾^۱

و اگر تو را تکذیب کردند، بگو: «عمل من برای من و عمل شما برای
 شماست! شما از آنچه من انجام می‌دهم بیزارید و من [نیز] از آنچه
 شما انجام می‌دهید بیزارم!».

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

أَوْثَقُ عُرَى الْإِيمَانِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَالْبُغْضُ فِي اللَّهِ وَتَوَالِي أَوْلِيَاءِ اللَّهِ
 وَالتَّبَرُّ مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ.^۲

محکم‌ترین دستاویزهای ایمان، دوستی برای خدا و دشمنی برای خدا
 و پیروی اولیاء خدا و بیزاری از دشمنان خداست.

۳. حقانیت اسلام

ابن اعثم می‌نویسد:

وَصِيَّةُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَخِيهِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

۱. سوره یونس، آیه ۴۱.

۲. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۱۲۵-۱۲۶، حدیث ۶.

... إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ،
وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، جَاءَ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِهِ...^۱

وصیت امام حسین علیه السلام به برادرش محمد بن حنفیه (رضی الله عنه):

... به راستی که حسین بن علی، شهادت می‌دهد جز خدای یگانه،
خدایی نیست و همتایی ندارد و به راستی که محمد، بنده و فرستاده
اوست و پیام حق را از جانب او (خدا) آورد...

از جمله «جاء بالحق» به دست می‌آید اسلام دین حق است.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾^۲

دین در نزد خدا، اسلام [و تسلیم بودن در برابر حق] است.

و نیز می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ
الْخَسِرِينَ﴾^۳

و هر کس جز اسلام [و تسلیم در برابر فرمان حق]، آیینی برای خود
انتخاب کند، از او پذیرفته نخواهد شد؛ و او در آخرت، از زیانکاران
است.

امام علی علیه السلام می‌فرماید:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي شَرَعَ الْإِسْلَامَ فَسَهَّلَ شَرَائِعَهُ لِمَنْ وَرَدَهُ، وَأَعَزَّ أَرْكَانَهُ
عَلَى مَنْ غَابَتْهُ، فَجَعَلَهُ أَمْنًا لِمَنْ عَلِقَهُ، وَسَلْمًا لِمَنْ دَخَلَهُ، وَبُرْهَانًا لِمَنْ
تَكَلَّمَ بِهِ، وَشَاهِدًا لِمَنْ خَاصَمَ عَنْهُ، وَثُورًا لِمَنْ اسْتَضَاءَ بِهِ، وَفَهْمًا لِمَنْ

۱. ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۵، ص ۲۱.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۹.

۳. سوره آل عمران، آیه ۸۵.

عَقْلَ، وَلُبًّا لِمَنْ تَدَبَّرَ، وَآيَةً لِمَنْ تَوَسَّسَ، وَتَبَصَّرَةً لِمَنْ عَزَمَ، وَعِبْرَةً لِمَنْ
 انْتَعَطَ، وَنَجَاةً لِمَنْ صَدَّقَ، وَثِقَةً لِمَنْ تَوَكَّلَ، وَرَاحَةً لِمَنْ فَوَّضَ، وَجَنَّةً
 لِمَنْ صَبَرَ، فَهُوَ أَبْلَجُ الْمَنَاهِجِ، وَأَوْضَحُ الْوَلَايِحِ، مُشْرِفُ الْمَنَارِ، مُشْرِقُ
 الْجَوَادِّ، مُضِيءُ الْمَصَابِيحِ، كَرِيمُ الْمُضْمَارِ، رَفِيحُ الْعَايَةِ، جَامِعُ الْحَلْبَةِ،
 مُتَنَافِسُ السُّبُقَةِ، شَرِيفُ الْفُرْسَانِ.^۱

ستایش خداوندی را سزااست که راه اسلام را گشود و راه نوشیدن آب
 زلالش را بر تشنگان آسان فرمود. ستون‌های اسلام را در برابر ستیزه
 جویان استوار کرد و آن را پناهگاه امنی برای پناه بردگان و مایه
 آرامش برای وارد شونده‌گان قرار داد. اسلام، حجت و برهان برای
 گویندگان و گواه روشن برای دفاع کنندگان و نور هدایتگر برای روشنی
 خواهان و مایه فهمیدن برای خردمندان و عقل و درک برای تدبیر
 کنندگان و نشانه گویا برای جویندگان حق و روشن‌بینی برای صاحبان
 عزم و اراده، پندپذیری برای عبرت گیرندگان، عامل نجات و رستگاری
 برای تصدیق‌کنندگان و آرامش‌دهنده تکیه کنندگان، راحت و آسایش
 توکل‌کنندگان و سپری نگه‌دارنده برای استقامت دارندگان است.
 اسلام روشن‌ترین راه‌ها است، جاده‌های درخشان، نشانه‌های آن در
 بلندترین جایگاه، چراغ‌های پرفروغ و سوزان، میدان مسابقه آن
 پاکیزه برای پاکان، سرانجام مسابقه‌های آن روشن و بی‌پایان،
 مسابقه‌دهندگان آن پیشی گیرنده و چابک‌سواران‌اند.

۴. مخالفت اسلام با رذالت

ابن سعد به سندش از مسور نقل کرده که گفت:

۱. علی بن ابی طالب علیه السلام، نهج البلاغه، خطبه ۱۰۶.

أَنَّ مَعَاوِيَةَ كَتَبَ إِلَى مَرْوَانَ: زَوْجٌ يَزِيدَ مِنْ ابْنَةِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ،
وَأَقْضِ عَنْهُ دَيْنَهُ خَمْسِينَ أَلْفَ دِينَارٍ وَصَلِّهِ بِعَشْرَةِ أَلْفِ دِينَارٍ. فَقَالَ
عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ: مَا أَقْطَعُ أَمْرًا دُونَ الْحُسَيْنِ. فَشَاوَرَهُ فَقَالَ: اجْعَلْ
أَمْرَهَا إِلَيَّ فَفَعَلَ. وَاجْتَمَعُوا فَقَالَ مَرْوَانُ: إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَحَبُّ أَنْ
يَزِيدَ الْقَرَابَةَ لُطْفًا، وَالْحَقُّ عِظْمًا، وَأَنْ يَتَلَفَى صَلَاحَ هَذَيْنِ الْحَبِيبَيْنِ
بِالْصَّهْرِ، وَقَدْ كَانَ مِنْ أَبِي جَعْفَرٍ فِي إِجَابَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مَا حَسَنَ
فِيهِ رَأْيُهُ وَوَلِيُّ أَمْرَهَا خَالُهَا، وَلَيْسَ عِنْدَ حُسَيْنٍ خِلَافٌ عَلَى أَمِيرِ
الْمُؤْمِنِينَ.

فَتَكَلَّمَ حُسَيْنٌ وَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ رَفَعَ بِالْإِسْلَامِ الْحَسِيْسَةَ وَأَتَمَّ النَّاقِصَةَ،
وَأَدَهَبَ اللَّوْمَ، فَلَا لَوْمَ عَلَى مُسْلِمٍ، وَإِنَّ الْقَرَابَةَ الَّتِي عَظَّمَ اللَّهُ حَقَّهَا
قَرَابَتُنَا وَقَدْ زَوَّجْتُ هَذِهِ الْجَارِيَةَ مَنْ هُوَ أَقْرَبُ نَسَبًا وَأَلْطَفُ سَبَبًا
الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ. فَقَالَ مَرْوَانُ: أَعْدْرًا يَا بَنِي هَاشِمٍ؟ وَقَالَ
لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ: يَا بَنَ جَعْفَرٍ، مَا هَذِهِ أَيَادِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
عِنْدَكَ! قَالَ: قَدْ أَعْلَمْتُكَ أَنِّي لَا أَقْطَعُ أَمْرًا فِيهَا دُونَ خَالِهَا. فَقَالَ
حُسَيْنٌ: نَشَدْتُكُمْ اللَّهُ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ الْحَسَنَ خَطَبَ عَائِشَةَ بِنْتَ عَثْمَانَ
فَوَلَّوْكَ أَمْرَهَا فَلَمَّا صِرْنَا فِي مِثْلِ هَذَا الْمَجْلِسِ قُلْتِ: قَدْ بَدَأَ لِي أَنْ
أُزَوِّجَهَا عَبْدَ اللَّهِ بْنِ الرَّبِيعِ؟ هَلْ كَانَ هَذَا يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ؟ - يَعْنِي
الْمُسَوَّرَ بْنَ مِحْرَمَةَ - . فَقَالَ: اللَّهُمَّ نَعَمْ. فَقَالَ مَرْوَانُ: إِنَّمَا أَلَوْمُ عَبْدَ اللَّهِ،
فَأَمَّا حُسَيْنٌ فَوَعْرُ الصَّدْرِ. فَقَالَ مِسْوَرٌ: لَا تُحْمَلُ عَلَى الْقَوْمِ، فَالَّذِي
صَنَعُوا أَوْصَلَ، وَصَلُّوا رَحِمًا وَوَضَعُوا كَرِيمَتَهُمْ حَيْثُ أَحْبَبُوا.^۱

معاویہ در نامہ بہ مروان چہنین نوشت: دختر عبد اللہ بن جعفر را بہ ازدواج یزید درآور و در مقابل بدہی او را کہ پنجاہ ہزار دینار است

۱. ابن سعد، الطبقات الكبرى: الطبقة الخامسة من الصحابة، ج ۱، ص ۴۱۴-۴۱۵.

بپرداز و به او ده هزار دینار هدیه بده.

عبدالله بن جعفر گفت: من کاری را بدون مشورت با حسین علیه السلام انجام نمی‌دهم. او با حضرت مشورت نمود. حضرت به او فرمود: امر دختری را به من واگذار کن. عبدالله چنین کرده و با هم توافق نمودند.

مروان گفت: امیر مؤمنان دوست دارد که لطف این قرابت را زیاد کرده و به آن عظمت ببخشد و با ازدواج بین این دو قبیله خیرخواهی خود را تلافی کند و ابوجعفر نظر خوبی دارد که می‌خواهد درخواست امیر مؤمنان را اجابت کند. او امر دخترش را به دایی‌اش واگذار کرده و حسین علیه السلام مخالفتی با امیر مؤمنان ندارد.

حسین علیه السلام به سخن درآمده و فرمود: همانا خداوند با اسلام خساست را از میان برداشته و نقص را جبران نموده و سرزنش را از بین برده است و لذا هیچ نوع سرزنشی بر مسلمان نیست و همانا قرابتی که خداوند حق آن را پاس داشته، قرابت ماست و من این دختر را به کسی تزویج کردم که به لحاظ نسبی قریب‌تر و به لحاظ سببی لطف بیشتری دارد که همان قاسم بن محمد بن جعفر باشد. مروان گفت: ای بنی‌هاشم! قرار نیرنگ دارید؟ و به عبدالله بن جعفر گفت: ای فرزند جعفر! این سزای خدمت و لطف امیر مؤمنان به توست!

عبدالله بن جعفر گفت: به تو اعلام کردم که من نظر قاطعی درباره دخترم بدون اجازه دایی‌اش ندارم.

حسین علیه السلام فرمود: شما را به خدا سوگند آیا میدانید که حسن علیه السلام عایشه دختر عثمان را خواستگاری کرد و آنان او را متولی او قرار دادند و همین قصه درباره او تکرار شد و تو گفتی نظرم بر این است

که به تزویج عبدالله بن زبیر درآورم؟

ای ابا عبدالرحمن (مسور بن مخرمه) این گونه نیست؟ مسور گفت:
بار خدایا! آری.

مروان گفت: من عبدالله را سرزنش می‌کنم ولی حسین کینه‌توز
است.

مسور گفت: بر این قوم حمله مکن؛ زیرا آنچه کرده‌اند به صله رحم
نزدیک‌تر است، آنان صله رحم کرده و دختر خود را به کسی که
دوست داشتند دادند.

«خسیسه» به معنای پستی و رذالت است و از این کلام حضرت به دست
می‌آید اسلام با این امور مخالف است.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به جویر فرمود:

إِنَّ اللَّهَ قَدْ وَضَعَ بِالْإِسْلَامِ مَنْ كَانَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ شَرِيفًا، وَشَرَّفَ
بِالْإِسْلَامِ مَنْ كَانَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَضِيعًا، وَأَعَزَّ بِالْإِسْلَامِ مَنْ كَانَ فِي
الْجَاهِلِيَّةِ ذَلِيلًا، وَأَذْهَبَ بِالْإِسْلَامِ مَا كَانَ مِنْ نَخْوَةِ الْجَاهِلِيَّةِ وَتَفَاخُرِهَا
بِعَشَائِرِهَا وَبِأَسْقِ أَنْسَابِهَا.^۱

خداوند به واسطه اسلام کسی را که در جاهلیت، شریف و
باشخصیت بود پایین آورد و با اسلام هر کس را در جاهلیت پایین
بود، شرافت بخشید و با اسلام هر کس در جاهلیت خوار بود را عزیز
کرد و با اسلام نخوت و تکبر جاهلیت و فخرفروشی به خویشان و بالا
بودن نسب را از میان برد.

۱. کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۳۴۰، حدیث ۱.

۵. مخالفت اسلام با سرزنش افراد مسلمان

و نیز در حدیث اخیر امام حسین علیه السلام، از جمله «وَأَذْهَبَ اللَّوْمَ» که فاعل آن خداست به دست می‌آید او با اسلام سرزنش از افراد کافر را برداشته است و لذا کافری که مسلمان شده را نباید بر کردار قبل از اسلامش سرزنش نمود. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُعْفَرْ لَهُمْ مَّا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ﴾^۱

به آن‌ها که کافر شدند بگو: چنانچه از مخالفت بازایستند [و ایمان آورند]، گذشته آن‌ها بخشوده خواهد شد؛ و اگر به اعمال سابق بازگردند، سنت خداوند در گذشتگان، درباره آن‌ها جاری می‌شود [و حکم نابودی آنان صادر می‌گردد].

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

مَنْ أَحْسَنَ فِي الْإِسْلَامِ لَمْ يُؤَاخَذْ بِمَا عَمِلَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ، وَمَنْ أَسَاءَ فِي الْإِسْلَامِ أُخِذَ بِالْأَوَّلِ وَالْآخِرِ.^۲

هر که اسلامش نیکو (راستین) باشد، برای اعمالی که در جاهلیت کرده است بازخواست نشود و هرکه در مسلمانی‌اش نیز بدی کند، برای هر کاری که کرده و می‌کند مؤاخذه می‌شود.

۶. اتمام نقایص توسط اسلام

و نیز در حدیث اخیر امام حسین علیه السلام، از جمله «... وَأَتَمَّ النَّاقِصَةَ» به دست می‌آید اسلام نقایص افراد را کامل کرده است. امام علی علیه السلام می‌فرماید:

۱. سوره انفال، آیه ۳۸.
 ۲. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۴۶۱، حدیث ۲.

ثُمَّ إِنَّ هَذَا الْإِسْلَامَ دِينَ اللَّهِ الَّذِي اصْطَفَاهُ لِنَفْسِهِ، وَاصْطَنَعَهُ عَلَى عَيْنِهِ، وَأَصْفَاهُ خَيْرَةَ خَلْقِهِ، وَأَقَامَ دَعَائِمَهُ عَلَى مَحَبَّتِهِ، أَدَلَّ الْأَدْيَانَ بِعِزَّتِهِ، وَوَضَعَ الْمِلَلَ بِرَفْعِهِ، وَأَهَانَ أَعْدَاءَهُ بِكِرَامَتِهِ، وَخَدَلَ مُحَادِيهِ بِنَصْرِهِ، وَهَدَمَ أَرْكَانَ الصَّلَاةِ بِرُكْنِهِ، وَسَقَى مَنْ عَطَشَ مِنْ حِيَاضِهِ، وَأَتَّقَى الْجِيَاضَ بِمَوَاتِحِهِ.

ثُمَّ جَعَلَهُ لَا انْفِصَامَ لِعُرْوَتِهِ، وَلَا فَكًّا لِحَلَقَتِهِ، وَلَا انْهْدَامَ لِأَسَاسِهِ، وَلَا زَوَالَ لِدَعَائِمِهِ، وَلَا انْقِلَاعَ لِشَجَرَتِهِ، وَلَا انْقِطَاعَ لِمُدَّتِهِ، وَلَا عَفَاءَ لِشَرَائِعِهِ، وَلَا جَدًّا لِفُرُوعِهِ، وَلَا ضَنْكَ لِبَطْرِقِهِ، وَلَا وُعُوثَةً لِسُهُولَتِهِ، وَلَا سَوَادَ لَوُضُوحِهِ، وَلَا عِوَجَ لِانْتِصَابِهِ، وَلَا عَصَلَ فِي عُودِهِ، وَلَا وَعَثَ لِفَجِّهِ، وَلَا انْطِفَاءَ لِمَصَابِيحِهِ، وَلَا مَرَارَةَ لِحَلَاوَتِهِ.

فَهُوَ دَعَائِمٌ أَسَاحَ فِي الْحَقِّ أَسْنَاخَهَا، وَثَبَّتَ لَهَا آسَاسَهَا، وَيَنَابِيحُ عَزْرَتْ عُيُونَهَا، وَمَصَابِيحُ شَبَّتْ نِيرَانُهَا، وَمَنَارٌ اقْتَدَى بِهَا سَفَارُهَا، وَأَعْلَامٌ قُصِدَ بِهَا فَجَاجُهَا، وَمَنَاهِلٌ رَوِيَ بِهَا وَرَادُهَا، جَعَلَ اللَّهُ فِيهِ مُنْتَهَى رِضْوَانِهِ، وَذُرْوَةَ دَعَائِمِهِ، وَسَنَامَ طَاعَتِهِ، فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ وَثِيقُ الْأَرْكَانِ، رَفِيعُ الْبُنْيَانِ، مُنِيرُ الْبُرْهَانِ، مُضِيءُ النُّيِّرَانِ، عَزِيزُ السُّلْطَانِ، مُشْرِفُ الْمَنَارِ، مُعَوِّذُ الْمَنَارِ، فَشَرَّفُوهُ وَأَتَّبَعُوهُ، وَأَدَّوْا إِلَيْهِ حَقَّهُ، وَصَعَوْهُ مَوَاضِعَهُ^۱.

همانا این اسلام، دین خداوندی است که آن را برای خود برگزید و با دیده عنایت پروراند و بهترین آفریدگان خود را مخصوص ابلاغ آن قرار داد. پایه‌های اسلام را بر محبت خویش استوار کرد و ادیان و مذاهب گذشته را با عزت آن، خوار نمود و با سربلند کردن آن، دیگر ملت‌ها را بی‌مقدار کرد و با محترم داشتن آن، دشمنان را خوار

۱. علی بن ابی طالب علیه السلام، نهج البلاغه، خطبه ۱۹۸.

گردانید و با یاری کردن آن دشمنان سرسخت را شکست داد و با نیرومند ساختن آن ارکان گمراهی را درهم کوبید و تشنگان را از چشمه زلال آن سیراب و آبگیرهای اسلام را پر آب کرد.

خداوند اسلام را به گونه‌ای استحکام بخشید که پیوندهایش نگسلد و حلقه‌هایش از هم جدا نشود و ستون‌هایش خراب نگردد، در پایه‌هایش زوال راه نیابد، درخت وجودش از ریشه کنده نشود، زمانش پایان نگیرد، قوانینش کهنگی نپذیرد، شاخه‌هایش قطع نگردد، راه‌هایش تنگ و خراب نشود و پیمودن راهش دشوار نباشد، تیرگی در روشنایی آن داخل نشود و راه راست آن کجی نیابد، ستون‌هایش خم نشود و گذرگاهش بدون دشواری پیمودنی باشد، در چراغ اسلام خاموشی و در شیرینی آن تلخی راه نیابد.

اسلام ستون‌های استواری است که خداوند [پایه‌های] آن را در دل حق برقرار و اساس و پایه آن را ثابت کرد، اسلام چشمه ساری است که آب آن در فوران، چراغی است که شعله‌های آن فروزان و نشانه همیشه استواری است که روندگان راه حق با آن هدایت شوند، پرچمی است که برای راهنمایی پویندگان راه خدا نصب گردیده و آبشخوری است که وارد شوندگان آن سیراب می‌شوند. خداوند نهایت خشنودی خود را در اسلام قرار داده و بزرگ‌ترین ستون‌های دینش و بلندترین قلّه اطاعت او در اسلام جای گرفته است، اسلام در پیشگاه خداوند، دارای ستون‌هایی مطمئن، بنایی بلند، راهنمایی همیشه روشن، شعله‌ای روشنی‌بخش، برهانی نیرومند و نشانه‌ای بلندپایه است که درافتادن با آن ممکن نیست! پس اسلام را بزرگ بشمارید، از آن پیروی کنید، حق آن را ادا نمایید و در جایگاه شایسته خویش قرار دهید.

۷. برطرف شدن نقص از اهل بیت علیهم السلام با اسلام

قیروانی می نویسد:

وَكَانَ لِمُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ عَيْنٌ بِالْمَدِينَةِ يَكْتُبُ إِلَيْهِ بِمَا يَكُونُ مِنْ
أُمُورِ النَّاسِ وَقُرَيْشٍ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ: إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ أَعْتَقَ جَارِيَةً لَهُ
وَتَزَوَّجَهَا، فَكَتَبَ مُعَاوِيَةَ إِلَى الْحُسَيْنِ: مِنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مُعَاوِيَةَ إِلَى
الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، أَمَا بَعْدُ، فَإِنَّهُ بَلَغَنِي أَنَّكَ تَزَوَّجْتَ جَارِيَتَكَ، وَتَرَكْتَ
أَكْفَاءَكَ مِنْ قُرَيْشٍ، مِمَّنْ تَسْتَنْجِبُهُ لِلْوَلَدِ، وَتُمَجِّدُ بِهِ فِي الصَّهْرِ، فَلَا
لِنَفْسِكَ نَظْرَةً، وَلَا لَوْلَدِكَ انْتَقِيَتَ.

فَكَتَبَ إِلَيْهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ: أَمَا بَعْدُ، فَقَدْ بَلَغَنِي كِتَابُكَ، وَتَعْيِيرُكَ
إِيَّايَ بِأَنِّي تَزَوَّجْتُ مَوْلَاتِي، وَتَرَكْتُ أَكْفَائِي مِنْ قُرَيْشٍ، فَلَيْسَ فَوْقَ
رَسُولِ اللَّهِ مُنْتَهَى فِي شَرَفٍ، وَلَا غَايَةَ فِي نَسَبٍ، وَإِنَّمَا كَانَتْ مَلَكَ
يَمِينِي، خَرَجْتُ عَنْ يَدِي بِأَمْرِ التَّمَسُّتِ فِيهِ ثَوَابُ اللَّهِ تَعَالَى، ثُمَّ
ازْتَجَعْتُهَا عَلَى سُنَّةِ نَبِيِّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ)، وَقَدْ رَفَعَ اللَّهُ
بِالْإِسْلَامِ الْخَسِيصَةَ، وَوَضَعَ عَنَّا بِهِ التَّقْيِصَةَ، فَلَا لَوْمَ عَلَى أَمْرِي مُسْلِمٍ
إِلَّا فِي أَمْرٍ مَأْتَمٍّ، وَإِنَّمَا اللَّوْمُ لَوْمُ الْجَاهِلِيَّةِ.^۱

معاویة بن ابی سفیان جاسوسی در مدینه داشت که اخبار مردم و قریش را به او گزارش می کرد. پس به او نوشت: حسین بن علی علیه السلام کنیزی داشت که او را آزاد کرده و با او ازدواج نمود.

معاویة به حسین بن علی علیه السلام نوشت: از امیر مؤمنان! معاویة به حسین بن علی علیه السلام اما بعد، به من خبر رسیده که تو با کنیز خود ازدواج کرده ای و از همگنان قریشی خود - که برای نژادت گزینشی گران بها و در پیوندت مایه بزرگواری خواهند بود - دست کشیده ای، نه به سود خود کار کرده ای و نه برای نسلت انتخابی شایسته داشته ای.

۱. ابراهیم بن علی حصری قیروانی، زهر الآداب و ثمر الأبواب، ج ۱، ص ۶۹-۷۰.

[امام] حسین بن علی علیه السلام در پاسخ او نوشت: «اَمَّا بَعْدُ، نَامَهُ تَوْ - که حاوی سرزنش در ازدواج با کنیزم و چشم‌پوشی‌ام از همگنان قریشی بود - رسید. بدان که هیچ شرافتی از شرافت رسول خدا صلی الله علیه و آله و هیچ پیوندی در پیوند با او برتر نیست، آن کنیز من بود که به سبب امری که در آن پاداش خدای متعال را می‌جستم از ملکم خارج شد سپس بر طبق سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله (ازدواج) او را به خود بازگرداندم و خدا هر فرومایگی [از بندگان] و هر کمبود ما را با اسلام برداشته است. پس بر هیچ مسلمانی هیچ‌گونه سرزنشی جز در گناه نیست و سرزنش تو فقط جاهلیت [و فرهنگ جاهلی] است.»

از جمله «وَوَضَعَ عَنَّا بِهِ النَّقِیْصَةَ» و عطف آن بر ماقبل به دست می‌آید به برکت اسلام، نقص از اهل بیت علیهم السلام برطرف شده، همان‌گونه که توسط آن فرومایگی از بندگان برداشته شده است.

امام علی علیه السلام می‌فرماید:

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا مِنَ الضَّلَالَةِ، وَبَصَّرَنَا مِنَ الْعَمَى، وَمَنْ عَلَيْنَا
بِالْإِسْلَامِ.^۱

ستایش خدا را که ما را از راه گمراهی به صراط هدایت رهبری فرمود و از کوری نجات داد و نعمت اسلام را بر ما منت نهاد.

از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا بِالْإِسْلَامِ، وَعَلَّمَنَا الْقُرْآنَ، وَمَنْ عَلَيْنَا
بِمُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله.^۲

پاک است خدایی که ما را به سوی اسلام راه نمود و قرآن را به ما آموخت و به وجود محمد صلی الله علیه و آله بر ما منت نهاد.

۱. مفید، الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ۱، ص ۲۲۹.

۲. کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۲۷۶، حدیث ۴۱۷.

س) مسلمانان کافر نما

ابن شعبه حرّانی در «تحف العقول» از امام حسین علیه السلام نقل کرده که فرمود:
**أَيُّهَا النَّاسُ، اتَّقُوا هَؤُلَاءِ الْمَارِقَةَ الَّذِينَ يُشَبِّهُونَ اللَّهَ بِأَنْفُسِهِمْ،
 يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ، بَلْ هُوَ اللَّهُ لَيْسَ كَمِثْلِهِ
 شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ، لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ
 اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ.^۱**

ای مردم! از این بیرون رفتگان از دین که خدا را به خود شبیه می‌کنند و مانند کافران اهل کتاب سخن می‌گویند، بپرهیزید که او خدایی بی‌ظنیر، شنوا و بیناست. دیده‌ها او را در نمی‌یابند و او دیده‌ها را در می‌یابد و اوست باریک‌بین آگاه.

پیام این کلام حضرت این‌که برخی از مسلمانان گرچه ادعای اسلام داشته و خود را در زمره مسلمین به حساب می‌آورند ولی سخنانشان همانند سخنان کفار است، همان‌گونه که خداوند متعال درباره یهود و نصارا می‌فرماید:

﴿ وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ
 ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ
 قَالَهُمْ اللَّهُ أَفَن يُؤَفَّكَوتُ ﴿۲﴾

یهود گفتند: «عزیر پسر خداست!» و نصارا گفتند: «مسیح پسر خداست!» این سخنی است که با زبان خود می‌گویند که همانند گفتار کافران پیشین است؛ خدا آنان را بکشد، چگونه از حق انحراف می‌یابند!؟

۱. ابن شعبه، تحف العقول عن آل الرسول (صلی الله علیه و آله)، ص ۲۴۴.

۲. سوره توبه، آیه ۳۰.

قاضی سعید قمی در شرح این حدیث امام حسین علیه السلام می نویسد:

وزيادة قوله: «من أهل الكتاب» منه عليه السلام، أي المشبهون مع تخالف أصنافهم في تشبيهه الله بأنفسهم يشبهون أهل الكتاب من اليهود والنصارى في إثباتهم الابن لله سبحانه، وذلك لأن من شبه الله بخلقه في أمر من الأمور - أي أمر كان من ذات أو صفة أو فعل - مع القول بالسببية فقد لزم منه القول بالأبوة والبنوة لا محالة، ولا ينفعه عدم التصريح بذلك أو عدم اعتقاد ذلك، فإن اللوازم العقلية لا تنفك عن ملزوماتها ويصير في الآخرة عليه وبالاً ويكون نصب عينه يوم الجزاء، ويقال لهم: أين شركاؤكم الذين كنتم تشاقون فيهم وتجادلون أهل الحق عليهم.^۱

کلمه «من اهل الكتاب» از جانب حضرت اضافه شده است؛ یعنی آنان که با مخالفت اصنافشان خدا را به خود تشبیه کرده اند، آنان در اثبات فرزند برای خدای سبحان شبیه یهود و نصارا از اهل کتاب شده اند و جهت آن این است که هر کس خدا را به خلقش در امری از امور - هر امری باشد اعم از ذات یا صفت یا فعل - تشبیه کند با اعتقاد به سببیت لازمه گفتارش به طور قطع قول به پدری و پسری است و تصریح نکردن یا عدم اعتقاد به آن او را نفع نمی دهد؛ زیرا لوازم عقلی از ملزومات آنها منفک نمی شود و در آخرت وبال او شده و روز جزا در برابر چشمانش خواهد بود و به آنان خواهد گفت: کجایند شریکان شما؛ آنان که در حقشان خلاف داشتید و با اهل حق بر آنان جدال می نمودید.

۱. محمدسعید بن محمد مفید قاضی سعید قمی، شرح الأربعین، ص ۳۹۶.

امام علی علیه السلام می فرماید:

وَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ صِرْتُمْ بَعْدَ الْهَجْرَةِ أَعْرَابًا، وَبَعَدَ الْمَوْلَاةِ أَحْزَابًا، مَا تَتَعَلَّقُونَ مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا بِاسْمِهِ، وَلَا تَعْرِفُونَ مِنَ الْإِيمَانِ إِلَّا رَسْمَهُ، تَقُولُونَ النَّارَ وَلَا الْعَارَ، كَأَنَّكُمْ تُرِيدُونَ أَنْ تُكْفِتُوا الْإِسْلَامَ عَلَى وَجْهِهِ أَنْتَهَاكَ لِحَرِيمِهِ، وَنَقْضًا لِمِيثَاقِهِ، الَّذِي وَضَعَهُ اللَّهُ لَكُمْ حَرَمًا فِي أَرْضِهِ، وَأَمْنًا بَيْنَ خَلْقِهِ، وَإِنَّكُمْ إِنْ لَجَأْتُمْ إِلَى غَيْرِهِ حَارَبَكُمْ أَهْلُ الْكُفْرِ، ثُمَّ لَا [جَبْرَائِيلَ] [جَبْرَائِيلَ] وَلَا [مِيكَائِيلَ] وَلَا مُهَاجِرِينَ وَلَا أَنْصَارَ [مِيكَائِيلَ] وَلَا مُهَاجِرُونَ وَلَا أَنْصَارَ يَنْصُرُونَكُمْ إِلَّا الْمُقَارَعَةَ بِالسَّيْفِ، حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَكُمْ.^۱

بدانید که شما پس از هجرت، دوباره همچون اعراب بادیه نشین شده‌اید و پس از وحدت و برادری به احزاب گوناگون تبدیل گشته‌اید، از اسلام تنها نام آن و از ایمان جز نشانی را نمی‌شناسید! شعار می‌دهید: آتش آری، ننگ هرگز! گویا می‌خواهید اسلام را واژگون و پرده حرمتش را پاره کنید؟ و پیمانی را که خدا برای حفظ حرمت مسلمین در زمین و عامل امنیت و آرامش مردم قرار داد بشکنید؟ همانا اگر شما به غیر اسلام پناه برید، کافران با شما نبرد خواهند کرد. آنگاه نه جبرئیل و نه میکائیل، نه مهاجر و نه انصار، وجود ندارند که شما را یاری دهند و چاره‌ای جز نبرد با شمشیر ندارند تا خدا در میان شما حکم نماید.

۱. علی بن ابی طالب علیه السلام، نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

A decorative border with intricate Islamic calligraphy and floral motifs, featuring a central rectangular frame and four ornate corner pieces.

دوم: ايمان

مقدمه

مفهوم لغوی ایمان

ازهری می‌نویسد:

وَاتَّفَقَ أَهْلُ الْعِلْمِ مِنَ اللَّغَوِيِّينَ وَغَيْرِهِمْ أَنَّ «الْإِيمَانَ» مَعْنَاهُ: التَّصَدِيقُ ... وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى حِكَايَةَ عَنِ إِخْوَةِ يُوسُفَ لِأَبِيهِمْ: ﴿وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ﴾^۱، لَمْ يَخْتَلَفْ أَهْلُ التَّفْسِيرِ أَنَّ مَعْنَاهُ: وَمَا أَنْتَ بِمُصَدِّقٍ لَنَا.^۲

اهل علم از لغوی‌ها و دیگران اتفاق دارند بر این‌که معنای ایمان تصدیق است. خداوند متعال از برادران یوسف علیه السلام خطاب به پدرشان چنین حکایت کرده: «تو به ما ایمان نداری، هرچند راست‌گو باشی». اهل تفسیر اتفاق دارند بر این‌که معنای این جمله این است: «و تو ما را تصدیق ننموده‌ای».

جوهری در معنای کلمه «آمن» می‌نویسد:

وَالْإِيمَانُ: التَّصَدِيقُ. وَاللَّهُ تَعَالَى الْمُؤْمِنُ؛ لِأَنَّهُ آمِنٌ عِبَادَهُ مِنْ أَنْ يَظْلِمَهُمْ.^۳

ایمان به معنای تصدیق است و خداوند متعال مؤمن است؛ زیرا بندگان را از ظلم وارد شدن به آنان بازمی‌دارد.

۱. سوره یوسف، آیه ۱۷.

۲. محمد بن احمد ازهری، تهذیب اللغة، ج ۱۵، ص ۳۶۸-۳۶۹.

۳. اسماعیل بن حماد جوهری، الصحاح: تاج اللغة و صحاح العربیة، ج ۵، ص

راغب اصفهانی می‌نویسد:

وَأَمِنْ: إِنَّمَا يُقَالُ عَلَى وَجْهَيْنِ: أَحَدُهُمَا: مُتَعَدِّياً بِنَفْسِهِ، يُقَالُ: آمَنْتَهُ،
أَي جَعَلْتَهُ لَكَ الْأَمْنَ، وَمِنْهُ قِيلَ لِلَّهِ: مُؤْمِنٌ، وَالثَّانِي: غَيْرَ مُتَعَدِّ، وَمَعْنَاهُ:
صَارَ ذَا أَمْنٍ ...

قال تعالى: ﴿وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ﴾^۱، قيل: معناه:
بمصدق لنا، إِلَّا أَنْ الْإِيمَانَ هُوَ التَّصَدِيقُ الَّذِي مَعَهُ أَمْنٌ.^۲

فعل «آمن» به دو وجه استعمال می‌شود:

استعمال اول: متعدی به نفسه، گفته می‌شود: «آمنت» یعنی برای
او امنیت قرار دادم و از همین معناست آنجا که به خداوند مؤمن
اطلاق می‌شود.

استعمال دوم: غیر متعدی به نفسه است و معنای آن در این صورت
به معنای دارا شدن امنیت است...

خداوند متعال فرمود: «تو به ما ایمان نداری، هرچند راست‌گو
باشیم»، گفته شده یعنی تو ما را تصدیق نمی‌کنی. جز آن‌که ایمان
به معنای تصدیقی است که همراه با امنیت باشد.

فیروزآبادی می‌نویسد:

وَأَمِنْ بِهِ إِيمَانًا: صَدَّقَهُ، وَالْإِيمَانَ: الثِّقَةَ، وَإِظْهَارَ الْخُضُوعِ، وَقَبُولَ
الشَّرِيعَةِ.^۳

جمله «آمن به ایمانا» به معنای تصدیق است و ایمان به معنای
اعتماد و اظهار خضوع و پذیرش شریعت است.

در کتاب «حقائق الإيمان» که منسوب به شهید ثانی بوده، چنین آمده است:

۱. سوره یوسف، آیه ۱۷.

۲. راغب اصفهانی، مفردات ألفاظ القرآن، ص ۹۱.

۳. محمد بن یعقوب فیروزآبادی، القاموس المحيط، ج ۴، ص ۱۷۸.

فاعلم أنّ الإيمان لغة: التصديق، كما نص عليه أهلها، وهو إفعال من الأمن، بمعنى سكون النفس واطمئنانها لعدم ما يوجب الخوف لها، وحينئذ فكان حقيقة «أَمَنَ بِهِ» سكنت نفسه [إليه] واطمأنت بسبب قبول قوله وامتنال أمره، فتكون الباء للسببية. ويحتمل أن يكون بمعنى آمنه التكذيب والمخالفة، كما ذكره بعضهم، فتكون الباء فيه زائدة.

والأول أولى، كما لا يخفى، وأوفق لمعنى التصديق. وهو يتعدى باللام، كقوله تعالى: ﴿وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا﴾^١، ﴿فَأَمَّنَ لَهُ لُوطٌ﴾^٢، وبالباء كقوله تعالى: ﴿ءَأَمَّنَا بِمَا أَنْزَلْتَ﴾^٣. وأما التصديق فقد قيل: إنه القبول والإذعان بالقلب، كما ذكره أهل الميزان.

ويمكن أن يقال: معناه قبول الخبر أعم من أن يكون بالجنان أو باللسان، ويدل عليه قوله تعالى: ﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَأَمَّنَا﴾^٤. فأخبروا عن أنفسهم بالإيمان وهم من أهل اللسان، مع أنّ الواقع منهم هو الاعتراف باللسان دون الجنان، لئفيه عنهم بقوله تعالى: ﴿قُلْ لَمْ تَوْمِنُوا﴾.

وإثبات الاعتراف بقوله تعالى: ﴿وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا﴾ الدال على كونه إقراراً بالشهادتين، وقد سمّوه إيماناً بحسب عرفهم، والذي نفاه الله عنهم إنّما هو الإيمان في عرف الشرع.

١. سورة يوسف، آية ١٧.
٢. سورة عنكبوت، آية ٢٦.
٣. سورة آل عمران، آية ٥٣.
٤. سورة حجرات، آية ١٤.

إن قلت: يحتمل أن يكون ما ادّعوه من الإيمان هو الشرعي، حيث سمعوا أن الشارع كلّفهم بالإيمان، فيكون المنفي عنهم هو ما ادّعوا ثبوته لهم، فلم يبق في الآية دلالة على أنّهم أرادوا اللغوي.

قلت: الظاهر أنّه في ذلك الوقت لم تكن الحقائق الشرعية متقررة عندهم، لبعدهم عن مدارك الشرعيات، فلا يكون المخبر عنه إلا ما يسمّونه إيماناً عندهم، وقوله تعالى: ﴿ءَأَمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ﴾^۱، وقوله تعالى: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ ءَأَمَنَّا بِاللَّهِ وَيَأْتِيهِمُ الْآخِرُ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ﴾^۲.

وجه الدلالة في هذه الآيات أنّ الإيمان في اللغة: التصديق، وقد وقع في الإخبار عنهم أنّهم آمنوا بألسنتهم دون قلوبهم، فيلزم صحة إطلاق التصديق على الإقرار باللسان وإن لم يوافقه الجنان. وعلى هذا فيكون المنفي هو الإيمان الشرعي أعني القلبي، جمعاً بين صحة النفي والإثبات في هذه الآيات.^۳

بدان که «ایمان» در لغت به معنای تصدیق است همان‌گونه که اهل لغت بر آن تصریح کرده‌اند و آن از باب «افعال» و از ماده «امن» به معنای آرامش و اطمینان نفس به جهت عدم وجود خوف برای آن است؛ و در این هنگام جمله «آمن به» به معنای سکون و اطمینان نفس به جهت پذیرش گفتار و امتثال دستورات اوست و لذا «باء» در اینجا به معنای سببیت است.

و محتمل است که به معنای ایمن شدن از تکذیب و مخالفت باشد، همان‌گونه که برخی افراد ذکر کرده‌اند، پس «باء» در آن زائده است.

۱. سوره مائده، آیه ۴۱.

۲. سوره بقره، آیه ۸.

۳. شهید ثانی، حقائق الإيمان مع رسالتی الاقتصاد و العدالة، ص ۵۰-۵۱.

و قول اول سزاوارتر است، همان‌گونه که مخفی نیست و نیز با معنای تصدیق موافق‌تر است.

این فعل گاهی با لام متعدی می‌شود، مانند قول خداوند متعال: ﴿وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا﴾؛ و مانند قول او: ﴿فَعَامِنَ لَهُ لُوطٌ﴾؛ و گاهی نیز با «باء» متعدی می‌شود، مثل قول او: ﴿ءَامَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ﴾.

اما «تصدیق»: برخی آن را به معنای قبول و اذعان به قلب گرفته‌اند آن‌گونه که اهل میزان گفته‌اند.

ولی ممکن است گفته شود: معنای آن قبول خبر است اعم از آن‌که به قلب باشد یا به زبان و دلیل بر آن قول خداوند متعال است: ﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَامَنَّا﴾.

اعراب از خود، خبر به ایمان داده‌اند و آنان اهل زبان‌اند با آن‌که واقع از آنان اعتراف به زبان است نه قلب؛ زیرا در ادامه آیه «ایمان» از آنان نفی می‌شود، آنجا که می‌فرماید: ﴿قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا﴾ و اسلام را برای آنان اثبات می‌کند، آنجا که می‌فرماید: ﴿وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا﴾ و این جمله دلالت دارد بر این‌که «اسلام» همان اقرار به شهادتین است و آنان اسلام را به حسب عرف خود ایمان نامیده‌اند، ولی آنچه را که خداوند از آنان نفی کرده ایمان در عرف شرع است.

اگر گفته شود: محتمل است آنچه را که از ایمان ادعا کرده‌اند، همان ایمان شرعی باشد؛ زیرا شنیده بودند که شارع آنان را مکلف به ایمان کرده و لذا آنچه از آنان نفی شده چیزی است که ادعای ثبوتش را برای خود دارند، در نتیجه در آیه دلالتی بر این‌که اعراب اراده معنای لغوی کرده باشند باقی نمی‌ماند.

در پاسخ می‌گوییم: ظاهر این است که در آن وقت حقائق شرعیه نزد اعراب ثابت نشده بود، به جهت دوری آنان از مدارک شرعی، در

نتیجه آنچه از آن خبر داده شده نیست مگر ایمان خودخوانده آنان. و نیز به آیه **﴿ءَامَنَّا بِأَقْوَاهِهِمْ وَلَمْ نُوْمِن قُلُوبِهِمْ﴾** و آیه: **﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ ءَامَنَّا بِاللّٰهِ وَيَأْتُونَ الْآخِرَ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ﴾**، استدلال شده و در وجه استدلال به آن دو می‌گوییم: ایمان در لغت به معنای تصدیق است و در این آیات اشاره شده به این‌که آنان به زبان‌های خود ایمان آورده‌اند، نه دل‌هایشان. در نتیجه اطلاق تصدیق بر اقرار به زبان صحیح است، گرچه موافق با قلب نباشد و به جهت جمع بین صحت نفی و اثبات در این آیات باید جمله منفی را حمل بر ایمان شرعی که همان قلبی باشد، نمود.

او در ادامه به نظر تفتازانی اشاره کرده و می‌گوید:

إِنَّ العلامة التفتازاني ذكر في بعض تحقیقاته أنّ بعض القدرية ذهب إلى أنّ الإيمان هو المعرفة.

وأطبق علماؤنا على فسادها؛ لأنّ أهل الكتاب كانوا يعرفون نبوة نبينا محمّد صلی الله علیه و آله كما كانوا يعرفون أبناءهم، حيث أخبر الله تعالى عنهم بذلك، مع القطع بكفرهم لعدم التصديق.

ولأنّ من الكفار من كان يعرف الحق وينكره عناداً واستكباراً، كما قال تعالى: **﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ﴾**^۱ فلا بدّ من بيان الفرق بين معرفة الأحكام واستيقانها، وبين التصديق بها واعتقادها، ليصح كون الثاني إيماناً دون الأوّل.^۲

علامه تفتازانی در برخی از تحقیقاتش این مطلب را ذکر کرده که برخی از قدریه به این نظریه گرایش پیدا کرده‌اند که ایمان عبارت است از معرفت و شناخت. ولی علمای ما بر فساد آن اتفاق نظر

۱. سوره نمل، آیه ۱۴.

۲. شهید ثانی، حقائق ایمان مع رسالتی الاقتصاد و العدالة، ص ۷۷.

دارند؛ زیرا اهل کتاب به نبوت پیامبر ما محمد ﷺ همانند شناخت فرزندان‌شان معرفت داشته‌اند، آنجا که خداوند متعال به این مطلب از آنان خبر داده، با قطع به کفرشان به جهت عدم تصدیق. و به جهت این‌که از کفار کسانی هستند که حق را شناخته، ولی آن را از روی عناد و استکبار انکار می‌نمایند همان‌گونه که خداوند متعال می‌فرماید: «و آن را انکار کردند، در حالی که در دل به آن یقین داشتند!»، در نتیجه باید بین شناخت و یقین پیدا کردن به احکام و بین تصدیق و اعتقاد به آن‌ها فرق باشد تا دومی ایمان به حساب آید به خلاف اول.

ملاصدرا درباره ماهیت ایمان می‌نویسد:

ثمّ الإيمان بحسب اللغة . كما ذكره صاحب الكشاف . مأخوذ من الأمن، ثمّ يقال: آمنه إذا صدّقه، كأنّ المصدّق آمن من التكذيب والمخالفة.

وتعديته بالباء لتضمّنه معنى الاعتراف، وقد يطلق بمعنى الوثوق كما حكى أبو يزيد: ما أمنت أن أجد صحابة، أي ما وثقت، فهو من حيث إنّ الواثق صار ذا أمن، وكلا الوجهين حسن في يؤمنون بالغيب.^۱ ایمان به حسب لغت - آن گونه که صاحب «کشاف» گفته - برگرفته از «امن» است، سپس گفته می‌شود: «آمنه» هنگامی که چیزی را تصدیق کند، گویا تصدیق‌کننده از تکذیب و مخالفت در امان است. و متعدی شدن آن به «باء» به جهت متضمن شدن معنای اعتراف است و گاهی بر معنای وثوق و اطمینان اطلاق می‌شود، همان‌گونه که از ابو یزید حکایت شده که گفت: «ما امنت أن أجد صحابة» یعنی اطمینان و وثوق به یافتن صحابه پیدا نکردم و این از آن جهت است

۱. محمد بن ابراهیم صدرالدین شیرازی، تفسیر القرآن الکریم، ج ۱، ص ۲۴۵.

که وثوق و اطمینان پیدا کننده دارای امنیت شده است و هر دو وجه در جمله «یؤمنون بالغیب» نیکوست.

مفهوم شرعی ایمان

در مورد مفهوم شرعی ایمان بین علما اختلاف است و هنگامی که اقوال مختلف بررسی می‌شود پی می‌بریم منشأ آن‌ها سه جهت و وجه است که اقوال مختلف از این جهات پدید آمده است.

جهت اول

این‌که ایمان فقط از افعال قلبی است و نطق به آن شرط و یا جزء در تحقق آن نیست.

کسانی که این مبنا را دنبال کرده‌اند در تفسیر ایمان اختلاف کرده‌اند.

۱. برخی ایمان را به معنای تصدیق نفسانی و عقد قلبی بر تعالیم شرع گرفته‌اند و بنابراین تفسیر ایمان بین انسان و خدا بدون اقرار تحقق می‌یابد و اقرار فقط شرط در ترتیب آثار اسلام بر آن در دنیا است. این قول به اشاعره و جمعی از قدام و متأخرین امامیه از آن جمله محقق طوسی در «فصول العقائد» نسبت داده شده است.^۱

۲. این‌که «ایمان» به معنای علم و معرفت به خداوند متعال و تعلیمات پیامبر صلی الله علیه و آله به نحو اجمال است؛ و این قول را جرجانی در «شرح مواقف» از برخی فقها^۲ و تفتازانی از قدریه^۳ نقل کرده‌اند.

۳. این‌که مقصود از «ایمان» فقط معرفت باشد و این قول منسوب به جهمیه است.^۴

۱. شهید ثانی، حقائق الإیمان مع رسالتی الاقتصاد و العدالة، ص ۵۳.
۲. جرجانی، شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۲۳.
۳. شهید ثانی، حقائق الإیمان مع رسالتی الاقتصاد و العدالة، ص ۷۷.
۴. عبد القاهر بن طاهر بغدادی، اصول الایمان، ص ۱۹۹.

جهت دوم

این‌که ایمان فقط از افعال جوارحی است و تصدیق در مفهوم آن دخالت ندارد نه به نحو شرطیت و نه به نحو جزئیت؛ و آنان که این مبنا را انتخاب کرده‌اند با یکدیگر اختلاف دارند.

۱. برخی ایمان را به معنای اقرار لفظی و نطق به شهادتین گرفته‌اند و این رأی کرامیه است.^۱ و بنابراین قول لفظ «ایمان» از معنای لغوی به معنای مغایرش نقل پیدا کرده است بدون آن‌که بین آن دو به لحاظ شکلی تناسبی باشد.

۲. عده‌ای دیگر ایمان را بر اساس این مبنا عمل به تمام طاعات الهی اعم از واجب و مستحب گرفته‌اند و این قول خوارج و ابوالهذیل علاف و قاضی عبدالجبار است.^۲

۳. این‌که ایمان عبارت است از انجام واجبات و ترک محرّمات و فعل مستحب و ترک مکروه در مفهوم آن داخل نیست؛ و این قول از ابوعلی جبایی و فرزندش ابوهاشم و اکثر معتزله بصره است.^۳

جهت سوم

این‌که ایمان مرکب از اعمال جوارحی و جوانحی است و کسانی که این مبنا را انتخاب کرده‌اند به دو دسته تقسیم شده‌اند؛

۱. این‌که ایمان عبارت است از تصدیق به قلب و اقرار به زبان و عمل به ارکان و این قول برخی از علمای امامیه از آن جمله خواجه نصیرالدین طوسی در «تجريد الاعتقاد» و نیز به ابوحنیفه نسبت داده شده است.^۴ و نیز جرجانی آن را به برخی

۱. جرجانی، شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۲۳.

۲. همان، ج ۸، ص ۳۲۳.

۳. همان، ج ۸، ص ۳۲۳.

۴. شهید ثانی، حقائق الایمان مع رسالتی الاقتصاد و العدالة، ص ۵۴.

از سلف از جمله ابن مجاهد و اصحاب اثر یعنی تمام محدثین نسبت داده^۱ و نیز منسوب به احمد بن حنبل^۲ و جمعی از علمای حنبلی است.^۳

۲. این که «ایمان» عبارت است از تصدیق قلبی و اقرار زبانی و عمل به ارکانی که نه شرط آن است و نه جزء آن. ابن نجیم مصری این قول را به اکثر حنفیه نسبت داده، ولی محققین آنان (حنفیه) را معتقد به این می‌داند که ایمان به معنای اصل تصدیق بوده و اقرار تنها شرط برای ترتب آثار دنیوی است.^۴

شهادت ثانی درباره مفهوم شرعی «ایمان» هفت نظر و قول ذکر کرده است:

۱. اعمال نه جزء ایمان است و نه نفس ایمان.

۲. ایمان عبارت است از اقرار به شهادتین و این رأی کرامیه است.

۳. ایمان عبارت است از انجام تمام طاعات چه واجب باشد یا مستحب و ترک تمام محرمات و این رأی قدمای معتزله است.

۴. ایمان عبارت است از انجام تمام واجبات و ترک محرمات.

۵. ایمان عبارت است از تصدیق قلبی و اقرار زبانی و عمل جوارحی.

۶. ایمان عبارت است از تصدیق قلبی با اقرار به شهادتین.

۷. ایمان عبارت است از تصدیق قلبی با اقرار به زبان و این قول جماعتی از متأخران از آن جمله محقق طوسی در «تجريد الاعتقاد» است.^۵

ملا صدرا می‌نویسد:

وَأَمَّا بِحَسَبِ الشَّرْعِ فَقَدْ اِخْتَلَفَ أَهْلُ الْقِبْلَةِ فِي مَعْنَى الْإِيمَانِ فِي

عَرَفَ الشَّرْعَ إِلَى أَرْبَعِ مَذَاهِبٍ:

۱. جرجانی، شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۲۳.

۲. محمد بن محمد ابن ابی یعلی، طبقات الحنابلة، ج ۱، ص ۱۷۳.

۳. عبدالله بن عبدالرحمن نفزی قیروانی، متن الرسالة، ص ۸.

۴. زین الدین بن ابراهیم ابن نجیم مصری، البحر الرائق شرح كنز الدقائق، ج ۵، ص ۱۲۹.

۵. شهید ثانی، حقائق الإيمان مع رسالتی الاقتصاد و العدالة، ص ۶۹-۸۹.

أحدها: إنّه اسم لأفعال القلوب والجوارح والإقرار باللسان وهو مذهب المعتزلة والخوارج والزيدية وأهل الحديث، فهو اسم لمجموع أمور ثلاثة: اعتقاد الحقّ، والإقرار به، والعمل بمقتضاه. فمن أخلّ بالاعتقاد وحده فهو منافق، ومن أخلّ بالإقرار فهو كافر على رأى، ومن أخلّ بالعمل ففاسق وفاقاً، وكافر عند الخوارج خارج عن الإيمان غير داخل في الكفر عند المعتزلة.

وروى الخاصّ والعام عن مولانا عليّ بن موسى الرضا عليه السلام: «إنّ الإيمان هو التصديق بالقلب والإقرار باللسان والعمل بالأركان»، وقد روي ذلك عنه أيضاً على لفظ آخر: «الإيمان قول مقول، وعمل معمول، وعرفان بالعقول، واتّباع الرسول».

ثمّ إنّ الخوارج اتّفتت على أنّ الإيمان بالله متناول للمعرفة به، وبكلّ ما وضع الله عليه دليلاً عقلياً أو نقلياً، ويتناول طاعته في جميع ما أمر به من الأفعال والتروك حتّى الصغائر، فالإخلال بشيء من هذه الأمور كفر.

وأما المعتزلة فقد اختلفوا فيه على وجوه:

أحدها: إنّ الإيمان عبارة عن الإتيان بكلّ الطاعات سواء كانت من الأقوال أو الأفعال أو الاعتقادات، وسواء كانت واجبة أو مندوبة، وهو قول واصل بن عطاء وأبي هذيل والقاضي عبد الجبار.

وثانيها: إنّ عبارة عن فعل الواجبات فقط دون النوافل، وهو قول أبي هاشم وأبي علي.

وثالثها: إنّ عبارة عن اجتناب كلّ ما جاء به الوعيد.

وأما أهل الحديث، فذكروا وجهين:

الأول: إنّ المعرفة إيمان كامل وهو الأصل، ثمّ بعد ذلك كل طاعة إيمان على حدة، وهذه الطاعات لا يكون شيء منها إيماناً إلاّ إذا كانت

مرتبة على الأصل الذي هو المعرفة، وكذا القياس في جانب مقابله
أعنى الكفر، وهو قول عبد الله بن سعيد الكلاب.

الثاني: زعموا أنّ الإيمان اسم للطاعات كلّها وهو إيمان واحد، وجعلوا
الفرائض والنوافل كلّها من جملة الإيمان، ومنهم من قال: الإيمان
اسم للفرائض دون النوافل.

وثانيها: إنّ الإيمان بالقلب واللسان معاً، وقد اختلف أهل هذا
المذهب على أقوال:

الأول: إنّ إقرار باللسان ومعرفة بالقلب، وهو قول أبي حنيفة وعامة
الفقهاء، ثم هؤلاء اختلفوا في موضعين:

أحدهما: في حقيقة هذه المعرفة، فمنهم من فسرها بالاعتقاد
الجازم سواء كان اعتقاداً تقليدياً أو علماً صادراً عن الدليل وهم
الأكثرون الذين يحكمون أنّ المقلّد مسلم، ومنهم من فسرها بالعلم
الصادر عن الاستدلال.

والثاني: في متعلّق هذا العلم، فقال بعض المتكلمين: هو العلم بالله
وصفاته على سبيل الكمال والتمام.

ثمّ لما كثر الاختلاف بينهم في الصفات، وأقدم كلّ طائفة على تكفير
من عداها، قال أهل الإنصاف: المعتبر هو العلم بكل ما علم بالضرورة
من دين محمد صلى الله عليه وآله.

القول الثاني: إنّ التصديق بالقلب واللسان معاً، وهو قول أبي الحسن
الأشعري وبشر بن غياث المريسي، والمراد بالتصديق بالقلب الكلام
القائم بالنفس.

القول الثالث قول جماعة من الصوفية: إنّ إقرار باللسان وإخلاص
بالقلب.

وثالثها: إنَّه عبارة عن عمل القلب، وأصحاب هذا المذهب اختلفوا على قولين:

أحدهما: إنَّه معرفة الله بالقلب حتَّى أنَّ من عرف الله بقلبه، ثمَّ جحد بلسانه ومات قبل التوبة فهو مؤمن كامل الإيمان، وهو قول جهم بن صفوان. أمَّا معرفة الكتاب والرسول واليوم الآخر فقد زعم أنَّها غير داخله في حدِّ الإيمان.

وحكى الكعبي عنه: أنَّ الإيمان معرفة الله مع معرفة كلِّ ما علم بالضرورة إنَّه من دين محمد صلى الله عليه وآله.

وثانيهما: إنَّه مجرد التصديق بالقلب، وهو قول الحسين بن الفضل البجلي.

ورابعها: إنَّه إقرار باللسان فقط، وأصحابه فريقان: الأولي قالوا: إنَّ الإقرار باللسان هو الإيمان فقط، لكن شرط كونه إيماناً حصول المعرفة، فالمعرفة شرط لكون الإقرار باللسان إيماناً لا أنَّها داخله في مسمي الإيمان، وهو قول غيلان بن مسلم الدمشقي والفضل الرقاشي، وإن كان الكعبي قد أنكر كونه قولاً لغيلان.

الفرقة الثانية قالوا: إنَّ الإيمان مجرد الإقرار باللسان، وهو قول الكرامية، وزعموا أنَّ المنافق مؤمن بالظاهر كافر بالسريرة، فثبت له حكم المؤمن في الدنيا وحكم الكافرين في الآخرة، فهذا مجموع أقوال الناس في مسمي الإيمان في الشرع حسبما وجد في كتب الكلام وغيره.^١

و اما به حسب شرع، اهل قبله در معنای ايمان در عرف شرع اختلاف کرده و در اين راستا چهار مذهب پديد آمده است:

١. صدرالدين شيرازی، تفسير القرآن الكريم، ج ١، ص ٢٤٥-٢٤٩.

مذهب اول این که «ایمان» اسم است برای افعال قلبی و جوارحی و اقرار به زبان و این مذهب معتزله و خوارج و زیدیه و اهل حدیث است، در نتیجه «ایمان» اسم است برای مجموع سه امر: اعتقاد حق و اقرار به آن و عمل به مقتضای آن. لذا هر کس که فقط به اعتقاد اخلاص وارد نماید منافق است و هر کس به اقرار اخلاص نماید او بنا بر رأیی کافر است و هر کس به عمل اخلاص نماید طبق نظر ما فاسق و طبق نظر خوارج از ایمان خارج شده و نزد معتزله داخل در کفر نیست.

شیعه و سنی از مولای ما علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل کرده‌اند که: «ایمان عبارت است از تصدیق به قلب و اقرار به زبان و عمل به ارکان» و این مطلب از آن حضرت به لفظ دیگر نیز روایت شده که: «ایمان عبارت است از قولی که گفته شده و عملی که انجام گشته و شناخت به عقل‌ها و پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله».

وانگهی خوارج اتفاق نظر دارند بر این که ایمان به خداوند شامل شناخت به او و به هر چه که خداوند بر آن دلیل عقلی یا نقلی وضع کرده نیز می‌شود، همان‌گونه که شامل طاعت او در تمام آنچه از افعال به آن‌ها امر نموده و نیز ترک‌ها و حتی گناهان صغیره می‌شود. در نتیجه اخلاص به شیئی از این امور کفر به حساب می‌آید.

و اما معتزله در حقیقت «ایمان» از جهاتی اختلاف نموده‌اند: اول این که ایمان عبارت است از انجام تمام طاعات؛ خواه از اقوال یا افعال یا اعتقادات و خواه این که واجب باشد یا مستحب و این قول واصل بن عطاء و ابوهذیل و قاضی عبدالجبار است.

و دوم این که «ایمان» فقط عبارت است از انجام واجبات به غیر از نوافل و آن قول ابوهاشم و ابوعلی است.

و سوم این‌که «ایمان» عبارت است از اجتناب هر آنچه تهدید بر آن آمده است.

و اما اهل حدیث دو وجه ذکر کرده‌اند:

اول این‌که معرفت ایمان کامل است و آن اصل به حساب می‌آید و بعد از آن هر طاعتی ایمان جداست و هیچ کدام از این طاعت‌ها ایمان به حساب نمی‌آید مگر زمانی که مترتب بر این اصل شود که معرفت باشد و همچنین است قیاس در مقابل آن‌که کفر باشد و آن قول عبدالله بن سعید کلاب است.

و دوم: گمان کرده‌اند این‌که ایمان اسم برای تمام طاعت‌هاست و آن ایمان واحد است و آنان تمام فرائض و نوافل را از جمله ایمان به حساب آورده‌اند؛ و از جمله آنان کسانی هستند که گفته‌اند: «ایمان» اسم است فقط برای فرائض نه نوافل.

و دومین مذهب از مذاهب چهارگانه این‌که «ایمان» به قلب و زبان است با هم؛ و اهل این مذهب بر چند قول اختلاف کرده‌اند:

اول این‌که «ایمان» عبارت است از اقرار به زبان و شناخت به قلب و آن قول ابوحنیفه و عموم فقها است و آنان در دو موضع اختلاف نموده‌اند:

یکی از آن دو موضع: در حقیقت این «معرفت»؛ زیرا از بین آنان کسانی هستند که «معرفت» را به اعتقاد جازم تفسیر کرده‌اند؛ خواه اعتقاد تقلیدی باشد یا علم ناشی از دلیل؛ و این رأی بیشتر کسانی است که حکم می‌کنند به این‌که مقلد مسلمان است و از میان آنان کسانی هستند که «معرفت» را به علم ناشی از استدلال تفسیر نموده‌اند.

و دوم در متعلق این علم است که برخی از متکلمان گفته‌اند: آن عبارت است از علم به خدا و صفات بر طریق کمال و تمام.

و چون بین آنان در صفات اختلاف شده و هر طایفه‌ای بر تکفیر غیر خود اقدام نموده، لذا اهل انصاف گفته‌اند: معتبر همان علم به هر چیزی است که معلوم ضروری از دین محمد صلی الله علیه و آله است.

قول دوم: این‌که «ایمان» عبارت است از تصدیق به قلب و زبان با هم؛ و آن قول ابوالحسن اشعری و بشر بن غیاث مریسی است و مراد از تصدیق به قلب همان کلام قائم به نفس است.

قول سوم: قول جماعتی از صوفیه بوده که «ایمان» عبارت است از اقرار به زبان و اخلاص به قلب.

و سومین مذهب این‌که «ایمان» عبارت است از عمل قلب؛ و اصحاب این مذهب بر دو قول اختلاف نموده‌اند:

قول اول این‌که «ایمان» عبارت است از معرفت به قلب، حتی هر کس که خدا را به قلبش شناخته و سپس با زبانش انکار نموده و قبل از توبه از دنیا رحلت کرده، او مؤمنی است که ایمانش کامل است و آن قول جهم بن صفوان است؛ اما شناخت قرآن و رسولان و روز آخرت گمان کرده‌اند که آن‌ها داخل در تعریف ایمان نیست.

و کعبی از این مذهب حکایت نموده که «ایمان» عبارت است از شناخت خداوند همراه با شناخت هر آنچه معلوم ضروری از دین محمد صلی الله علیه و آله است.

و دومین از آن‌ها این‌که «ایمان» عبارت از تصدیق به قلب بوده و آن قول حسین بن فضل بجلی است.

و چهارمین مذهب این‌که «ایمان» عبارت است از تنها اقرار به زبان و اصحاب آن بر دو دسته‌اند:

دسته اول گفته‌اند: اقرار به زبان، تنها همان ایمان است، ولی شرط ایمان بودن آن حصول معرفت است، لذا معرفت برای ایمان بودن

اقرار به زبان شرط است، ولی در معنای «ایمان» داخل نیست و آن قول غیلان بن مسلم دمشقی و فضل رقاشی است، گرچه کعبی نسبت دادن این قول را به غیلان انکار کرده است.

فرقه دوم گفته‌اند: «ایمان» عبارت است از مجرد اقرار به زبان و آن قول کرامیه است. آنان گمان کرده‌اند که منافق به ظاهر مؤمن و در باطن کافر است و برای او حکم مؤمنان در دنیا و حکم کافران در آخرت ثابت شده است؛ و این مجموع اقوال مردم در حقیقت «ایمان» در شرع است به حسب آنچه در کتب کلام و غیر آن یافت شده است.

تأثیر تصدیق در حقیقت ایمان

مشهور بین علمای مذاهب اسلامی آن است که تصدیق مقوم ایمان است و این که برخی از معتزله «ایمان» را عمل گرفته‌اند قصدشان اخراج تصدیق از ایمان نیست؛ زیرا بیشتر اعمال انسان تعبدی بوده و عمل تعبدی ناشی از تصدیق است و لذا می‌توان ادعا کرد مراد کسانی که اصرار بر عمل دارند آن است که نباید به تصدیق اکتفا کرده و از عمل غافل شد و بر فرض اخراج تصدیق از حقیقت ایمان نمی‌توان آن را از عنوان شرطیت برای ایمان خارج نمود.

شاهد بر این که معتزله درصدد اخراج دخالت تصدیق در ایمان نیستند، بلکه درصدد تشویق مؤمنان به انجام اعمال صالح می‌باشند این است که ابن ابی الحدید معتزلی در «شرح نهج البلاغه» اصرار دارد بر این که ایمان شامل اعتقاد و اقرار می‌شود همان گونه که شامل طاعات می‌گردد^۱، نهایت این که برخی از اعمال جوانحی و برخی زبانی و برخی به واسطه دیگر جوارح انسان حاصل می‌شود.

۱. عبد الحمید بن هبة الله ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۹، ص ۵۱.

مفهوم تصدیق

برخی «تصدیق» را به معنای یقین جازم و ثابت معنا کرده‌اند و لذا گمان کافی نیست؛ زیرا شک و تردید در آن وجود دارد. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا﴾^۱

مؤمنان واقعی تنها کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده‌اند، سپس هرگز شک و تردیدی به خود راه نداده‌اند.

ولی مناقشه شده به این‌که لازم می‌آید گمان‌کننده در یکی از اصول عقاید متصف به کفر شود گرچه در بقیه اصول عالم باشد؛ و نیز لازم می‌آید افراد مستضعف از مسلمانان بلکه بسیاری از عوام مردم به جهت عدم جزم و عدم ثبات در عقاید خود کافر به حساب آیند در حالی که شارع آنان را مسلمان به حساب آورده و احکام آن را بر آنان بار نموده است.

در جواب می‌توان گفت: در ایمان، یقین و جزم و ثبات ناشی از برهان قوی فلسفی لازم نیست بلکه حصول این امور از هر طریق ممکن کافی است و لذا بدین جهت تنازل از یقین و جزم و ثبات به ظنّ لازم نیست؛ زیرا گمان «ایمان» نیست مگر آن‌که مراد به گمان مرتبه قوی از آن باشد که از آن به اطمینان تعبیر می‌شود و آن در مرتبه علم است.

بدین جهت است که تقلید در اصول دین کافی نیست گرچه باعث آرامش خاطر و سکون نفس شود؛ زیرا مطلق سکون نفس ایمان به حساب نمی‌آید بلکه ایمان، خصوص تصدیق جازم است که موجب سکون نفس می‌شود و لذا با تقلید در اصول دین نمی‌توان کسی را مؤمن نامید گرچه این بدان معنا نیست که او کافر است؛ زیرا کفر مقابل اسلام است که به واسطه آن خون افراد حفظ می‌شود و لذا

۱. سوره حجرات، آیه ۱۵.

مقلدی که گمان غیر جازم داشته یا شک‌کننده در اصول عقاید خود است کافر به حساب نمی‌آید مگر در صورتی که آن‌ها را انکار نماید.

در اینجا بعد از ذکر این مقدمه به احادیث امام حسین علیه السلام درباره ایمان می‌پردازیم.

الف) اصل ایمان

در احادیث نقل شده از حضرت سید الشهداء علیه السلام مطالبی درباره حقیقت ایمان و مباحث مربوط به آن آمده است.

حقیقت ایمان

امام حسین علیه السلام در دعای عرفه خطاب به خدای سبحان عرضه می‌دارد:

فَأَنَا أَشْهَدُ يَا إِلَهِي بِحَقِيقَةِ إِيْمَانِي...^۱

من گواهی می‌دهم ای خدای من به حقیقت ایمانم...

از اضافه «حقیقت» به «ایمان» به دست می‌آید ایمان حقیقتی دارد.

واژه «حقیقت» از ماده «حق یحق حقاً» به معنای مطابقت و موافقت است و مقصود از آن هنگام اضافه به ایمان مطابقت آن با واقع و نفس الامر است؛ یعنی ایمان واقعی و صحیح به خدا و توحید و نبوت و معاد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

لَيْسَ الْإِيْمَانُ بِالتَّحَلِّيِّ وَلَا بِالتَّمَنِّيِّ، وَلَكِنَّ الْإِيْمَانَ مَا خُلِّصَ فِي الْقُلُوبِ
وَصَدَقَهُ الْأَعْمَالُ.^۲

ایمان به آرایش ظاهر و آرزو نیست، لکن ایمان عقیده پاکی است در دل و کردار انسان به آن گواهی می‌دهد.

امام علی علیه السلام می‌فرماید:

الْإِيْمَانُ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ، وَإِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ، وَعَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ.^۳

ایمان، بر شناخت با قلب، اقرار با زبان و عمل با اعضا و جوارح استوار است.

۱. کفعمی، البلد الأمين، ص ۲۵۲.

۲. محمد بن علی ابن بابویه، معانی الأخبار، ص ۱۸۷، حدیث ۳.

۳. علی بن ابی طالب علیه السلام، نهج البلاغة، کلام قصار ۲۲۷.

خانه ایمان

قاضی نعمان مغربی از اعمش از قیس بن غالب اسدی نقل کرده که گفت:

وَلَمَّا وَفَدَ النَّاسُ عَلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ لَمَّا اسْتُخْلِفَ، قُلْتُ لِأَهْلِ بَيْتِي:
هَلْ أَنْ نَجْعَلَ نَحْنُ وَفَادَتَنَا عَلَى ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْحُسَيْنِ بْنِ
عَلِيِّ عليه السلام؟ فَأَجَابُونِي، فَخَرَجْتُ أَنَا، وَأَخِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ غَالِبٍ، وَزُرُّ بْنُ
حُبَيْشٍ، وَهَانِي بْنُ عُرْوَةَ، وَعَبَادَةُ بْنُ رَبِيعٍ فِي جَمَاعَةٍ مِنْ قَوْمِنَا، حَتَّى
انْتَهَيْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ، فَأَتَيْنَا مَنْزِلَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ عليه السلام فَاسْتَأْذَنَّا عَلَيْهِ،
فَخَرَجَتْ إِلَيْنَا جَارِيَةٌ، فَقُلْتُ لَهَا: اسْتَأْذِنِي لَنَا عَلَى ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ،
وَأَعْلِمِيهِ أَنْ مَوَالِيَهُ بِالْبَابِ.

فَأَذِنَتْ لَنَا، فَدَخَلْنَا عَلَيْهِ، فَقَالَ: مَا أَفَدَمَكُمُ هَذَا الْبَلَدَ فِي غَيْرِ حَجٍّ وَلَا
عُمْرَةٍ؟

قُلْنَا: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، وَفَدَ النَّاسُ عَلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ، فَأَحْبَبْنَا أَنْ
وِفَادَتَنَا عَلَيْكَ، قَالَ: وَاللَّهِ؟ قُلْنَا: وَاللَّهِ.

قَالَ: أَبْشِرُوا . يَقُولُهَا ثَلَاثًا . ثُمَّ قَالَ: أَتَأْذِنُونَ لِي أَنْ أَقُومَ؟ قُلْنَا: نَعَمْ،
فَقَامَ فَتَوَضَّأَ، ثُمَّ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ، وَعَادَ إِلَيْنَا.

فَقَالَ ابْنُ رَبِيعٍ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، إِنَّ الْحَوَارِيِّينَ كَانَتْ لَهُمْ عَلَامَاتُ
يُعْرَفُونَ بِهَا، فَهَلْ لَكُمْ عَلَامَاتُ تُعْرَفُونَ بِهَا؟

فَقَالَ لَهُ: يَا عَبَادَةَ، نَحْنُ عَلَامَاتُ الْإِيمَانِ فِي بَيْتِ الْإِيمَانِ، مَنْ أَحَبَّنَا
أَحَبَّهُ اللَّهُ، وَنَفَعَهُ إِيْمَانُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَيُقْبَلُ مِنْهُ عَمَلُهُ، وَمَنْ أَبْغَضَنَا
أَبْغَضَهُ اللَّهُ، وَلَمْ يَنْفَعَهُ إِيْمَانُهُ، وَلَمْ يُتَقَبَلْ عَمَلُهُ.

قَالَ: فَقُلْتُ: وَإِنْ دَأَبَ وَنَصِبَ، قَالَ: نَعَمْ، وَصَامَ وَصَلَّى.

ثُمَّ قَالَ: يَا عِبَادَهُ، نَحْنُ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ، وَبِنَا جَرَتِ النَّبُوءَةُ، وَبِنَا يُفْتَحُ،
وَبِنَا يُخْتَمُ لَا بَعِيرِنَا!^۱

چون مردم بعد از خلافت یزید بن معاویه بر او وارد شدند، به اهل بیت گفتیم: آیا حاضرید ما نیز در مقابل آنان بر فرزند رسول خدا ﷺ حسین بن علی علیه السلام وارد شویم، آنان همگی اجابت کردند. لذا من و برادرم عبدالله بن غالب و زر بن حبیش و هانی بن عروه و عبادة بن ربیع با جماعتی از قوم خود خارج و وارد مدینه شده و به منزل حسین بن علی علیه السلام رسیدیم و به جهت ملاقات با آن حضرت اجازه خواستیم. کنیزی بیرون آمد به او گفتیم: برای ما از فرزند رسول خدا ﷺ اجازه ملاقات بگیر و به او خبر بده که دوستانش منتظر ملاقات با شما می‌باشند.

کنیز برای ما اجازه گرفت و ما داخل بر حضرت شدیم.

او فرمود: چه باعث شده که بدون حج عمره قصد این شهر را داشته باشید؟

گفتم: ای فرزند رسول خدا ﷺ! مردم بر یزید بن معاویه وارد شدند ولی ما دوست داشتیم تا ورودمان بر شما باشد. حضرت فرمود: تو را به خدا؟ گفتم: به خدا.

حضرت سه بار فرمود: بشارت باد شما را. سپس فرمود: اجازه می‌دهید برخیزیم؟ گفتیم: آری. حضرت برخاسته و وضو گرفته و دو رکعت نماز خوانده و دوباره به سوی ما بازگشت.

این ربیع گفت: ای فرزند رسول خدا! حواریون نشانه‌هایی داشتند که توسط آنها شناخته می‌شدند، آیا برای شما نیز نشانه‌هایی است

۱. ابن حیون، شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار، ج ۳، ص ۴۵۶-۴۵۷.

که توسط آن‌ها شناخته شوید؟

حضرت به او فرمود: ای عباد! ما نشانه‌های ایمان در خانه ایمانیم، هر کس ما را دوست بدارد خداوند او را دوست می‌دارد و ایمانش او را روز قیامت نفع داده و عملش از او قبول می‌شود و هر کس ما را دشمن بدارد خداوند او را دشمن داشته و ایمانش به او نفع نداده و عملش قبول نمی‌شود.

عباده گفت: به حضرت گفتم گرچه تلاش و کوشش نماید؟ حضرت فرمود: آری و اگرچه روزه گرفته و نماز بخواند.

آنگاه فرمود: ای عباد! ما چشمه‌های حکمتیم و توسط ما نبوت به جریان افتاده و توسط ما [حقایق] باز و بسته می‌شود نه غیر ما.

از عبارت «بَيْتِ الْإِيمَانِ» به دست می‌آید ایمان همانند خانه‌ای است که برای رسیدن به آن نیاز به نشانه است و اهل بیت علیهم السلام ما را به طور قطع به آن می‌رسانند.

امام علی علیه السلام فرمود:

أَبْنِ الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّهُمُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ دُونَنا كَذِباً وَبَغِيّاً عَلَيْنَا، أَنْ رَفَعْنَا لِلَّهِ وَوَضَعَهُمْ، وَأَعْطَانَا وَحَرَمَهُمْ، وَأَدَخَلْنَا وَأَخْرَجَهُمْ، بِنَا يُسْتَعطَى الْهُدَى، وَيُسْتَجلى الْعَمَى.^۱

کجایند کسانی که پنداشتند دانایان علم قرآن آنان می‌باشند نه ما؟ که این ادعا را بر اساس دروغ و ستمکاری بر ضد ما روا داشتند، خدا ما اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را بالا آورد و آنان را پست و خوار کرد، به ما عطا فرمود و آن‌ها را محروم ساخت، ما را در حریم نعمت‌های خویش داخل و آنان را خارج کرد که راه هدایت را با راهنمایی ما

۱. علی بن ابی طالب علیه السلام، نهج البلاغه، خطبه ۱۴۴.

می‌پویند و روشنی دل‌های کور را از ما می‌جویند.

و نیز درباره‌ی خاندان پیامبر ﷺ فرمود:

هُمْ مَوْضِعُ سِرِّهِ، وَلَجَأُ أَمْرِهِ، وَعَيْبَةُ عِلْمِهِ، وَمَوْئِلُ حُكْمِهِ، وَكُهُوفُ كُتُبِهِ،
وَجِبَالُ دِينِهِ، بِهِمْ أَقَامَ انْحِنَاءَ ظَهْرِهِ، وَأَذْهَبَ اِزْتِعَادَ فَرَائِصِهِ.^۱

آنان جایگاه سر الهی‌اند و پناهگاه فرمان او و مخزن دانش او و بیانگر احکام شریعت او و جان‌پناه‌های [امن] کتاب‌های او و کوه‌های افراشته دین او. به وسیله ایشان خمیدگی پشت دین را راست گردانید و لرزش آن را از میان بُرد.

هدایت خدا به ایمان، سابق بر شناخت شکر آن

امام حسین علیه السلام در دعای عرفه خطاب به خدای سبحان عرضه می‌دارد:

يَا مَنْ هَدَانِي لِلْإِيمَانِ مِنْ قَبْلِ أَنْ أَعْرِفَ شُكْرَ الْإِمْتِنَانِ.^۲

ای آن‌که مرا به ایمان رهنمون شد پیش از آن‌که شیوه سپاسگزاری نعمتش را بشناسم.

مفاد این فقره از دعای حضرت آن است که هدایت خداوند متعال انسان را به ایمان سابق بر شناخته شدن او به سپاس گذاری از نعمت‌ها و عطایای اوست.

امام حسن علیه السلام در دعایی خطاب به خدای سبحان عرضه می‌دارد:

إِلٰهِي بِكَ عَرَفْتُكَ، وَبِكَ اهْتَدَيْتُ إِلَى أَمْرِكَ، وَلَوْ لَا أَنْتَ لَمْ أَدْرِ مَا أَنْتَ.^۳

ای خدای من! به یاری تو شناختم ترا؛ و به راهنمایی تو راه یافته‌ام به سوی فرمان تو؛ و اگر نباشد یاری تو، نمی‌دانم من که چه چیزی تو.

۱. همان، خطبه ۲.

۲. کفعمی، البلد الامین، ص ۲۵۵.

۳. ابن طاووس، مهج الدعوات و منهج العبادات، ص ۱۴۴.

نیاز انسان به هدایت غیبی در راستای ایمان‌داری

و نیز در حدیث اخیر امام حسین علیه السلام، از مضمون این دعا استفاده می‌شود انسان در راستای رسیدن به ایمان به هدایت غیبی نیاز دارد، همان‌گونه که برای رسیدن به امور دیگر نیز به هدایت الهی نیازمند است از قبیل:

۱. رسیدن به خداوند متعال:

در دعای پنجم صحیفه سجادیه آمده است:

وَأَهْدِنَا إِلَيْكَ.^۱

ما را به خود راه نمای.

۲. صراط مستقیم:

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۲

خدا هر که را بخواهد به راهی راست هدایت می‌کند.

۳. راه حق:

از امام رضا علیه السلام نقل شده که خطاب به خدای سبحان عرضه می‌دارد:

اللَّهُمَّ نَوِّرْ بَصْرِي وَاجْعَلْ فِيهِ نُورًا أَبْصُرَ بِهِ حَقَّكَ، وَاهْدِنِي إِلَى طَرِيقِ الْحَقِّ.^۳

بار خدایا! چشمم را روشن کن و نوری در آن قرار بده که حق تو را ببینم و به راه حق راهنمایی‌ام کن.

۴. راه مستقیم:

از امام جواد علیه السلام نقل شده که خطاب به خدای سبحان عرضه می‌دارد:

اللَّهُمَّ وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ السَّبِيلِ.^۱

۱. امام چهارم علی بن حسین علیه السلام، الصحیفه السجادیة، ص ۴۶.

۲. سوره بقره، آیه ۲۱۳.

۳. امام هشتم علی بن موسی علیه السلام، الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا علیه السلام، ص ۳۹۷.

خدایا! ما را به راه راست هدایت فرما.

۵. راه استوار الهی:

از امام سجاد علیه السلام نقل شده که در دعای ۱۴ صحیفه سجادیه، خطاب به خدای سبحان عرضه می‌دارد:

وَأَهْدِنِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ.^۲

و به راست‌ترین راه‌ها هدایت‌م نمای.

لزوم کمک گرفتن از خدا در راستای کمال هدایت به ایمان

و نیز در حدیث اخیر امام حسین علیه السلام، از مضمون این دعای حضرت استفاده می‌شود انسان باید در راستای ایمان پیدا کردن کامل به خدا و معاد از او کمک بگیرد.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَبٌ إِلَيْكُمْ إِلَّا إِيْمَانًا وَرَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾.^۳

ولی خداوند ایمان را محبوب شما قرار داده و آن را در دل‌هایتان زینت بخشیده است.

علامه طباطبایی در تفسیر آیه ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾^۴ می‌نویسد:

إِنَّ الْهَدَايَةَ إِلَى الصِّرَاطِ يَتَعَيَّنُ مَعْنَاهَا بِحَسَبِ تَعَيَّنِ مَعْنَاهُ، وَتَوْضِيحُ ذَلِكَ: أَنَّ الْهَدَايَةَ هِيَ الدَّلَالَةُ عَلَى مَا فِي الصَّحَاحِ، وَفِيهِ أَنْ تَعْدِيَّتُهَا لِمَفْعُولِينَ لُغَةً أَهْلَ الْحِجَازِ، وَغَيْرِهِمْ يَعْدُونَهُ إِلَى الْمَفْعُولِ الثَّانِي بِإِلَى، وَقَوْلُهُ هُوَ الظَّاهِرُ، وَمَا قِيلَ: إِنَّ الْهَدَايَةَ إِذَا تَعَدَّتْ إِلَى الْمَفْعُولِ الثَّانِي بِنَفْسِهَا، فَهِيَ بِمَعْنَى الْإِيصَالِ إِلَى الْمَطْلُوبِ، وَإِذَا تَعَدَّتْ بِإِلَى فَبِمَعْنَى

۱. محمد بن حسن طوسی، مصباح‌المتجهد، ج ۲، ص ۸۱۵.

۲. علی بن حسین علیه السلام، الصحیفه السجادیه، ص ۷۴.

۳. سوره حجرات، آیه ۷.

۴. سوره فاتحه، آیه ۶.

إِراءة الطريق، مستدلاً بنحو قوله تعالى: ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾^١، حيث إن هدايته بمعنى إراءة الطريق ثابتة، فالمنفي غيرها وهو الإيصال إلى المطلوب قال تعالى: ﴿وَلَهَدَيْنَهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا﴾^٢، وقال تعالى: ﴿وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^٣. فالهداية بالإيصال إلى المطلوب تتعدى إلى المفعول الثاني بنفسها، والهداية بإراءة الطريق بالي، وفيه أن النفي المذكور نفي لحقيقة الهداية التي هي قائمة بالله تعالى، لا نفي لها أصلاً، وبعبارة أخرى: هو نفي الكمال دون نفي الحقيقة، مضافاً إلى أنه منقوض بقوله تعالى حكاية عن مؤمن آل فرعون: ﴿يَقَوْمِ أَتَعْبُونَ أَهْدِيكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ﴾^٤، فالحق أنه لا يتفاوت معنى الهداية باختلاف التعدية، ومن الممكن أن يكون التعدية إلى المفعول الثاني من قبيل قولهم: دخلت الدار، وبالجملة فالهداية هي الدلالة وإراءة الغاية بإراءة الطريق وهي نحو إيصال إلى المطلوب، وإنما تكون من الله سبحانه، وسنته سنة الأسباب بإيجاد سبب ينكشف به المطلوب ويتحقق به وصول العبد إلى غايته في سيره، وقد بينه الله سبحانه بقوله: ﴿فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ﴾^٥، وقوله: ﴿ثُمَّ نَلَيْنُ جُلُودَهُمْ وَقُلُوبَهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ﴾^٦، وتعدية قوله: تليين بالي لتضمين معنى مثل الميل والاطمينان، فهو إيجاداً تعالى وصفاً في القلب، به يقبل ذكر الله ويميل ويطمئن إليه، وكما أن سبله

١. سورة قصص، آية ٥٦.

٢. سورة نساء، آية ٦٨.

٣. سورة شوري، آية ٥٢.

٤. سورة غافر، آية ٣٨.

٥. سورة انعام، آية ١٢٥.

٦. سورة زمر، آية ٢٣.

تعالی مختلفه، فکذلك الهدایة تختلف باختلاف السبل التي تضاف إليه، فلكل سبیل هدایة قبله تختص به.

وإلى هذا الاختلاف يشير قوله تعالى: ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلًا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾^۱، إذ فرق بين أن يجاهد العبد في سبيل الله، وبين أن يجاهد في الله، فالمجاهد في الأول يريد سلامة السبيل ودفع العوائق عنه، بخلاف المجاهد في الثاني فإنه إنما يريد وجه الله فيمده الله سبحانه بالهداية إلى سبيل دون سبيل بحسب استعداده الخاص به، وكذا يمده الله تعالى بالهداية إلى السبيل بعد السبيل حتى يختصه بنفسه جلّت عظمته.^۲

چگونگی هدایت به صراط را باید با دقت در معنی «هدایت» دریافت. توضیح این‌که: بنا بر آنچه از «صحاح اللغة» استفاده می‌شود «هدایت» به معنی دلالت است و نیز در آن کتاب تصریح شده که متعدی شدن آن به دو مفعول، لغت اهل حجاز است و اما سایرین آن را به کمک «الی» متعدی به مفعول دوم می‌کنند، ظاهراً هم مطلب همین است و این‌که بعضی گمان کرده‌اند که اگر «هدایت» متعدی به دو مفعول شود به معنی «رساندن به مقصد» و اگر متعدی به یک مفعول باشد به معنی «ارائه طریق» است، حقیقتی ندارد، گرچه آن‌ها برای اثبات مدعای خود به بعضی آیات استدلال کرده‌اند: مانند: ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾. نظر به این‌که هدایتی که در این آیه نفی شده همان رساندن به مقصد بوده؛ زیرا ارائه طریق از وظایف حتمی پیامبر ﷺ است. با ملاحظه دو آیه ذیل مدعای آن‌ها به ظاهر روشن‌تر می‌شود:

۱. سوره عنکبوت، آیه ۶۹.

۲. طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۳۴-۳۵.

﴿وَلَهَدَيْتَهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا﴾ - ﴿وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾.

ولی در پاسخ آن‌ها باید گفت: منظور از عدم هدایت پیامبر صلی الله علیه و آله هر کس را بخواهد، نفی تمام انواع هدایت نیست، بلکه منظور، آن قسم هدایت کاملی بوده که مخصوص به ذات مقدس خداوند است، از این گذشته آیه ذیل برخلاف گفته آن‌هاست: ﴿يَنْقُورُ أَتَعُونَ أَهْدِيكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ﴾.

خلاصه هدایت به معنی دلالت و نشان دادن مقصد به نشان دادن راه است و این خود نیز یک نوع رساندن به مقصد بوده و در هر حال هدایت فقط از ناحیه خدا است منتها کار خدا تهیه کردن وسیله‌ای است که مقصد را نشان دهد و بالنتیجه بندگان را به آن برساند همان‌طور که در آیات زیر به آن اشاره شده: ﴿فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ، يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ﴾ و ﴿ثُمَّ تَلَيْنُ جُلُودَهُمْ وَقُلُوبَهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ﴾. در آیه اول سبب هدایت را گشادگی سینه برای قبول اسلام و در آیه دوم یک حالت قلبی که باعث نرمش در برابر ذکر خدا می‌شود، قرار داده است.

ضمناً به تناسب اختلاف راه‌های به سوی خدا، هدایت نیز اختلاف پیدا می‌کند یعنی هر راهی یک نوع هدایت مخصوص دارد، آیه ذیل اشاره به همین معنی است: ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾؛ زیرا بین مجاهده و کوشش در راه خدا و مجاهده در ذات خدا تفاوت روشنی است، در صورت اول کسی که مجاهده می‌کند منظور حفظ راه خدا و دفع موانع آن است، اما در صورت دوم منظورش ذات مقدس اوست (مورد آیه از این قسم است) لذا خداوند چنین افرادی را کمک کرده و به حسب میزان قابلیت هر یک را به راهی هدایت می‌کند، همچنین از راهی به راه دیگر می‌کشانند تا

آن‌ها را مخصوص ذات مقدسش گرداند.

عظمت ایمان

و نیز در حدیث اخیر امام حسین علیه السلام، اگر حضرت در این فقره از دعا به ایمان اشاره کرده به جهت عظمت و ارزش آن نزد خداست.

امام علی علیه السلام فرمود:

... فَأَلِيمَانُ أَصْلُ الْحَقِّ، وَالْحَقُّ سَبِيلُ الْهُدَى، وَسَيْفُهُ جَامِعُ الْحَلِيَّةِ،
قَدِيمُ الْعُدَّةِ، الدُّنْيَا مِضْمَارُهُ...^۱

... ایمان، ریشه حق است و حق، راه هدایت، شمشیر ایمان؛
شمشیری است مرصّح و همیشه آماده که دنیا میدان تمرین آن
است...

حقیقت ایمان اولیا

امام حسین علیه السلام در دعای عرفه خطاب به خدای سبحان عرضه می‌دارد:

فَأَنَا أَشْهَدُ يَا إِلَهِي بِحَقِيقَةِ إِيْمَانِي...^۲

من گواهی می‌دهم ای خدای من به حقیقت ایمانم...

از این‌که حضرت سید الشهداء علیه السلام در اینجا به صورت شخصی که حقیقت
ایمان خودش باشد گواهی می‌دهد استفاده می‌شود ایمان اولیا از آن جمله آن
حضرت علیه السلام دارای ویژگی خاصی است که در قلوب افراد عامی وجود ندارد.

از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود:

بَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ إِذْ لَقِيَهُ رَكْبٌ فَقَالُوا: السَّلَامُ
عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ: مَا أَنْتُمْ؟ قَالُوا: نَحْنُ مُؤْمِنُونَ، قَالَ: فَمَا

۱. علی بن حسام الدین متقی هندی، کنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال، ج ۶، ص

۲. کفعمی، البلد الأمين، ص ۲۵۲.

حَقِيقَةُ اِيْمَانِكُمْ؟ قَالُوا: الرِّضَا بِقَضَاءِ اللّٰهِ وَالتَّسْلِيْمِ لِأَمْرِ اللّٰهِ
وَالتَّفْوِيْضِ اِلَى اللّٰهِ تَعَالَى، فَقَالَ: عُلَمَاءُ حُكَمَاءُ كَادُوا اَنْ يَكُوْنُوْا مِنْ
الْحِكْمَةِ اَنْبِيَاءَ، فَاِنْ كُنْتُمْ صَادِقِيْنَ فَلَا تَبْنُوْا مَا لَا تَسْكُنُوْنَ، وَلَا تَجْمَعُوْا
مَا لَا تَأْكُلُوْنَ، وَاتَّقُوا اللّٰهَ الَّذِيْ اِلَيْهِ تُرْجَعُوْنَ.^۱

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در یکی از مسافرت‌هایش با کاروانی رو به رو شد؛ کاروانیان عرض کردند: درود بر تو ای پیامبر خدا. پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: شما که هستید؟ عرض کردند: ما عده‌ای مؤمن هستیم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: حقیقت ایمان شما چیست؟ عرض کردند: خشنودی به قضای الهی و گردن نهادن به فرمان خدا و سپردن کارها به دست او. فرمود: دانشمندانی فرزانه که نزدیک است از فرزاندگی پیامبر شوند. پس اگر راست می‌گویید، آنچه را که در آن ساکن نمی‌شوید نسازید؛ و آنچه را نمی‌خورید نیندوزید و از خدایی که به سویش بازمی‌گردید، پروا کنید.

ارتباط ایمان با روح و جسم انسان

از امام حسین علیه السلام نقل شده که در دعای مقابر خطاب به خدای سبحان عرضه می‌دارد:

اللّٰهُمَّ رَبِّ هَذِهِ الْاَرْوَاحِ الْفَانِيَّةِ، وَالْاَجْسَادِ الْبَالِيَةِ، وَالْعِظَامِ النَّخِرَةِ الَّتِي
خَرَجَتْ مِنَ الدُّنْيَا وَهِيَ بِكَ مُؤْمِنَةٌ.^۲

بار خدایا! ای پروردگار این روح‌های فانی شده و جسدهای کهنه و استخوان‌های پوسیده، آنان که با ایمان به تو از دنیا رحلت نموده‌اند.

۱. ابن بابویه، معانی الأخبار، ص ۱۸۷، حدیث ۶.

۲. محمدباقر بن محمدتقی مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۹۹، ص ۳۰۰-۳۰۱، حدیث ۳۱.

از ارجاع ضمیر «هی» به «ارواح» استفاده می‌شود ایمان با روح انسان ارتباط دارد.

از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود:

لَيْسَ الْإِيمَانُ بِالتَّحَلِّيِّ وَلَا بِالتَّمَنِّيِّ، وَلَكِنَّ الْإِيمَانَ مَا خَلَصَ فِي الْقُلُوبِ
وَصَدَّقَهُ الْأَعْمَالُ.^۱

ایمان نه به ظاهر است و نه به آرزو، بلکه ایمان آن است که در دل‌ها خالص باشد و عمل‌ها آن را تصدیق کند.

جایگاه اندیشه در ایمان به خدا

ابن شعبه حرّانی در «تحف العقول» از امام حسین علیه السلام نقل کرده که درباره‌ی خدای سبحان فرمود:

يُصِيبُ الْفِكْرُ مِنْهُ الْإِيمَانَ بِهِ مَوْجُودًا، وَوُجُودَ الْإِيمَانِ لَا وُجُودَ صِفَةٍ،
بِهِ تُوصَفُ الصِّفَاتُ لَا بِهَا يُوصَفُ، وَبِهِ تُعْرَفُ الْمَعَارِفُ لَا بِهَا يُعْرَفُ،
فَذَلِكَ اللَّهُ لَا سَمِيَّ لَهُ سُبْحَانَهُ، لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ
الْبَصِيرُ.^۲

اندیشه تا باور به وجودش می‌رسد؛ اما باور به وجودش، به فهم چگونگی‌اش نمی‌رسد. صفت‌ها به او توصیف می‌شوند، نه او به صفت‌ها و شناخت‌ها به او شناخته می‌شوند، نه او به آن‌ها. این، آن خدای بی‌همنام، پاک و بی‌مانند، شنوا و بیناست.

از جمله اول استفاده می‌شود انسان با اندیشه و عقل و خرد خود فقط می‌تواند به وجود خدای سبحان ایمان پیدا کند.

امام علی علیه السلام فرمود:

۱ ابن بابویه، معانی الأخبار، ص ۱۸۷، حدیث ۳.
۲ ابن شعبه، تحف العقول عن آل الرسول (صلی الله علیهم)، ص ۲۴۵.

مَا آمَنَ الْمُؤْمِنُ حَتَّى عَقَلَ.^۱

مؤمن ایمان نیاورد مگر آنگاه که خرد ورزید.

عدم تقابل بین اندیشه و ایمان

و نیز در حدیث اخیر امام حسین علیه السلام، از جمله اول استفاده می‌شود بین فکر و عقل و نتایج حاصل از آن و اعتقاد دینی و ایمان تقابل و تضادی وجود ندارد. در طول تاریخ اندیشه، دو بیان متفاوت از ایمان‌گرایی دیده می‌شود: یکی این‌که اعتقاد دینی در تقابل با احکام عقلی است و اگر با معیارهای عقلی سنجیده شود باید به کنار نهاده شود؛ دیگر این‌که اعتقاد دینی یک فعل انسانی است که معیارهای عقل نظری فاقد صلاحیت و ارزیابی آن است، هرچند ممکن است تقابلی بین آن و احکام عقلی نباشد، برای نمونه می‌توان «ترتولیان»^۲ (۱۵۵-۲۴۰ م) را یکی از چهره‌های عمده بیان اول از ایمان‌گرایی دانست؛ زیرا وی معتقد است که اعتقاد دینی هم در ورای عقل و هم برخلاف آن است؛ اما بسیاری از ایمان‌گرایان وابسته به جنبش اصلاحی مسیحیت بیان دوم را که به ایمان‌گرایی معتدل، معروف است، می‌پذیرند. در دوران اخیر فیلسوف سرشناس اگزیستانسیالیست^۳ «سورن کی‌یرکگور»^۴ (۱۸۱۳-۱۸۵۵ م) را می‌توان مدافع بیان اول و فیلسوف برجسته معاصر، «لودویگ ویتگنشتاین»^۵ (۱۸۸۹-۱۹۵۱ م) را مدافع بیان دوم دانست.^۶

امام علی علیه السلام فرمود:

۱. عبد الواحد بن محمد آمدی، *غرر الحکم و درر الکلم*، ص ۶۸۸، حدیث ۱۰۱.

۲. Tertullian.

۳. Existentialist.

۴. Søren Kierkegaard.

۵. Ludwig Wittgenstein.

۶. محمد محمدرضایی و دیگران، *جستارهایی در کلام جدید*، ص ۱۳۸-۱۳۹.

الْإِيمَانُ شَجَرَةٌ أَصْلُهَا الْيَقِينُ، وَفَرْعُهَا التَّقَى، وَنُورُهَا الْحَيَاءُ، وَثَمَرُهَا
السَّخَاءُ.^۱

ایمان، درختی است که ریشه‌اش یقین و شاخه‌اش پرهیزگاری و شکوفه‌اش حیا و میوه‌اش بخشندگی است.

فاصله بین ایمان و یقین

ابن عدیم به سندش از محمد بن مسعر یربوی می‌کند که گفت:

قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ رضي الله عنه لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ رضي الله عنه: كَمْ بَيْنَ
الْإِيمَانِ وَالْيَقِينِ؟ قَالَ: أَرْبَعُ أَصَابِعَ، قَالَ: بَيْنَ، قَالَ: الْيَقِينُ مَا رَأَيْتَهُ
عَيْنَكَ، وَالْإِيمَانُ مَا سَمِعْتَ أُذُنَكَ وَصَدَقْتَ بِهِ، قَالَ: أَشْهَدُ أَنَّكَ مِمَّنْ
أَنْتَ مِنْهُ، ذُرِّيَّةُ بَعْضِهَا مِنْ بَعْضٍ.^۲

علی بن ابی‌طالب (رضی الله عنه) به [فرزندش] حسین بن علی (رضی الله عنه) فرمود: «میان ایمان و یقین، چقدر فاصله است؟». گفت: چهار انگشت. فرمود: «توضیح بده». گفت: یقین، آن است که چشمت دیده است و ایمان، آن است که گوشت شنیده و تصدیقش کرده است. علی رضي الله عنه فرمود: «گواهی می‌دهم که تو، از همان کسی هستی که از او بی (از فاطمه رضي الله عنها و پیامبر صلی الله عليه وآله)؛ نسلی که برخی از آنها، از برخی دیگرند».

از این سؤال و جواب حضرت استفاده می‌شود بین ایمان و یقین فاصله بوده و ممکن است کسی ایمان و تصدیق قلبی به امری داشته، ولی هنوز به یقین قلبی به آن نرسیده باشد، گرچه رسیدن به آن مطلوب است.

امام صادق رضي الله عنه می‌فرماید:

۱. آمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ص ۹۵، حدیث ۱۸۱۱.
۲. عمر بن احمد ابن عدیم، بغیة الطلب فی تاریخ حلب، ج ۶، ص ۲۵۸۹.

إِنَّ الْإِيمَانَ أَفْضَلُ مِنَ الْإِسْلَامِ، وَإِنَّ الْيَقِينَ أَفْضَلُ مِنَ الْإِيمَانِ، وَمَا مِنْ شَيْءٍ أَعَزَّ مِنَ الْيَقِينِ.^۱

همانا ایمان برتر از اسلام و یقین برتر از ایمان است و چیزی گرامی‌تر [کمیاب‌تر] از یقین نیست.

ارتباط ایمان با نفس انسان

از امام حسین علیه السلام نقل شده که در خطبه‌ای فرمود:

... وَأَحْذَرُكُمْ الْإِصْغَاءَ إِلَى هُتُوفِ الشَّيْطَانِ بِكُمْ فَإِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ، فَتَكُونُوا كَأَوْلِيَاءِهِ الَّذِينَ قَالَ لَهُمْ: ﴿لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ﴾ فَلَمَّا تَرَاءَتِ الْفِئَتَانِ نَكَصَ عَلَى عَقْبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكُمْ^۲، فَتَلْقَوْنَ لِلسُّيُوفِ صَرْبًا وَلِلرَّمَاكِحِ وَرَدًا وَلِلْعُمْدِ حَطْمًا وَلِلسَّهَامِ غَرْصًا، ثُمَّ لَا يُقْبَلُ مِنْ نَفْسٍ إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا.^۳

... و شما را بر حذر می‌دارم از گوش فرا دادن به نغمه‌های شیطانی که دشمن آشکار شماست تا مبدا از اولیایش شوید که به آنان گفت: «امروز هیچ کس از مردم بر شما پیروز نخواهد شد و من پناه شما هستم. پس هنگامی که دو گروه یکدیگر را دیدند [شیطان] به عقب برگشت و گفت: من از شما بیزارم»، اینجاست که با فرود آمدن شمشیرها و وارد شدن نیزه‌ها و درهم شکستن گرزها و نشانه قرار گرفتن تیرها روبرو خواهید شد و دیگر از کسی که پیشاپیش ایمان نیاورده یا در ایمان خود خیری کسب نکرده است [عذری] پذیرفته نخواهد شد.

۱. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۵۱، حدیث ۱.

۲. سوره انفال، آیه ۴۸.

۳. طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۹۹.

از اضافه «ایمان» به ضمیر راجح به «نفس» استفاده می‌شود نفس انسان محل تعلق ایمان است و اگر در برخی از روایات سخن از تعلق ایمان به قلب انسان به میان آمده، مقصود از آن نفس اوست. علامه حلی می‌نویسد:

اختلف الناس في حقيقة النفس ما هي؟ وتحرير الأقوال الممكنة فيها أن النفس إما أن تكون جوهرًا أو عرضاً أو مركباً منهما، فإن كانت جوهرًا فإما أن تكون متحيّزة أو غير متحيّزة، فإن كانت متحيّزة فإما أن تكون منقسمة أو لا تكون، وقد صار إلى كل قسم من هذه الأقسام قائل.

والمشهور مذهبان:

أحدهما: إن النفس جوهر مجرد ليس بجسم ولا حال في الجسم، وهو مدبّر لهذا البدن، وهو قول جمهور الحكماء ومأثور عن شيخنا المفيد وبني نوبخت من أصحابنا.

الثاني: إن النفس جوهر أصليّة في هذا البدن حالة فيه من أول العمر إلى آخره، لا يتطرّق إليها التغيّر ولا الزيادة ولا النقصان.^۱

مردم در حقیقت چيستی نفس اختلاف کرده‌اند؟ و توضیح اقوال ممکن در آن این‌که نفس یا جوهر است یا عرض یا مرکب از آن دو؛ اگر جوهر باشد یا دارای مکان است یا چنین نیست؛ و اگر دارای مکان است یا منقسم است و یا غیر منقسم و هر قسمی از این اقسام قائلی دارد.

و مشهور دو مذهب است:

یکی از آن دو این‌که نفس جوهری است مجرد که نه جسم است و

۱. حسن بن یوسف علامه حلی، معارج الفهم فی شرح النظم، ص ۵۳۳-۵۳۴.

نه حلول کننده در جسم و آن مدبر این بدن است. این قول جمهور حکما و شیخ ما مفید و بنی نوبخت از اصحاب ماست. دوم این که نفس جوهری اصلی در این بدن و حلول کننده در آن است از ابتدای عمر تا آخر آن و هیچ گونه تغییر و زیاده و نقصانی در آن راه ندارد.

خداوند متعال می فرماید:

﴿يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَوَ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا﴾^۱

اما آن روز که بعضی از آیات پروردگارت تحقق پذیرد، ایمان آوردن افرادی که قبلاً ایمان نیاورده اند، یا در ایمانشان عمل نیکی انجام نداده اند، سودی به حالشان نخواهد داشت!

ب) مراتب ایمان

در این‌که ایمان مراتب و درجات داشته و از مقوله بالتشکیک است و یا یک حقیقت واحد دارد، اختلاف نظر است.

شهید ثانی می‌نویسد:

البحث الأول في أنّ حقيقة الإيمان بعد الاتّصاف بها بحيث يصير المتّصف بها مؤمناً عند الله تعالى هل تقبل الزيادة أم لا؟
ف قيل بالثاني لما تقدّم من أنّه التصديق القلبي الذي بلغ الجزم والثبات، فلا تتصوّر فيه الزيادة عن ذلك، سواء أتى بالطاعات وترك المعاصي أم لا، وكذا لا تعرض له النقيصة وإلا لما كان ثابتاً وقد فرضناه كذلك، هذا خلف.

وأيضاً حقيقة الشيء لو قبلت الزيادة والنقصان لكانت حقائق متعددة وقد فرضناها واحدة، هذا خلف.^۱

بحث اول در این‌که حقیقت ایمان بعد از اتصاف به آن به حیثی که متصف به آن نزد خداوند متعال مؤمن به حساب می‌آید، آیا قابل زیاده است یا خیر؟

برخی معتقد به قول دوم می‌باشند؛ به جهت آنچه گذشت از این‌که «ایمان» عبارت است از تصدیق قلبی در حدّ جزم و ثبات و در نتیجه در آن، زیاده از آن تصور نمی‌رود، خواه طاعات را اتیان نموده و معاصی را ترک کرده باشد یا چنین نباشد، همان‌گونه که بر آن نقيصه عارض نمی‌شود وگرنه ثابت نبوده است در حالی که فرض ثبوت آن است و این خلاف فرض است.

۱. شهید ثانی، حقائق الإيمان مع رسالتي الاقتصاد و العدالة، ص ۹۶.

و نیز حقیقت شیء اگر زیاده و نقصان را بپذیرد مستلزم حقائق متعدد خواهد بود در حالی که فرض واحد بودن آن است و این خلاف فرض است.

در مقابل این قول کلام و نظر ملاصدرا است که در مورد درجات و مراتب «ایمان» می نویسد:

فالمذهب المنصور المعتضد بالبرهان أنّ الإيمان في عرف الشرع هو التصديق بكل ما علم بالضرورة من دين نبينا صلى الله عليه وآله، لكن قد يسمّى الإقرار إيماناً كما يسمّى تصديقاً، إلا أنه متى صدر عن شكّ أو جهل كان إيماناً لفظياً لا حقيقياً، ومن هذا القبيل تقسيم المنطقيين القضية - وهي الحكم بثبوت أمر لآخر - إلى قضیة معقولة وإلى قضیة ملفوظة.

وقد يسمّى أعمال الجوارح إيماناً استعارة وتلويحاً كما يسمّى تصديقاً لذلك، كما يقال: «فلان يصدق أفعاله مقاله» والفعل ليس بتصديق باتّفاق أهل اللغة، فالإيمان من الألفاظ المشكّكة التي يتفاوت معناها في الشدّة والضعف، والكمال والنقص، فهو منقسم إلى حقيقيّ ومجازيّ، باطنيّ وظاهريّ، بل ينقسم كما أشار إليه بعض العرفاء إلى لبّ ولبّ لبّ، وقشر وقشر قشر، وهذا بعينه كانقسام الإنسان إلى هذه المراتب، فإنّ الإيمان من مقامات الإنسان في إنسانيّته.

وقد يمثّل هذا تقريباً للأفهام الضعيفة بالجوز، فإنّ له قشرين الأعلى والأسفل، وله لبّ وللبّ دهن، وهو لبّ لبّ لله.

فالمرتبة الأولى من الإيمان أن يقول الإنسان كلمة الشهادة ويعترف باللسان وقلبه غافل عنه أو جاحد له، كما للمنافقين.

والثانية: أن يصدّق بمعنى هذه الكلمة وبكلّ ما هو معلوم بالضرورة من الدين، كتصديق عامّة المسلمين، وهذا اعتقاد ليس بيقين.

والثالثة: أن يعرف هذه المعارف الإيمانية ويصدق بها عرفاناً كشفياً أو تصديقاً برهانياً وعلماً يقينياً بواسطة نور يقذفه الله في قلب من يشاء من عباده، وهو المشار إليه في قوله: ﴿سَعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ﴾^١، وهذا هو الإيمان الحقيقي الذي سأل رسول الله ﷺ حارثة الأنصاري عن بيان حقيقته لما قال: إني أصبحت مؤمناً حقاً، فقال ﷺ: لكل حق حقيقة فما حقيقة إيمانك؟ فأجاب بقوله: عزفت نفسي عن الدنيا بما فيها فاستوى عندي حجرها وذهبها.

فكأنني أرى أهل الجنة في الجنة يتزاورون، وأهل النار في النار يتعاوون، وكأنني أرى عرش ربي بارزاً. فصدقه رسول الله ﷺ، وقال: أصبت فالزم.

والرابعة: أن يستغرق الإنسان في نور الحضرة الأحديّة بحيث لا يرى في الوجود إلا الواحد القهار فيقول بلسان حاله وإيمانه: لمن الملك اليوم؟ ثم يجيب عنه بلغة توحيده وعرفانه: لله الواحد القهار، وهذا المقام لا يحصل لأحد ما دام كونه في هذه الحياة الدنيا إلا للكامل من العرفاء والأولياء بواسطة غلبة سلطان الآخرة على بواطنهم. فصاحب المقام الأوّل مؤمن بمجرد اللسان في عالم الأجسام ونشأة الحواس، وفائدة إيمانه يرجع إليه في هذه النشأة، إذ يحقن دمه من السيف والسنان ويعصم ماله وذرايه من النهب والسبي. وصاحب المقام الثاني مؤمن بمعنى أنّه معتقد بقلبه مفهوم هذا اللفظ، وقلبه خال عن التكذيب، وهو عقد على القلب وليس فيه

١. سورة حديد، آية ١٢.

انشرح القلب لنور المعرفة، ولا انفتاح روزنته لعالم الملكوت الغيبي
المقابل لهذا العالم، عالم الملك والشهادة.

وفائدته أنه يصير منشأ بعض الأعمال الصالحة ومبدأ بعض الخيرات
وأداء الأمانات وفعل الحسنات، التي ينجرّ تارة أخرى إلى إصلاح
القلب وتصفيتها وليستعد لحصول المعرفة على وجه أكمل، حتّى
ينتهى إلى الإيمان الحقيقي.

فعلى هذا صحّ القول بأنّ الإيمان هو المبدأ والغاية، فإنّ الإيمان
والعمل الصالح كلّ منهما يدور على صاحبه، فكلّ إيمان موجب
لصالح من العمل وكل صالح من العمل ينجرّ إلى حصول ضرب من
الإيمان، فيدور كلّ منهما على نفسه دوراً غير مستحيل، لتغايره
بالعدد.

لكن الإيمان أوّل الأوائل في الحدوث، وهو أيضاً آخر الأواخر في
البقاء...

وصاحب المقام الثالث مؤمن بمعنى أنّه بصير بحقائق الأمور
الإيمانيّة بصيرة قلبية ومشاهدة عقلية، إذ قد انكشفت له أسرار
الملكوت وخفايا عالم الغيب والجبروت، لا أنّه مكلف بعقد قلبه على
مفهوم هذه الألفاظ، فإنّ ذلك رتبة العوام والمتكلّمين، إذ لا يفارق
المتكلّم العامي في أصل الاعتقاد، بل في صنعة تليق الكلام الذي
يدفع به حيل المبتدعة في تحليل هذه العقدة.

وصاحب المقام الرابع مؤمن بمعنى أنّه لم يحضر في شهوده غير
الواحد القهّار مبدأ الأشياء وغايتها وأولّها وآخرها وظاهرها وباطنها،
الذي إليه يرجع عواقب الأمور، وبه ينقطع سير السائرين وسفر

المسافرين، وهذه المرتبة في الإيمان هي الغاية القصوى التي لا حد لها ولا منتهى.^۱

پس مذهب یاری شده و مؤید به برهان این است که ایمان در عرف شرع عبارت است از تصدیق به هر آنچه به عنوان ضروری دین پیامبر ما ﷺ دانسته شده است، ولی گاهی اقرار ایمان نامیده می‌شود، همان‌گونه که تصدیق نامیده می‌شود، جز آن‌که وقتی از روی شک یا جهل صادر شود ایمان لفظی است نه حقیقی؛ و از این قبیل است تقسیم منطقیان در مورد قضیه‌ای که عبارت بوده از حکم به ثبوت امری برای امری دیگر به قضیه معقوله و قضیه تلفظ شده.

و گاهی اعمال جوارحی نیز به نحو استعاره و تلویح «ایمان» نامیده می‌شوند همان‌گونه که به همین جهت تصدیق نام می‌گیرند، همان‌گونه که گفته می‌شود: «فلان شخص افعالش با گفته‌اش تطابق دارد»؛ و فعل به اتفاق اهل لغت تصدیق به حساب نمی‌آید. لذا ایمان از الفاظ مشککه‌ای است که معنای آن‌ها در شدت و ضعف و کمال و نقص متفاوت بوده و به حقیقی و مجازی و باطنی و ظاهری تقسیم شده، بلکه طبق اشاره برخی از عرفا به لبّ و لبّ لبّ و قشر و قشر قشر تقسیم می‌گردد و این به عینه مثل اقسام انسان به این مراتب بوده؛ زیرا ایمان از مقامات انسان در انسانیتش است. و گاهی در این موضوع برای فهم‌های ضعیف به گردو مثال زده می‌شود که دارای پوست بالا و پایین و مغز بوده و برای مغز روغنی است که خالص خالص آن است.

۱. صدرالدین شیرازی، تفسیر القرآن الکریم، ج ۱، ص ۲۵۴-۲۵۷.

نتیجه این که مرتبه اول از ایمان این است که انسان کلمه شهادت را گفته و زبان اعتراف نموده، ولی قلبش از آن غافل یا منکر آن باشد همان گونه که در مورد منافقین صادق است.

و دوم این که معنای این کلمه و هر آنچه معلوم ضروری از دین است را تصدیق کند، مثل تصدیق عموم مسلمین و این اعتقاد غیر یقین است. و سوم این که این معارف ایمانی را شناخته و به آن ها به نحو معرفت کشفی یا تصدیق برهانی و علم یقینی توسط نوری که خداوند در قلب هر کس از بندگانش بخواهد می اندازد تصدیق نماید و آن همان نوری است که به آن در آیه **﴿سَمِعْنَا نُرُّهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَأَبَتْهُمْ﴾** اشاره شده است و آن همان ایمان حقیقی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله از بیان حقیقت آن از حارثه انصاری سؤال کرد هنگامی که گفت: در حالی صبح کردم که به حق مؤمن هستم. حضرت فرمود: برای هر حقی حقیقتی است و حقیقت ایمان تو چیست؟

او در پاسخ سؤال حضرت فرمود: نفس خود را از دنیا با آنچه در آن است دور نموده ام به حیثی که سنگ و طلای آن نزد من یکسان است و گویا اهل بهشت را در بهشت مشاهده می کنم که به زیارت یکدیگر می روند، همان گونه که اهل آتش دوزخ به یکدیگر پارس می نمایند و گویا عرش پروردگار را آشکارا مشاهده می نمایم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله او را تصدیق کرده و فرمود: به واقع رسیده ای، پس ملازم با آن باش.

و چهارم این که انسان مستغرق در نور حضرت احدیت باشد به حیثی که در عالم وجود، جز خدای واحد قهار را نبیند و به زبان حال و ایمان بگوید: امروز پادشاهی برای کیست؟ آنگاه به لغت توحید و عرفانش بگوید: برای خدای واحد قهار؛ و این مقام برای احدی

حاصل نمی‌شود تا زمانی که در این حیات دنیاست، مگر برای افراد کامل از عرفا و اولیا به واسطه غلبه سلطان آخرت بر باطن‌هایشان. در نتیجه: صاحب مقام اول به مجرد زبان در عالم اجسام و عالم حواس مؤمن است و فایده ایمانش در این عالم به او بازمی‌گردد؛ زیرا خونس از شمشیر و نیزه در امان مانده و مال و اهل بیتش از غارت شدن و به اسارت رفتن در امان می‌ماند.

و صاحب مقام دوم مؤمن است بدین معنا که مفهوم این لفظ را به قلبش معتقد بوده و قلب او از تکذیب خالی است و آن عقد قلبی است، ولی در آن انشراح قلب به نور معرفت و باز شدن روزنه آن به عالم ملکوت غیبی در مقابل این عالم که عالم ملک و شهادت باشد نیست.

و فایده آن این‌که آن درجه، منشأ برخی اعمال صالح و مبدأ برخی خیرات است و ادای امانت‌ها و انجام حسناتی است که بار دیگر منجر به اصلاح قلب و تصفیة آن شده و مستعد برای حصول معرفت به نحو اکمل است تا منتهی گردد به ایمان حقیقی. و بنابراین صحیح است قول به این‌که ایمان همان مبدأ و غایت است؛ چرا که ایمان و عمل صالح هرکدام به دیگری متربط بوده و هر ایمانی موجب عمل صالح و هر عمل صالحی منجر به حصول نوعی از ایمان است و لذا هرکدام از آن دو بر خودش دور غیر محال دارد به جهت تغایر آن به عدد.

ولی ایمان، در حدوث، اول اول‌ها و در بقاء، آخر آخرهاست... و صاحب مقام سوم مؤمن است به معنای این‌که او به حقایق امور ایمانی بصیرت قلبی و مشاهده عقلی دارد؛ زیرا برای او اسرار ملکوت و خفایای عالم غیب و جبروت کشف شده است، نه این‌که او به عقد

قلبش بر مفهوم این الفاظ مکلف باشد؛ چرا که این امر رتبه عوام و متکلمان است؛ چون متکلم عامی در اصل اعتقاد بلکه در صنعت تلفیق کلامی که توسط آن حیل‌های بدعت‌گذاران در تحلیل این عقده دفع می‌شود، مفارقت ندارد.

و صاحب مقام چهارم مؤمن است بدین معنا که در شهودش جز خدای واحد قهار حاضر نشده، همان‌که مبدأ اشیاء و غایت و اول و آخر و ظاهر و باطن آن‌هاست، آن کس که عواقب امور به او بازگشته و سیر سالکان و سفر مسافران به او منقطع می‌گردد و این مرتبه در ایمان همان هدف نهایی است که حدّ و منتهایی ندارد.

علامه طباطبایی در ذیل آیه شریفه ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ﴾^۱ می‌نویسد:

والمراد بزيادة الإيمان اشتداده، فإنّ الإيمان بشيء هو العلم به مع الالتزام بحيث يترتب عليه آثاره العملية، ومن المعلوم أنّ كلاً من العلم والالتزام المذكورين مما يشتدّ ويضعف، فالإيمان الذي هو العلم المتلبس بالالتزام يشتدّ ويضعف.

فمعنى الآية: الله الذي أوجد الثبات والاطمئنان الذي هو لازم مرتبة من مراتب الروح في قلوب المؤمنين ليشتدّ به الإيمان الذي كان لهم قبل نزول السكينة فيصير أكمل مما كان قبله.^۲

مقصود از زیاد شدن ایمان شدت گرفتن آن است؛ زیرا ایمان به چیزی به معنای علم به آن همراه با التزام است به حیثی که آثار عملی بر آن مترتب گردد و معلوم است که هر کدام از علم و التزام که ذکر شد از اموری است قابل شدت و ضعف می‌باشند. پس

۱. سوره فتح، آیه ۴.

۲. طباطبایی، *المیزان في تفسير القرآن*، ج ۱۸، ص ۲۵۸-۲۵۹.

ایمانی که متلبس به التزام بوده، قابل شدت و ضعف است. پس معنای آیه این است: خدا ثبات و اطمینان که لازمه مرتبه‌ای از مراتب روح است را در قلب‌های مؤمنان ایجاد می‌کند تا ایمانی که قبل از نزول سکینه داشته‌اند به واسطه آن شدت یابد و کامل‌تر از آنچه قبلاً بوده گردد.

او نیز در جای دیگر می‌نویسد:

وَإِذْ كَانَ الْإِيمَانُ هُوَ الْعِلْمُ بِالشَّيْءِ مَعَ الْإِلْتِمَامِ بِهِ بِحَيْثُ يَتَرْتَبُ عَلَيْهِ
آثَارُهُ الْعَمَلِيَّةُ، وَكُلُّ مِنَ الْعِلْمِ وَالْإِلْتِمَامِ مِمَّا يَزِدُّادُ وَيُنْقِصُ وَيَشْتَدُّ
وَيُضْعَفُ كَانَ الْإِيمَانُ الْمُؤَلَّفُ مِنْهُمَا قَابِلًا لِلزِّيَادَةِ وَالنَّقِيصَةِ وَالشَّدَّةِ
وَالضَّعْفِ، فَاخْتِلَافُ الْمَرَاتِبِ وَتَفَاوُتُ الدَّرَجَاتِ مِنَ الضَّرُورِيَّاتِ الَّتِي لَا
يَشْكُ فِيهَا قَطُّ.

هذا ما ذهب إليه الأكثر وهو الحق، ويدل عليه من النقل قوله تعالى:
﴿لِيَزِدَّادُوا إِيْمَانًا مَعَ إِيْمَانِهِمْ﴾^۱ وغيره من الآيات، وما ورد من أحاديث
أئمة أهل البيت عليهم السلام الدالة على أنَّ الإيمان ذو مراتب.^۲

و چون ایمان عبارت شد از علم به چیزی همراه با التزام به حیثی که آثار عملی بر آن مترتب شود و هر کدام از علم و التزام قابل زیاده و نقصان و شدت و ضعف است، لذا ایمانی که از آن دو تألیف یافته قابل زیاده و نقصان و شدت و ضعف است، پس اختلاف مراتب و تفاوت درجات از ضروریاتی است که هرگز در آن شک نمی‌شود.

این آن چیزی است که اکثر قبول کرده و حق هم همین است و دلیل نقلی آن قول خداوند است که فرمود: «تا همراه با ایمانی که دارند به ایمانشان اضافه شود» و غیر آن از آیات و آنچه وارد شده از احادیث

۱. سوره فتح، آیه ۴.

۲. طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۸، ص ۲۵۹-۲۶۰.

امامان اهل بیت علیهم السلام که دلالت دارد بر این که ایمان دارای مراتب است.
ابوجعفر طحاوی می گوید:

والایمان: هو الإقرار باللسان، والتصديق بالجنان. وجميع ما صح عن رسول الله (صلى الله عليه وسلم) من الشرع والبيان كله حق. والإيمان واحد، وأهله في أصله سواء، والتفاضل بينهم بالخشية والتقى، ومخالفة الهوى، وملازمة الأولى.^۱

و ایمان عبارت است از اقرار به زبان و تصدیق به نهان؛ و تمام آنچه از شرع و بیان به سند صحیح از رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده همگی بر حق است؛ و اهل ایمان در اصل آن یکسان بوده و برتری بین آنان به خشیت و تقوا و مخالفت هوای نفس و ملازمت با برتری هاست.

ابن ابی العز در شرح این عبارت می نویسد:

والأدلة على زيادة الإيمان ونقصانه من الكتاب والسنة والآثار السلفية كثيرة جداً، منها...^۲

و ادله قرآنی و روایی و آثار پیشینیان بر زیاده و نقصان ایمان بسیار فراوان است، از آن جمله...

برخی از کسانی که ایمان را تصدیق گرفته اند معتقد به تشکیکی بودن و قابل زیاده و نقصان بودن آن می باشند. آنان در این ادعا به ادله ای تمسک کرده اند؛
۱. آیاتی که اشاره به زیاد شدن ایمان دارد.

خداوند متعال می فرماید:

﴿وَإِذَا تَلَّيْتْ عَلَيْهِمْ آيَاتَهُ، زَادَتْهُمْ إِيمَانًا﴾.^۳

و هنگامی که آیات او بر آنها خوانده می شود، ایمانشان فزون تر می گردد.

۱. علی بن علی ابن ابی العز، شرح العقيدة الطحاوية، ص ۳۳۱.

۲. همان، ص ۳۴۲.

۳. سوره انفال، آیه ۲.

و نیز می‌فرماید:

﴿لِيَزِدَّادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ﴾^۱

تا ایمانی بر ایمانشان بیفزایند.

و نیز می‌فرماید:

﴿وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَن يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ

ءَامَنُوا فزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ﴾^۲

و هنگامی که سوره‌ای نازل می‌شود، بعضی از آنان [به دیگران] می‌گویند: «این سوره، ایمان کدامیک از شما را افزون ساخت؟!» [به آن‌ها بگو]: اما کسانی که ایمان آورده‌اند، بر ایمانشان افزوده؛ و آن‌ها [به فضل و رحمت الهی] خوشحال‌اند.

و نیز می‌فرماید:

﴿وَيَزِدَّادُ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِيمَانًا﴾^۳

و بر ایمان مؤمنان بیفزاید.

۲. خداوند متعال از حضرت ابراهیم علیه السلام نقل کرده که به او عرضه داشت:

﴿رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أُولِمُ تُوْمِنُ ۖ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ

قَلْبِي﴾^۴

«خدایا! به من نشان بده چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟» فرمود: «مگر ایمان نیاورده‌ای؟!» عرض کرد: «آری، ولی می‌خواهم قلبم آرامش یابد.»

۱. سوره فتح، آیه ۴.

۲. سوره توبه، آیه ۱۲۴.

۳. سوره مدثر، آیه ۳۱.

۴. سوره بقره، آیه ۲۶۰.

۳. شکی نیست که ایمان پیامبر صلی الله علیه و آله و ایمان دیگران یکسان نیست و اختلاف در آنها تنها به اختلاف در عمل یا امور خارج از ایمان نیست بلکه در خود ایمان و درجه آن است نه به آن معنا که در حقیقت ایمان اختلاف باشد و قوی شدن ایمان اسباب گوناگونی دارد که برخی از آنها به نوع معرفت و علم بازمی‌گردد و برخی دیگر مربوط به عمل صالح است، زیرا این نیز در زیاد شدن ایمان تأثیر دارد همان‌گونه که عمل ناشایست در تضعیف ایمان تأثیرگذار است و لذا از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

إِنَّ أَكْمَلَ الْمُؤْمِنِينَ إِيمَانًا أَحْسَنَهُمْ خُلُقًا^۱.

کامل‌ترین افراد در ایمان افرادی هستند که حسن خلق بهتری دارند. خلاصه این‌که امکان تصور زیاد شدن ایمان وجود دارد؛ چه به لحاظ اذعان نفس؛ چرا که آن دارای یک مرتبه نیست و هر قدر که اذعان نفس قوی شود ایمان انسان نیز شدت می‌یابد، یا به لحاظ خود تصدیق؛ زیرا آن نیز دارای مراتب است؛ زیرا تصدیق در اصطلاح علم منطق گرچه مخصوص به علوم تحصیلی کسبی ذهنی است و مقصود از آن در تفسیر ایمان اعم از علوم تحصیلی و حضوری است ولی اگر انسان از مرحله علم حصولی به مرحله علم حضوری منتقل شود به این معنا ایمان او قوت و شدت یافته و به درجه‌ای می‌رسد که از آن به یقین تعبیر می‌شود.

در احادیث نقل شده از حضرت سید الشهداء علیه السلام نیز به درجات ایمان به معارف دینی اشاراتی شده است:

حسن یقین پیدا کردن به معارف الهی

امام حسین علیه السلام در دعای عرفه خطاب به خدای سبحان عرضه می‌دارد:

فَأَنَا أَشْهَدُ يَا إِلَهِي بِحَقِيقَةِ إِيمَانِي، وَعَقْدِ عَزَمَاتِ يَقِينِي...^۲

۱. ابن حنبل، مسند الإمام احمد بن حنبل، ج ۴۱، ص ۲۱۳، حدیث ۲۴۶۷۷.

۲. کفعمی، البلد الأمين، ص ۲۵۲.

من گواهی می‌دهم ای خدای من به حقیقت ایمانم و با عهد استوار
قاطعیت‌های یقینی که دارم...

«یقین» همان تصدیق قلبی است که شکی در آن نباشد و از مضمون این
کلام حضرت سید الشهداء علیه السلام استفاده می‌شود انسان باید به معارف الهی از آن
جمله اصول اعتقادش یقین داشته باشد، همان‌گونه که عقاید آن حضرت این‌گونه
بوده است.

ملاً مهدی نراقی در کتاب «جامع السعادات» درباره «یقین» و مراتب آن
می‌نویسد:

وأول مراتبه اعتقاد ثابت جازم مطابق للواقع غير زائل بشبهة وإن
قويت، فالاعتقاد الذي لا يطابق الواقع ليس يقيناً وإن جزم به صاحبه
واعتقد مطابقته للواقع، بل هو - كما أشير إليه - جهل مركب ينشأ
عن اعوجاج القريحة، أو خطأ في الاستدلال، أو حصول مانع من
إفاضة الحق كتقليد أو عصبية أو غير ذلك، فاليقين من حيث اعتبار
الجزم فيه يكون ضدّ الحيرة والشك، ومن حيث اعتبار المطابقة
للواقع فيه يكون ضدّاً للجهل المركب.^۱

و نخستین مرتبه یقین، اعتقاد ثابت و جازم مطابق با واقع است که
با هیچ شبهه‌ای هرچند قوی زایل نشود. پس اعتقادی که مطابق با
واقع نباشد یقینی نیست، اگرچه صاحب آن به آن جزم داشته و
معتقد باشد که مطابق با واقع است، بلکه - چنان‌که اشاره شد - دچار
جهل مرکب است که از کجی سلیقه یا خطای در استدلال ناشی
شده است، یا به سبب وجود چیزی که مانع از رسیدن به حق است
مانند تقلید یا تعصب و غیره پدید آمده است؛ بنابراین یقین از

۱. مهدی بن ابی‌ذر نراقی، جامع السعادات، ج ۱، ص ۱۵۴.

حیث این‌که جزم در آن هست ضد حیرت و شک است و از حیث این‌که مطابق با واقع بوده ضد جهل مرکب است.

او نیز دربارهٔ متعلق «یقین» می‌نویسد:

هذا ومتعلّق اليقين إمّا أجزاء الإيمان ولوازمه، من وجود الواجب وصفاته الكمالية وسائر المباحث الإلهية من النبوة وأحوال النشأة الآخرة، أو غيرها من حقائق الأشياء التي لا يتمّ الإيمان بدونها.^۱

امّا متعلّق یقین یا اجزاء و لوازم ایمان است، از واجب الوجود و صفات کمالیه او و دیگر مباحث الهی از نبوت و عالم آخرت، یا حقایقی است که بدون آن‌ها ایمان کامل نیست.

او نیز دربارهٔ تأثیر «یقین» در وجود انسان می‌نویسد:

ولا ريب في أنّ مطلق اليقين أقوى أسباب السعادة، وإن كان اليقين في المباحث الإلهية أدخل في تكميل النفس وتحصيل السعادة الأخروية، لتوقف الإيمان عليه، بل هو أصله وركنه، وغيره من المراتب فرعه وغصنه، والنجاة في الآخرة لا تحصل إلاّ به، والفاقد له خارج عن زمرة المؤمنين داخل في حزب الكافرين.^۲

و بی تردید یقین به طور کلی نیرومندترین اسباب سعادت است و در مباحث الهی در تکمیل نفس و تحصیل سعادت اخروی دخالت بیشتری دارد زیرا ایمان متوقف بر آن و بلکه اصل و اساس آن است و مراتب دیگر فرع و شاخه آن است و نجات اخروی جز به وسیلهٔ یقین حاصل نمی‌شود و کسی که فاقد آن است خارج از زمره مؤمنان و در حزب کافران است.

او نیز دربارهٔ شرف «یقین» می‌نویسد:

۱. همان، ج ۱، ص ۱۵۵.

۲. همان، ج ۱، ص ۱۵۵.

اليقين أشرف الفضائل الخلقية وأهمّها، وأفضل الكمالات النفسية وأعظمها، وهو الكبريت الأحمر الذي لا يظفر به إلا أوحدي من أعظم العرفاء أو ألمعي من أكابر الحكماء، ومن وصل إليه فاز بالرتبة القصوى والسعادة العظمى، قال سيّد الرسل ﷺ: «أقل ما أوتيتم اليقين وعزيمة الصبر، ومن أوتي حظّه منهما لم يبال ما فاته من صيام النهار وقيام الليل»، وقال ﷺ: «اليقين الإيمان كله»^۱.

يقين شريفترين و مهمترين فضائل اخلاقي و افضل و اعظم كمالات نفساني است و كبريت احمرى است كه جز يگانه‌هايي از بزرگان عرفا يا حكما بدان دست نيابند و كسى كه به آن برسد به والاترين مرتبه و بزرگترين سعادت نائل شده است. سرور پيامبران ﷺ فرمود: «كمتريں چيزى كه به شما داده شده يقين و صبر است و كسى كه از اين دو بهره خويش را گرفت اگر روزه [استحبابى] و نماز [نافله] شب از دستش برود باكى نيست» و فرمود: «يقين همه ايمان است».

او نيز دربارهٔ مراتب «يقين» مى‌نويسد:

ثمّ له مراتب: (أولها) علم اليقين، وهو اعتقاد ثابت جازم مطابق للواقع . كما مرّ . وهو يحصل من الاستدلال باللوازم والملزومات، ومثاله اليقين بوجود النار من مشاهدة الدخان، (وثانيها) عين اليقين، وهو مشاهدة المطلوب ورؤيته بعين البصيرة والباطن، وهو أقوى في الوضوح والجلء من المشاهدة بالبصر، وإلى هذه المرتبة أشار أمير المؤمنين عليه السلام بقوله: «لم أعبد ربّاً لم أره» بعد سؤال ذعلب اليماني عنه عليه السلام: أ رأيت ربك؟ وبقوله عليه السلام: «رأى قلبي ربّي». وهو إنّما

۱. همان، ج ۱، ص ۱۵۵.

یحصل من الرياضة والتصفية وحصول التجرد التام للنفس، ومثاله اليقين بوجود النار عند رؤيتها عياناً، و(ثالثها) حق اليقين، وهو أن تحصل وحدة معنوية وربط حقيقي بين العاقل والمعقول، بحيث يرى العاقل ذاته رشحة من المعقول ومرتبباً به غير منفك عنه، ويشاهد دائماً ببصيرته الباطنية فيضان الأنوار والآثار منه إليه، ومثاله اليقين بوجود النار بالدخول فيها من غير احتراق.^۱

اکنون باید دانست که یقین را مراتبی است: (اول) علم اليقین و آن عبارت است از اعتقاد ثابت جازم مطابق با واقع - چنان که گذشت - که از راه استدلال به وسیله لوازم و ملزومات حاصل می شود و مثال آن یقین به وجود آتش از مشاهده دود است. (دوم) عین اليقین و آن عبارت است از دیدن و مشاهده مطلوب با چشم بصیرت و دیده درونی و این دیدار در روشنی و جلا از مشاهده با چشم بیرونی قوی تر است و سخن امیر مؤمنان علیه السلام به این مرتبه اشاره دارد: «خدایی را که نبینم نمی پرستم»، بعد از آن که ذعلب یمانی از او - علیه السلام - پرسید: آیا خدای خود را می بینی؟ و نیز قول آن حضرت: «قلب من پروردگارم را دیده است». این مرتبه از یقین تنها از راه ریاضت و پاک سازی باطن و حصول تجرد کامل برای نفس حاصل می شود و مثال آن یقین به وجود آتش هنگام دیدن خود آتش است. (سوم) حقّ اليقین و آن عبارت است از حصول وحدت معنوی و ارتباط حقیقی بین عاقل و معقول، به طوری که عاقل [صاحب یقین] ذات خود را چکیده و تراوشی از معقول [ذات الهی که متعلق یقین است] و مرتبب به او و جدانشدنی از او ببیند و همواره با چشم

بصیرت درونی خویش تراوش و فیضان نور از جانب او را مشاهده کند و مثال این مرتبه، یقین به وجود آتش با دخول در آن بدون سوختن است.

عزم یقین

و نیز در حدیث اخیر امام حسین علیه السلام، «عزّات» بر وزن عرفات جمع «عزّمة» بر وزن «حلمة» یا «ضربة» به معنای اراده حتمی است و «عزم» مرحله قطعی اراده است که بعد از مراحل تصور و تصدیق و اراده محقق می‌شود و این مرحله تشکیک پذیر نیست.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ عَاهَدْنَا لِآدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسَىٰ وَلَمْ يُجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾^۱

یقیناً پیش از این به آدم سفارش کردیم [که از میوه آن درخت نخورد] پس فراموش کرد و عزمی استوار برای او نیافتیم. «عزم» در این آیه به معنای رأی و اراده قوی و استوار است.

طریحی در «مجمع البحرین» می‌نویسد:

وَالْعَزْمُ وَالْعَزْمَةُ: مَا عَقَدَ عَلَيْهِ قَلْبُكَ أَنْكَ فاعله.^۲

«عزم و عزمه»: چیزی است که قلب تو بر آن گره خورده که انجام دهنده آن باشی.

انبیای اولوالعزم پیامبرانی هستند که اراده‌ها و شریعتشان ثابت و تردیدناپذیر است.

در نتیجه: عزم، تصمیم و اراده بر انجام کاری است در آینده بر پایه یقین و قطع که قابل تشکیک و تردید نباشد.

۱. سوره طه، آیه ۱۱۵.

۲. فخرالدین بن محمد طریحی، مجمع البحرین، ج ۶، ص ۱۱۳.

مقصود از «عزمت یقین» اموری است که یقین به چیزی آن‌ها را بر انسان ثابت و واجب می‌نماید که همان عمل بر طبق یقین است.

تعلق یقین به قلب و نفس انسان

امام حسین علیه السلام در دعای عرفه خطاب به خدای سبحان عرضه می‌دارد:

اللَّهُمَّ اجْعَلْ غِنَائِي فِي نَفْسِي، وَالْيَقِينَ فِي قَلْبِي.^۱

خدایا! بی‌نیازیم را در نفسم و یقین را در دلم قرار ده.

از مضمون این دعای حضرت استفاده می‌شود قلب و نفس و روح انسان ظرف

یقین است.

امام علی علیه السلام می‌فرماید:

فَمِنَ الْإِيمَانِ مَا يَكُونُ ثَابِتًا مُسْتَقَرًّا فِي الْقُلُوبِ، وَمِنْهُ مَا يَكُونُ عَوَارِيًّا
بَيْنَ الْقُلُوبِ وَالصُّدُورِ إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ، فَإِذَا كَانَتْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ مِنْ أَحَدٍ
فَقِفُوهُ حَتَّى يَحْضُرَهُ الْمَوْتُ، فَعِنْدَ ذَلِكَ يَقَعُ حَدُّ الْبَرَاءَةِ.

وَالْهِجْرَةَ قَائِمَةً عَلَى حَدِّهَا الْأَوَّلِ، مَا كَانَ لِلَّهِ فِي أَهْلِ الْأَرْضِ حَاجَةٌ مِنْ
مُسْتَسِرِّ الْأُمَّةِ وَمُعْلِنِهَا، لَا يَقَعُ اسْمُ الْهِجْرَةِ عَلَى أَحَدٍ إِلَّا بِمَعْرِفَةِ
الْحُجَّةِ فِي الْأَرْضِ، فَمَنْ عَرَفَهَا وَأَقَرَّ بِهَا فَهُوَ مُهَاجِرٌ، وَلَا يَقَعُ اسْمُ
الِاسْتِصْعَافِ عَلَى مَنْ بَلَغَتْهُ الْحُجَّةُ فَسَمِعَتْهَا أذُنُهُ وَوَعَاها قَلْبُهُ.

إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ، لَا يَحْمِلُهُ إِلَّا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ ائْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ
لِلْإِيمَانِ، وَلَا يَعْجِي حَدِيثَنَا إِلَّا صُدُورٌ أَمِينَةٌ، وَأَحْلَامٌ رَزِينَةٌ.^۲

ایمان بر دو قسم است: یکی ایمانی که در دل‌ها ثابت و برقرار و دیگری در میان دل‌ها و سینه‌ها ناپایدار است تا سرآمدی که تعیین شده است. پس اگر از کسی بپزاید، او را به حال خود گذارید تا

۱. کفعمی، البلد الأمين، ص ۲۵۳.

۲. علی بن ابی‌طالب علیه السلام، نهج البلاغة، خطبه ۱۸۹.

مرگ او فرارسد، پس در آن هنگام وقت بیزاری جستن است. و هجرت، بر جایگاه ارزشی نخستین خود قرار دارد. خدا را به ایمان اهل زمین نیازی نیست، چه ایمان خود را پنهان دارند یا آشکار کنند؛ و نام مهاجر را بر کسی نمی‌توان گذاشت جز آن کس که حجّت خدا بر روی زمین را بشناسد. هر کس حجّت خدا را شناخت و به امامت او اقرار کرد مهاجر است؛ و نام مستضعف در دین، بر کسی که حجّت بر او تمام شد و گوشش آن را شنید و قلبش آن را دریافت، صدق نمی‌کند [و معذور نیست].

همانا کار ما «ولایت» ما اهل بیت پیامبر ﷺ سخت و تحمل آن دشوار است و جز مؤمن دین‌دار که خدا او را آزموده و ایمانش در دل استوار بوده، قدرت پذیرش و تحمل آن را ندارد و حدیث ما را جز سینه‌های امانت‌پذیر و عقل‌های بردبار فرانگیرد.

نیاز انسان به امداد غیبی در رسیدن به یقین قلبی

و نیز در حدیث اخیر امام حسین علیه السلام، از آنجا که حضرت این خواسته را از خدا تقاضا کرده استفاده می‌شود انسان در راستای قرار گرفتن یقین در قلبش به امداد غیبی نیاز دارد و لذا باید آن را از خدا تقاضا کند. امام علی علیه السلام می‌فرماید:

إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَقَّهَهُ فِي الدِّينِ، وَأَلْهَمَهُ الْيَقِينَ.^۱

هرگاه خداوند خوبی بنده‌ای را بخواهد، او را در دین فقیه و آگاه گرداند و یقین به او الهام فرماید.

۱. آمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۹۱، حدیث ۱۵۹.

آنان که در عالم آخرت ایمان پیدا می‌کنند

از امام حسین علیه السلام نقل شده که ضمن وصیت خود درباره قیامت و احوال آن فرمود:

... وَيَوْمَئِذٍ ﴿لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا قَلِ أَنْظُرُوا أَنَا مُنْتَظِرُونَ﴾^۱ ...^۲

... و در آن روز است که «نفع نمی‌دهد کسی را ایمانی که از قبل نبوده است یا در ایمانش، خیری کسب نکرده باشد، بگو منتظر باشید که ما نیز منتظرانیم»...

از این کلام حضرت که برگرفته از آیات قرآن است استفاده می‌شود برخی افراد در عالم آخرت به خداوند متعال ایمان پیدا می‌کنند که این ایمان برایشان فایده‌ای ندارد و باید در دنیا به خدا ایمان داشته باشند.

ابو بصیر از امام باقر علیه السلام نقل کرده که ذیل این آیه فرمود:

إِذَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا، فَكُلُّ مَنْ آمَنَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ لَا يَنْفَعُهُ إِيْمَانُهُ.^۳

چون خورشید از مغربش برآید، همه کسانی که در آن روز ایمان آورند، ایمانشان برای آن‌ها سودی ندارد.

گاهی که ایمان افراد قبول نمی‌شود

از امام حسین علیه السلام نقل شده که در خطبه‌ای فرمود:

... وَأَحْذَرُكُمْ الْإِصْغَاءَ إِلَى هُتُوفِ الشَّيْطَانِ بِكُمْ فَإِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ، فَتَكُونُوا كَأَوْلِيَاءِهِ الَّذِينَ قَالَ لَهُمْ: ﴿لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ﴾ فَلَمَّا تَرَأَتْ أَلْفَتَانِ نَكَصَ عَلَى عَقْبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ

۱. سوره انعام، آیه ۵۸.

۲. ابن شعبه، تحف العقول عن آل الرسول (صلی الله علیهم)، ص ۲۴۰.

۳. علی بن ابراهیم قمی، تفسیر/قمی، ج ۱، ص ۲۲۱-۲۲۲.

مِّنْكُمْ! فَتَلْقَوْنَ لِّلسُّيُوفِ صَرْبًا وَلِلرَّمَاكِ وَرَدًا وَلِلْعُمْدِ حَطْمًا
وَلِلسَّهَامِ غَرَضًا، ثُمَّ لَا يُقْبَلُ مِنْ نَفْسٍ إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ أَمَنَتْ مِنْ قَبْلُ
أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا.^۲

... و شما را بر حذر می‌دارم از گوش فرا دادن به نغمه‌های شیطانی که دشمن آشکار شماسست تا مبدا از اولیایش شوید که به آنان گفت: «امروز هیچ کس از مردم بر شما پیروز نخواهد شد و من پناه شما هستم. پس هنگامی که دو گروه یکدیگر را دیدند [شیطان] به عقب برگشت و گفت: من از شما بیزارم»، اینجاست که با فرود آمدن شمشیرها و وارد شدن نیزه‌ها و درهم شکستن گرزها و نشانه قرار گرفتن تیرها روبرو خواهید شد و دیگر از کسی که پیشاپیش ایمان نیاورده یا در ایمان خود خیری کسب نکرده است [عذری] پذیرفته نخواهد شد.

از استشهاد حضرت به این آیه به دست می‌آید آنان که یک عمر از شیطان و اولیای او پیروی کرده‌اند، عاقبت به شر شده و اگر هنگام مرگ ایمان آوردند ایمانشان پذیرفته نخواهد شد؛ و این امر ضمناً و بالملازمه دلالت بر ضعف ایمان افراد و در نتیجه مراتب تشکیکی آن دارد.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ الدِّينَ فَرَقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ
يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾^۳.

مسلماً کسانی که دینشان را بخش‌بخش کردند و گروه‌گروه شدند، تو را هیچ پیوندی با آنان نیست، کار آنان فقط با خداست، سپس به

۱. سوره انفال، آیه ۴۸.

۲. طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۹۹.

۳. سوره انعام، آیه ۱۵۹.

اعمالی که همواره انجام می‌دادند، آگاهشان می‌کند.

کم شدن دین‌داران هنگام امتحان شدن با بلا

امام حسین علیه السلام در مسیرش به کربلا فرمود:

إِنَّ النَّاسَ عِبِيدُ الدُّنْيَا، وَالدِّينُ لَعَقٌّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ، يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ
مَعَايِشُهُمْ، فَإِذَا مُحِّصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ.^۱

همانا مردم دنیاپرست‌اند و دین از سر زبان آن‌ها فراتر نرود و دین را تا آنجا که زندگی‌شان را رو به راه سازد بچرخانند و چون در بوته آزمایش گرفتار شوند دین‌داران اندک گردند.

از ذیل این حدیث به دست می‌آید هرگاه پای امتحان الهی پیش آید دین‌داران اندک‌اند؛ و این امر ضمناً و بالملازمه دلالت بر مرتبه ایمان افراد و ضعف آن هنگام امتحان الهی دارد.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَنَبْلُوَنَّكُمْ﴾^۲

ما همه شما را قطعاً می‌آزماییم تا معلوم شود مجاهدان واقعی و صابران از میان شما کیان‌اند و اخبار شما را بیازماییم!

۱. ابن شعبه، تحف العقول عن آل الرسول (صلی الله علیهم)، ص ۲۴۵.

۲. سوره محمد، آیه ۳۱.

ج) موارد ایمان

از روایات حضرت سید الشهداء علیه السلام استفاده می‌شود، ایمان که عقد و تصدیق قلبی است به مواردی تعلق می‌گیرد، از قبیل:

۱. ربوبیت الهی

ابن شهر آشوب می‌نویسد:

رَوَى أَبُو مَخْنَفٍ عَنِ الشَّعْبِيِّ أَنَّهُ صَلَبَ رَأْسُ الْحُسَيْنِ بِالصَّيَارِفِ فِي الْكُوفَةِ، فَتَنَحَّخَ الرَّأْسُ، وَقَرَأَ سُورَةَ الْكَهْفِ إِلَى قَوْلِهِ: ﴿إِنَّهُمْ فَتِيَةٌ ءَامَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى﴾^۱، فَلَمْ يَزِدْهُمْ ذَلِكَ إِلَّا ضَلَالًا. وَفِي أَثَرٍ: أَنَّهُمْ لَمَّا صَلَبُوا رَأْسَهُ عَلَى الشَّجَرَةِ سَمِعَ مِنْهُ: ﴿وَسِعَلُمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾^۲، وَسَمِعَ أَيْضًا صَوْتَهُ بِدِمَشْقَ يَقُولُ: ﴿لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ﴾^۳، وَسَمِعَ أَيْضًا يَقْرَأُ: ﴿أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ ءَايَاتِنَا عَجَبًا﴾^۴، فَقَالَ زَيْدُ بْنُ أَرْقَمَ: أَمْرُكَ أَعْجَبُ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ.^۵

ابومخنف از شعبی نقل می‌کند که سر مبارک امام علیه السلام را در بازار صرافان کوفه بر نی داشتند که [شنیده شد]: آن سر، صدا صاف کرد و سوره مبارکه کهف را تا آیه شریفه: ﴿إِنَّهُمْ فَتِيَةٌ ءَامَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى﴾ تلاوت فرمود و این واقعه شگفت جز بر گمراهی آنان نیفزود.

۱. سوره کهف، آیه ۱۳.

۲. سوره شعراء، آیه ۲۲۷.

۳. سوره کهف، آیه ۳۹.

۴. سوره کهف، آیه ۹.

۵. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابي طالب علیهم السلام، ج ۴، ص ۶۱.

در نقل دیگری آمده است: آنان چون سر مبارک امام علیه السلام را بر درخت آویختند، از او شنیده شد: «و آنان که ظلم کنند به زودی خواهند دانست که به چه کیفرگاهی برمی‌گردند». نیز در دمشق شنیدند که می‌گوید: «هیچ نیرویی جز از خدا نیست» و نیز شنیدند که تلاوت می‌کند: ﴿أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا﴾. زید بن ارقم گفت: کار تو شگفت‌تر است ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله!

از استشهاد حضرت به آیه ﴿إِنَّهُمْ فِيهَا ءَامِنُونَ بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَهُمْ هُدًى﴾ به دست می‌آید ایمان آوردن به ربوبیت الهی بر همگان لازم است و این ایمان عامل زیاد شدن هدایت انسان است.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ ءَامِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا﴾!

پروردگارا! ما صدای منادی [تو] را شنیدیم که به ایمان دعوت می‌کرد که: «به پروردگار خود، ایمان بیاورید!» و ما ایمان آوردیم.

شهید ثانی می‌نویسد:

الثالث: في بيان المعارف التي يحصل بها الإيمان، وهي خمسة أصول:

الأصل الأوّل: معرفة الله تعالى وتقدّس، المراد بها التصديق الجازم الثابت بأنّه تعالى موجود أزلاً وأبداً واجب الوجود لذاته، بمعنى أنّ وجوده تعالى مقتضى ذاته القديم من غير افتقار إلى علّة في ذاته ووجوده، فيكون وجوده القديم عين ذاته القديم؛ إذ لو فرض عدم قدم ذاته ووجوده خرج عن كونه واجب الوجود إلى ممكن الوجود، وقد فرضناه واجب الوجود هذا خلف.

والتصديق بصفات جلاله ونعوت كماله التي هي صفاته الثبوتية،
وتنزيهه عما لا يليق بكبرياء ذاته من صفات مخلوقاته التي يجب
اعتقاد سلبها.^۱

سوم: در بیان معارفی است که ایمان به آنها حاصل می‌شود و آنها
پنج اصل است:

اول: معرفت خداوند متعال و مقدس به این‌که خداوند متعال موجود
ازلی و ابدی، واجب الوجود لذاته است، به معنای این‌که وجود
خداوند متعال مقتضای ذات قدیم اوست، بدون احتیاج به علتی در
ذات و وجودش. در نتیجه وجود قدیمش عین ذات قدیم اوست؛ زیرا
اگر عدم قدیم بودن ذات و وجودش فرض شود، از واجب الوجود
بودن خارج شده و ممکن الوجود خواهد بود، در حالی که فرض
واجب الوجود بودن اوست و این خلاف فرض است.

و تصدیق به صفات جلال و کمالش که همان صفات ثبوتی اوست و
تنزیه او از آنچه لایق به کبریایی ذات او از صفات مخلوقاتش
نیست، همان صفاتی که اعتقاد به سلبش واجب است.

۲. تصدیق رسولان الهی

امام حسین علیه السلام در دعای عرفه، درباره دولت رهبران کفر، خطاب به خدای
سبحان عرضه می‌دارد:

الَّذِينَ نَقَضُوا عَهْدَكَ، وَكَذَّبُوا رُسُلَكَ.^۲

آنان که پیمان‌ت را شکستند و پیامبران‌ت را تکذیب نمودند.

۱. شهید ثانی، حقائق‌الایمان مع رسالتی‌الاقتصاد و العدالة، ص ۱۴۴-۱۴۵.

۲. کفعمی، البلد‌الأمین، ص ۲۵۱.

از آنجا که این جمله در مورد دولت رهبران کفر آورده شده ضمناً به دست می‌آید تصدیق رسولان الهی لازم و تکذیب آنان حرام است.

برقی به سندش از زید بن ارقم نقل کرده که حسین بن علی علیه السلام فرمود:

مَا مِنْ شَيْعَتِنَا إِلَّا صِدِّيقٌ شَهِيدٌ.

قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، أَنَّى يَكُونُ ذَلِكَ وَعَامَّتْهُمْ يَمُوتُونَ عَلَيَّ

فِرَاشِهِمْ؟

فَقَالَ: أَمَا تَتْلُو كِتَابَ اللَّهِ فِي الْحَدِيدِ: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾^۱!

قَالَ: فَقُلْتُ: كَأَنِّي لَمْ أَقْرَأْ هَذِهِ الْآيَةَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قَطُّ.

قَالَ: لَوْ كَانَ الشُّهَدَاءُ لَيْسَ إِلَّا كَمَا تَقُولُ لَكَانَ الشُّهَدَاءُ قَلِيلًا.^۲

هیچ یک از پیروان ما نیست که صدیق و شهید نباشد.

گفتم: فدایت شوم! چگونه چنین می‌شود، در حالی که توده آن‌ها در بسترهایشان می‌میرند.

فرمود: آیا در کتاب خدا در سوره حدید نخوانده‌ای: «و کسانی که به خدا و فرستادگان‌شان ایمان آوردند آنان نزد پروردگارشان صدیق و شهیدند»؟

گفتم: گویا تاکنون این آیه از کتاب خدا را هرگز نخوانده‌ام.

فرمود: اگر شهیدان فقط کسانی بودند که تو می‌گویی تعداد شهیدان اندک بود.

از ذکر کلمه «رُسُل» در این آیه مورد استشهاد حضرت به دست می‌آید انسان باید به تمام رسولان الهی که برای هدایت بشر فرستاده شده‌اند ایمان داشته باشد.

۱. سوره حدید، آیه ۱۹.

۲. احمد بن محمد برقی، المحاسن، ج ۱، ص ۱۶۳-۱۶۴، حدیث ۱۱۵.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ أُولَٰئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجْرَهُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا﴾^۱!

و کسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان آوردند و میان هیچ یک از آنان جدایی نینداختند، خدا پاداششان را می‌دهد؛ و خدا همواره بسیار آمرزنده و مهربان است.

و نیز می‌فرماید:

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَىٰ مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِّنْهُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ ۚ انْتَهُوا خَيْرًا لَّكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَحْدٌ سُبْحَانَهُ ۚ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ ۚ وَلَدٌ لَهُ ۚ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ۚ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا﴾^۲

ای اهل کتاب! در دین خود، غلو [و زیاده‌روی] نکنید! و درباره خدا، غیر از حق نگویید! مسیح عیسی بن مریم فقط فرستاده خدا و کلمه [و مخلوق] اوست که او را به مریم القا نمود؛ و روحی [شایسته] از طرف او بود؛ بنابراین، به خدا و پیامبران او، ایمان بیاورید! و نگویید: «[خداوند] سه‌گانه است!» [از این سخن] خودداری کنید که برای شما بهتر است! خدا، تنها معبود یگانه است؛ او منزه است که فرزندی داشته باشد؛ [بلکه] از آن اوست آنچه در آسمان‌ها و در زمین است؛ و برای تدبیر و سرپرستی آن‌ها، خداوند کافی است.

و می‌فرماید:

۱. سوره نساء، آیه ۱۵۲.

۲. سوره نساء، آیه ۱۷۱.

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ﴾^۱

و کسانی که به خدا و پیامبرش ایمان آوردند، آنانند که صدیقان و گواهان [اعمال] نزد پروردگارشان هستند، [و] برای آنان است پاداش [اعمال] آنان و نور [ایمان] آن‌ها و کسانی که کفر ورزیدند و آیات ما را انکار کردند، آنان اهل دوزخ‌اند.

و می‌فرماید:

﴿أَمَّا الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفِرُّ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ﴾^۲

پیامبر، به آنچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده، ایمان آورده است. [و او، به تمام سخنان خود، کاملاً مؤمن است.] و همه مؤمنان [نیز]، به خدا و فرشتگان او و کتاب‌ها و فرستادگانش، ایمان آورده‌اند؛ [و می‌گویند]: ما در میان هیچ یک از پیامبران او، فرق نمی‌گذاریم [و به همه ایمان داریم].

شهادت ثانی می‌نویسد:

الأصل الثالث: التصديق بنبوّة محمد صلی الله علیه و آله وجميع ما جاء به تفصيلاً فيما علم تفصيلاً، وإجمالاً فيما علم إجمالاً.

ولیس بعیداً أن یكون التصديق الإجمالي بجميع ما جاء به صلي الله عليه وآله كافياً في تحقق الإيمان، وإن كان المكلف قادراً على العلم بذلك تفصيلاً يجب العلم بتفاصيل ما جاء به من الشرائع للعمل به.

وأما تفصيل ما أخبر به من أحوال المبدأ والمعاد، كالتكليف بالعبادات، والسؤال في القبر وعذابه، والمعاد الجسماني، والحساب

۱. سوره حدید، آیه ۱۹.

۲. سوره بقره، آیه ۲۸۵.

والصراط، والجنّة، والتّار، والميزان، وتطائر الكتب، مما ثبت مجيؤه به تواتراً، فهل التصديق بتفاصيله معتبرة في تحقق الإيمان؟ صرّح باعتباره جمع من العلماء.

والظاهر أنّ التصديق به إجمالاً كاف، بمعنى أنّ المكلف لو اعتقد حقيقة كل ما أخبر به ﷺ، بحيث كلما ثبت عنده جزئي منها صدّق به تفصيلاً كان مؤمناً وإن لم يطلع على تفاصيل تلك الجزئيات بعد. ويؤيد ذلك أنّ أكثر الناس في الصدر الأوّل لم يكونوا عالمين بهذه التفاصيل في الأوّل، بل كانوا يطلعون عليها وقتاً فوقتاً، مع الحكم بإيمانهم في كل وقت من حين التصديق بالوحدانية والرسالة، بل هذا حال أكثر الناس في جميع الأعصار كما هو المشاهد، فلو اعتبرناه لزم خروج أكثر أهل الإيمان عنه، وهو بعيد عن حكمة العزيز الحكيم.

نعم، العلم بذلك لا ريب له من مكملات الإيمان، وقد يجب العلم به محافظة على صيانة الشريعة عن النسيان، وتباعداً عن شبه المضلين، وإدخال ما ليس من الدين فيه، فهذا سبب آخر لوجوبه لا لتوقف الإيمان عليه، وهو الظاهر.

وهل يعتبر في تحقق الإيمان التصديق بعصمته وطهارته وختمه الأنبياء بمعنى لا نبي بعده، وغير ذلك من أحكام النبوات وشرائطها؟ يظهر من كلام بعض العلماء ذلك، حيث ذكر أنّ من جهل شيئاً من ذلك خرج عن الإيمان، ويحتمل الاكتفاء بما ذكرناه من التصديق بها إجمالاً^١.

اصل سوم عبارت است از تصديق به نبوت محمد ﷺ و به تمام آنچه

١. شهيد ثاني، حقائق الإيمان مع رسالتي الاقتصاد و العدالة، ص ١٤٨-١٤٩.

او آورده به طور تفصیل در آنچه معلوم تفصیلی است و به نحو اجمال در آنچه معلوم اجمالی است.

و بعید به نظر نمی‌رسد این‌که تصدیق اجمالی به تمام آنچه حضرت آورده کافی در تحقق ایمان باشد، ولی اگر مکلف قادر بر علم به آن‌ها به تفصیل است، علم به تفصیل آنچه از شرایط آورده به جهت عمل به آن واجب است.

و اما تفصیل آنچه به آن خبر داده از احوال مبدأ و معاد، مثل تکلیف به عبادات و سؤال در قبر و عذاب قبر و معاد جسمانی و صراط و بهشت و دوزخ و میزان و پرواز نامه‌ها که رسیدن آن به تواتر ثابت شده؛ آیا تصدیق به تفصیل آن‌ها در تحقق ایمان معتبر است؟ به اعتبار آن‌ها جمعی از علما تصریح کرده‌اند.

ولی ظاهر آن است که تصدیق به آن‌ها به طور اجمال کافی است؛ یعنی این‌که مکلف اگر اعتقاد به حقانیت تمام اموری کند که پیامبر صلی الله علیه و آله به آن‌ها خبر داده به نحوی که اگر یکی از آن‌ها نزد او ثابت شد آن را به تفصیل تصدیق کند او مؤمن به حساب می‌آید گرچه او هنوز بر تفصیل آن جزئیات اطلاع پیدا نکرده است.

و مؤید این مطلب این‌که بیشتر مردم در صدر اول اسلام، در ابتدا عالم به این تفصیل نبوده‌اند، بلکه هر از چند گاهی بر آن‌ها مطلع می‌شدند، در حالی که در هر زمان از هنگام تصدیق به وحدانیت و رسالت حکم به ایمان آنان می‌شد، بلکه این امر حال بیشتر مردم در تمام عصرهاست، آن‌گونه که مشاهده می‌شود و اگر علم تفصیلی اعتبار گردد، خروج بیشتر اهل ایمان از ایمان لازم می‌آید و این از حکمت خداوند عزیز حکیم به دور است.

آری، علم به این امر بی‌شک از مکمل‌های ایمان به حساب می‌آید و

گاهی علم به آن‌ها به جهت محافظت از فراموش شدن شریعت و دوری از شبهه‌های گمراهان و وارد کردن آنچه جزء دین نیست واجب است و این سبب دیگری بر وجود آن بوده نه به جهت توقف ایمان بر آن و این امری ظاهر است.

و آیا در تحقق ایمان، تصدیق به عصمت و طهارت و خاتم الانبیاء بودن او که بعد از او پیامبری نیست و غیر این امور از احکام نبوت‌ها و شرایط آن‌ها معتبر است؟ از کلام برخی علما این مطلب ظاهر می‌شود؛ زیرا ذکر کرده‌اند: هر کس این امور را جاهل باشد از ایمان خارج است. ولی احتمال می‌رود اکتفا به آنچه ذکر شد از تصدیق به آن امور به نحو اجمال.

۳. ولایت امیر مؤمنان علیه السلام

عبدالله بن حمزه می‌نویسد:

عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ . علیه السلام . أَنَّهُ قَالَ يَوْمًا لِشَيْعَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ: أَمَا وَاللَّهِ مَا أَكْتَسَبَ مُؤْمِنٌ ذَخِيرَةً فِي دِينِهِ، أَفْضَلَ مِنْ وِلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ . علیه السلام .

قَالَ: فَفَرِحَ الْقَوْمُ بِذَلِكَ، فَقَالَ: أَبْشِرُوا، فَوَاللَّهِ مَا يُتَقَبَلُ إِلَّا مِنْكُمْ، وَلَا يُغْفَرُ إِلَّا لَكُمْ.^۱

از حسین بن علی علیه السلام نقل شده که روزی خطاب به شیعیان امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «آگاه باشید! به خدا سوگند! هیچ‌گاه مؤمنی ذخیره‌ای در دینش برتر از ولایت امیر مؤمنان علیه السلام کسب نکرده است.»

راوی گفت: قوم از این خبر شاد شدند. سپس فرمود: «بشارت باد

۱. المنصور بالله، الشافعی، ج ۳، ص ۲۸۶.

شما را، به خدا سوگند خداوند جز از شما قبول نمی‌کند و جز برای شما نمی‌آمرزد».

از جمله «مَا اكْتَسَبَ مُؤْمِنٌ دَخِيرَةً...» ضمناً به دست می‌آید ایمان به ولایت امیر مؤمنان علیه السلام لازم است.
شهادت ثانی می‌نویسد:

الأصل الرابع: التصديق بإمامة الاثني عشر صلوات الله عليهم اجمعين، وهذا الأصل اعتبره في تحقق الإيمان الطائفة المحقة الإمامية، حتى أتته من ضروريات مذهبهم، دون غيرهم من المخالفين، فإنه عندهم من الفروع.

ثم إنه لا ريب أنه يشترط التصديق بكونهم أئمة يهدون بالحق، وبوجوب الانقياد إليهم في أوامرهم ونواهيهم؛ إذ الغرض من الحكم بإمامتهم ذلك، فلو لم يتحقق التصديق بذلك لم يتحقق التصديق بكونهم أئمة.

أما التصديق بكونهم معصومين مطهرين عن الرجس، كما دلت عليه الأدلة العقلية والنقلية، والتصديق بكونهم منصوصاً عليهم من الله تعالى ورسوله، وأنهم حافظون للشرع، عالمون بما فيه صلاح أهل الشريعة من أمور معاشهم ومعادهم، وأن علمهم ليس عن رأي واجتهاد، بل عن يقين تلقوه عن من لا ينطق عن الهوى خلفاً عن سلف بأنفس قوية قدسية، أو بعضه لدني من لدن حكيم خبير، وغير ذلك مما يفيد اليقين، كما ورد في الحديث أنهم عليهم السلام محدثون، أي معهم ملك يحدثهم بجميع ما يحتاجون أو يرجع إليهم فيه، أو أنهم يحصل لهم نكت في القلوب بذلك على أحد التفسيرين للحديث، وأنه لا يصح خلو العصر عن إمام منهم، وإلا لساخت الأرض بأهلها، وأن الدنيا تتم بتمامهم، ولا تصح الزيادة عليهم، وأن خاتمهم

المهدي صاحب الزمان عليه السلام، وأتته حي إلى أن يأذن الله تعالى له
ولغيره، وأدعية الفرقة المحقة الناجية بالفرج بظهوره عليه السلام كثيرة.^۱
اصل چهارم: تصدیق به امامت دوازده امام صلوات الله عليهم
اجمعين است:

و این اصل را طایفه امامیه که بر حقّ اند در تحقق ایمان اعتبار
نموده، به نحوی که آن از ضروریات مذهب آنان به حساب آمده
است، به خلاف دیگران از مخالفان که امامت نزد آنان از فروع است.
وانگهی شکی نیست که شرط است تصدیق به این که آنان امامان
هدایت‌گر به حق بوده‌اند، همان‌گونه که تصدیق به وجوب انقیاد در
اوامر و نواهی از آنان شرط است؛ زیرا هدف از حکم به امامت آنان
این معناست و اگر تصدیق به آن تحقق نیابد، تصدیق به امامت
آنان تحقق نیافته است.

اما تصدیق به عصمت و طهارت آنان از پلیدی‌ها، همان‌گونه است که
دلالت نموده بر آن ادله عقلی و نقلی.

و تصدیق به این که آنان منصوب از جانب خداوند متعال و رسولش
بوده و حافظ شرع و عالم به صلاح اهل شریعت از امور معاش و
معادشان می‌باشند.

و این که علمشان از روی رأی و اجتهاد نبوده بلکه ناشی از یقینی
است که آن را یکی پس از دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله با نفس‌های قوی
قدسی تلقی کرده‌اند، پیامبری که از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید،
یا برخی از آن را از جانب خداوند حکیم خبیر اخذ نموده‌اند.

و غیر این امور که مفید یقین است، همان‌گونه که در حدیث از اهل

۱. شهید ثانی، حقائق الإیمان مع رسالتی الاقتصاد و العدالة، ص ۱۴۹-۱۵۰.

بیت علیه السلام وارد شده که آنان محدث می‌باشند؛ یعنی آنان با فرشته‌ای مصاحبت دارند که آنان را حدیث می‌کند به تمام آنچه نیاز داشته یا به آنان در آن رجوع می‌نمایند یا این‌که توسط آن برای آنان نکته‌هایی در قلب‌ها حاصل می‌شود، بنا بر یکی از دو تفسیر از حدیث. و این‌که هیچ عصر و زمانی از امامی از اهل بیت علیه السلام خالی نخواهد بود وگرنه زمین زیر و رو می‌شود و این‌که دنیا با تمام شدن آنان تمام خواهد شد و بیش از دوازده نفر نیستند. و خاتم آنان مهدی صاحب زمان علیه السلام است و او زنده مانده تا خداوند متعال به او و دیگران اذن دهد؛ و دعا‌های فرقه بر حق که ناجی است، بر فرج به ظهورش بسیار است.

۴. تقدیر خیر و شر

از امام رضا علیه السلام نقل شده که فرمود:

كَتَبَ الْحَسَنُ بْنُ أَبِي الْحَسَنِ الْبَصْرِيُّ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام يَسْأَلُهُ عَنِ الْقَدْرِ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ: «اتَّبِعْ مَا شَرَحْتَ لَكَ فِي الْقَدْرِ مِمَّا أَفْضِيَ إِلَيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِالْقَدْرِ خَيْرِهِ وَشَرِّهِ فَقَدْ كَفَرَ، وَمَنْ حَمَلَ الْمَعَاصِيَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَقَدْ فَجَرَ وَافْتَرَى عَلَى اللَّهِ افْتِرَاءً عَظِيمًا، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يُطَاعُ بِإِكْرَاهٍ، وَلَا يُعْصَى بِغَلْبَةٍ، وَلَا يُهْمَلُ الْعِبَادَ فِي الْهَلَكَةِ، وَلَكِنَّهُ الْمَالِكُ لِمَا مَلَكَهُمْ، وَالْقَادِرُ لِمَا عَلَيْهِ أَقْدَرَهُمْ، فَإِنْ اتَّمَرُوا بِالطَّاعَةِ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ صَادًا عَنْهَا مُبْطِنًا، وَإِنْ اتَّمَرُوا بِالْمَعْصِيَةِ فَشَاءَ أَنْ يَمُنَّ عَلَيْهِمْ فَيَحُولَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا اتَّمَرُوا بِهِ، فَإِنْ فَعَلَ وَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ فَلَيْسَ هُوَ حَامِلُهُمْ عَلَيْهِمْ قَسْرًا، وَلَا كَلْفُهُمْ جَبْرًا بِتَمَكِينِهِ إِيَّاهُمْ بَعْدَ إِعْذَارِهِ وَإِنْذَارِهِ لَهُمْ وَاحْتِجَاجِهِ عَلَيْهِمْ طَوْقَهُمْ وَمَكْنَهُمْ، وَجَعَلَ لَهُمُ السَّبِيلَ إِلَى أَخْذِ مَا إِلَيْهِ دَعَاهُمْ، وَتَرَكَ مَا عَنْهُ نَهَاهُمْ، جَعَلَهُمْ مُسْتَطِيعِينَ لِأَخْذِ مَا أَمَرَهُمْ

بِهِ مِنْ شَيْءٍ غَيْرِ آخِذِيهِ، وَلِتَرَكَ مَا نَهَاهُمْ عَنْهُ مِنْ شَيْءٍ غَيْرِ تَارِكِيهِ،
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ عِبَادَهُ أَقْوِيَاءَ لِمَا أَمَرَهُمْ بِهِ، يَنَالُونَ بِتِلْكَ الْقُوَّةِ
وَنَهَاهُمْ عَنْهُ، وَجَعَلَ الْعُذْرَ لِمَنْ لَمْ يَجْعَلْ لَهُ السَّبَبَ جَهْدًا مُتَقَبَّلًا.^۱

حسن بن ابی حسن بصری به حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام نامه نوشت و از او درباره قدر (تقدیر) پرسید. حسین علیه السلام به او نوشت: از آنچه درباره قدر (تقدیر) به ما اهل بیت رسیده و برایت توضیح می‌دهم، پیروی کن که هر کس به خیر و شر قدر، ایمان نیاورد، کافر شده است و هر کس معصیت [انسان‌ها] را بر عهده خدای عزوجل بگذارد، فسق و فجور ورزیده و افترا بی بزرگ به خدا بسته است. خداوند - تبارک و تعالی - به اجبار، اطاعت نمی‌شود و به چیره شدن بر او، نافرمانی نمی‌گردد و بندگان را در هلاکت، مهمل نمی‌گذارد؛ بلکه او مالک چیزی است که به ملکیت آنان درآورده است و بر چیزی که ایشان را به آن قادر کرده، قادر است. پس اگر بندگان، تصمیم به فرمان‌برداری بگیرند، نه از آنان جلوگیری می‌کند و نه به تأخیرشان می‌اندازد و اگر بخواهند نافرمانی کنند، اما بخواهد بر آنان منت بگذارد، میان آنان و معصیت، مانع می‌شود و اگر چنین نکند، آنان را به زور، به معصیت و انمی‌دارد؛ بلکه چون به آنان قدرت بخشید و سپس هشدارشان داد و اندازشان کرد و برایشان حجت آورد و به گردنشان نهاد و به آن‌ها امکان داد و راهی هم برای آنچه ایشان را به سوی آن فراخواند و ترک آنچه نهی کرد، قرار داد، آن‌ها را به برگرفتن آنچه به ایشان فرموده، قادر ساخت، بی‌آن‌که حتماً لازم باشد آن را بگیرند و نیز بر آنچه نهیشان کرده، توانایی بخشید،

۱. علی بن موسی علیه السلام، الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا علیه السلام، ص ۴۰۸-۴۰۹.

بی آن که حتماً [لازم باشد] ترکش کنند. ستایش، ویژه خدایی است که بندگان را بر آنچه به ایشان فرمان داده، توانا قرار داد تا بدان نیرو، به آن دست یابند و آنان را از آن [بدیها] بازداشت و عذر کسی را که توان انجام دادن نیافت، کوششی مقبول قرار داد. از صدر این جمله استفاده می شود ایمان آوردن به خیر و شر مقدر شده از سوی خداوند متعال بر همگان لازم بوده و اگر کسی به آن ایمان نداشته باشد کافر است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ يُؤْمِنَ بِالْقَدَرِ خَيْرِهِ وَشَرِّهِ وَحُلُوهِ وَمَرِّهِ.^۱

هیچ یک از شما ایمان ندارد تا ایمان آورد به قدر؛ خواه خوب آن و خواه بد آن و خواه شیرین آن و خواه تلخ آن.

۵. مبدأ و معاد

ابن اعثم می نویسد:

وَصِيَّةُ الْحُسَيْنِ عليه السلام لِأَخِيهِ مُحَمَّدٍ عليه السلام :

... إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، جَاءَ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِهِ، وَأَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ، وَالنَّارَ حَقٌّ، وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا، وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ.^۲

وصیت [امام] حسین علیه السلام به برادرش محمد بن حنفیه (رضی الله عنه):

... به راستی که حسین بن علی، شهادت می دهد جز خدای یگانه، خدایی نیست و همتایی ندارد و به راستی که محمد، بنده و فرستاده اوست و پیام حق را از جانب او (خدا) آورد و به راستی که بهشت،

۱. محمد بن علی ابن بابویه، التوحید، ص ۳۷۹-۳۸۰، حدیث ۲۷.

۲. ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۵، ص ۲۱.

حق است و دوزخ، حق است و قیامت، بی‌شک، خواهد آمد و خداوند، بدن‌ها [ی خفته] در قبرها را بر خواهد انگیخت.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ﴾^۱.

نیکی، [تنها] این نیست که [به هنگام نماز،] روی خود را به سوی مشرق و [یا] مغرب کنید؛ [و تمام گفتگوی شما، دربارهٔ قبله و تغییر آن باشد؛ و همه وقت خود را مصروف آن سازید]؛ بلکه نیکی [و نیکوکار] کسی است که به خدا و روز رستاخیز و فرشتگان و کتاب [آسمانی] و پیامبران، ایمان آورده است.

نقل شده مردی از انصار همراه با کنیزش نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت:

يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ عَلَيَّ رَقَبَةً مُؤْمِنَةً، فَإِنْ كُنْتُ تَرَى هَذِهِ مُؤْمِنَةً أَعْتَقْتُهَا، فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ): «أَتَشْهَدِينَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ؟» قَالَتْ: نَعَمْ، قَالَ: «أَتَشْهَدِينَ أَنَّي رَسُولُ اللَّهِ؟» قَالَتْ: نَعَمْ، قَالَ: «أَتُؤْمِنِينَ بِالْبَعْثِ بَعْدَ الْمَوْتِ؟» قَالَتْ: نَعَمْ، قَالَ: «أَعْتَقُهَا»^۲.

ای رسول خدا! بر عهده من است که بنده مؤمنی را آزاد نمایم آیا می‌توانم این برده را آزاد نمایم؟ حضرت به آن برده فرمود: آیا گواهی به وحدانیت خداوند می‌دهی؟ گفت: آری. فرمود: آیا گواهی به رسالت محمد ﷺ می‌دهی؟ گفت: آری. فرمود: آیا به برانگیخته شدن بعد از مرگ ایمان داری؟ گفت: آری. حضرت فرمود: او را آزاد کن.

۱. سوره بقره، آیه ۱۷۷.

۲. ابن حنبل، مسند الإمام/احمد بن حنبل، ج ۲۵، ص ۱۹، حدیث ۱۵۷۴۳.

میرزای قمی می نویسد:

الكافر هو ما قابل المسلم، وهو من أنكر أحد الأصول الثلاثة: التوحيد والنبوة والمعاد، بل الأصليين الأولين، فإنّ الثالث يرجع إلى إنكار الأولين؛ لكونه إنكاراً للبدیهی من الدين، بل جميع الأديان، وكلّ منكر للبدیهی منه كافر؛ لأنّه يرجع إلى إنكار المخبر عنه أو صدقه.^۱

كافر در مقابل مسلمان است و او کسی است که یکی از سه اصل توحید و نبوت و معاد، بلکه دو اصل اولی را انکار نماید؛ زیرا بازگشت انکار سومی به انکار دو اصل اولی است، به جهت انکار بدیهی از دین اسلام بلکه تمام ادیان الهی؛ و هر منکر بدیهی دین کافر است؛ زیرا بازگشت آن به انکار چیزی است که از آن خبر داده شده یا انکار صدق آن است.

آیت الله خویی می نویسد:

«منها»: الاعتراف بالمعاد وإن أهمله فقهاؤنا (قدس سرهم) إلا أنا لا نرى لإهمال اعتباره وجهاً، كيف وقد قرن الإيمان به بالإيمان بالله سبحانه في غير واحد من الموارد. على ما ببالي. كما في قوله عزّ من قائل: ﴿إِن كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾^۲، وقوله: ﴿إِن كُنْتُمْ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾^۳، وقوله: ﴿مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾^۴، وقوله: ﴿مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾^۵ إلى غير ذلك من الآيات، ولا مناص

۱. ابو القاسم بن محمد حسن میرزای قمی، غنائم الأیام في مسائل الحلال و الحرام، ج ۱، ص ۴۱۴.
 ۲. سوره نساء، آیه ۵۹.
 ۳. سوره بقره، آیه ۲۲۸.
 ۴. سوره بقره، آیه ۲۳۲.
 ۵. سوره بقره، آیه ۱۷۷.

معها من اعتبار الإقرار بالمعاد على وجه الموضوعية في تحقق الإسلام.^۱

از آن جمله اعتراف به معاد است گرچه فقهای ما (قدس الله سرهم) آن را رها کرده‌اند، ولی من وجهی بر رها کردن آن نمی‌بینم؛ چگونه رها شود در حالی که ایمان به آن در بسیاری از موارد آن‌گونه که در خاطر دارم با ایمان به خداوند سبحان مقرون شده است. همانند قول خداوندی که عزیزترین گوینده است: «اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید» و قول او: «اگر به خدا و روز رستاخیز، ایمان دارید» و قول او: «افرادی از شما که ایمان به خدا و روز قیامت دارند» و قول او: «کسی که به خدا و روز رستاخیز ایمان آورده» و دیگر آیات؛ و با وجود این آیات چاره‌ای نیست جز اعتبار اقرار به معاد به نحو موضوعیت در تحقق اسلام.

۱. ابوالقاسم خویی، التنقیح فی شرح العروة الوثقی، ج الطهارة ۲، ص ۵۹.

د) لزوم هماهنگی بین ایمان و اسلام

همان گونه که قبلاً ذکر شد، اسلام به معنای اقرار و گواهی و شهادت به اموری است و از روایات حضرت سید الشهداء علیه السلام استفاده می شود، بین اسلام و ایمان که عقد قلبی است هماهنگی وجود دارد.

گواهی هایی که باید با ایمان داد

امام حسین علیه السلام در دعای عرفه خطاب به خدای سبحان عرضه می دارد:

غَيْرَ أَنِّي يَا إِلَهِي أَشْهَدُ ... وَأَقُولُ مُؤْمِنًا مُوقِنًا...^۱

جز آن که - ای خدای من - گواهی می دهم... و از روی ایمان و یقین می گویم...

از آنجا که مورد این گواهی وحدانیت خداوند متعال است استفاده می شود گواهی هایی است که باید با ایمان قلبی بر زبان جاری ساخت و از آن جمله گواهی لفظی به وحدانیت خداست.

در دعای ششم صحیفه سجادیه می خوانیم:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُكَ وَكَفَى بِكَ شَهِيداً، وَأَشْهَدُ سَمَاءَكَ وَأَرْضَكَ وَمَنْ
أَسْكَنْتَهُمَا مِنْ مَلَائِكَتِكَ وَسَائِرِ خَلْقِكَ فِي يَوْمِي هَذَا وَسَاعَتِي هَذِهِ
وَلَيْلَتِي هَذِهِ وَمُسْتَقَرِّي هَذَا، أَنِّي أَشْهَدُ أَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا
أَنْتَ.^۲

بار خدایا، تو را به شهادت می گیرم و تو شهادت را بسنده ای و آسمان تو را و ساکنانش را و زمین تو را و ساکنانش را از فرشتگانت و همه آفریدگانت، در این روز و در این ساعت و در این شب و در این مکان،

۱. کفعمی، البلد الامین، ص ۲۵۳.

۲. علی بن حسین علیه السلام، الصحیفه السجادیة، ص ۵۲.

به شهادت می‌گیرم که گواهی دهم تو خدای یکتایی و جز تو خدایی نیست.

گواهی‌هایی که باید با یقین داد

و نیز از آنجا که مورد گواهی حضرت توحید است از مضمون کلام او و سیاق آن استفاده می‌شود گواهی‌هایی است که باید با یقین داد و از آن جمله گواهی به وحدانیت خداوند سبحان است.

امام علی علیه السلام می‌فرماید:

لَأَنْسِبَنَّ الْإِسْلَامَ نِسْبَةً لَمْ يَنْسُبَهَا أَحَدٌ قَبْلِي: الْإِسْلَامُ هُوَ التَّسْلِيمُ،
وَالتَّسْلِيمُ هُوَ الْيَقِينُ، وَالْيَقِينُ هُوَ التَّصَدِيقُ، وَالتَّصَدِيقُ هُوَ الْإِقْرَارُ،
وَالْإِقْرَارُ هُوَ الْأَدَاءُ، وَالْأَدَاءُ هُوَ الْعَمَلُ.^۱

اسلام را چنان می‌شناسانم که پیش از من کسی آن‌گونه معرفی نکرده باشد. اسلام همان تسلیم در برابر خدا و تسلیم همان یقین داشتن و یقین اعتقاد راستین و باور راستین همان اقرار درست و اقرار درست انجام مسئولیت‌ها و انجام مسئولیت‌ها همان عمل کردن به احکام دین است.

۱. علی بن ابی‌طالب علیه السلام، نهج البلاغه، کلام قصار ۱۲۵.

ه) آثار ایمان

از روایات حضرت سید الشهداء علیه السلام استفاده می‌شود بر ایمان آثاری مترتب می‌شود، از قبیل:

۱. نعمت معنوی ایمان

امام حسین علیه السلام در دعای عرفه خطاب به خدای سبحان عرضه می‌دارد:

يَا مَنْ هَدَانِي لِلْإِيمَانِ مِنْ قَبْلِ أَنْ أَعْرِفَ شُكْرَ الْإِمْتِنَانِ^۱

ای آن‌که مرا به ایمان رهنمون شد پیش از آن‌که شیوه سپاسگزاری نعمتش را بشناسم.

از صدر و ذیل این جمله استفاده می‌شود ایمان نعمت معنوی الهی است و لذا حضرت علیه السلام به آن در دعای عرفه اشاره کرده است.

شهید مطهری درباره آثار و فواید ایمان می‌نویسد:

ایمان مذهبی آثار نیک فراوان دارد، چه از نظر تولید بهجت و انبساط، چه از نظر نیکو ساختن روابط اجتماعی و چه از نظر کاهش و رفع ناراحتی‌های ضروری که لازمه ساختمان این جهان است. اینک آثار ایمان مذهبی را در این سه بخش توضیح می‌دهیم:

الف) بهجت و انبساط:

اولین اثر ایمان مذهبی، از نظر بهجت‌زایی و انبساط آفرینی، «خوش‌بینی» است، خوش‌بینی به جهان و خلقت و هستی. ایمان مذهبی از آن جهت که تلقی انسان را نسبت به جهان شکل خاص می‌دهد، به این نحو که آفرینش را هدف‌دار و هدف را خیر و تکامل و

۱. کفعمی، البلد الأمين، ص ۲۵۵.

سعادت معرفی می‌کند، طبعاً دید انسان را نسبت به نظام کلی هستی و قوانین حاکم بر آن خوش‌بینانه می‌سازد. حالت فرد باایمان در کشور هستی، مانند حالت فردی است که در کشوری زندگی می‌کند که قوانین و تشکیلات و نظامات آن کشور را صحیح و عادلانه می‌داند، به حسن نیت گردانندگان اصلی کشور نیز ایمان دارد و قهراً زمینه ترقی و تعالی را برای خودش و همه افراد دیگر فراهم می‌بیند و معتقد است که تنها چیزی که ممکن است و موجب عقب‌ماندگی او بشود تنبلی و بی‌تجربگی خود او و انسان‌هایی مانند اوست که مانند او مکلف و مسئول‌اند.

از نظر چنین شخصی، مسئول عقب‌ماندگی او خودش است نه تشکیلات و نظامات کشور و هر نقصی وجود دارد از آنجاست که او و امثال او وظیفه و مسئولیت خویش را انجام نداده‌اند. این اندیشه طبعاً او را به غیرت می‌آورد و با خوش‌بینی و امیدواری به حرکت و جنبش وامی‌دارد.

اما یک فرد بی‌ایمان در کشور هستی، مانند فردی است که در کشوری زندگی می‌کند که قوانین و تشکیلات و تأسیسات کشور را فاسد و ظالمانه می‌داند و از قبول آن‌ها هم چاره‌ای ندارد. درون چنین فردی، همواره پر از عقده و کینه است. او هرگز به فکر اصلاح خودش نمی‌افتد، بلکه فکر می‌کند در جایی که زمین و آسمان بر ناهمواری است و سراسر هستی ظلم و جور و نادرستی است، درستی ذره‌ای مانند من چه اثری دارد؟ چنین کسی هرگز از جهان لذت نمی‌برد. جهان برای او همواره مانند یک زندان هولناک است. این است که قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا﴾^۱

هر کس از توجه و یاد من رو برگرداند، زندگی‌ای تنگ و پر از فشار خواهد داشت.

آری، ایمان است که زندگی را در درون جان ما بر ما وسعت می‌بخشد و مانع فشار عوامل روحی می‌شود.

دومین اثر ایمان مذهبی از نظر بهجت‌زایی و انبساط آفرینی، «روشندلی» است.

انسان همین‌که به حکم ایمان مذهبی جهان را به نور حق و حقیقت روشن دید، همین روشن‌بینی، فضای روح او را روشن می‌کند و در حکم چراغی می‌گردد که در درونش روشن شده باشد، برخلاف یک فرد بی‌ایمان که جهان در نظرش پوچ است، تاریک است، خالی از درک و بینش و روشنایی است و به همین سبب خانه دل خودش هم در این تاریکخانه که خود فرض کرده تاریک و مظلوم است.

سومین اثر ایمان مذهبی از نظر تولید بهجت و انبساط، «امیدواری» به نتیجه خوب تلاش خوب است.

از نظر منطق مادّی، جهان نسبت به مردمی که در راه صحیح و یا راه باطل، راه عدالت یا راه ظلم، راه درستی یا راه نادرستی، می‌روند بی‌طرف و بی‌تفاوت است، نتیجه کارشان بسته است تنها به یک چیز: «مقدار تلاش» و بس.

ولی در منطق فرد باایمان، جهان نسبت به تلاش این دو دسته بی‌طرف و بی‌تفاوت نیست، عکس‌العمل جهان در برابر این دو نوع تلاش یکسان نیست، بلکه دستگاه آفرینش حامی مردمی است که

۱. سوره طه، آیه ۱۲۴.

در راه حقّ و حقیقت و درستی و عدالت و خیرخواهی تلاش می‌کنند:

﴿إِن نَّصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ﴾^۱.

اگر خدا را یاری کنید (در راه حق گام بردارید) خداوند شما را یاری می‌کند.

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾^۲.

اجر و پاداش نیکوکاران هرگز هدر نمی‌رود.

چهارمین اثر ایمان مذهبی از نظرگاه بهجت و انبساط، «آرامش خاطر» است. انسان فطرتاً جویای سعادت خویش است، از تصوّر وصول به سعادت غرق در مسرت می‌گردد و از فکر یک آینده شوم و مقرون به محرومیت، لرزه بر اندامش می‌افتد، سخت دچار دلهره و اضطراب می‌گردد. آنچه مایه سعادت انسان می‌گردد دو چیز است:

۱. تلاش.

۲. اطمینان به شرایط محیط.

موفقیت یک دانش‌آموز معلول دو چیز است: سعی و تلاش خودش، دیگر مساعدت و آمادگی محیط مدرسه و تشویق و ترغیب و تقدیر اولیای مدرسه. یک دانش‌آموز ساعی و کوشا اگر به محیطی که در آنجا درس می‌خواند و معلّمی که آخر سال نمره می‌دهد اعتماد نداشته باشد و نگران یک رفتار غیرعادلانه باشد، در تمام ایام سال دلهره و اضطراب سراپای وجودش را می‌گیرد.

تکلیف انسان با خودش روشن است. از این ناحیه اضطرابی دست نمی‌دهد، زیرا اضطراب از شک و تردید پدید می‌آید. انسان درباره آنچه مربوط به خودش است شک و تردید ندارد. آنچه که انسان را

۱. سوره محمد، آیه ۷.

۲. سوره توبه، آیه ۱۲۰.

به اضطراب و نگرانی می‌کشاند و آدمی تکلیف خویش را درباره او روشن نمی‌بیند جهان است.

آیا کار خوب فایده دارد؟ آیا صداقت و امانت بیهوده است؟ آیا با همه تلاش‌ها و انجام وظیفه‌ها پایان کار محرومیت است؟ اینجاست که دلهره و اضطراب در مهیب‌ترین شکل‌ها رخ می‌نماید.

ایمان مذهبی به حکم این‌که به انسان که یک طرف معامله است، نسبت به جهان که طرف دیگر معامله است، اعتماد و اطمینان می‌بخشد، دلهره و نگرانی نسبت به رفتار جهان را در برابر انسان زایل می‌سازد و به جای آن به او آرامش خاطر می‌دهد. این است که می‌گوییم یکی از آثار ایمان مذهبی آرامش خاطر است.

یکی دیگر از آثار ایمان مذهبی از جنبه انبساط بخشی، برخوردار می‌شود. بیشتر از یک سلسله لذت‌هاست که «لذت معنوی» نامیده می‌شود. انسان دو گونه لذت دارد: یک نوع لذت‌هایی است که به یکی از حواس انسان تعلق دارد که در اثر برقراری نوعی ارتباط میان یک عضو از اعضا با یکی از مواد خارجی حاصل می‌شود، مانند لذتی که چشم از راه دیدن و گوش از راه شنیدن و دهان از راه چشیدن و لامسه از راه تماس می‌برد، نوع دیگر لذت‌هایی است که با عمق روح و وجدان آدمی مربوط است و به هیچ عضو خاص مربوط نیست و تحت تأثیر برقراری رابطه با یک ماده بیرونی حاصل نمی‌شود، مانند لذتی که انسان از احسان و خدمت، یا از محبوبیت و احترام و یا از موفقیت خود یا موفقیت فرزند خود می‌برد که نه به عضو خاص تعلق دارد و نه تحت تأثیر مستقیم یک عامل مادی خارجی است.

لذات معنوی از لذات مادی، هم قوی‌تر است و هم دیرپاتر. لذت عبادت و پرستش خدا برای مردم عارف حق‌پرست از این‌گونه لذات

است. عابدان عارف که عبادتشان توأم با حضور و خضوع و استغراق است بالاترین لذت‌ها را از عبادت می‌برند. در زبان دین از «طعم ایمان» و «حلاوت ایمان» یاد شده است. ایمان حلاوتی دارد فوق همه حلاوت‌ها. لذت معنوی آنگاه مضاعف می‌شود که کارهایی از قبیل کسب علم، احسان، خدمت، موفقیت و پیروزی، از حس دینی ناشی گردد و برای خدا انجام شود و در قلمرو «عبادت» قرار گیرد.

(ب) نقش ایمان در بهبود روابط اجتماعی:

انسان مانند برخی از جانداران دیگر، اجتماعی آفریده شده است. فرد به تنهایی قادر نیست نیازهای خویش را برطرف سازد. زندگی باید به صورت یک «شرکت» درآید که همه در وظایف و بهره‌ها سهیم باشند و یک نوع «تقسیم کار» میان افراد برقرار شود با این تفاوت میان انسان و سایر جاندارهای اجتماعی - مانند زنبور عسل - که در آن‌ها تقسیم کار و وظیفه به حکم غریزه و به فرمان طبیعت صورت گرفته است و امکان هر نوع تخلف و سرپیچی از آن‌ها گرفته شده است، برخلاف انسان که موجودی آزاد و مختار است و کار خویش را آزادانه و به عنوان «وظیفه» و «تکلیف» باید انجام دهد؛ به عبارت دیگر، آن جاندارها همان طور که نیازهایشان اجتماعی است، غرایز اجتماعی نیز به صورت جبری حاکم بر آن‌هاست. انسان نیازهای اجتماعی است بدون آن‌که چنان غرایزی بر او حکومت کند. غرایز اجتماعی انسان به صورت یک سلسله «تقاضا» در باطن انسان وجود دارد که در سایه تعلیم و تربیت باید پرورش یابد.

زندگی سالم اجتماعی آن است که افراد قوانین و حدود و حقوق یکدیگر را محترم شمارند، عدالت را امری مقدّس به حساب آورند، به یکدیگر مهر بورزند، هر یک برای دیگری آن را دوست بدارد که

برای خود دوست می‌دارد و آن را نپسندد که برای خویش نمی‌پسندد، به یکدیگر اعتماد و اطمینان داشته باشند، ضامن اعتماد متقابل آن‌ها کیفیات روحی آن‌ها باشد، هر فردی خود را متعهد و مسئول اجتماع خویش بشمارد، در سری‌ترین نهانخانه‌ها همان تقوا و عفاف از آن‌ها بروز کند که در ملأ عام، در نهایت بی‌طمعی به یکدیگر نیکی کنند، در مقابل ظلم و ستم بپا خیزند و به ستمگر و فسادگر مجال ستمگری و افساد ندهند، ارزش‌های اخلاقی را محترم بشمارند، با یکدیگر مانند اعضای یک پیکر متحد و متفق بوده باشند.

آن چیزی که بیش از هر چیز حق را محترم، عدالت را مقدس، دل‌ها را به یکدیگر مهربان و اعتماد متقابل را میان افراد برقرار می‌سازد، تقوا و عفاف را تا عمق وجدان آدمی نفوذ می‌دهد، به ارزش‌های اخلاقی اعتبار می‌بخشد، شجاعت مقابله با ستم ایجاد می‌کند و همه افراد را مانند اعضای یک پیکر به هم پیوند می‌دهد و متحد می‌کند، ایمان مذهبی است.

تجلیات انسانی انسان‌ها که مانند ستارگان در آسمان تاریخ پرحادثه انسانی می‌درخشد، همان‌هایی است که از احساس‌های مذهبی سرچشمه گرفته است.

(ج) کاهش ناراحتی‌ها:

زندگی بشر خواه ناخواه همچنان که خوشی‌ها، شیرینی‌ها، به دست آوردن‌ها و کامیابی‌ها دارد، رنج‌ها، مصائب، شکست‌ها، از دست دادن‌ها، تلخی‌ها و ناکامی‌ها دارد. بسیاری از آن‌ها قابل پیشگیری یا برطرف کردن است هر چند پس از تلاش زیاد. بدیهی است که بشر موظف است با طبیعت پنجه نرم کند، تلخی‌ها را تبدیل به شیرینی

نماید، اما پاره‌ای از حوادث جهان قابل پیشگیری و یا برطرف ساختن نیست. مثلاً پیری. انسان خواه ناخواه به سوی پیری گام برمی‌دارد و چراغ عمرش رو به خاموشی می‌رود. ناتوانی و ضعف پیری و سایر عوارض آن، چهره زندگی را دژم می‌کند. بعلاوه اندیشه مرگ و نیستی، چشم بستن از هستی، رفتن و جهان را به دیگران وا گذاشتن، به نوعی دیگر انسان را رنج می‌دهد.

ایمان مذهبی در انسان نیروی مقاومت می‌آفریند و تلخی‌ها را شیرین می‌گرداند. انسان با ایمان می‌داند هر چیزی در جهان حساب معینی دارد و اگر عکس‌العملش در برابر تلخی‌ها به نحو مطلوب باشد، فرضاً خود این غیر قابل جبران باشد، به نحوی دیگر از طرف خداوند متعال جبران می‌شود. پیری به حکم این‌که پایان کار نیست و بعلاوه یک فرد با ایمان همواره فراغت خویش را با عبادت و انس با ذکر خدا پر می‌کند، مطبوع و دوست‌داشتنی می‌شود به طوری که لذت زندگی در دوره پیری برای مردم خداپرست از دوره جوانی بیشتر می‌گردد.

قیافه مرگ در چشم فرد با ایمان با آنچه در چشم فرد بی‌ایمان می‌نماید، عوض می‌شود. از نظر چنین فردی دیگر مرگ، نیستی و فنا نیست، انتقال از دنیایی فانی و گذرا به دنیایی باقی و پایدار و از جهانی کوچک‌تر به جهانی بزرگ‌تر است، مرگ منتقل شدن از جهان عمل و کشت است به جهان نتیجه و محصول. از این‌رو چنین فردی نگرانی‌های خویش را از مرگ با کوشش در کارهای نیک که در زبان دین «عمل صالح» نامیده می‌شود برطرف می‌سازد.

از نظر روان‌شناسان، مسلّم و قطعی است که اکثر بیماری‌های روانی که ناشی از ناراحتی‌های روحی و تلخی‌های زندگی است، در میان

افراد غیرمذهبی دیده می‌شود. افراد مذهبی به هر نسبت که ایمان قوی و محکم داشته باشند از این بیماری‌ها مصون‌ترند. از این رو یکی از عوارض زندگی عصر ما که در اثر ضعف ایمان‌های مذهبی پدید آمده است افزایش بیماری‌ها و بیماری‌های روانی و عصبی است.^۱

۲. مهم بودن رضایت رسول و مؤمنان نزد خدا

از امام حسین علیه السلام نقل شده که خطاب به خدای سبحان عرضه می‌دارد:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَحِبُّ الْمَعْرُوفَ وَأُكْرَهُ الْمُنْكَرَ، وَإِنِّي أَسْأَلُكَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ بِحَقِّ هَذَا الْقَبْرِ وَمَنْ فِيهِ إِلَّا اخْتَرْتَ لِي مِنْ أَمْرِي مَا هُوَ لَكَ رِضَى، وَلِرَسُولِكَ رِضَى، وَلِلْمُؤْمِنِينَ رِضَى.^۲

پروردگارا من امر به معروف را دوست دارم و از منکر بیزار می‌جویم و من از تو مسألت دارم، ای صاحب شکوه و ای ارزانی دارنده کرامت! و تو را به حق این قبر و کسی که در آن جای گرفته سوگند می‌دهم که راهی به من بنمایی که در آن رضای تو و رضای پیامبر تو و مؤمنین است.

اگر حضرت رضایت رسول صلی الله علیه و آله و مؤمنان را کنار رضایت خدا آورده به جهت اهمیت فوق‌العاده رضایت آنان نزد خداست و لذا رضایت آنان رضایت او به حساب آمده است.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِي مَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾.^۳

به پروردگارت سوگند که آن‌ها مؤمن نخواهند بود، مگر این‌که در

۱. مرتضی مطهری، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲، ص ۴۳-۴۹.

۲. اخطب خوارزم، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۱، ص ۲۷۰.

۳. سوره نساء، آیه ۶۵.

اختلافات خود، تو را به داوری طلبند؛ و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند؛ و کاملاً تسلیم باشند.

۳. تأثیر ایمان در راحتی مؤمن در برزخ

از امام حسین علیه السلام نقل شده که در دعای مقابر خطاب به خدای سبحان عرضه می‌دارد:

اللَّهُمَّ رَبَّ هَذِهِ الْأَرْوَاحِ الْفَانِيَةِ، وَالْأَجْسَادِ الْبَالِيَةِ، وَالْعِظَامِ النَّخِرَةِ الَّتِي خَرَجَتْ مِنَ الدُّنْيَا وَهِيَ بِكَ مُؤَمَّتَةٌ، أَدْخِلْ عَلَيْهِمْ رَوْحاً مِنْكَ.^۱

بار خدایا! ای پروردگار این روح‌های فانی شده و جسدهای کهنه و استخوان‌های پوسیده، آنان که با ایمان به تو از دنیا رحلت نموده‌اند، از جانب خود راحتی و شادی بر آنان فرست.

«رَوْح» به معنای راحتی و رحمت و فرح و شادی است و از مضمون این جمله استفاده می‌شود، ارواحی که به خداوند متعال ایمان دارند در عالم برزخ در فرح و شادی به سر می‌برند.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿۸۹﴾ فَرَوْحٌ وَرِيحٌ وَجَنَّتْ نَعِيمٌ ﴿۹۰﴾﴾^۲

پس اگر او از مقربان باشد، در رَوْح و ریحان و بهشت پرنعمت است!

۴. تأثیر ایمان در اکتساب خیرات

از امام حسین علیه السلام نقل شده که ضمن وصیت خود درباره قیامت و احوال آن فرمود:

۱. مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۹۹، ص ۳۰۰-۳۰۱، حدیث ۳۱.

۲. سوره واقعه، آیه ۸۸-۸۹.

... وَيَوْمَئِذٍ ﴿لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِن قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا﴾ قُلْ أَنْظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ ﴿١﴾... ٢

... و در آن روز است که «نفع نمی‌دهد کسی را ایمانی که از قبل نبوده است یا در ایمانش، خیری کسب نکرده باشد، بگو منتظر باشید که ما نیز منتظرانیم»...

از مضمون این کلام حضرت که برگرفته از آیات قرآن است استفاده می‌شود ایمان انسان به مبدأ و معاد عامل اکتساب خیرات در دنیاست. از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود:

الإيمان والعملُ أخوانٌ شريكان في قرنٍ، لا يقبلُ اللهُ أحدهما إلا بصاحبه. ٣

ایمان و عمل دو برادر بسته به یک ریسمان‌اند که خداوند یکی را بدون دیگری نمی‌پذیرد.

از امیر مؤمنان علیؑ نقل شده که فرمود:

لَوْ كَانَ الْإِيمَانُ كَلَامًا لَمْ يَنْزِلْ فِيهِ صَوْمٌ وَلَا صَلَاةٌ وَلَا حَلَالٌ وَلَا حَرَامٌ. ٤

اگر ایمان تنها گفتار بود، روزه و نماز و حلال و حرام نازل نمی‌شد.

و نیز درباره «ایمان» فرمود:

سَبِيلُ أَبْلَجِ الْمُنْهَاجِ، أَنْوَرُ السَّرَاجِ، فَبِالْإِيمَانِ يُسْتَدَلُّ عَلَى الصَّالِحَاتِ، وَبِالصَّالِحَاتِ يُسْتَدَلُّ عَلَى الْإِيمَانِ، وَبِالْإِيمَانِ يُعْمَرُ الْعِلْمُ، وَبِالْعِلْمِ يُرْهَبُ الْمَوْتُ، وَبِالْمَوْتِ تُخْتَمُ الدُّنْيَا، وَبِالدُّنْيَا تُحْرَزُ الْآخِرَةُ. ٥

ایمان روشن‌ترین راه‌ها و نورانی‌ترین چراغ‌هاست، با ایمان می‌توان به

۱. سوره انعام، آیه ۱۵۸.

۲. ابن شعبه، تحف العقول عن آل الرسول (صلی الله علیهم)، ص ۲۴۰.

۳. متقی هندی، کنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال، ج ۱، ص ۳۶، حدیث ۵۹.

۴. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۳۳، حدیث ۲.

۵. علی بن ابی طالبؑ، نهج البلاغه، خطبه ۱۵۶.

اعمال صالح راه برد و با اعمال نیکو به ایمان می‌توان دسترسی پیدا کرد، با ایمان، علم و دانش آبادان است و با آگاهی لازم، انسان را از مرگ می‌هراسد و با مرگ دنیا پایان می‌پذیرد و با دنیا، توشه آخرت فراهم می‌شود.

عیاشی به اسنادش از امیر مؤمنان علیه السلام نقل کرده که فرمود:

إِنَّ النَّاسَ يُوشِكُونَ أَنْ يَنْقَطِعَ بِهِمُ الْعَمَلُ، وَيُسَدَّ عَلَيْهِمْ بَابُ التَّوْبَةِ، فَ
 ﴿لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا تَكُنَّ ءَامَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا﴾^۱.

مردم هر لحظه در معرض آن‌اند که فرصت عملشان به پایان رسد و در توبه بر آنان بسته شود و در نتیجه ایمان کسی که پیش از مرگ ایمان نیاورده و کار خیری انجام نداده سودی ندارد.

عمرو بن شمر از امام باقر یا امام صادق علیه السلام نقل کرده که ذیل آیه ﴿أَوْ كَسَبَتْ

فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا﴾ فرمود:

الْمُؤْمِنُ حَالَتِ الْمَعَاصِي بَيْنَهُ وَبَيْنَ إِيْمَانِهِ، كَثُرَتْ ذُنُوبُهُ وَقَلَّتْ
 حَسَنَاتُهُ، فَلَمْ يَكْسِبْ فِي إِيْمَانِهِ خَيْرًا.^۲

گناهان بین مؤمن و ایمانش فاصله می‌اندازد، گناهانش زیاد و نیکی‌هایش اندک است و ایمانش به او سود نمی‌رساند.

۵. بهره‌مندی اخروی انسان

و نیز در حدیث اخیر امام حسین علیه السلام، از مضمون این کلام حضرت که برگرفته از آیات قرآن است استفاده می‌شود، انسان از کسب خیر دنیوی خود که با ایمانش به دست آورده در عالم آخرت از آن بهره‌مند می‌شود. خداوند متعال می‌فرماید:

۱. سوره انعام، آیه ۵۸.

۲. محمد بن مسعود عیاشی، تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۳۸۴، حدیث ۱۲۷.

۳. همان، ج ۱، ص ۳۸۵، حدیث ۱۳۰.

﴿فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ ۚ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ﴾^۱

و اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، پس پروردگارشان آنان را در رحمت خود درآورد؛ این همان کامیابی آشکار است.

و نیز می‌فرماید:

﴿يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾^۲

خداوند کسانی را که ایمان آوردند، به خاطر گفتار و اعتقاد ثابتشان، استوار می‌دارد؛ هم در این جهان و هم در سرای دیگر!

و نیز می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ﴾^۳

کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، پروردگارشان آن‌ها را در پرتو ایمانشان هدایت می‌کند؛ از زیر [قصرهای] آن‌ها در باغ‌های بهشت، نهرها جاری است.

۶. عصمت ناشی از ایمان

امام حسین علیه السلام فرمود:

إِنَّ الْمُؤْمِنَ اتَّخَذَ اللَّهُ عِصْمَتَهُ، وَقَوْلَهُ مِرَاتَهُ، فَمَرَّةً يَنْظُرُ فِي نَعْتِ الْمُؤْمِنِينَ، وَتَارَةً يَنْظُرُ فِي وَصْفِ الْمُتَجَبَّرِينَ، فَهُوَ مِنْهُ فِي لَطَائِفِ،

۱. سوره جاثیه، آیه ۳۰.

۲. سوره ابراهیم، آیه ۲۷.

۳. سوره یونس، آیه ۹.

وَمِنْ نَفْسِهِ فِي تَعَارُفٍ، وَمِنْ فِطْنَتِهِ فِي يَقِينٍ، وَمِنْ قُدْسِهِ عَلَى تَمَكِينٍ.^۱

به راستی، مؤمن خداوند را نگهدار خویش گرفته و گفتارش را آیینه [و نصب العین] خود ساخته است. باری در صفت مؤمنان بنگرد و دگربار در وصف زورگویان دقت کند، پس او خود به خود از سوی خویش غرق در لطیفه‌ها [ی الهی] است و با نفس خویش آشناست [و خود خویش‌شناس] و از هوشمندی خود به [مرحله] یقین رسیده و به سبب پاکی خویش قدرتمند و مطمئن است. از این‌که موضوع در جمله اول مؤمن است به دست می‌آید ایمان انسان است که او را به این سمت و سو می‌کشاند تا خدا حافظ و نگهبان او در برابر مشکلات مادی و معنوی باشد، همان‌گونه که آثار دیگری نیز دارد و در روایات به آن‌ها اشاره شده است.

از امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده که فرمود:

الْإِيمَانُ إِخْلَاصُ الْعَمَلِ.^۲

ایمان، خالص کردن عمل است [برای خدا].

از این حدیث استفاده می‌شود ایمان انسان را به اخلاص در عمل می‌رساند که نوعی از عصمت و مصونیت است.

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

إِنَّ مِنْ حَقِيقَةِ الْإِيمَانِ أَنْ تُؤْتِرَ الْحَقَّ وَإِنْ صَرَّكَ عَلَى الْبَاطِلِ وَإِنْ نَفَعَكَ.^۳

از نشانه‌های ایمان حقیقی این است که حق را، هرچند به زیان تو

۱. ابن شعبه، تحف العقول عن آل الرسول (صلی الله علیهم)، ص ۲۴۸.

۲. آمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ص ۵۰، حدیث ۹۲۳.

۳. محمد بن علی ابن بابویه، الخصال، ج ۱، ص ۵۳، حدیث ۷۰.

باشد، بر باطل، هرچند به سود تو باشد، ترجیح دهی.

از این حدیث استفاده می‌شود ایمان انسان را به ایثار و مقدم داشتن حق می‌رساند که این نیز نوعی از مصونیت است.

شهید مطهری می‌نویسد:

انسان یک موجود مختار است و کارهای خویش را بر اساس منافع و مضارّ و مصالح و مفاسدی که تشخیص می‌دهد انتخاب می‌کند، از این رو «تشخیص» نقش مهمی در اختیار و انتخاب کارها دارد، محال است که انسان چیزی را که برحسب تشخیص او مفید هیچ‌گونه فایده‌ای نیست و از طرف دیگر زیان و ضرر دارد انتخاب کند، مثلاً انسان عاقل علاقه‌مند به حیات، دانسته خود را از کوه پرت نمی‌کند و یا زهر کشنده را نمی‌نوشد.

افراد مردم از نظر ایمان و توجه به آثار گناهان متفاوت‌اند، به هراندازه که ایمانشان قوی‌تر و توجه‌شان به آثار گناهان شدیدتر باشد، اجتنابشان از گناه بیشتر و ارتکاب آن کمتر می‌شود. اگر درجه ایمان در حدّ شهود و عیان برسد، به حدّی که آدمی حالت خود را در حین ارتکاب گناه حالت شخصی ببیند که می‌خواهد خود را از کوه پرت کند و یا زهر کشنده‌ای را بنوشد، در اینجا احتمال اختیار گناه به صفر می‌رسد، یعنی هرگز به طرف گناه نمی‌رود. چنین حالی را «عصمت از گناه» می‌نامیم. پس عصمت از گناه ناشی از کمال ایمان و شدت تقواست. ضرورتی ندارد که برای این‌که انسان به حدّ «مصونیت» و «معصومیت» از گناه برسد یک نیروی خارجی جبراً او را از گناه بازدارد و یا شخص معصوم به حسب سرشت و ساختمان، مسلوب القدره باشد.

اگر انسانی قدرت بر گناه نداشته باشد و یا یک قوه‌ای جبری همواره جلوگیری او از گناه باشد، گناه نکردن او برایش کمالی شمرده نمی‌شود،

زیرا او مانند انسانی است که در یک زندان حبس شده و قادر به خلافتکاری نیست. خلافتکاری نکردن چنین انسانی را به حساب درستی و امانت او نتوان گذاشت.^۱

۷. توصیف مؤمنان در قرآن

و نیز از حدیث اخیر امام حسین علیه السلام، به دست می‌آید خداوند متعال مؤمنان را در قرآن کریم توصیف کرده و لذا باید به اوصاف آنان توجه نمود. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ﴿۱﴾ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ ﴿۲﴾ وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ
الْغَوِّ مَعْزُومُونَ ﴿۳﴾ وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ ﴿۴﴾ وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوحِهِمْ
خَافِظُونَ ﴿۵﴾ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ
مُلُومِينَ ﴿۶﴾ فَمَنْ أَتَّبَعَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ ﴿۷﴾ وَالَّذِينَ هُمْ
لِأَمْنَتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ ﴿۸﴾ وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ﴿۹﴾
﴿۱۰﴾ أُولَٰئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ ﴿۱۱﴾ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۱۲﴾﴾^۲

مؤمنان رستگار شدند؛ آن‌ها که در نمازشان خشوع دارند؛ و آن‌ها که از لغو و بیهودگی روی‌گردان‌اند؛ و آن‌ها که زکات را انجام می‌دهند؛ و آن‌ها که دامان خود را [از آلوده شدن به بی‌عفتی] حفظ می‌کنند؛ تنها آمیزش جنسی با همسران و کنیزانشان دارند که در بهره‌گیری از آنان ملامت نمی‌شوند؛ و کسانی که غیر از این طریق را طلب کنند، تجاوزگرند! و آن‌ها که امانت‌ها و عهد خود را رعایت می‌کنند؛ و آن‌ها که بر نمازهایشان مواظبت می‌نمایند؛ [آری]، آن‌ها وارثان‌اند! [وارثانی] که بهشت برین را ارث می‌برند و جاودانه در آن خواهند ماند!

۱. مطهری، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲، ص ۱۶۱.

۲. سوره مؤمنون، آیه ۱-۱۱.

۸. قدس ناشی از ایمان

و نیز در حدیث اخیر امام حسین علیه السلام، از ارجاع ضمیر «قدسه» به مؤمن استفاده می‌شود ایمان مؤمن در قدسیت روح و نفس و طهارت معنوی او مؤثر است.

علامه مصطفوی درباره لغت «قدس» می‌نویسد:

وَأَمَّا حَظُّ الْعَبْدِ مِنْ هَذَا الْأَسْمِ وَاتِّصَافِهِ بِهَذِهِ الصِّفَةِ أَنْ يَكُونَ لَهُ قِدَاسَةٌ وَطَهَارَةٌ فِي أَفْكَارِهِ وَعَقَائِدِهِ، وَفِي صِفَاتِهِ وَأَخْلَاقِهِ، وَفِي أَعْمَالِهِ وَآدَابِهِ، بِحَيْثُ لَا يَشُوْبُهُ خَلَلٌ وَانْكَدَارٌ فِي هَذِهِ الْمَرَاتِبِ الثَّلَاثِ، وَيَكُونُ مَنْزَهاً عَنِ كُلِّ عَيْبٍ وَانْحِرَافٍ فِي ظَاهِرِهِ وَبَاطِنِهِ.

وَأَمَّا مَنْ يَظْهَرُ الْقُدْسُ فِي أَعْمَالِهِ الظَّاهِرَةِ وَبِرَائِيهِ وَيَتَقَدَّسُ فَهُوَ مِنَ الْمَرَاتِبِ الْمُنْحَرِفِينَ، نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِهِمْ وَمَكَائِدِهِمْ.^۱

و اما بهره بنده از این اسم و اتصاف او به این صفت به آن است که برای او قداست و طهارت در افکار و عقاید و در صفات و اخلاق، در اعمال و آدابش باشد به نحوی که در این سه مرتبه خلل و کدورتی وارد نشده و از هر عیب و انحرافی در ظاهر و باطنش منزّه باشد.

و اما آن‌که در ظاهر کردارش تقدس داشته و ریاکاری می‌کند او از ریاکاران منحرف است که ما از شرور و کیدهای آنان به خدا پناه می‌بریم.

از امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده که فرمود:

الْمُؤْمِنُ مَنْ طَهَّرَ قَلْبَهُ مِنَ الدَّيْبَةِ.^۲

مؤمن کسی است که دلش را از فرومایگی پاک سازد.

و نیز فرمود:

۱. مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۹، ص ۲۳۴.

۲. آمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۰۸، حدیث ۱۹۷۷.

وَتُؤْمِنُ بِهِ إِيْمَانًا مِّنْ عَيْنِ الْغُيُوبِ، وَوَقَفَ عَلَى الْمَوْعُودِ، إِيْمَانًا نَفَى
 إِخْلَاصَهُ الشَّرْكَ، وَيَقِيْنُهُ الشَّكَّ، وَنَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا
 شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، شَهَادَتَيْنِ تُصْعِدَانِ الْقَوْلَ،
 وَتُرْفَعَانِ الْعَمَلَ، لَا يَخِفُّ مِيزَانُ تَوْضَعَانِ فِيهِ، وَلَا يَثْقُلُ مِيزَانُ تَرْفَعَانِ
 [مِنْهُ] عَنْهُ.^۱

و به خدا ایمان داریم، ایمان کسی که غیبها را به چشم خود دیده
 و بر آنچه وعده داده‌اند آگاه است، ایمانی که اخلاص آن شرک را
 زدوده و یقین آن شک را نابود کرده است؛ و گواهی می‌دهیم که
 خدایی نیست جز خدای یکتا، نه شریکی دارد و نه همتایی و گواهی
 می‌دهیم که حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بنده و فرستاده اوست «که درود خدا
 بر او و خاندانش باد» این دو گواهی (شهادتین) گفتار را بالا می‌برند
 و کردار و عمل را به پیشگاه خدا می‌رسانند، ترازویی که این دو
 گواهی را در آن نهند سبک نباشد و اگر بردارند با چیز دیگری
 سنگین نخواهد شد.

از امام صادق علیه السلام سؤال شد:

بِأَيِّ شَيْءٍ يُعْلَمُ الْمُؤْمِنُ بِأَنَّهُ مُؤْمِنٌ؟ قَالَ: بِالتَّسْلِيمِ لِلَّهِ، وَالرِّضَا فِيْمَا
 وَرَدَ عَلَيْهِ مِنْ سُورٍ أَوْ سَخِطٍ.^۲

مؤمن بودن مؤمن با چه چیز شناخته می‌شود؟ فرمود: با تسلیم در
 برابر خدا و خشنود بودن به هر غم و شادی که به او می‌رسد.

۱. علی بن ابی‌طالب علیه السلام، نهج البلاغه، خطبه ۱۱۴.

۲. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۶۲-۶۳، حدیث ۱۲.

۹. تسلط بر نفس اماره با ایمان

و نیز در حدیث اخیر امام حسین علیه السلام، «تمکین» به معنای مکنّت و قدرت و سلطنت است و از عبارت حدیث فوق به دست می‌آید مؤمنان به جهت تقدسی که از ناحیه ایمان خود به مبدأ و معاد دارند بر نفس اماره و سرکش خود تسلط یافته‌اند.

امام علی علیه السلام می‌فرماید:

وَتَدَبَّرُوا أَحْوَالَ الْمَاضِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ قَبْلَكُمْ كَيْفَ كَانُوا فِي حَالِ التَّمَحِيصِ وَالْبَلَاءِ، أَلَمْ يَكُونُوا أَثْقَلَ الْخَلَائِقِ أَعْبَاءً، وَأَجْهَدَ الْعِبَادِ بَلَاءً، وَأَضْيَقَ أَهْلِ الدُّنْيَا حَالًا؟! اتَّخَذَتْهُمْ الْفِرَاعِنَةُ عَبِيدًا فَسَامَوْهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَ[جَرَعُوهُمْ جُرَعِ الْمُرَارِ] جَرَعُوهُمْ الْمُرَارَ، فَلَمْ تَبْرَحِ الْحَالُ بِهِمْ فِي ذُلِّ الْهَلَكَةِ، وَقَهْرِ الْغَلْبَةِ، لَا يَجِدُونَ حِيلَةً فِي امْتِنَاعٍ، وَلَا سَبِيلًا إِلَى دِفَاعٍ، حَتَّى إِذَا رَأَى اللَّهُ سُبْحَانَهُ جِدَّ الصَّبْرِ مِنْهُمْ عَلَى الْأَدَى فِي مَحَبَّتِهِ، وَالْإِحْتِمَالَ لِلْمَكْرُوهِ مِنْ خَوْفِهِ، جَعَلَ لَهُمْ مِنْ مَصَاقِبِ الْبَلَاءِ فَرَجًا، فَأَبْدَلَهُمُ الْعِزَّ مَكَانَ الذُّلِّ، وَالْأَمْنَ مَكَانَ الْخَوْفِ، فَصَارُوا مُلُوكًا حُكَّامًا، وَأَيْمَّةً أَعْلَامًا، وَقَدْ بَلَغَتِ الْكِرَامَةُ مِنَ اللَّهِ لَهُمْ مَا لَمْ تَذْهَبِ الْأَمَالُ إِلَيْهِ بِهِمْ.^۱

و در احوالات مؤمنان پیشین اندیشه کنید که چگونه در حال آزمایش و امتحان به سر بردند، آیا بیش از همه مشکلات بر دوش آن‌ها نبود؟ و آیا بیش از همه مردم در سختی و زحمت نبودند؟ و آیا از همه مردم جهان بیشتر در تنگنا قرار نداشتند؟ فرعون‌های زمان، آن‌ها را به بردگی کشاندند و همواره بدترین شکنجه‌ها را بر آنان وارد کردند و انواع تلخی‌ها را به کامشان ریختند که این دوران ذلت و

۱. علی بن ابی طالب علیه السلام، نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

هلاکت و مغلوب بودن، تداوم یافت نه راهی وجود داشت که سرپیچی کنند و نه چاره‌ای که از خود دفاع نمایند تا آن‌که خداوند، تلاش و استقامت و بردباری در برابر ناملایمات آن‌ها را، در راه دوستی خود و قدرت تحمل ناراحتی‌ها را برای ترس از خویش، مشاهده فرمود. آنان را از تنگناهای بلا و سختی‌ها نجات داد و ذلت آنان را به عزت و بزرگواری و ترس آن‌ها را به امنیت تبدیل فرمود و آن‌ها را حاکم و زمامدار و پیشوای انسان‌ها قرار داد و آن قدر کرامت و بزرگی از طرف خدا به آن‌ها رسید که خیال آن را نیز در سر نمی‌پروراندند.

طاووس یمانی از امام زین العابدین علیه السلام نقل کرده که می‌فرمود:

عَلَامَاتُ الْمُؤْمِنِ حَمْسٌ، قُلْتُ: وَمَا هُنَّ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ؟ قَالَ: الْوَرَعُ فِي الْخَلْوَةِ، وَالصَّدَقَةُ فِي الْقِلَّةِ، وَالصَّبْرُ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ، وَالْحِلْمُ عِنْدَ الْغَضَبِ، وَالصَّدْقُ عِنْدَ الْخَوْفِ.^۱

نشانه‌های مؤمن پنج‌تا است. عرض کردم: ای پسر رسول خدا! آن پنج نشانه کدام است؟ فرمود: پارسایی در خلوت، صدقه دادن در تنگدستی، شکیبایی در برابر مصیبت، بردباری هنگام خشم و راست‌گویی با وجود بیم و ترس.

۱۰. کسب لطایف گوناگون از سوی مؤمنان

و نیز از حدیث اخیر امام حسین علیه السلام به دست می‌آید مؤمنان با نظر کردن به آیات قرآن لطایف معنوی گوناگونی به دست می‌آورند. خداوند متعال می‌فرماید:

۱. ابن بابویه، الخصال، ج ۱، ص ۲۶۹، حدیث ۴.

﴿ وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا مَخْرُجًا مِنْهُ حَبًّا مَتْرَاجًا وَمِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَالزُّيْتُونَ وَالزُّمَّانَ مُشْتَبِهًا وَغَيْرَ مُتَشَبِهٍ ۗ انظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ ۗ إِنَّ فِي ذَٰلِكُمْ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ۙ﴾^۱

و اوست که از آسمان آبی فرستاد و به وسیله آن گیاهان گوناگون را [از زمین] رویانیدیم و از آن ساقه‌ها و شاخه‌های سبز درآوردیم و از آن دانه‌های متراکم را خارج می‌کنیم و از شکوفه درخت خرما خوشه‌های سر فروهشته [به وجود می‌آوریم] و باغ‌هایی از انگور و زیتون و انار شبیه به هم و بی‌شبهت به هم [بیرون می‌آوریم]؛ به میوه‌اش چون میوه دهد و به رسیدن و کامل شدنش با تأمل بنگرید، مسلماً در این [امور] برای قومی که ایمان می‌آورند، نشانه‌هایی [بر توحید، ربوبیت و قدرت خدا] است.

و می‌فرماید:

﴿ وَلَقَدْ جِئْتَهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ۙ﴾^۲

و برای آنان کتابی [عظیم و باارزش] آوردیم که آن را از روی دانشی [گسترده و دقیق] بیان کردیم، در حالی که برای گروهی که ایمان آوردند، سراسر هدایت و رحمت است.

و می‌فرماید:

﴿ وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بِآيَةٍ قَالُوا لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا ۗ قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي ۗ هَذَا بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ۙ﴾^۳

و هرگاه برای مخالفان [به سبب تأخیر وحی] آیه‌ای نیاوری [بر پایه

۱. سوره انعام، آیه ۹۹.

۲. سوره اعراف، آیه ۵۲.

۳. سوره اعراف، آیه ۲۰۳.

گمان پوچ و باطلشان که قرآن را از پیش خود می‌آوری] می‌گویند: چرا آیه‌ای از نزد خود انتخاب نکردی [تا برای ما بیاوری]؟ بگو: من فقط آنچه از سوی پروردگارم به من وحی می‌شود، پیروی می‌کنم. این قرآن دلایلی روشن از سوی پروردگار شماسست و برای گروهی که ایمان می‌آورند، سراسر هدایت و رحمت است.

۱۱. اکتساب معارف نفسانی

و نیز در حدیث اخیر امام حسین علیه السلام، از عبارت «وَمِنْ نَفْسِهِ فِي تَعَارُفٍ» به دست می‌آید مؤمن با نظر کردن به آیات قرآن و تأمل در آن‌ها معرفت‌های نفسانی کسب می‌نماید.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿۱﴾ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿۲﴾ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿۳﴾ ۱

مؤمنان، تنها کسانی هستند که هرگاه نام خدا برده شود، دل‌هایشان ترسان می‌گردد؛ و هنگامی که آیات او بر آن‌ها خوانده می‌شود، ایمانشان فزون‌تر می‌گردد؛ و تنها بر پروردگارشان توکل دارند. آن‌ها که نماز را برپا می‌دارند؛ و از آنچه به آن‌ها روزی داده‌ایم، انفاق می‌کنند. [آری]، مؤمنان حقیقی آن‌ها هستند؛ برای آنان درجاتی [مهم] نزد پروردگارشان است؛ و برای آن‌ها، آمرزش و روزی بی‌نقص و عیب است.

از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود:

الإِيمَانُ فِي عَشْرَةِ الْمَعْرِفَةِ وَالطَّاعَةِ وَالْعِلْمِ وَالْعَمَلِ وَالْوَرَعِ وَالْاجْتِهَادِ
وَالصَّبْرِ وَالْيَقِينِ وَالرِّضَا وَالتَّسْلِيمِ فَأَيُّهَا فَقَدْ صَاحِبُهُ بَطَلَ نِظَامُهُ.^۱
ایمان در ده چیز است: معرفت، طاعت، دانش، عمل، ورع، کوشش،
صبر، یقین، رضا و تسلیم، هرکدام را مؤمن ندارد رشته ایمانش
گسیخته باشد.

۱۲. رسیدن به درجه صدیقین و شهدا به وسیله ایمان

برقی به سندش از زید بن ارقم نقل کرده که حسین بن علی علیه السلام فرمود:

مَا مِنْ شَيْعَتِنَا إِلَّا صَدِيقٌ شَهِيدٌ.
قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، أَنَّى يَكُونُ ذَلِكَ وَعَامَّتْهُمْ يَمُوتُونَ عَلَيَّ
فِرَاشِهِمْ؟

فَقَالَ: أَمَا تَتْلُو كِتَابَ اللَّهِ فِي الْحَدِيدِ: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ
هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾.^۲

قَالَ: فَقُلْتُ: كَأَنِّي لَمْ أَقْرَأْ هَذِهِ الْآيَةَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَطُ.
قَالَ: لَوْ كَانَ الشُّهَدَاءُ لَيْسَ إِلَّا كَمَا تَقُولُ لَكَانَ الشُّهَدَاءُ قَلِيلًا.^۳

هیچ یک از پیروان ما نیست که صدیق و شهید نباشد.

گفتم: فدایت شوم! چگونه چنین می‌شود، در حالی که توده آن‌ها در
بسترهایشان می‌میرند.

فرمود: آیا در کتاب خدا در سوره حدید نخوانده‌ای: «و کسانی که به
خدا و فرستادگانشان ایمان آوردند آنان نزد پروردگارشان صدیق و
شهیدند»؟

۱. محمد بن علی کراجکی، کنز الفوائد، ج ۲، ص ۱۱.

۲. سوره حدید، آیه ۱۹.

۳. برقی، المحاسن، ج ۱، ص ۱۶۳-۱۶۴، حدیث ۱۱۵.

گفتم: گویا تاکنون این آیه از کتاب خدا را هرگز نخوانده‌ام.
فرمود: اگر شهیدان فقط کسانی بودند که تو می‌گویی تعداد شهیدان
اندک بود.

از استشهاد حضرت به این آیه به دست می‌آید ایمان به خدا و رسولان الهی
انسان را به درجه صدیقان و شهیدان می‌رساند.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ثَنَاؤُهُ يَقُولُ: وَعِزَّتِي وَجَلَالِي مَا خَلَقْتُ مِنْ خَلْقِي خَلْقًا
أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ.^۱

خداوند فرمود: سوگند به عزت و جلال خودم من مخلوقی مانند بنده
مؤمن خلق نکردم که او را دوست داشته باشم.

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

الْمُؤْمِنُ أَكْبَرُ حُرْمَةً مِنَ الْكَعْبَةِ.^۲

احترام مؤمن بیشتر از کعبه است.

۱۳. خوف از خدا در دنیا

ابن عساکر می‌نویسد:

وَكَتَبَ إِلَيْهِ عَمْرُو بْنُ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ: إِنِّي أَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يُلْهِمَكَ
رُشْدَكَ، وَأَنْ يَصْرِفَكَ عَمَّا يُرِيدُكَ، بَلَّغْنِي أَنَّكَ قَدْ اعْتَرَمْتَ عَلَيَّ
الشُّخُوصَ إِلَى الْعِرَاقِ، فَإِنِّي أُعِيدُكَ بِاللَّهِ مِنَ الشَّقَاقِ، فَإِنْ كُنْتَ خَائِفًا
فَأَقْبِلْ إِلَيَّ فَلَكَ عِنْدِي الْأَمَانُ وَالْبِرُّ وَالصَّلَةُ.

فَكَتَبَ إِلَيْهِ الْحُسَيْنُ: إِنْ كُنْتَ أَرَدْتَ بِكِتَابِكَ إِلَيَّ بَرِّي وَصِلْتِي فَجَزَيْتَ
خَيْرًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. وَإِنَّهُ لَمْ يُشَاقِقْ مَنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا

۱. فضل بن حسن طبرسی، مشكاة الأنوار في غرر الأخبار، ص ۳۳.

۲. ابن بابویه، الخصال، ج ۱، ص ۲۷، حدیث ۹۵.

وَقَالَ: إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ، وَخَيْرُ الْأَمَانِ أَمَانُ اللَّهِ، وَلِمَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ مَنْ لَمْ يَخَفْهُ فِي الدُّنْيَا، فَتَسْأَلُ اللَّهَ مَخَافَةً فِي الدُّنْيَا تُوجِبُ لَنَا أَمَانَ الْآخِرَةِ عِنْدَهُ.^۱

عمرو بن سعید بن عاص در نامه خود به امام حسین علیه السلام چنین نوشت: همانا من از خداوند متعال می‌خواهم مسیر رشد و کمال را به تو الهام کرده و از آنچه باعث پستی شود تو را بازدارد. به من خبر رسیده که تو عزم حرکت به سوی عراق را نموده‌ای و من از این که اقدام تو باعث جدایی بین امت شود به خدا پناه می‌برم پس اگر تو ترسانی به سوی من بازگرد؛ زیرا تو در نزد من در امان بوده و به تو نیکی و بخشش خواهم کرد.

حسین علیه السلام در پاسخ او چنین نوشت: اگر با نامه‌ات قصد خیر و احسان داشتی خیر دنیا و آخرت جزایت باشد و کسی که به سوی خدا بخواند و کار شایسته کند و بگوید من از مسلمانانم دشمنی نورزیده است و بهترین امان، امان خداوند است. کسی که در دنیا از خدا نترسیده، به خدا ایمان نیاورده است. پس ترسی را در دنیا از خدا می‌خواهیم که ایمنی آخرت را برایمان به ارمغان آورد.

از جمله «وَلِمَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ مَنْ لَمْ يَخَفْهُ فِي الدُّنْيَا» ضمناً استفاده می‌شود نشانه ایمان به خدا خوف از او در دنیا است.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: وَعِزَّتِي وَجَلَالِي لَا أَجْمَعُ عَلَى عَبْدِي خَوْفَيْنِ، وَلَا أَجْمَعُ لَهُ أَمْنَيْنِ، فَإِذَا أَمَّنِي فِي الدُّنْيَا أَحَفْتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَإِذَا خَافَنِي فِي الدُّنْيَا أَمَنْتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.^۲

۱. علی بن حسن ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۴، ص ۲۰۹-۲۱۰.

۲. ابن بابویه، الخصال، ج ۱، ص ۷۹، حدیث ۱۲۷.

خدای تبارک و تعالی فرموده: به عزت و جلالم دو ترس و دو آرامش را برای بنده خود جمع نکنم. اگر در دنیا آسوده است روز قیامتش می ترسانم و اگر در دنیا ترس از من دارد روز قیامتش آسوده دارم.

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

لَا يَكُونُ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنًا حَتَّى يَكُونَ خَائِفًا رَاجِيًا، وَلَا يَكُونُ خَائِفًا رَاجِيًا حَتَّى يَكُونَ عَامِلًا لِمَا يَخَافُ وَيَرْجُو.^۱

مؤمن، مؤمن نباشد تا آنکه ترسان و امیدوار باشد و ترسان و امیدوار نباشد تا برای آنچه می ترسد و امیدوار است عمل کند.

۱۴. حفظ حرمت ذریه پیامبر صلی الله علیه و آله

خوارزمی حنفی می نویسد:

فَتَقَدَّمَ الْحُسَيْنُ علیه السلام حَتَّى وَقَفَ قُبَالَةَ الْقَوْمِ، وَجَعَلَ يَنْظُرُ إِلَى صُفُوفِهِمْ كَأَنَّهَا السَّيْلُ، وَنَظَرَ إِلَى ابْنِ سَعْدٍ وَأَقْفًا فِي صَنَادِيدِ الْكُوفَةِ، فَقَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ الدُّنْيَا، فَجَعَلَهَا دَارَ فَنَاءٍ وَرِوَالٍ، مُتَصَرِّفَةً بِأَهْلِهَا حَالًا بَعْدَ حَالٍ، فَالْمَغْرُورُ مَنْ عَرَّتَهُ، وَالشَّقِييُّ مَنْ فَتِنَتْهُ، فَلَا تَعْرَثُكُمْ هَذِهِ الدُّنْيَا فَإِنَّهَا تَقْطَعُ رَجَاءَ مَنْ رَكَنَ إِلَيْهَا، وَتُحَيِّبُ طَمَعَ مَنْ طَمَعَ فِيهَا، وَأَرَاكُم قَدْ اجْتَمَعْتُمْ عَلَى أَمْرٍ قَدْ أَسْحَطْتُمْ اللَّهَ فِيهِ عَلَيْكُمْ، فَأَعْرَضَ بَوَجْهِهِ الْكَرِيمِ عَنْكُمْ، وَأَحَلَّ بِكُمْ نِقْمَتَهُ، وَجَنَّبَكُمْ رَحْمَتَهُ، فَنِعْمَ الرَّبُّ رَبَّنَا، وَبَيْتَسَ الْعَبِيدُ أَنْتُمْ، أَفَرَزْتُمْ بِالطَّاعَةِ، وَأَمَنْتُمْ بِالرَّسُولِ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ إِنَّكُمْ رَحِفْتُمْ إِلَى ذُرِّيَّتِهِ تُرِيدُونَ قَتْلَهُمْ، لَقَدْ اسْتَحْوَذَ عَلَيْكُمْ الشَّيْطَانُ فَأَنْسَاكُمْ ذِكْرَ اللَّهِ الْعَظِيمِ، فَتَبَّ لَكُمْ وَمَا تُرِيدُونَ. إِنَّا

۱. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۷۱، حدیث ۱۱.

لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، هَؤُلَاءِ قَوْمٌ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ، فَبَعْدًا لِلْقَوْمِ
الظَّالِمِينَ»^۱.

حسین علیه السلام جلو آمده و روبروی دشمن ایستاد. به صف‌های انبوه سیل‌آسای آنان و نیز به ابن سعد که میان بزرگان کوفه ایستاده بود نگریست و فرمود: ستایش خدایی را که دنیا را آفرید و آن را سرای نابودی و فرسایش قرار داد و برای اهلش دگرگون شونده و حال به حال قرار داد. فریب خورنده کسی است که دنیا فریبش دهد و بدبخت کسی است که به فتنه آن دچار شود. این دنیا شما را نفریبد که امید هر کسی را که به آن اعتماد نماید ناامید می‌کند و طمع هر کسی را که به آن دل ببندد ناکام می‌گذارد من شما را می‌بینم اجتماع بر امری کرده‌اید که خشم خدا را بر خود در آن امر برانگیخته و لذا با وجه کریمش از شما روی برگردانده و گرفتاری را بر شما وارد نموده و از رحمتش دور نموده است. پس خوب پروردگاری است پروردگار ما و بد بنده‌ای هستید شما. اقرار به اطاعت کرده و به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورده ولی متعرض ذریه او شده و قصد کشتن او را دارید. شیطان بر شما مسلط شده و یاد خدای بزرگ را از شما گرفته پس وای بر شما به آنچه قصد کرده‌اید. ما همه برای خداییم و به سوی او بازمی‌گردیم. آنان قومی هستند که بعد از ایمانشان کافر شده‌اند پس قوم ظالمان از رحمت خدا دور باشند.

از جمله «وَأَمَنْتُمْ بِالرَّسُولِ مُحَمَّدٍ ثُمَّ...» به دست می‌آید از لوازم ایمان به پیامبر صلی الله علیه و آله حفظ حرمت ذریه اوست.
خوارزمی همچنین می‌نویسد:

۱. اخطب خوارزم، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۱، ص ۳۵۷.

ثُمَّ إِنَّهُ عليه السلام دَعَا النَّاسَ إِلَى الْبِرَازِ، فَلَمْ يَزَلْ يَقْتُلُ كُلَّ مَنْ دَنَا إِلَيْهِ مِنْ عِيُونِ الرَّجَالِ، حَتَّى قَتَلَ مِنْهُمْ مَقْتَلَةً عَظِيمَةً، فَحَالُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ رَحْلِهِ، فَصَاحَ بِهِمْ: «وَيْحَكُمْ يَا شِيعَةَ آلِ أَبِي سُفْيَانَ، إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَكُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَكُونُوا أَحْرَارًا فِي دُنْيَاكُمْ هَذِهِ، وَارْجِعُوا إِلَيَّ أَحْسَابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ عُرْبًا كَمَا تَزْعُمُونَ».

فَنَادَاهُ شِمْرٌ: مَا تَقُولُ يَا حُسَيْنُ؟ فَقَالَ: «أَقُولُ: أَنَا الَّذِي أَقَاتَيْتُكُمْ وَتَقَاتَلُونِي، وَالنِّسَاءَ لَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ، فَاْمَمَعُوا عُنَاتِكُمْ وَطَعَاتِكُمْ وَجَهَّالِكُمْ عَنِ التَّعَرُّضِ لِحَرَمِي مَا دُمْتُ حَيًّا». فَقَالَ لَهُ شِمْرٌ: لَكَ ذَلِكَ يَا بَنَ فَاطِمَةَ، ثُمَّ صَاحَ شِمْرٌ بِأَصْحَابِهِ: إِيَّاكُمْ عَنْ حَرَمِ الرَّجُلِ، وَاقْصِدُوهُ بِنَفْسِهِ، فَلَعَمْرِي لَهُوَ كُفُو كَرِيمٍ^۱

آنگاه امام علیه السلام، دشمن را به مبارزه خواند و هرکه را از جنگجویان به او نزدیک شد، کشت. آنان میان او و خیمه‌اش حائل شدند و او فریاد زد: «وای بر شما ای پیروان خاندان ابوسفیان! اگر دین ندارید و از روز قیامت نمی‌هراسید، در دنیای خود آزاده باشید و اگر راست می‌گویید که عرب هستید، به نیاکان خود نگاه کنید».

شمر ندا کرد چه می‌گویی ای حسین؟ فرمود: «می‌گویم من و شما می‌جنگیم و زنان گناهی ندارند. پس تا زنده‌ام سرکشان و طغیان‌گران و نفهمان خود را از تعرض به حرم من دور کنید». شمر گفت: باشد، ای پسر فاطمه! و به نیروهایش گفت: از حرمش دور شوید و به خودش بپردازید که او رقیب جنگی بزرگواری است.

از این خطاب حضرت به شیعه آل ابوسفیان ضمناً استفاده می‌شود دین‌داری آثار مثبتی دارد و از آن جمله حفظ حرمت آل رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

پیامبر ﷺ فرمود:

أَحْفَظُونِي فِي أَهْلِ بَيْتِي.^۱

حرمت مرا در مورد اهل بیتم حفظ نمایید.

و نیز فرمود:

أَوْصِيكُمْ بِعَثْرَتِي خَيْرًا.^۲

شما را درباره عترتم سفارش به نیکی می‌کنم.

و نیز فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ، اللَّهُ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي.^۳

ای مردم! خدا را، خدا را، در حق اهل بیتم.

و نیز فرمود:

أَرْبَعَةٌ أَنَا لَهُمْ شَفِيعُ يَوْمِ الْقِيَامَةِ: الْمُكْرَمُ لِذُرِّيَّتِي مِنْ بَعْدِي، وَالْقَاضِي لَهُمْ حَوَائِجَهُمْ، وَالسَّاعِي لَهُمْ فِي أُمُورِهِمْ عِنْدَ اضْطِرَارِهِمْ إِلَيْهِ، وَالْمُجِبُّ لَهُمْ بِقَلْبِهِ وَلِسَانِهِ.^۴

چهار گروه در قیامت هستند که من شفیع آنان خواهم بود: [اول]: کسی که بعد از من فرزندانم را اکرام و احترام نماید، [دوم]: کسی که حاجت‌های آنان را برآورده سازد، [سوم]: کسی که در موقع ناچاری و گرفتاری ایشان، در کمک به ایشان کوشا باشد، [چهارم]: کسی که با دل و زبان آنان را دوست بدارد.

۱. فضل بن حسن طبرسی، إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۱، ص ۲۶۵-۲۶۶.

۲. حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۱۳۱، حدیث ۲۵۵۹.

۳. محمد بن حسین شریف الرضی، خصائص الأئمة علیهم السلام: خصائص أمير المؤمنين علیه السلام.

ص ۷۵.

۴. محمد بن علی ابن بابویه، عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۵۳-۲۵۴، حدیث ۲.

۱۵. خوشی مؤمنان بعد از مرگ

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

جَمَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَفَاطِمَةَ
وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَأَعْلَقَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ الْبَابَ، وَقَالَ: يَا أَهْلِي وَأَهْلَ
اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقْرَأُ عَلَيْكُمْ السَّلَامَ، وَهَذَا جَبْرَائِيلُ مَعَكُمْ فِي
الْبَيْتِ، يَقُولُ: إِنِّي قَدْ جَعَلْتُ عَدْوَكُمْ لَكُمْ فِتْنَةً فَمَا تَقُولُونَ؟ قَالُوا:
نَصْبِرُ يَا رَسُولَ اللَّهِ لِأَمْرِ اللَّهِ، وَمَا نَزَلَ مِنْ قَضَائِهِ حَتَّى نَقْدَمَ عَلَى اللَّهِ
عَزَّ وَجَلَّ، وَتَسْتَكْمِلَ جَزِيلَ ثَوَابِهِ، فَقَدْ سَمِعْنَاهُ يَعِدُ الصَّابِرِينَ الْخَيْرَ
كُلَّهُ. فَبَكَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَتَّى سَمِعَ نَحِيْبَهُ مِنْ خَارِجِ الْبَيْتِ، فَنَزَلَتْ
هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ﴾ وَكَانَ رَبُّكَ
بَصِيرًا^۱ أَنَّهُمْ سَيَصْبِرُونَ، أَيَّ سَيَصْبِرُونَ كَمَا قَالُوا صَلَوَاتُ اللَّهِ
عَلَيْهِمْ.^۲

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، امیر مؤمنان علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین را در مکانی جمع کرده و در را به روی خود و آنان بست و فرمود: ای اهل من و اهل خدا همانا خداوند عزوجل بر شما سلام می‌رساند و این جبرئیل است با شما در این خانه می‌گوید: «من دشمن شما را بر شما منشأ فتنه قرار دادم نظر شما چیست؟». همگی گفتند: «ای رسول خدا بر امر خدا و آنچه نازل شده از قضای او صبر می‌کنیم تا بر خدای عزوجل وارد شده و ثواب بزرگ خود را کامل کنیم؛ زیرا از او شنیده‌ایم که تمام خیر را به صابران وعده داده است». رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به حدی گریست که صدای آن از خارج خانه

۱. سوره فرقان، آیه ۲۰.

۲. مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۲۴، ص ۲۱۹-۲۲۰.

حدیث ۱۶.

شنیده شد آنگاه این آیه نازل شد: «ما بعضی را برای بعضی دیگر عامل فتنه قرار دادیم آیا صبر می‌کنید و پروردگار تو آگاه است». آری آنان به زودی صبر می‌کنند آن‌گونه که گفته‌اند درود خدا بر آنان باد. سیاق فعل «قالوا» شامل حضرت سید الشهداء علیه السلام نیز می‌شود و لذا مقول قول را می‌توان به آن حضرت نیز نسبت داد و از این کلام حضرت به دست می‌آید مؤمنان بعد از مرگ به ثواب ارزشمند الهی به طور کامل می‌رسند.

امام سجاد علیه السلام می‌فرماید:

أَلَا إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا كَمَنْ رَأَى أَهْلَ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ مُخَلِّدِينَ، وَكَمَنْ رَأَى
أَهْلَ النَّارِ فِي النَّارِ مُعَذِّبِينَ، شُرُورُهُمْ مَأْمُونَةٌ، وَقُلُوبُهُمْ مَحْزُونَةٌ،
أَنْفُسُهُمْ عَفِيفَةٌ، وَحَوَائِجُهُمْ خَفِيفَةٌ، صَبَرُوا أَيَّامًا قَلِيلَةً، فَصَارُوا
بِعُقْبَى رَاحَةٍ طَوِيلَةٍ.^۱

همانا خدا را بندگانی است که گویا اهل بهشت را جاودان در بهشت دیده و اهل دوزخ را در دوزخ گرفتار عذاب دیده‌اند، مردم از شر آنها در امان‌اند، دلشان غمگین است، عفت نفس دارند، حاجاتشان سبک است، چند روزی صبر کردند و به استراحت طولانی قیامت رسیدند.

۱۶ درجات ثواب الهی بر مؤمنان

و نیز در حدیث اخیر امام حسین علیه السلام، از جمله «وَنَسْتَكْمِلَ جَزِيلَ ثَوَابِهِ» ضمناً به دست می‌آید مؤمنان مستحق ثواب نیکوکاران‌اند؛ و نیز استفاده می‌شود ثواب الهی بر مؤمنان درجاتی دارد و کامل آن بعد از مرگ به مؤمنانی داده می‌شود که به دستورات خدا عمل کرده و بر سختی‌های آن صبور بوده‌اند.

۱. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۱۳۱-۱۳۲، حدیث ۱۵.

امام علی علیه السلام می فرماید:

وَلَوْ أَرَادَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِأَنْبِيَائِهِ حَيْثُ بَعَثَهُمْ أَنْ يَفْتَحَ لَهُمْ كُنُوزَ الذَّهَبَانِ،
وَمَعَادِنَ الْعِيقِيَانِ، وَمَعَارِسَ الْجِنَانِ، وَأَنْ يَحْشُرَ مَعَهُمْ طُيُورَ السَّمَاءِ
وَوُحُوشَ الْأَرْضِينَ لَفَعَلَ، وَلَوْ فَعَلَ لَسَقَطَ الْبَلَاءُ، وَبَطَلَ الْجَزَاءُ،
وَأَضْمَحَلَّتِ الْأَنْبَاءُ، وَلَمَّا وَجَبَ لِلْقَابِلِينَ أُجُورُ الْمُبْتَلِينَ، وَلَا اسْتَحَقَّ
الْمُؤْمِنُونَ ثَوَابَ الْمُحْسِنِينَ، وَلَا لَزِمَتِ الْأَسْمَاءُ مَعَانِيهَا، وَلَكِنَّ اللَّهَ
سُبْحَانَهُ جَعَلَ رُسُلَهُ أَوْلِي قُوَّةٍ فِي عَزَائِمِهِمْ، وَصَعَفَةً فِيمَا تَرَى الْأَعْيُنُ
مِنْ حَالَاتِهِمْ، مَعَ قَنَاعَةٍ تَمَلُّ الْقُلُوبَ وَالْعُيُونَ غِيًّا، وَخَصَاصَةٍ تَمَلُّ
الْأَبْصَارَ وَالْأَسْمَاعَ أَدَّى.^۱

اگر خدای سبحان اراده می فرمود، به هنگام بعثت پیامبران، درهای گنجها و معدنهای جواهرات و باغات سرسبز را به روی پیامبران می گشود و پرندگان آسمان و حیوانات وحشی زمین را همراه آنان به حرکت درمی آورد. اما اگر این کار را می کرد، آزمایش از میان می رفت و پاداش و عذاب بی اثر می شد و بشارت‌ها و هشدارهای الهی بی فایده می بود و بر مؤمنان اجر و پاداش امتحان شدگان واجب نمی شد و ایمان آورندگان ثواب نیکوکاران را نمی یافتند و واژه‌ها، معانی خود را از دست می داد. در صورتی که خداوند پیامبران را با عزم و اراده قوی، گرچه با ظاهری ساده و فقیر مبعوث کرد، با قناعتی که دل‌ها و چشم‌ها را پر سازد، هرچند فقر و نداری ظاهری آنان چشم و گوش‌ها را خیره سازد.

۱. علی بن ابی طالب علیه السلام، نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

۱۷. تأثیر ذکر خیر در برادران ایمانی

فخر رازی می‌نویسد:

رُويَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: إِذَا عَمِلْتَ خَيْرًا فَحَدِّثْ إِخْوَانَكَ لِيَقْتَدُوا بِكَ.^۱

از حسین بن علی عليه السلام نقل شده که فرمود: «هرگاه کار خیری انجام دادی برای دوستانت تعریف کن تا از تو پیروی کنند».

از کلمه «إِخْوَانَكَ» به دست می‌آید ذکر خیر در برادران ایمانی به جهت داشتن ایمان به خداوند متعال تأثیرگذار بوده و آنان را به انجام خیر دعوت می‌کند؛ زیرا خداوند سبحان می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾^۲

جز این نیست که همه مؤمنان با هم برادرند؛ بنابراین [در همه نزاع‌ها و اختلافات] میان برادرانتان صلح و آشتی برقرار کنید و از خدا پروا نمایید که مورد رحمت قرار گیرید.

به قرینه آیه فوق، مقصود از «اخوة» در روایت امام حسین عليه السلام، برادران ایمانی است.

همچنین به جهت تأثیر ذکر خیر در دیگران، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾^۳

و نعمت‌های پروردگارت را بازگو کن!

۱. محمد بن عمر فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۳۱، ص ۲۰۱.

۲. سوره حجرات، آیه ۱۰.

۳. سوره ضحی، آیه ۱۱.

۱۸. حفظ حرمت امام معصوم

خوارزمی می نویسد:

فَقَالَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ: وَيَلِكُمْ كَلْمُوهُ فَإِنَّهُ ابْنُ أَبِيهِ، وَاللَّهِ، لَوْ وَقَفَ فِيكُمْ
هَكَذَا يَوْمًا جَدِيدًا لَمَا قَطَعَ وَلَمَا حَصَرَ، فَكَلَّمُوهُ، فَتَقَدَّمَ إِلَيْهِ شِمْرُ بْنُ
ذِي الْجَوْشَنِ، فَقَالَ: يَا حُسَيْنُ، مَا هَذَا الَّذِي تَقُولُ؟ أَفَهَمْنَا حَتَّى
نَفْهَمَ؟

فَقَالَ عليه السلام: أَقُولُ لَكُمْ: اتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ وَلَا تَقْتُلُونِ، فَإِنَّهُ لَا يَحِلُّ لَكُمْ قَتْلِي
وَلَا أَنْتِهَاكُ حُرْمَتِي، فَإِنِّي ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ، وَجَدَّتِي خَدِيجَةُ زَوْجَةَ
نَبِيِّكُمْ، وَلَعَلَّهُ قَدْ بَلَغَكُمْ قَوْلُ نَبِيِّكُمْ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله: الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ
سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مَا خَلَا النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ، فَإِنْ صَدَقْتُمُونِي
بِمَا أَقُولُ، وَهُوَ الْحَقُّ، فَوَاللَّهِ مَا تَعَمَّدْتُ كَذِبًا مُنْذُ عَلِمْتُ أَنَّ اللَّهَ يَمُقْتُ
عَلَيْهِ أَهْلَهُ، وَإِنْ كَذَبْتُمُونِي فَإِنَّ فِيكُمْ مِنَ الصَّحَابَةِ مِثْلَ: جَابِرِ بْنِ عَبْدِ
اللَّهِ، وَسَهْلِ بْنِ سَعْدٍ، وَزَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ، وَأَنْسِ بْنِ مَالِكٍ، فَاسْأَلُوهُمْ عَنْ
هَذَا، فَإِنَّهُمْ يُخْبِرُونَكُمْ أَنَّهُمْ سَمِعُوهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله، فَإِنْ كُنْتُمْ فِي
شَكٍّ مِنْ أَمْرِي، أَفْتَشْكُونَنِي أَنِّي ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ؟! فَوَاللَّهِ، مَا بَيْنَ
الْمَشْرِقَيْنِ وَالْمَغْرِبَيْنِ ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّ غَيْرِي. وَيَلِكُمْ، أَتَطْلُبُونِي بِدَمِ أَحَدٍ
مِنْكُمْ قَتَلْتُهُ، أَوْ بِمَالٍ اسْتَمْلَكْتُهُ، أَوْ بِقِصَاصٍ مِنْ جِرَاحَاتٍ اسْتَهْلَكْتُهُ؟!
فَسَكِّنُوا عَنْهُ لَا يُحْيِيُونَهُ.

ثُمَّ قَالَ عليه السلام: وَاللَّهِ، لَا أُعْطِيهِمْ يَدِي إِعْطَاءَ الذَّلِيلِ، وَلَا أَفِرُّ فِرَارَ الْعَبِيدِ.
عِبَادَ اللَّهِ، ﴿وَإِنِّي عُدْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ﴾^۱، وَأَعُوذُ ﴿بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ
مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ﴾^{۲، ۳}.

۱. سوره دخان، آیه ۲۰.

۲. سوره غافر، آیه ۲۷.

۳. اخطب خوارزم، مقتل الحسين عليه السلام، ج ۱، ص ۳۵۷-۳۵۸.

عمر بن سعد به لشکریان خود گفت: وای بر شما! جواب او را بدهید که او فرزند آن پدر است و هر چه سخن بگوید تمام نمی‌شود. پس شمر پیش آمد و گفت: ای حسین علیه السلام! چه می‌گویی؟ به ما بفهمان تا بفهمیم. فرمود: می‌گویم تقوا پیشه کنید و مرا نکشید چون کشتن و زیر پا گذاشتن حرمت من، برایتان حرام است. من پسر دختر پیامبرتان هستم و مادر بزرگم خدیجه همسر اوست. شاید این گفته پیامبرتان محمد صلی الله علیه و آله را شنیده‌اید که حسن و حسین علیهما السلام دو سید جوانان بهشتند، مگر انبیا و پیامبران - که بر آنها برتری ندارند - اگر سخن حق مرا تصدیق می‌کنید که هیچ، چون از زمانی که دانسته‌ام خدا دروغ‌گو را عذاب می‌کند، دروغ نگفته‌ام. اگر هم سخنم را قبول ندارید صحابه‌ای مانند جابر بن عبدالله و سهل بن سعد و زید بن ارقم و انس بن مالک در میان شمایند، از آنان بپرسید به شما می‌گویند که این سخن را از رسول خدا شنیده‌اند و اگر درباره کار من تردید دارید، در این شک ندارید که من فرزند دختر پیامبرتان هستم و بین مشرق و مغرب، فرزند دختر پیامبری جز من نیست. آیا خون کسی را ریخته‌ام که می‌خواهید انتقام بگیرید یا اموال کسی را برداشته‌ام یا به کسی ضرری زده‌ام که می‌خواهید قصاصم کنید؟ کوفیان ساکت شدند و پاسخی ندادند.

پس فرمود: به خدا سوگند که دستم را همانند انسان‌های ذلیل در دست اینان نخواهم نهاد و همچون بندگان اقرار نخواهم کرد. بندگان خدا! من به پروردگارم و پروردگار شما پناه می‌برم از این که درباره‌ام گمان بد ببرید و به او پناه می‌برم از هر متکبری که به روز حساب‌رسی ایمان نداشته باشد.

از مفهوم «... لَا يُؤْمِنُ بِیَوْمِ الْحِسَابِ» و سیاق آن به دست می‌آید از آثار ایمان به روز حساب و جزا، حفظ حرمت امامان معصوم از جمله امام حسین علیه السلام است.
امام علی علیه السلام فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا، وَلَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ، فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ
فَالنَّصِيحَةُ لَكُمْ، وَتَوْفِيرُ فَيْئِكُمْ عَلَيَّكُمْ، وَتَعْلِيمُكُمْ كَيْلًا تَجْهَلُوا،
وَتَأْدِيبُكُمْ كَيْمًا تَعْلَمُوا، وَأَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَالْوَفَاءُ بِالْبَيْعَةِ، وَالنَّصِيحَةُ
فِي الْمَشْهَدِ وَالْمَغِيبِ، وَالْإِجَابَةُ حِينَ أَدْعُوكُمْ، وَالطَّاعَةُ حِينَ أَمُرُكُمْ.^۱

ای مردم، مرا بر شما و شما را بر من حقی واجب شده است، حق شما بر من، آن‌که از خیرخواهی شما دریغ نوزم و بیت المال را میان شما عادلانه تقسیم کنم و شما را آموزش دهم تا بی‌سواد و نادان نباشید و شما را تربیت کنم تا راه و رسم زندگی را بدانید؛ و اما حق من بر شما این است که به بیعت با من وفادار باشید و در آشکار و نهان برایم خیرخواهی کنید، هرگاه شما را فراخواندم اجابت نمایید و فرمان دادم اطاعت کنید.

۱۹. ذخیره دینی مؤمن

عبدالله بن حمزه می‌نویسد:

عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ . علیه السلام . أَنَّهُ قَالَ يَوْمًا لِشَيْعَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ: أَمَّا
وَاللَّهِ مَا أَكْتَسَبَ مُؤْمِنٌ ذَخِيرَةً فِي دِينِهِ أَفْضَلَ مِنْ وِلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي
طَالِبٍ . علیه السلام .

قَالَ: فَفَرِحَ الْقَوْمُ بِذَلِكَ، فَقَالَ: أَبْشَرُوا، فَوَاللَّهِ مَا يُتَقَبَّلُ إِلَّا مِنْكُمْ، وَلَا
يُغْفَرُ إِلَّا لَكُمْ.^۲

۱. علی بن ابی‌طالب علیه السلام، نهج البلاغه، خطبه ۳۴.

۲. المنصور بالله، الشافعی، ج ۳، ص ۲۸۶.

از حسین بن علی علیه السلام نقل شده که روزی خطاب به شیعیان امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «آگاه باشید! به خدا سوگند! هیچ‌گاه مؤمنی ذخیره‌ای در دینش برتر از ولایت امیر مؤمنان علیه السلام کسب نکرده است.»

راوی گفت: قوم از این خبر شاد شدند. سپس فرمود: «بشارت باد شما را، به خدا سوگند خداوند جز از شما قبول نمی‌کند و جز برای شما نمی‌آمزد.»

از این حدیث به دست می‌آید بهترین ذخیره دینی مؤمنان، ولایت امیر مؤمنان علیه السلام است.

از حسن بن محمد بن جمهور روایت شده که گفت:

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ بِلَالٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عليه السلام عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله عَنْ جَبْرِئِيلَ عَنْ مِيكَائِيلَ عَنْ إِسْرَافِيلَ عَنِ اللُّوحِ عَنِ الْقَلَمِ، قَالَ: يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: وَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي^۱.

روایت کرد ما را علی بن بلال از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدرش از پدران بزرگوارش از علی بن ابی‌طالب علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه وآله از جبرئیل از میکائیل از اسرافیل از لوح از قلم که گفت: خداوند عزوجل می‌فرماید: ولایت علی بن ابی‌طالب برج و باروی محکم من است، هر کس در آن داخل شود از عذاب من ایمن خواهد بود.

۱. ابن بابویه، عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۳۶، حدیث ۱.

۲۰. گریستن مؤمن در سوگ امام حسین علیه السلام

ابن قولویه به سندش از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که امام حسین علیه السلام فرمود:

أَنَا قَتِيلُ الْعَبْرَةِ لَا يَذْكَرُنِي مُؤْمِنٌ إِلَّا اسْتَعْبَرَ.^۱

من، کشته اشکم! هیچ مؤمنی از من یاد نمی‌کند، مگر این که اشک می‌ریزد.

«عبرة» به فتح عین به معنای گریه یا حزن بدون گریه و به کسر عین به معنای وعظ و پند گرفتن است و از ذکر «مؤمن» در اینجا استفاده می‌شود هر مؤمنی در مصیبت و شهادت امام حسین علیه السلام می‌گرید؛ زیرا نحوه شهادت او دل هر مؤمنی را به درد می‌آورد.

از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود:

أَيُّمَا مُؤْمِنٍ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ علیه السلام دَمَعَةً حَتَّى تَسِيلَ عَلَى
حَدِّهِ بَوَّأَهُ اللَّهُ بِهَا عُرْفًا فِي الْجَنَّةِ يَسْكُنُهَا أَحْقَابًا.^۲

هر مؤمنی که به خاطر شهادت حسین علیه السلام چشمانش اشک ریخته به طوری که اشک‌ها بر گونه‌هایش جاری گردد، خداوند در بهشت غرفه‌هایی به او عنایت فرماید که وی برای روزگاری در آن سکنی گزیند.

۲۱. تأثیر ایمان در اصل گریستن

و نیز در حدیث اخیر امام حسین علیه السلام، از مضمون این حدیث و از ذکر «مؤمن» در اینجا به دست می‌آید ایمان دل‌ها را رقیق کرده و باعث می‌شود انسان مؤمن در سوگ اولیای الهی از آن جمله امام حسین علیه السلام بگرید.
از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

۱. جعفر بن محمد ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۱۰۸، حدیث ۳.

۲. همان، ۱۰۴، ص حدیث ۹.

نَظَرَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْحُسَيْنِ فَقَالَ: يَا عَبْرَةَ كُلِّ مُؤْمِنٍ، فَقَالَ:
أَنَا يَا أَبَتَاهُ؟ قَالَ: نَعَمْ يَا بُنَيَّ! ^۱

امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ به حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ نگاه کرد و فرمود: «ای اشک هر مؤمن!». حسین گفت: منم، ای پدر؟ فرمود: «آری، پسرم!».

۲۲. تأثیر ایمان به افراد در گریستن در مصیبت آنان

و نیز در حدیث اخیر امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ، از ذکر «مؤمن» در اینجا به دست می‌آید ایمان راسخ داشتن به اولیا باعث می‌شود انسان در سوگ آنان بگریزد. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَكَ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضٌ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنْ
الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ﴾ ^۲

و هر زمان آیاتی را که بر پیامبر [اسلام] نازل شده بشنوند، چشم‌های آن‌ها را می‌بینی که [از شوق]، اشک می‌ریزد، به خاطر حقیقتی که دریافته‌اند؛ آن‌ها می‌گویند: پروردگارا! ایمان آوردیم؛ پس ما را با گواهان [و شاهدان حق، در زمره یاران محمد] بنویس!

۲۳. ابتلای مؤمنان توسط منحرفان

در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری عَلَيْهِ السَّلَامُ آمده است:

وَقَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِرَجُلٍ: أَيُّهُمَا أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ رَجُلٌ يَرُومُ قَتْلَ
مَسْكِينٍ قَدْ ضَعَفَ، تَنْقِذُهُ مِنْ يَدِهِ؟ أَوْ نَاصِبٌ يُرِيدُ إِضْلَالَ مَسْكِينٍ
[مُؤْمِنٍ] مِنْ ضَعَفَاءِ شِيعَتِنَا تَفْتَحُ عَلَيْهِ مَا يَمْتَنِعُ [الْمَسْكِينِ] بِهِ مِنْهُ
وَيُفْجِمُهُ وَيَكْسِرُهُ بِحُجَجِ اللَّهِ تَعَالَى؟

۱. همان، ۱۰۸، ص حدیث ۱.

۲. سوره مائده، آیه ۸۳.

قَالَ: بَلْ إِنْقَاذُ هَذَا الْمَسْكِينِ الْمُؤْمِنِ مِنْ يَدِ هَذَا النَّاصِبِ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: ﴿وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا﴾^۱ [أَيُّ] وَمَنْ أَحْيَاهَا وَأَرْشَدَهَا مِنْ كُفْرٍ إِلَى إِيْمَانٍ، فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا مِنْ قَبْلِ أَنْ يَقْتُلَهُمْ بِسُيُوفِ الْحَدِيدِ.^۲

حسین بن علی علیه السلام به مردی فرمود: «کدامیک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو، او را از دستش می رهانی، یا مردی ناصبی که اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجّت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، هدایت کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

از مضمون این حدیث استفاده می شود گاهی مؤمنی گرفتار دست دزدان اعتقادی می شود که قصد گمراه کردن او را دارند.

خداوند متعال می فرماید:

﴿وَأَضَلَّ فِرْعَوْنَ قَوْمَهُ وَمَا هَدَىٰ﴾^۳.

فرعون قوم خود را گمراه ساخت؛ و هرگز هدایت نکرد!

۱. سوره مائده، آیه ۳۲.

۲. امام یازدهم حسن بن علی علیه السلام، التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن بن علي العسكري علیه السلام، ص ۳۴۸، حدیث ۲۳۱.

۳. سوره طه، آیه ۷۹.

و نیز می‌فرماید:

﴿فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ ۗ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾!

پس چه کسی ستمکارتر است از آن کس که بر خدا دروغ می‌بندد تا مردم را از روی جهل گمراه سازد؟! خداوند هیچ گاه ستمگران را هدایت نمی‌کند.

و) آثار ایمان یقینی

از احادیث حضرت سید الشهداء علیه السلام به دست می‌آید ایمان یقینی نیز دارای آثار ویژه‌ای است، از قبیل:

۱. کمال انسان در رسیدن به یقین قلبی

امام حسین علیه السلام در دعای عرفه خطاب به خدای سبحان عرضه می‌دارد:

اللَّهُمَّ اجْعَلْ غِنَائِي فِي نَفْسِي، وَالْيَقِينَ فِي قَلْبِي.^۱

خدایا! بی‌نیازیم را در نفسم و یقین را در دلم قرار ده.

اگر حضرت از خدا این تقاضا را کرده از آن جهت است که کمال انسان در رسیدن به یقین قلبی است.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

خَيْرُ مَا أَلْقِيَ فِي الْقَلْبِ الْيَقِينُ.^۲

بهترین چیزی که در قلب جای می‌گیرد یقین است.

کلینی به سندش از یونس بن عبدالرحمن نقل کرده که گفت:

سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرَّضَاءَ علیه السلام عَنِ الْإِيمَانِ وَالْإِسْلَامِ، فَقَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام: إِنَّمَا هُوَ الْإِسْلَامُ، وَالْإِيمَانُ فَوْقَهُ بِدَرَجَةٍ، وَالتَّقْوَى فَوْقَ الْإِيمَانِ بِدَرَجَةٍ، وَالْيَقِينُ فَوْقَ التَّقْوَى بِدَرَجَةٍ، وَلَمْ يُقَسِّمْ بَيْنَ النَّاسِ شَيْءٌ أَقْلُ مِنَ الْيَقِينِ، قَالَ: قُلْتُ: فَأَيُّ شَيْءٍ الْيَقِينُ؟ قَالَ: التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ، وَالتَّسْلِيمُ لِلَّهِ، وَالرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ، وَالتَّفْوِيزُ إِلَى اللَّهِ.^۳

از ابوالحسن رضا علیه السلام راجع به ایمان و اسلام پرسیدم، فرمود: امام

۱. کفعمی، البلد الأمين، ص ۲۵۳.

۲. محمد بن علی ابن بابویه، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۷۶، حدیث ۵۷۶۷.

۳. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۵۲، حدیث ۵.

باقر علیه السلام فرموده است: همانا دین فقط اسلام است و ایمان یک درجه بالاتر از آن است و تقوا یک درجه بالاتر از ایمان است و یقین یک درجه بالاتر از تقوا است و میان مردم چیزی کمتر از یقین تقسیم نشده است. عرض کردم یقین چیست؟ فرمود: توکل بر خدا و تسلیم خدا شدن و راضی بودن به قضای خدا و واگذاشتن کار به خدا.

۲. ارتباط غنای نفس با یقین قلبی

و نیز در حدیث اخیر امام حسین علیه السلام، با نگاهی بین این دو جمله استفاده می‌شود نائل شدن به بی‌نیازی نفس بستگی به وصول به درجه یقین دارد. از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

وَحَيْرَ الْغِنَى غِنَى النَّفْسِ، وَحَيْرَ مَا أَلْقَى فِي الْقَلْبِ الْيَقِينَ.^۱

و بهترین غنا غنای نفس است و بهترین چیزی که به قلب القا شود یقین است.

از حضرت علی علیه السلام نقل شده که فرمود:

عِبَادَ اللَّهِ، إِنَّ مِنْ أَحَبِّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَيْهِ عَبْدًا أَعَانَهُ اللَّهُ عَلَى نَفْسِهِ ... فَهُوَ مِنَ الْيَقِينِ عَلَى مِثْلِ صَوِّ السَّمْسِ، قَدْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ فِي أَرْفَعِ الْأُمُورِ، مِنْ إِصْدَارِ كُلِّ وَارِدٍ عَلَيْهِ، وَتَصْيِيرِ كُلِّ فَرْعٍ إِلَى أَصْلِهِ.^۲

ای بندگان خدا! همانا بهترین و محبوب‌ترین بنده نزد خدا، بنده‌ای است که خدا او را در پیکار با نفس یاری داده است ... چنان به یقین و حقیقت رسید که گویی نور خورشید بر او تابید، در برابر خداوند خود را به گونه‌ای تسلیم کرد که هر فرمان او را انجام می‌دهد

۱. ابن بابویه، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۰۲، حدیث ۵۸۶۸.

۲. علی بن ابی‌طالب علیه السلام، نهج البلاغه، خطبه ۸۷.

و هر فرعی را به اصلش بازمی‌گرداند.

۳. تأثیر یقین قلبی در اخلاص عملی

امام حسین علیه السلام در دعای عرفه خطاب به خدای سبحان عرضه می‌دارد:

اللَّهُمَّ اجْعَلْ غِنَائِي فِي نَفْسِي، وَالْيَقِينَ فِي قَلْبِي، وَالْإِخْلَاصَ فِي عَمَلِي.^۱

خدایا! بی‌نیازیم را در نفسم و یقین را در دلم و اخلاص را در عملم قرار ده.

از ذکر کلمه «اخلاص» بعد از کلمه «یقین» در این دعای حضرت استفاده می‌شود عمل خالص عملی است که از هر شرک جلی و خفی پاکیزه باشد و آن برای کسی حاصل می‌شود که به مرحله یقین کامل به پروردگار رسیده باشد.

امام علی علیه السلام می‌فرماید:

الْإِخْلَاصُ ثَمَرَةُ الْيَقِينِ.^۲

اخلاص، ثمره یقین است.

و نیز می‌فرماید:

إِخْلَاصُ الْعَمَلِ مِنْ قُوَّةِ الْيَقِينِ وَصَلَاحِ النِّيَّةِ.^۳

اخلاص عمل، از شدت یقین و درستی نیت ناشی می‌شود.

و نیز می‌فرماید:

غَايَةُ الْيَقِينِ الْإِخْلَاصُ.^۴

اخلاص، نهایت یقین است.

۱. کفعمی، البلد الامین، ص ۲۵۳.

۲. آمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ص ۴۹، حدیث ۹۰۳.

۳. همان، ص ۷۰، حدیث ۱۳۴۸.

۴. همان، ص ۴۶۸، حدیث ۲.

۴. نورانیت دیده، نتیجه یقین و اخلاص

امام حسین علیه السلام در دعای عرفه خطاب به خدای سبحان عرضه می‌دارد:

اللَّهُمَّ اجْعَلْ غِنَائِي فِي نَفْسِي، وَالْيَقِينَ فِي قَلْبِي، وَالْإِخْلَاصَ فِي
عَمَلِي، وَالنُّورَ فِي بَصَرِي.^۱

خدایا! بی‌نیازیم را در نفسم و یقین را در دلم و اخلاص را در عملم و

نورانیت را در دیده‌ام قرار بده.

از عطف و تفریح «النُّورَ فِي بَصَرِي» بر ماقبل به دست می‌آید یقین قلبی و

اخلاص عملی در بصیرت انسان مؤثر است.

امام علی علیه السلام فرمود:

عِنْدَ تَحَقُّقِ الْإِخْلَاصِ تَسْتَنِيرُ الْبَصَائِرُ.^۲

چون اخلاص تحقق یابد، دیده بصیرت روشنی گیرد.

امام زین العابدین علیه السلام در دعایی خطاب به خداوند متعال عرضه می‌دارد:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَاجْعَلْنَا مِمَّنْ جَاسُوا خِلَالَ دِيَارِ
الظَّالِمِينَ، وَاسْتَوْحَشُوا مِنْ مُؤَانَسَةِ الْجَاهِلِينَ، وَسَمَوْا إِلَى الْعُلُوِّ بِنُورِ
الْإِخْلَاصِ.^۳

خدایا! بر محمد و خاندانش درود فرست و ما را از کسانی قرار ده که

خانه‌های ستمگران را [برای نابود کردن آنها] می‌کاوند و از همدمی

با نادانان می‌گریزند و با روشنایی اخلاص به سوی مراتب عالی بالا

می‌روند.

۱. کفعمی، البلد الأمين، ص ۲۵۳.

۲. علی بن محمد لیثی واسطی، عیون الحکم و المواعظ، ص ۳۳۸، حدیث ۵۷۶۵.

۳. مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۹۱، ص ۱۲۶.

ز) وظایف مؤمنان

از روایات حضرت سید الشهداء علیه السلام استفاده می‌شود مؤمنان وظایفی دارند، از

قبیل:

۱. لزوم شکرگزاری از نعمت ایمان

امام حسین علیه السلام در دعای عرفه خطاب به خدای سبحان عرضه می‌دارد:

يَا مَنْ هَدَانِي لِلْإِيمَانِ مِنْ قَبْلِ أَنْ أَعْرِفَ شُكْرَ الْإِمْتِنَانِ.^۱

ای آن‌که مرا به ایمان رهنمون شد پیش از آن‌که شیوه سپاسگزاری نعمتش را بشناسم.

از مضمون مجموعه این جمله استفاده می‌شود شکرگزاری از نعمت معنوی

ایمان لازم است.

امام علی علیه السلام فرمود:

الْمُؤْمِنُ بِشْرُهُ فِي وَجْهِهِ، وَحَزْنُهُ فِي قَلْبِهِ، أَوْسَعُ شَيْءٍ صَدْرًا، وَأَذَلُّ شَيْءٍ نَفْسًا، يَكْرَهُ الرَّفْعَةَ، وَيَشْتَأُ السَّمْعَةَ، طَوِيلُ عَمَّةٍ، بَعِيدُ هَمَّةٍ، كَثِيرُ صَمْتُهُ، مَشْغُولٌ وَقْتُهُ، شَكُورٌ صَبُورٌ...^۲

مؤمن شادی‌اش در چهره‌اش و اندوهش در دلش است، سینه‌اش فراخ‌تر و نفسش از هر چیز رام‌تر است. بلندپایگی را ناخوش و شهرت را دشمن می‌شمارد، اندوهش دراز است و همتش بلند؛ خموشی او بسیار است و اوقاتش به بیکاری نمی‌گذرد؛ شکور و شکیبیا است.

۱. کفعمی، البلد الأمين، ص ۲۵۵.

۲. علی بن ابی‌طالب علیه السلام، نهج البلاغه، کلام قصار ۳۳۳.

۲. لزوم اقرار به عقاید حقه خود در روز قیامت

امام حسین علیه السلام در دعای عشرات خطاب به خدای سبحان عرضه می‌دارد:

اللَّهُمَّ اَكْتُبْ لِي هَذِهِ الشَّهَادَةَ عِنْدَكَ حَتَّى تُلَقِّنِيهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَقَدْ رَضِيتَ بِهَا عَنِّي.^۱

خداوندا! این گواهی‌ام را نزد خود ثبت کن تا بر من در روز قیامت

تلقین کنی، در حالی که از من به خاطر آن خشنودی.

از مضمون این دعای حضرت استفاده می‌شود اقرار به عقاید حقه خود

نسبت به خدا و رسول و امام و معاد در روز قیامت لازم است.

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

يَجِيءُ الْمَلَكَانِ مُنْكَرٌ وَنَكِيرٌ إِلَى الْمَيِّتِ حِينَ يُدْفَنُ، أَصْوَاتُهُمَا كَالرَّعْدِ الْقَاصِفِ، وَأَبْصَارُهُمَا كَالْبَرْقِ الْخَاطِفِ، يَخْطَبَانِ الْأَرْضَ بِأَنْبِيَاءِهِمَا، وَيَطَّانِ فِي شُعُورِهِمَا، فَيَسْأَلَانِ الْمَيِّتَ مَنْ رَبُّكَ؟ وَمَا دِينُكَ؟ قَالَ: فَإِذَا كَانَ مُؤْمِنًا قَالَ: اللَّهُ رَبِّي وَدِينِي الْإِسْلَامُ، فَيَقُولَانِ لَهُ: مَا تَقُولُ فِي هَذَا الرَّجُلِ الَّذِي خَرَجَ بَيْنَ ظَهْرَانَيْكُمْ؟ فَيَقُولُ: أَعَنَ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله تَسْأَلَانِي؟ فَيَقُولَانِ لَهُ: تَشْهَدُ أَنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ؟ فَيَقُولُ: أَشْهَدُ أَنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ، فَيَقُولَانِ لَهُ: نَمَّ نَوْمَةً لَا حُلْمَ فِيهَا، وَيُفْسَحُ لَهُ فِي قَبْرِهِ تِسْعَةَ أَذْرُعٍ، وَيُفْتَحُ لَهُ بَابٌ إِلَى الْجَنَّةِ وَيَرَى مَقْعَدَهُ فِيهَا.^۲

وقتی که میت دفن می‌شود، دو فرشته منکر و نکیر نزد او می‌آیند.

صدای ایشان مانند رعد غرنده و چشمانشان همانند برق خیره‌کننده

است. زمین را با دندان‌های خود می‌شکافند و بر موهای خود قدم

می‌گذارند و از میت می‌پرسند: پروردگار تو کیست؟ دین تو چیست؟

اگر مؤمن باشد می‌گوید: الله پروردگار من و اسلام دین من است. به

۱. ابن طاووس، مهج الدعوات و منهج العبادات، ص ۱۵۰.

۲. کلینی، الکافی، ج ۳، ص ۲۳۶-۲۳۷، حدیث ۷.

او می‌گویند: چه می‌گویی درباره این مردی که از بین پیشینیان شما بیرون آمد و ادعای نبوت کرد؟ می‌گوید: آیا از محمد، رسول خدا ﷺ از من می‌پرسید؟ می‌گویند: آیا گواهی می‌دهی که او رسول خداست؟ می‌گوید: گواهی می‌دهم که او رسول خداست. پس به او می‌گویند: بخواب، به خوابی که تا روز رستاخیز نعمت آن بریده نخواهد شد. آنگاه قبر او نه ذراع فراخ می‌شود و دری از آن به سوی بهشت باز می‌شود و جای خود را در آن می‌بیند.

۳. لزوم بهره‌مندی از برادران دینی

امام حسین علیه السلام فرمود:

مَنْ أَنَا لَمْ يُعَدِّمْ خِصْلَةً مِنْ أَرْبَعٍ: آيَةَ مُحْكَمَةٍ، وَقَصِيَّةً عَادِلَةً، وَأَخًا مُسْتَفَادًا، وَمُجَالَسَةَ الْعُلَمَاءِ.^۱

هر کس نزد ما بیاید، یکی از این چهار ویژگی را از دست نمی‌دهد: آیتی استوار، حکمی عادلانه، برادری کارآمد و هم‌نشینی با عالمان. از خصلت سوم در این حدیث استفاده می‌شود انسان باید از برادران دینی خود بهره‌مند شود؛ زیرا به نظر می‌رسد مقصود از کلمه «أخ» در اصطلاح قرآنی و روایی همان برادر دینی است، همان‌گونه که قبلاً به آن اشاره شد. از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

مَا اسْتَفَادَ امْرُؤٌ مُسْلِمٌ فَايِدَةً بَعْدَ فَايِدَةِ الْإِسْلَامِ مِثْلَ أَخٍ يَسْتَفِيدُهُ فِي اللَّهِ.^۲

انسان مسلمان، بعد از به دست آوردن سود اسلام، سودی همچون برادری که برای خدا به دست می‌آورد، کسب نکرده است.

۱. منصور بن حسین آبی، نشر الدر فی المحاضرات، ج ۱، ص ۲۳۰.

۲. مسعود بن عیسی ورام، تنبیه الخواطر و نزهة النواظر المعروف بمجموعة ورام، ج

۲، ص ۱۷۹.

از امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده که فرمود:

عَلَيْكَ يَا خَوَانَ الصِّدْقِ، فَكَثُرَ مِنْ اِكْتِسَابِهِمْ، فَإِنَّهُمْ عُدَّةٌ عِنْدَ الرَّخَاءِ،
وَجُنَّةٌ عِنْدَ الْبَلَاءِ.^۱

در پی دوستان راستین باش و بر شمارشان بیفزا که آنان ذخیره
دوران آسایش و سپر روزگار بلایند!

۴. اقدامات مؤمن در راستای تکامل معنوی خود

امام حسین علیه السلام فرمود:

إِنَّ الْمُؤْمِنَ اتَّخَذَ اللَّهَ عِصْمَتَهُ، وَقَوْلَهُ مِرَاتَهُ، فَمَرَّةً يَنْظُرُ فِي نَعْتِ
الْمُؤْمِنِينَ، وَتَارَةً يَنْظُرُ فِي وَصْفِ الْمُتَجَبِّرِينَ، فَهُوَ مِنْهُ فِي لَطَائِفِ،
وَمِنْ نَفْسِهِ فِي تَعَارُفِ، وَمِنْ فِطْنَتِهِ فِي يَقِينِ، وَمِنْ قُدْسِهِ عَلَى
تَمَكِينِ.^۲

به راستی، مؤمن خداوند را نگهدار خویش گرفته و گفتارش را آیینه
[و نصب العین] خود ساخته است. باری در صفت مؤمنان بنگرد و
دگربار در وصف زورگویان دقت کند، پس او خود به خود از سوی
خویش غرق در لطیفه‌ها [ی الهی] است و با نفس خویش آشناست
[و خود خویش‌شناس] و از هوشمندی خود به [مرحله] یقین
رسیده و به سبب پاکی خویش قدرتمند و مطمئن است.

از این حدیث به دست می‌آید مؤمن به جهت ایمانی که به خدا دارد دو اقدام

عملی را در راستای تکامل معنوی خود انجام می‌دهد:

الف) خدا را حافظ خود به حساب آورده و امورش را به او واگذار می‌کند:

علی بن سوید درباره امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل می‌کند:

۱. ابن بابویه، *الأمالی*، ص ۳۸۰، حدیث ۴۸۳.

۲. ابن شعبه، تحف العقول عن آل الرسول (صلی الله علیهم)، ص ۲۴۸.

سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾^۱، فَقَالَ: التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ دَرَجَاتٌ، مِنْهَا أَنْ تَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ فِي أُمُورِكَ كُلِّهَا، فَمَا فَعَلَ بِكَ كُنْتَ عَنْهُ رَاضِيًا، تَعْلَمُ أَنَّهُ لَا يَأْلُوكَ خَيْرًا وَفَضْلًا، وَتَعْلَمُ أَنَّ الْحُكْمَ فِي ذَلِكَ لَهُ، فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ بِتَفْوِضِ ذَلِكَ إِلَيْهِ، وَثِقْ بِهِ فِيهَا وَفِي غَيْرِهَا.^۲

از ایشان درباره قول خدای عزوجل را پرسیدم: «هر که بر خدا توکل کند، خدا او را بس است»، فرمود: توکل بر خدا درجاتی دارد: بعضی از آن درجات این است که: در همه امورت بر خدا توکل کنی و هر چه درباره تو کند راضی باشی و بدانی که او از هیچ خیر و فضلی درباره تو کوتاهی نکند و بدانی که حکم و فرمان در این جهت با اوست، پس با واگذاری امورت به خدا بر او توکل نما و به او اعتماد داشته باش، در امور خودت و غیر آن.

(ب) آیات قرآن را آیینۀ پیش روی خود قرار داده و نفس خود را با آن اصلاح

می‌نماید:

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهَدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾^۳.

ای مردم! اندرزی از سوی پروردگارتان برای شما آمده است؛ و درمانی برای آنچه در سینه‌هاست؛ [درمانی برای دل‌های شما]؛ و هدایت و رحمتی است برای مؤمنان!

۱. سوره طلاق، آیه ۳.

۲. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۶۵، حدیث ۵.

۳. سوره یونس، آیه ۵۷.

۵. لزوم نجات دادن مؤمنان از شبهات مخالفان

در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام آمده است:

وَقَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام لِرَجُلٍ: أَيُّهُمَا أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ رَجُلٌ يَرُومُ قَتْلَ
مِسْكِينٍ قَدْ ضَعَفَ، تُنْقِذُهُ مِنْ يَدِهِ؟ أَوْ نَاصِبٌ يُرِيدُ إِضْلَالَ مِسْكِينٍ
[مُؤْمِنٍ] مِنْ ضَعَفَاءٍ شَيْعَتِنَا تَفْتَحُ عَلَيْهِ مَا يَمْتَنِعُ [الْمِسْكِينُ] بِهِ مِنْهُ
وَيُفْجِمُهُ وَيَكْسِرُهُ بِحُجَجِ اللَّهِ تَعَالَى؟
قَالَ: بَلْ إِنَّقَاذُ هَذَا الْمِسْكِينِ الْمُؤْمِنِ مِنْ يَدِ هَذَا النَّاصِبِ، إِنَّ اللَّهَ
تَعَالَى يَقُولُ: ﴿وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا﴾^۱ [أَيُّ]
وَمَنْ أَحْيَاهَا وَأَرْشَدَهَا مِنْ كُفْرٍ إِلَى إِيْمَانٍ، فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا
مِنْ قَبْلِ أَنْ يَقْتُلَهُمْ بِسُيُوفِ الْحَدِيدِ.^۲

حسین بن علی علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو، او را از دستش می رهانی، یا مردی ناصبی که اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجّت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، هدایت کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

۱. سوره مائده، آیه ۳۲.

۲. حسن بن علی علیه السلام، التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن بن علي العسكري عليه السلام، ص ۳۴۸، حدیث ۲۳۱.

از پاسخ حضرت استفاده می‌شود نجات دادن مؤمنانی که مسکین اعتقادی بوده و در معرض گمراهی افراد ناصبی قرار گرفته‌اند لازم است.

از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود:

أَيُّمَا دَاعٍ دَعَا إِلَى الْهُدَى فَاتَّبِعْ فَلَهُ مِثْلُ أُجُورِهِمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ
مِنْ أُجُورِهِمْ شَيْءٌ^۱

هر کسی دعوت به هدایت کند و از او پیروی کنند، پاداشی همچون پاداش پیروانش خواهد داشت، بی‌آن‌که از پاداش آن‌ها چیزی کاسته شود.

۶. لزوم ارشاد افراد از کفر به ایمان

و نیز در حدیث اخیر امام حسین علیه السلام، از جمله اخیر در این حدیث به دست می‌آید احیای افراد با ارشاد آنان از کفر به ایمان لازم است.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانُوا الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَنْفِقَهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾^۲

شایسته نیست مؤمنان همگی [به سوی میدان جهاد] کوچ کنند؛ چرا از هر گروهی از آنان، طایفه‌ای کوچ نمی‌کند [و طایفه‌ای در مدینه بماند] تا در دین [و معارف و احکام اسلام] آگاهی یابند و به هنگام بازگشت به سوی قوم خود، آن‌ها را بیم دهند؟! شاید [از مخالفت فرمان پروردگار] بترسند و خودداری کنند!

۱. ورام، تنبیه الخواطر و نزهة النواظر المعروف بمجموعة ورام، ج ۲، ص ۱۲۷.

۲. سوره توبه، آیه ۱۲۲.

۷. لزوم توجه دادن دشمنان به مبدأ و معاد

خوارزمی حنفی می نویسد:

فَتَقَدَّمَ الْحُسَيْنُ علیه السلام حَتَّى وَقَفَ قُبَالَةَ الْقَوْمِ، وَجَعَلَ يَنْظُرُ إِلَى صُفُوفِهِمْ
كَأَنَّهَا السَّيْلُ، وَنَظَرَ إِلَى ابْنِ سَعْدٍ وَأَقْفًا فِي صَنَائِدِ الْكُوفَةِ، فَقَالَ:
«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ الدُّنْيَا، فَجَعَلَهَا دَارَ فَنَاءٍ وَزَوَالٍ، مُتَصَرِّفَةً بِأَهْلِهَا
حَالًا بَعْدَ حَالٍ، فَالْمَغْرُورُ مِنْ غَرَّتِهِ، وَالشَّقِيُّ مَنْ فِتْنَتْهُ، فَلَا تَغَرَّتْكُمْ
هَذِهِ الدُّنْيَا فَإِنَّهَا تَقْطَعُ رَجَاءَ مَنْ رَكَنَ إِلَيْهَا، وَتُحَيِّبُ طَمَعَ مَنْ طَمَعَ
فِيهَا، وَأَرَاكُم قَدْ اجْتَمَعْتُمْ عَلَى أَمْرٍ قَدْ أَسْحَطْتُمْ اللَّهَ فِيهِ عَلَيْكُمْ،
فَأَعْرَضَ بِوَجْهِهِ الْكَرِيمِ عَنْكُمْ، وَأَحَلَّ بِكُمْ نِقْمَتَهُ، وَجَبَّ بِكُمْ رَحْمَتَهُ،
فَنِعْمَ الرَّبُّ رَبَّنَا، وَبِئْسَ الْعَبِيدُ أَنْتُمْ، أَفَرَزْتُمْ بِالطَّاعَةِ، وَأَمَنْتُمْ بِالرَّسُولِ
مُحَمَّدٍ، ثُمَّ إِنَّكُمْ زَحِفْتُمْ إِلَى دُرَيْبِهِ تُرِيدُونَ قَتْلَهُمْ، لَقَدْ اسْتَحْوَذَ
عَلَيْكُمْ الشَّيْطَانُ فَأَنْسَاكُمْ ذِكْرَ اللَّهِ الْعَظِيمِ، فَتَبَّ لَكُمْ وَمَا تُرِيدُونَ، إِنْ
لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، هَؤُلَاءِ قَوْمٌ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ، فَبَعْدًا لِلْقَوْمِ
الظَّالِمِينَ»^۱.

حسین علیه السلام جلو آمده و روبروی دشمن ایستاد. به صف‌های انبوه
سیل‌آسای آنان و نیز به ابن سعد که میان بزرگان کوفه ایستاده بود
نگریست و فرمود: ستایش خدایی را که دنیا را آفرید و آن را سرای
نابودی و فرسایش قرار داد و برای اهلس دگرگون شونده و حال به
حال قرار داد. فریب خورنده کسی است که دنیا فریبش دهد و
بدبخت کسی است که به فتنه آن دچار شود. این دنیا شما را
نفریبید که امید هر کسی را که به آن اعتماد نماید ناامید می‌کند و
طمع هر کسی را که به آن دل ببندد ناکام می‌گذارد من شما را

۱. اخطب خوارزم، مقتل الحسين علیه السلام، ج ۱، ص ۳۵۷.

می‌بینم اجتماع بر امری کرده‌اید که خشم خدا را بر خود در آن امر برانگیخته و لذا با وجه کریمش از شما روی برگردانده و گرفتاری را بر شما وارد نموده و از رحمتش دور نموده است. پس خوب پروردگاری است پروردگار ما و بد بنده‌ای هستید شما. اقرار به اطاعت کرده و به رسول خدا ﷺ ایمان آورده ولی متعرض ذریه او شده و قصد کشتن او را دارید. شیطان بر شما مسلط شده و یاد خدای بزرگ را از شما گرفته پس وای بر شما به آنچه قصد کرده‌اید. ما همه برای خداییم و به سوی او بازمی‌گردیم. آنان قومی هستند که بعد از ایمانشان کافر شده‌اند پس قوم ظالمان از رحمت خدا دور باشند.

از تذکر حضرت به لشکر عمر بن سعد به مبدأ و معاد با جمله «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» به دست می‌آید باید دشمنان را به مبدأ و معاد توجه داد؛ زیرا بی‌توجهی به آن دو عامل فریب خوردن انسان از دنیا و مسلط شدن شیطان و فراموش کردن یاد خدا و در آخر کشتن امام است.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿أَسْتَحْوِذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ﴾^۱

شیطان بر آنان مسلط شده و یاد خدا را از خاطر آن‌ها برده است.

از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود:

الْحَاسِرُ مَنْ غَفَلَ عَنِ إِصْلَاحِ الْمَعَادِ.^۲

زیانکار کسی است که از آباد کردن آخرت غافل ماند.

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

فَكَأَنَّكُمْ بِالسَّاعَةِ تَحْدُوكُمْ حَدُّو الرَّاغِبِ بِشَوْلِهِ، فَمَنْ شَغَلَ نَفْسَهُ بِغَيْرِ نَفْسِهِ تَحْيَرٌ فِي الظُّلُمَاتِ، وَأَرْتَبَكَ فِي الْهَلَكَاتِ، وَمَدَّتْ بِهِ شَيَاطِينُهُ

۱. سوره مجادله، آیه ۱۹.

۲. ورام، تنبیه الخواطر و نزهة النواظر المعروف بمجموعة ورام، ج ۲، ص ۱۱۸.

فِي طُعْيَانِهِ، وَزَيَّنَتْ لَهُ سَيِّئَ أَعْمَالِهِ، فَالْجَنَّةُ غَايَةُ السَّابِقِينَ، وَالنَّارُ
غَايَةُ الْمُفْرَطِينَ.^۱

گویا پایان زندگی و قیامت، شما را فرامی‌خواند، همچون خواندن ساربان، شتر بچه را. پس آن کس که جز به حساب نفس خویش پردازد، خود را در تاریکی‌ها سرگردان و در هلاکت افکنده است. شیطان‌ها مهارش را گرفته و به سرکشی و طغیان می‌کشاند و رفتار زشت او را در دیده‌اش زیبا می‌نمایانند، پس بدانید که بهشت پایان راه پیشتازان و آتش جهنم، سرانجام کسانی است که سستی می‌ورزند.

۸. لزوم صیانت از دین

ابن شعبه نقل می‌کند:

وَجَاءَهُ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ يُرِيدُ أَنْ يَسْأَلَهُ حَاجَةً، فَقَالَ عليه السلام: يَا أَخَا
الْأَنْصَارِ، صُنْ وَجْهَكَ عَنْ بَدَلَةِ الْمَسْأَلَةِ، وَارْفَعْ حَاجَتَكَ فِي رُقْعَةٍ،
فَإِنِّي آتٍ فِيهَا مَا سَأَلَكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ. فَكَتَبَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، إِنَّ لِفُلَانٍ
عَلَيَّ خَمْسُمِائَةِ دِينَارٍ وَقَدْ أَحَبَّ بِي فَكَلِّمُهُ يُنْظِرُنِي إِلَى مَيْسِرَةٍ. فَلَمَّا قَرَأَ
الْحُسَيْنِ عليه السلام الرُّقْعَةَ دَخَلَ إِلَى مَنْزِلِهِ فَأَخْرَجَ صُرَّةً فِيهَا أَلْفُ دِينَارٍ
وَقَالَ عليه السلام لَهُ: أُمَّا خَمْسُمِائَةٍ فَاقْضِ بِهَا دَيْنَكَ، وَأُمَّا خَمْسُمِائَةٍ فَاسْتَعِنْ
بِهَا عَلَى دَهْرِكَ، وَلَا تَرْفَعْ حَاجَتَكَ إِلَّا إِلَى أَحَدِ ثَلَاثَةٍ: إِلَى ذِي دِينٍ، أَوْ
مُرُوَّةٍ، أَوْ حَسَبٍ، فَأَمَّا ذُو الدِّينِ فَيَصُونُ دِينَهُ، وَأَمَّا ذُو المُرُوَّةِ فَإِنَّهُ
يَسْتَحْيِي لِمُرُوَّتِهِ، وَأَمَّا ذُو الحَسَبِ فَيَعْلَمُ أَنَّكَ لَمْ تُكْرَمْ وَجْهَكَ أَنْ
تَبْدُلَهُ لَهُ فِي حَاجَتِكَ، فَهُوَ يَصُونُ وَجْهَكَ أَنْ يَرِدَكَ بِغَيْرِ قِصَاءِ
حَاجَتِكَ.^۲

۱. علی بن ابی‌طالب علیه السلام، نهج البلاغه، خطبه ۱۵۷.

۲. ابن شعبه، تحف العقول عن آل الرسول (صلی الله علیهم)، ص ۲۴۷.

مردی از انصار، نزد امام حسین علیه السلام آمد و دست نیاز به سوی او برآورد. امام حسین علیه السلام فرمود: «ای برادر انصاری! از نیازخواهی رودررو، خود را دور دار و نیازت را در برگه‌ای [بنویس و] پیش من بفرست که من، چیزی به تو می‌دهم که خوش‌حالت سازد، این شاء الله!». مرد انصاری نوشت: ای ابو عبدالله! فلان کس، پانصد دینار از من طلبکار است و در طلبش پافشاری می‌کند. با او گفتگو کن تا به من مهلت دهد. امام حسین علیه السلام چون برگه را خواند، به درون خانه‌اش رفت و کیسه‌ای حاوی هزار دینار، بیرون آورد و به او فرمود: «با پانصد دینار، بدهی‌ات را می‌پردازی و پانصد دینار دیگر را کمک‌هزینه‌ات در پیشامدهای روزگار می‌کنی. نیازت را جز پیش سه کس مَبْرَ: دین‌دار یا جوان مرد یا اصیل (خانواده‌دار)؛ زیرا دین‌دار، [با عطا کردن به تو] دینش را حفظ می‌کند و جوان مرد، از جوان مردی خویش شرم می‌کند و خانواده‌دار می‌داند که تو آبروی خویش را برای نیازت هزینه کرده‌ای و او آبروی تو را نگاه می‌دارد و تو را بی‌آن‌که نیازت را برآورده کند، باز نمی‌گرداند».

از جمله «فَأَمَّا ذُو الدِّينِ فَيَصُونُ دِينَهُ» استفاده می‌شود دین‌داری عامل صیانت از دین است؛ و به تعبیر دیگر هر کس خود را صاحب دین بداند از دین خود محافظت می‌کند؛ و این جمله گرچه به صورت اخبار آمده، ولی در مقام انشاء است و لذا از آن لزوم استفاده می‌شود.

از امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده که فرمود:

فَإِذَا حَضَرَتْ بَلِيَّةٌ فَاجْعَلُوا أَمْوَالَكُمْ دُونَ أَنْفُسِكُمْ، وَإِذَا نَزَلَتْ نَارِلَةٌ فَاجْعَلُوا أَنْفُسَكُمْ دُونَ دِينِكُمْ، وَعَلِّمُوا أَنَّ الْهَالِكَ مَنْ هَلَكَ دِينُهُ، وَالْحَرِيبَ مَنْ حُرِبَ دِينُهُ.^۱

۱. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۱۶، حدیث ۲.

چون بلایی [برای جانتان] فرا رسد مال‌های خود را سپر جان‌هایتان کنید و چون حادثه‌ای [برای دینتان] پیش آید جان‌هایتان را فدای دینتان کنید و بدانید که هلاک گشته کسی است که دینش هلاک شده باشد و غارت‌شده کسی است که دینش به غارت رفته باشد.

از امام صادق علیه السلام نقل شده که در هنگام مصیبت می‌فرمود:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَجْعَلْ مُصِيبَتِي فِي دِينِي، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَوْ شَاءَ أَنْ يَجْعَلَ مُصِيبَتِي أَعْظَمَ مِمَّا كَانَتْ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى الْأَمْرِ الَّذِي شَاءَ أَنْ يَكُونَ فَكَانَ.^۱

سپاس خدای را که مصیبت مرا در دینم قرار نداد. سپاس خدای را که اگر می‌خواست، می‌توانست مصیبت مرا از این‌که هست بزرگ‌تر و سخت‌تر گرداند و خدای را بر کاری سپاس که او خواست آن کار بشود و شد.

۹. صیانت از دین با رفع حاجات مردم

و نیز در حدیث اخیر امام حسین علیه السلام، از مضمون کلام حضرت استفاده می‌شود انسان با برآوردن حاجات مردم می‌تواند دین خود را صیانت کند و به تعبیر دیگر: انجام کارهای خیر برای مردم در صیانت دین انسان مؤثر است.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

مَنْ قَضَى لِأَخِيهِ الْمُؤْمِنِ حَاجَةً كَانَ كَمَنْ عَبَدَ اللَّهَ دَهْرَهُ.^۲

هر کس یک نیاز برادر مؤمن خود را برآورد، مانند کسی است که عمر خویش را به عبادت خدا سپری کرده باشد.

از معمر بن خلاد نقل شده که از حضرت ابوالحسن علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:

۱. همان، ج ۳، ص ۲۶۲، حدیث ۴۲.

۲. محمد بن حسن طوسی، *الأمالی*، ص ۴۸۱، حدیث ۱۰۵۱.

إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا فِي الْأَرْضِ يَسْعَوْنَ فِي حَوَائِجِ النَّاسِ، هُمْ الْأَمْنُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَمَنْ أَدْخَلَ عَلَىٰ مُؤْمِنٍ سُرُورًا، فَرَّحَ اللَّهُ قَلْبَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ^۱.

همانا از برای خدا در زمین بندگان است که برای حوائج مردم کوشش می‌کنند، اینها روز قیامت در امان‌اند و هر که به مؤمنی شادی رساند، خدا روز قیامت دلش را شاد سازد.

۱. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۱۹۷، حدیث ۲.

ح) نسبت عمل به ایمان

درباره نسبت عمل به ایمان و این که آیا عمل جزو مفهوم ایمان است و یا شرط کمال آن اختلاف وجود دارد. از روایات حضرت سید الشهداء علیه السلام مطالبی درباره نسبت عمل به ایمان استفاده می شود.

جزء نبودن عمل صالح در مفهوم ایمان به خدا

از امام حسین علیه السلام نقل شده که در دعای استجابت خطاب به خدای سبحان عرضه می دارد:

وَأَنْتَ الَّذِي اسْتَجَبْتَ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ.^۱

تویی خدایی که اجابت کردی برای آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام دادند.

از عطف جمله «عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» بر «الَّذِينَ آمَنُوا» که دلالت بر مغایرت دارد به دست می آید عمل صالح جزو مفهوم ایمان نیست، گرچه شرط کمال ایمان است و بدون عمل، انسان نه تنها به مقامات بهشتی نمی رسد، بلکه مستحق عذاب الهی است.

خداوند متعال می فرماید:

﴿وَأَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءُ الْحَسَنِ﴾.^۲

و اما کسی که ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، پاداشی نیکوتر خواهد داشت.

۱. ابن طاووس، جمال الأسبوع بکمال العمل المشروع، ص ۲۷۲.

۲. سوره کهف، آیه ۸۸.

بحث در این است که آیا عمل صالح رکن در ایمان بوده یا این که رکن ایمان فقط تصدیق است؟

۱. نظریه رکن بودن عمل در ایمان

برخی از اندیشمندان اسلامی معتقد به رکن بودن عمل در مفهوم ایمان و تحقق خارجی آن می‌باشند. اینک به عبارات برخی از آنان اشاره می‌کنیم:
از محمد بن ادریس شافعی نقل شده گفت:

وكان الإجماع من الصحابة والتابعين من بعدهم ممن أدرکناهم أنّ
الإيمان قول وعمل ونية، لا يجزئ واحد من الثلاثة بالآخر.^۱

عموم صحابه و تابعین بعد از آنان و کسانی که ما آنان را درک کردیم می‌گویند: ایمان قول و عمل و نیت است و هیچ یک از آن سه مجزی نیست مگر به دیگری.

مزنی می‌نویسد:

والإيمان قول وعمل مع اعتقاده بالجنان، قول باللسان وعمل
بالجوارح والأركان، وهما سيان ونظامان وقرينان لا نفرّق بينهما، لا
إيمان إلّا بعمل ولا عمل إلّا بإيمان.^۲

ایمان قول و عمل است همراه با اعتقاد قلبی و قول به زبان و عمل به جوارح و ارکان و این دو یکسان بوده و دو نظام داشته و نزدیک یکدیگرند، مابین آن دو را فرق نمی‌گذاریم، نیست ایمان مگر به عمل و نیست عمل مگر به ایمان.

۱. هبة الله بن حسن لالكائي، شرح أصول اعتقاد أهل السنة والجماعة، ج ۵، ص ۹۵۶-۹۵۷، ش ۱۵۹۳.

۲. اسماعيل بن يحيى مزني، شرح السنة، ص ۷۷-۷۸، ش ۶.

آجری می نویسد:

إِنَّ الَّذِي عَلَيْهِ عَلَيْهِ عُلَمَاءُ الْمُسْلِمِينَ أَنَّ الْإِيمَانَ وَاجِبٌ عَلَى جَمِيعِ الْخَلْقِ، وَهُوَ تَصْدِيقٌ بِالْقَلْبِ وَإِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ وَعَمَلٌ بِالْجَوَارِحِ، ثُمَّ اعْلَمُوا أَنَّهُ لَا تَجْزِي الْمَعْرِفَةَ بِالْقَلْبِ وَالتَّصْدِيقَ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَعَهُ الْإِيمَانُ بِاللِّسَانِ نَطْقًا، وَلَا تَجْزِي مَعْرِفَةَ بِالْقَلْبِ وَنَطْقَ بِاللِّسَانِ حَتَّى يَكُونَ عَمَلٌ بِالْجَوَارِحِ، فَإِذَا كَمَلَتْ فِيهِ هَذِهِ الثَّلَاثُ الْخِصَالُ كَانَ مُؤْمِنًا، دَلَّ عَلَى ذَلِكَ الْقُرْآنُ وَالسُّنَّةُ وَقَوْلُ عُلَمَاءِ الْمُسْلِمِينَ.^۱

اجماع علمای اسلام بر آن است که ایمان بر تمام مردم واجب بوده و آن عبارت است از تصدیق به قلب و اقرار به زبان و عمل به جوارح. آنگاه بدانید که معرفت قلبی و تصدیق مجزی نیست مگر در صورتی که همراه آن ایمان به زبان و نطق باشد و معرفت به قلب و نطق به زبان مجزی نیست مگر در صورتی که عمل به جوارح باشد و چون این سه خصلت کامل شود انسان مؤمن است. دلیل بر آن قرآن و سنت و قول علمای مسلمین است.

ابن بطه می نویسد:

بَابُ بَيَانِ الْإِيمَانِ وَفَرْضِهِ وَأَنَّهُ تَصْدِيقٌ بِالْقَلْبِ وَإِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ وَعَمَلٌ بِالْجَوَارِحِ وَالْحَرَكَاتِ، لَا يَكُونُ الْعَبْدُ مُؤْمِنًا إِلَّا بِهَذِهِ الثَّلَاثِ.^۲

باب بیان ایمان و وجوب آن و این که ایمان عبارت است از تصدیق به قلب و اقرار به زبان و عمل به جوارح و حرکات و هیچ بنده ای مؤمن نمی شود مگر با این سه خصلت.

۱. محمد بن حسین آجری، الشریعة، ج ۲، ص ۶۱۱.
 ۲. عبیدالله بن محمد ابن بطه، الإبانة الکبری، ج ۲، ص ۷۶۰.

۲. رکن نبودن عمل در ایمان

برخی معتقدند اعمال در مفهوم ایمان دخالت ندارند.

تفتازانی می‌نویسد:

إِنَّ الْأَعْمَالَ غَيْرَ دَاخِلَةٍ فِي الْإِيمَانِ، لَمَا مَرَّ مِنْ أَنَّ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ هُوَ التَّصَدِيقُ، وَلِأَنَّهُ قَدْ وَرَدَ فِي الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ عَطْفُ الْأَعْمَالِ عَلَى الْإِيمَانِ كَقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾^۱، مع القطع بأنَّ العطف يقتضي المغايرة، وعدم دخول المعطوف في المعطوف عليه، وورد أيضاً جعل الإيمان شرط صحة الأعمال، كما في قوله تعالى: ﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ﴾^۲، مع القطع بأنَّ المشروط لا يدخل في الشرط، لامتناع اشتراط الشيء بنفسه، وورد أيضاً إثبات الإيمان لمن ترك بعض الأعمال، كما في قوله تعالى: ﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا﴾^۳ على ما مرَّ، مع القطع بأنَّه لا يتحقق الشيء بدون ركنه.^۴

اعمال در ایمان داخل نیستند؛ به جهت آنچه گذشت از این که حقیقت ایمان همان تصدیق است و به جهت آنچه در قرآن و سنت آمده که اعمال بر ایمان عطف شده است، مثل قول خداوند متعال: «همانا آنان که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند»؛ و با قطع به این که عطف دلالت بر مغایرت و عدم دخول معطوف در معطوف علیه دارد؛ و نیز وارد شده که ایمان شرط صحت اعمال است آنجا که خداوند متعال می‌فرماید: «و هرکس از مرد و زن عمل صالح

۱. سوره بقره، آیه ۲۷۷.

۲. سوره نساء، آیه ۱۲۴.

۳. سوره حجرات، آیه ۹.

۴. مسعود بن عمر تفتازانی، شرح العقائد النسفیة، ص ۸۰.

انجام دهد» با قطع به این که مشروط داخل در شرط نیست؛ به جهت امتناع شرط شدن چیزی به خودش؛ و نیز وارد شده: اثبات ایمان با وجود ترک برخی از اعمال همانند فرموده خداوند متعال: «و اگر دو طایفه از مؤمنان به نبرد پرداختند» آن گونه که گذشت، با قطع به این که چیزی بدون رکنش تحقق نمی یابد.

شهید ثانی می نویسد:

إِنَّ الْأَعْمَالَ لَيْسَتْ جِزَاءً مِنَ الْإِيمَانِ وَلَا نَفْسَهُ، فَالدَّلِيلُ عَلَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ الْعَزِيزِ وَالسُّنَّةِ الْمَطْهُرَةِ وَالْإِجْمَاعِ.^۱

اعمال جزء یا نفس ایمان به حساب نمی آیند و دلیل بر آن آیات قرآن و سنت مطهر و اجماع است.

اینک به نقل این ادله می پردازیم:

دلیل اول:

خداوند متعال می فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾.^۲

کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند و نماز را برپا داشتند و زکات را پرداختند، اجرشان نزد پروردگارشان است؛ و نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین می شوند.

شهید ثانی در توجیه عطف ﴿وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ بر ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ در

آیه فوق می نویسد:

۱. شهید ثانی، حقائق ایمان مع رسالتی الاقتصاد والعدالة، ص ۶۹.

۲. سوره بقره، آیه ۲۷۷.

فإنَّ العطف يقتضي المغايرة وعدم دخول المعطوف في المعطوف عليه، فلو كان عمل الصالحات جزءاً من الإيمان أو نفسه لزم خلو العطف عن الفائدة؛ لكونه تكراراً^۱.

زیرا عطف مقتضی مغایرت و عدم دخول معطوف در معطوف علیه است؛ در نتیجه اگر اعمال نیک جزء یا نفس ایمان باشد، مستلزم خالی بودن عطف از فایده به جهت تکرار است.

دلیل دوم:

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ﴾^۲.

[اما] آن کس که کارهای شایسته انجام دهد، در حالی که مؤمن باشد.

شهید ثانی درباره آیه فوق می‌نویسد:

أي حالة إيمانه، فإنَّ عمل الصالحات في حالة الإيمان يقتضي المغايرة لما أضيف إلى تلك الحالة وقارنه فيها، وإلا لصار المعنى: ومن يعمل بعض الإيمان حال حصول ذلك البعض، أو ومن يعمل من الإيمان حال حصوله، وحينئذ فيلزم تقدّم الشيء على نفسه وتحصيل الحاصل^۳.

یعنی حالت ایمانش؛ زیرا اعمال نیک در حالت ایمان مقتضی مغایرت است با آنچه به آن حالت اضافه شده و در آن مقارنت پیدا کرده، وگرنه معنا چنین می‌شود: و هر کس عمل به بخشی از ایمان کند در حال حصول آن بعض یا: و هر کس بر طبق ایمان عمل کند

۱. شهید ثانی، حقائق الإيمان مع رسالتي الاقتصاد و العدالة، ص ۶۹.

۲. سوره طه، آیه ۱۱۲.

۳. شهید ثانی، حقائق الإيمان مع رسالتي الاقتصاد و العدالة، ص ۶۹-۷۰.

در حال حصول آن؛ و در این هنگام تقدم شیء بر نفسش لازم می‌آید و تحصیل حاصل خواهد شد.

دلیل سوم:

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَإِنْ طَآئِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا﴾^۱!

و هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ پردازند، آن‌ها را آشتی دهید.

خداوند متعال ایمان را بر مرتکب برخی از معاصی که از آن جمله جنگ با یکدیگر باشد ثابت کرده است.

شهادت ثانی درباره آیه فوق می‌نویسد:

فَإِنَّهُ أَتَّبَعَ الْإِيمَانَ لِمَنْ ارْتَكَبَ بَعْضَ الْمَعَاصِي، فَلَوْ كَانَ تَرْكِ الْمُنْهَيَّاتِ جُزْءًا مِنَ الْإِيمَانِ لَزِمَ تَحَقُّقُ الْإِيمَانِ وَعَدَمُ تَحَقُّقِهِ فِي مَوْضِعٍ وَاحِدٍ فِي حَالَةٍ وَاحِدَةٍ، وَهُوَ مُحَالٌ.^۲

خداوند ایمان را ثابت نموده برای هر کس که مرتکب برخی از معاصی است و اگر ترک منهیات جزو ایمان بود لازم آید تحقق و عدم تحقق ایمان در یک موضع و یک حالت که محال است.

دلیل چهارم:

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾^۳.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از [مخالفت فرمان] خدا بپرهیزید و با صادقان باشید.

۱. سوره حجرات، آیه ۹.

۲. شهادت ثانی، حقائق ایمان مع رسالتی الاقتصاد و العدالة، ص ۷۰.

۳. سوره توبه، آیه ۱۱۹.

خداوند متعال در این آیه مؤمنان را مأمور به تحصیل تقوا کرده که با انجام طاعات و ترک محرمات صورت می‌گیرد، در نتیجه اعمال همان ایمان یا جزء آن نیست.

شهادت ثانی درباره آیه فوق می‌نویسد:

فَإِنَّ أَمْرَهُمُ بِالْتَّقْوَى الَّتِي لَا تَحْصُلُ إِلَّا بِفِعْلِ الطَّاعَاتِ وَالْإِنْجَارِ عَنِ الْمُنْهِيَّاتِ مَعَ وَصْفِهِمُ بِالْإِيمَانِ، يَدُلُّ عَلَى عَدَمِ حَصُولِ التَّقْوَى لَهُمْ، وَإِلَّا لَمَا أَمُرُوا بِهَا مَعَ حَصُولِ الْإِيمَانِ لَوْصَفَهُمْ بِهِ، فَلَا يَكُونُ الْأَعْمَالُ نَفْسَ الْإِيمَانِ وَلَا جُزْءًا مِنْهُ، وَإِلَّا لَكَانَ أَمْرًا بِتَحْصِيلِ الْحَاصِلِ.^۱

زیرا دستور مردم به تقوا که حاصل نمی‌شود مگر با انجام طاعات و انزجار از منهیات با توصیف آنان به ایمان دلالت می‌کند بر عدم حصول تقوا برای آنان وگرنه مأمور نبودند به تقوا با حصول ایمان به جهت توصیف آنان به ایمان، در نتیجه اعمال همان ایمان به حساب نمی‌آیند همان‌گونه که جزء ایمان نیز به حساب نمی‌آیند، وگرنه امر به تحصیل حاصل است.

دلیل پنجم:

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ﴾^۲.

آنان کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه دل‌هایشان نوشته است.

شهادت ثانی درباره آیه فوق می‌نویسد:

ولو كان الإقرار أو غيره من الأعمال نفس الإيمان أو جزءه، لما كان القلب محل جمعه، بل هو مع اللسان وحده، أو مع بقية الجوارح على اختلاف الآراء.^۳

۱. شهادت ثانی، حقائق ایمان مع رسالتی الاقتصاد و العدالة، ص ۷۱.

۲. سوره مجادله، آیه ۲۲.

۳. شهادت ثانی، حقائق ایمان مع رسالتی الاقتصاد و العدالة، ص ۷۱.

اگر اقرار و غیر آن از اعمال، نفس یا جزء ایمان بود، قلب محل جمع آن به حساب نمی‌آمد، بلکه قلب با زبان به تنهایی یا با دیگر جوارح و اعضا محل جمع به حساب می‌آمد، بنا بر اختلاف آراء در آن.

و نیز می‌فرماید:

﴿وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾^۱.

اما هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است!

شهادت ثانی درباره آیه فوق می‌نویسد:

ولو كان غير القلب من أعمال الجوارح نفس الإيمان أو جزءه، لما جعل كله محل القلب، كما هو ظاهر الآية الكريمة.^۲

اگر غیر قلب از اعمال جوارح، نفس یا جزء ایمان بود، تمام آن محل قلب به حساب نمی‌آمد، همان‌گونه که ظاهر آیه کریمه است.

و نیز می‌فرماید:

﴿وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ﴾^۳.

در حالی که قلبشان آرام و باایمان است.

شهادت ثانی درباره آیه فوق می‌نویسد:

فإنَّ اطمئنانه بالإيمان يقتضي تعلُّقه كله به، وإلا لكان مطمئناً ببعضه لا كله.^۴

اطمینان قلب به ایمان، مقتضی تعلق تمام ایمان به قلب است وگرنه اطمینان قلب به بعض ایمان به حساب می‌آمد نه تمام آن.

۱. سوره حجرات، آیه ۱۴.

۲. شهادت ثانی، حقائق ایمان مع رسالتی الاقتصاد و العدالة، ص ۷۱-۷۲.

۳. سوره نحل، آیه ۱۰۶.

۴. شهادت ثانی، حقائق ایمان مع رسالتی الاقتصاد و العدالة، ص ۷۲.

دلیل ششم:

از امام باقر علیه السلام نقل شده که در دعایی خطاب خداوند متعال عرضه می‌دارد:

يَا مُقَلَّبَ الْقُلُوبِ وَالْأَبْصَارِ ثَبَّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ.^۱

ای گرداننده دل‌ها و دیده‌ها، دلم را بر دینت ثابت دار.

شهادت ثانی درباره روایت فوق می‌نویسد:

وجه الدلالة فيه: أنّ المراد من الدين هنا الإيمان؛ لأنّ طلب تثبيت القلب عليه يدل على أنّه متعلّق بالاعتقاد، وليس هناك شيء آخر غير الإيمان من الاعتقاد يصلح لثبات القلب عليه بحيث يسمّى ديناً، فتعيّن أن يكون هو الإيمان، وحيث لم يطلب غيره في حصول الإيمان علم أنّ الإيمان يتعلّق بالقلب لا بغيره.^۲

وجه دلالت در آن این‌که مراد از دین در اینجا ایمان است؛ زیرا درخواست تثبیت قلب بر آن دلالت می‌کند بر این‌که دین متعلق به اعتقاد است و غیر از ایمان اعتقادی وجود ندارد تا صلاحیت برای ثبات قلب بر آن داشته و دین نامیده شود. در نتیجه متعین است که مقصود از دین همان ایمان باشد و چون در حصول ایمان، غیر دین را طلب نکرده، در نتیجه به دست می‌آید ایمان فقط به قلب تعلق می‌گیرد.

دلیل هفتم:

شهادت ثانی می‌نویسد:

إنّ الأُمَّة أجمعت على أنّ الإيمان شرط لسائر العبادات، والشيء لا يكون شرطاً لنفسه، فلا يكون الإيمان هو العبادات.^۳

۱. طوسی، مصباح‌المتهجد، ج ۱، ص ۳۶۵.

۲. شهادت ثانی، حقائق‌الإيمان مع رسالتی الاقتصاد و العدالة، ص ۷۳.

۳. همان، ۷۳.

امت اجماع کرده‌اند بر این‌که ایمان شرط تمام عبادات است و چیزی شرط برای خودش نیست و لذا ایمان همان عبادات به حساب نمی‌آید.

ایمان و عمل صالح، دو عامل مؤثر در استجابت دعا

از امام حسین علیه السلام نقل شده که در دعای استجابت خطاب به خدای سبحان عرضه می‌دارد:

وَأَنْتَ الَّذِي اسْتَجَبْتَ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ.^۱

تویی خدایی که اجابت کردی برای آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام دادند.

از مضمون این جمله به دست می‌آید ایمان و عمل صالح در استجابت دعا تأثیر بسزایی دارند و ترک هرکدام به آن ضرر می‌رساند.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾.^۲

و هنگامی که بندگان من، از تو درباره من سؤال کنند، [بگو]: من نزدیکم! دعای دعاکننده را، به هنگامی که مرا می‌خواند، پاسخ می‌گویم! پس باید دعوت مرا بپذیرند و به من ایمان بیاورند تا راه یابند [و به مقصد برسند]!

پیوستگی ایمان و عمل صالح

و نیز در حدیث اخیر امام حسین علیه السلام، از ذکر ایمان و عمل صالح در این جمله به دست می‌آید این دو که یکی جوانحی و دیگری جوارحی است با یکدیگر

۱. ابن طاووس، جمال الأسبوع بکمال العمل المشروع، ص ۲۷۲.

۲. سوره بقره، آیه ۱۸۶.

پیوستگی داشته و در ارتباطاند و لذا ایمان در عمل صالح مؤثر بوده و عمل صالح مکمل ایمان است.

و نیز از امام حسین علیه السلام نقل شده که فرمود:

يَا جُعَيْدَ هَمْدَانَ، النَّاسُ أَرْبَعَةٌ: مِنْهُمْ مَنْ لَهُ خُلُقٌ وَلَيْسَ لَهُ خَلَقٌ،
وَمِنْهُمْ مَنْ لَهُ خَلَقٌ وَلَيْسَ لَهُ خُلُقٌ، وَمِنْهُمْ مَنْ لَهُ خُلُقٌ وَخَلَقٌ وَذَآكَ
أَفْضَلُ النَّاسِ، وَمِنْهُمْ مَنْ لَيْسَ لَهُ خُلُقٌ وَلَا خَلَقٌ وَذَآكَ شَرُّ النَّاسِ.^۱

ای جُعیدِ هَمْدان! مردم، چهار دسته‌اند: برخی اخلاق دارند و بهره‌ای [از دین و آخرت] ندارند؛ برخی این بهره را دارند و اخلاق خوشی ندارند؛ و برخی هر دو را دارند که برترین مردم‌اند؛ و برخی هیچ کدام را ندارند که این‌ها بدترین مردم‌اند.

به نظر می‌رسد مقصود از «خلاق» در این حدیث بهره‌ای ایمانی و دینی است و از صفت دومی که حضرت در این حدیث برای مردم ذکر کرده به دست می‌آید گروهی از مردم بهره‌مند از دین می‌باشند ولی اخلاق خوشی ندارند و از سیاق و مضمون این حدیث استفاده می‌شود این گروه نیز دارای فضیلت محدودی می‌باشند.

ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود:

وَأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَرَجَ فِي جِنَازَةِ سَعْدٍ وَقَدْ شَيَّعَهُ سَبْعُونَ أَلْفَ
مَلَكٍ، فَرَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ، ثُمَّ قَالَ: مِثْلُ سَعْدٍ
يُضْمُّ، قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّا نَحَدِّثُ أَنَّهُ كَانَ يَسْتَخِفُّ بِالْبُؤْلِ،
فَقَالَ: مَعَادَ اللَّهِ، إِنَّمَا كَانَ مِنْ زَعَاةٍ فِي حُلُقِهِ عَلَى أَهْلِهِ، قَالَ: فَقَالَتْ

۱. ابن سعد، الطبقات الكبرى: الطبقة الخامسة من الصحابة، ج ۱، ص ۴۰۵، حدیث

أُمُّ سَعْدٍ: هَيْنَأَ لَكَ يَا سَعْدُ، قَالَ: فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا أُمَّ سَعْدٍ، لَا تَحْتِمِي عَلَيَّ اللَّهُ!

رسول خدا ﷺ با جنازه سعد بن معاذ همراه شد، در حالی که هفتاد هزار فرشته او را تشییع می‌کردند. رسول خدا ﷺ سر خود را به آسمان بلند کرد، سپس فرمود: آیا فردی همچو سعد فشار قبر خواهد داشت؟! ابو بصیر گوید: عرض کردم: قربانت کردم! به ما گفته‌اند که او از نجاست بول به قدر لازم اجتناب نمی‌کرد. فرمود: به خدا پناه می‌برم، [نه] بلکه او به خاطر کج خلقی که با خانواده‌اش داشت به فشار قبر مبتلا شد. حضرتش فرمود: مادر سعد در آن حال گفت: ای سعد! بر تو گوارا باد! رسول خدا ﷺ به او فرمود: ای مادر سعد! بر خدا [فشار قبر سعد را] واجب مگردان.

عدم جواز اکتفا به ایمان

و نیز در حدیث اخیر امام حسین علیه السلام، از عطف عمل صالح بر ایمان به دست می‌آید در رسیدن به کمال و سعادت نمی‌توان به ایمان قلبی اکتفا کرده و از عمل صالح چشم‌پوشی نمود.

و نیز امام حسین علیه السلام در مسیرش به کربلا فرمود:

إِنَّ هَذِهِ الدُّنْيَا قَدْ تَغَيَّرَتْ وَتَنَكَّرَتْ، وَأَدْبَرَ مَعْرُوفُهَا، فَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُبَابَةٌ كُصْبَابَةِ الْإِنَاءِ، وَحَسِيسٌ عَيْشٍ كَالْمَرْعَى الْوَيْبِلِ، أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ، وَأَنَّ الْبَاطِلَ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ؟! لِيَرْعَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ مُحِقًّا، فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً، وَلَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ

۱. کلینی، الکافی، ج ۳، ص ۲۳۶، حدیث ۶.

إِلَّا بَرَمًا. إِنَّ النَّاسَ عَبِيدُ الدُّنْيَا، وَالدِّينُ لَعَقُ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ، يَحُوطُونَهُ
مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ، فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ.^۱

به راستی، دنیا تغییر چهره داده و ناشناخته گشته و نیکی آن در حال نابودی است و از آن جز رطوبتی که در ته ظرفی مانده و جز زندگی وبال آور، همچون چراگاهی که جز گیاه بیماری زا و بی مصرف چیزی در آن نمی روید، باقی نمانده است. آیا نمی بینید که به حق عمل نمی شود و از باطل دست برنمی دارند؟! به طوری که مؤمن حق دارد که به مرگ و دیدار خدا مشتاق باشد. به راستی، من چنین مرگی را جز سعادت ندانم و زندگی در کنار ظالمان را جز هلاکت نخوانم! همانا مردم دنیاپرست اند و دین از سر زبان آن ها فراتر نرود و دین را تا آنجا که زندگی شان را رو به راه سازد بچرخانند و چون در بوته آزمایش گرفتار شوند دین داران اندک گردند.

از ذیل این حدیث ضمناً استفاده می شود عمل کردن به دین و مقتضای ایمان بر همگان لازم است، گرچه جزو مفهوم ایمان نیست.

و نیز متقی هندی می نویسد:

عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ: «أَنَّ خَاتَمَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ كَانَ مِنْ
وَرِقٍ نَقَشَهُ نِعَمَ الْقَادِرِ اللَّهِ، وَكَانَ خَاتَمُ الْحُسَيْنِ عَقَلَتْ فَأَعْمَلُ».^۲

از جعفر بن محمد از پدرش نقل شده که انگشتر علی بن ابی طالب علیه السلام از نقره و نقش آن جمله «نعم القادر الله» بود و [نقش] انگشتر حسین علیه السلام جمله «عقل داری، پس عمل کن» بود.

۱. ابن شعبه، تحف العقول عن آل الرسول (صلی الله علیهم)، ص ۲۴۵.
۲. متقی هندی، کنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال، ج ۶، ص ۶۸۶، حدیث ۱۷۴۰۹.

از جمله «عَقَلْتُ فَأَعْمَلُ» به دست می‌آید انسان برخلاف حیوانات چون عاقل است باید اهل عمل باشد.

از امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده که فرمود:

لَأَنْسَبَنَّ الْإِسْلَامَ نِسْبَةً لَمْ يَنْسُبَهَا أَحَدٌ قَبْلِي: الْإِسْلَامُ هُوَ التَّسْلِيمُ،
وَالتَّسْلِيمُ هُوَ الْيَقِينُ، وَالْيَقِينُ هُوَ التَّصَدِيقُ، وَالتَّصَدِيقُ هُوَ الْإِقْرَارُ،
وَالْإِقْرَارُ هُوَ الْأَدَاءُ، وَالْأَدَاءُ هُوَ الْعَمَلُ.^۱

اسلام را چنان می‌شناسانم که پیش از من کسی آن‌گونه معرفی نکرده باشد. اسلام همان تسلیم در برابر خدا و تسلیم همان یقین داشتن و یقین اعتقاد راستین و باور راستین همان اقرار درست و اقرار درست انجام مسئولیت‌ها و انجام مسئولیت‌ها همان عمل کردن به احکام دین است.

محمد بن مسلم از امام باقر یا امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود:

الْإِيمَانُ إِقْرَارٌ وَعَمَلٌ، وَالْإِسْلَامُ إِقْرَارٌ بِلَا عَمَلٍ.^۲

ایمان عبارت است از اقرار و عمل و اسلام عبارت است از اقرار بدون عمل.

از جمع بین ادله به دست می‌آید عمل گرچه جزء ایمان نیست، ولی شرط کمال است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

الْإِيمَانُ لَا يَكُونُ إِلَّا بِعَمَلٍ وَالْعَمَلُ مِنْهُ، وَلَا يَثْبُتُ الْإِيمَانُ إِلَّا بِعَمَلٍ.^۳

ایمان جز با عمل نباشد و عمل برخی از ایمان است و ایمان جز به وسیله عمل پابرجا نشود.

۱. علی بن ابی طالب علیه السلام، نهج البلاغة، کلام قصار ۱۲۵.

۲. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۴، حدیث ۲.

۳. همان، ج ۲، ص ۳۸، حدیث ۳.

ملاصدرا درباره ماهیت ایمان می نویسد:

اعلم أنّ الإيمان وسائر مقامات الدين ومعالم شريعة سيّد المرسلين عليه وآله السلام إنّما ينتظم من ثلاثة أمور: معارف وأحوال وأعمال، فالمعارف هي الأصول، وهي تورث الأحوال، والأحوال تورث الأعمال، أمّا المعارف فهي العلم باللّه وصفاته وأفعاله وكتبه ورسله واليوم الآخر، وأمّا الأحوال فكالانقطاع عن الأغراض الطبيعيّة والشوائب النفسانيّة والوساوس العاديّة، كالشهوة والغضب والكبر والعجب ومحبة الجاه والشهرة وغير ذلك، وأمّا الأعمال فكالصلاة والزكاة والصوم والطواف والجهاد وفعل ما أمر اللّه به وترك ما نهى عنه.

فهذه الثلاثة إذا قيس بعضها إلى بعض لاح للناظرين إلى الأشياء بالنظر الظاهر المقتصرين على إدراك النشأة الحسيّة، أنّ العلوم تتراد للأحوال، والأحوال تتراد للأعمال، فالأعمال هي الأصل عندهم والأفضل في نظرهم.

وأما أرباب البصائر المقتبسين أنوار المعرفة من مشكاة النبوّة لا من أفواه الرجال، المستفيضين أسرار الحكمة الحقّة من معدن الوحي والرسالة، لا من مقارعة الأسماع بالقليل والقال، فالأمر عندهم بالعكس من ذلك، فإنّ الأعمال تتراد للأحوال، والأحوال للعلوم فالأفضل العلوم، ثمّ الأحوال، ثمّ الأعمال، فإنّ لوح النفس كالمرآة، والأعمال تصقلها وتطهيرها، والأحوال صقلتها وطهارتها، والعلوم صورها المرتسمة فيها.

فنفس الأعمال لكونها من جنس الحركات والانفعالات تتبعها المشقّة والتعب، فلا خير فيها إذا نظر إليها لذواتها، ونفس الأحوال لكونها من قبيل الأعدام والقوى فلا وجود لها، وما لا وجود له فلا فضيلة فيه، وإنّما الخير والفضيلة لما له الوجود الأتمّ والشرف الأنور،

وهي الموجودات المقدّسة والمعقولات الصورية المجرّدة عن التغيّر والزوال والشرّ والوبال، كالباري وملأئكته العلويّة والأرواح المطهّرة الإنسيّة والحضرة الإلهيّة والحظيرة القدسيّة.

ففائدة إصلاح العمل إصلاح القلب، وفائدة إصلاح القلب أن ينكشف له جلال الله في ذاته وصفاته وأفعاله.

فأرفع علوم المكاشفة هي المعارف الإيمانيّة ومعظمها معرفة الله، ثمّ معرفة صفاته وأسمائه، ثمّ معرفة أفعاله فهي الغاية الأخيرة التي يراد لأجلها تهذيب الظواهر بالأعمال، وتهذيب البواطن بالأحوال فإنّ السعادة بها تنال، بل هي عين الخير والسعادة واللذة القصوى.^۱

بدان كه ایمان و سایر مقامات دین و معالم شریعت سید مرسلین علیه و آله السلام از سه امر به نظم درمی آید: معارف و احوال و اعمال. معارف که همان اصول است و اصول احوال را به ارث گذاشته و احوال مورث اعمال است؛ اما معارف عبارت است از علم به خدا و صفات و افعال و کتابها و رسولان و روز قیامت؛ و اما احوال مثل انقطاع از اغراض طبیعی و حالات نفسانی و وسوسه های عادی مثل شهوت و غضب و کبر و عجب و محبت جاه و شهوت و غیر این حالات؛ و اما اعمال مثل نماز و زکات و روزه و طواف و جهاد و انجام هر آنچه خدا به آن دستور داده و ترک آنچه از آن نهی نموده است.

این سه امر هرگاه با یکدیگر مقایسه شود، آشکار می شود برای نظر کنندگان به اشیاء به نظر ظاهر و اکتفا کنندگان بر ادراک عالم حسی این که علوم برای حالات قصد شده و حالات برای اعمال و اعمال نزد

۱. صدرالدین شیرازی، تفسیر القرآن الکریم، ج ۱، ص ۲۴۹-۲۵۰.

آنان اصل و برتر در نظرشان است؛ و اما صاحبان بصیرت که انوار معرفت را از چراغ نبوت گرفته‌اند نه از دهان‌های مردان و اسرار حکمت حقه را از معدن وحی و رسالت اقتباس نموده‌اند نه از صدای گوش‌ها با قیل و قال، امر نزدشان به عکس این است؛ چرا که اعمال به جهت حالات و حالات به جهت علوم مقصودند و لذا برتر علوم و سپس احوال و سپس اعمال است؛ زیرا لوح نفس همچون آینه و اعمال صیقلی دادن و تطهیر آن و احوال صیقلی شده و طهارت آن و علوم صورت‌های ترسیم‌شده در آن است.

نفس اعمال از آن جهت که از جنس حرکت‌ها و انفعالات است مشقت و سختی را به دنبال دارد و لذا اگر نگاه استقلالی به آن‌ها شود خیری در آن‌ها نیست و نفس حالات از آن جهت که از قبیل عدم‌ها و قواست وجودی برایشان تصور نمی‌شود و چیزی که وجودی برای آن نبوده فضیلتی در آن نیست و تنها خیر و فضیلت برای وجود اتم و شرف انور است که موجودات مقدس و معقولات صوری مجرد از تغیر و زوال و شر و وبال باشد؛ مثل باری تعالی و فرشتگان عالم بالا و ارواح پاک انسان‌ها و حضرت الهی و خیمه‌گاه قدسی.

فایده اصلاح عمل، اصلاح قلب و فایده اصلاح قلب این است که برای قلب جلال خدا در ذات و صفات و افعالش کشف شود.

در نتیجه بلندمرتبه‌ترین علوم مکاشفه، همان معارف ایمانی است که معظم آن‌ها شناخت خدا و سپس شناخت صفات و اسماء او و سپس شناخت افعال او باشد و این هدف نهایی است که هدف از آن تهذیب ظواهر به اعمال و تهذیب باطن‌ها به احوال است؛ زیرا به آن‌هاست که به سعادت دسترسی پیدا می‌گردد، بلکه آن‌ها عین خیر و سعادت و لذت نهایی است.

سود نداشتن عمل صالح بدون ایمان

از امام حسین علیه السلام نقل شده که در خطبه‌ای فرمود:

... وَأَحْذَرُكُمْ الْإِصْغَاءَ إِلَى هُتُوفِ الشَّيْطَانِ بِكُمْ فَإِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ، فَتَكُونُوا كَأَوْلِيَاءِهِ الَّذِينَ قَالَ لَهُمْ: ﴿لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَأَتِ الْفِتْنَانَ نَكَصَ عَلَى عَقْبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكُمْ﴾! فَتَلْقَوْنَ لِلسُّيُوفِ ضَرْبًا وَلِلرَّمَاكِ وَرَدًّا وَلِلْعُمْدِ حَطْمًا وَلِلسَّهَامِ غَرَضًا، ثُمَّ لَا يُقْبَلُ مِنْ نَفْسٍ إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ أَمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا.^۲

... و شما را بر حذر می‌دارم از گوش فرا دادن به نغمه‌های شیطانی که دشمن آشکار شماست تا مبدا از اولیایش شوید که به آنان گفت: «امروز هیچ کس از مردم بر شما پیروز نخواهد شد و من پناه شما هستم. پس هنگامی که دو گروه یکدیگر را دیدند [شیطان] به عقب برگشت و گفت: من از شما بیزارم»، اینجاست که با فرود آمدن شمشیرها و وارد شدن نیزه‌ها و درهم شکستن گرزها و نشانه قرار گرفتن تیرها روبرو خواهید شد و دیگر از کسی که پیشاپیش ایمان نیاورده یا در ایمان خود خیری کسب نکرده است [عذری] پذیرفته نخواهد شد.

از ذیل این کلام حضرت به دست می‌آید همان‌گونه که ایمان مشروط به عمل

صالح بوده، عمل صالح بدون ایمان بی‌فایده است.

۱. سوره انفال، آیه ۴۸.

۲. طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۹۹.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِكَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ ۗ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا تَكُنَّ ءَامَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انظُرُوا أَنَا مُنظَرُونَ ۗ﴾^۱

آیا جز این انتظار دارند که فرشتگان [مرگ] به سراغشان آیند، یا خداوند [خودش] به سوی آنها بیاید، یا بعضی از آیات پروردگارت [و نشانه‌های رستاخیز]؟! اما آن روز که بعضی از آیات پروردگارت تحقق پذیرد، ایمان آوردن افرادی که قبلاً ایمان نیاورده‌اند، یا در ایمانشان عمل نیکی انجام نداده‌اند، سودی به حالشان نخواهد داشت! بگو: «[اکنون که شما چنین انتظارات نادرستی دارید]، انتظار بکشید ما هم انتظار [کیفر شما را] می‌کشیم!».

الطاف بسیار خدا به مؤمنان و انجام دهندگان عمل صالح

از امام حسین علیه السلام نقل شده که در دعای استجابت خطاب به خدای سبحان درباره حضرت یحیی و زکریا و همسرش، عرضه می‌دارد:

وَقُلْتُ: ﴿وَيَدْعُونَكَ رَغَبًا وَرَهَبًا ۗ وَكَانُوا لَنَا خَدِيعِينَ﴾^۲، وَأَنْتَ الَّذِي اسْتَجَبْتَ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لِتَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِكَ.^۳

و تو فرمودی: «ما را از روی رغبت و بیم می‌خواندند و در برابر ما فروتن بودند». تویی خدایی که اجابت کردی برای آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام دادند تا بیفزایی بر آنها از فضل خود.

از «لام» تعلیل که در جمله آخر آمده به دست می‌آید خداوند متعال دعای مؤمنان و به جای آوردن عمل صالح را استجابت کرده تا در آن به آنان الطاف

۱. سوره انعام، آیه ۱۵۸.

۲. سوره انبیاء، آیه ۹۰.

۳. ابن طاووس، جمال الأسبوع بکمال العمل المشروع، ص ۲۷۲.

زائدی از فضل خود داشته باشد.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدُهُم مِّن فَضْلِهِ﴾^۱

اما آن‌ها که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، پاداششان را به طور کامل خواهد داد؛ و از فضل و بخشش خود، بر آن‌ها خواهد افزود.

بطلان اعتقاد مرجئه

و نیز در حدیث اخیر امام حسین علیه السلام، از تأکید بر عمل صالح در این دعا و آیات قرآن استفاده می‌شود اعتقاد مرجئه در اکتفای به ایمان و بی‌توجهی به عمل صالح باطل است.

آیت‌الله سبحانی دربارهٔ مرجئه می‌نویسد:

إنَّهَا مأخوذة من الإرجاء بمعنى التأخير، ويحتمل أن يكون مأخوذاً من الرجاء أي الأمل، والمشهور هو الأوّل، وسرّ تسميتهم بالمرجئة بمعنى المؤخّرة أحد الوجهين:

۱. طال التشاجر في معنى الإيمان في العصر الأوّل، وحدثت آراء وأقوال حول حقيقته بين الخوارج والمعتزلة، فذهبت المرجئة إلى أنّه عبارة عن مجرد الإقرار بالقول واللّسان وإن لم يكن مصاحباً للعمل، فأخذوا من الإيمان جانب القول، وطرّدوا جانب العمل، فكأنّهم قدّموا الأوّل وأخروا الثاني، واشتهروا بمقولتهم: لا تضرّ مع الإيمان معصية كما لا تنفع مع الكفر طاعة.

۱. سوره نساء، آیه ۱۷۳.

وعلى هذا، فهم والخوارج في هذه المسألة على جانبي نقيض، فالمرجئة لا تشترط العمل في حقيقة الإيمان، وترى العاصي ومرتكب الذنوب، صغيرها وكبيرها، مؤمناً حتى تارك الصلاة والصوم، وشارب الخمر، ومقترف الفحشاء. والخوارج يضيّقون الأمر فيرون مرتكب الكبيرة كافراً، ولأجل ذلك قاموا بتكفير عثمان للأحداث التي انجرت إلى قتله، وتكفير علي عليه السلام لقبوله التحكيم وإن كان عن اضطرار.

ويقابلهما المعتزلة أيضاً القائلون بأن مرتكب الكبيرة لا مؤمن ولا فاسق، بل في منزلة بين الأمرين، فزعمت أنها أخذت بالقول الوسط بين المرجئة والخوارج...^۱

این کلمه برگرفته از ارجاء به معنای تأخیر است و احتمال می‌رود که برگرفته از رجاء به معنای آرزو باشد و مشهور همان اول است و سرّ نام‌گذاری آنان به «مرجئه» به معنای تأخیراندازنده یکی از دو وجه است:

۱. در عصر اول در معنای ایمان مشاجره طولانی اتفاق افتاد و آراء و اقوالی درباره حقیقت آن بین خوارج و معتزله پدید آمد، مرجئه معتقد بودند که ایمان عبارت است از مجرد اقرار به قول و زبان گرچه با عمل همراه نباشد و از ایمان جانب گفتار را گرفته و جانب عمل را طرد نمودند و گویا اول را مقدم داشته و دوم را تأخیر انداختند و با گفته خود مشهور شدند: «با ایمان معصیت ضرر نمی‌رساند، همان‌گونه که با کفر طاعت نفع نمی‌رساند».

بنابراین آنان و خوارج در این مسئله در طرف نقيض قرار دارند؛ زیرا

۱. جعفر سبحانی تبریزی، *بحوث في الملل والنحل*، ج ۳، ص ۱۰۰.

مرجئه عمل را در حقیقت ایمان شرط نمی‌داند و معصیت‌کار و گناه‌کار - چه صغیره و چه کبیره آن را - مؤمن می‌پندارند، حتی ترک‌کننده نماز و روزه و شراب‌خوار و انجام دهنده فحشاء، در حالی که خوارج امر را ضیق کرده و مرتکب گناه کبیره را کافر می‌داند و لذا عثمان را به جهت انجام کارهایی که به کشتنش منجر شد تکفیر کردند و نیز امام علی علیه السلام را به جهت قبول حکمیت تکفیر کردند، گرچه از روی اضطرار بوده است.

در مقابل این دو نیز معتزله قرار دارند که معتقدند ارتکاب کننده گناه کبیره نه مؤمن است و نه فاسق بلکه در منزلتی بین این دو قرار دارد، آنان گمان کرده‌اند که قول وسط بین مرجئه و خوارج را اخذ کرده‌اند.

کلینی به سندش از محمد بن حفص نقل کرده که گفت:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: . وَسَأَلَهُ رَجُلٌ عَنْ قَوْلِ الْمَرْجئةِ فِي الْكُفْرِ وَالْإِيمَانِ وَقَالَ: إِنَّهُمْ يَحْتَجُّونَ عَلَيْنَا وَيَقُولُونَ: كَمَا أَنَّ الْكَافِرَ عِنْدَنَا هُوَ الْكَافِرُ عِنْدَ اللَّهِ فَكَذَلِكَ نَجِدُ الْمُؤْمِنَ إِذَا أَقَرَّ بِإِيمَانِهِ أَنَّهُ عِنْدَ اللَّهِ مُؤْمِنٌ، فَقَالَ: . سُبْحَانَ اللَّهِ، وَكَيْفَ يَسْتَوِي هَذَانِ وَالْكَفْرُ إِقْرَارٌ مِنَ الْعَبْدِ فَلَا يُكَلِّفُ بَعْدَ إِقْرَارِهِ بَيِّنَةً، وَالْإِيمَانُ دَعْوَى لَا تَجُوزُ إِلَّا بِبَيِّنَةٍ، وَبَيِّنَتُهُ عَمَلُهُ وَبَيِّنَتُهُ؟! فَإِذَا اتَّفَقَا فَالْعَبْدُ عِنْدَ اللَّهِ مُؤْمِنٌ، وَالْكَفْرُ مَوْجُودٌ بِكُلِّ جِهَةٍ مِنْ هَذِهِ الْجِهَاتِ الثَّلَاثِ مِنْ نِيَّةٍ أَوْ قَوْلٍ أَوْ عَمَلٍ، وَالْأَحْكَامُ تَجْرِي عَلَى الْقَوْلِ وَالْعَمَلِ، فَمَا أَكْثَرَ مَنْ يَشْهَدُ لَهُ الْمُؤْمِنُونَ بِالْإِيمَانِ وَيَجْرِي عَلَيْهِ أَحْكَامُ الْمُؤْمِنِينَ وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ كَافِرٌ وَقَدْ أَصَابَ مَنْ أَجْرَى عَلَيْهِ أَحْكَامَ الْمُؤْمِنِينَ بِظَاهِرِ قَوْلِهِ وَعَمَلِهِ.^۱

۱. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۳۹-۴۰، حدیث ۳۹.

شنیدم مردی از امام صادق علیه السلام از قول مرجئه راجع به کفر و ایمان پرسید و عرض کرد: مرجئه بر ما احتجاج می‌کنند و می‌گویند: چنان‌که کسی را که ما کافر می‌دانیم، نزد خدا هم کافر است. همچنین مؤمن هم زمانی که به ایمانش اقرار کرد او را نزد خدا مؤمن می‌دانیم، حضرت فرمود، سبحان الله! چگونه این دو برابرند؟! در صورتی که کفر فقط اقرار بنده است [به این‌که خدایی نیست] و پس از اقرارش از او گواه و دلیلی نخواهند، ولی ایمان ادعایی است که جز با دلیل ثابت نشود و دلیل مؤمن عمل و نیت او است که اگر متفق شدند (نیت و عمل) بنده نزد خدا مؤمن است و کفر به هر یک از این سه جهت نیت و قول و عمل ثابت می‌شود، ولی احکام طبق گفتار و کردار جاری می‌شود؛ زیرا چه بسا شخصی که مؤمنین به ایمانش شهادت دهند و احکام مؤمنین را بر او جاری کنند، ولی او نزد خدا کافر باشد و کسی هم که از روی ظاهر گفتار و کردارش احکام مؤمنین را بر او جاری کرده، درست رفته است.

ط) ارزش سبقت در ایمان

منصور بن حسین آبی نقل می‌کند:

وَلَمَّا قَتَلَ مُعَاوِيَةُ حُجْرَ بْنَ عَدِيٍّ وَأَصْحَابَهُ، لَقِيَ فِي ذَلِكَ الْعَامِ
الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، هَلْ بَلَغَكَ مَا صَنَعْتُ بِحُجْرٍ
وَأَصْحَابِهِ مِنْ شَيْعَةِ أَبِيكَ؟ فَقَالَ: لَا، قَالَ: إِنَّا قَتَلْنَاهُمْ وَكَفَّنَاهُمْ وَصَلَّيْنَا
عَلَيْهِمْ.

فَصَحَّكَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ قَالَ: خَصَمَكَ الْقَوْمُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَا مُعَاوِيَةُ،
أَمَا وَاللَّهِ لَوْ وَلَيْنَا مِثْلَهَا مِنْ شَيْعَتِكَ مَا كَفَّنَاهُمْ وَلَا صَلَّيْنَا عَلَيْهِمْ، وَقَدْ
بَلَغَنِي وَفُوعُكَ بِأَبِي حَسَنِ، وَقِيَامُكَ وَاعْتِرَاضُكَ بَنِي هَاشِمٍ بِالْعُيُوبِ،
وَأَيْمُ اللَّهِ لَقَدْ أَوْتَرْتَ غَيْرَ قَوْسِكَ، وَرَمَيْتَ غَيْرَ عَرَضِكَ، وَتَنَاوَلْتَهَا
بِالْعَدَاوَةِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ، وَلَقَدْ أَطَعْتَ امْرَأًا مَا قَدَّمَ إِيمَانَهُ، وَلَا حَدَّثَ
نِفَاقَهُ، وَمَا نَظَرَ لَكَ، فَانظُرْ لِنَفْسِكَ أَوْ دَعُ. يُرِيدُ: عَمَرُو بَنِ الْعَاصِ.^۱

چون معاویه، حُجْر بن عدی و یارانش را کشت، در همان سال،
حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ را دید و گفت: ای اباعبدالله! آیا آنچه را با حجر و یارانش
- که پیروان پدرت بودند - کرده‌ام، به تو خبر داده‌اند؟ فرمود: «نه».
گفت: ما آنان را کشتیم و کفن کردیم و بر آنان، نماز خواندیم.

حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ خندید و سپس فرمود: «ای معاویه! روز قیامت، این گروه،
دشمن تو خواهند بود. هان! به خدا سوگند، اگر ما چنین کاری را با
پیروان تو بکنیم، آنان را نه کفن می‌کنیم و نه بر ایشان نماز
می‌خوانیم. به من خبر رسیده که به ابوالحسن علی عَلَيْهِ السَّلَامُ ناسزا
می‌گویی و بر بنی‌هاشم، عیب می‌گیری و به ستیز با آنان

۱. آبی، نثر الدر في المحاضرات، ج ۱، ص ۲۲۹.

برخاسته‌ای. به خدا سوگند، زه کمان دیگری را می‌کشی و جایی جز هدف را نشانه رفته‌ای و دشمنی را از جایی نزدیک برای خود خریده‌ای. تو از کسی پیروی می‌کنی که در ایمان، سابقه‌ای ندارد و نفاقش هم تازه نیست و به سود تو نظر نداده است. تو خود برای خود بیندیش یا رها کن». منظور امام علیه السلام عمرو بن عاص بود. از آخر کلام حضرت ضمناً به دست می‌آید سبقت در ایمان امری ارزشی بوده و برخی همچون حضرت علی علیه السلام این امر ارزشی را داشته‌اند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَالسَّيِّئُونَ السَّيِّئُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ * فِي جَنَّةِ النَّعِيمِ﴾!

و [سومین گروه] پیشگامان پیشگام‌اند، آن‌ها مقربان‌اند! در باغ‌های پر نعمت بهشت [جای دارند]!

(ی) اسباب ایمان

از روایات حضرت سید الشهداء علیه السلام استفاده می‌شود که اموری در تحقق و کمال ایمان انسان مؤثر است، از قبیل:

۱. برخی از روزی‌ها

از امام حسین علیه السلام نقل شده که در دعای استسقاء، درباره باران خطاب به خدای سبحان عرضه می‌دارد:

اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ رِزْقَ إِيْمَانٍ^۱

خدایا! آن را روزی ایمان قرار ده.

از این دعای حضرت استفاده می‌شود گاهی رزق و روزی باعث زیاد شدن ایمان انسان است و آن در صورتی است که در راه ایمان به کار رود نه معصیت خدا؛ زیرا خداوند متعال می‌فرماید:

﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظٍ ﴿۱﴾ إِنَّ رَأَاهُ اسْتَغَىٰ ﴿۲﴾﴾

این چنین نیست [که انسان سپاس‌گزار باشد] مسلماً انسان سرکشی می‌کند. برای این که خود را بی‌نیاز می‌پندارد.

۲. باران

از امام حسین علیه السلام نقل شده که در دعای استسقاء، درباره باران خطاب به خدای سبحان عرضه می‌دارد:

اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ رِزْقَ إِيْمَانٍ وَعَطَاءَ إِيْمَانٍ^۳

۱. عبد الله بن مسلم ابن قتيبة، عيون الأخبار، ج ۲، ص ۳۰۳.

۲. سوره علق، آیه ۶-۷.

۳. ابن قتيبة، عيون الأخبار، ج ۲، ص ۳۰۳.

خدایا! آن را روزی ایمان و بخششِ ایمان قرار ده.

از مضمون این دعا استفاده می‌شود نزول باران می‌تواند باعث رزق و روزی معنوی انسان شده و آن را در وجود انسان زیاد نماید که مراد از آن در اینجا ایمان است.

۳. شنیدن حقایق

یحیی بن یعمن می‌گوید:

كُنْتُ عِنْدَ الْحُسَيْنِ عليه السلام إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنَ الْعَرَبِ مُتَلَثِّمًا أَسْمَرَ
شَدِيدُ السُّمْرَةِ، فَسَلَّمَ وَرَدَّ الْحُسَيْنِ عليه السلام، فَقَالَ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ،
مَسْأَلَةٌ، قَالَ: هَاتِ، قَالَ: كَمْ بَيْنَ الْإِيمَانِ وَالْيَقِينِ؟ قَالَ: أَرْبَعُ أَصَابِعَ،
قَالَ: كَيْفَ؟ قَالَ: الْإِيمَانُ مَا سَمِعْتَاهُ، وَالْيَقِينُ مَا رَأَيْتَاهُ، وَبَيْنَ السَّمْعِ
وَالْبَصْرِ أَرْبَعُ أَصَابِعَ، قَالَ: فَكَمْ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ؟ قَالَ: دَعْوَةُ
مُسْتَجَابَةٌ، قَالَ: فَكَمْ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ؟ قَالَ: مَسِيرَةُ يَوْمٍ
لِلشَّمْسِ، قَالَ: فَمَا عِزُّ الْمَرْءِ؟ قَالَ: اسْتِغْنَاؤُهُ عَنِ النَّاسِ.^۱

در محضر امام حسین علیه السلام شرفیاب بودم، عربی نقاب‌دار با چهره‌ای تیره‌رنگ وارد شد و سلام کرد. حضرت علیه السلام، سلام او را پاسخ داد. آن مرد گفت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله، سؤالی دارم؟ فرمود: بپرس. گفت: فاصله میان ایمان و یقین چه قدر است؟ فرمود: «چهار انگشت». گفت: چگونه؟ فرمود: «ایمان آن است که آن را می‌شنویم و یقین آن است که آن را می‌بینیم و فاصله بین گوش و چشم چهار انگشت است». پرسید: میان آسمان و زمین چقدر است؟ فرمود: «یک دعای مستجاب». پرسید: میان مشرق و مغرب چقدر است؟ فرمود: «به اندازه سیر یک روز آفتاب». پرسید: عزت آدمی در

۱. خزاز رازی، کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الإثنی عشر، ص ۲۳۲-۲۳۳.

چیست؟ فرمود: «بی‌نیازی‌اش از مردم».

از جمله «الْإِيمَانُ مَا سَمِعْنَاهُ» استفاده می‌شود با شنیدن حقایق دینی از قرآن و حدیث ایمان انسان حاصل شده یا تقویت می‌گردد.
از امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده که فرمود:

وَلَوْ كَانَتِ الْأَنْبِيَاءُ أَهْلَ قُوَّةٍ لَا تُرَامُ، وَعِرَّةٌ لَا تُصَامُ، وَمُلْكٌ تُمَدُّ نَحْوَهُ
أَعْنَاقُ الرَّجَالِ، وَتُشَدُّ إِلَيْهِ عَقْدُ الرَّحَالِ، لَكَانَ ذَلِكَ أَهْوَنَ عَلَى الْخَلْقِ
فِي الْإِعْتِبَارِ، وَأَبْعَدَ لَهُمْ [مِنْ] فِي الْإِسْتِكْبَارِ، وَلَا مَنُوعَ عَنْ رَهْبَةِ فَاهِرَةٍ
لَهُمْ، أَوْ رَعِيَّةٍ مَائِلَةٍ بِهِمْ، فَكَانَتِ النَّيِّاتُ مُشْتَرَكَةً، وَالْحَسَنَاتُ
مُقْتَسَمَةً، وَلَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ الْإِتْبَاعُ لِرُسُلِهِ، وَالتَّصَدِيقُ
بِكُتُبِهِ، وَالْحُشُوعُ لَوَجْهِهِ، وَالْإِسْتِكَانَةُ لِأَمْرِهِ، وَالْإِسْتِسْلَامُ لِطَاعَتِهِ، أُمُورًا
لَهُ خَاصَّةٌ لَا تَشُوبُهَا [بِشُوبِهَا] مِنْ غَيْرِهَا شَائِبَةٌ، وَكُلَّمَا كَانَتِ الْبَلْوَى
وَالْإِخْتِبَارُ أَعْظَمَ، كَانَتِ الْمَثُوبَةُ وَالْجَزَاءُ أَجْزَلَ^۱.

اگر پیامبران الهی، دارای چنان قدرتی بودند که مخالفان با آنان امکان نمی‌داشت و توانایی و عزتی می‌داشتند که هرگز مغلوب نمی‌شدند و سلطنت و حکومتی می‌داشتند که همه چشم‌ها به سوی آنان بود، از راه‌های دور بار سفر به سوی آنان می‌بستند، اعتبار و ارزششان در میان مردم اندک بود و متکبران در برابرشان سر فرود می‌آوردند و تظاهر به ایمان می‌کردند، از روی ترس یا علاقه‌ای که به مادیات داشتند. در آن صورت نیت‌های خالص یافت نمی‌شده و اهداف غیر الهی در ایمانشان راه می‌یافت و با انگیزه‌های گوناگون به سوی نیکی‌ها می‌شتافتند؛ اما خدای سبحان اراده فرمود که پیروی از پیامبران و تصدیق کتب آسمانی و فروتنی در عبادت و تسلیم در

۱. علی بن ابی طالب علیه السلام، نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

برابر فرمان خدا و اطاعت محض فرمان برداری، با نیت خالص تنها برای خدا صورت پذیرد و اهداف غیر خدایی در آن راه نیابد که هر مقدار آزمایش و مشکلات بزرگ تر باشد ثواب و پاداش نیز بزرگ تر خواهد بود.

از این حدیث امام علی علیه السلام ضمناً استفاده می شود خداوند متعال اراده کرده تا ایمان و تصدیق با شنیدن حقایق و اختیار صورت گیرد نه با جبر.

ک) از خصوصیات مؤمن

از روایات حضرت سید الشهداء علیه السلام به دست می‌آید مؤمن واقعی خصوصیاتى دارد، از قبیل:

۱. گریه در سوگ اولیا از خصوصیات مؤمن

از امام حسین علیه السلام نقل شده که فرمود:

أَنَا قَتِيلُ الْعَبْرَةِ لَا يَذْكُرُنِي مُؤْمِنٌ إِلَّا بَكَى^۱.

من کشته اشکم، مؤمنی مرا یاد نمی‌کند جز آن‌که می‌گرید.

از ذکر «مؤمن» در این جمله استفاده می‌شود مؤمنین هنگامی که یادى از مظلومیت اولیای الهی می‌کنند می‌گیرند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ ذَكَرْنَا أَوْ ذُكِّرْنَا عِنْدَهُ فَخَرَجَ مِنْ عَيْنِهِ دَمْعٌ مِثْلُ جَنَاحِ بَعُوضَةٍ غَفَرَ
اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَهُ وَلَوْ كَانَتْ مِثْلَ زَبَدِ الْبَحْرِ.^۲

کسی که نام ما را ببرد یا نام ما نزد او برده شود و به قدر بال مگس اشک از چشمش خارج شود خدا گناهان او را می‌آمرزد ولو این‌که مثل کف دریا باشد.

۲. گریان بودن عموم مؤمنان در سوگ امام حسین علیه السلام

و نیز در حدیث اخیر امام حسین علیه السلام، از آنجا که نکره «مؤمن» در سیاق نفی مفید عموم است استفاده می‌شود هر مؤمنی در سوگ امام حسین علیه السلام گریان خواهد بود.

۱. ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۱۰۸-۱۰۹، حدیث ۶.

۲. قمی، تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۹۲.

از امام سجاد علیه السلام نقل شده که فرمود:

أَيُّمَا مُؤْمِنٍ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام دَمَعَةً حَتَّى
تَسِيلَ عَلَى خَدِّهِ بَوَّأَهُ اللَّهُ بِهَا فِي الْجَنَّةِ عُرْفًا يَسْكُنُهَا أَحْقَابًا، وَأَيُّمَا
مُؤْمِنٍ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ حَتَّى تَسِيلَ عَلَى خَدِّهِ فَيُنَا لِأَذَى مَسَنَا مِنْ عَدُوِّنَا
فِي الدُّنْيَا بَوَّأَهُ اللَّهُ بِهَا فِي الْجَنَّةِ مَبُوءًا صِدْقٍ، وَأَيُّمَا مُؤْمِنٍ مَسَّهُ أذى
فِيْنَا فَدَمَعَتْ عَيْنَاهُ حَتَّى تَسِيلَ عَلَى خَدِّهِ مِنْ مَصَاصَةِ مَا أُودِيَ فِيْنَا
صَرَفَ اللَّهُ عَنْ وَجْهِهِ الْأذى وَآمَنَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ سَخَطِهِ وَالنَّارِ.^۱

هر مؤمنی که به خاطر شهادت حسین بن علی علیه السلام گریه کند تا اشکش بر گونه‌هایش جاری گردد خداوند غرفه‌هایی در بهشت به او دهد که مدت‌ها در آن ساکن گردد و هر مؤمنی به خاطر ایذاء و آزاری که از دشمنان ما در دنیا به ما رسیده گریه کند تا اشکش بر گونه‌هایش جاری شود خداوند متعال در بهشت به او جایگاه شایسته‌ای دهد و هر مؤمنی در راه ما اذیت و آزاری به او رسد پس بگرید تا اشکش بر گونه‌هایش جاری گردد خداوند متعال آزار و ناراحتی را از او بگرداند و در روز قیامت از غضب و آتش دوزخ در امانش قرار دهد.

۳. زیرکی مؤمن

امام حسین علیه السلام فرمود:

إِنَّ الْمُؤْمِنَ اتَّخَذَ اللَّهُ عِصْمَتَهُ، وَقَوْلُهُ مِرَاتَهُ، فَمَرَّةً يَنْظُرُ فِي نَعْتِ
الْمُؤْمِنِينَ، وَتَارَةً يَنْظُرُ فِي وَصْفِ الْمُتَجَبِّرِينَ، فَهُوَ مِنْهُ فِي لَطَائِفِ،

۱. ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۱۰۰، باب ۱.

وَمِنْ نَفْسِهِ فِي تَعَارُفٍ، وَمِنْ فِطْنَتِهِ فِي يَقِينٍ، وَمِنْ قُدْسِهِ عَلَى تَمَكِينٍ^۱.

به راستی، مؤمن خداوند را نگهدار خویش گرفته و گفتارش را آیینه [و نصب العین] خود ساخته است. باری در صفت مؤمنان بنگرد و دگربار در وصف زورگویان دقت کند، پس او خود به خود از سوی خویش غرق در لطیفه‌ها [ی الهی] است و با نفس خویش آشناست [و خود خویش‌شناس] و از هوشمندی خود به [مرحله] یقین رسیده و به سبب پاکی خویش قدرتمند و مطمئن است.

«فطنة» به معنای کیاست و زیرکی و خوش‌فکری است و از ارجاع ضمیر آن به «مؤمن» به دست می‌آید مؤمنان به جهت ایمان راسخی که دارند خوش‌فکر می‌باشند.

رسول خدا ﷺ می‌فرماید:

لَا يَكْمُلُ الْمُؤْمِنُ إِيمَانَهُ حَتَّى يَحْتَوِيَ عَلَى مِائَةٍ وَثَلَاثِ خِصَالٍ: فِعْلٍ، وَعَمَلٍ، وَبِئَةٍ، وَبَاطِنٍ، وَظَاهِرٍ.
فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، مَا الْمِائَةُ وَثَلَاثُ خِصَالٍ؟
فَقَالَ: يَا عَلِيُّ، مِنْ صِفَاتِ الْمُؤْمِنِ أَنْ يَكُونَ جَوَّالَ الْفِكْرِ، جَوْهَرِيَّ الذِّكْرِ، كَثِيرًا عِلْمُهُ، عَظِيمًا حِلْمُهُ، جَمِيلَ الْمُنَازَعَةِ، كَرِيمَ الْمُرَاجَعَةِ، أَوْسَعَ النَّاسِ صَدْرًا، وَأَذَلَّهُمْ نَفْسًا، ضَحْكُهُ تَبَسُّمًا، وَاجْتِمَاعُهُ تَعَلُّمًا، مُدَكَّرَ الْغَافِلِ، مُعَلِّمَ الْجَاهِلِ، لَا يُؤْذِي مَنْ يُؤْذِيهِ، وَلَا يَخْوَضُ فِيمَا لَا يَعْنِيهِ، وَلَا يَسْمَتُ بِمُصِيبَةٍ، وَلَا يَذْكَرُ أَحَدًا بِغِيْبَةٍ، بَرِيئًا مِنَ الْمُحَرَّمَاتِ، وَاقِفًا عِنْدَ الشُّبُهَاتِ، كَثِيرَ الْعَطَاءِ، قَلِيلَ الْأَذَى، عَوْنًا لِلْغَرِيبِ، وَأَبًا لِلْيَتِيمِ، بَشْرُهُ فِي وَجْهِهِ، وَحُزْنُهُ فِي قَلْبِهِ، مُتَبَشِّرًا بِفَقْرِهِ،

۱. ابن شعبه، تحف العقول عن آل الرسول (صلی الله علیهم)، ص ۲۴۸.

أَحْلَى مِنَ الشَّهَدِ، وَأَصْلَدَ مِنَ الصَّلْدِ، لَا يَكْشِفُ سِرًّا، وَلَا يَهْتِكُ سِتْرًا،
لَطِيفَ الْحَرَكَاتِ، حُلُوَ الْمُشَاهَدَةِ، كَثِيرَ الْعِبَادَةِ، حَسَنَ الْوَقَارِ، لَيِّنَ
الْجَانِبِ، طَوِيلَ الصَّمْتِ، حَلِيمًا إِذَا جُهِلَ عَلَيْهِ، صَبُورًا عَلَى مَنْ أَسَاءَ
إِلَيْهِ، يُبْجَلُ الْكَبِيرَ، وَيَرْحَمُ الصَّغِيرَ، أَمِينًا عَلَى الْأَمَانَاتِ، بَعِيدًا مِنَ
الْخِيَانَاتِ، إِفْهُهُ الثَّقَى، وَحِلْفُهُ الْحَيَاءُ، كَثِيرَ الْحَذَرِ، قَلِيلَ الزَّلَلِ، حَرَكَاتُهُ
أَدَبٌ، وَكَلَامُهُ عَجَبٌ، مُقِيلَ الْعَثْرَةِ، وَلَا يَتَتَبَّعُ الْعَوْرَةَ، وَقُورًا، صَبُورًا
رَضِيًّا، شُكُورًا، قَلِيلَ الْكَلَامِ، صَدُوقَ اللِّسَانِ، بَرًّا، مَصُونًا، حَلِيمًا، رَفِيقًا،
عَفِيفًا، شَرِيفًا، لَا لَعَانُ، وَلَا كَذَابٌ، وَلَا مُغْتَابٌ، وَلَا سَبَابٌ، وَلَا حَسُودٌ،
وَلَا بَخِيلٌ، هَشَّاشًا بَشَّاشًا، لَا حَسَّاسٌ، وَلَا جَسَّاسٌ، يَطْلُبُ مِنَ الْأُمُورِ
أَعْلَاهَا، وَمِنَ الْأَخْلَاقِ أَسْنَاهَا، مَشْمُولًا بِحِفْظِ اللَّهِ، مُؤَيَّدًا بِتَوْفِيقِ اللَّهِ،
ذَا قُوَّةٍ فِي لَيْنٍ، وَعَزْمَةٍ فِي يَقِينٍ، لَا يَحِيفُ عَلَى مَنْ يُبْغِضُ، وَلَا يَأْتُمُّ
فِيمَنْ يُحِبُّ، صَبُورًا فِي الشَّدَائِدِ، لَا يَجُورُ، وَلَا يَعْتَدِي، وَلَا يَأْتِي بِمَا
يَسْتَهْيِي، الْفَقْرُ شِعَارُهُ، وَالصَّبْرُ دِنَارُهُ، قَلِيلَ الْمُتُونَةِ، كَثِيرَ الْمُعُونَةِ،
كَثِيرَ الصِّيَامِ، طَوِيلَ الْقِيَامِ، قَلِيلَ الْمَنَامِ، قَلْبُهُ تَقِيٌّ، وَعَمَلُهُ زَكِيٌّ، إِذَا
قَدَرَ عَفَا، وَإِذَا وَعَدَ وَفَى، يَصُومُ رَغْبًا، وَيُصَلِّي رَهْبًا، وَيُحْسِنُ فِي عَمَلِهِ
كَأَنَّهُ نَاطِرٌ إِلَيْهِ، غَضَّ الطَّرْفِ، سَخِيَ الْكَفِّ، لَا يَرُدُّ سَائِلًا، وَلَا يَبْخَلُ
بِنَائِلٍ، مُتَوَاصِلًا إِلَى الْإِخْوَانِ، مُتَرَادِفًا لِلْإِحْسَانِ، يَزِنُ كَلَامَهُ وَيُخْرِسُ
لِسَانَهُ، لَا يَغْرَقُ فِي بُغْضِهِ، وَلَا يَهْلِكُ فِي حُبِّهِ، وَلَا يَقْبَلُ الْبَاطِلَ مِنْ
صَدِيقِهِ، وَلَا يَرُدُّ الْحَقَّ عَلَى عَدُوِّهِ، وَلَا يَتَعَلَّمُ إِلَّا لِيَعْلَمَ، وَلَا يَعْلَمُ إِلَّا
لِيَعْمَلَ، قَلِيلًا حِفْدُهُ، كَثِيرًا شُكْرُهُ، يَطْلُبُ النَّهَارَ مَعِيشَتَهُ، وَيَبْكِي اللَّيْلَ
عَلَى خَطِيئَتِهِ، إِنْ سَلَكَ مَعَ أَهْلِ الدُّنْيَا كَانَ أَكْيَسَهُمْ، وَإِنْ سَلَكَ مَعَ
أَهْلِ الْآخِرَةِ كَانَ أَوْرَعَهُمْ، لَا يَرْضَى فِي كَسْبِهِ بِشُبُهَةٍ، وَلَا يَعْمَلُ فِي

دِينِهِ بِرُحْصَةٍ، يَعْطِفُ عَلَىٰ أَخِيهِ بِرَلَّتِهِ، وَيَبْرَعِي مَا مَضَىٰ مِنْ قَدِيمِ
صُحْبَتِهِ^۱.

ایمان شخص، کامل نمی‌گردد مگر آن‌که صد و سه خصلت در او وجود داشته باشد که مجموع آن‌ها در کردار، گفتار، نیات، امور باطنی و ظاهری او تحقق خواهد یافت.

در همین بین امیرالمؤمنین علی علیه السلام اظهار نمود: ای رسول خدا! آن حالات و خصلت‌های صد و سه گانه کدام هستند؟ فرمود: یا علی! از صفات و خصوصیات مؤمن این است که دارای فکر و اندیشه‌ای متحرک؛ گویای ذکر خداوند [آشکارا و خالصانه]؛ علم و اطلاعاتش بسیار؛ صبر و بردباری‌اش عظیم؛ خوش‌برخورد در منازعه و استدلال با افراد؛ در بازگشت به دیگران و یا بازگشت افراد به او بزرگوارانه و محترمانه؛ نسبت به اشخاص، دارای سعه صدر؛ و در مقابل آن‌ها متواضع و خاضع باشد.

خنده‌اش تبسم، فهم و درکش برای آموزندگی؛ یادآورنده غافلان و آموزگار نادانان خواهد بود. آزاری به اذیت‌کننده‌اش نمی‌رساند؛ در آنچه برایش سودی ندارد، وارد نشده و دخالت نمی‌کند؛ در مصائب و سختی‌ها بدگو و بدزبان نیست؛ پشت سر کسی غیبت نمی‌نماید؛ از محرمت و کارهای خلاف بیزار؛ و در امور جانب احتیاط را رعایت می‌نماید. جود و بخشش او بسیار؛ آزارش اندک و ناچیز؛ کمک دهنده درماندگان؛ پدر یتیمان؛ چهره‌اش شاداب؛ غم و اندوهش در درون؛ و نسبت به فقر و تهیدست بودنش شادمان است.

[مؤمن برای دوستان] از عسل شیرین و گواراتر؛ [در ایمان و

۱. مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۶۴، ص ۳۱۰-۳۱۱، حدیث ۴۵.

اعتقادات] سخت و محکم؛ سِرِّی را فاش نمی‌کند و پرده‌ای را نمی‌درد؛ رفت‌وآمدها و حرکاتش دقیق و ملایم؛ برخورد و مشاهده‌اش شیرین؛ اهل عبادت و پرستش، خوش‌برخورد و متین؛ متواضع و فروتن؛ سکوتش طولانی؛ بُردبار در برابر نادانان؛ شکیباً در مقابل بدکنندگان؛ و بزرگان را تعظیم و خُردسالان را ترحّم و دلسوزی می‌نماید.

نسبت به امانت‌ها امین، به دور از هر نوع خیانت، دوستی‌اش با رعایت تقوا [و حقوق متقابل]، خُلق و خویش آمیخته با حیا و ادب، بسیار بااحتیاط؛ لغزش‌هایش اندک و ناچیز؛ حرکاتش مؤدبانه؛ سخنش تحسین آفرین؛ پذیرای عذرخواهان است و به دنبال اسرار و معایب دیگران نیست. در امانت‌داری، امین به دور از هر خیانتی؛ انس او تقوا؛ دوستی‌اش حیا و [مؤمن در تمام حالات] باوقار، شکیباً، شادمان و شکرگزار است.

کم‌سخن، راست‌گو، نیکوکار، بردبار، اهل مدارا، پاک‌دامن و باشرافت است. نفرین نمی‌کند، دروغ نمی‌گوید، اهل غیبت نیست، دشنام نمی‌دهد، توهین نمی‌نماید؛ حسادت و بُخل نمی‌ورزد؛ شادمان و خوشحال است، [در برخوردها و جریانات] حساسیت نشان نمی‌دهد؛ و تجسّس و جاسوسی نمکند.

در همه امور، برترین؛ و در اخلاقیات بهترین آن‌ها را برمی‌گزیند. در پناه خداوند و در تأییدات و توفیقات الهی به سر می‌برد، دارای نیرویی ملایم و اراده‌ای محکم است، نسبت به دشمنان، ظلم و نسبت به آنچه دوست دارد، گناهی را مرتکب نمی‌شود، در سختی‌ها صبور است، ستم و حق‌کشی روا ندارد؛ و هر آنچه را میل و اشتها نماید، برآورده نخواهد کرد. فقر و تهیدست بودن شعارش، صبر و

شکیبایی روش زندگی اش است؛ کم‌هزینه و بسیار کمک‌کننده؛ اهل روزه؛ به پا دارنده نماز و کم‌خواب است.

قلبش پاک؛ و دانش و علمش تزکیه شده است، به طوری که اگر بر دشمن پیروز آید، می‌بخشد؛ و چنانچه وعده‌ای دهد وفا می‌کند؛ با اشتیاق روزه می‌گیرد و با خشوع نماز می‌خواند و کارهای خویش را به بهترین شکل انجام می‌دهد، مثل آن‌که در دید خداوند متعال قرار دارد. چشمش به جاه و مال دیگران نیست؛ سخاوتمند و دست‌ودل‌باز است؛ سائلی را ناامید نمی‌گرداند؛ بر آنچه به دستش برسد بخیل نیست؛ با دوستان در رفت‌وآمد و بر آن‌ها اهل احسان خواهد بود. کلامش سنجیده و زبانش بسته است؛ در دشمنی و دوستی با افراد افراط و تفریط نمی‌کند؛ سخن ناحق و باطلی را حتی از جانب دوستان نمی‌پذیرد؛ و گفتار حق و صحیح را گرچه از طرف مخالفین باشد، می‌پذیرد؛ و چیزی را فراموش نمی‌گیرد، مگر برای دانستن؛ و مطلبی را نمی‌آموزد، مگر برای عمل نمودن.

بدون کینه است؛ شکر و سپاس بسیار انجام می‌دهد؛ در روز، تلاشگر و پُرکار و در شب، به جهت خطاها و لغزش‌هایش گریان است؛ چنانچه با اهل دنیا طلبان معاشرت نماید زیرک و هوشیار بوده و اگر با اهل آخرت معاشرت کند پرهیزکارترین آن‌ها است؛ در کسب و تجارت از موارد شبهه‌ناک دوری می‌جوید، در انجام احکام و مسائل دین برای خود مجوّزی در ترک آن‌ها نمی‌یابد و اهمال‌کاری نمی‌کند؛ نسبت به خطا و لغزش‌های آشنايان اهل گذشت است؛ و پایبند به دوستی‌ها خواهد بود.

۴. یقین ناشی از زیرکی ایمان

و نیز در حدیث اخیر امام حسین علیه السلام، از عبارت «وَمِنْ فِطْنَتِهِ فِي يَقِينٍ» که در مورد مؤمن آورده شده به دست می‌آید ایمان عامل خوش‌فکری انسان است و لذا در وجود مؤمنان زمینه خوش‌فکری وجود دارد و خوش‌فکری می‌تواند مؤمنان را به یقین برساند.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید:

الْمُؤْمِنُ كَيْسٌ فَطِنٌ حَذِرٌ.^۱

مؤمن در زندگی زرنگ و باهوش است و همواره با احتیاط در امور نگاه می‌کند.

و نیز می‌فرماید:

اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ.^۲

از زیرکی مؤمن پروا کنید، زیرا که او در پرتو نور خدای عزوجل می‌نگرد.

۵. اهل یقین بودن مؤمن واقعی

و نیز در حدیث اخیر امام حسین علیه السلام، از عبارت «وَمِنْ فِطْنَتِهِ فِي يَقِينٍ» به دست می‌آید مؤمنان اهل یقین می‌باشند.

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

الْمُؤْمِنُ لَهُ قُوَّةٌ فِي دِينٍ، وَحَزْمٌ فِي لَيْبٍ، وَإِيمَانٌ فِي يَقِينٍ، وَحِرْصٌ فِي فِقْهِ، وَنَشَاطٌ فِي هُدًى...^۳

۱. سعید بن هبة الله قطب راوندی، *الدعوات*، ص ۳۹، حدیث ۹۴.

۲. محمد بن حسن صفار، *بصائر الدرجات في فضائل آل محمد (صلوات الله عليهم اجمعين)*، ص ۳۵۵، حدیث ۴.

۳. کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۲۳۱، حدیث ۴.

مؤمن در امر دین نیرومند است و با وجود نرمی دورانیشی دارد [در نرمی اش دورانیش است] و ایمانش بایقین است و برای تحصیل فقه حریص و در هدایت جویی بانشاط است...

۶. تمکین مؤمن از دستورات خدا به جهت قدس ایمان او

و نیز در حدیث اخیر امام حسین علیه السلام، از عبارت «وَمِنْ قُدْسِهِ عَلَيَّ تَمَكِينٌ» به دست می آید مؤمنان به جهت تقدسی که روحشان پیدا کرده از دستورات خداوند متعال تمکین نموده و در برابر آن ها تسلیم می باشند.

خداوند متعال می فرماید:

﴿إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۵۱﴾ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشِ اللَّهَ وَيَتَّقِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ ﴿۵۲﴾﴾

سخن مؤمنان، هنگامی که به سوی خدا و رسولش دعوت شوند تا میان آنان داوری کند، تنها این است که می گویند: «شنیدیم و اطاعت کردیم!» و این ها همان رستگاران واقعی هستند؛ و هر کس خدا و پیامبرش را اطاعت کند و از خدا بترسد و از مخالفت فرمانش بپرهیزد، چنین کسانی همان پیروزمندان واقعی هستند!

۷. دنیا، زندان مؤمن

شیخ صدوق از امام سجاد علیه السلام نقل کرده که فرمود:

لَمَّا اشْتَدَّ الْأَمْرُ بِالْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام نَظَرَ إِلَيْهِ مَنْ كَانَ مَعَهُ فَإِذَا هُوَ بِخِلَافِهِمْ؛ لِأَنَّهُمْ كَلَّمَا اشْتَدَّ الْأَمْرُ تَغَيَّرَتْ أَلْوَانُهُمْ وَارْتَعَدَتْ

فَرَأَيْتُمْ هُمْ وَوَجَبَتْ قُلُوبُهُمْ، وَكَانَ الْحُسَيْنُ علیه السلام وَبَعْضُ مَنْ مَعَهُ مِنْ خَصَائِصِهِ تُشْرِقُ أَلْوَانُهُمْ وَتَهْدَأُ جَوَارِحُهُمْ وَتَسْكُنُ نُفُوسُهُمْ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: انظُرُوا لَا يُبَالِي بِالْمَوْتِ، فَقَالَ لَهُمُ الْحُسَيْنُ علیه السلام: صَبْرًا بَنِي الْكِرَامِ، فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ تَعْبُرُ بِكُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَالضَّرَاءِ إِلَى الْجَنَانِ الْوَاسِعَةِ وَالنَّعِيمِ الدَّائِمَةِ، فَأَيْتُكُمْ يَكْرَهُ أَنْ يَنْتَقِلَ مِنْ سِجْنٍ إِلَى قَصْرِ؟! وَمَا هُوَ لِأَعْدَائِكُمْ إِلَّا كَمَنْ يَنْتَقِلُ مِنْ قَصْرِ إِلَى سِجْنٍ وَعَذَابٍ، إِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَنَّ الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ، وَالْمَوْتُ جِسْرٌ هُوَلَاءِ إِلَى جَنَاتِهِمْ وَجِسْرٌ هُوَلَاءِ إِلَى جَحِيمِهِمْ. مَا كَذَبْتُ وَلَا كُذِّبْتُ.^۱

[روز عاشورا] چون شرایط و فشار دشمن بر حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام دشوارتر می شد، همراهان حضرت علیه السلام می دیدند: برخلاف ایشان که چهره رنگ پریده و اندام لرزان و دل بیمناک پیدا می کردند - چهره امام علیه السلام و برخی یاران درخشان و اندام ایشان استوار و دل هایشان آرام تر می شد به یکدیگر می گفتند: بنگرید! او از مرگ باکی ندارد! امام علیه السلام به ایشان فرمود: ای بزرگ زادگان! صبر کنید که مرگ، جز پلی نیست که شما را از ترس و سختی به سوی بهشت گسترده و نعمت جاوید، عبور می دهد. پس کدامیک از شما ناخوش دارد که از زندان به کاخ منتقل شود؟! و آن برای دشمنان، جز مانند این نیست که از کاخ به زندان و عذاب، منتقل می شود. پدرم [علی علیه السلام] از پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برایم نقل کرد که: «دنیا، زندان مؤمن و بهشت کافر است و مرگ، پل اینها به بهشتشان و پل آنان به

۱. ابن بابویه، معانی الأخبار، ص ۲۸۸-۲۸۹، حدیث ۳.

دوزخشان است». نه دروغ گفتم و نه به من، دروغ گفته شده است.
از این کلام حضرت به دست می‌آید دنیا برای مردان خدا زندان محسوب
می‌گردد.

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَالْقَبْرُ حِصْنُهُ وَالْجَنَّةُ مَأْوَاهُ، وَالدُّنْيَا جَنَّةُ الْكَافِرِ
وَالْقَبْرُ سِجْنُهُ وَالنَّارُ مَأْوَاهُ.^۱

دنیا زندان مؤمن و قبر پناهگاه و بهشت اقامتگاه اوست؛ و دنیا
بهشت کافر و قبر زندان و دوزخ اقامتگاه اوست.

طبرسی در تفسیر جمله ﴿لَأَحْيَاكُمْ﴾ از آیه «شهداء»^۲ می‌نویسد:

... الرابع: أَنَّ الْمَرَادَ أَنَّهُمْ أَحْيَاءٌ لَمَّا نَالُوا مِنْ جَمِيلِ الذِّكْرِ وَالشَّانِ، كَمَا

روي عن أمير المؤمنين عليه السلام من قوله: هلك خزان الأموال، والعلماء

باقون ما بقي الدهر، أعيانهم مفقودة وآثارهم في القلوب موجودة...^۳

... چهارم: مقصود این است که چون از آن‌ها نام نیک در روزگار باقی

مانده است زنده می‌باشند، چنان‌که حضرت امیر مؤمنان عليه السلام فرمود:

«آنان که مالک گنج‌هایی از اموال بودند هلاک گردیدند ولی علما تا

روزگار باقی است زنده هستند هرچند بدن‌های آن‌ها از نظر پنهان،

اما آثار آن‌ها در دل‌ها موجود است»...

۸. مؤمنان، برادر یکدیگر

کلینی به سندش از حکم بن عتیبه نقل کرده که گفت:

۱. ابن بابویه، الخصال، ج ۱، ص ۱۰۸، حدیث ۷۴.

۲. سوره بقره، آیه ۱۵۴.

۳. فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۴۳۳.

لَقِيَ رَجُلُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام بِالتَّعَلُّبِيَّةِ وَهُوَ يُرِيدُ كَرْبَلَاءَ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ، فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عليه السلام: مِنْ أَيِّ الْبِلَادِ أَنْتَ؟ قَالَ: مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ، قَالَ: أَمَا وَاللَّهِ يَا أَخَا أَهْلِ الْكُوفَةِ، لَوْ لَقَيْتَكَ بِالْمَدِينَةِ لَأَرَيْتَكَ أَثَرَ جَبْرئِيلَ عليه السلام مِنْ دَارِنَا وَتُرُؤْلِهِ بِالْوُحْيِ عَلَى جَدِّي، يَا أَخَا أَهْلِ الْكُوفَةِ، أَفَمُسْتَقَى النَّاسِ الْعِلْمِ مِنْ عِنْدِنَا فَعَلِمُوا وَجَهَلْنَا؟! هَذَا مَا لَا يَكُونُ.^۱

مردی امام حسین علیه السلام را که آهنگ کربلا داشت، در تَعَلْبِيه دید. بر او درآمد و سلام داد. امام حسین علیه السلام از او پرسید: «کجایی هستی؟». گفت: اهل کوفه‌ام. امام علیه السلام فرمود: «هان! به خدا سوگند، ای مرد کوفی! اگر تو را در مدینه می‌دیدم، جای پای جبرئیل علیه السلام را در خانه‌مان و جایگاه نزول او بر جدمان را به تو نشان می‌دادم. ای مرد کوفی! آیا آبشخور علم مردم، نزد ما باشد و آنگاه، آن‌ها بدانند و ما ندانیم؟! این، نشدنی است».

از تعبیر به «أخا» در اینجا به دست می‌آید مؤمنان برادر یکدیگرند؛ زیرا مقصود از «أخ» در اینجا برادر ایمانی است، همان‌گونه که در قرآن مؤمنان برادر یکدیگر به حساب آمده‌اند.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوِيكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾^۲.

جز این نیست که همه مؤمنان با هم برادرند؛ بنابراین [در همه نزاع‌ها و اختلافات] میان برادرانتان صلح و آشتی برقرار کنید و از خدا پروا نمایید که مورد رحمت قرار گیرید.

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۹۸-۳۹۹، حدیث ۲.

۲. سوره حجرات، آیه ۱۰.

۹. خیرخواهی مؤمن برای دیگران

ابن اعثم می‌نویسد:

قَالَ: وَأَقْبَلَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ إِلَى بُرَيْرِ بْنِ حُضَيْرٍ، فَقَالَ لَهُ: رَحِمَكَ اللَّهُ يَا بُرَيْرُ، إِنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ لَكَ: اِرْجِعْ إِلَيَّ مَوْضِعَكَ وَلَا تُخَاطِبِ الْقَوْمَ، فَلَعَمْرِي لَيْتُنْ كَانَ مُؤْمِنٌ آلِ فِرْعَوْنَ نَصَحَ لِقَوْمِهِ وَأَبْلَغَ فِي الدُّعَاءِ، فَلَقَدْ نَصَحْتَ وَأَبْلَغْتَ فِي النَّصْحِ.^۱

راوی گوید: مردی از اصحاب حسین علیه السلام نزد بریر بن حضیر آمد و به او گفت: خدا تو را رحمت کند ای بریر اباعبدالله علیه السلام به تو پیام رسانده که به جای خود بازگرد و با این مردم سخن مگو زیرا به جان خود سوگند اگر مؤمن آل فرعون قومش را نصیحت کرده و دعوتش را به نهایت رسانید پس به طور حتم تو نیز نصیحت کرده و خیرخواهی خودت را به نهایت رسانده‌ای.

از جمله «لَيْتُنْ كَانَ مُؤْمِنٌ آلِ فِرْعَوْنَ...» استفاده می‌شود از خصوصیات افراد مؤمن خیرخواهی برای قوم خود و مبالغه در دعوت به سوی خداست.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

إِنَّ أَعْظَمَ النَّاسِ مَنَزَلَةً عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمْشَاهُمْ فِي أَرْضِهِ بِالنَّصِيحَةِ لِخَلْقِهِ.^۲

بزرگ‌ترین مردم از لحاظ مرتبه نزد خدا در روز قیامت کسی است که برای نصیحت خلق در زمین بیشتر دوندگی کند.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

يَجِبُ لِلْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ النَّصِيحَةُ لَهُ فِي الْمَشْهَدِ وَالْمَغِيبِ.^۳

۱. ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۵، ص ۹۹.

۲. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۰۸، حدیث ۵.

۳. همان، ج ۲، ص ۲۰۸، حدیث ۲.

بر مؤمن واجب است که در حضور و غیاب خیرخواه مؤمن باشد.
و نیز می‌فرماید:

عَلَيْكُمْ بِالنُّصْحِ لِلَّهِ فِي خَلْقِهِ فَلَنْ تَلْقَاهُ بِعَمَلٍ أَفْضَلَ مِنْهُ.^۱

بر شما باد به نصیحت کردن مخلوق برای رضای خدا که خدا را به عملی بهتر از آن ملاقات نکنی.

۱۰. نبود زمینه‌های عذرخواهی در مؤمن

از امام حسین علیه السلام نقل شده که فرمود:

إِيَّاكَ وَمَا تَعْتَذِرُ مِنْهُ، فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُسِيءُ وَلَا يَعْتَذِرُ، وَالْمُنَافِقُ كُلَّ يَوْمٍ يُسِيءُ وَيَعْتَذِرُ.^۲

از آنچه موجب عذرخواهی می‌شود، بپرهیز که مؤمن، نه بد می‌کند و نه عذر می‌خواهد و منافق، هر روز بد می‌کند و عذر می‌آورد.
از مضمون این حدیث استفاده می‌شود مؤمن خصوصیتی دارد از آن جمله این‌که کار بد نمی‌کند تا از آن عذرخواهی نماید و لذا دلالت بر نفی وجود زمینه عذرخواهی از بدی در مؤمن دارد.

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

إِيَّاكَ وَمَا تَعْتَذِرُ مِنْهُ، فَإِنَّهُ لَا يَعْتَذِرُ مِنْ خَيْرٍ.^۳

عملی که بخواهی از آن عذرخواهی کنی، انجام نده که کار خیر، عذرخواهی ندارد.

از مفضل بن عمر نقل شده که امام صادق علیه السلام فرمود:

لَا يَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يُذِلَّ نَفْسَهُ، قُلْتُ: مَا يُذِلُّ نَفْسَهُ؟ قَالَ: لَا يَدْخُلُ فِيمَا يَعْتَذِرُ مِنْهُ.^۴

۱. همان، ج ۲، ص ۲۰۸، حدیث ۶.

۲. ابن شعبه، تحف العقول عن آل الرسول (صلی الله علیهم)، ص ۲۴۸.

۳. احمد بن محمد ابن فهد حلی، عدة الداعي و نجاح الساعي، ص ۲۲۸.

۴. محمد بن حسن طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۱۸۰، حدیث ۳۶۹.

سزاوار نیست که مؤمن خود را خوار و زبون سازد، پرسیدم: چگونه خود را خوار می‌کند؟ فرمود: دست به کاری زند که موجب عذرخواهی شود.

۱۱. بدکاره نبودن مؤمن

و نیز در حدیث اخیر امام حسین علیه السلام، از مضمون این حدیث استفاده می‌شود مؤمن بدکاره نیست.

از طاووس بن یمان نقل شده که گفت:

سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عليهما السلام يَقُولُ: عَلَامَاتُ الْمُؤْمِنِ حَمْسٌ، قُلْتُ: وَمَا هُنَّ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ؟ قَالَ: الْوَرَعُ فِي الْخَلْوَةِ، وَالصَّدَقَةُ فِي الْقَلَّةِ، وَالصَّبْرُ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ، وَالْحِلْمُ عِنْدَ الْغَضَبِ، وَالصِّدْقُ عِنْدَ الْخَوْفِ.^۱

از [امام] علی بن حسین علیهما السلام شنیدم که می‌فرمود: نشانه‌های مؤمن پنج‌تا است. عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! آن پنج نشانه کدام است؟ فرمود: پارسایی در خلوت، صدقه دادن در تنگدستی، شکیبایی در برابر مصیبت، بردباری هنگام خشم و راست‌گویی با وجود بیم و ترس.

۱۲. کریم بودن افراد مؤمن

ابن شعبه نقل می‌کند:

وَجَاءَهُ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ يُرِيدُ أَنْ يَسْأَلَهُ حَاجَةً، فَقَالَ عليه السلام: ... وَلَا تَرْفَعْ حَاجَتَكَ إِلَّا إِلَى أَحَدٍ ثَلَاثَةٍ: إِلَى ذِي دِينٍ، أَوْ مَرْوَةٍ، أَوْ حَسَبٍ، فَأَمَّا ذُو الدِّينِ فَيُصَوِّنُ دِينَهُ، وَأَمَّا ذُو الْمَرْوَةِ فَإِنَّهُ يَسْتَحْيِي لِمَرْوَتِهِ، وَأَمَّا ذُو

۱. ابن بابویه، الخصال، ج ۱، ص ۲۶۹، حدیث ۴.

الْحَسَبِ فَيَعْلَمُ أَنَّكَ لَمْ تُكْرِمِ وَجْهَكَ أَنْ تَبَدُّلَهُ لَهُ فِي حَاجَتِكَ فَهُوَ
يَصُونُ وَجْهَكَ أَنْ يَرُدَّكَ بِغَيْرِ قَضَاءٍ حَاجَتِكَ.^۱

مردی از انصار، نزد امام حسین علیه السلام آمد و دست نیاز به سوی او برآورد. امام حسین علیه السلام فرمود: «... نیازت را جز پیش سه کس مَبَر: دین‌دار یا جوان مرد یا اصیل (خانواده‌دار)؛ زیرا دین‌دار، [با عطا کردن به تو] دینش را حفظ می‌کند و جوان مرد، از جوان مردی خویش شرم می‌کند و خانواده‌دار می‌داند که تو آبروی خویش را برای نیازت هزینه کرده‌ای و او آبروی تو را نگاه می‌دارد و تو را بی‌آن‌که نیازت را برآورده کند، باز نمی‌گرداند».

اگر حضرت دستور داده تا حاجت خود را نزد افراد دین‌دار ببریم که همان مؤمنان هستند، از آن جهت است که آنان واقعاً دین‌دار و خیرخواه و اهل کرم هستند و دین‌داری در ایجاد روحیه سخاوت و کرم و خیرخواهی مؤثر است.

از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده که فرمود:

كِرْمُ الرَّجُلِ دِينُهُ.^۲

بزرگواری مرد، دین اوست.

۱. ابن شعبه، تحف العقول عن آل الرسول (صلی الله علیهم)، ص ۲۴۷.
۲. ورام، تنبیه الخواطر و نزهة النواظر المعروف بمجموعة ورام، ج ۲، ص ۲۲۸.

ل) ارزش ایمان

در روایات نقل شده از حضرت سید الشهداء علیه السلام به ارزش ایمان اشاراتی شده است.

یکسان بودن ارزش مؤمنان نزد خدا

حسین بن محمد حلوانی می نویسد:

قِيلَ: مَرَّ الْمُنْذِرُ بِنِ الْجَارُودِ بِالْحُسَيْنِ علیه السلام فَقَالَ: كَيْفَ أَصْبَحْتَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ؟

فَقَالَ علیه السلام: [أَصْبَحْنَا وَ] أَصْبَحَتِ الْعَرَبُ تَعْتَدُ عَلَيَّ الْعَجَمَ بَأَنَّ مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله مِنْهَا، وَأَصْبَحَتِ الْعَجَمُ مُقِرَّةً لَهَا بِذَلِكَ، وَأَصْبَحْنَا وَأَصْبَحَتْ قُرَيْشٌ يَعْرِفُونَ فَضْلَنَا وَلَا يَرُونَ ذَلِكَ لَنَا، وَمِنَ الْبَلَاءِ عَلَيَّ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَنَا إِذَا دَعَوْنَاهُمْ لَمْ يُجِيبُونَا، وَإِذَا تَرَكْنَاهُمْ لَمْ يَهْتَدُوا بِغَيْرِنَا. ^۱ گفته شده: منذر بن جارود گذرش بر امام حسین علیه السلام افتاد و به او گفت: خدا مرا فدایت کند ای فرزند پیامبر خدا! در چه حالی هستی؟

حضرت علیه السلام فرمود: «در حالی هستیم که عرب بر عجم می‌بالد که محمد صلی الله علیه و آله از آن‌هاست و عجم نیز بدان گردن نهاده است و قریش برتری ما را می‌فهمد و به روی خود نمی‌آورد. از دیگر گرفتاری‌های این امت آن است که اگر آنان را فراخوانی اجابت‌مان نمی‌کنند و اگر آن‌ها را واگذاریم به وسیله غیر ما هدایت نمی‌شوند.»

پیام این کلام حضرت این‌که ارزش مؤمنان نزد خدا به ایمان بوده و همگی نزد او یکسان می‌باشند و عرب به جهت هم‌زبان بودن با پیامبر صلی الله علیه و آله امتیاز ویژه‌ای بر

۱. حسین بن محمد حلوانی، نزهة الناظر و تنبيه الخاطر، ص ۸۵، حدیث ۲۰.

دیگران ندارد، بلکه امتیاز به اصل ایمان به آن حضرت و تفاوت به تقواست؛ و این مطلب از آنجا به دست می‌آید که حضرت در مقام نکوهش عرب‌هایی است که عزتشان را از پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان او به دست آورده، ولی آنان را یاری نکرده‌اند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾^۱

ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید؛ [این‌ها ملاک امتیاز نیست]، گرمی‌ترین شما نزد خداوند باتقواترین شماست.

شیخ مفید می‌نویسد:

بَلَعْنَا أَنْ سَلَمَانَ الْفَارِسِيِّ رضي الله عنه دَخَلَ مَجْلِسَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ذَاتَ يَوْمٍ فَعَظَّمُوهُ وَقَدَّمُوهُ وَصَدَّرُوهُ إِجْلَالًا لِحَقِّهِ وَإِعْظَامًا لِشَبِيبَتِهِ وَاحْتِصَابِهِ بِالْمُصْطَفَىٰ وَآلِهِ، فَدَخَلَ عُمَرُ فَنَظَرَ إِلَيْهِ فَقَالَ: مَنْ هَذَا الْعَجْمِيُّ الْمُتَّصِدِّرُ فِيمَا بَيْنَ الْعَرَبِ؟! فَصَعِدَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الْمُنْبَرِ فَخَطَبَ فَقَالَ: إِنَّ النَّاسَ مِنْ عَهْدِ آدَمَ إِلَىٰ يَوْمِنَا هَذَا مِثْلُ أَسْنَانِ الْمِشْطِ، لَا فَضْلَ لِلْعَرَبِيِّ عَلَى الْعَجْمِيِّ وَلَا لِلْأَحْمَرِ عَلَى الْأَسْوَدِ إِلَّا بِالتَّقْوَىٰ.^۲

شنیده‌ایم که روزی سلمان فارسی وارد مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله شد و مردم او را به سبب حقی که داشت و به احترام موی سپیدش و منزلت خاصی که نزد پیامبر و خاندان او داشت، احترام نهادند و او را بالای مجلس نشانده‌اند. عمر وارد مسجد شد و چشمش به سلمان افتاد. گفت: این مرد عجم کیست که در میان عرب‌ها صدرنشین شده است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله منبر رفت و خطبه‌ای ایراد کرد و فرمود: مردم از روزگار آدم تا به امروز همچون دندانه‌های شانه هستند. عرب

۱. سوره حجرات، آیه ۱۳.

۲. محمد بن محمد مفید، الإختصاص، ص ۳۴۱.

را بر عجم برتری نیست و سفید را بر سیاه، مگر به تقوا.

از عقبه بن بشیر اسدی نقل شده که گفت:

قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ ع: أَنَا عُقْبَةُ بْنُ بَشِيرٍ الْأَسَدِيِّ، وَأَنَا فِي الْحَسَبِ الصَّخْمِ مِنْ قَوْمِي. قَالَ: فَقَالَ: مَا تَمُنُّ عَلَيْنَا بِحَسَبِكَ؟ إِنَّ اللَّهَ رَفَعَ بِالْإِيمَانِ مَنْ كَانَ النَّاسُ يُسَمُّونَهُ وَضِعاً إِذَا كَانَ مُؤْمِناً، وَوَضَعَ بِالْكَفْرِ مَنْ كَانَ النَّاسُ يُسَمُّونَهُ شَرِيفاً إِذَا كَانَ كَافِراً، فَلَيْسَ لِأَحَدٍ فَضْلٌ عَلَى أَحَدٍ إِلَّا بِالتَّقْوَى.^۱

به امام باقر ع عرض کردم: من عقبه بن بشیر اسدی هستم و در میان قوم خود خاندان بزرگی دارم. حضرت فرمود: تو به حسب و شرافت خانوادگی‌ات بر سر ما منت نهی؟ به درستی که خداوند آن‌که مردم او را پست می‌شمردند به واسطه ایمان در صورتی که مؤمن باشد بالا برده است و آن‌که مردم او را شریف می‌خواندند بجهت کفر در صورتی که کافر باشد پست و زبون ساخته است؛ پس کسی را بر کسی برتری نیست جز به وسیله تقوا.

لزوم ایمان آوردن قبل از رسیدن به اضطرار

از امام حسین ع نقل شده که در خطبه‌ای فرمود:

... وَأَحْذَرُكُمْ الْإِضْغَاءَ إِلَى هُتُوفِ الشَّيْطَانِ بِكُمْ فَإِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ، فَتَكُونُوا كَأَوْلِيَاءِهِ الَّذِينَ قَالَ لَهُمْ: ﴿لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌّ لَكُمْ﴾ فَلَمَّا تَرَاءَتِ الْفِئَتَانِ نَكَصَ عَلَى عَقْبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكُمْ^۲، فَتَلْقَوْنَ لِلشُّيُوفِ ضَرْباً وَلِلرَّمَاكِ وَرِداً وَلِلْعُمْدِ حَطْماً وَلِلسَّهَامِ عَرَضاً، ثُمَّ لَا يُقْبَلُ مِنْ نَفْسٍ إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ أَمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْراً.^۳

۱. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۳۲۸-۳۲۹، حدیث ۳.

۲. سوره انفال، آیه ۴۸.

۳. طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۹۹.

... و شما را بر حذر می‌دارم از گوش فرا دادن به نغمه‌های شیطانی که دشمن آشکار شماست تا مبادا از اولیایش شوید که به آنان گفت: «امروز هیچ کس از مردم بر شما پیروز نخواهد شد و من پناه شما هستم. پس هنگامی که دو گروه یکدیگر را دیدند [شیطان] به عقب برگشت و گفت: من از شما بیزارم»، اینجاست که با فرود آمدن شمشیرها و وارد شدن نیزه‌ها و درهم شکستن گرزها و نشانه قرار گرفتن تیرها روبرو خواهید شد و دیگر از کسی که پیشاپیش ایمان نیآورده یا در ایمان خود خیری کسب نکرده است [عذری] پذیرفته نخواهد شد.

از ذیل این جمله استفاده می‌شود انسان باید قبل از رسیدن مرگش به خدا و رسول و معاد ایمان آورد نه هنگام مرگ که ایمان در آن زمان اضطراری بوده و بی‌فایده است.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْكُفْرَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾^۱

برای کسانی که کارهای بد را انجام می‌دهند و هنگامی که مرگ یکی از آنها فرا می‌رسد می‌گوید: «الآن توبه کردم!» توبه نیست؛ و نه برای کسانی که در حال کفر از دنیا می‌روند؛ این‌ها کسانی هستند که عذاب دردناکی برایشان فراهم کرده‌ایم.

م) از نشانه‌های ایمان

در روایات نقل شده از حضرت سید الشهداء علیه السلام به برخی از نشانه‌های ایمان اشاراتی شده است.

از عبادت بن ربیع نقل شده که به امام حسین علیه السلام عرض کرد:

يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، إِنَّ الْحَوَارِيِّينَ كَانَتْ لَهُمْ عَلَامَاتٌ يُعْرَفُونَ بِهَا، فَهَلْ لَكُمْ عَلَامَاتٌ تُعْرَفُونَ بِهَا؟

فَقَالَ لَهُ: يَا عِبَادَةَ، نَحْنُ عَلَامَاتُ الْإِيمَانِ فِي بَيْتِ الْإِيمَانِ، مَنْ أَحَبَّنَا أَحَبَّهُ اللَّهُ، وَنَفَعَهُ إِيْمَانُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَيُقْبَلُ مِنْهُ عَمَلُهُ، وَمَنْ أَبْغَضَنَا أَبْغَضَهُ اللَّهُ، وَلَمْ يَنْفَعَهُ إِيْمَانُهُ، وَلَمْ يُتَقَبَلْ عَمَلُهُ.

قَالَ: فَقُلْتُ: وَإِنْ دَأَبَ وَنَصَبَ، قَالَ: نَعَمْ، وَصَامَ وَصَلَّى.

ثُمَّ قَالَ: يَا عِبَادَةَ، نَحْنُ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ، وَبِنَا جَرَّتِ النَّبُوَّةُ، وَبِنَا يُفْتَحُ وَبِنَا يُخْتَمُ لَا بَعِيرِنَا.^۱

ای فرزند رسول خدا! حواریون نشانه‌هایی داشتند که توسط آن‌ها شناخته می‌شدند، آیا برای شما نیز نشانه‌هایی است که توسط آن‌ها شناخته شوید؟

حضرت به او فرمود: ای عباد! ما نشانه‌های ایمان در خانه ایمانیم، هر کس ما را دوست بدارد خداوند او را دوست می‌دارد و ایمانش او را روز قیامت نفع داده و عملش از او قبول می‌شود و هر کس ما را دشمن بدارد خداوند او را دشمن داشته و ایمانش به او نفع نداده و عملش قبول نمی‌شود.

عباده گفت: به حضرت گفتم گرچه تلاش و کوشش نماید؟ حضرت

۱. ابن حیون، شرح الأخبار في فضائل الأئمة الأطهار، ج ۳، ص ۴۵۶-۴۵۷.

فرمود: آری و اگرچه روزه گرفته و نماز بخواند.

آنگاه فرمود: ای عباد! ما چشمه‌های حکمتیم و توسط ما نبوت به

جریان افتاده و توسط ما [حقایق] باز و بسته می‌شود نه غیر ما.

از جمله «يَا عِبَادَةَ، نَحْنُ عَلَامَاتُ الْإِيمَانِ فِي بَيْتِ الْإِيمَانِ...» به دست می‌آید

اهل بیت علیهم السلام، نشانه‌های ایمان در خانه ایمان‌اند، همان‌گونه که حضرت علی

دروازه علم پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ و از آنجا که گاهی مردم نشانه‌های ورود به خانه ایمان

را فراموش می‌کنند، لذا حضرت چنین تعبیری را درباره اهل بیت علیهم السلام آورده است.

در زیارت جامعه کبیره می‌خوانیم:

... وَشُهَدَاءَ عَلِيٍّ خَلْقِهِ، وَأَعْلَامًا لِعِبَادِهِ، وَمَنَارًا فِي بِلَادِهِ، وَأَدِلَّةً عَلَيَّ

صِرَاطِهِ...^۱

... و گواهانی برای آفریدگانش و نشانه‌هایی برای بندگانش و

مشعل‌هایی در سرزمین‌هایش و راهنمایی بر راهش...

۱. ابن بابویه، من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۶۱۱.

ن) مؤمنان واقعی

در روایات نقل شده از حضرت سید الشهداء علیه السلام به مؤمنان واقعی اشاراتی شده است.

آنان که با ایمان از دنیا رحلت کردند

از امام حسین علیه السلام نقل شده که در دعای مقابر خطاب به خدای سبحان عرضه می‌دارد:

اللَّهُمَّ رَبَّ هَذِهِ الْأَرْوَاحِ الْفَانِيَةِ، وَالْأَجْسَادِ الْبَالِيَةِ، وَالْعِظَامِ النَّخْرَةِ الَّتِي
خَرَجَتْ مِنَ الدُّنْيَا وَهِيَ بِكَ مُؤْمِنَةٌ.^۱

بار خدایا! ای پروردگار این روح‌های فانی شده و جسدهای کهنه و استخوان‌های پوسیده، آنان که با ایمان به تو از دنیا رحلت نموده‌اند. از مضمون این دعا استفاده می‌شود افرادی هستند که با ایمان از دنیا رحلت می‌کنند، همان‌گونه که برخی از مؤمنان در آخر عمر بدون ایمان از دنیا می‌روند و لذا جا دارد از خداوند متعال درخواست عاقبت به خیری نماییم. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُونُوا إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾.^۲
ای کسانی که ایمان آورده‌اید! آن‌گونه که حق تقوا و پرهیزکاری است،
از خدا پرهیزید! و از دنیا نروید، مگر این‌که مسلمان باشید!

۱. مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۹۹، ص ۳۰۰-۳۰۱، حدیث ۳۱.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۰۲.

ایمان آوردن عموم مردم در عصر ظهور

از امام حسین علیه السلام نقل شده که قبل از شهادت خود خطاب به اصحابش درباره عصر ظهور فرمود:

... وَتَنْزِلَنَّ الْبَرَكَةُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ حَتَّىٰ أَنْ الشَّجَرَةَ لَتَقْصِفُ بِمَا يُرِيدُ اللَّهُ فِيهَا مِنَ الثَّمَرِ، وَلَيُؤْكَلَنَّ ثَمَرَةُ الشِّتَاءِ فِي الصَّيْفِ، وَثَمَرَةُ الصَّيْفِ فِي الشِّتَاءِ، وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَنَحْنَاهُمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا﴾^۱!

... و برکت، از آسمان به زمین، نازل می‌شود تا آنجا که درخت از سنگینی بار میوه‌اش که خدا برای آن خواسته، می‌شکند و میوه زمستان را در تابستان می‌خورند و میوه تابستان را در زمستان؛ و این، سخن خدای متعال است: «و اگر اهل شهرها ایمان می‌آوردند و پرهیزگاری پیشه می‌کردند، برکاتی از آسمان و زمین برایشان می‌گشودیم؛ اما دروغ انگاشتند».

از استشهاده حضرت به این آیه استفاده می‌شود عموم مردم در عصر ظهور به خدا و رسولش ایمان خواهند آورد.

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

إِذَا قَامَ الْقَائِمُ علیه السلام لَا يَبْقَىٰ أَرْضٌ إِلَّا تُودِي فِيهَا بِشَهَادَةٍ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ.^۲

زمانی که قائم علیه السلام قیام کند سرزمینی باقی نمی‌ماند که در آن ندای «لا إله إلا الله و محمد رسول الله» بلند نشود.

۱. سوره اعراف، آیه ۹۶.

۲. قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۸۴۹-۸۵۰، حدیث ۶۳.

۳. عیاشی، تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۸۳، حدیث ۸۱.

شیعیان اهل بیت علیهم السلام، مؤمنان واقعی به خدا و رسول

برقی به سندش از زید بن ارقم نقل کرده که حسین بن علی علیه السلام فرمود:

مَا مِنْ شِيعَتِنَا إِلَّا صَدِيقٌ شَهِيدٌ.

قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، أَنَّى يَكُونُ ذَلِكَ وَعَامَّتْهُمْ يَمُوتُونَ عَلَيَّ

فِرَاشِهِمْ؟

فَقَالَ: أَمَا تَتْلُو كِتَابَ اللَّهِ فِي الْحَدِيدِ: ﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ۚ أُولَٰئِكَ

هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾^۱!

قَالَ: فَقُلْتُ: كَأَنِّي لَمْ أَقْرَأْ هَذِهِ الْآيَةَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قَطُّ.

قَالَ: لَوْ كَانَ الشُّهَدَاءُ لَيْسَ إِلَّا كَمَا تَقُولُ لَكَانَ الشُّهَدَاءُ قَلِيلًا.^۲

هیچ یک از پیروان ما نیست که صدیق و شهید نباشد.

گفتم: فدایت شوم! چگونه چنین می‌شود، در حالی که توده آن‌ها در

بسترهایشان می‌میرند.

فرمود: آیا در کتاب خدا در سوره حدید نخوانده‌ای: «و کسانی که به

خدا و فرستادگان‌شان ایمان آوردند آنان نزد پروردگارشان صدیق و

شهیدند»؟

گفتم: گویا تاکنون این آیه از کتاب خدا را هرگز نخوانده‌ام.

فرمود: اگر شهیدان فقط کسانی بودند که تو می‌گویی تعداد شهیدان

اندک بود.

از استشهاد حضرت به این آیه به دست می‌آید شیعیان اهل بیت علیهم السلام

مؤمنان واقعی به خدا و رسول‌اند؛ زیرا تمام دستورات آنان از آن جمله سفارش‌های

در حق اوصیای پیامبر را امتثال کرده و از آنان پیروی نموده‌اند.

از امام حسین علیه السلام نقل شده که فرمود:

۱. سوره حدید، آیه ۱۹.

۲. برقی، المحاسن، ج ۱، ص ۱۶۳-۱۶۴، حدیث ۱۱۵.

نَحْنُ وَشِيعَتُنَا عَلَى الْفِطْرَةِ الَّتِي بَعَثَ اللَّهُ عَلَيْهَا مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَسَائِرِ
النَّاسِ مِنْهَا بَرَاءً.^۱

ما و شیعیانمان بر آن فطرت توحیدی که خدا محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را بر آن
مبعوث فرمود پایداریم و بقیه مردم از آن [دور و] بیزارند.

لزوم راستین بودن مؤمن

و نیز از مضمون حدیثی که زید بن ارقم از امام حسین علیه السلام نقل کرده، به
دست می‌آید انسان باید مؤمن راستین باشد.

از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده که فرمود:

لَيْسَ الْإِيمَانُ بِالتَّحَلِّيِّ وَلَا بِالتَّمَنِّيِّ، وَلَكِنَّ الْإِيمَانَ مَا خُلِصَ فِي الْقُلُوبِ
وَصَدَقَهُ الْأَعْمَالُ.^۲

ایمان نه به ظاهر است و نه به آرزو، بلکه ایمان آن است که در دل
خالص باشد و عمل آن را تصدیق کند.

امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرماید:

لَا يَصْدُقُ إِيْمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَكُونَ بِمَا فِي يَدِ اللَّهِ [سُبْحَانَهُ] أَوْثَقَ مِنْهُ
بِمَا فِي يَدِهِ.^۳

ایمان بنده‌ای درست نباشد جز آن‌که اعتماد او به آنچه در دست
خداست بیشتر از آن باشد که در دست اوست.

امیر مؤمنان علیه السلام در رأس مؤمنان صالح

فرات کوفی از علی بن حمدون از ابو جاریه و اصبخ بن نباته نقل می‌کند که
گفتند:

۱. طوسی، اختیار معرفة الرجال المعروف برجال الكشي، ص ۱۱۴، حدیث ۱۸۲.
۲. ابن بابویه، معانی الأخبار، ص ۱۸۷، حدیث ۳.
۳. علی بن ابی طالب علیه السلام، نهج البلاغة، کلام قصار ۳۱۰.

لَمَّا كَانَ مَرْوَانُ عَلَى الْمَدِينَةِ حَطَبَ النَّاسَ فَوَقَعَ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ [عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ] عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: فَلَمَّا نَزَلَ مِنْ [عَنِ] الْمِنْبَرِ أَتَى الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ [الْمَسْجِدَ] فَقِيلَ لَهُ: إِنَّ مَرْوَانَ قَدْ وَقَعَ فِي عَلِيٍّ، قَالَ: فَمَا كَانَ فِي الْمَسْجِدِ الْحَسَنُ [عَلَيْهِ السَّلَامُ]؟ قَالُوا: بَلَى، قَالَ: فَمَا قَالَ لَهُ شَيْئًا؟ قَالُوا: لَا، [قَالَ]: فَقَامَ الْحُسَيْنُ مُغْضَبًا حَتَّى دَخَلَ عَلَى مَرْوَانَ فَقَالَ لَهُ: يَا بَنَ الرَّزَقَاءِ، وَيَا بَنَ أَكَلَةِ الْقَمَلِ، أَنْتَ الْوَاقِعُ فِي عَلِيٍّ؟! قَالَ لَهُ مَرْوَانُ: إِنَّكَ صَبِيٌّ لَا عَقْلَ لَكَ، قَالَ: فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ: أَلَا أُخْبِرُكَ بِمَا فِيكَ وَفِي أَصْحَابِكَ وَفِي عَلِيٍّ؟! قَالَ: إِنَّ [فَإِنَّ] اللَّهَ [تَبَارَكَ وَ] تَعَالَى يَقُولُ: ﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾^۱، فَذَلِكَ لِعَلِيٍّ وَشِيعَتِهِ ﴿فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لِئُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ﴾^۲ فَبَشَّرَ بِذَلِكَ النَّبِيُّ [صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ] [لِعَلِيٍّ] [عَلِيٍّ] بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ﴿وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا﴾^۳ فَذَلِكَ لَكَ وَلَاصْحَابِكَ^۴.

هنگامی که مروان امیر مدینه شد برای مردم خطبه‌ای خوانده و در ضمن آن به امیر مؤمنان علیه السلام ناسزا گفت. چون از منبر پایین آمد حسین بن علی علیه السلام وارد مسجد شد، به حضرت گفته شد: مروان به علی علیه السلام ناسزا گفته است. حضرت فرمود: حسن علیه السلام در مسجد نبود؟ گفتند: آری. حضرت فرمود: چیزی در پاسخ او نگفت؟ گفتند: خیر، حسین علیه السلام خشمگینانه برخاست و بر مروان درآمد و به او فرمود: ای پسر زن کبود چشم! و پسر زن شپش خوار! تو به علی ناسزا می‌گویی؟! مروان به حضرت گفت: تو کودک بی‌عقلی هستی. امام حسین علیه السلام به او فرمود: آیا از آنچه درباره‌ی تو و یارانت و نیز آنچه

۱. سوره مریم، آیه ۹۶.

۲. سوره مریم، آیه ۹۷.

۳. سوره مریم، آیه ۹۷.

۴. فرات بن ابراهیم کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ص ۲۵۳، حدیث ۳۴۵.

درباره علی علیه السلام است باخبرت نکنم؟ خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «کسانی که ایمان آورده و کار شایسته کرده‌اند به زودی خداوند رحمان برای آنان در دل دیگران محبتی می‌نهد» این برای علی علیه السلام و پیروان اوست «ما آن را بر زبان تو آسان کردیم تا تنها پرهیزگاران را بدان بشارت دهی». پیامبر صلی الله علیه و آله بشارت آن را به علی بن ابی‌طالب علیه السلام داد. «و بیم دهی به واسطه آن گروه خصومت گر» را و آن برای تو و اصحابت است.

از تطبیق آیه اول بر حضرت علی علیه السلام به دست می‌آید او در رأس مؤمنان صالح است.

ابن عباس می‌گوید:

لَيْسَ مِنْ آيَةِ فِي الْقُرْآنِ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾، إِلَّا وَعَلِيٌّ رَأْسُهَا وَأَمِيرُهَا
وَشَرِيفُهَا، وَلَقَدْ عَاتَبَ اللَّهُ أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ فِي الْقُرْآنِ، وَمَا ذَكَرَ عَلِيًّا إِلَّا
بِخَيْرٍ.^۱

خداوند در قرآن آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ نازل نکرده، مگر این‌که علی علیه السلام امیر آن و شریف آن بود و خدا اصحاب محمد صلی الله علیه و آله را مورد عتاب قرار داده، اما علی علیه السلام را جز با نیکی یاد نکرده است.

مؤمن صالح بودن شیعیان حضرت علی علیه السلام

و نیز در حدیث اخیر امام حسین علیه السلام، از تطبیق آیه اول بر حضرت علی علیه السلام و شیعیان او به دست می‌آید شیعیان حضرت باید اهل ایمان و عمل صالح باشند. از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

إِنَّ شِيعَتَنَا مَنْ شِيعَنَا، وَاتَّبَعَ آثَارَنَا، وَافْتَدَى بِأَعْمَالِنَا.^۲

۱. احمد بن محمد ابن حنبل، فضائل الصحابة، ج ۲، ص ۶۵۴، حدیث ۱۱۱۴.
۲. حسن بن علی علیه السلام، التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن بن علي العسكري علیه السلام، ص ۳۰۷، حدیث ۱۴۹.

شیعیان ما کسانی هستند که از ما پیروی کنند و از آثار ما تبعیت نمایند و به کارهای ما اقتداء کنند.

امام رضا علیه السلام در نامه‌ای به احمد بن محمد نوشت:

إِنَّمَا شِيعَتُنَا مَنْ تَابَعَنَا وَلَمْ يُخَالِفْنَا...^۱

شیعیان ما کسانی هستند که تابع ما باشند و با ما مخالفت نکنند...

شهادی کربلا، مؤمنان واقعی

ابن شهرآشوب می‌نویسد:

رَوَى أَبُو مَخْنَفٍ عَنِ الشَّعْبِيِّ أَنَّهُ صَلَبَ رَأْسَ الْحُسَيْنِ بِالصِّيَارِفِ فِي الْكُوفَةِ، فَتَنَحَّحَ الرَّأْسُ، وَقَرَأَ سُورَةَ الْكَهْفِ إِلَى قَوْلِهِ: ﴿إِنَّهُمْ فِي آمَانٍ رَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى﴾^۲، فَلَمْ يَزِدْهُمْ ذَلِكَ إِلَّا ضَلَالًا. وَفِي آتٍ: أَنَّهُمْ لَمَّا صَلَبُوا رَأْسَهُ عَلَى الشَّجَرَةِ سَمِعَ مِنْهُ: ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾^۳، وَسَمِعَ أَيْضًا صَوْتَهُ بِدِمَشْقَ يَقُولُ: ﴿لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ﴾^۴، وَسَمِعَ أَيْضًا يَقْرَأُ: ﴿أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا﴾^۵، فَقَالَ زَيْدُ بْنُ أَرْقَمَ: أَمْرُكَ أَعْجَبُ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ.^۶

ابومخنف از شعبی نقل می‌کند که سر مبارک امام علیه السلام را در بازار صرافان کوفه بر نی داشتند که [شنیده شد]: آن سر، صدا صاف کرد

۱. عیاشی، تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۶۱، حدیث ۳۳.

۲. سوره کهف، آیه ۱۳.

۳. سوره شعراء، آیه ۲۲۷.

۴. سوره کهف، آیه ۳۹.

۵. سوره کهف، آیه ۹.

۶. ابن شهرآشوب، مناقب آل أبي طالب علیهم السلام، ج ۴، ص ۶۱.

و سورهُ مبارکه کَهِف را تا آیه شریفه: ﴿إِنَّهُمْ فِيهَا عَامِنُونَ بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى﴾ تلاوت فرمود و این واقعه شگفت جز بر گمراهی آنان نیفزود.

در نقل دیگری آمده است: آنان چون سر مبارک امام علیه السلام را بر درخت آویختند، از او شنیده شد: «و آنان که ظلم کنند به زودی خواهند دانست به چه کیفرگاهی برمی گردند». نیز در دمشق شنیدند که می گوید: «هیچ نیرویی جز از خدا نیست» و نیز شنیدند که تلاوت می کند: ﴿أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا﴾. زید بن ارقم گفت: کار تو شگفت تر است ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله!

از استشهاد حضرت به آیه سورهُ کَهِف ضمناً به دست می آید شهدای کربلا مؤمنان واقعی بوده اند.

در زیارت شهدای کربلا می خوانیم:

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَوْلِيَاءَ اللَّهِ وَأَحِبَّاءَهُ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَصْفِيَاءَ اللَّهِ
وَأَوْدَاءَهُ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَنْصَارَ دِينِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَنْصَارَ
رَسُولِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَنْصَارَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا
أَنْصَارَ فَاطِمَةَ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَنْصَارَ أَبِي
مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الْوَلِيِّ النَّاصِحِ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَنْصَارَ أَبِي
عَبْدِ اللَّهِ، بِأَبِي أَنْتُمْ وَأُمِّي، طِبُّكُمْ وَطَابَتِ الْأَرْضُ الَّتِي فِيهَا دُفِنْتُمْ،
وَفَزْتُمْ فَوْزاً عَظِيماً، فَيَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَكُمْ فَأَفُوزَ مَعَكُمْ.^۱

سلام بر شما ای اولیای خدا و دوستانش. سلام بر شما ای برگزیدگان خدا و دوستدارانش. سلام بر شما ای یاوران دین خدا. سلام بر شما ای یاران رسول خدا، سلام بر شما ای یاران امیر مؤمنان، سلام بر

۱. طوسی، مصباح المتعجد، ص ۷۲۲-۷۲۳.

شما ای یاران فاطمه بانوی زنان جهانیان، سلام بر شما ای یاران حضرت ابامحمد حسن بن علی؛ آن دوست خیرخواه. سلام بر شما ای یاران حضرت اباعبدالله، پدر و مادرم به فدای شما، به راستی پاکیزه شدید و پاکیزه گشت آن زمینی که شما در آن مدفون شدید و به رستگاری بزرگی رسیدید؛ پس ای کاش من هم با شما بودم تا با شما رستگار گردم.

امام حسین علیه السلام، مؤمن حقیقی

ابو حیان توحیدی می نویسد:

قِيلَ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام: إِنَّ فِيكَ عَظَمَةً، قَالَ: لَا، بَلْ فِيَّ عِزَّةٌ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾^۱.

به حسین بن علی (رضی الله عنهما) گفته شد: همانا در وجود شما عظمت است. حضرت فرمود: نه [این چنین نیست]، بلکه در وجود من عزت است، خداوند متعال می فرماید: «عزت و اقتدار برای خدا و پیامبر او و مؤمنان است».

از استشهاد حضرت به این آیه استفاده می شود او مؤمن واقعی است.

و نیز ابن اعثم می نویسد:

وَصِيَّةُ الْحُسَيْنِ عليه السلام لِأَخِيهِ مُحَمَّدٍ عليه السلام:
... إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ،
وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، جَاءَ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِهِ، وَأَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ، وَالنَّارَ
حَقٌّ، وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا، وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ.^۳

وصیت [امام] حسین علیه السلام به برادرش محمد بن حنفیه عليه السلام:

۱. سوره منافقون، آیه ۸.

۲. علی بن محمد ابو حیان توحیدی، البصائر و الذخائر، ج ۱، ص ۶۶.

۳. ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۵، ص ۲۱.

... به راستی که حسین بن علی، شهادت می‌دهد جز خدای یگانه، خدایی نیست و همتایی ندارد و به راستی که محمد، بنده و فرستادهٔ اوست و پیام حق را از جانب او (خدا) آورد و به راستی که بهشت، حق است و دوزخ، حق است و قیامت، بی‌شک، خواهد آمد و خداوند، بدن‌ها [ی خفته] در قبرها را بر خواهد انگیخت.

از امام کاظم علیه السلام نقل شده که دربارهٔ آیه **﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ﴾**^۱ فرمود:

نَزَلَتْ فِي رَسُولِ اللَّهِ وَفِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ
صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.^۲

در مورد رسول خدا و امیر مؤمنان و فاطمه و حسن و حسین که دروهای خدا بر همهٔ آنان باد نازل شده است.

آنان که شهد شیرین ایمان را نوشیده‌اند

تلمسانی می‌نویسد:

وَلَمَّا تُوِّفِيَ الْحَسَنُ علیه السلام أَدْخَلَهُ قَبْرَهُ الْحُسَيْنِ وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ
وَعَبِيدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ، ثُمَّ وَقَفَ عَلَى قَبْرِهِ وَقَدْ اغْرُورِقَتْ عَيْنَاهُ فَقَالَ:
«رَحِمَةُ اللَّهِ عَلَيْكَ أَبَا مُحَمَّدٍ، فَلَيْنَ عَزَّتْ حَيَاتُكَ لَقَدْ هَدَّتْ وَفَاتِكَ،
وَلِنِعْمِ الرُّوحِ رُوحٌ تَضَمَّنَهُ بَدَنُكَ، وَلِنِعْمِ الْجَسَدِ جَسَدٌ تَضَمَّنَهُ كَفَنُكَ،
وَلِنِعْمِ الْكَفَنِ كَفَنٌ تَضَمَّنَهُ لِحَدُكَ، وَكَيْفَ لَا تَكُونُ كَذَلِكَ وَأَنْتَ حَلَفَ
التَّقَى وَجَدُّكَ النَّبِيُّ الْمُصْطَفَى وَأَبُوكَ عَلِيُّ الْمُرْتَضَى وَأُمُّكَ فَاطِمَةُ
الرَّهْرَاءِ وَعَمُّكَ جَعْفَرُ الطَّيَّارُ فِي جَنَّةِ الْمَأْوَى؟ عَذَّتْكَ أَكْفُ الْحَقِّ،
وَرُبِّيْتَ فِي حِجْرِ الْإِسْلَامِ، وَرَضَعْتَ ثَدْيَ الْإِيمَانِ، فَطَبِيتَ حَيًّا وَمَيِّتًا،

۱. سوره مؤمنون، آیه ۱.

۲. علی استرآبادی، تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص ۳۴۹-۳۵۰.

فَلَنْ يُكَفِّرَنَّ عَنْكَ سَيِّئَاتِكَ وَأَنَّكَ تُكْفَرُ بِهِ وَأَنَّكَ فِي الْعَذَابِ أُولَىٰ
لَكَ، وَإِنَّكَ وَأَخَاكَ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَعَلَيْكَ السَّلَامُ مِنَّا»^۱.

چون حسن علیه السلام وفات یافت، حسین علیه السلام و محمد بن حنفیه و عبیدالله بن عباس او را وارد قبرش نمودند، آنگاه حسین علیه السلام بر سر قبر او ایستاد و در حالی که چشمانش اشک آلود بود فرمود: رحمت خدا بر تو باد ای ابا محمد! اگر زندگی تو مایه عزت بود ولی مرگت کمرشکن بود و چه نیک است روحی که بدنت آن را در برگرفته و چه نیک است جسدی که کفنت آن را در برگرفته و چه نیک است کفنی که قبرت آن را در برگرفته است و چگونه چنین نباشد در حالی که تو هم قسم تقوا هستی؟ و جدت پیامبر صلی الله علیه و آله و پدرت علی مرتضی و مادرت فاطمه زهرا و عمویت جعفر طیار در بهشت مأوی است. داستان حق تو را خوراک داده و در دامان اسلام تربیت یافته و از پستان ایمان نوشیده‌ای. چه خوب زندگی کردی و وفات یافتی و اگر دل‌ها در فراق تو ناخشنود است ولی شک ندارد در این‌که فراق تو اختیار شده است و تو و برادرت دو سرور جوانان اهل بهشت هستید. پس بر تو از جانب ما درود باد.

از جمله «وَرَضَعْتَ ثَدْيَ الْإِيمَانِ» به دست می‌آید اولیای الهی شهد شیرین ایمان را نوشیده‌اند.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبِيبٌ إِلَيْكُمْ أَلَا يَمَنُ وَرَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾^۲.

ولی خداوند ایمان را محبوب شما قرار داده و آن را در دل‌هایتان زینت بخشیده است.

۱. محمد بن ابی بکر تلمسانی، الجوهرة في نسب الإمام علي و آله عليه السلام، ص ۳۵.

۲. سوره حجرات، آیه ۷.

خالص شدگان با امتحان، مؤمنان واقعی

منصور بن حسین آبی می نویسد:

وَقَالَ الْفَرَزْدَقُ: لَقِينِي الْحُسَيْنُ عليه السلام فِي مُنْصَرَفِي مِنَ الْكُوفَةِ فَقَالَ: مَا وَرَاءَكَ يَا أَبَا فِرَاسٍ؟ قُلْتُ: أَصَدَقْتُ؟ قَالَ: الصَّدْقُ أُرِيدُ، قُلْتُ: أَمَّا الْقُلُوبُ فَمَعَكَ، وَأَمَّا السُّيُوفُ فَمَحَ بَنِي أُمَيَّةَ عَلَيْكَ، وَالنَّصْرُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ، قَالَ: مَا أَرَاكَ إِلَّا صَدَقْتَ، إِنَّ النَّاسَ عَبِيدُ الْمَالِ، وَالدِّينَ لَعُوٌّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ، يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ بِهِ مَعَايِشُهُمْ، فَإِذَا مُحْصُوا لِلْإِبْتِلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ.^۱

و فرزدق گفت: امام حسین علیه السلام مرا در بازگشت از کوفه ملاقات کرد و فرمود: «ابوفراس! پشت سر چه خبر بود؟» گفتم: راست بگویم؟ فرمود: «من از شما راست می‌خواهم». عرض کردم: اما دل‌ها با شماست ولی شمشیرها با بنی‌امیه بر ضد شمایند! و یاری و پیروزی از جانب خداست. فرمود: «من جز راستی در تو نمی‌بینم، مردمان بردگان مال دنیا بوده و دین بر زبانشان است هر جا که به سود زندگی‌شان باشد می‌چرخند، ولی هرگاه مورد آزمایش قرار گیرند، دین‌داران بسی اندک‌اند!».

از جمله آخر این کلام حضرت به دست می‌آید دین‌داران واقعی و همیشگی با بلاها و امتحانات خالص می‌گردند.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمْنًا نُعَاسًا يَعْشَى طَآئِفَةً مِّنْكُمْ وَطَآئِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَل لَّنَا مِنَ الْأَمْرِ مِن شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنفُسِهِم مَّا لَا يُبْدُونَ لَكَ

۱. آبی، نثر الدر في المحاضرات، ج ۱، ص ۲۳۰.

يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَّا قُتِلْنَا هَهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحَّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿١﴾

سپس به دنبال این غم و اندوه، آرامشی بر شما فرستاد. این آرامش، به صورت خواب سبکی بود که [در شب بعد از حادثه احد]، گروهی از شما را فراگرفت؛ اما گروه دیگری در فکر جان خویش بودند؛ [و خواب به چشمانشان نرفت]. [آنها گمان‌های نادرستی - همچون گمان‌های دوران جاهلیت - درباره خدا داشتند؛ و می‌گفتند: «آیا چیزی از پیروزی نصیب ما می‌شود؟!» بگو: «همه کارها [و پیروزی‌ها] به دست خداست!» آنها در دل خود، چیزی را پنهان می‌دارند که برای تو آشکار نمی‌سازند؛ می‌گویند: «اگر ما سهمی از پیروزی داشتیم، در اینجا کشته نمی‌شدیم!» بگو: اگر هم در خانه‌های خود بودید، آن‌هایی که کشته شدن بر آنها مقرر شده بود، قطعاً به سوی آرامگاه‌های خود، بیرون می‌آمدند [و آنها را به قتل می‌رساندند] و این‌ها برای این است که خداوند، آنچه در سینه‌هایتان پنهان دارید، بیازماید؛ و آنچه را در دل‌های شما [از ایمان] است، خالص گرداند؛ و خداوند از آنچه در درون سینه‌هاست، باخبر است.

و نیز می‌فرماید:

﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنكُمْ وَالصَّادِقِينَ وَنَبْلُواْ أَخْبَارَكُمْ﴾^۲

ما همه شما را قطعاً می‌آزماییم تا معلوم شود مجاهدان واقعی و صابران از میان شما کیان‌اند و اخبار شما را بیازماییم!

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۵۴.

۲. سوره محمد، آیه ۳۱.

از امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده که فرمود:

لَتَلْبَلَنَّ بَلْبَةً، وَلَتَعْرَبَنَّ عَرَبَةً حَتَّى يَعُودَ أَسْفَلُكُمْ أَعْلَاكُمْ، وَأَعْلَاكُمْ
أَسْفَلُكُمْ، وَلَيَسْبِقَنَّ سَبَاقُونَ كَانُوا فَصْرُوا، وَلَيَفْصِرَنَّ سَبَاقُونَ كَانُوا
سَبَقُوا.^۱

همانا شما درهم آمیخته و غربال خواهید شد تا آن که پایین است به
رو آید و آن که بالاست به زیر رود و آنان که واپس مانده اند پیش
برانند و آنان که پیش افتاده اند واپس مانند.

از امام کاظم علیه السلام نقل شده که فرمود:

لَنْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ حَتَّى تَعُدُّوا الْبَلَاءَ نِعْمَةً وَالرَّخَاءَ مُصِيبَةً، وَذَلِكَ أَنَّ
الصَّبْرَ عِنْدَ الْبَلَاءِ أَعْظَمُ مِنَ الْغَفْلَةِ عِنْدَ الرَّخَاءِ.^۲

شما هرگز مؤمن نیستید مگر آن که بلا و گرفتاری را نعمت و آسایش
و رفاه را مصیبت شمارید؛ زیرا صبر بر بلا و گرفتاری ارزشمندتر
است از غفلت به هنگام آسایش و خوشی.

مؤمنان برادران دینی انسان

ابن شهرآشوب از عمرو بن دینار نقل می‌کند:

دَخَلَ الْحُسَيْنُ عَلَى أَسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ وَهُوَ مَرِيضٌ وَهُوَ يَقُولُ: وَآ غَمَاهُ،
فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ علیه السلام: وَمَا غَمُّكَ يَا أَحْيِي؟ قَالَ: دِينِي وَهُوَ سِتُّونَ أَلْفَ
دِرْهَمٍ، فَقَالَ الْحُسَيْنُ: هُوَ عَلَيَّ، قَالَ: إِنِّي أَحْشَى أَنْ أَمُوتَ، فَقَالَ
الْحُسَيْنُ: لَنْ تَمُوتَ حَتَّى أَقْضِيَهَا عَنْكَ. قَالَ: فَقَضَاهَا قَبْلَ مَوْتِهِ.^۳

امام حسین علیه السلام بر اسامه بن زید - که بیمار بود - وارد شد. اسامه، از
اندوه می‌نالید. امام حسین علیه السلام فرمود: «برادر من! چه اندوهی

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۶۹، حدیث ۱.

۲. محمد بن محمد سبزواری، جامع الأخبار، ص ۳۱۳، حدیث ۸۷۰.

۳. ابن شهرآشوب، مناقب آل أبي طالب علیهم السلام، ج ۴، ص ۶۵.

داری؟». اسامه گفت: بدهی ام که شصت هزار درهم است. امام حسین علیه السلام فرمود: «آن با من». اسامه گفت: می ترسم که بمیرم [و هنوز ادا نکرده باشی]. امام حسین علیه السلام فرمود: «نخواهی مُرد تا از جانب تو بپردازم». امام علیه السلام آن را پیش از مرگ اسامه پرداخت. اگر حضرت اسامه را با لقب برادر صدا زده، از آن جهت است که مؤمنان برادران دینی یکدیگرند، همان گونه که خداوند متعال می فرماید:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾^۱

جز این نیست که همه مؤمنان با هم برادرند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ، تَتَكَافَى دِمَاؤُهُمْ، وَهُمْ يَدُّ عَلَى مَنْ سِوَاهُمْ، يَسْعَى بِذِمَّتِهِمْ أَذْنَاهُمْ.^۲

مؤمنان برادرند، خونشان برابر است، در برابر دیگران یکدست اند و کمترین آن ها [می تواند] کسی را به امان و زنده‌ماندگی درآورد.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ، عَيْنُهُ وَدَلِيلُهُ، لَا يَخُونُهُ، وَلَا يَظْلِمُهُ، وَلَا يَغْشَاهُ، وَلَا يَعْدُهُ عِدَّةً فَيُخْلِفُهُ.^۳

مؤمن برادر مؤمن، چشم او و راهنمای اوست. به او خیانت نکرده و ستم نمی کند، کلاه سرش نگذاشته و به او وعده ای نمی دهد که بدان عمل نکند.

۱. سوره حجرات، آیه ۱۰.

۲. مفید، *الأمالي*، ص ۱۸۷، حدیث ۱۳.

۳. کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۱۶۶، حدیث ۳.

و نیز می‌فرماید:

الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ كَالْجَسَدِ الْوَاحِدِ، إِنْ اشْتَكَى شَيْئاً مِنْهُ وَجَدَ أَلَمَ
ذَلِكَ فِي سَائِرِ جَسَدِهِ، وَأَرْوَاحُهُمَا مِنْ رُوحٍ وَاحِدَةٍ.^۱

مؤمن برادر مؤمن است، همچون یک پیکر که هرگاه عضوی از آن به
درد آید دیگر اندام‌ها آن درد را حس می‌کنند؛ ارواح آن‌ها از یک روح
است.

۱. همان، ج ۲، ص ۱۶۶، حدیث ۴.

س) نحوه مسابقه مؤمنان

با مطالعه روایات نقل شده از امام حسین علیه السلام پی به وجود مطالبی در این زمینه خواهیم برد.

شیخ حر عاملی می نویسد:

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ: نَظَرَ (الْحُسَيْنُ) بَنُ عَلِيٍّ علیه السلام إِلَى (النَّاسِ فِي يَوْمِ الْفِطْرِ) يَلْعَبُونَ وَيُضْحَكُونَ، فَقَالَ لِأَصْحَابِهِ وَالتَّفَتَ إِلَيْهِمْ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ شَهْرَ رَمَضَانَ مِضْمَارًا لِخَلْفِهِ يَسْتَبِقُونَ فِيهِ بِطَاعَتِهِ إِلَى رِضْوَانِهِ، فَسَبَقَ فِيهِ قَوْمٌ فَفَازُوا، وَتَخَلَّفَ آخَرُونَ فَخَابُوا، فَالْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ مِنَ الضَّاحِكِ اللَّاعِبِ فِي الْيَوْمِ الَّذِي يُثَابُ فِيهِ الْمُحْسِنُونَ وَيَخِيبُ فِيهِ الْمُقْصِرُونَ، وَأَيُّمُ اللَّهِ لَوْ كَشَفَ الْغِطَاءَ لَنُشِغَلَ مُحْسِنٌ بِإِحْسَانِهِ وَمُسِيءٌ بِإِسَاءَتِهِ.^۱

محمد بن علی بن الحسین گوید: حسین بن علی علیه السلام در روز عید فطر گروهی را دید که مشغول بازی و خنده بودند، پس در حالی که به آنان اشاره می کرد به اصحاب خویش فرمود: همانا خداوند عزوجل ماه رمضان را میدان مسابقه برای بندگان خود قرار داده است تا با طاعت و عبادت خود برای رسیدن به رضوان و خشنودی خداوند از یکدیگر پیشی بگیرند، پس گروهی در این میدان تاختند و به خشنودی الهی فائز شدند و عده ای دیگر عقب افتادند و تقصیر کرده و زیان دیدند، پس شگفتا و بسیار شگفتا از آن که به خنده و بازی مشغول باشد در چنین روزی که نیکوکاران در این روز پاداش

۱. محمد بن حسن حر عاملی، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ج ۷، ص ۴۸۰-۴۸۱، حدیث ۹۹۱۰.

می‌یابند و تقصیرکاران زیان می‌بینند و قسم به خدا که اگر حجاب از میان برخیزد و پرده کنار رود بی‌تردید و حتماً نیکوکار مشغول نیکوکاری خود شود و بدکردار گرفتار زشت‌کاری خود باشد. از این حدیث به دست می‌آید مؤمنان با طاعت الهی مسابقه می‌دهند. امام صادق علیه السلام فرمود:

تَنَافَسُوا فِي الْمَعْرُوفِ لِإِخْوَانِكُمْ وَكُونُوا مِنْ أَهْلِهِ.^۱

در نیکی رساندن به برادران خود با یکدیگر مسابقه گذارید و اهل نیکی باشید.

و نیز فرمود:

وَاللَّهِ مَا بَعَدْنَا غَيْرَكُمْ، وَإِنَّكُمْ مَعَنَا فِي السَّنَامِ الْأَعْلَى، فَتَنَافَسُوا فِي الدَّرَجَاتِ.^۲

به خدا سوگند که بعد از ما غیر از شما کسی نیست و همانا شما با ما در مقامات عالی هستید. پس در درجات با یکدیگر مسابقه دهید.

۱. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۱۹۵، حدیث ۱۰.
۲. برقی، المحاسن، ج ۱، ص ۱۴۲، حدیث ۳۸.

ع) از وظایف ما نسبت به مؤمنان

از روایات حضرت سید الشهداء علیه السلام استفاده می‌شود انسان‌ها نسبت به برادران ایمانی خود وظایفی دارند، از قبیل:

۱. لزوم حفظ حرمت برادران مؤمن در غیاب آنان

کراچکی می‌نویسد:

وَمِنْ كَلَامِ الْحُسَيْنِ علیه السلام قَوْلُهُ يَوْمًا لِابْنِ عَبَّاسٍ: يَا بْنَ عَبَّاسٍ، لَا تَكَلِّمَنَّ فِيمَا لَا يَعْنيكَ فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ فِيهِ الْوِزْرُ، وَلَا تَكَلِّمَنَّ فِيمَا يَعْنيكَ حَتَّى تَرَى لِلْكَلامِ مَوْضِعًا، فَرُبَّ مُتَكَلِّمٍ قَدْ تَكَلَّمَ بِالْحَقِّ فَعِيبَ. وَلَا تُمَارِئَنَّ حَلِيمًا وَلَا سَفِيهًا، فَإِنَّ الْحَلِيمَ يَقْلِبُكَ، وَالسَّفِيهَ يُرْدِيكَ. وَلَا تَقُولَنَّ فِي أَخِيكَ الْمُؤْمِنِ إِذَا تَوَارَى عَنْكَ إِلَّا [مِثْلَ] مَا تُحِبُّ أَنْ يَقُولَ فِيكَ إِذَا تَوَارَيْتَ عَنْهُ. وَأَعْمَلْ عَمَلَ رَجُلٍ يَعْلَمُ أَنَّهُ مَأْخُودٌ بِالْإِجْرَامِ، مَجْزِيٌّ بِالْإِحْسَانِ، وَالسَّلَامِ.^۱

از امام حسین علیه السلام نقل شده که روزی خطاب به ابن عباس فرمود: ای ابن عباس! در آنچه به کارت نمی‌آید، سخن مگو که من از گرانی بار آن بر تو می‌ترسم و در آنچه به کارت می‌آید هم سخن مگو تا آن‌که برای سختی، جایی مناسب ببینی. بسی گوینده به حق را [چون نابجا گفت]، عیبناک نمودند. با بردبار و نابخرد مستیز که بردبار، تو را دشمن می‌دارد و نابخرد، به سقوطت می‌کشد. در پشت سر برادر مؤمنت چیزی مگو، جز مانند آنچه دوست داری او در پشت سر تو بگوید و به گونه کسی عمل کن که می‌داند به سبب جرم‌هایش، دستگیر و به نیکی‌هایش، پاداش داده می‌شود. والسلام!

۱. کراچکی، کنز الفوائد، ج ۲، ص ۳۲.

از این حدیث به دست می‌آید حفظ حرمت برادران مؤمن در غیاب آنان بر همگان لازم است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ رَوَى عَلَى مُؤْمِنٍ رِوَايَةً يُرِيدُ بِهَا شَيْنَهُ وَهَدَمَ مُرُوءَتَهُ لَيْسَقُطَ مِنْ
أَعْيُنِ النَّاسِ، أَخْرَجَهُ اللَّهُ مِنْ وِلَايَتِهِ إِلَى وِلَايَةِ الشَّيْطَانِ، فَلَا يَقْبَلُهُ
الشَّيْطَانُ.^۱

هر که بر ضرر مؤمن داستانی بگوید و قصدش عیب او و ریختن آبرویش باشد که از چشم مردم بیفتد خداوند او را از دوستی خود به دوستی شیطان براند و شیطان هم او را نپذیرند.

۲. زدودن اندوه از مؤمن

امام حسین علیه السلام می‌فرماید:

... وَمَنْ نَفَسَ كُرْبَةً مُؤْمِنٍ فَرَجَّ اللَّهُ عَنْهُ كُرْبَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ.^۲

... و هر کس غم مؤمنی را بزدايد، خداوند، غم‌های دنیا و آخرتش را از او می‌زداید.

از این جمله استفاده می‌شود زدودن اندوه از مؤمن آثار مثبتی دارد از آن جمله زدوده شدن اندوه از انسان در دنیا و آخرت است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ نَفَسَ عَنْ مُؤْمِنٍ كُرْبَةً، نَفَسَ اللَّهُ عَنْهُ كُرْبَ الْآخِرَةِ، وَخَرَجَ مِنْ قَبْرِهِ
وَهُوَ ثَلِجُ الْفُؤَادِ.^۳

هر که غمی از مؤمنی بزدايد، خداوند اندوه‌های آخرت را از او برطرف سازد و از گورش خنک‌دل بیرون آید.

۱. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۳۵۸، حدیث ۱.

۲. آبی، نشر الدر فی المحاضرات، ج ۱، ص ۲۲۹.

۳. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۱۹۹-۲۰۰، حدیث ۳.

ف) از وظایف ما نسبت به ایمان کودکان

از برخی روایات حضرت سید الشهداء علیه السلام استفاده می‌شود انسان نسبت به ایمان کودکان خود وظایفی دارد، از قبیل:

۱. لزوم رسوخ دادن اصول ایمان از کودکی در افراد

تلمسانی می‌نویسد:

وَلَمَّا تُوفِّيَ الْحَسَنُ علیه السلام أَدْخَلَهُ قَبْرَهُ الْحُسَيْنِ وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ وَعَبِيدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ، ثُمَّ وَقَفَ عَلَى قَبْرِهِ وَقَدْ اغْرَوْرَقَتْ عَيْنَاهُ فَقَالَ: «رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ أبا مُحَمَّدٍ، فَلَيْنَ عَزَّتْ حَيَاتُكَ لَقَدْ هَدَّتْ وَفَاتِكَ، وَلِنِعْمَ الرُّوحُ رُوحٌ تَضَمَّنَهُ بَدَنُكَ، وَلِنِعْمَ الْجَسَدُ جَسَدٌ تَضَمَّنَهُ كَفْنُكَ، وَلِنِعْمَ الْكَفْنُ كَفْنٌ تَضَمَّنَهُ لِحَدِّكَ، وَكَيْفَ لَا تَكُونُ كَذَلِكَ وَأَنْتَ حَلَفَ التَّقِيُّ وَجَدُّكَ النَّبِيُّ الْمُصْطَفَى وَأَبُوكَ عَلِيُّ الْمُرْتَضَى وَأُمُّكَ فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءِ وَعَمُّكَ جَعْفَرُ الطَّيَّارُ فِي جَنَّةِ الْمَأْوَى؟ عَدَّتْكَ أَكْفُ الْحَقِّ، وَرَبِّيتَ فِي حِجْرِ الْإِسْلَامِ، وَرَضَعْتَ ثَدْيَ الْإِيمَانِ...»^۱.

چون حسن علیه السلام وفات یافت، حسین علیه السلام و محمد بن حنفیه و عبیدالله بن عباس او را وارد قبرش نمودند، آنگاه حسین علیه السلام بر سر قبر او ایستاد و در حالی که چشمانش اشک آلود بود فرمود: رحمت خدا بر تو باد ای ابا محمد! اگر زندگی تو مایه عزت بود ولی مرگت کمرشکن بود و چه نیک است روحی که بدنت آن را در برگرفته و چه نیک است جسدی که کفنت آن را در برگرفته و چه نیک است کفنی که قبرت آن را در برگرفته است و چگونه چنین نباشد در حالی

۱. تلمسانی، الجوهره فی نسب الإمام علی و آله علیهم السلام، ص ۳۵.

که تو هم قسم تقوا هستی؟ و جدت پیامبر مصطفی صلی الله علیه و آله و پدرت علی مرتضی و مادرت فاطمه زهرا و عمویت جعفر طیار در بهشت مأوی است. داستان حق تو را خوراک داده و در دامان اسلام تربیت یافته و از پستان ایمان نوشیده‌ای...

از جمله «وَرَضَعَتْ ثَدْيَ الْإِيمَانِ» ضمناً به دست می‌آید باید از کودکی اصول ایمان را در افراد رسوخ داد؛ زیرا کلمه «رضع» و «ثدی» در مورد طفل به کار می‌رود، گرچه در اینجا به عنوان استعاره آورده شده است. عبدالله بن فضاله از امام صادق و امام باقر علیهما السلام روایت کرده که از آن حضرت شنیدم که می‌فرمود:

إِذَا بَلَغَ الْغُلَامُ ثَلَاثَ سِنِينَ يُقَالُ لَهُ: قُلْ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ سَبْعَ مَرَّاتٍ، ثُمَّ يُتْرَكُ حَتَّى يَتِمَّ لَهُ ثَلَاثَ سِنِينَ وَسَبْعَةَ أَشْهُرٍ وَعِشْرُونَ يَوْمًا، فَيُقَالُ لَهُ: قُلْ: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ سَبْعَ مَرَّاتٍ...^۱

وقتی پسر بچه به سن سه سالگی رسید به او می‌گویند: بگو: «لا إله إلا الله» تا هفت مرتبه؛ بعد او را به حال خود می‌گذارند تا سه سال و هفت ماه و بیست روز از سن او بگذرد، آنگاه به او می‌گویند: بگو «محمد رسول الله» تا هفت بار...

از امام رضا علیه السلام نقل شده که فرمود:

مُرِّ الصَّبِيِّ فَلْيَتَصَدَّقْ بِيَدِهِ بِالْكَسْرَةِ وَالْقَبْضَةِ وَالشَّيْءِ وَإِنْ قَلَّ؛ فَإِنَّ كُلَّ شَيْءٍ يُرَادُ بِهِ اللَّهُ وَإِنْ قَلَّ بَعْدَ أَنْ تَصَدَّقَ النَّيَّةُ فِيهِ عَظِيمٌ.^۲

به بچه دستور بده که به دست خود تکه نانی یا یک مشت (گندم و...) صدقه بدهد، اگرچه صدقه اندک باشد، زیرا هرچه که هدف از آن، خدا باشد، اگرچه کم باشد، بزرگ است.

۱. ابن بابویه، من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۲۸۱، حدیث ۸۶۳.

۲. کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۴، حدیث ۱۰.

۲. استحکام شاکلهٔ افراد باایمان از کودکی

و نیز در حدیث اخیر امام حسین علیه السلام، از جمله «وَرَضَعْتَ ثَدْيَ الْإِيمَانِ» ضمناً به دست می‌آید شاکلهٔ افراد از کودکی با ایمان مستحکم می‌شود.
از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

بَادِرُوا أَحْدَانَكُمْ بِالْحَدِيثِ قَبْلَ أَنْ تَسْبِقَكُمْ إِلَيْهِمُ الْمَرْجِئَةُ^۱.

نوجوانان خود را، پیش از آن‌که [فرقه] مرجئه به سراغشان روند، حدیث بیاموزید.

۳. لزوم سیراب کردن کودک از ایمان

و نیز در حدیث اخیر امام حسین علیه السلام، از جمله «وَرَضَعْتَ ثَدْيَ الْإِيمَانِ» ضمناً به دست می‌آید باید کودک را از ایمان سیراب نمود.
از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

وَيْلٌ لِأَوْلَادِ آخِرِ الزَّمَانِ مِنْ آبَائِهِمْ، فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مِنْ آبَائِهِمْ
الْمُشْرِكِينَ؟ فَقَالَ: لَا، مِنْ آبَائِهِمُ الْمُؤْمِنِينَ، لَا يَعْلَمُونَهُمْ شَيْئاً مِنْ
الْفَرَائِضِ، وَإِذَا تَعَلَّمُوا أَوْلَادَهُمْ مَنَعُوهُمْ وَرَضُوا عَنْهُمْ بَعْرَضٍ يَسِيرٍ مِنَ
الدُّنْيَا، فَأَنَا مِنْهُمْ بَرِيءٌ وَهُمْ مِنِّي بَرَاءٌ^۲.

وای بر فرزندان آخر الزمان از روش پدرانشان! سؤال شد: ای رسول خدا! از پدران مشرک آن‌ها؟ حضرت فرمود: نه؛ از پدران مؤمنشان که چیزی از فرائض دینی را به آن‌ها یاد نمی‌دهند و اگر فرزندان، هم پی فراگیری بروند، آن‌ها را منع می‌کنند و تنها از این خشنودند که آن‌ها درآمد مالی داشته باشند هرچند ناچیز باشد. سپس فرمود: من از این پدران بیزارم و آنان نیز از من بیزارند!

۱. طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۸، ص ۱۱۱، حدیث ۳۸۱.

۲. سبزواری، جامع الأخبار، ص ۲۸۵، حدیث ۷۶۷.

ص) فرق بین ایمان و یقین

یحیی بن یعمن می گوید:

كُنْتُ عِنْدَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنَ الْعَرَبِ مُتَلَثِّمًا أَسْمَرَ شَدِيدًا الشَّمْرَةَ، فَسَلَّمَ وَرَدَّ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، مَسْأَلَةٌ، قَالَ: هَاتِ، قَالَ: كَمْ بَيْنَ الْإِيمَانِ وَالْيَقِينِ؟ قَالَ: أَرْبَعُ أَصَابِعَ، قَالَ: كَيْفَ؟ قَالَ: الْإِيمَانُ مَا سَمِعْنَاهُ، وَالْيَقِينُ مَا رَأَيْنَاهُ، وَبَيْنَ السَّمْعِ وَالْبَصْرِ أَرْبَعُ أَصَابِعٍ...^۱

در محضر امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ شرفیاب بودم، عربی نقابدار با چهره‌ای تیره‌رنگ وارد شد و سلام کرد. حضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ، سلام او را پاسخ داد. آن مرد گفت: ای فرزند رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، سؤالی دارم؟ فرمود: بپرس. گفت: فاصله میان ایمان و یقین چه قدر است؟ فرمود: «چهار انگشت». گفت: چگونه؟ فرمود: «ایمان آن است که آن را می‌شنویم و یقین آن است که آن را می‌بینیم و فاصله بین گوش و چشم چهار انگشت است»...

از این حدیث استفاده می‌شود بین ایمان و یقین فرق و فاصله است.

همچنین ابن عدیم به سندش از محمد بن مسعر یربوی نقل می‌کند که

گفت:

قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: كَمْ بَيْنَ الْإِيمَانِ وَالْيَقِينِ؟ قَالَ: أَرْبَعُ أَصَابِعَ، قَالَ: بَيْنَ، قَالَ: الْيَقِينُ مَا رَأَيْتَهُ

۱. خزاز رازی، كفاية الأثر في النص على الأئمة الإثني عشر، ص ۲۳۲-۲۳۳.

عَيْنُكَ، وَالْإِيمَانُ مَا سَمِعْتَ أُذُنَكَ وَصَدَقْتَ بِهِ، قَالَ: أَشْهَدُ أَنَّكَ مِمَّنْ
أَنْتَ مِنْهُ، ذُرِّيَّةُ بَعْضِهَا مِنْ بَعْضٍ.^۱

علی بن ابی طالب (رضی الله عنه) به [فرزندش] حسین بن علی (رضی الله عنه) فرمود: «میان ایمان و یقین، چقدر فاصله است؟». گفت: چهار انگشت. فرمود: «توضیح بده». گفت: یقین، آن است که چشمت دیده است و ایمان، آن است که گوشت شنیده و تصدیقش کرده است. علی علیه السلام فرمود: «گواهی می‌دهم که تو، از همان کسی هستی که از او بی (از فاطمه علیها السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله)؛ نسلی که برخی از آن‌ها، از برخی دیگرند».

از این پاسخ حضرت استفاده می‌شود بین ایمان و یقین فرق است:
الف) ایمان ناشی از شنیدنی‌هایی است که به آن‌ها تصدیق قلبی می‌شود.
ب) یقین ناشی از دیدنی‌هاست که ادراک می‌گردد.
گرچه یقین اوج ایمان به حساب می‌آید؛ و لذا از امام صادق علیه السلام نقل شده که
فرمود:

الْمُؤْمِنُ لَهُ قُوَّةٌ فِي دِينٍ، وَحَزْمٌ فِي لَيْنٍ، وَإِيمَانٌ فِي يَقِينٍ...^۲

مؤمن در دین نیرومند است و نرمش را با قاطعیت توأم کرده است و ایمانی همراه با یقین دارد...

۱. ابن عدیم، بغیة الطلب فی تاریخ حلب، ج ۶، ص ۲۵۸۹.

۲. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۳۱، حدیث ۴.

ق) اطلاقات عنوان مؤمن

امام حسین علیه السلام فرمود:

إِنَّ الْمُؤْمِنَ اتَّخَذَ اللَّهَ عِصْمَتَهُ، وَقَوْلَهُ مِرَاتَهُ، فَمَرَّةً يَنْظُرُ فِي نَعْتِ الْمُؤْمِنِينَ، وَتَارَةً يَنْظُرُ فِي وَصْفِ الْمُتَجَبَّرِينَ، فَهُوَ مِنْهُ فِي لَطَائِفٍ، وَمِنْ نَفْسِهِ فِي تَعَارُفٍ، وَمِنْ فِطْنَتِهِ فِي يَقِينٍ، وَمِنْ قُدْسِهِ عَلَى تَمَكِينٍ.^۱

به راستی، مؤمن خداوند را نگهدار خویش گرفته و گفتارش را آیینه [و نصب العین] خود ساخته است. باری در صفت مؤمنان بنگرد و دگربار در وصف زورگویان دقت کند، پس او خود به خود از سوی خویش غرق در لطیفه‌ها [ی الهی] است و با نفس خویش آشناست [و خود خویش‌شناس] و از هوشمندی خود به [مرحله] یقین رسیده و به سبب پاکی خویش قدرتمند و مطمئن است.

از این حدیث به دست می‌آید مؤمن در مقابل دو دسته از افراد است:

۱. کافر؛

۲. افراد سرکش و ظالم.

امام صادق علیه السلام فرمود:

وَقَدْ يَخْرُجُ مِنَ الْإِيمَانِ بِخَمْسِ جِهَاتٍ مِنَ الْفِعْلِ كُلِّهَا مُتَشَابِهَاتٌ مَعْرُوفَاتٌ: الْكُفْرُ، وَالشِّرْكَ، وَالضَّلَالُ، وَالْفِسْقُ، وَرُكُوبُ الْكِبَائِرِ.^۲

[بنده] به سبب یکی از پنج کار که همگی مانند هم و شناخته‌شده هستند، از ایمان خارج می‌شود: کفر، شرک، گمراهی، فسق و ارتکاب کبائر.

۱. ابن شعبه، تحف العقول عن آل الرسول (صلی الله علیهم)، ص ۲۴۸.

۲. همان، ص ۳۳۰.

ر) از شروط نافع بودن ایمان

از عبادۀ بن ربعی نقل شده که به امام حسین علیه السلام عرض کرد:

يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، إِنَّ الْحَوَارِيِّينَ كَانَتْ لَهُمْ عَلَامَاتٌ يُعْرَفُونَ بِهَا، فَهَلْ لَكُمْ عَلَامَاتٌ تُعْرَفُونَ بِهَا؟

فَقَالَ لَهُ: يَا عِبَادَةَ، نَحْنُ عَلَامَاتُ الْإِيمَانِ فِي بَيْتِ الْإِيمَانِ، مَنْ أَحَبَّنَا أَحَبَّهُ اللَّهُ، وَنَفَعَهُ إِيْمَانُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَيُقْبَلُ مِنْهُ عَمَلُهُ، وَمَنْ أَبْغَضَنَا أَبْغَضَهُ اللَّهُ، وَلَمْ يَنْفَعَهُ إِيْمَانُهُ، وَلَمْ يَتَقَبَّلْ عَمَلُهُ.

قَالَ: فَقُلْتُ: وَإِنْ دَأَبَ وَنَصَبَ، قَالَ: نَعَمْ، وَصَامَ وَصَلَّى.

ثُمَّ قَالَ: يَا عِبَادَةَ، نَحْنُ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ، وَبِنَا جَرَتِ التُّبُوَّةُ، وَبِنَا يُفْتَحُ، وَبِنَا يُحْتَمُّ لَا يَغْيِرُنَا.^۱

ای فرزند رسول خدا! حواریون نشانه‌هایی داشتند که توسط آن‌ها شناخته می‌شدند، آیا برای شما نیز نشانه‌هایی است که توسط آن‌ها شناخته شوید؟

حضرت به او فرمود: ای عبادۀ! ما نشانه‌های ایمان در خانه ایمانیم، هر کس ما را دوست بدارد خداوند او را دوست می‌دارد و ایمانش او را روز قیامت نفع داده و عملش از او قبول می‌شود و هر کس ما را دشمن بدارد خداوند او را دشمن داشته و ایمانش به او نفع نداده و عملش قبول نمی‌شود.

عبادۀ گفت: به حضرت گفتم گرچه تلاش و کوشش نماید؟ حضرت فرمود: آری و اگرچه روزه گرفته و نماز بخواند.

آنگاه فرمود: ای عبادۀ! ما چشمه‌های حکمتیم و توسط ما نبوت به

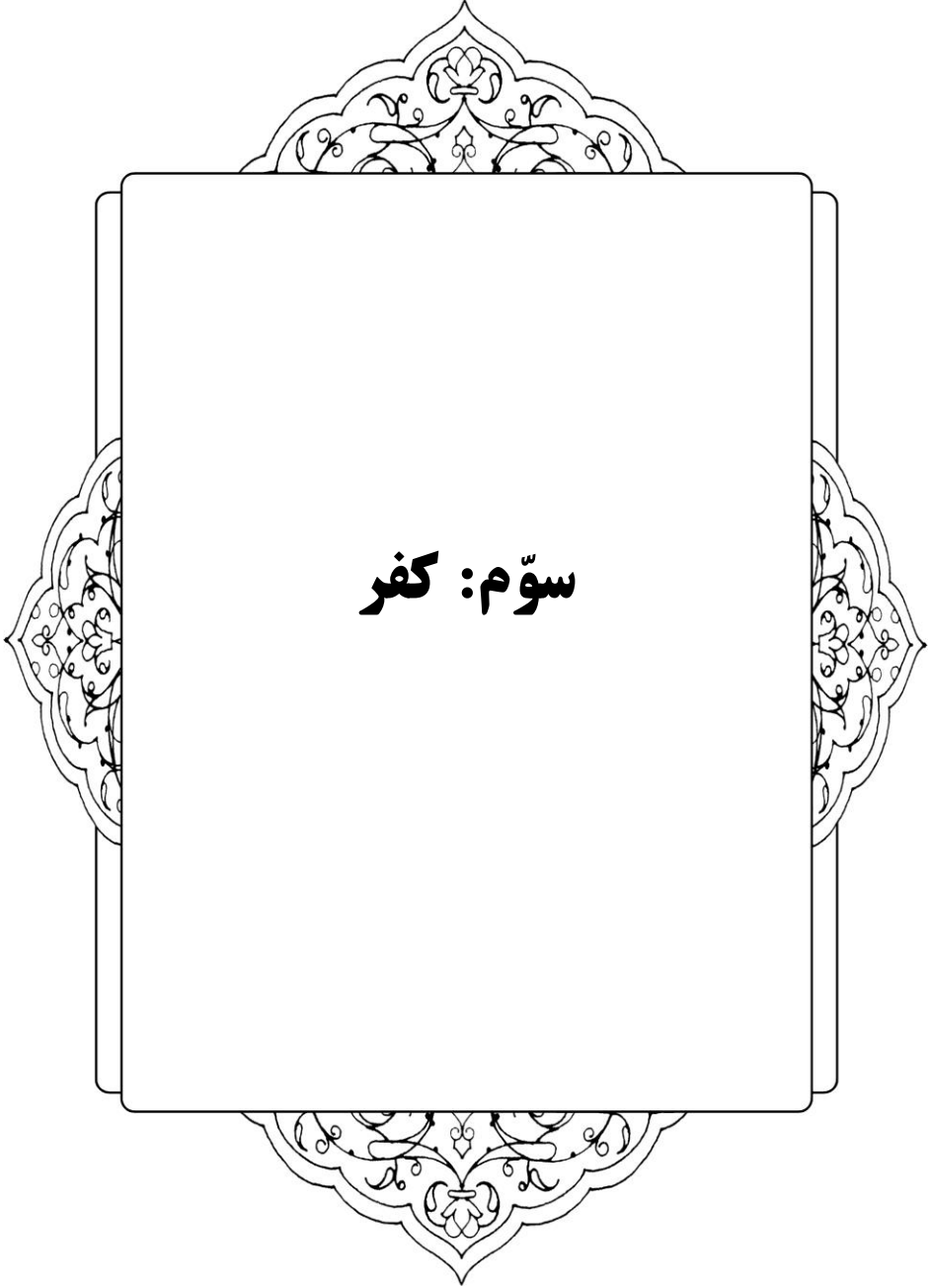
۱. ابن حیون، شرح الأخبار في فضائل الأئمة الأطهار، ج ۳، ص ۴۵۶-۴۵۷.

جریان افتاده و توسط ما [حقایق] باز و بسته می‌شود نه غیر ما.
از عطف «وَنَفَعَهُ إِيمَانُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» بر جواب شرط به دست می‌آید شرط
نفع رساندن ایمان در روز قیامت، دوستی اهل بیت علیهم السلام است.
از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

حُبِّي وَحُبُّ أَهْلِ بَيْتِي نَافِعٌ فِي سَبْعَةِ مَوَاطِنَ أَهْوَالُهُنَّ عَظِيمَةٌ: عِنْدَ
الْوَفَاةِ، وَفِي الْقَبْرِ، وَعِنْدَ النُّشُورِ، وَعِنْدَ الْكِتَابِ، وَعِنْدَ الْحِسَابِ، وَعِنْدَ
الْمِيزَانِ، وَعِنْدَ الصِّرَاطِ.^۱

دوست داشتن من و دوست داشتن خاندان من در هفت جای بسیار
وحشتناک به کار آید: هنگام مردن، در گور، هنگام رستاخیز، هنگام
دیدن نامه اعمال، هنگام حسابرسی [اعمال]، نزد ترازو [ی اعمال] و
صراط.

۱. ابن بابویه، *الخصال*، ج ۲، ص ۳۶۰، حدیث ۴۹.



سوم: كفر

مقدمه

مفهوم کفر

از کتاب‌های لغت استفاده می‌شود برای مادهٔ «کفر» دو معناست؛ یکی جحد و انکار و دیگری ستر و پوشاندن.

فیومی در «مصباح المنیر» می‌نویسد:

کفر بالله (یکفر) (کفرأ) و(کفرانأ) و(کفر) النعمة وبالنعمة أيضاً: جردها ... و(کفر) بكذا تبرأ منه ... و(کفرته) (کفرأ) سترته ... ويقال للفلاح: (کافر)؛ لأنه (یکفر) البذر، أي يستره.^۱

کفر ورزید به خدا کفر ورزیدنی و کفران نعمت کرد یعنی آن را انکار نمود ... و کفر ورزید به فلان چیز یعنی از آن تبری جست ... و به آن کفر ورزیدم یعنی پوشاندم ... و به کشاورز کافر می‌گویند؛ زیرا بذر را مستور می‌نماید...

از کلام فیومی اشتراک لفظی بین این دو معنا استفاده می‌شود.

ابن فارس در «معجم مقاییس اللغة» می‌نویسد:

کفر: الکاف والفاء والراء أصل صحيح يدل على معنى واحد، وهو الستر والتغطية، يقال لمن غطّى درعه بثوب: قد كفر درعه ... والكفر ضدّ الإيمان، سمّي لأنه تغطية الحق، وكذلك كفران النعمة: جردها وسترها.^۲

۱. احمد بن محمد فیومی، المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی، ص

۲. ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۵، ص ۱۹۱.

کفر اصل صحیحی است که دلالت بر یک معنا دارد و آن ستر و پوشاندن است. گفته می‌شود به کسی که زره خود را زیر لباسش پوشانده (کفر درعه) ... و کفر ضد ایمان است و به آن نامیده شده؛ زیرا حق را می‌پوشاند. همچنین کفران نعمت به معنای انکار و پوشاندن آن است.

از ظاهر کلام ابن فارس استفاده می‌شود لفظ «کفر» یک معنا بیشتر ندارد که در آن حقیقت است و معانی دیگر برای آن مجازی است. همچنین از ظاهر کلام برخی از لغویان استفاده می‌شود معنای حقیقی کفر، ستر و پوشاندن است و معانی دیگر به آن بازمی‌گردد.

جوهری در «صحاح اللغة» می‌نویسد:

وكل شيء غطّي شيئاً فقد كفره، قال ابن السكيت: ومنه سمّي الكافر؛ لأنه يستتر نعم الله عليه.^۱

هر چیزی که چیز دیگر را بپوشاند آن را «کفر» می‌گویند. ابن سکیت گفته: بدین جهت است که عنوان کافر را بر شخصی اطلاق می‌کنند؛ زیرا نعمت‌های الهی را که خداوند به او داده می‌پوشاند.

راغب اصفهانی می‌نویسد:

الكفر في اللغة: ستر الشيء، ووصف الليل بالكافر لستره الأشخاص، والزراع لستره البذر في الأرض ... والكافور: اسم أكامم الثمرة التي تكفرها ... وكفر النعمة وكفرانها: سترها بترك أداء شكرها، قال تعالى: ﴿فَلَا كُفْرَانَ لِسَعِيدٍ﴾^۲.

کفر در لغت به معنای پوشاندن چیزی است و توصیف شب به کافر به جهت آن است که اشخاص را می‌پوشاند و نیز توصیف زارع به کافر به جهت پوشاندن بذر در زمین است ... و کافور اسم است برای

۱. جوهری، الصحاح: تاج اللغة و صحاح العربية، ج ۲، ص ۸۰۸.

۲. سوره انبیاء، آیه ۹۴.

۳. راغب اصفهانی، مفردات ألفاظ القرآن، ص ۷۱۴.

پوسته‌های ثمره که آن را می‌پوشانند ... و کفر نعمت و کفران آن به معنای پوشاندن آن به ترک ادای شکر نعمت است، خداوند متعال می‌فرماید: «تلاش او بدون پاسخ گذاشته نمی‌شود».

ولی اشکال در اینجاست که «کفر» به معنای ستر و پوشش به فتح «کاف» است نه به ضم کاف که در اصطلاح دینی به کار می‌رود.

لذا جوهری در «صحاح اللغة» می‌نویسد:

والکفر بالفتح: التغطية.^۱

کفر به فتح به معنای پوشاندن است.

همان‌گونه که در صورت ارجاع معنای کفر ضد ایمان به معنای ستر در متعلق آن اختلاف است که آیا مقصود از آن پوشاندن نعمت است یا پوشاندن حقایق ظلمت معنوی.

ولی علامه مصطفوی می‌نویسد:

أَنَّ الأصل الواحد في المادّة: هو الرد وعدم الاعتناء بشيء، ومن آثاره: التبري، المحو، التغطية.

ومن مصاديقه: الرد وعدم الاعتناء بالإنعام والإحسان، الرد وعدم الاعتناء والتوجّه إلى الحق في أيّ مرتبة كان، والأرض البعيدة عن التوجّه والاعتناء إليها، وهكذا الكافور، والفلاح لا يعتنى بالماء والبذر وما يلزم في الزراعة ويردها برجاء المحصول، والكفارة ترد ما في الذمّة من واجب، ومغيب الشمس يردها إلى الغيبة والستر، والماء الكثير في النهر يرد بعضه بعضاً.

وهذا المعنى له مراتب ودرجات بلحاظ نفس الرد شدة وضعفاً، ومن جهة خصوصيات المردود واختلاف مراتبه.^۲

۱. جوهری، الصحاح: تاج اللغة و صحاح العربية، ج ۲، ص ۸۰۷.
 ۲. مصطفوی، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۰، ص ۸۷-۸۸.

همانا اصل واحد در این ماده همان ردّ و عدم اعتنا به چیزی است و از آثار آن تبری، محو، پوشاندن است.

و از مصادیق آن ردّ و عدم اعتنا به انعام و احسان و ردّ و عدم اعتنا و توجه به حق در هر مرتبه و سرزمین دور از توجه و اعتنا به آن است؛ و همچنین کافور و کشاورز به آب و بذر و آنچه در زراعت لازم است بی‌اعتنایی کرده و به امید محصول آن را رها می‌سازد و کفاره آنچه در ذمه از واجبات است را ردّ می‌کند؛ و غایب شدن خورشید او را به غیبت و مستور شدن می‌کشاند و آب بسیار در نهر عامل ردّ شدن برخی از آن به واسطه برخی دیگر است.

و برای این معنا مراتب و درجاتی به لحاظ نفس ردّ از جهت شدت و ضعف و از جهت خصوصیات مردود و اختلاف مراتب آن است.

ابن منظور می‌نویسد:

الكفر نقیض الإیمان، آمنّا بالله وكفرنا بالطاغوت، كفر بالله يكفر كفراً وكفوراً وكفراناً، ويقال لأهل دار الحرب: قد كفروا، أي عصوا وامتنعوا، والكفر: كفر النعمة وهو نقیض الشكر، والكفر: جحود النعمة وهو ضدّ الشكر، وقوله تعالى: ﴿إِنَّا بِكُلِّ كَافِرٍ﴾^۱، أي جاحدون، وكفر نعمة الله يكفرها كفوراً وكفراناً، وكفر بها: جدها و سترها، وكافره حقه: جده.^۲

کفر نقیض ایمان است، ایمان آوردیم به خدا و به طاغوت کفر ورزیدیم، کفر ورزید به خدا کفر ورزیدنی؛ و گفته می‌شود به اهل دار الحرب: آنان کافر شدند یعنی عصیان و نافرمانی کرده‌اند؛ و کفر: به معنای کفر نعمت نیز آمده که نقیض شکر است و کفر به معنای

۱. سوره قصص، آیه ۴۸.

۲. محمد بن مکرم ابن منظور، لسان العرب، ج ۵، ص ۱۴۴.

انکار نعمت بوده که ضد شکر است؛ و قول خداوند متعال: «ما به هر چیزی کافریم» یعنی منکریم؛ و کفران ورزید به نعمت خدا، کفران می‌ورزد کفران ورزیدنی یعنی آن را انکار کرده و پوشانده است؛ و حق او را کافر شد یعنی منکر شد...

از کلام علامه مصطفوی استفاده می‌شود بازگشت معنای کفر به ستر و پوشاندن نیست و شاهد آن این‌که خداوند متعال فرمود:

﴿يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ﴾^۱

روز قیامت برخی از شما به برخی دیگر کفر می‌ورزند.

معنای «کفر» در این آیه تبری است که از مراتب انکار و جحود است و نمی‌توان معنای آن را به ستر و پوشاندن بازگردانید.

مفهوم اصطلاحی کفر

برای (کفر) در اصطلاح معانی گوناگونی شده است:

۱. تعریف به عدم ایمان

در صورتی که کفر مورد بحث کفر حقیقی مقابل ایمان باشد.

شهادت ثانی می‌نویسد:

عَرَّفَهُ جَمَاعَةٌ بِأَنَّهُ عَدَمُ الْإِيمَانِ عَمَّا مِنْ شَأْنِهِ أَنْ يَكُونَ مُؤْمِنًا، سِوَاءَ كَانِ ذَلِكَ الْعَدَمُ بَضْدًا أَوْ بِلَا ضَدٍّ.

فَبِالضَّدِّ كَأَن يَعْتَقِدُ عَدَمَ الْأَصُولِ الَّتِي بِمَعْرِفَتِهَا يَتَحَقَّقُ الْإِيمَانُ، أَوْ عَدَمَ شَيْءٍ مِنْهَا.

وبغير الضدِّ كَالْخَالِي مِنَ الْعَقَائِدِ، أَيْ اعْتِقَادِ مَا بِهِ يَتَحَقَّقُ الْإِيمَانُ، وَاعْتِقَادِ عَدَمِهِ، وَذَلِكَ كَالشَّكِّ، أَوْ الْخَالِي بِالْكَلِيَّةِ، كَالَّذِي لَمْ يَقْرَعْ سَمِعَهُ شَيْءٌ مِنَ الْأُمُورِ الَّتِي يَتَحَقَّقُ الْإِيمَانُ بِهَا.

۱. سوره عنكبوت، آیه ۲۵.

ويمكن إدخال الشاك في القسم الأول؛ إذ الضدّ يخطر بباله، وإلا لما صار شاكاً^۱

جماعتی آن را به عدم ایمان تعریف کرده‌اند از کسی که شأنیت مؤمن بودن را دارد، چه تحقق آن عدم، همراه با ضد باشد یا نباشد. و به ضد به آن است که شخصی معتقد به عدم اصولی باشد که با معرفت به آن‌ها ایمان تحقق می‌یابد یا عدم هیچ یک از اصول. و با غیر ضد مثل کسی که خالی از اعتقادی است که به واسطه آن ایمان تحقق می‌یابد و با اعتقاد به عدم آن؛ و آن همانند شک کننده یا خالی از عقیده به طور کلی است.

و ممکن است داخل کردن شک کننده در قسم اول؛ زیرا ضد به فکر او خطور می‌کند و گرنه شک کننده به حساب نمی‌آید.

۲. تعریف به تکذیب

ابن الوزير می‌نویسد:

واعلم أنّ أصل الكفر هو التّكذيب المتعمّد لشيء من كتب الله تعالى المعلومة أو لأحد من رسله عليه السلام أو لشيء مما جاؤوا به إذا كان ذلك الأمر المكذّب به معلوماً بالضرورة من الدين، ولا خلاف أنّ هذا القدر كفر، ومن صدر عنه فهو كافر إذا كان مكلفاً مختاراً غير مختل العقل ولا مكره^۲.

و بدان که اصل کفر همان تکذیب عمدی آیات معلوم کتاب‌های خداوند متعال یا یکی از رسولان او علیهم السلام یا چیزی از تعلیماتی است که آنان آورده‌اند، در صورتی که امر تکذیب شده از جمله اموری باشد که ضروری بودنش از دین معلوم باشد؛ و خلافی نیست در

۱. شهید ثانی، حقائق الإیمان مع رسالتی الاقتصاد و العدالة، ص ۱۰۵-۱۰۶.

۲. محمد بن ابراهیم ابن الوزير، *إیثار الحق علی الخلق*، ص ۳۷۶-۳۷۷.

این که این مقدار کفر است و لذا هرکس آن امر از او صادر شود کافر است در صورتی که مکلف مختار و صحیح العقل و غیرمکره باشد.

تقی الدین سبکی می گوید:

التكفير حكم شرعي سببه جحد الربوبية أو الوحدانية أو الرسالة أو قول أو فعل حكم الشارع بأنه كفر وإن لم يكن جحداً^۱

تکفیر حکم شرعی است و سبب آن انکار ربوبیت یا وحدانیت [خدا] یا رسالت یا قول یا فعلی است که شارع حکم به کفر آن کرده گرچه انکار به حساب نیاید.

شیخ عبدالرحمن سعدی نیز می نویسد:

وحدّ الكفر الجامع لجميع أجناسه وأنواعه وأفراده هو جحد ما جاء به الرسول أو جحد بعضه، كما أنّ الإيمان اعتقاد ما جاء به الرسول والتزامه جملة وتفصيلاً، فالإيمان والكفر ضدّان متى ثبت أحدهما ثبوتاً كاملاً انتفى الآخر.^۲

و حدّ کفری که جامع تمام اجناس و انواع و افراد آن است عبارت است از انکار آنچه پیامبر ﷺ آورده یا برخی از آنها را انکار نماید، همان گونه که ایمان به معنای اعتقاد به تعلیمات پیامبر ﷺ و التزام اجمالی و تفصیلی به آنهاست. پس ایمان و کفر دو ضد یکدیگرند که اگر یکی از آن دو به طور کامل ثابت شود دیگری منتفی می گردد.

غزالی نیز «کفر» را به معنای تکذیب عقیده ای گرفته که تصدیق به آن ایمان است.^۳

و بنابراین تعریف تقابل بین کفر و ایمان از نوع تقابل ضدین است؛ زیرا

۱. علی بن عبد الکافی سبکی، فتاوی السبکی، ج ۲، ص ۵۸۶.

۲. عبد الرحمن سعدی، الإرشاد إلى معرفة الأحكام، ص ۲۰۳-۲۰۴.

۳. شهید ثانی، حقائق الإيمان مع رسالتی الاقتصاد والعدالة، ص ۱۰۸.

تکذیب به مجرد عدم تصدیق تحقق نمی‌یابد. بدین جهت شک کفر نیست چه رسد به جهل بسیط و غفلت.

۳. تعریف به انکار صدق نبی

ابن میثم بحرانی «کفر» را به معنای انکار صدق پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و نیز انکار اموری دانسته که ضروری بودن آن‌ها معلوم است.^۱

حصکفی از علمای احناف «کفر» را در لغت به معنای ستر گرفته و شرعاً به معنای تکذیب اموری دانسته که از جانب پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به عنوان ضروری دین معرفی شده است.^۲

۴. تعریف به عدم تصدیق

جرجانی می‌نویسد:

المقصد الثالث في الكفر: وهو خلاف الإيمان، فهو عندنا عدم

تصديق الرسول في بعض ما علم مجيئه ضرورة.^۳

مقصد سوم در کفر: و آن مقابل ایمان است و ایمان به معنای

تصدیق نکردن پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در برخی از اموری است که علم ضروری به

آمدنش از جانب اوست.

۵. تعریف به جهل

باقلائی کفر را به معنای جهل به خداوند سبحان معنا کرده است.^۴

اینک بعد از ذکر این مقدمه به احادیث امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام درباره کفر

می‌پردازیم:

۱. میثم بن علی ابن میثم، قواعد المرام فی علم الکلام، ص ۱۷۱.

۲. محمد بن علی حصکفی، الدر المختار شرح تنویر الأبصار وجامع البحار، ص

۳۴۴.

۳. جرجانی، شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۳۱-۳۳۲.

۴. محمد بن طیب باقلائی، تمهید الأوائل فی تلخیص الدلائل، ص ۳۹۴.

الف) آثار کفر

از احادیث حضرت سید الشهداء علیه السلام استفاده می‌شود که کفر آثاری دارد، از قبیل:

۱. شکستن پیمان‌های الهی

امام حسین علیه السلام در دعای عرفه خطاب به خدای سبحان عرضه می‌دارد:

لَمْ تُخْرِجْنِي لِرَأْفَتِكَ بِي، وَطُفِكَ لِي، وَإِحْسَانِكَ إِلَيَّ فِي دَوْلَةِ أُمَّتِي
الْكُفْرِ الَّذِينَ نَقَضُوا عَهْدَكَ.^۱

از روی مهر و رأفتی که به من داشتی و احسانی که نسبت به من کردی مرا در دولت رهبران کفر که پیمانت را شکستند به جهان نیاوردی.

از آنجا که جمله «الَّذِينَ نَقَضُوا عَهْدَكَ» در مورد دولت رهبران کفر به کار رفته ضمناً به دست می‌آید کفر، منشأ شکستن پیمان‌های الهی است.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَىٰ رَبِّهِ
ظَهِيرًا﴾.^۲

آنان جز خدا چیزهایی را می‌پرستند که نه به آنان سودی می‌رساند و نه زیانی؛ و کافران همیشه در برابر پروردگارشان [در طریق کفر] پشتیبان یکدیگرند.

۱. کفعمی، البلد الامین، ص ۲۵۱.

۲. سوره فرقان، آیه ۵۵.

۲. تکذیب رسولان

امام حسین علیه السلام در دعای عرفه، درباره دولت رهبران کفر، خطاب به خدای سبحان عرضه می‌دارد:

الَّذِينَ نَقَّضُوا عَهْدَكَ، وَكَذَّبُوا رُسُلَكَ.^۱

آنان که پیمانانت را شکسته و پیامبرانت را تکذیب نمودند.

از مضمون این جمله و ارتباط آن با دولت رهبران کفر به دست می‌آید کفر منشأ تکذیب رسولان الهی است.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا﴾.^۲

آن‌ها که کافر شدند می‌گویند: «تو پیامبر نیستی!».

و نیز می‌فرماید:

﴿وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَثَمُودٌ﴾.^۳

اگر تو را تکذیب کنند، [امر تازه‌ای نیست]؛ پیش از آن‌ها قوم نوح و عاد و ثمود [پیامبرانشان را] تکذیب کردند.

و نیز می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ كَذَّبَتْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَى مَا كَذَّبُوا وَآوَدُوا حَتَّىٰ أَنهَمْ نَصَرْنَا﴾.^۴

پیش از تو نیز پیامبرانی تکذیب شدند؛ و در برابر تکذیب‌ها، صبر و استقامت کردند؛ و [در این راه]، آزار دیدند تا هنگامی که یاری ما به آن‌ها رسید.

۱. کفعمی، البلد الامین، ص ۲۵۱.

۲. سوره رعد، آیه ۴۳.

۳. سوره حج، آیه ۴۲.

۴. سوره انعام، آیه ۳۴.

۳. مخالفت با خدا

امام حسین علیه السلام در دعای عرفه، دربارهٔ ساحران فرعون خطاب به خدای سبحان عرضه می‌دارد:

يَا مَنْ اسْتَنْقَذَ السَّحْرَةَ مِنْ بَعْدِ طُولِ الْجُحُودِ، وَقَدْ عَدَّوْا فِي نِعْمَتِهِ
يَأْكُلُونَ رِزْقَهُ وَيَعْبُدُونَ غَيْرَهُ، وَقَدْ حَادَّوْهُ وَنَادَّوْهُ.^۱

ای آن‌که ساحران را پس از مدت‌ها انکار و کفر رهایی بخشید، در صورتی که آنان از نعمت‌هایش برخوردار بوده و روزی او را می‌خورده و دیگری را می‌پرستیدند و به تندی با او برخورد کرده و برای او شبیه قرار دادند.

از آنجا که لازمهٔ معنای «حَدَّت» مخالفت و دشمنی است از سیاق و مضمون این جمله استفاده می‌شود کافران با خداوند متعال مخالفت و دشمنی داشته‌اند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ كِتُوبًا كَاتِبَاتٍ لَمْ يُحِزُوا بِشَيْءٍ مِنْ بَيْنِنَا وَلَا لَنَا عَلَيْهِمْ حَبْلٌ وَلَا مَنَاقِبُ﴾^۲

کسانی که با خدا و رسولش دشمنی می‌کنند خوار و ذلیل شدند آن‌گونه که پیشینیان خوار و ذلیل شدند؛ ما آیات روشنی نازل کردیم و برای کافران عذاب خوارکننده‌ای است.

و نیز می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ﴾^۳

کسانی که با خدا و رسولش دشمنی می‌کنند، آن‌ها در زمره ذلیل‌ترین افراد هستند!

۱. کفعمی، البلد الامین، ص ۲۵۴.

۲. سوره مجادله، آیه ۵.

۳. سوره مجادله، آیه ۲۰.

۴. مخالفت رسولان با کفر

و نیز در حدیث اخیر امام حسین علیه السلام، از عطف جمله اخیر بر ماقبل و سیاق آن استفاده می‌شود رسولان با کفر مخالف بوده‌اند.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَلِذَلِكَ فَادَعُ وَاَسْتَقِمَّ كَمَا اُمِرْتُ وَلَا تَتَّبِعْ اَهْوَاءَهُمْ وَقُلْ ءَامَنْتُ بِمَا اَنْزَلَ اللهُ مِنْ كِتَابٍ وَاُمِرْتُ لِاعْدَلُ بَيْنَكُمْ اللهُ رَبُّنَا وَرَبِّكُمْ لَنَا اَعْمَلُنَا وَلَكُمْ اَعْمَلُكُمْ لَا حِجَةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ اللهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَاِلَيْهِ الْمَصِيرُ﴾^۱.

پس به همین خاطر تو نیز آنان را به سوی این آیین واحد الهی دعوت کن و آن‌چنان که مأمور شده‌ای استقامت نما و از هوی و هوس‌های آنان پیروی مکن و بگو: «به هر کتابی که خدا نازل کرده ایمان آورده‌ام و مأمورم در میان شما عدالت کنم؛ خداوند پروردگار ما و شماست؛ نتیجه اعمال ما از آن ما است و نتیجه اعمال شما از آن شما، خصومت شخصی در میان ما نیست؛ و خداوند ما و شما را در یک جا جمع می‌کند و بازگشت [همه] به سوی اوست!».

و نیز می‌فرماید:

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ ﴿۱﴾ لَا اَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ ﴿۲﴾ وَلَا اَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا اَعْبُدُ ﴿۳﴾ وَلَا اَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ ﴿۴﴾ وَلَا اَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا اَعْبُدُ ﴿۵﴾ لَكُمْ دِينُكُمْ وَاِلَىٰ دِينِ﴾^۲.

بگو: ای کافران! آنچه را شما می‌پرستید من نمی‌پرستم! و نه شما آنچه را من می‌پرستم می‌پرستید و نه من هرگز آنچه را شما پرستش کرده‌اید می‌پرستم و نه شما آنچه را که من می‌پرستم پرستش می‌کنید؛ [حال که چنین است] آیین شما برای خودتان و آیین من برای خودم!

۱. سوره شوری، آیه ۱۵.

۲. سوره کافرون، آیه ۱-۶.

۵. اتفاق رسولان بر مبارزه با کفر

و نیز در حدیث اخیر امام حسین علیه السلام، از این که حضرت از صیغه جمع «رسله» در اینجا استفاده کرده به دست می آید رسولان بر مبارزه با کفر اتفاق نظر داشته‌اند.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِذْ جَاءَهُمُ الرَّسُولُ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ قَالُوا لَوْ شَاءَ رَبُّنَا لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً فَإِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ﴾^۱

در آن هنگام که رسولان از پیش رو و پشت سر [و از هر سو] به سراغشان آمدند [و آنان را دعوت کردند] که جز خدا را نپرستید آن‌ها گفتند: «اگر پروردگار ما می‌خواست فرشتگانی نازل می‌کرد؛ از این رو ما به آنچه شما مبعوث به آن هستید کافریم!».

۶. خاموش نشدن نور حق با ظلمت کفر

از امام حسین علیه السلام نقل شده که در دعای استجابت خطاب به خدای سبحان عرضه می‌دارد:

وَأَطْفَاتُ نَارٍ نُمْرُودَ عَنْ خَلِيلِكَ إِبْرَاهِيمَ فَجَعَلْتَهَا بَرْدًا وَسَلَامًا.^۲

خاموش کردی آتش نمروود را از ابراهیم خلیل و آن را سرد و سلامت قرار دادی.

پیامی که از این جمله استفاده می‌شود این که هرگز نار کفر و کافر نمی‌تواند نور حق و صاحب آن را خاموش نماید؛ زیرا گرچه حضرت در این دعا خطاب به خداوند متعال نموده، ولی می‌توان از آن پیام عمومی و مردمی استفاده نمود. خداوند متعال می‌فرماید:

۱. سوره فصلت، آیه ۱۴.

۲. ابن طاووس، جمال الأسبوع بکمال العمل المشروع، ص ۲۷۱.

﴿قُلْنَا يَنَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَيَّ إِبرَاهِيمَ ﴿۶۹﴾ وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ
الْأَخْسَرِينَ ﴿۷۰﴾﴾!

[سرانجام او را به آتش افکندند؛ ولی ما] گفتیم: «ای آتش! بر ابراهیم سرد و سالم باش!». آن‌ها می‌خواستند ابراهیم را با این نقشه نابود کنند؛ ولی ما آن‌ها را زیانکارترین مردم قرار دادیم!

۷. کشتن رهبران الهی

خوارزمی می‌نویسد:

ثُمَّ إِنَّهُ عليه السلام دَعَا النَّاسَ إِلَى الْبِرَارِ، فَلَمْ يَزَلْ يَقْتُلْ كُلَّ مَنْ دَنَا إِلَيْهِ مِنْ عِيُونِ الرَّجَالِ، حَتَّى قَتَلَ مِنْهُمْ مَقْتَلَةً عَظِيمَةً، فَحَالُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ رَحْلِهِ، فَصَاحَ بِهِمْ: «وَيْحَكُمْ يَا شَيْعَةَ آلِ أَبِي سُفْيَانَ، إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَكُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَكُونُوا أَحْرَارًا فِي دُنْيَاكُمْ هَذِهِ، وَارْجِعُوا إِلَى أَحْسَابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ عُرْبًا كَمَا تَزْعُمُونَ».

فَنَادَاهُ شِمْرٌ: مَا تَقُولُ يَا حُسَيْنُ؟ فَقَالَ: «أَقُولُ: أَنَا الَّذِي أَقَاتِلُكُمْ وَتَقَاتِلُونِي، وَالنِّسَاءَ لَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحُ، فَاْمْنَعُوا عُنَاتِكُمْ وَطَغَاتِكُمْ وَجْهَالِكُمْ عَنِ التَّعَرُّضِ لِحَرَمِي مَا دُمْتُ حَيًّا». فَقَالَ لَهُ شِمْرٌ: لَكَ ذَلِكَ يَا بَنَ فَاطِمَةَ، ثُمَّ صَاحَ شِمْرٌ بِأَصْحَابِهِ: إِلَيْكُمْ عَنْ حَرَمِ الرَّجُلِ، وَأَقْصِدُوهُ بِنَفْسِهِ، فَلَعَمْرِي لَهُوَ كُفُو كَرِيمٍ.^۲

آنگاه امام علیه السلام، دشمن را به مبارزه خواند و هرکه را از جنگجویان به او نزدیک شد، کشت. آنان میان او و خیمه‌اش حائل شدند و او فریاد زد: «وای بر شما ای پیروان خاندان ابوسفیان! اگر دین ندارید و از روز قیامت نمی‌هراسید، در دنیای خود آزاده باشید و اگر راست

۱. سوره انبیاء، آیه ۶۹-۷۰.

۲. اخطب خوارزم، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۲، ص ۳۸.

می‌گویید که عرب هستید، به نیاکان خود نگاه کنید».

شمر ندا کرد چه می‌گویی ای حسین؟ فرمود: «می‌گویم من و شما می‌جنگیم و زنان گناهی ندارند. پس تا زنده‌ام سرکشان و طغیان‌گران و نفهمان خود را از تعرض به حرم من دور کنید». شمر گفت: باشد، ای پسر فاطمه! و به نیروهایش گفت: از حرمش دور شوید و به خودش بپردازید که او رقیب جنگی بزرگواری است.

از این خطاب حضرت به شیعه آل ابوسفیان استفاده می‌شود بی‌دینی آثار بدی دارد که از آن جمله کشتن رهبران الهی است؛ یعنی بی‌دینی و بی‌ایمانی می‌تواند انسان را تا این مرحله به پیش برد، همان‌گونه که در مقابل، دین می‌تواند نگهدار انسان از این قبیل گناهان باشد.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ وَبِآيَاتِنَا يُكْفُرُونَ﴾^۱

کسانی که نسبت به آیات خدا کفر می‌ورزند و پیامبران را به ناحق می‌کشند و [نیز] مردمی را که امر به عدالت می‌کنند به قتل می‌رسانند و به کیفر دردناک [الهی] بشارت ده!

۸. عذاب، در انتظار بی‌ایمانان

از امام حسین علیه السلام نقل شده که ضمن وصیت خود درباره قیامت و احوال آن فرمود:

... وَيَوْمَئِذٍ ﴿لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا﴾ قُلْ أَنْظِرُوا إِنَّا مُنظِرُونَ ﴿۲﴾ ...^۳

۱. سوره آل عمران، آیه ۲۱.

۲. سوره انعام، آیه ۱۵۸.

۳. ابن شعبه، تحف العقول عن آل الرسول (صلی الله علیهم)، ص ۲۴۰.

... و در آن روز است که «نفع نمی‌دهد کسی را ایمانی که از قبل نبوده است یا در ایمانش، خیری کسب نکرده باشد، بگو منتظر باشید که ما نیز منتظرانیم»...

از مضمون این کلام حضرت که برگرفته از آیات قرآن است استفاده می‌شود عذاب الهی در انتظار بی‌ایمانان است.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ﴾^۱

بلکه کسانی که به آخرت ایمان ندارند، در عذاب و گمراهی دوری هستند.

و نیز می‌فرماید:

﴿أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ بِحَسْرَتٍ عَلَىٰ مَا فَرَطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّخِرِينَ﴾^۲ أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ﴿ أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً فَأَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾^۳ بَلَىٰ قَدْ جَاءَتْكَ آيَاتِي فَكَذَّبْتَ بِهَا وَاسْتَكْبَرْتَ وَكُنْتَ مِنَ الْكٰفِرِينَ﴾^۴

[این دستورها برای آن است که] مبدا کسی روز قیامت بگوید: «افسوس بر من از کوتاهی‌هایی که در اطاعت فرمان خدا کردم و از مسخره‌کنندگان [آیات او] بودم!». یا بگوید: «اگر خداوند مرا هدایت می‌کرد، از پرهیزگاران بودم!». یا هنگامی که عذاب را می‌بیند بگوید: «ای کاش بار دیگر [به دنیا] بازمی‌گشتم و از نیکوکاران بودم!». آری، آیات من به سراغ تو آمد، اما آن را تکذیب کردی و تکبر نمودی و از کافران بودی!

۱. سوره سبأ، آیه ۸.

۲. سوره زمر، آیه ۵۶-۵۹.

۹. خارج شدن از دین

ابن شعبه حرّانی در «تحف العقول» از امام حسین علیه السلام نقل کرده که فرمود:
**أَيُّهَا النَّاسُ، اتَّقُوا هَؤُلَاءِ الْمَارِقَةَ الَّذِينَ يُشَبِّهُونَ اللَّهَ بِأَنْفُسِهِمْ،
 يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ، بَلْ هُوَ اللَّهُ لَيْسَ كَمِثْلِهِ
 شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ، لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ
 اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ.^۱**

ای مردم! از این بیرون رفتگان از دین که خدا را به خود شبیه می‌کنند و مانند کافران اهل کتاب سخن می‌گویند، بپرهیزید که او خدایی بی‌نظیر، شنوا و بیناست. دیده‌ها او را در نمی‌یابند و او دیده‌ها را در می‌یابد و اوست باریک‌بین آگاه.

از این حدیث به دست می‌آید اهل کتاب از دین خدا خارج‌اند؛ زیرا مأمور به پیروی از دین حضرت محمد صلی الله علیه و آله بوده و دین سابق آنان منسوخ است.
 قاضی سعید قمی در شرح کلمه «مارقة» می‌نویسد:

**اعلم أنّ «المارقة» هم الذين مرقوا عن الدين الحنيف الذي عليه
 أرباب اليقين وخرجت رقابهم عن ربة التمسك بالحبل المتين كما
 خرج السهم من الرمية إلى جانب آخر، وبذلك سميت الخوارج بـ
 «المارقة».^۲**

بدان که «مارقه» کسانی هستند که از دین حنیف که ارباب یقین بر آن بوده بیرون آمده و گردن‌های خود را از حلقه‌های تمسک به ریسمان محکم خارج کرده‌اند، همان‌گونه که تیر از کمان خارج شده و به طرف دیگری می‌رود و بدین جهت خوارج را «مارقه» نامیده‌اند.

۱. ابن شعبه، تحف العقول عن آل الرسول (صلی الله علیه و آله)، ص ۲۴۴.

۲. قاضی سعید قمی، شرح الأربعین، ص ۳۹۴.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَسِرِينَ﴾^۱

و هر کس جز اسلام [و تسلیم در برابر فرمان حق]، آیینی برای خود انتخاب کند، از او پذیرفته نخواهد شد؛ و او در آخرت، از زیانکاران است.

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «يَخْرُجُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ أَحْدَاثُ الْأَسْنَانِ، سَفَهَاءُ الْأَحْلَامِ، قَوْلُهُمْ مِنْ خَيْرِ أَقْوَالِ الْبَرِّيَّةِ، صَلَاتُهُمْ أَكْثَرُ مِنْ صَلَاتِكُمْ، وَقِرَاءَتُهُمْ أَكْثَرُ مِنْ قِرَاءَتِكُمْ، لَا يُجَاوِزُ إِيمَانُهُمْ تَرَاقِيهِمْ. أَوْ قَالَ: حَنَاجِرُهُمْ. يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ، فَاقْتُلُوهُمْ فَإِنَّ قَتْلَهُمْ أَجْرٌ لِمَنْ قَتَلَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۲

از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدم که فرمود: «گروهی، در آخر الزمان پیدا می‌شوند که دارای افکاری پریشان و احمقانه هستند. گفتارشان از بهترین گفتار افراد روی زمین است و نمازشان از نماز شما بیشتر و قرآن خواندنشان از قرآن خواندن شما بیشتر است، ایمانشان از گلویشان تجاوز نمی‌کند، از دین به گونه‌ای خارج می‌شوند که گویی تیر از کمان خارج می‌شود، پس آن‌ها را بکشید، پس به درستی برای کشندگان این گروه در روز قیامت اجر و پاداش خواهد بود.»

۱. سوره آل عمران، آیه ۸۵.

۲. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۲، ص ۲۶۷-۲۶۸.

۱۰. اوج خشم خدا از اعتقادات کفرآمیز

سید بن طاووس می نویسد:

قَالَ الرَّاوي: فَتَقَدَّمَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ فَرَمَى نَحْوَ عَسْكَرِ الْحُسَيْنِ عليه السلام بِسَهْمٍ وَقَالَ: اشْهَدُوا لِي عِنْدَ الْأَمِيرِ أَنِّي أَوَّلُ مَنْ رَمَى. وَأَقْبَلَتِ السَّهَامُ مِنَ الْقَوْمِ كَأَنَّهَا الْقَطْرُ. فَقَالَ عليه السلام لِأَصْحَابِهِ: قَوْمُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ إِلَيَّ الْمَوْتِ الَّذِي لَا بُدَّ مِنْهُ فَإِنَّ هَذِهِ السَّهَامُ رُسُلُ الْقَوْمِ إِلَيْكُمْ. فَاقْتَتَلُوا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ حَمَلَةً وَحَمَلَةً حَتَّى قُتِلَ مِنْ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عليه السلام جَمَاعَةٌ.

قَالَ: فَحِنْدَهَا ضَرَبَ الْحُسَيْنُ عليه السلام بِيَدِهِ إِلَى لِحْيَتِهِ وَجَعَلَ يَقُولُ: اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى الْيَهُودِ إِذْ جَعَلُوا لَهُ وَلَدًا، وَاشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى النَّصَارَى إِذْ جَعَلُوهُ ثَالِثَ ثَلَاثَةٍ، وَاشْتَدَّ غَضَبُهُ عَلَى الْمَجُوسِ إِذْ عَبَدُوا الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دُونَهُ، وَاشْتَدَّ غَضَبُهُ عَلَى قَوْمٍ اتَّفَقَتْ كَلِمَتُهُمْ عَلَى قَتْلِ ابْنِ بِنْتِ نَبِيِّهِمْ، أَمَا وَاللَّهِ لَا أُجِيبُهُمْ إِلَى شَيْءٍ مِمَّا يُرِيدُونَ حَتَّى أَلْقَى اللَّهَ وَأَنَا مُخَصَّبٌ بِدَمِي.^۱

راوی می گوید: عمر بن سعد پیش آمد، تیری به سوی سپاه امام عليه السلام افکند و گفت: نزد امیر (ابن زیاد) شهادت دهید که اولین تیر را من افکندم و لشکر او نیز سپاه امام عليه السلام را تیرباران کردند. امام عليه السلام رو به اصحاب خود کرده فرمود: «خدا رحمتتان کند به سوی آن مرگی که چاره‌ای از آن نیست برخیزید که این تیرها فرستادگان ایشان به سوی شماست.»

ساعتی از روز درگیر شده، حمله‌های پی‌درپی رخ داد تا جماعتی از اصحاب امام عليه السلام به شهادت رسیدند.

۱. ابن طاووس، اللهوف في قتلى الطفوف، ص ۶۰-۶۱.

در این هنگام امام علیه السلام دست بر محاسن گذاشته و می فرمود: «خشم خدا بر یهود سخت شد، چون برای او فرزند گرفتند و خشم خدا بر مسیحیان سخت شد چون خدا را سومین سه تا قرار دادند و خشم خدا بر مجوس سخت شد چون به جای خدا آفتاب و ماه را پرستیدند و نیز خشم خدا بر [این] قومی که به کشتن فرزند دخت پیامبر صلی الله علیه و آله خود هماهنگ شده اند سخت شد. هان! به خدا سوگند آرزوی ایشان را بر دلشان می نهم تا آغشته به خونم، خدا را دیدار کنم».

از جمله «إِشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى الْيَهُودِ إِذْ جَعَلُوا لَهُ وَلَدًا...» استفاده می شود برخی از عقاید است که خشم الهی را به اوج خود می رساند از آن جمله:

۱. قرار دادن فرزند بر خدای سبحان.

۲. اعتقاد به شریک برای خدا.

خداوند متعال می فرماید:

﴿إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَحْدٌ سُبْحَانَهُ، أَنْ يَكُونَ لَهُ، وَلَدٌ لَهُ، مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا﴾^۱.

خدا، تنها معبود یگانه است؛ او منزه است که فرزندی داشته باشد؛ [بلکه] از آن اوست آنچه در آسمان ها و در زمین است؛ و برای تدبیر و سرپرستی آن ها، خداوند کافی است.

و نیز می فرماید:

﴿مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سَبْحَنَ اللَّهُ عَمَّا يَصِفُونَ﴾^۲.

خدا هرگز فرزندی برای خود انتخاب نکرده؛ و معبود دیگری با او

۱. سوره نساء، آیه ۱۷۱.

۲. سوره مؤمنون، آیه ۹۱.

نیست؛ که اگر چنین می‌شد، هر یک از خدایان مخلوقات خود را تدبیر و اداره می‌کردند و بعضی بر بعضی دیگر برتری می‌جستند [و جهان هستی به تباهی کشیده می‌شد]؛ منزّه است خدا از آنچه آنان توصیف می‌کنند!

و نیز می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا﴾^۱

خداوند [هرگز] شرک را نمی‌بخشد! و پایین‌تر از آن را برای هر کس [بخواهد و شایسته بداند] می‌بخشد؛ و آن کسی که برای خدا، شریکی قرار دهد، گناه بزرگی مرتکب شده است.

و نیز می‌فرماید:

﴿مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَنْ يَكُنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكَفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾^۲

کسانی که بعد از ایمان کافر شوند - به جز آن‌ها که تحت فشار واقع شده‌اند در حالی که قلبشان آرام و باایمان است - آری، آن‌ها که سینه خود را برای پذیرش کفر گشوده‌اند، غضب خدا بر آن‌هاست؛ و عذاب عظیمی در انتظارشان!

۱۱. خشم شدید خدا از کفار یهود

و نیز در حدیث اخیر امام حسین علیه السلام، از این کلام حضرت به دست می‌آید یهود به جهت عقیده باطلی که داشته‌اند مورد خشم شدید خدا واقع شده‌اند.

۱. سوره نساء، آیه ۴۸.

۲. سوره نحل، آیه ۱۰۶.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ أَخَذُوا الْعَجَلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَذَلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ﴾^۱

کسانی که گوساله را [معبود خود] قرار دادند، به زودی خشم پروردگارشان و ذلت در زندگی دنیا به آنها می‌رسد؛ و این چنین، کسانی را که [بر خدا] افترا می‌بندند، کیفر می‌دهیم!

۱۲. خشم شدید خدا از نصارا

و نیز در حدیث اخیر امام حسین علیه السلام، از این کلام حضرت به دست می‌آید مسیحیان به جهت اعتقاد باطلی که درباره‌ی خداوند سبحان داشته‌اند مورد خشم شدید او قرار گرفته‌اند.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَعْيسَى ابْنُ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي آلِهَتَيْنِ مِّن دُونِ اللَّهِ قَالِ سُبْحٰنَكَ مَا يَكُونُ لِيٰ أَن أَقُولَ مَا لَيْسَ لِيٰ بِحَقِّ ۚ إِن كُنتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ ۚ تَعَلَّمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ ۚ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّمُ الْغُيُوبِ﴾^۲

و آنگاه که خداوند به عیسی بن مریم می‌گوید: «آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را به عنوان دو معبود غیر از خدا انتخاب کنید؟!»، او می‌گوید: منزه‌ی تو! من حق ندارم آنچه را که شایسته من نیست، بگویم! اگر چنین سخنی را گفته باشم، تو می‌دانی! تو از آنچه در روح و جان من است، آگاهی؛ و من از آنچه در ذات [پاک] توست، آگاه نیستم! به یقین تو از تمام اسرار و پنهانی‌ها باخبری.

۱. سوره اعراف، آیه ۱۵۲.

۲. سوره مائده، آیه ۱۱۶.

۱۳. شدت خشم خدا بر مجوس

و نیز در حدیث اخیر امام حسین علیه السلام، از این کلام حضرت به دست می‌آید خداوند سبحان بر مجوس نیز به جهت اعتقاد باطلی که داشته‌اند شدیداً خشم نموده است.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّٰبِغِينَ وَالنَّصْرِيَّةَ وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾^۱

مسلمانان کسانی که ایمان آورده‌اند و یهود و صابئین (ستاره‌پرستان) و نصارا و مجوس و مشرکان، خداوند در میان آنان روز قیامت داوری می‌کند؛ [و حق را از باطل جدا می‌سازد]؛ خداوند بر هر چیز گواه [و از همه چیز آگاه] است.

۱۴. کراهت مشرکان از غلبه دین حق

عبدالرحمن بن سلیط از امام حسین علیه السلام نقل می‌کند که فرمود:

مِنَّا اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا أَوْلَهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَأَخْرَهُمُ التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِي، وَهُوَ الْإِمَامُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ، يُحْيِي اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا، وَيُظْهِرُ بِهِ دِينَ الْحَقِّ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ، لَهُ عَيْبَةٌ يَرْتَدُّ فِيهَا أَقْوَامٌ وَيَنْبُتُ فِيهَا عَلَى الدِّينِ آخِرُونَ، فَيُؤَدُّونَ وَيُقَالُ لَهُمْ: ﴿مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدُ إِنَّ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^۲، أَمَا إِنَّ الصَّابِرَ فِي عَيْبَتِهِ عَلَى الْأَذَىٰ وَالتَّكْذِيبِ بِمَنْزِلَةِ الْمُجَاهِدِ بِالسِّيفِ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.^۳

دوازده هدایت یافته از ماست، نخستین آنان علی بن ابی‌طالب علیه السلام

۱. سوره حج، آیه ۱۷.

۲. سوره یونس، آیه ۴۸.

۳. محمد بن علی ابن بابویه، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۳۱۷، حدیث ۳.

بوده و آخرینشان نهمین فرزند از نسل من است که حق را بر پا می‌دارد. خدا زمین را پس از مرگ به وسیله او زنده می‌کند و دین حق را به وسیله او بر همه دین‌ها غلبه می‌دهد، هرچند مشرکان را ناخوش آید. او را غیبتی است که در آن گروه‌هایی مرتد می‌شوند و برخی دیگر در دین ثابت‌قدم مانده و آزار می‌بینند و به آنان گفته می‌شود: «این وعده کی محقق می‌شود اگر راست می‌گویید؟» بدانید که شکیبیا در برابر آزار و انکار دیگران در غیبت او به منزله جهاد کننده با شمشیر در پیشگاه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است.

از این کلام حضرت به دست می‌آید خداوند متعال به رغم کراهت مشرکان دین حق را بر تمام ادیان غالب خواهد کرد.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾^۱.

او کسی است که رسولش را با هدایت و دین حق فرستاده تا آن را بر همه ادیان پیروز کند؛ و کافی است که خدا گواه این موضوع باشد!

۱۵. نترسیدن از خدا نشانه عدم ایمان به او

ابن عساکر می‌نویسد:

وَكُتِبَ إِلَيْهِ عَمْرُو بْنُ سَعِيدٍ بْنِ الْعَاصِ: إِنِّي أَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يُلْهِمَكَ رُشْدَكَ، وَأَنْ يَصْرِفَكَ عَمَّا يُرِيدُكَ، بَلَّغْنِي أَنَّكَ قَدْ اعْتَزَمْتَ عَلَى الشُّخُوصِ إِلَى الْعِرَاقِ، فَإِنِّي أُعِيدُكَ بِاللَّهِ مِنَ الشَّقَاقِ، فَإِنْ كُنْتَ خَائِفًا فَأَقْبِلْ إِلَيَّ فَلَكَ عِنْدِي الْأَمَانُ وَالْبِرُّ وَالصَّلَاةُ.

فَكَتَبَ إِلَيْهِ الْحُسَيْنُ: إِنْ كُنْتَ أَرَدْتَ بِكِتَابِكَ إِلَيَّ بَرِّي وَصَلْتِي فَجَزَيْتَ خَيْرًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. وَإِنَّهُ لَمْ يُشَاقِقْ مَنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمَلَ صَالِحًا وَقَالَ: إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ، وَخَيْرَ الْأَمَانِ أَمَانُ اللَّهِ، وَلِمَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ مَنْ لَمْ يَخَفْهُ فِي الدُّنْيَا، فَتَسْأَلُ اللَّهُ مَخَافَةً فِي الدُّنْيَا تُوجِبُ لَنَا أَمَانَ الْآخِرَةِ عِنْدَهُ.^۱

عمرو بن سعید بن عاص در نامه خود به امام حسین علیه السلام چنین نوشت: همانا من از خداوند متعال می‌خواهم مسیر رشد و کمال را به تو الهام کرده و از آنچه باعث پستی شود تو را بازدارد. به من خبر رسیده که تو عزم حرکت به سوی عراق را نموده‌ای و من از این‌که اقدام تو باعث جدایی بین امت شود به خدا پناه می‌برم پس اگر تو ترسانی به سوی من بازگرد؛ زیرا تو در نزد من در امان بوده و به تو نیکی و بخشش خواهم کرد.

حسین علیه السلام در پاسخ او چنین نوشت: اگر با نامه‌ات قصد خیر و احسان داشتی خیر دنیا و آخرت جزایت باشد و کسی که به سوی خدا بخواند و کار شایسته کند و بگوید من از مسلمانانم دشمنی نورزیده است و بهترین امان، امان خداوند است. کسی که در دنیا از خدا نترسیده، به خدا ایمان نیاورده است. پس ترسی را در دنیا از خدا می‌خواهیم که ایمنی آخرت را برایمان به ارمغان آورد.

از مضمون جمله «وَلِمَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ مَنْ لَمْ يَخَفْهُ فِي الدُّنْيَا» به دست می‌آید نشانه عدم ایمان به خدا، عدم خوف از او در دنیا است.

۱. ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۴، ص ۲۰۹-۲۱۰.

خداوند متعال می فرماید:

﴿ مَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى ۚ وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا
أُنذِرُوا مُّعْرِضُونَ ﴾^۱

ما آسمان‌ها و زمین و آنچه را در میان این دو است جز به حق و برای
سرآمد معینی نیافریدیم؛ اما کافران از آنچه انذار می‌شوند
روی گردان‌اند!

۱۶. عقوبت خدا بر کافران

شجری جرجانی به سندش از حسین بن زید بن علی از پدران علیه السلام نقل
کرده‌اند که فرمودند:

إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ علیه السلام خَطَبَ يَوْمَ أُصَيْبٍ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ،
وَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْآخِرَةَ لِلْمُتَّقِينَ، وَالنَّارَ وَالْعِقَابَ عَلَى
الْكَافِرِينَ، وَإِنَّا - وَاللَّهِ - مَا طَلَبْنَا فِي وَجْهِنَا هَذَا الدُّنْيَا، فَتَكُونَ السَّاكِنِينَ
فِي رِضْوَانِ رَبَّنَا، فَاصْبِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا، وَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ
لَّكُمْ.

فَقَالُوا: بِأَنْفُسِنَا نَفْدِيكَ.

فَقَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام: فَكَانُوا - وَاللَّهِ - يُبَادِرُونَهُ إِلَى
الْقِتَالِ، حَتَّى مَضَوْا بَيْنَ يَدَيْهِ، فَيَحْتَسِبُهُمْ وَيَسْتَغْفِرُ لَهُمْ.^۲

حسین بن علی علیه السلام روز حادثه عاشورا سخن گفت و پس از حمد و
ثنای الهی فرمود: ستایش ویژه خدایی است که آخرت را برای
پرهیزگاران قرار داد و آتش و کیفر را برای کافران. به خدا سوگند ما در
این راه به طلب دنیا نیامده‌ایم تا درباره پروردگار خود به شک

۱. سوره احقاف، آیه ۳.

۲. یحیی بن حسین مرشد بالله، *الأمالی*. و هی المعروفة بالأمالی الخمیسیة، ج ۱،

بیفتیم. شکیب ورزید که خدا با پرهیزگاران است و سرای آخرت
برایتان بهتر است.

گفتند: جان‌های ما فدای تو.

حسین بن زید بن علی علیه السلام فرمود: به خدا سوگند اصحاب امام
حسین علیه السلام به سوی نبرد با دشمن مبادرت ورزیدند تا آن‌که جان خود
را در برابر حضرت تقدیم نموده و حضرت نیز جان آنان را نزد خدا به
حساب آورده و برای آنان استغفار نمود.

از این خطبه استفاده می‌شود جهنم، جایگاه کافران است و خداوند متعال
آنان را در دوزخ با آتش عقاب خواهد نمود.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قُلْ لِلذَّيْبِ كَفْرًا سَتُغْلَبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَيَسَّ الْمِهَادُ﴾^۱

به آن‌ها که کافر شدند بگو: به زودی مغلوب خواهید شد؛ [و سپس
در رستاخیز] به سوی جهنم، محشور خواهید شد و چه بد
جایگاهی است!

و نیز می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ جَاهَدُوا الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَأَغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَا لَهُمْ جَهَنَّمَ
وَيَسَّ الْمَصِيرُ﴾^۲

ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن و بر آن‌ها سخت بگیر!
جایگاهشان جهنم است؛ و چه بد سرنوشتی دارند!

و نیز می‌فرماید:

﴿فَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَن يَخَذُوا عِبَادِي مِن دُونِ أَوْلِيَاءِ إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ
نَزْلًا﴾^۳

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۲.

۲. سوره توبه، آیه ۷۳.

۳. سوره کهف، آیه ۱۰۲.

آیا کافران پنداشتند می‌توانند بندگانم را به جای من اولیای خود
انتخاب کنند؟! ما جهنم را برای پذیرایی کافران آماده کرده‌ایم!

۱۷. عدم ایمان به حساب روز قیامت، عامل نشنیدن سخن حق

امام حسین علیه السلام در خطبه‌ای خطاب به لشکر عمر بن سعد می‌فرماید:

أَمَّا بَعْدُ، فَاَنْسُبُونِي فَاَنْظُرُوا مَنْ أَنَا، ثُمَّ ارْجِعُوا إِلَيَّ أَنْفُسِكُمْ وَعَاتِبُواهَا،
فَاَنْظُرُوا هَلْ يَجِلُّ لَكُمْ قَتْلِي وَأَنْتِهَاكُ حُرْمَتِي؟! أَلَسْتُ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ
(صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) وَأَبْنِ وَصِيَّهِ وَأَبْنِ عَمِّهِ، وَأَوَّلِ الْمُؤْمِنِينَ بِاللَّهِ
وَالْمُصَدِّقِ لِرَسُولِهِ بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ؟! أَوْلَيْسَ حَمْرَةَ سَيِّدِ
الشَّهَدَاءِ عَمَّ أَبِي؟! أَوْلَيْسَ جَعْفَرُ الشَّهِيدِ الطَّيَّارِ ذُو الْجَنَاحَيْنِ عَمِّي؟!
أَوْلَمْ يَبْلُغْكُمْ قَوْلُ مُسْتَفِيضٍ فِيكُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى
عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) قَالَ لِي وَلِأَخِي: «هَذَا ابْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ»؟!
فَإِنْ صَدَقْتُمُونِي بِمَا أَقُولُ . وَهُوَ الْحَقُّ . فَوَاللَّهِ مَا تَعَمَّدْتُ كَذِبًا مُدًّا
عَلِمْتُ أَنَّ اللَّهَ يَمُقِّتُ عَلَيْهِ أَهْلَهُ، وَيَضُرُّ بِهِ مَنْ اخْتَلَقَهُ، وَإِنْ كَذَّبْتُمُونِي
فَإِنَّ فِيكُمْ مَنْ إِنْ سَأَلْتُمُوهُ عَنْ ذَلِكَ أَخْبَرَكُمْ، سَلُوا جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ
الْأَنْصَارِيَّ أَوْ أَبَا سَعِيدِ الْخُدْرِيَّ أَوْ سَهْلَ بْنَ سَعْدِ السَّاعِدِيَّ أَوْ زَيْدَ بْنَ
أَرْقَمَ أَوْ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ، يُخْبِرُوكُمْ أَنَّهُمْ سَمِعُوا هَذِهِ الْمَقَالَةَ مِنْ رَسُولِ
اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) لِي وَلِأَخِي، أَفَمَا فِي هَذَا حَاجِزٌ لَكُمْ عَنْ
سَفْكِ دَمِي؟!!

فَقَالَ لَهُ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ: هُوَ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ إِنْ كَانَ يَدْرِي
مَا يَقُولُ.

فَقَالَ لَهُ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ: وَاللَّهِ إِنِّي لَأَرَاكَ تَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى سَبْعِينَ
حَرْفًا، وَأَنَا أَشْهَدُ أَنَّكَ صَادِقٌ، مَا تَدْرِي مَا يَقُولُ، قَدْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى
قَلْبِكَ.

ثُمَّ قَالَ لَهُمُ الْحُسَيْنُ: فَإِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ هَذَا الْقَوْلِ، أَفَتَشْكُونَ
أَثَرًا مَا أَنَّى ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ؟! فَوَاللَّهِ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ ابْنُ بِنْتِ
نَبِيِّ غَيْرِي مِنْكُمْ وَلَا مِنْ غَيْرِكُمْ، أَنَا ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ خَاصَّةً. أَخْبِرُونِي
أَتَطْلُبُونِي بِقَتِيلٍ مِنْكُمْ قَتَلْتُهُ، أَوْ مَالٍ لَكُمْ اسْتَهْلَكْتُهُ، أَوْ بِقِصَاصٍ مِنْ
جِرَاحَةٍ؟! جِرَاحَةٍ!؟

قَالَ: فَأَخَذُوا لَا يُكَلِّمُونَهُ.

قَالَ: فَنَادَى: يَا شَبْتَ بْنَ رَبِيعِيٍّ، وَيَا حَجَّارَ بْنَ أَبَجَرَ، وَيَا قَيْسَ بْنَ
الْأَشْعَثِ، وَيَا زَيْدَ بْنَ الْحَارِثِ، أَلَمْ تَكْتُبُوا إِلَيَّ أَنْ قَدْ أَيْنَعَتِ الثَّمَارُ،
وَاحْضَرَّ الْجَنَابُ، وَطَمَّتِ الْجَمَامُ، وَإِنَّمَا تَقْدَمُ عَلَيَّ جُنْدٌ لَكَ مُجَنَّدٌ،
فَأَقْبِلْ؟! فَأَقْبِلْ!؟

قَالُوا لَهُ: لَمْ نَفْعَلْ.

فَقَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ، بَلَى وَاللَّهِ، لَقَدْ فَعَلْتُمْ.

ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ، إِذْ كَرِهْتُمُونِي فَدَعُونِي أَنْصِرْفَ عَنْكُمْ إِلَيَّ مَا مَنِي
مِنَ الْأَرْضِ.

قَالَ: فَقَالَ لَهُ قَيْسُ بْنُ الْأَشْعَثِ: أَوْلَا تَنْزِلُ عَلَيَّ حُكْمَ بَنِي عَمَّكَ،
فَأِنَّهُمْ لَنْ يُرُوكَ إِلَّا مَا تُحِبُّ، وَلَنْ يَصِلَ إِلَيْكَ مِنْهُمْ مَكْرُوهٌ؟

فَقَالَ الْحُسَيْنُ: أَنْتَ أَحْوُ أَحِيكَ، أَتُرِيدُ أَنْ يَطْلُبَكَ بَنُو هَاشِمٍ بِأَكْثَرِ مَنْ
دَمِ مُسْلِمٍ بِنِ عَقِيلٍ؟! لَا وَاللَّهِ، لَا أُعْطِيهِمْ بِيَدِي إِعْطَاءَ الدَّلِيلِ، وَلَا أَقْرُ
إِقْرَارَ الْعَبِيدِ. عِبَادَ اللَّهِ ﴿وَإِنِّي عُدْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ﴾^١، أَعُوذُ ﴿بِرَبِّي
وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ﴾^٢.

١. سورة دخان، آية ٢٠.

٢. سورة غافر، آية ٢٧.

قَالَ: ثُمَّ إِنَّهُ أَنَاخَ رَاحِلَتَهُ، وَأَمَرَ عُقْبَةَ بْنَ سِمْعَانَ فَحَقَلَهَا، وَأَقْبَلُوا
يَزْحَفُونَ نَحْوَهُ.^۱

اما بعد، نسبت مرا دریابید و بنگرید که من کیستم. آنگاه، به خود بازگردید و خویش را سرزنش کنید و ببینید که: آیا کشتن و هتک حرمت من، بر شما رواست؟ آیا من، پسر دختر پیامبرتان و پسر وصی و پسرعمویش نیستم که نخستین گرونده به خداست و تصدیق‌کننده پیامبرش در آنچه از نزد پروردگارش آورد؟ آیا حمزه سیدالشهدا، عموی پدرم نبود؟ آیا جعفر شهید، پرواز‌کننده با دو بال [در بهشت]، عموی من نبود؟ آیا این روایت پُر تکرار به شما نرسیده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره من و برادرم فرمود: این دو، سرور جوانان بهشتی‌اند؟ اگر گفته مرا که حق است، تصدیق کنید. به خدا سوگند. از آن زمان که دانسته‌ام خداوند، دروغ‌گو را دشمن می‌دارد و به دروغ ساز زیان می‌زند، آهنگ دروغ نکرده‌ام و اگر تکذیبم کنید، میان شما کسانی هستند که اگر از آن‌ها بپرسید، آگاهتان می‌کنند. از جابر بن عبدالله انصاری یا ابوسعید خدری یا سهل بن سعد ساعدی یا زید بن ارقم یا آنس بن مالک بپرسید. به شما خبر خواهند داد که این گفته را از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، درباره من و برادرم شنیده‌اند. آیا این، مانع شما از ریختن خون من نمی‌شود؟

شمر بن ذی الجوشن به حسین علیه السلام گفت: او [تنها] به زبان و نه دل، خدا را می‌پرستد و نمی‌داند که چه می‌گوید!

حیب بن مظاهر به شمر گفت: به خدا سوگند، چنین می‌بینم که تو، خدا را با هفتاد زبان (با تردید و بدون ایمان قلبی) می‌پرستی و

۱. طبری، تاریخ الطبری: تاریخ الأمم و الملوك، ج ۵، ص ۴۲۴-۴۲۶.

من، گواهی می‌دهم که تو، راست می‌گویی و نمی‌دانی [حسین] چه می‌گوید. خدا بر دلت مهر زده است.

سپس حسین علیه السلام به آنان فرمود: «اگر در این گفته تردید دارید، آیا در این هم شک دارید که من، پسرِ دختر پیامبران هستم؟ به خدا سوگند، میان مغرب و مشرق، کسی غیر از من، در میان شما و غیر شما، پسرِ دختر پیامبران نیست و تنها من، پسرِ دختر پیامبران هستم. به من بگویید، این‌که مرا [به مبارزه] می‌طلبید، آیا کسی را از شما کشته‌ام یا مالی را از شما برده‌ام یا جراحی به شما زده‌ام که مرا به قصاص می‌خواهید؟!».

جماعت شنیدند و هیچ نگفتند.

حسین علیه السلام ندا برآورد: «ای شَبَث بن ربعی! ای حَجَّار بن اَبَجْر! ای قیس بن اشعث، ای یزید بن حارث! آیا به من نوشتید که: میوه‌ها رسیده و همه جا سبز شده و جویبارها پُر و لبریز شده‌اند. بیا که بر لشکری مجهّز و آراسته درمی‌آیی؟!».

آنان گفتند: نه. ما چنین نکرده‌ایم!

فرمود: «سبحان الله! به خدا سوگند که چنین کرده‌اید».

سپس فرمود: «ای مردم! اگر مرا خوش ندارید، مرا واگذارید تا از شما روی بگردانم و به سرزمین امنی بروم».

قیس بن اشعث به او گفت: آیا حکم پسرعموهایت را نمی‌پذیری که آنان، جز آنچه دوست داری، رأیی ندارند و چیز ناخوشی از آنان به تو نمی‌رسد؟

حسین علیه السلام فرمود: «تو برادرِ برادرت هستی. آیا می‌خواهی که بنی‌هاشم، بیشتر از خون مسلم بن عقیل را از تو بخواهند؟ نه. به خدا سوگند، به دست خود و ذلیلانه، خود را به آنان نخواهم سپرد و

همچون بندگان بی‌اختیار، قرار نمی‌گیرم. بندگان خدا! به پروردگار خود و شما پناه بردم از آن‌که مرا برانید. به پروردگار خود و شما، از هر متکبری که به روز حساب ایمان ندارد، پناه می‌برم». سپس مرکبش را نشانند و به عقبه بن سَمعان فرمان داد تا آن را ببندد و دشمن نیز آهنگِ جنگ با او کردند.

از آخرین کلام حضرت در اینجا به دست می‌آید عدم ایمان به روز حساب و جزا، عامل نشنیدن سخن حق و کبر ورزیدن در برابر آن و امام به حق و کشتن اوست و لذا باید از افراد بی‌ایمان به خدا پناه برد.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^۱

و آن‌ها که آیات ما را تکذیب کنند و در برابر آن تکبر ورزند، اهل دوزخ‌اند؛ جاودانه در آن خواهند ماند.

۱۸. عدم ایمان از عوامل گناهان بزرگ

خوارزمی می‌نویسد:

فَقَالَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ: وَيَلَكُمْ كَلِمُوهُ فَإِنَّهُ ابْنُ أَبِيهِ، وَاللَّهِ، لَوْ وَقَفَ فِيكُمْ هَكَذَا يَوْمًا جَدِيدًا لَمَا قَطَعَ وَلَمَا حَصَرَ، فَكَلِمُوهُ، فَتَقَدَّمَ إِلَيْهِ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ، فَقَالَ: يَا حُسَيْنُ، مَا هَذَا الَّذِي تَقُولُ؟ أَفْهَمْنَا حَتَّى نَفْهَمَ؟

فَقَالَ عليه السلام: أَقُولُ لَكُمْ: اتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ وَلَا تَقْتُلُونِ، فَإِنَّهُ لَا يَجِلُّ لَكُمْ قَتْلِي وَلَا انْتِهَاكُ حُرْمَتِي، فَإِنِّي ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ، وَجَدْتَنِي حَدِيثَهُ زَوْجَةً نَبِيِّكُمْ، وَلَعَلَّهُ قَدْ بَلَغَكُمْ قَوْلُ نَبِيِّكُمْ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله: الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ

سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مَا خَلَا النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ، فَإِنْ صَدَقْتُمُونِي
بِمَا أَقُولُ، وَهُوَ الْحَقُّ، فَوَاللَّهِ مَا تَعَمَّدْتُ كَذِبًا مُنْذُ عَلِمْتُ أَنَّ اللَّهَ يَمُقْتُ
عَلَيْهِ أَهْلَهُ، وَإِنْ كَذَّبْتُمُونِي فَإِنَّ فِيكُمْ مِنَ الصَّحَابَةِ مِثْلَ: جَابِرِ بْنِ عَبْدِ
اللَّهِ، وَسَهْلِ بْنِ سَعْدٍ، وَزَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ، وَأَنْسِ بْنِ مَالِكٍ، فَاسْأَلُوهُمْ عَنِ
هَذَا، فَإِنَّهُمْ يُخْبِرُونَكُمْ أَنَّهُمْ سَمِعُوهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَإِنْ كُنْتُمْ فِي
شَكٍّ مِنْ أَمْرِي، أَفْتَشْكُونَ أَنِّي ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ؟! فَوَاللَّهِ، مَا بَيْنَ
الْمَشْرِقَيْنِ وَالْمَغْرِبَيْنِ ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّ غَيْرِي. وَبِلَكُمْ، أَتَطْلُبُونِي بِدَمِ أَحَدٍ
مِنْكُمْ قَتَلْتَهُ، أَوْ بِمَالٍ اسْتَمْلَكْتَهُ، أَوْ بِقِصَاصٍ مِنْ جِرَاحَاتٍ اسْتَهْلَكْتَهُ؟!
فَسَكَّنُوا عَنْهُ لَا يُجِيبُونَهُ.

ثُمَّ قَالَ ﷺ: وَاللَّهِ، لَا أُعْطِيهِمْ يَدِي إِعْطَاءَ الدَّلِيلِ، وَلَا أَفِرُّ فِرَارَ الْعَبِيدِ.
عِبَادَ اللَّهِ ﴿وَإِنِّي عَدْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْمُونِ﴾^۱، وَأَعُوذُ ﴿بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ
مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ﴾^۲.

عمر بن سعد به لشکریان خود گفت: وای بر شما! جواب او را بدهید
که او فرزند آن پدر است و هر چه سخن بگوید تمام نمی‌شود. پس
شمر پیش آمد و گفت: ای حسین علیه السلام! چه می‌گویی؟ به ما بفهمان
تا بفهمیم. فرمود: می‌گویم تقوا پیشه کنید و مرا نکشید چون کشتن
و زیر پا گذاشتن حرمت من، برایتان حرام است. من پسر دختر
پیامبرتان هستم و مادربزرگم خدیجه همسر اوست. شاید این گفته
پیامبرتان محمد صلی الله علیه و آله را شنیده‌اید که حسن و حسین علیهما السلام دو سید
جوانان بهشتند، مگر انبیا و پیامبران - که بر آنها برتری ندارند - اگر
سخن حق مرا تصدیق می‌کنید که هیچ، چون از زمانی که دانسته‌ام

۱. سوره دخان، آیه ۲۰.

۲. سوره غافر، آیه ۲۷.

۳. اخطب خوارزم، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۱، ص ۳۵۷-۳۵۸.

خدا دروغ‌گو را عذاب می‌کند، دروغ نگفته‌ام. اگر هم سخنم را قبول ندارید صحابه‌ای مانند جابر بن عبدالله و سهل بن سعد و زید بن ارقم و انس بن مالک در میان شمایند، از آنان بپرسید به شما می‌گویند که این سخن را از رسول خدا شنیده‌اند و اگر درباره کار من تردید دارید، در این شک ندارید که من فرزند دختر پیامبرتان هستم و بین مشرق و مغرب، فرزند دختر پیامبری جز من نیست. آیا خون کسی را ریخته‌ام که می‌خواهید انتقام بگیرید یا اموال کسی را برداشته‌ام یا به کسی ضرری زده‌ام که می‌خواهید قصاصم کنید؟ کوفیان ساکت شدند و پاسخی ندادند.

پس فرمود: به خدا سوگند که دستم را همانند انسان‌های ذلیل در دست اینان نخواهم نهاد و همچون بندگان اقرار نخواهم کرد. بندگان خدا! من به پروردگارم و پروردگار شما پناه می‌برم از این‌که درباره‌ام گمان بد ببرید و به او پناه می‌برم از هر متکبری که به روز حساب‌رسی ایمان نداشته باشد.

از جمله «وَأَعُوذُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ» و سیاق آن به دست می‌آید از عوامل گناهان بزرگ همچون خروج بر امام معصوم و کشتن او، تکبر و ایمان نداشتن به روز قیامت است.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّاتِ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾^۱

کسانی که نسبت به آیات خدا کفر می‌ورزند و پیامبران را به ناحق می‌کشند و [نیز] مردمی را که امر به عدالت می‌کنند به قتل می‌رسانند و به کیفر دردناک [الهی] بشارت ده!

۱. سوره آل عمران، آیه ۲۱.

۱۹. اوج بی‌حیایی

امام حسین علیه السلام در دعای عرفه، دربارهٔ ساحران فرعون خطاب به خدای سبحان عرضه می‌دارد:

يَا مَنْ اسْتَنْقَذَ السَّحْرَةَ مِنْ بَعْدِ طُولِ الْجُحُودِ، وَقَدْ عَدَّوْا فِي نِعْمَتِهِ
يَأْكُلُونَ رِزْقَهُ وَيَعْبُدُونَ غَيْرَهُ.^۱

ای آن‌که ساحران را پس از مدت‌ها انکار و کفر رهایی بخشید، در صورتی که آنان از نعمت‌هایش برخوردار بوده و روزی او را می‌خورده و دیگری را می‌پرستیدند.

از مضمون این فقره از دعا استفاده می‌شود اوج بی‌حیایی کافران و ساحران در این است که در عین بهره‌مندی از روزی و نعمت الهی به او کفر می‌ورزند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ ءَامِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِّن
كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَقَهَا اللَّهُ لِيَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا
كَانُوا يَصْنَعُونَ﴾^۲

خداوند [برای آنان که کفران نعمت می‌کنند]، مثلی زده است: منطقه آبادی که امن و آرام و مطمئن بود؛ و همواره روزی‌اش از هر جا می‌رسید؛ اما به نعمت‌های خدا ناسپاسی کردند؛ و خداوند به خاطر اعمالی که انجام می‌دادند، لباس گرسنگی و ترس را بر اندامشان پوشانید!

۲۰. افتادن در هلاکت

از امام حسین علیه السلام نقل شده که فرمود:

الْغُلُوُّ وَرَطَةٌ.^۳

غلو، مایهٔ هلاکت است.

۱. کفعمی، البلد الامین، ص ۲۵۴.

۲. سوره نحل، آیه ۱۱۲.

۳. آبی، نثر الدر فی المحاضرات، ج ۱، ص ۲۲۹.

«ورطه» به معنای هلاکت است و از این حدیث ضمناً استفاده می‌شود غلو که خروج از حدّ اعتدال به طرف افراط است قبیح و حرام و دارای مفسده است؛ و اصطلاح «غلو» به معنای تجاوز از حق بوده و آن نوعی از کفر است که مراتبی دارد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

لَعَنَ اللَّهُ الْغُلَاةَ وَالْمُفَوِّضَةَ فَإِنَّهُمْ صَغَرُوا عِصْيَانَ اللَّهِ وَكَفَرُوا بِهِ،
وَأَشْرَكُوا وَصَلُّوا وَأَصَلُّوا فِرَاراً مِنْ إِقَامَةِ الْفَرَائِضِ وَأَدَاءِ الْحُقُوقِ.^۱

خداوند غالیان و مفوضه را لعنت کند، ایشان نافرمانی خدا را کوچک شمرد و به حقّ تعالی کفر ورزیده و شرک آورده و گمراه شده و دیگران را نیز گمراه نمودند و بدین ترتیب از اقامه فرائض و پرداخت حقوق فرار کردند.

امام رضا علیه السلام فرمود:

الْغُلَاةُ كَفَّارٌ وَالْمُفَوِّضَةُ مُشْرِكُونَ، مَنْ جَالَسَهُمْ أَوْ خَالَطَهُمْ أَوْ أَكَلَهُمْ أَوْ شَارَبَهُمْ أَوْ وَاصَلَهُمْ أَوْ زَوَّجَهُمْ أَوْ تَزَوَّجَ مِنْهُمْ أَوْ آمَنَهُمْ أَوْ ائْتَمَنَهُمْ عَلَى أَمَانَةٍ أَوْ صَدَّقَ حَدِيثَهُمْ أَوْ أَعَانَهُمْ بِشَطْرِ كَلِمَةٍ، خَرَجَ مِنْ وَلايَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَوَلايَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَوَلايَةِنَا أَهْلِ الْبَيْتِ.^۲

غلات کافر و مفوضه مشرک‌اند، هر کس با ایشان هم‌نشین شود یا رفت و آمد کند، یا هم‌خوراک و هم‌مشرب شود، یا مواصلت نماید، یا مزاجت کند؛ دختر بدهد یا بستاند، یا آنان را امان دهد یا در امانتی امین داند، یا حدیثشان را تصدیق کند، یا ایشان را در کلامی یاری نماید، از حریم ولایت خداوند عزوجل و رسول گرامی‌اش صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خارج گشته و از دایره ولایت ما خاندان بیرون رفته است.

۱. ابن بابویه، *علل الشرائع*، ج ۱، ص ۲۲۷، حدیث ۱.

۲. ابن بابویه، *عیون أخبار الرضا علیه السلام*، ج ۲، ص ۲۰۳، حدیث ۴.

۲۱. ذلت

ابن شعبه حرّانی از امام حسین علیه السلام نقل کرده که خطاب به اهل کوفه فرمود:
**أَلَا وَإِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ مِنَّا بَيْنَ اثْنَتَيْنِ، بَيْنَ الْمَلَّةِ [السَّلَّةِ]
 وَالذَّلَّةِ، وَهَيْهَاتَ مِنَّا الدَّنِيئَةَ، يَا أَبَى اللَّهِ ذَلِكَ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ،
 وَحُجُورٌ طَابَتْ، وَأُنُوفٌ حَمِيئَةٌ، وَنُفُوسٌ أَبِيَّةٌ، وَأَنْ نُؤْتِرَ طَاعَةَ اللَّئَامِ عَلَى
 مَصَارِعِ الْكِرَامِ^۱.**

هلا، [به هوش باشید]، آن زنزاده پسر زنزاده ما را بر سر دوراهه
 [انتخاب] شریعت، یا خواری قرار داده و چه دور است پست منشی
 از ما، خدا و پیامبر او و جمله مؤمنان و دامن‌های پاکى [که ما را در
 خود پرورده] و طبع‌های غیرتمند و آزاده مردم سربلند این را نپذیرند
 که ما [ذلت] فرمان‌برداری از فرومایگان را بر [افتخار] جانبازی
 رادمردان ترجیح دهیم.

از این کلام حضرت به دست می‌آید خارج شدن از شریعت و ملت اسلام
 باعث ذلت و خواری انسان است.
 خداوند متعال می‌فرماید:

﴿صُرِّبَتْ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةُ أَيْنَ مَا تُقِفُوا إِلَّا بِحَبْلٍ مِّنَ اللَّهِ وَحَبْلِ مِّنَ النَّاسِ وَبَاءُوا
 بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ وَصُرِّبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ
 اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ^۲﴾.

هر جا یافت شوند، مهر ذلت بر آنان خورده است؛ مگر با ارتباط به
 خدا، [و تجدیدنظر در روش ناپسند خود] و [یا] با ارتباط به مردم [و
 وابستگی به این و آن]؛ و به خشم خدا، گرفتار شده‌اند؛ و مهر
 بیچارگی بر آن‌ها زده شده؛ چرا که آن‌ها به آیات خدا، کفر

۱. ابن شعبه، تحف العقول عن آل الرسول (صلی الله علیه و سلم)، ص ۲۴۱.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۱۲.

می‌ورزیدند و پیامبران را به ناحق می‌کشتند. این‌ها به خاطر آن است که گناه کردند؛ و [به حقوق دیگران]، تجاوز می‌نمودند.

امام علی علیه السلام فرمود:

وَمَنْ يَطْلُبِ الْعِزَّ بِغَيْرِ حَقٍّ يَدِلُّ، وَمَنْ عَانَدَ الْحَقَّ لَزِمَهُ الْوَهْنُ.^۱

هر کس با تکیه به غیر حقّ جویای عزت شود به ذلت درافتد و هر که با حقّ عناد ورزد خوار گردد.

امام حسن عسکری علیه السلام فرمود:

مَا تَرَكَ الْحَقَّ عَزِيزًا إِلَّا ذَلَّ، وَلَا أَخَذَ بِهِ ذَلِيلٌ إِلَّا عَزَّ.^۲

هیچ عزیزی حق را ترک نکند مگر آن‌که خوار شود و هیچ خواری به حق نگراید مگر آن‌که عزیز شود.

۲۲. سلب‌کنندهٔ برکات الهی

از امام حسین علیه السلام نقل شده که قبل از شهادت خود خطاب به اصحابش

دربارهٔ عصر ظهور فرمود:

... وَلَتَنْزِلَنَّ الْبُرْكَهُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ حَتَّىٰ أَنْ الشَّجَرَةَ لَتَقْصِفُ بِمَا يُرِيدُ اللَّهُ فِيهَا مِنَ الثَّمَرِ، وَلَيُؤْكَلَنَّ ثَمَرُهُ الشَّتَاءِ فِي الصَّيْفِ، وَثَمَرُهُ الصَّيْفِ فِي الشَّتَاءِ، وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا﴾^۳.

... و برکت، از آسمان به زمین، نازل می‌شود تا آنجا که درخت از سنگینی بار میوه‌اش که خدا برای آن خواسته، می‌شکند و میوه زمستان را در تابستان می‌خورند و میوه تابستان را در زمستان؛ و

۱. ابن شعبه، تحف العقول عن آل الرسول (صلی الله علیهم)، ص ۹۵.

۲. همان، ص ۴۸۹.

۳. سوره اعراف، آیه ۹۶.

۴. قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۸۴۹-۸۵۰، حدیث ۶۳.

این، سخن خدای متعال است: «و اگر اهل شهرها ایمان می‌آوردند و پرهیزگاری پیشه می‌کردند، برکاتی از آسمان و زمین برایشان می‌گشودیم؛ اما دروغ انگاشتند».

از استشهاد حضرت به این آیه ضمناً استفاده می‌شود تکذیب دین عامل سلب برکات آسمانی و زمینی از مردم است، گرچه در جمله منطوق به دو قید ایمان و تقوا در راستای جلب برکات به طور جداگانه اشاره شده است، ولی در مفهوم عدم ایمان و تکذیب دین، عدم تقوا نهفته شده است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَنَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۱

و اگر اهل شهرها و آبادی‌ها، ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند، برکات آسمان و زمین را بر آنها می‌گشودیم؛ ولی [آنها حق را] تکذیب کردند؛ ما هم آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم.

۲۳. حرکت در جهت حلال کردن خون افراد

طبری می‌نویسد:

وَجَاءَ حَنْظَلَةُ بْنُ أَسْعَدَ الشَّبَامِيُّ، فَقَامَ بَيْنَ يَدَيْ حُسَيْنٍ، فَأَخَذَ يُنَادِي: ﴿يَقَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ﴾^۱ مِثْلَ دَابِّ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ ﴿وَيَقَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ النَّادِ﴾^۲ يَوْمَ تُؤَلَّفُونَ مَدْرَبِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ^۳ يَا قَوْمِ، تَقْتُلُوا حُسَيْنًا فَيُسْحِتْكُمْ اللَّهُ بِعَذَابٍ ﴿وَقَدْ خَابَ مَنْ أَفْتَرَى﴾^۳، فَقَالَ لَهُ حُسَيْنٌ: يَا بَنَ أَسْعَدَ، رَحِمَكَ اللَّهُ، إِنَّهُمْ قَدِ

۱. سوره اعراف، آیه ۹۶.

۲. سوره غافر، آیه ۳۰-۳۳.

۳. سوره طه، آیه ۶۱.

اسْتَوْجَبُوا الْعَذَابَ حِينَ رَدُّوا عَلَيْكَ مَا دَعَوْتَهُمْ إِلَيْهِ مِنَ الْحَقِّ، وَنَهَضُوا
إِلَيْكَ لِيَسْتَبِيحُوكَ وَأَصْحَابَكَ، فَكَيْفَ بِهِمُ الْآنَ وَقَدْ قَتَلُوا إِخْوَانَكَ
الصَّالِحِينَ؟! قَالَ: صَدَقْتَ جُعِلْتُ فِدَاكَ، أَنْتَ أَفْقَهُ مِنِّي وَأَحَقُّ بِذَلِكَ،
أَفَلَا تَرَوْحُ إِلَى الْآخِرَةِ وَتَلْحَقُ بِإِخْوَانِنَا؟! فَقَالَ: رُحُ إِلَى خَيْرٍ مِنَ الدُّنْيَا
وَمَا فِيهَا، وَإِلَى مُلْكٍ لَا يَبْلَى، فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، صَلَّى
اللَّهُ عَلَيْكَ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِكَ، وَعَرَفَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ فِي جَنَّتِهِ، فَقَالَ:
آمِينَ آمِينَ، فَاسْتَقْدَمَ فَقَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ^۱.

حَنْظَلَه پسر اسعد شبامی آمد و جلوی حسین علیه السلام ایستاد و فریاد
برآورد: «ای قوم من! من بر شما از روزی همانند روزگار [عذاب] اقوام
پیشین می‌هراسم؛ مانند حال و روز قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی
که پس از آن‌ها بودند و خداوند، در حقّ بندگان، ستمی نمی‌خواهد؛
و ای قوم من! من بر شما از روز فریادخواهی می‌هراسم، روزی که روی
می‌گردانید، اما هیچ پناهگاهی در برابر خداوند ندارید و هر کس را
خداوند [به خاطر اعمالش] گمراه کند، راهنمایی ندارد». ای مردم!
حسین را می‌کشید که خدا در عذابتان هلاک می‌کند؟ «و بی‌گمان،
آن‌که افترا زد، ناکام شد». پس حسین علیه السلام به او فرمود: «ای پسر
أسعد! خدایت رحمت کند. آنان، همان هنگام سزاوار عذاب شدند
که دعوت تو را به سوی حق، رد کردند و به سوی تو و یارانت
برخاستند تا خونت را حلال بشمارند. پس اکنون که برادران
شایسته‌ات را کشته‌اند، چگونه [سزاوار عذاب] نباشند؟!». حنظله
گفت: راست گفתי، فدایت شوم! تو از من آگاه‌تری و بدان نیز
سزاوارتری. آیا به سوی آخرت نرویم و به برادرانمان ملحق نشویم؟

۱. طبری، تاریخ الطبری: تاریخ الأمم و الملوك، ج ۵، ص ۴۴۳.

فرمود: «پیش به سوی بهتر از دنیا و آنچه در آن است و به سوی مُلکی کهنه نشدنی!». حنظله گفت: سلام بر تو، ای اباعبدالله! درود خدا بر تو و خاندانت! خدا، ما را در بهشت، با شما آشنا کند! فرمود: «آمین، آمین!». سپس، حنظله پیش تاخت و جنگید تا کشته شد.

از مضمون این کلام حضرت به دست می‌آید آنان که دعوت امام به حق در پیروی از حق را رد می‌کنند در راستای حلال شمردن خون مردان خدا گام برمی‌دارند.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّاتِ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾^۱

کسانی که نسبت به آیات خدا کفر می‌ورزند و پیامبران را به ناحق می‌کشند و [نیز] مردمی را که امر به عدالت می‌کنند به قتل می‌رسانند و به کیفر دردناک [الهی] بشارت ده!

۱. سوره آل عمران، آیه ۲۱.

ب) عوامل کفر

از احادیث حضرت سید الشهداء علیه السلام استفاده می‌شود کفر عواملی دارد، از

قبیل:

۱. دشمنی با اهل بیت علیهم السلام

خوارزمی می‌نویسد:

ثُمَّ إِنَّهُ علیه السلام دَعَا النَّاسَ إِلَى الْبِرَازِ، فَلَمْ يَزَلْ يَقْتُلُ كُلَّ مَنْ دَنَا إِلَيْهِ مِنْ
عُيُونِ الرَّجَالِ، حَتَّى قَتَلَ مِنْهُمْ مَقْتَلَةً عَظِيمَةً، فَحَالُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ رَحْلِهِ،
فَصَاحَ بِهِمْ: «وَيْحَكُمْ يَا شِيعَةَ آلِ أَبِي سُفْيَانَ، إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ
وَكُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَكُونُوا أَحْرَاراً فِي دُنْيَاكُمْ هَذِهِ، وَارْجِعُوا إِلَيَّ
أَحْسَابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ عَرَباً كَمَا تَزْعُمُونَ»^۱.

آنگاه امام علیه السلام، دشمن را به مبارزه خواند و هرکه را از جنگجویان به او
نزدیک شد، کشت. آنان میان او و خیمه‌اش حائل شدند و او فریاد
زد: «وای بر شما ای پیروان خاندان ابوسفیان! اگر دین ندارید و از
روز قیامت نمی‌هراسید، در دنیای خود آزاده باشید و اگر راست
می‌گویید که عرب هستید، به نیاکان خود نگاه کنید».

از این نحوه خطاب حضرت به شیعه خاندان ابوسفیان به دست می‌آید آنان
بی‌دین بوده و ترسی از معاد نداشته‌اند؛ زیرا اعتقاد به معاد، از ارکان دین بوده و
منکر رکن دین کافر است. در نتیجه آنان که با امام حسین علیه السلام به جنگ پرداخته و
با او دشمنی کرده‌اند، کافر محسوب می‌شوند.

۱. اخطب خوارزم، مقتل الحسين علیه السلام، ج ۲، ص ۳۸.

از امام حسین علیه السلام نقل شده که فرمود:

أَنَا قَتِيلُ الْعَبْرَةِ لَا يَذْكَرُنِي مُؤْمِنٌ إِلَّا بَكَى^۱.

من کشته اشکم، مؤمنی مرا یاد نمی کند جز آن که می گرید.

از مفهوم این جمله استفاده می شود دشمنان اهل بیت علیهم السلام از آن جمله امام

حسین علیه السلام مؤمن نبوده اند.

از امام علی علیه السلام نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

يَقْتُلُ الْحُسَيْنَ شَرُّ الْأُمَّةِ، وَيَتَبَرَّأُ مِنْ وُلْدِهِ مَنْ يَكْفُرُ بِي^۲.

حسین علیه السلام را تبهارترین فرد این امت خواهد کشت و بیزاری

می جوید از فرزندانش (ائمه) کسی که به من کافر می شود.

محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام نقل کرده که فرمود:

إِنَّ رَجُلًا مِنْ هَذِيلٍ كَانَ يَسُبُّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَبَلَغَ ذَلِكَ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: مَنْ لِهَذَا؟ فَقَامَ رَجُلَانِ مِنَ الْأَنْصَارِ فَقَالَا: نَحْنُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَانْطَلَقَا حَتَّى أَتِيَا عَرَبَةَ فَسَأَلَا عَنْهُ فَإِذَا هُوَ يَتَلَقَّى عَنْمَهُ فَلَحِقَاهُ بَيْنَ أَهْلِهِ وَعَنْمِهِ فَلَمْ يُسَلِّمَا عَلَيْهِ، فَقَالَ: مَنْ أَنْتُمَا؟ وَمَا اسْمُكُمَا؟ فَقَالَا لَهُ: أَنْتَ فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، فَتَزَلَا وَضَرَبَا عَنْقَهُ. قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ: فَقُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام: أَرَأَيْتَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا الْآنَ سَبَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله أَيَقْتُلُ؟ قَالَ: إِنْ لَمْ تَخَفْ عَلَى نَفْسِكَ فَاقْتُلْهُ^۳.

مردی از قبیله هذیل همیشه رسول خدا صلی الله علیه و آله را سب و دشنام می داد.

خبر آن به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید، حضرت فرمود: چه کسی است که

از عهده او برآید؟ دو نفر از انصار گفتند: ما ای رسول خدا صلی الله علیه و آله. آن ها

حرکت کرده و به منطقه او رسیدند و دنبال او را گرفته و در حالی که

۱. ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۱۰۸-۱۰۹، حدیث ۶.

۲. ابن بابویه، عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۶۴، حدیث ۲۷۷.

۳. کلینی، الکافی، ج ۷، ص ۲۶۷، حدیث ۳۳.

گوسفندانش را می‌چرانند یافتند. او گفت: شما چه کسانی هستید و اسم شما چیست؟ آن دو گفتند: تو فلان شخص هستی؟ گفت: آری. آن دو پایین آمده و او را به قتل رساندند. محمد بن مسلم می‌گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: اگر الآن کسی پیامبر صلی الله علیه و آله را سب نمود کشته می‌شود؟ حضرت فرمود: اگر بر جان خودت خوف نداری او را به قتل برسان.

هشام بن سالم درباره امام صادق علیه السلام نقل کرده است:

أَنَّهُ سَأَلَ عَمَّنْ شَتَمَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: يَقْتُلُهُ الْأَدْنَى فَلَاذْنَى قَبْلَ أَنْ يَرْفَعَهُ إِلَى الْإِمَامِ.^۱

از ایشان درباره حکم کسی که رسول خدا صلی الله علیه و آله را ناسزا گوید سؤال شد. پس فرمود: نزدیک‌ترین کس به او پیش از آن‌که برای محاکمه نزد امام برده شود، وی را می‌کشد.

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

أَخْبَرَنِي أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: [إِنَّ] النَّاسَ فِيَّ أَسْوَأُ سِوَاءِ، مَنْ سَمِعَ أَحَدًا يَذْكَرُنِي فَأَلَوَّاجِبُ عَلَيْهِ أَنْ يَقْتُلَ مَنْ شَتَمَنِي وَلَا يَرْفَعُ إِلَيَّ السُّلْطَانِ، وَالْوَّاجِبُ عَلَى السُّلْطَانِ إِذَا رُفِعَ إِلَيْهِ أَنْ يَقْتُلَ مَنْ نَالَ مِنِّي.^۲

پدرم علیه السلام مرا خبر داد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مردم نزد من همگی یکسان‌اند، هر کس شنید از شخصی که مرا یاد می‌کند بر او واجب است که هر کس مرا دشنام می‌دهد به قتل برساند و بر سلطان واجب است هرگاه خبر به او رسید دشنام دهنده مرا به قتل برساند.

از امام علی علیه السلام نقل شده که فرمود:

۱. همان، ج ۷، ص ۲۵۹، حدیث ۲۱.

۲. همان، ج ۷، ص ۲۶۷، حدیث ۳۲.

إِنَّ يَهُودِيَّةً كَانَتْ تَشْتُمُ النَّبِيَّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) وَتَقَعُ فِيهِ،
فَحَنَقَهَا رَجُلٌ حَتَّى مَاتَتْ، فَأَبْطَلَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ)
دَمَهَا.^۱

زنی یهودی همیشه پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را دشنام می داد و متعرض حضرت می شد، مردی گلوی او را چنان فشار داد تا او را کشت. رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خون او را حلال کرد.

حاکم نیشابوری به سندش از عبدالله بن عباس نقل کرده که گفت:

كَانَتْ أُمُّ وَلَدِ رَجُلٍ كَانَتْ لَهُ مِنْهَا ابْنَانِ مِثْلُ اللَّوْلُؤَتَيْنِ، وَكَانَتْ تَشْتُمُ
النَّبِيَّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) فَيَنْهَاهَا وَلَا تَنْتَهِي وَيَرْجُرُهَا وَلَا تَنْزَجِرُ،
فَلَمَّا كَانَ ذَلِكَ لَيْلَةَ ذَكَرَتِ النَّبِيَّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) فَمَا صَبَرَ أَنْ
قَامَ إِلَى مِغْوَلٍ فَوَضَعَهَا فِي بَطْنِهَا، ثُمَّ اتَّكَأَ عَلَيْهَا حَتَّى أَنْفَذَهَا، فَقَالَ
رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ): «أَشْهَدُ أَنَّ دَمَهَا هَدْرٌ».^۲

زن کنیزی بود برای شخصی که از او دو فرزند همانند دو گوهر داشت، آن زن، پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را همیشه دشنام می داد و هر چه که او را از این کار نهی کرده و بازداشتند دست برنمی داشت، یک شب متعرض پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شد و آن مرد صبر نکرد تا این که خنجر را برداشت و در شکم او فرو برد آنگاه بر روی او افتاد و کارش را تمام کرد. رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: گواه باش که خون او هدر است.

۱. ابو داود سجستانی، سنن ابی داود، ج ۴، ص ۱۲۹، حدیث ۴۳۶۲.
۲. حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۳۹۴، حدیث ۸۰۴۴.

ابن حزم به سندش نقل می‌کند:

كَانَ رَجُلٌ يَشْتُمُ النَّبِيَّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فَقَالَ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): مَنْ يَكْفِينِي عَدُوًّا لِي؟ فَقَالَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ: أَنَا، فَبَعَثَهُ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) إِلَيْهِ فَقَتَلَهُ.^۱

مردی بود که به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دشنام می‌داد، حضرت فرمود: چه کسی مرا در مورد دشمنم کفایت می‌کند؟ خالد بن ولید فرمود، من. حضرت او را برای این کار فرستاد و خالد نیز او را به قتل رسانید.

حاکم نیشابوری به سندش از ابوبرزه اسلمی نقل کرده که گفت:

أَغْلَطَ رَجُلٌ لِأَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَقُلْتُ: يَا خَلِيفَةَ رَسُولِ اللَّهِ، أَلَا أَفْتَلُهُ؟ فَقَالَ: «لَيْسَ هَذَا إِلَّا لِمَنْ سَنَمَ النَّبِيَّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ)».^۲

مردی به ابوبکر دشنام داد. من گفتم: ای خلیفه رسول خدا! اجازه می‌دهی که او را به قتل رسانم؟ او گفت: «حکم قتل مخصوص کسی است که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را دشنام دهد».

از ابوهزیره نقل شده که گفت:

لَا يُقْتَلُ أَحَدٌ بِسَبِّ أَحَدٍ إِلَّا بِسَبِّ النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ).^۳

کسی به جهت دشنام دادن شخصی کشته نمی‌شود مگر دشنام به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

۲. اعتقاد به تشبیه

ابن شعبه حرّانی در «تحف العقول» از امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام نقل کرده که فرمود:

۱. علی بن احمد ابن حزم، *المحلی بالآثار*، ج ۱۲، ص ۴۳۷.
۲. حاکم نیشابوری، *المستدرک علی الصحیحین*، ج ۴، ص ۳۹۵، حدیث ۸۰۴۶.
۳. بیهقی، *السنن الکبری*، ج ۷، ص ۹۷، حدیث ۱۳۳۷۸.

أَيُّهَا النَّاسُ، اتَّقُوا هَؤُلَاءِ الْمَارِقَةَ الَّذِينَ يُشَبِّهُونَ اللَّهَ بِأَنْفُسِهِمْ،
يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ، بَلْ هُوَ اللَّهُ لَيْسَ كَمِثْلِهِ
شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ، لَا تَدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ
اللطيفُ الخبيرُ.^۱

ای مردم! از این بیرون رفتگان از دین که خدا را به خود شبیه
می‌کنند و مانند کافرانِ اهل کتاب سخن می‌گویند، بپرهیزید که او
خدایی بی نظیر، شنوا و بیناست. دیده‌ها او را در نمی‌یابند و او دیده‌ها
را درمی‌یابد و اوست باریک‌بین آگاه.

از مضمون این کلام حضرت به دست می‌آید خروج از دین عواملی دارد از آن
جمله تشبیه کردن خداوند سبحان به خلق است، همان‌گونه که اهل کتاب از یهود
و نصارا چنین می‌کرده‌اند.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَقَالَتِ الْيَهُودُ عِزِّيْرٌ أُنْزِلَ اللَّهُ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ
ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ
قَالَهُمْ اللَّهُ أَنْ يُوَفَّكَوْا. ۲﴾

یهود گفتند: «عزیر پسر خداست!» و نصارا گفتند: «مسیح پسر
خداست!» این سخنی است که با زبان خود می‌گویند که همانند
گفتار کافران پیشین است؛ خدا آنان را بکشد، چگونه از حق انحراف
می‌یابند؟!

امام رضا علیه السلام می‌فرماید:

مَنْ وَصَفَ اللَّهَ بِوَجْهِهِ كَالْوُجُوهِ فَقَدْ كَفَرَ.^۳

۱. ابن شعبه، تحف العقول عن آل الرسول (صلی الله علیهم)، ص ۲۴۴.

۲. سوره توبه، آیه ۳۰.

۳. ابن بابویه، التوحید، ص ۱۱۷، حدیث ۲۱.

هر که خدا را وصف کند به وجه و رویی چون روی‌ها، به حقیقت که کافر شده است.

۳. عدم ایمان به قضا و قدر الهی

از امام رضا علیه السلام نقل شده که فرمود:

كَتَبَ الْحَسَنُ بْنُ أَبِي الْحَسَنِ الْبَصْرِيُّ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام يَسْأَلُهُ عَنِ الْقَدَرِ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ: «اتَّبِعْ مَا شَرَحْتُ لَكَ فِي الْقَدَرِ مِمَّا أَفْضِي إِلَيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِالْقَدَرِ خَيْرِهِ وَشَرِّهِ فَقَدْ كَفَرَ...»^۱.

حسن بن ابی حسن بصری به حسین بن علی بن ابی‌طالب علیه السلام نامه نوشت و از او درباره قدر (تقدیر) پرسید. حسین علیه السلام به او نوشت: از آنچه درباره قدر (تقدیر) به ما اهل بیت رسیده و برایت توضیح می‌دهم، پیروی کن که هر کس به خیر و شر قدر، ایمان نیاورد، کافر شده است...

از جمله «مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِالْقَدَرِ خَيْرِهِ وَشَرِّهِ فَقَدْ كَفَرَ» استفاده می‌شود از عوامل کفر عدم ایمان به خیر و شر قدر الهی است.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که خداوند عزوجل فرمود:

مَنْ لَمْ يَرْضَ بِقَضَائِي وَلَمْ يُؤْمِنْ بِقَدْرِي فَلْيَلْتَمِسْ إِلَهًا غَيْرِي.^۲

هر کس به قضای من خشنود نباشد و به قدر من ایمان نیاورد، باید در پی خدایی غیر از من باشد.

امام علی علیه السلام فرمود:

مَنْ لَمْ يَرْضَ بِالْقَضَاءِ دَخَلَ الْكُفْرَ دِينَهُ.^۳

هر کس به قضا خشنود نباشد، کفر در دینش نفوذ کرده است.

۱. علی بن موسی علیه السلام، الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا عليه السلام، ص ۴۰۸-۴۰۹.

۲. ابن بابویه، التوحید، ص ۳۷۱، حدیث ۱۱.

۳. آمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ص ۶۵۰-۶۵۱، حدیث ۱۳۰۶.

۴. مبارزه با دین

بلاذری می نویسد:

وَكَتَبَ مُعَاوِيَةَ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (رض): أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ انْتَهَتْ إِلَيَّ
عَنْكَ أُمُورٌ أَرَعَبُ بِكَ عَنْهَا، فَإِنْ كَانَتْ حَقًّا لَمْ أَقَارَكَ عَلَيْهَا، وَلَعَمْرِي
إِنْ مَنْ أَعْطَى صَفْقَةً يَمِينِهِ وَعَهْدَ اللَّهِ وَمِيثَاقَهُ لِحَرِيٍّ بِالْوَفَاءِ، وَإِنْ
كَانَتْ بَاطِلًا فَانْتِ أَسْعَدُ النَّاسِ بِذَلِكَ، وَبِحِظِّ نَفْسِكَ تَبَدُّ، وَبِعَهْدِ اللَّهِ
تُوفِي، فَلَا تَحْمِلْنِي عَلَى قَطِيعَتِكَ وَالْإِسَاءَةِ بِكَ، فَإِنِّي مَتَى أَنْكَرَكَ
تُنْكَرَنِي، وَمَتَى تَكْذِبُنِي أَكْذِبُكَ، فَاتَّقِ شَقَّ عَصَا هَذِهِ الْأُمَّةِ وَأَنْ يَرْجِعُوا
عَلَى يَدِكَ إِلَى الْفِتْنَةِ، فَقَدْ جَرَّبَتِ النَّاسَ وَبَلَّوْنَهُمْ، وَأَبُوكَ كَانَ أَفْضَلَ
مِنْكَ، وَقَدْ كَانَ اجْتَمَعَ عَلَيْهِ رَأْيُ الَّذِينَ يَلُودُونَ بِكَ، وَلَا أَظُنُّهُ يَصْلُحُ
لَكَ مِنْهُمْ مَا كَانَ فَسَدَ عَلَيْهِ، فَاَنْظُرْ لِنَفْسِكَ وَدِينِكَ ﴿وَلَا
سَتَخْفَنَكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ﴾!

فَكَتَبَ إِلَيْهِ الْحُسَيْنُ: أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ بَلَغَنِي كِتَابُكَ تَذَكُّرُ أَنَّهُ بَلَغَتْكَ
عَنِّي أُمُورٌ تَرَعَبُ عَنْهَا، فَإِنْ كَانَتْ حَقًّا لَمْ تُقَارِنِي عَلَيْهَا، وَلَنْ يَهْدِي
إِلَى الْحَسَنَاتِ وَيُسَدِّدَ لَهَا إِلَّا اللَّهُ. فَأَمَّا مَا نُمِّي إِلَيْكَ فَإِنَّمَا رَقَاهُ
الْمَلَاقُونَ الْمَشَاوُونَ بِالنَّمَائِمِ، الْمُفَرَّقُونَ بَيْنَ الْجَمِيعِ، وَمَا أُرِيدُ حَرْبًا
لَكَ وَلَا خِلَافًا عَلَيْكَ، وَأَيْمُ اللَّهِ لَقَدْ تَرَكْتُ ذَلِكَ وَأَنَا أَخَافُ اللَّهَ فِي تَرْكِهِ،
وَمَا أَظُنُّ اللَّهَ رَاضِيًا عَنِّي بِتَرْكِ مُحَاكَمَتِكَ إِلَيْهِ، وَلَا عَادِرِي دُونَ الْإِعْذَارِ
إِلَيْهِ فِيكَ وَفِي أَوْلِيَائِكَ الْقَاسِطِينَ الْمُلْحِدِينَ، حِزْبِ الظَّالِمِينَ وَأَوْلِيَاءِ
الشَّيَاطِينِ، أَلَسْتَ قَاتِلَ حُجْرِ بْنِ عَدِيٍّ وَأَصْحَابِهِ الْمُصَلِّينَ الْعَابِدِينَ،
الَّذِينَ يُنْكِرُونَ الظُّلْمَ وَيَسْتَعْظِمُونَ الْبِدْعَ وَلَا يَخَافُونَ فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَائِمَ
ظُلْمًا وَعُدْوَانًا بَعْدَ إِعْطَائِهِمُ الْأَمَانَ بِالْمَوَاتِيقِ وَالْأَيْمَانِ الْمُعْلَظَةِ؟!!

أَوْلَسْتَ قَاتِلَ عَمْرٍو بْنِ الْحَمِقِ صَاحِبِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ)، الَّذِي أَبْلَتْهُ الْعِبَادَةُ وَصَفَّرَتْ لَوْنَهُ وَأَنْحَلَتْ جِسْمَهُ؟! أَوْلَسْتَ الْمُدْعَى زِيَادَ بْنَ سُمَيَّةَ الْمُؤَلُّودَ عَلَى فِرَاشِ عُيَيْدِ عَبْدِ ثَقِيفٍ، وَزَعَمْتَ أَنَّهُ ابْنُ أَبِيكَ، وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ): «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ»، فَتَرَكْتَ سُنَّةَ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) وَخَالَفْتَ أَمْرَهُ مُتَعَمِّدًا، وَاتَّبَعْتَ هَوَاكَ مُكْذِبًا بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ، ثُمَّ سَلَطْتَهُ عَلَى الْعِرَاقِيِّينَ فَقَطَعَ أَيْدِي الْمُسْلِمِينَ وَسَمَلَ أَعْيُنَهُمْ وَصَلَبَهُمْ عَلَى جُدُوعِ النَّخْلِ، كَأَنَّكَ لَسْتَ مِنَ الْأُمَّةِ وَكَأَنَّهَا لَيْسَتْ مِنْكَ، وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ): «مَنْ أَلْحَقَ بِقَوْمٍ نَسَبًا لَيْسَ لَهُمْ فَهُوَ مَلْعُونٌ»؟! أَوْلَسْتَ صَاحِبَ الْحَضْرَمِيِّينَ الَّذِينَ كَتَبَ إِلَيْكَ ابْنُ سُمَيَّةَ أَنَّهُمْ عَلَى دِينِ عَلِيٍّ، فَكَتَبْتَ إِلَيْهِ: أَقْتُلْ مَنْ كَانَ عَلَى دِينِ عَلِيٍّ وَرَأْيِهِ، فَقَتَلْتَهُمْ وَمَثَّلَ بِهِمْ بِأَمْرِكَ؟! وَدِينِ عَلِيٍّ دِينُ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) الَّذِي كَانَ يَضْرِبُ عَلَيْهِ أَبَاكَ، وَالَّذِي انْتَحَالَكَ إِيَّاهُ أَجْلَسَكَ مَجْلِسَكَ هَذَا، وَلَوْلَا هُوَ كَانَ أَفْضَلُ شَرَفِكَ تَجَشَّمِ الرَّحْلَتَيْنِ فِي طَلَبِ الْخُمُورِ. وَقُلْتَ: أَنْظِرْ لِنَفْسِكَ وَدِينِكَ وَالْأُمَّةِ، وَاتَّقِ شِقَّ عَصَا الْأَلْفَةِ، وَأَنْ تَرَدَّ النَّاسَ إِلَى الْفِتْنَةِ، فَلَا أَعْلَمُ فِتْنَةً عَلَى الْأُمَّةِ أَعْظَمَ مِنْ وِلَايَتِكَ عَلَيْهَا، وَلَا أَعْلَمُ نَظْرًا لِنَفْسِي وَدِينِي أَفْضَلَ مِنْ جِهَادِكَ، فَإِنْ أَفْعَلَهُ فَهُوَ قُرْبَةٌ إِلَيَّ رَبِّي، وَإِنْ أَتْرَكُهُ فَذَنْبٌ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ مِنْهُ فِي كَثِيرٍ مِنْ تَقْصِيرِي، وَأَسْأَلُ اللَّهَ تَوْفِيقِي لِأَرْشِدِ أُمُورِي. وَأَمَّا كَيْدُكَ إِيَّايَ، فَلَيْسَ يَكُونُ عَلَى أَحَدٍ أَضَرُّ مِنْهُ عَلَيْكَ، كَفَعْلِكَ بِهِؤُلَاءِ النَّفَرِ الَّذِينَ قَتَلْتَهُمْ وَمَثَلْتَ بِهِمْ بَعْدَ الصُّلْحِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا قَاتِلُوكَ وَلَا نَقُضُوا عَهْدَكَ، إِلَّا مَخَافَةَ أَمْرٍ لَوْ لَمْ تَقْتُلْهُمْ مِتَّ قَبْلَ أَنْ يَفْعَلُوهُ، أَوْ مَاتُوا قَبْلَ أَنْ يُدْرِكُوهُ. فَأَبْشِرْ يَا مُعَاوِيَةَ بِالْقِصَاصِ، وَأَيِّقِنِ بِالْحِسَابِ، وَأَعْلَمَنَّ أَنَّ لِلَّهِ كِتَابًا لَا يُعَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا

أَحْصَاهَا، وَنَيْسَ اللَّهُ بِنَاسٍ لَكَ أَخَذَكَ بِالظَّنَّةِ، وَقَتْلِكَ أَوْلِيَاءَهُ عَلَى
الشُّبْهَةِ وَالتُّهْمَةِ، وَأَخَذَكَ النَّاسَ بِالْبَيْعَةِ لِابْنِكَ غُلَامٍ سَفِيهِ يَشْرِبُ
الشَّرَابَ وَيَلْعَبُ بِالْكِلَابِ، وَلَا أَعْلَمُكَ إِلَّا خَسِرْتَ نَفْسَكَ وَأُوبَقْتَ
دِينَكَ وَأَكَلْتَ أَمَانَتَكَ وَعَشَشْتَ رَعِيَّتَكَ وَتَبَوَّأْتَ مَقْعَدَكَ مِنَ النَّارِ، فَ
﴿بَعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾^۱!

معاویه به حسین بن علی علیه السلام نوشت: «اما بعد، خبر کارهایی از تو به من رسیده که آن‌ها را از تو بعید می‌دانم. اگر آن خبرها درست باشد، با تو بر آن‌ها موافقت نمی‌کنم. به جانم سوگند، کسی که به پیمان خود و عهد و میثاق الهی وفا کند، سزاوار وفاست؛ و اگر آن‌ها درست نباشند، تو در میان مردم، بیشترین سهم را از این داری و به بهره خود می‌آغازی و به عهد خدا، وفا می‌کنی. مرا به قطع پیوند و بدی با خود، وادار مکن. اگر مرا انکار کنی، انکارت می‌کنم و اگر به من نیرنگ بزنی، به تو نیرنگ می‌زنم. از شکستن اجتماع این امت و بازگرداندن آن‌ها به فتنه، بپرهیز. تو مردم را تجربه کرده و آزموده‌ای و پدرت از تو برتر بود و نظر کسانی که به تو پناه می‌آورند، بر او گرد آمده بود و گمان نمی‌برم آنچه برای پدرت نکردند، برای تو بکنند. پس به فکر خود و دینت باشی و (کسانی که یقین ندارند، تو را سبک نشمارند)».

حسین علیه السلام در پاسخ معاویه نوشت: «اما بعد، نامه‌ات به من رسید. نوشته بودی که خبر کارهایی از من به تو رسیده که دوست نداری [گفته باشم] و اگر درست باشد، با من بر آن‌ها موافقت نمی‌کنی و جز خدا، به نیکی‌ها ره نمی‌نماید و به آن‌ها موفق نمی‌دارد. اَمَّا

۱. سوره هود، آیه ۴۴.

۲. احمد بن یحیی بلاذری، *أنساب الأشراف*، ج ۵، ص ۱۲۸-۱۳۰.

سخن‌چینی انجام شده برای تو را چاپلوسان سخن‌چین تفرقه‌افکن میان جماعت کرده‌اند. من، سر جنگ و مخالفت با تو را ندارم. سوگند به خدا، آن را وانهادهم و من، از این وانهادن، از خدا می‌ترسم و گمان نمی‌کنم خداوند، از این‌که دشمنی با تو را کنار گذاشته‌ام و درباره‌ی تو و دوستان متجاوز ملحدت - که حزب ظالمان و دار و دسته‌ی شیطان‌اند - در برابر خدا، عذری جز آنچه خود بپذیرد، ندارم. آیا تو حجر بن عدی و یارانش را به ستم و تجاوز نکشتی؛ آنان که نمازگزار و عابد بودند و ستم را زشت و بدعت‌ها را دهشتناک می‌شمردند و از سرزنش هیچ سرزنشگری در راه خدا نمی‌ترسیدند؟ این کشتار را پس از امان دادن به آن‌ها، با همه‌ی وثیقه‌ها و سوگندهای غلیظ و شدید، انجام دادی. آیا تو قاتل عمرو بن حمق، صحابی پیامبر خدا ﷺ، نیستی که عبادت، فرسوده‌اش کرده و رنگش را زرد و بدنش را لاغر نموده بود؟ آیا تو زیاد بن سمیه را که بر بستر عبید (برده‌ی ثقیف) زاده شده بود، پسر پدرت نخواندی، در حالی که پیامبر خدا ﷺ فرموده بود: فرزند، متعلق به بستر است و برای زناکار، سنگ است؟ تو سنت پیامبر خدا ﷺ را وانهادی و به عمد، با فرمان او مخالفت کردی و از سر تکذیب، هوس خود را دنبال کردی، بی‌آن‌که رهنمودی از جانب خدا داشته باشی. سپس، زیاد را بر کوفه و بصره، مسلط کردی تا دستان مسلمانان را قطع کند و چشمان آنان را با میله‌ی داغ، برکند و به شاخه‌های نخل بیاویزد. گویی تو از امت نیستی و او هم از تو نیست که پیامبر خدا ﷺ فرمود: هر کس بیگانه‌ای را جزو خاندان قومی حساب کند که نسبش آن نیست، ملعون است. آیا تو همان نیستی که [زیاد] ابن سمیه به تو نوشت: حضرمیان، بر دین علی هستند و تو به او نوشتی: هر کسی را که بر دین علی و اندیشه‌ی اوست، بکش و او هم به فرمان تو، آنان را کشت و مثله کرد؟ دین

علی علیه السلام دین محمد صلی الله علیه و آله است که بر سر آن با پدرت می جنگید؛ کسی که با بستن خود به [آیین] او، بر این جایگاه نشستهای و اگر او نبود، برترین شرف تو، زحمت ترتیب دادن دو سفر [زمستانی و تابستانی قریش] در طلب شراب بود. گفته‌ای: به خودت و دین و امت بیندیش و اجتماع و الفت امت را نشکن و مردم را به فتنه، بازنگردان. من، فتنه‌ای بزرگ‌تر از فرمانروایی تو بر این امت نمی‌شناسم و برای خود و دینم، رأیی برتر از جهاد با تو نمی‌دانم. اگر جهاد کنم، [مایه] نزدیکی من به پروردگارم است و اگر آن را واگذارم، گناهی است که از فراوانی تقصیرم در آن، از خدا، آمرزش می‌طلبم و از خدا می‌خواهم که به درست‌ترین کار، موفقم بدارد؛ اما زیان نیرنگ تو با من، بیش از هر کس دیگر، به خودت می‌رسد؛ مانند همین کار تو با این چند تنی که آنان را کشتی و مثله‌شان نمودی، با آن‌که آنان، در صلح با تو بودند و نه با تو جنگیده و نه پیمانت را شکسته بودند و فقط، از چیزی ترسیدی که اگر هم آنان را نمی‌کشتی، پیش از این می‌مردی یا آنان، پیش از رسیدن به آن می‌مردند. پس ای معاویه! قصاص را در پیش رو داری. به حساب، یقین داشته باش و بدان که خدا، نوشته‌ای دارد که هیچ کار کوچک و بزرگی نیست، جز آن‌که آن را برشمرده است. خدا فراموش نمی‌کند دستگیرکردن‌هایت را به خاطر بی‌اعتمادی و بدبینی و کشتن اولیا را به شبهه و تهمت و بیعت گرفتنت را از مردم برای پسرت، آن جوان نابخرد، شراب‌خوار و سگ‌باز! جز این نمی‌دانم که خود را تباه کردی و دینت را هلاک نمودی و امانت نزد خود را خوردی و مردمت را فریفتی و جایگاهی از آتش، برای خود برگرفتی. پس (دور باد قوم ظالم از رحمت الهی)!».»

از جمله «وَأَوْبَقْتِ دِينَكَ» که حضرت با آن خطاب به معاویه کرده و در تفریح بر اقدامات او فرموده به دست می‌آید اموری است که باعث نابود شدن دین انسان می‌شود و یکی از آن‌ها مبارزه با دین است، همان‌گونه که معاویه چنین بوده است؛ لذا از پیامبر ﷺ نقل شده که فرمود:

أَوَّلُ مَنْ يُعَيِّرُ سُنَّتِي رَجُلٌ مِنْ بَنِي أُمَيَّةَ^۱.

اول کسی که سنت مرا تغییر می‌دهد، مردی از بنی‌امیه است.

۵. ظلم به مردم

و نیز از حدیث فوق به دست می‌آید ظلم به مردم یکی از عوامل کفر است، همان‌گونه که معاویه چنین بوده است.

از امام حسین عليه السلام نقل شده که در خطبه‌ای فرمود:

مَجَارِي الْأُمُورِ وَالْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ الْأَمْنَاءِ عَلَى حَلَالِهِ
وَحَرَامِهِ، فَأَنْتُمْ الْمَسْلُوبُونَ تِلْكَ الْمَنْزِلَةَ، وَمَا سَلِبْتُمْ ذَلِكَ إِلَّا بِتَفْرِقِكُمْ
عَنِ الْحَقِّ وَاخْتِلَافِكُمْ فِي السُّنَّةِ بَعْدَ الْبَيْتَةِ الْوَاضِحَةِ، وَلَوْ صَبَرْتُمْ عَلَى
الْأَدَى وَتَحَمَّلْتُمْ الْمَوُونَةَ فِي ذَاتِ اللَّهِ كَانَتْ أُمُورُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ تَرْدُ
وَعَنْكُمْ تَصُدُّرُ وَإِلَيْكُمْ تَرْجِعُ، وَلَكِنَّكُمْ مَكَنَّتُمُ الظُّلْمَةَ مِنْ مَنْزِلَتِكُمْ
وَاسْتَسَلَّمْتُمْ أُمُورَ اللَّهِ فِي أَيْدِيهِمْ، يَعْمَلُونَ بِالشُّبُهَاتِ وَيَسِيرُونَ فِي
الشَّهَوَاتِ، سَلَطَهُمْ عَلَى ذَلِكَ فَرَارُكُمْ مِنَ الْمَوْتِ وَإِعْجَابُكُمْ بِالْحَيَاةِ
الَّتِي هِيَ مُفَارِقَتُكُمْ، فَاسَلَّمْتُمْ الضُّعَفَاءَ فِي أَيْدِيهِمْ فَمِنْ بَيْنِ مُسْتَعْبِدِ
مَقْهُورٍ وَبَيْنِ مُسْتَضْعَفٍ عَلَى مَعِيشَتِهِ مَغْلُوبٍ، يَتَقَلَّبُونَ فِي الْمُلْكِ
بَارَائِهِمْ وَيَسْتَشْعِرُونَ الْخِزْيَ بِأَهْوَائِهِمْ اقْتِدَاءً بِالأَشْرَارِ وَجُرْأَةً عَلَى
الْجَبَّارِ، فِي كُلِّ بَلَدٍ مِنْهُمْ عَلَى مِنْبَرِهِ خَطِيبٌ يَصْفَعُ، فَالْأَرْضُ لَهُمْ
شَاغِرَةٌ وَأَيْدِيهِمْ فِيهَا مَبْسُوطَةٌ وَالنَّاسُ لَهُمْ حَوْلٌ لَا يَدْفَعُونَ يَدَ لَامِسٍ،

۱. اسماعیل بن عمر ابن کثیر، البدایة و النهایة، ج ۸، ص ۲۳۱.

**فَمِنْ بَيْنِ جَبَّارٍ عَنِيدٍ وَذِي سَطْوَةٍ عَلَى الضَّعْفَةِ شَدِيدٍ، مُطَاعٍ لَا يَعْرِفُ
الْمُبْدِيَّ الْمُعِيدَ.^۱**

گردش امور و جریان احکام به دست دانشمندان الهی است که بر حلال و حرامش امین‌اند و این جایگاه، از شما گرفته شده است و این سلب منزلت، جز به سبب پراکندگی از حق و اختلافان در سنت پیامبر صلی الله علیه و آله پس از دلیلی روشن نیست. اگر بر آزار، شکیبایی می‌کردید و در راه خدا، تحمل به خرج می‌دادید، امور خدا بر شما وارد و از شما صادر می‌شد و به شما بازمی‌گشت؛ ولی شما، ستمکاران را در جایگاه خویش جای دادید و زمام امور خدایی را به دست آنان سپردید تا به شبهه عمل کنند و به راه خواهش‌های نفسانی بروند. گریز شما از مرگ و خوش داشتن زندگی‌ای که به هر حال از شما جدا می‌شود، آنان را بر این مقام، مسلط کرد. شما ناتوانان را به چنگال آن‌ها سپردید که برخی را بنده و مقهور کنند و پاره‌ای را درمانده از تأمین معیشت و مغلوب سازند، مملکت را با خودکامگی، زیر و رو کنند و به پیروی از تبه‌کاران و جسارت بر خدای جبار، رسوایی هوسرانی‌هایشان را بر خویش، هموار دارند. به هر شهری، سخنرانی زبان‌باز بر منبر دارند و تمام سرزمین اسلام، بی‌دفاع، زیر پایشان افتاده و دستشان در همه جای آن، باز است و مردم، برده‌وار در اختیار آنان‌اند و دست‌درازی آنان را نمی‌توانند از خود، دور کنند. برخی زورگو و لجوج‌اند که بر ناتوان به سختی حمله می‌برند و پاره‌ای، فرمان روایانی هستند که آورنده و بازگرداننده‌ای [و خدا و قیامتی] نمی‌شناسند.

۱. ابن شعبه، تحف العقول عن آل الرسول (صلی الله علیه و آله)، ص ۳۳۸-۳۳۹.

از عبارت «مُطَاعٍ لَا يَعْرِفُ الْمُبْدِئَ الْمَعِيدَ» و سیاق آن استفاده می‌شود ظلم در انکار مبدأ و معاد و نیز انکار مبدأ و معاد در ظلم کردن به مردم مؤثر است.

از امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده که ضمن خطبه‌ای فرمود:

وَإِنَّ شَرَّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ جَائِرٌ صَلَّى وَصَلَّ بِهِ، فَأَمَاتَ سُنَّةَ مَاخُودَةَ
وَأَحْيَىٰ بِدْعَةَ مَثْرُوكَةَ، وَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ: يُؤْتَىٰ يَوْمَ
الْقِيَامَةِ بِالْإِمَامِ الْجَائِرِ وَلَيْسَ مَعَهُ نَصِيرٌ وَلَا عَاذِرٌ فَيُلْقَىٰ فِي نَارِ جَهَنَّمَ
فَيَدُورُ فِيهَا كَمَا تَدُورُ الرَّحَىٰ، ثُمَّ يَرْتَبِطُ فِي قَعْرِهَا.^۱

و بدترین مردم نزد خدا، رهبر ستمگری است که خود گمراه و مایه گمراهی دیگران است که سنت پذیرفته را بمیراند و بدعت ترک شده را زنده گرداند. من از پیامبر خدا صلى الله عليه وآله شنیدم که گفت: «روز قیامت رهبر ستمگر را بیاورند که نه یاوری دارد و نه کسی از او پوزش خواهی می‌کند، پس او را در آتش جهنم افکنند و در آن چنان می‌چرخد که سنگ آسیاب؛ تا به قعر دوزخ رسیده به زنجیر کشیده شود».

۶. خروج بر امام

خوارزمی حنفی می‌نویسد:

فَتَقَدَّمَ الْحُسَيْنُ عليه السلام حَتَّىٰ وَقَفَ قِبَالَ الْقَوْمِ، وَجَعَلَ يَنْظُرُ إِلَىٰ صُفُوفِهِمْ
كَأَنَّهَا السَّيْلُ، وَنَظَرَ إِلَىٰ ابْنِ سَعْدٍ وَاقِفًا فِي صَنَادِيدِ الْكُوفَةِ، فَقَالَ:
«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ الدُّنْيَا، فَجَعَلَهَا دَارَ فَنَاءٍ وَزَوَالٍ، مُتَصَرِّفَةً بِأَهْلِهَا
حَالًا بَعْدَ حَالٍ، فَالْمَعْرُورُ مِنْ عَرَّتِهِ، وَالشَّقِيُّ مَنْ فِتْنَتِهِ، فَلَا تَعَرَّيْتُمْ
هَذِهِ الدُّنْيَا فَإِنَّهَا تَقْطَعُ رَجَاءَ مَنْ رَكَنَ إِلَيْهَا، وَتُخَيِّبُ طَمَحَ مَنْ طَمَحَ
فِيهَا، وَأَرَاكُمْ قَدْ اجْتَمَعْتُمْ عَلَيَّ أَمْرٍ قَدْ أَسْخَطْتُمُ اللَّهَ فِيهِ عَلَيْكُمْ،
فَأَعْرَضَ بَوَجْهِهِ الْكَرِيمِ عَنْكُمْ، وَأَحَلَّ بِكُمْ نِقْمَتَهُ، وَجَنَّبَكُمْ رَحْمَتَهُ،

۱. علی بن ابی طالب علیه السلام، نهج البلاغه، خطبه ۱۶۴.

فَنِعْمَ الرَّبُّ رَبَّنَا، وَبِئْسَ الْعَبِيدُ أَنْتُمْ، أَقْرَرْتُمْ بِالطَّاعَةِ، وَأَمَنْتُمْ بِالرَّسُولِ
 مُحَمَّدٍ، ثُمَّ إِنَّكُمْ زَحَفْتُمْ إِلَىٰ ذُرِّيَّتِهِ تُرِيدُونَ قَتْلَهُمْ، لَقَدْ اسْتَحْوَذَ
 عَلَيْكُمُ الشَّيْطَانُ فَأَنْسَاكُمْ ذِكْرَ اللَّهِ الْعَظِيمِ، فَتَبَّ لَكُمْ وَمَا تُرِيدُونَ، إِنَّا
 لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، هَؤُلَاءِ قَوْمٌ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ، فَبَعْدًا لِلْقَوْمِ
 الظَّالِمِينَ»^۱.

حسین علیه السلام جلو آمده و روبروی دشمن ایستاد. به صف‌های انبوه سیل‌آسای آنان و نیز به ابن سعد که میان بزرگان کوفه ایستاده بود نگریست و فرمود: ستایش خدایی را که دنیا را آفرید و آن را سرای نابودی و فرسایش قرار داد و برای اهلس دگرگون شونده و حال به حال قرار داد. فریب خورنده کسی است که دنیا فریبش دهد و بدبخت کسی است که به فتنه آن دچار شود. این دنیا شما را نفریبد که امید هر کسی را که به آن اعتماد نماید ناامید می‌کند و طمع هر کسی را که به آن دل ببندد ناکام می‌گذارد من شما را می‌بینم اجتماع بر امری کرده‌اید که خشم خدا را بر خود در آن امر برانگیخته و لذا با وجه کریمش از شما روی برگردانده و گرفتاری را بر شما وارد نموده و از رحمتش دور نموده است. پس خوب پروردگاری است پروردگار ما و بد بنده‌ای هستید شما. اقرار به اطاعت کرده و به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورده ولی متعرض ذریه او شده و قصد کشتن او را دارید. شیطان بر شما مسلط شده و یاد خدای بزرگ را از شما گرفته پس وای بر شما به آنچه قصد کرده‌اید. ما همه برای خداییم و به سوی او بازمی‌گردیم. آنان قومی هستند که بعد از ایمانشان کافر شده‌اند پس قوم ظالمان از رحمت خدا دور باشند.

۱. اخطب خوارزم، مقتل الحسين علیه السلام، ج ۱، ص ۳۵۷.

از مضمون جمله «هُؤُلَاءِ قَوْمٌ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ» استفاده می‌شود خروج بر امام از عوامل کفر است؛ زیرا کشتن امام با خروج بر او همراه است.

امام حسین علیه السلام در خطبه‌ای خطاب به لشکر عمر بن سعد می‌فرماید:

أَيُّهَا النَّاسُ، اِسْمَعُوا قَوْلِي، وَلَا تُعْجِلُونِي حَتَّىٰ أُعْظِمَكُم بِمَا لِحَقُّ لَكُمْ عَلَيَّ، وَحَتَّىٰ أَعْتَذَرَ إِلَيْكُمْ مِنْ مَقْدَمِي عَلَيْكُمْ، فَإِنْ قَبِلْتُمْ عَذْرِي، وَصَدَقْتُمْ قَوْلِي، وَأَعْطَيْتُمُونِي النِّصْفَ، كُنْتُمْ بِذَلِكَ أَسْعَدَ، وَلَمْ يَكُنْ لَكُمْ عَلَيَّ سَبِيلٌ، وَإِنْ لَمْ تَقْبَلُوا مِنِّي الْعُذْرَ، وَلَمْ تُعْطُوا النِّصْفَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ ﴿فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونِ﴾^۱، ﴿إِنَّ وَلِيَّيَ اللَّهُ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ﴾^۲.

ای مردم! گفته‌ام را بشنوید و عجله نکنید تا شما را به آنچه بر من لازم است، اندرز بدهم و عذرم را از آمدنم به سوی شما بگویم. اگر عذرم را بپذیرید و گفته‌ام را تصدیق کنید و با من انصاف دهید، خوش‌بخت می‌شوید و راهی بر من ندارید و اگر عذرم را نپذیرید و انصاف ندهید، «ساز و برگ خویش و شریکانتان (بُئنان) را گرد آورید و هیچ چیز از کاری که می‌کنید، بر شما پوشیده نباشد و به دشمنی با من، گام پیش نهد و مهلتم ندهید». «ولی من، خداست که این کتاب را نازل کرده است و او سرپرست صالحان است».

اگر حضرت لشکر عمر بن سعد را با عنوان «الناس» خطاب کرده نه «مسلمین» و «مؤمنین» از آن جهت است که آنان با خروج بر امام خود از دین و اسلام و ایمان خارج شده‌اند.

۱. سوره یونس، آیه ۷۱.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۹۶.

۳. طبری، تاریخ الطبری: تاریخ الأمم و الملوك، ج ۵، ص ۴۲۴.

یعقوبی می نویسد:

وَقَالَ مُعَاوِيَةُ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، عَلِمْتَ أَنَّا قَتَلْنَا شِيعَةَ
أَبِيكَ، فَحَنَطْنَاهُمْ وَكَفَنَّاهُمْ وَصَلَّيْنَا عَلَيْهِمْ وَدَفَنَّاهُمْ؟
فَقَالَ الْحُسَيْنُ: حَجْرُكَ [حَجَجْتُكَ] وَرَبِّ الْكَعْبَةِ، لَكِنَّا وَاللَّهِ إِن قَتَلْنَا
شِيعَتَكَ مَا كَفَنَّاهُمْ وَلَا حَنَطْنَاهُمْ وَلَا صَلَّيْنَا عَلَيْهِمْ وَلَا دَفَنَّاهُمْ.^۱

معاویه به حسین بن علی علیه السلام گفت: ای ابوعبدالله، دانستی که ما شیعیان پدرت را کشتیم، پس آن‌ها را حنوط کرده و کفن پوشانده و بر آنان نماز خوانده و دفنشان کردیم؟

پس [امام] حسین گفت: به پروردگار کعبه قسم که بر تو پیروز آمدم، لیکن ما به خدا قسم [اگر] شیعیان تو را بکشیم، آنان را نه کفن کنیم و نه حنوط و نه بر ایشان نماز بخوانیم و نه دفنشان کنیم. از این نحوه برخورد حضرت با معاویه و کلام حضرت درباره شیعیان او به دست می‌آید از اسباب کفر، خروج بر امام به حق مسلمین است؛ زیرا در غیر این صورت تجهیز آنان لازم می‌بود.

در زیارت جامعه کبیره، خطاب به امامان علیهم السلام می‌خوانیم:

وَمَنْ حَارَبَكُمْ مُشْرِكٌ، وَمَنْ رَدَّ عَلَيْكُمْ فِي أَسْفَلِ دَرَكٍ مِنَ الْجَحِيمِ.^۲
و هر که با شما جنگید مشرک است و هر که شما را رد کرد، در پست‌ترین جایگاه از دوزخ است.

۷. کشتن امام

ابن شهرآشوب نقل کرده که امام حسین علیه السلام در روز عاشورا، این اشعار را می‌خواند:

۱. یعقوبی، تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۲۳۱.
۲. ابن بابویه، من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۳.

كَفَرَ الْقَوْمَ وَقَدِمًا رَغِبُوا عَنْ ثَوَابِ اللَّهِ رَبِّ الثَّقَلَيْنِ^۱

این قوم، کافر شدند و پیش از این نیز از پاداش پروردگار انس و جن، روی گردانیدند.

از این بیت استفاده می‌شود کشتن امام کفر به حساب می‌آید؛ زیرا حضرت این اشعار را روز عاشورا انشاء کرده است.

سید بن طاووس می‌نویسد:

... فَاقْتَتَلُوا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ حَمَلَةً وَحَمَلَةً حَتَّى قُتِلَ مِنْ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَمَاعَةً.

قَالَ: فَحَدَّثَهَا ضَرْبَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِيَدِهِ إِلَى لِحْيَتِهِ وَجَعَلَ يَقُولُ: اَشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى الْيَهُودِ إِذْ جَعَلُوا لَهُ وَلَدًا، وَاشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى النَّصَارَى إِذْ جَعَلُوهُ ثَالِثَ ثَلَاثَةٍ، وَاشْتَدَّ غَضَبُهُ عَلَى الْمَجُوسِ إِذْ عَبَدُوا الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دُونَهُ، وَاشْتَدَّ غَضَبُهُ عَلَى قَوْمٍ اتَّفَقَتْ كَلِمَتُهُمْ عَلَى قَتْلِ ابْنِ بِنْتِ نَبِيِّهِمْ، أَمَا وَاللَّهِ لَا أُجِيبُهُمْ إِلَى شَيْءٍ مِمَّا يُرِيدُونَ حَتَّى أَلْقَى اللَّهَ وَأَنَا مُخَضَّبٌ بِدَمِي.^۲

... ساعتی از روز درگیر شده، حمله‌های پی‌درپی رخ داد تا جماعتی از اصحاب امام علیه السلام به شهادت رسیدند.

در این هنگام امام علیه السلام دست بر محاسن گذاشته و می‌فرمود: «خشم خدا بر یهود سخت شد، چون برای او فرزند گرفتند و خشم خدا بر مسیحیان سخت شد چون خدا را سومین سه تا قرار دادند و خشم خدا بر مجوس سخت شد چون به جای خدا آفتاب و ماه را پرستیدند و نیز خشم خدا بر [این] قومی که به کشتن فرزند دخت

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب عليه السلام، ج ۴، ص ۷۹.

۲. ابن طاووس، اللهوف في قتلى الطفوف، ص ۶۰-۶۱.

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خود هماهنگ شده‌اند سخت شد. هان! به خدا سوگند
 آرزوی ایشان را بر دلشان می‌نهم تا آغشته به خونم، خدا را دیدار
 کنم.»

از این‌که حضرت قاتلان خود را در ردیف مجوس و نصارا و یهود قرار داده که
 مشرک و کافرند به دست می‌آید کشتن امام و ولی خدا در حکم کفر به خداست.

قندوزی حنفی می‌نویسد:

ثُمَّ حَمَلَ عَلَى الْقَوْمِ حَمَلَةً شَدِيدَةً فَكَشَفَهُمْ عَنِ الْمَشْرَعَةِ، فَأَرْسَلَ
 زِمَامَ فَرَسِهِ لِيَشْرَبَ، فَصَبَرَ حَتَّى يَشْرَبَ، وَمَدَّ يَدَهُ إِلَى الْمَاءِ وَعَرَفَ
 عُرْفَهُ لِيَشْرَبَهَا، وَيَحْمِلُ إِلَى نِسَائِهِ مِنَ الْمَاءِ، وَإِذَا صَائِحٌ يَقُولُ: «يَا
 حُسَيْنُ، أَدْرِكْ خَيْمَةَ النِّسَاءِ فَإِنَّهَا هُنَا هُنَا»، فَانْفَضَّ الْمَاءَ مِنْ يَدِهِ
 وَأَقْبَلَ إِلَى الْخَيْمَةِ فَوَجَدَهَا سَالِمَةً، فَعَلِمَ أَنَّهَا مَكِيدَةٌ مِنَ الْقَوْمِ، فَأَنْشَأَ
 عِنْدَ ذَلِكَ يَقُولُ:

فَإِنَّ تَوَابَ اللَّهِ أَعْلَى وَأَجْرُلُ	فَإِنْ تَكُنِ الدُّنْيَا تُعَدُّ نَفِيسَةً
فَقِلَّةُ سَعْيِ الْمَرْءِ فِي الرِّزْقِ أَجْمَلُ	وَإِنْ تَكُنِ الْأَرْزَاقُ قِسْمًا مُقَدَّرًا
فَمَا بَالُ مَثْرُوكٍ بِهِ الْمَرْءُ يَبْخَلُ	وَإِنْ تَكُنِ الْأَمْوَالُ لِلتَّرْكِ جَمْعُهَا
فَقَتْلُ الْفَتَى بِالسَّيْفِ فِي اللَّهِ أَفْضَلُ	وَإِنْ تَكُنِ الْأَجْسَادُ لِلْمَوْتِ أَنْشَأَتْ
فَإِنِّي أَرَانِي عَنْكُمْ الْيَوْمَ أَرْحَلُ	عَلَيْكُمْ سَلَامَ اللَّهِ يَا آلَ أَحْمَدَ
يَرُومُ فَنَانًا جَهْرَةً ثُمَّ يَعْمَلُ	أَرَى كُلَّ مَلْعُونٍ ظُلُومٍ مُنَافِقٍ
وَرَبُّهُمْ مَا شَاءَ فِي الْخَلْقِ يَفْعَلُ	لَقَدْ كَفَرُوا يَا وَيْلَهُمْ بِمُحَمَّدٍ
حَلِيمٍ كَرِيمٍ لَمْ يَكُنْ قَطُّ يَعْجَلُ	لَقَدْ غَرَّهُمْ حِلْمُ الْإِلَهِ لِأَنَّهُ

ثُمَّ حَمَلَ عَلَى الْقَوْمِ وَجَعَلَ يَضْرِبُهُمْ يَمِيناً وَشِمَالاً حَتَّى قَتَلَ مِنَ الْقَوْمِ
خُلُقًا كَثِيرًا^۱.

سپس حسین علیه السلام بر آنان یورش سختی برد و از مشرعه [= نهر آب] دورشان کرد. او افسار اسبش را رها کرد تا آب بنوشد و شکیب ورزید تا اسب آب نوشید.

سپس دست خویش را به سوی آب دراز کرد و مشتی برگرفت تا آن را بنوشد و از آب سوی خانواده اش ببرد، لیک به ناگاه فریادبرآورنده ای گفت: «ای حسین! خیمه زنان را دریاب که هتک شد»، حسین علیه السلام آب را از دستان خویش فروافکند و به خیمه روی نمود، لیک بی گزندش یافت و دانست که این نیرنگی از سوی آنان بوده است، بدین هنگام چنین سرود:

اگر دنیا گران مایه ای به شمار آید، پس پاداش پروردگار بالاتر و فراوان تر است.

اگر روزی ها قسمت شده و مقدر هستند، پس کمی تلاش آدمی در راه به دست آوردن روزی، زیباتر است.

اگر گردآوردن اموال، بهر وانهادن آنهاست، پس از چه رو آدمی به آنچه وانهادنی است بخل می ورزد؟

اگر پیکرها از بهر مرگ آفریده شده اند، پس کشته شدن جوانمرد در راه خداوند برتر است.

ای خاندان احمد! درود پروردگار بر شما که من خویش را چنان می بینم که از امروز از نزد شما رفتنی ام.

هر نفرین شده ستمگر دورویی را امروز چنان می بینم که در آشکارا

۱. قندوزی، ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۳، ص ۸۱.

نیستی ما را آهنگ می‌کند، سپس در این راه دست به کار می‌شود. ای وای بر آنان که به محمد کفر ورزیدند و این چنان است که پروردگارشان هر چه اراده فرماید در میان آفریدگانش می‌کند. بردباری پروردگار فریبشان داد، چرا که او بردباری کریم است که هرگز شتاب نمی‌کند.

سپس بر آنان یورش برد و آنان را از راست و چپ می‌زد تا این‌که شمار بسیاری از آنان را کشت.

از بیت ششم و هفتم به دست می‌آید از عوامل کفر به رسول خدا صلی الله علیه و آله، اقدام در راستای نابودی اولیای الهی است.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ءَامِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا نُوْمِنُ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا وَكَفَرُوا بِمَا وَرَاءَهُ، وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾^۱

و هنگامی که به آن‌ها گفته شود: «به آنچه خداوند نازل فرموده، ایمان بیاورید!» می‌گویند: «ما به چیزی ایمان می‌آوریم که بر خود ما نازل شده است» و به غیر آن، کافر می‌شوند؛ در حالی که حق است؛ و آیاتی را که بر آن‌ها نازل شده، تصدیق می‌کند. بگو: «اگر ایمان دارید، پس چرا پیامبران خدا را پیش از این، به قتل می‌رساندید؟!».

۸. مخالفت با امام به حق

ابن اعثم می‌نویسد:

قَالَ: وَأَرْسَلَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ أَنْ لِي إِلَيْكَ حَاجَةٌ، فَالْقَنِي إِذَا شِئْتَ حَتَّى أُخْبِرَكَ.

۱. سوره بقره، آیه ۹۱.

قَالَ: فَخَرَجَ إِلَيْهِ الْحُسَيْنُ حَتَّى وَافَقَهُ وَظَنَّ أَنَّهُ يُرِيدُ حَرْبَهُ، فَقَالَ لَهُ ابْنُ عُمَرَ: إِنِّي لَمْ أَدْعَكَ إِلَى الْحَرْبِ، وَلَكِنْ أَسْمَعُ مِنِّي، فَإِنَّهَا نَصِيحَةٌ لَكَ، فَقَالَ الْحُسَيْنُ: قُلْ مَا تَشَاءُ، فَقَالَ: إِعْلَمَنَّ أَنَّ أَبَاكَ قَدْ وَتَرَ قُرَيْشًا، وَقَدْ بَغَضَهُ النَّاسُ وَذَكَرُوا أَنَّهُ هُوَ الَّذِي قَتَلَ عُثْمَانَ، فَهَلْ لَكَ أَنْ تَخْلَعَهُ وَتُخَالِفَ عَلَيْهِ حَتَّى نُؤَلِّبَكَ هَذَا الْأَمْرَ؟!

فَقَالَ الْحُسَيْنُ: كَلَّا وَاللَّهِ، لَا أَكْفُرُ بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ وَبِوَصِيِّ رَسُولِ اللَّهِ، أَحْسَنَ وَيَلُوكَ مِنْ شَيْطَانٍ مَارِدٍ، فَلَقَدْ زَيَّنَ لَكَ الشَّيْطَانُ سُوءَ عَمَلِكَ، فَخَدَعَكَ حَتَّى أَخْرَجَكَ مِنْ دِينِكَ بِاتِّبَاعِ الْقَاسِطِينَ وَنُصْرَةِ هَذَا الْمَارِقِ مِنَ الدِّينِ، لَمْ يَزَلْ هُوَ وَأَبُوهُ حَرْبِينَ وَعَدَوِيْنَ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ، فَوَاللَّهِ مَا أَسْلَمَا، وَلَكِنَّهُمَا اسْتَسْلَمَا خَوْفًا وَطَمَعًا، فَأَنْتَ الْيَوْمَ تَقَاتِلُ عَنْ غَيْرِ مُتَدَمِّمٍ، ثُمَّ تَخْرُجُ إِلَى الْحَرْبِ مُتَخَلِّقًا لِشَرَائِي بِذَلِكَ نِسَاءَ أَهْلِ الشَّامِ، ارْتَعَ قَلِيلًا، فَإِنِّي أُرْجُو أَنْ يَقْتُلَكَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ سَرِيعًا.

قَالَ: فَصَحِكَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، ثُمَّ رَجَعَ إِلَى مُعَاوِيَةَ، فَقَالَ: إِنِّي أَرَدْتُ خَدِيعَةَ الْحُسَيْنِ وَقُلْتُ لَهُ: كَذَا وَكَذَا، فَلَمْ أَطْمَعُ فِي خَدِيعَتِهِ، فَقَالَ مُعَاوِيَةُ: إِنَّ الْحُسَيْنَ بَنَ عَلِيٍّ لَا يُخْدَعُ وَهُوَ ابْنُ أَبِيهِ.^۱

عبيدالله بن عمر بن خطاب [در جنگ صفین] بر حسین بن علی علیه السلام پیام فرستاد که: با شما کاری دارم، هر زمان خواستی مرا ببین تا بگویم.

حضرت علیه السلام به سوی او رفت تا این که [او را یافته] جلو او را گرفت، ابن عمر پنداشت که می خواهد با او بجنگد، از این رو گفت: من تو را برای جنگ نخواستم ولی از من سخنی بشنو که در آن خیر توست.

۱. ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۳، ص ۳۹-۴۰.

فرمود: «هر چه خواهی بگو!» عرض کرد: بدان که پدرت در حق قریش بی‌انصافی کرد و مردم با او دشمنی می‌کنند و می‌گویند: او عثمان را کشت. اکنون آیا می‌توانی او را برکنار سازی و با او ناسازگاری کنی تا ما خلافت را به تو واگذاریم؟!

حسین علیه السلام فرمود: «هرگز! به خدا سوگند من خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و وصی پیامبر صلی الله علیه و آله را ناسپاسی نخواهم کرد. وای بر تو ای شیطان سرکش گمراه، از من دور شو! این شیطان است که کردار زشتت را آراسته و تو را فریب داده است تا آنجا که با پیروی مرتدان و یاری این برگشته از دین [معاویه]، تو را از دینت بیرون برده است، او و پدرش پیوسته در سنیز و دشمن با خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان بوده‌اند، به خدا سوگند آنان اسلام نیاوردند، بلکه از ترس و طمع تسلیم شدند. اکنون تو با بی‌شرمی به پیکار آمده با مخالفت [خدا و رسول صلی الله علیه و آله] به جنگ ما می‌آیی تا بدین وسیله خود را بر زنان شامیان بنمایانی؟! اندکی بچر که امید است خدا هر چه زودتر هلاکت کند».

راوی گوید: عبیدالله بن عمر خندید و به سوی معاویه برگشته گفت: می‌خواستم حسین علیه السلام را فریب دهم و به او چنین و چنان گفتم، ولی نتوانستم.

معاویه گفت: حسین بن علی علیه السلام فریب نمی‌خورد، او فرزند پدر خویش است.

از این پاسخ قاطع حضرت به پیشنهاد ابن عمر به دست می‌آید مخالفت با امام به حق از آن جمله امیر مؤمنان علیه السلام در حکم کفر به خدا و رسول است.

در زیارت جامعه کبیره، خطاب به امامان علیهم السلام می‌خوانیم:

وَمَنْ خَالَفَكُمْ فَالنَّارُ مَثْوَاهُ^۱

و هرکه با شما مخالفت ورزید، آتش جایگاه اوست.

۹. کفر ورزیدن به امام

و نیز در حدیث اخیر امام حسین علیه السلام، از این پاسخ قاطع حضرت به ابن عمر به دست می‌آید گاهی انسان با اقدامی که بر ضد امام خود انجام می‌دهد به او کفر ورزیده و کفران نعمت او می‌کند.

در زیارت جامعه کبیره، خطاب به امامان علیهم السلام می‌خوانیم:

وَمَنْ جَحَدَكُمْ كَافِرٌ^۲

هرکه منکر شما شد کافر است.

۱۰. پیروی از ظالمان

و نیز در حدیث اخیر امام حسین علیه السلام، از جمله «أَخْرَجَكَ مِنْ دِينِكَ...» به دست می‌آید از عوامل خروج انسان از دین خدا پیروی از ظالمان و یاری رساندن به خوارج است.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَمَا تَمْسِكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ
أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ﴾^۳

و بر ظالمان تکیه ننمایید که موجب می‌شود آتش شما را فراگیرد؛ و در آن حال، هیچ ولی و سرپرستی جز خدا نخواهید داشت؛ و یاری نمی‌شوید!

۱. ابن بابویه، من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۳.

۲. همان، ج ۲، ص ۶۱۳.

۳. سوره هود، آیه ۱۱۳.

۱۱. تزیین بدی‌ها توسط شیطان

و نیز در حدیث اخیر امام حسین علیه السلام، از جمله «فَلَقَدْ زَيَّنَ لَكَ الشَّيْطَانُ» به دست می‌آید گاهی عوامل طولی در ارتداد برخی افراد مؤثر است و در اینجا شیطان عمل بد انسان را زینت داده و او را پیرو ظالمان کرده و از این راه از دین خدا خارج نموده است.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَجَدْتُهُمْ وَ قَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِن دُونِ اللَّهِ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ﴾!

او و قومش را دیدم که برای غیر خدا - خورشید - سجده می‌کنند؛ و شیطان اعمالشان را در نظرشان جلوه داده و آن‌ها را از راه بازداشته؛ و از این رو هدایت نمی‌شوند!

۱۲. وسوسه شیطان

و نیز در حدیث اخیر امام حسین علیه السلام، از جمله «... حَتَّى أَخْرَجَكَ مِنْ دِينِكَ» به دست می‌آید از اهداف بلندمدت شیطان و انسان‌های شیطان‌صفت خارج کردن افراد ساده‌لوح از دین است.

خوارزمی حنفی می‌نویسد:

فَتَقَدَّمَ الْحُسَيْنُ علیه السلام حَتَّى وَقَفَ قُبَالَةَ الْقَوْمِ، وَجَعَلَ يَنْظُرُ إِلَى صُفُوفِهِمْ كَأَنَّهَا السَّبِيلُ، وَنَظَرَ إِلَى ابْنِ سَعْدٍ وَاقِفًا فِي صَنَادِيدِ الْكُوفَةِ، فَقَالَ: «... فَنِعَمَ الرَّبُّ رَبَّنَا، وَبِئْسَ الْعَبِيدُ أَنْتُمْ، أَفَرَرْتُمْ بِالطَّاعَةِ، وَأَمَنْتُمْ بِالرَّسُولِ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ إِنَّكُمْ زَجَفْتُمْ إِلَى دُرَيْتِهِ تَرِيدُونَ قَتْلَهُمْ، لَقَدْ اسْتَحْوَذَ عَلَيْكُمْ الشَّيْطَانُ فَأَنَسَاكُمْ ذِكْرَ اللَّهِ الْعَظِيمِ، فَتَبَّ لَكُمْ وَمَا

تُرِيدُونَ، إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، هَؤُلَاءِ قَوْمٌ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ، فَبَعْدًا
لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»^۱.

حسین علیه السلام جلو آمده و روبروی دشمن ایستاد. به صف‌های انبوه سیل‌آسای آنان و نیز به ابن سعد که میان بزرگان کوفه ایستاده بود نگریست و فرمود: ... پس خوب پروردگاری است پروردگار ما و بد بنده‌ای هستیید شما. اقرار به اطاعت کرده و به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورده ولی متعرض ذریه او شده و قصد کشتن او را دارید. شیطان بر شما مسلط شده و یاد خدای بزرگ را از شما گرفته پس وای بر شما به آنچه قصد کرده‌اید. ما همه برای خداییم و به سوی او بازمی‌گردیم. آنان قومی هستند که بعد از ایمانشان کافر شده‌اند پس قوم ظالمان از رحمت خدا دور باشند.

از جمله «لَقَدْ اسْتَحَوَذَ عَلَيْكُمُ الشَّيْطَانُ» و سیاق آن در این خطبه به دست می‌آید شیطان انسان‌ها را به ملتزم نبودن به لوازم ایمان و عهدشکنی دعوت می‌کند.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴾^۲.

و شیطان، هنگامی که کار تمام می‌شود، می‌گوید: «خداوند به شما وعده حق داد؛ و من به شما وعده [باطل] دادم و تخلف کردم! من بر

۱. اخطب خوارزم، مقتل الحسين علیه السلام، ج ۱، ص ۳۵۷.

۲. سوره ابراهیم، آیه ۲۲.

شما تسلطی نداشتیم، جز این که دعوتتان کردم و شما دعوت مرا پذیرفتید! بنابراین، مرا سرزنش نکنید؛ خود را سرزنش کنید! نه من فریادرس شما هستم و نه شما فریادرس من! من نسبت به شرک شما درباره خود که از قبل داشتید، [و اطاعت مرا هم‌ردیف اطاعت خدا قرار دادید] بیزار و کافرم! «مسلماناً ستمکاران عذاب دردناکی دارند!»

۱۳. سحر

امام حسین علیه السلام در دعای عرفه خطاب به خدای سبحان عرضه می‌دارد:

يَا مَنْ اسْتَنْقَذَ السَّحْرَةَ مِنْ بَعْدِ طُولِ الْجُحُودِ^۱

ای آن که ساحران را پس از مدت‌ها انکار و کفر رهایی بخشید.

«جحود» به معنای کفر ورزیدن به چیزی و تکذیب آن است و در صورتی که متعدی بنفسه باشد به معنای انکار همراه با علم و در صورت متعدی با حرف جرّ به معنای انکار چیزی است که دلیل بر آن وجود دارد.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ﴾^۲

و آن‌ها را در حالی که باطنشان به الهی بودن آن معجزات یقین داشت، ستمکارانه و برتری‌جویانه انکار کردند. پس با تأمل بنگر که سرانجام مفسدان چگونه بود؟!

۱. کفعمی، البلد الامین، ص ۲۵۴.

۲. سوره نمل، آیه ۱۴.

فرق بین جحد و انکار آن است که جهد اخص از انکار است؛ زیرا جحد به معنای انکار چیزی است که ذاتاً ظاهر بوده، همانند آیات الهی؛ همان‌گونه که در قرآن کریم آمده است:

﴿وَمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ﴾^۱

و همواره آیات ما را انکار می‌کردند.

ولی انکار در جایی به کار می‌رود که امکان مخفی بودن ذاتی آن وجود داشته باشد همانند نعمت خدا، آنجا که خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ﴾^۲

آن‌ها نعمت خدا را می‌شناسند؛ سپس آن را انکار می‌کنند؛ و اکثرشان کافرند!

و نیز از مضمون این جمله امام علیه السلام استفاده می‌شود گاهی سحر انسان را به کفر می‌کشاند.

از امام علی علیه السلام نقل شده که فرمود:

الْمُنْجَمُ كَالْكَاهِنِ، وَالْكَاهِنُ كَالسَّاحِرِ، وَالسَّاحِرُ كَالْكَافِرِ، وَالْكَافِرُ فِي النَّارِ.^۳

ستاره‌شناس چون غیب‌گو و غیب‌گو چون جادوگر و جادوگر چون کافر و کافر در آتش جهنم است.

۱۴. دین فروشی به خاطر دیگران

طبرسی می‌نویسد:

وَقَالَ علیه السلام فِي جَوَابِ كِتَابِ كَتَبَ إِلَيْهِ مُعَاوِيَةُ عَلَى طَرِيقِ الْإِحْتِجَاجِ:

۱. سوره اعراف، آیه ۵۱.

۲. سوره نحل، آیه ۸۳.

۳. علی بن ابی طالب علیه السلام، نهج البلاغة، خطبه ۷۹.

... أَبْشِرْ يَا مُعَاوِيَةَ بِقِصَاصِي، وَاسْتَعِدَّ لِلْحِسَابِ، وَاعْلَمْ أَنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ كِتَابًا لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا، وَلَيْسَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِنَاسٍ أَحَدَكَ بِالظَّنِّ، وَقَتْلِكَ أَوْلِيَاءَهُ بِالتَّهْمَةِ، وَنَفَيْكَ إِيَّاهُمْ مِنْ دَارِ الْهَجْرَةِ إِلَى الْعُرْبَةِ وَالْوَحْشَةِ، وَأَحَذَكَ النَّاسَ بَبَيْعَةِ ابْنِكَ غُلَامٍ مِنَ الْغُلَمَانِ، يَشْرَبُ الشَّرَابَ، وَيَلْعَبُ بِالْكَعَابِ، لَا أَعْلَمُكَ إِلَّا قَدْ خَسَرْتَ نَفْسَكَ وَشَرَيْتَ دِينَكَ وَعَشَشْتَ رَعِيَّتَكَ وَأَخْزَيْتَ أَمَانَتَكَ وَسَمِعْتَ مَقَالَ السَّفِيهِ الْجَاهِلِ وَأَخَفْتَ التَّقِيَّ الْوَرَعَ الْحَلِيمَ^۱.

امام حسین علیه السلام در پاسخ نامه معاویه از باب احتجاج چنین نوشت:
 ... معاویه! در انتظار قصاص و انتقام و آماده حساب باش! و بدان که خدای عزوجل کتابی دارد که هیچ ریز و درشتی را فروگذار نیست مگر آن‌ها را می‌شمارد و خدای تبارک و تعالی فراموش نمی‌کند که تو به صرف بدگمانی می‌گرفتی و به مجرد تهمت اولیای خدا را می‌کشتی و آن‌ها را از مدینه به دیار غربت و وحشت تبعید و آواره می‌کردی و مردم را به بیعت پسرت وارد کردی؛ پسری از جمله پسرانی که میگساری و نردبازی می‌کند! من چیزی درباره تو نمی‌دانم جز آن‌که به خود زیان رساندی و دین خود را فروختی و با رعیت خود مکر و حيله کردی و امانت خود را خوار و بی‌اعتبار ساختی و به سخن آن مرد نادان و جاهل گوش دادی و شخص پرهیزگار و خداترس و بردبار را کوچک شمردی!

از جمله «وَشَرَيْتَ دِينَكَ» ضمناً به دست می‌آید از عوامل دین‌فروشی اصرار بر به حکومت رسیدن افراد ناهل است.

قندوزی حنفی می‌نویسد:

۱. طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۹۷-۲۹۸.

قَالَتْ أُمُّ كَلْثُومٍ: «يَا أَخِي، إِنَّ وَلَدَكَ عَبْدَ اللَّهِ مَا ذَاقَ الْمَاءَ مُنْذُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فَاطْلُبْ لَهُ مِنَ الْقَوْمِ شَرْبَةً تَسْقِيهِ»، فَأَخَذَهُ وَمَضَى بِهِ إِلَى الْقَوْمِ وَقَالَ: «يَا قَوْم، لَقَدْ قَتَلْتُمْ أَصْحَابِي وَبَنِي عَمِّي وَإِخْوَتِي وَوُلْدِي، وَقَدْ بَقِيَ هَذَا الطِّفْلُ، وَهُوَ ابْنُ سِتَّةِ أَشْهُرٍ، يَشْتَكِي مِنَ الظَّمِّ فَاسْقُوهُ شَرْبَةً مِنَ الْمَاءِ». فَبَيْنَمَا هُوَ يُخَاطِبُهُمْ إِذْ أَتَاهُ سَهْمٌ فَوَقَعَ فِي نَحْرِ الطِّفْلِ فَقَتَلَهُ.

قِيلَ: إِنَّ السَّهْمَ رَمَاهُ عَاقِبَةُ بْنُ بَشِيرٍ الْأَزْدِيُّ (لَعَنَهُ اللَّهُ). وَيَقُولُ الْحُسَيْنُ عليه السلام: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ شَاهِدٌ عَلَى هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ الْمَلَاعِينِ، إِنَّهُمْ قَدْ عَمَدُوا أَنْ لَا يَبْقُوا مِنْ ذُرِّيَّةِ رَسُولِكَ صلى الله عليه وآله»، وَهُوَ يَبْكِي بُكَاءً شَدِيداً وَيُنْشِدُ وَيَقُولُ:

يَا رَبِّ لَا تَتْرُكْنِي وَحِيداً قَدْ أَظْهَرُوا الْفُسُوقَ وَالْجُحُوداً
وَصَيَّرُونَا بَيْنَهُمْ عَبِيداً يَرْضَوْنَ فِي فِعَالِهِمْ يَزِيداً
أَمَّا أَخِي فَقَدْ مَضَى شَهِيداً مُجَدِّلاً فِي فِدْفِدٍ فَرِيداً

وَأَنْتَ بِالْمِرْصَادِ يَا مَجِيداً^۱

ام کلثوم عرض کرد: ای برادر! فرزندان عبدالله سه روز است که آب نیاشامیده از این قوم برای او آبی طلب نما. حضرت او را گرفته و به سوی قوم برد و فرمود: «شما [ای کوفیان!] اصحاب و عموزادگان و برادران و فرزندانم را کشتید. اینک این کودک شش ماهه مانده است که از تشنگی [بی تاب است و] می نالد او را آبی دهید». در همین حال که امام علیه السلام با آنان سخن می گفت تیر آمد و در گلوئی کودک نشست و او را کشت.

گفته اند که عقبه بن بشیر ازدی - که لعنت خدا بر او باد - آن تیر را

۱. قندوزی، ینا بیع المودة لذوی القربی، ج ۳، ص ۷۸-۷۹.

افکند.

و امام عَلَيْهِ السَّلَام می فرمود: «بار خدایا! تو بر این نامردمان شاهدهی که آنان مصمم اند تا هیچ یک از نسل پیامبرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را باقی نگذارند» و سخت می گریست و این اشعار را می خواند:

«پروردگارا! تو مرا تنها نخواهی گذارد، اینان تباهی ها و انکارها را آشکار کرده اند و ما [خاندان پیامبرت] را در میان خود برده گرفته در کارهای خویش یزید را خشنود می سازند. هان! که برادرم (عباس عَلَيْهِ السَّلَام) به شهادت رسید و تنها بر دشت ناهموار به خاک افتاد و تو ای خدای بزرگوار! - در کمینی.»

از مصرع چهارم به دست می آید افرادی هستند که به جهت دنیای ظالمان فاسق و جلب رضایت آنان حاضرند مظلومان را کشته و خود را جهنمی نمایند.
امام علی عَلَيْهِ السَّلَام فرمود:

أَشَقَى النَّاسِ مَنْ بَاعَ دِينَهُ بِدُنْيَا غَيْرِهِ.^۱

بدبخت ترین مردم کسی است که دین خود را به دنیای دیگری بفروشد.

۱۵. استکبار

از امام عسکری عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده که امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام خطاب به لشکر خود فرمود:

أَوْلَا أَحَدُنْكُمْ بِأَوَّلِ أَمْرِنَا وَأَمْرِكُمْ مَعَاشِرَ أَوْلِيَانِنَا وَمُحِبِّينَا، وَالْمُعْتَصِمِينَ
بِنَا لِيَسْهَلَ عَلَيْكُمْ احْتِمَالَ مَا أَنْتُمْ لَهُ مُعْرَضُونَ؟
قَالُوا: بَلَى يَا بِنَ رَسُولِ اللَّهِ.

قال: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمَّا خَلَقَ آدَمَ وَسَوَّاهُ وَعَلَّمَهُ أَسْمَاءَ كُلِّ شَيْءٍ
وَعَرَّضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ، جَعَلَ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ

۱. آمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۰۲، حدیث ۳۳۴.

وَالْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَشْبَاحًا خَمْسَةً فِي ظَهْرِ آدَمَ، وَكَانَتْ أَنْوَارُهُمْ تُضِيءُ فِي
الْأَفَاقِ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْحُجُبِ وَالْجِنَانِ وَالْكَرْسِيِّ وَالْعَرْشِ، فَأَمَرَ اللَّهُ
تَعَالَى الْمَلَائِكَةَ بِالسُّجُودِ لِآدَمَ، تَعْظِيمًا لَهُ أَنَّهُ قَدْ فَضَّلَهُ بِأَنْ جَعَلَهُ
وِعَاءً لِنَتِكَ الْأَشْبَاحِ الَّتِي قَدْ عَمَّ أَنْوَارُهَا الْأَفَاقَ، فَسَجَدُوا [لِآدَمَ] إِلَّا
إِبْلِيسَ أَبِي أَنْ يَتَوَاضَعَ لِجَلَالِ عَظَمَةِ اللَّهِ، وَأَنْ يَتَوَاضَعَ لِأَنْوَارِنَا أَهْلَ
الْبَيْتِ، وَقَدْ تَوَاضَعَتْ لَهَا الْمَلَائِكَةُ كُلُّهَا، وَاسْتَكْبَرَ وَتَرَفَّعَ، وَكَانَ بِإِبَائِهِ
ذَلِكَ وَتَكْبَرِهِ مِنَ الْكَافِرِينَ.^۱

ای اولیا و دوستانان ما که به ما آویخته‌اید! آیا از آغاز امر ما و شما
آگاهتان نکنم تا تحمل در راه باورها آسانتان گردد؟
عرض کردند: چرا، ای فرزند رسول خدا ﷺ.

فرمود: «خدای متعال چون آدم را آفرید و آراست و اسماء هر چیزی
را به او آموخت و آنان را به فرشته‌ها عرضه کرد، محمد و علی و
فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام را اشباح پنج‌گانه در پشت آدم نهاد، در
حالی که انوارشان در آفاق آسمان‌ها و حجاب‌ها و بهشت‌ها و کرسی
و عرش می‌درخشید. خدا از باب تکریم آدم به فرشتگان فرمود تا بر
او سجده آرند و تکریم خداوندی آدم از آن روست که او را برای آن
اشباح - که انوارشان همه آفاق را پوشانده بود - ظرفیت داد، پس همه
سجده کردند مگر ابلیس که از تواضع بر شکوه کبریایی حق امتناع
ورزید و فروتنی برای انوار ما خاندان عصمت را نپذیرفت، با این‌که
همه فرشتگان تواضع کردند. پس ابلیس تکبر ورزید و خود را برتر
دید از این رو از کافران شد.»

۱. حسن بن علی علیه‌السلام، التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن بن علي العسكري عليه‌السلام، ص
۲۱۸-۲۱۹، حدیث ۱۰۱.

از ذیل این کلام حضرت می‌توان این نکته را به دست آورد که استکبار عامل کفر خواهد بود؛ زیرا حضرت سخن از کفر سابق شیطان به میان آورده است.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾^۱

و [یاد کن] هنگامی که به فرشتگان گفتیم: به آدم سجده کنید، [پس] سجده کردند، مگر ابلیس که سر پیچید و تکبر ورزید و از کافران شد.

۱۶. خودبزرگ‌بینی

و نیز در حدیث اخیر امام حسین علیه السلام، از مضمون ذیل کلام حضرت می‌توان این نکته را به دست آورد که خودبزرگ‌بینی عامل کفر است.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا أَفْئُكُ قَدِيمٌ﴾^۲

کافران درباره مؤمنان چنین گفتند: «اگر [اسلام] چیز خوبی بود، هرگز آن‌ها [در پذیرش آن] بر ما پیشی نمی‌گرفتند!» و چون خودشان به وسیله آن هدایت نشدند می‌گویند: «این یک دروغ قدیمی است!».

۱۷. نافرمانی دستورات الهی

و نیز در حدیث اخیر امام حسین علیه السلام، از صدر و ذیل این کلام حضرت به دست می‌آید نافرمانی از دستورات الهی عامل کفر است.

۱. سوره بقره، آیه ۳۴.

۲. سوره احقاف، آیه ۱۱.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾^۱

و [یاد کن] هنگامی که به فرشتگان گفتیم: به آدم سجده کنید، [پس] سجده کردند، مگر ابلیس که سر پیچید و تکبر ورزید و از کافران شد.

ج) امکان نجات از کفر

امام حسین علیه السلام در دعای عرفه خطاب به خدای سبحان عرضه می‌دارد:

يَا مَنْ اسْتَنْقَذَ السَّحْرَةَ مِنْ بَعْدِ طُولِ الْجُحُودِ^۱

ای آن‌که ساحران را پس از مدت‌ها انکار و کفر رهایی بخشید.

از مضمون این فقره از دعا استفاده می‌شود حتی اگر کفر انسان طولانی شد

امکان نجات از آن وجود دارد.

از امام صادق علیه السلام نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِسَنَةِ قَبْلِ اللَّهِ تَوْبَتَهُ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ السَّنَةَ لَكَثِيرَةٌ،
مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِشَهْرٍ قَبْلِ اللَّهِ تَوْبَتَهُ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ الشَّهْرَ لَكَثِيرٌ، مَنْ
تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِجُمُعَةٍ قَبْلِ اللَّهِ تَوْبَتَهُ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ الْجُمُعَةَ لَكَثِيرٌ، مَنْ
تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِيَوْمٍ قَبْلِ اللَّهِ تَوْبَتَهُ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ يَوْمًا لَكَثِيرٌ، مَنْ تَابَ
قَبْلَ أَنْ يُعَايِنَ قَبْلَ اللَّهِ تَوْبَتَهُ.^۲

هر کس یک سال پیش از مرگش توبه کند، خداوند توبه‌اش را بپذیرد. سپس فرمود: یک سال هر آینه زیاد است، هر کس یک ماه پیش از مرگش توبه کند، خدا توبه‌اش را بپذیرد. سپس فرمود: یک ماه زیاد است، هر کس یک هفته پیش از مرگش توبه کند، خدا توبه‌اش را بپذیرد. سپس فرمود: یک هفته زیاد است، هر کس یک روز پیش از مرگش توبه کند، خدا توبه‌اش را بپذیرد. سپس فرمود: یک روز زیاد است، هر کس پیش از دیدار مرگ (ملک الموت) توبه کند، خدا توبه‌اش را بپذیرد.

۱. کفعمی، البلد الأمين، ص ۲۵۴.

۲. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۴۴۰، حدیث ۲.

د) مرز بین ایمان و کفر

امام حسین علیه السلام در دعای عرفه، دربارهٔ ساحران فرعون خطاب به خدای سبحان عرضه می‌دارد:

يَا مَنْ اسْتَنْقَذَ السَّحْرَةَ مِنْ بَعْدِ طُولِ الْجُحُودِ، وَقَدْ عَدَّوْا فِي نِعْمَتِهِ
يَأْكُلُونَ رِزْقَهُ وَيَعْبُدُونَ غَيْرَهُ، وَقَدْ حَادُّوهُ وَنَادُوهُ.^۱

ای آن‌که ساحران را پس از مدت‌ها انکار و کفر رهایی بخشید، در صورتی که آنان از نعمت‌هایش برخوردار بوده و روزی او را می‌خورده و دیگری را می‌پرستیدند و به تندی با او برخورد کرده و برای او شبیه قرار دادند.

از مضمون و سیاق این جمله استفاده می‌شود خداوند متعال برای خود خط قرمزی قرار داده که عبور از آن باعث خروج از ایمان و دخول به کفر است و آن تندی با خدا و مخالفت با او و شبیه قرار دادن برای اوست.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾.^۲

این‌ها مرزهای الهی است؛ و کسانی که با آن مخالفت کنند، عذاب دردناکی دارند!

و نیز می‌فرماید:

﴿وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ﴾.^۳

۱. کفعمی، البلد الامین، ص ۲۵۴.

۲. سوره مجادله، آیه ۴.

۳. سوره طلاق، آیه ۱.

این حدود خداست و هر کس از حدود الهی تجاوز کند به خویشتن
ستم کرده است.

و نیز می‌فرماید:

﴿تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ
يَتَّقُونَ﴾!

این، مرزهای الهی است؛ پس به آن نزدیک نشوید! خداوند،
این چنین آیات خود را برای مردم، روشن می‌سازد، باشد که پرهیزکار
گردند!

هـ) انواع کفر

از احادیث حضرت سید الشهداء علیه السلام استفاده می‌شود کفر بر چند نوع است:

١. کفر فسق

مقاتل، از امام سجاد علیه السلام از امام حسین علیه السلام نقل کرده که فرمود:

إِنَّ امْرَأَةً مَلَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَبُرَتْ، وَأَرَادَتْ أَنْ تُزَوِّجَ بِنْتَهَا مِنْهُ لِلْمَلِكِ، فَاسْتَشَارَ الْمَلِكُ يَحْيَى بْنَ زَكَرِيَّا، فَهَاهُ عَنْ ذَلِكَ، فَعَرَفَتِ الْمَرْأَةُ ذَلِكَ وَزَيَّنَتْ بِنْتَهَا وَبَعَثَتْهَا إِلَى الْمَلِكِ، فَذَهَبَتْ وَلَعَبَتْ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقَالَ لَهَا الْمَلِكُ: مَا حَاجَتُكَ؟ قَالَتْ: رَأْسُ يَحْيَى بْنَ زَكَرِيَّا، فَقَالَ الْمَلِكُ: يَا بَيْتِيَّةَ، حَاجَةٌ غَيْرَ هَذِهِ، قَالَتْ: مَا أُرِيدُ غَيْرَهُ. وَكَانَ الْمَلِكُ إِذَا كَذَبَ فِيهِمْ عَزَلَ عَنِ مُلْكِهِ، فَخَيَّرَ بَيْنَ مُلْكِهِ وَبَيْنَ قَتْلِ يَحْيَى، فَقَتَلَهُ ثُمَّ بَعَثَ بِرَأْسِهِ إِلَيْهَا فِي طَشْتٍ مِنْ ذَهَبٍ، فَأَمَرَتِ الْأَرْضُ فَأَخَذَتْهَا، وَسَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ بُخْتًا نَصَرَ، فَجَعَلَ يَرْمِي عَلَيْهِمُ بِالْمَنَاجِيقِ، وَلَا تَعْمَلُ شَيْئًا، فَخَرَجَتْ عَلَيْهِ عَجُوزٌ مِنَ الْمَدِينَةِ، فَقَالَتْ: أَيُّهَا الْمَلِكُ، إِنَّ هَذِهِ مَدِينَةُ الْأَنْبِيَاءِ لَا تَنْفَعُ إِلَّا بِمَا أُدْلِكَ عَلَيْهِ، قَالَ: لَكَ مَا سَأَلْتُ، قَالَتْ: أَرِمَهَا بِالْحَبِّ وَالْعَدْرَةِ، فَفَعَلَ فَتَقَطَّعَتْ فَدَخَلَهَا، فَقَالَ: عَلَيَّ بِالْعَجُوزِ، فَقَالَ لَهَا: مَا حَاجَتُكَ؟ قَالَتْ: فِي الْمَدِينَةِ دَمٌ يَغْلِي، فَأَقْتُلْ عَلَيْهِ حَتَّى يَسْكُنَ، فَقَتَلَ عَلَيْهِ سَبْعِينَ أَلْفًا حَتَّى سَكَنَ. يَا وَلَدِي، يَا عَلِيَّ، وَاللَّهِ لَا يَسْكُنُ دَمِي حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ الْمَهْدِيَّ، فَيَقْتُلَ عَلَيَّ دَمِي مِنَ الْمُنَافِقِينَ الْكَفَرَةِ الْفَسَقَةِ سَبْعِينَ أَلْفًا^١.

١. ابن شهرآشوب، مناقب آل أبي طالب علیهم السلام، ج ٤، ص ٨٥.

زن پادشاه بنی اسرائیل سالمند شده بود، خواست که دخترش از او را به ازدواج درآورد. پادشاه با یحیی بن زکریا مشورت کرد و یحیی او را از این کار منع کرد. آن زن چون فهمید، دختر خود را آراست و نزد پادشاه فرستاد. او نزد پادشاه به رقص و کرشمه پرداخت [تا دل او را ربود]. پادشاه گفت: چه می‌خواهی؟ دختر گفت: سر یحیی بن زکریا را. پادشاه گفت: دخترم! چیز دیگری بخواه. دختر گفت: جز این نخواهم. در آن زمان رسم بر این بود که اگر پادشاهی دروغ می‌گفت، از شاهی عزل می‌شد. از این رو او میان پادشاهی و کشتن یحیی مردّد ماند و [سرانجام] یحیی را کشت و سر او را در طشت طلایی نزد دختر فرستاد. پس زمین فرمان یافت و آن را گرفت و خدا بخت نصر را بر بنی اسرائیل مسلط کرد که با منجنیق آنان را می‌کوبید ولی اثر نمی‌کرد. پیرزنی از شهر بیرون آمد و گفت: ای پادشاه! این دیار پیامبران است که جز با آنچه می‌گویم فتح نخواهد شد. بخت نصر گفت: هر چه بخواهی می‌دهم [اینک بگو چه کنم؟]. گفت: با ناپاکی و نجاست آنان را بکوب. پس چنان کرد و شهر از هم گسیخت. وارد شهر شد. گفت: آن پیره‌زن را نزد من آورید. چون آمد به او گفت: چه می‌خواهی؟ گفت: در این شهر خونی است که می‌جوشد. آن قدر خون بر آن بریز تا از جوشش بیفتد. پس بخت نصر هفتاد هزار نفر را بر آن خون کشت تا آرام گرفت. فرزندم علی جان! به خدا سوگند خون من از جوشش نخواهد افتاد تا خدا مهدی علیه السلام را برانگیزد و او انتقام خونم را از هفتاد هزار منافق کافر فاسق بستاند.

از ذیل این کلام حضرت به دست می‌آید فسق نوعی از کفر است، گرچه کفر مخرج از اسلام نیست.

از امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده که در رد خوارج در این مسئله فرمود:

وَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَجَمَ الزَّانِيَّ الْمُحْصَنَ ثُمَّ صَلَّى عَلَيْهِ ثُمَّ وَرَثَهُ أَهْلَهُ، وَقَتَلَ الْقَاتِلَ وَوَرَثَ مِيرَاثَهُ أَهْلَهُ، وَقَطَعَ [يَدَ] السَّارِقِ، وَجَلَدَ الزَّانِيَّ غَيْرَ الْمُحْصَنِ، ثُمَّ قَسَمَ عَلَيْهِمَا مِنَ الْفِيءِ، وَنَكَحَ الْمُسْلِمَاتِ، فَأَخَذَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِذُنُوبِهِمْ، وَأَقَامَ حَقَّ اللَّهِ فِيهِمْ، وَلَمْ يَمْنَعْهُمْ سَهْمَهُمْ مِنَ الْإِسْلَامِ، وَلَمْ يُخْرِجْ أَسْمَاءَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَهْلِهِ.^۱

در حالی که شما می دانید، همانا رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زناکاری را که همسر داشت سنگسار کرد، سپس بر او نماز گزارد و میراثش را به خانواده اش سپرد و قاتل را کشت و میراث او را به خانواده اش بازگرداند، دست دزد را برید و زناکاری را که همسر نداشت تازیانه زد و سهم آنان را از غنائم می داد تا با زنان مسلمان ازدواج کنند. پس پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آن ها را برای گناهانشان کیفر می داد و حدود الهی را بر آنان جاری می ساخت، اما سهم اسلامی آن ها را از بین نمی برد و نام آن ها را از دفتر مسلمین خارج نمی ساخت.

و نیز از امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده که فرمود:

بُنِيَ الْكُفْرُ عَلَى أَرْبَعِ دَعَائِمٍ: الْفِسْقِ، وَالْغُلُوِّ، وَالشَّكِّ، وَالشُّبْهَةِ.^۲
کفر، بر چهار ستون استوار است: بیرون شدن از فرمان [خدا]، غلو [در دین]، شک و شبهه.

۲. کفر نفاق

و نیز در حدیث اخیر امام حسین علیه السلام، از ذیل کلام حضرت به دست می آید نفاق نوعی از کفر به حساب می آید؛ زیرا کفر درجات و مراتبی دارد.

۱. علی بن ابی طالب علیه السلام، نهج البلاغه، خطبه ۱۲۷.

۲. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۳۹۱، حدیث ۱.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ ﴿۱﴾ اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۲﴾ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطَمَعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَأَهُرَّ لَا يَفْقَهُونَ ﴿۳﴾﴾

هنگامی که منافقان نزد تو آیند می‌گویند: «ما شهادت می‌دهیم که یقیناً تو رسول خدایی!» خداوند می‌داند که تو رسول او هستی، ولی خداوند شهادت می‌دهد که منافقان دروغ‌گو هستند [و به گفته خود ایمان ندارند]. آن‌ها سوگندهایشان را سپر ساخته‌اند تا مردم را از راه خدا بازدارند و کارهای بسیار بدی انجام می‌دهند! این به خاطر آن است که نخست ایمان آوردند سپس کافر شدند؛ از این رو بر دل‌های آنان مهر نهاده شده و حقیقت را درک نمی‌کنند!

۳. کفر عصیان و تعدی

از امام حسین علیه السلام نقل شده که فرمود:

اعْتَبِرُوا أَيُّهَا النَّاسُ بِمَا وَعَظَ اللَّهُ بِهِ أَوْلِيَاءَهُ مِنْ سُوءِ تَنَائِهِ عَلَى الْأَحْبَارِ إِذْ يَقُولُ: ﴿لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ﴾^۱، وَقَالَ: ﴿لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾^۲ إِلَى قَوْلِهِ: ﴿لَيْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾^۳، وَإِنَّمَا عَابَ اللَّهُ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ؛ لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَرُونَ مِنَ الظُّلْمَةِ الَّذِينَ بَيْنَ أَظْهُرِهِمُ الْمُنْكَرَ وَالْفَسَادَ فَلَا يَنْهَوْنَهُمْ عَنْ ذَلِكَ رَغْبَةً فِيمَا كَانُوا يَتَالُونَ مِنْهُمْ وَرَهْبَةً مِمَّا يَحْذَرُونَ وَاللَّهُ يَقُولُ: ﴿فَلَا

۱. سوره منافقون، آیه ۱-۳.
۲. سوره مائده، آیه ۶۳.
۳. سوره مائده، آیه ۷۸.
۴. سوره مائده، آیه ۷۹.

تَخْشَوْا الْكَاسَ وَأَخْشَوْنَ ﴿۱﴾، وَقَالَ: ﴿۲﴾ وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ
 أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ ﴿۳﴾.

ای مردم! از آنچه خدا، دوستانش را بدان پند داده، پند گیرید؛ همچون بدگویی او از دانشمندان یهود، آنجا که می‌فرماید: «چرا علمای ربانی و دانشمندانشان، آنان را از گفتار گناه‌آلودشان نهی نمی‌کنند؟» و می‌فرماید: «کافران بنی‌اسرائیل، لعنت شدند» تا آنجا که می‌فرماید: «چه بد بود، آنچه می‌کردند!». خداوند، ایشان را نکوهید؛ زیرا از ستمکارانی که در میانشان بودند، زشتی و فساد بسیار می‌دیدند، ولی به طمع بهره‌ای که از آن ستمگران می‌بردند و از بیم آن‌که بی‌نصیب بمانند، ایشان را نهی نمی‌کردند، در حالی که خدا می‌فرماید: «از مردم نترسید؛ بلکه از من، پروا کنید» و نیز می‌فرماید: «مردان و زنان مؤمن، دوستان یکدیگرند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند».

از مجموعه آیه دوم که حضرت به آن استشهاد کرده استفاده می‌شود عصیان و تعدی نوعی از کفر است.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿۴﴾ لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ
 مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿۴﴾.

از بنی‌اسرائیل آنان که کافر شدند به زبان داود و عیسی بن مریم لعنت شدند. لعنت شدنشان برای این بود که [نسبت به فرمان‌های

۱. سوره مائده، آیه ۴۴.

۲. سوره توبه، آیه ۷۱.

۳. ابن شعبه، تحف العقول عن آل الرسول (صلی الله علیهم)، ص ۲۳۷.

۴. سوره مائده، آیه ۷۸.

خدا و انبیا] سرپیچی داشتند و همواره [از حدود الهی] تجاوز می کردند.

۴. کفر اعتقادی

از امام رضا علیه السلام نقل شده که فرمود:

كَتَبَ الْحَسَنُ بْنُ أَبِي الْحَسَنِ الْبَصْرِيُّ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام يَسْأَلُهُ عَنِ الْقَدَرِ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ: «اتَّبِعْ مَا شَرَحْتُ لَكَ فِي الْقَدَرِ مِمَّا أُفْضِي إِلَيْهَا أَهْلَ الْبَيْتِ، فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِالْقَدَرِ خَيْرِهِ وَشَرِّهِ فَقَدْ كَفَرَ...»^۱.

حسن بن ابی حسن بصری به حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام نامه نوشت و از او درباره قدر (تقدیر) پرسید. حسین علیه السلام به او نوشت: از آنچه درباره قدر (تقدیر) به ما اهل بیت رسیده و برای توضیح می دهم، پیروی کن که هر کس به خیر و شر قدر، ایمان نیاورد، کافر شده است...

از جمله «مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِالْقَدَرِ خَيْرِهِ وَشَرِّهِ فَقَدْ كَفَرَ» استفاده می شود گاهی کفر در برابر ایمان اطلاق می شود همان گونه که گاهی ایمان در برابر کفر به کار می رود. با مراجعه به آیات به دست می آید بین کفر و ایمان تقابل است. خداوند متعال می فرماید:

﴿وَمَنْ يَتَّبِدْ أَلْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ﴾^۲.

کسی که کفر را به جای ایمان بپذیرد، از راه مستقیم [عقل و فطرت] گمراه شده است.

۱. علی بن موسی علیه السلام، الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا عليه السلام، ص ۴۰۸-۴۰۹.

۲. سوره بقره، آیه ۱۰۸.

و نیز می فرماید:

﴿هُمَّ لِلْكَافِرِينَ مَوَازٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ﴾^۱

آن‌ها در آن هنگام، به کفر نزدیک‌تر بودند تا به ایمان.

۵. کفر استکبار

از امام عسکری علیه السلام نقل شده که امام حسین علیه السلام خطاب به لشکر خود فرمود:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمَّا خَلَقَ آدَمَ وَسَوَّاهُ وَعَلَّمَهُ أَسْمَاءَ كُلِّ شَيْءٍ وَعَرَضَهُمْ
عَلَى الْمَلَائِكَةِ، جَعَلَ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عليهم السلام
أَشْبَاحًا خَمْسَةً فِي ظَهْرِ آدَمَ، وَكَانَتْ أَنْوَارُهُمْ نُصِيءٌ فِي الْأَفَاقِ مِنَ
السَّمَاوَاتِ وَالْحُجُبِ وَالْجَنَانِ وَالْكَرْسِيِّ وَالْعَرْشِ، فَأَمَرَ اللَّهُ تَعَالَى
الْمَلَائِكَةَ بِالسُّجُودِ لِآدَمَ، تَعْظِيمًا لَهُ أَنَّهُ قَدْ فَضَّلَهُ بِأَنْ جَعَلَهُ وَعَاءً لَتِلْكَ
الْأَشْبَاحِ الَّتِي قَدْ عَمَّ أَنْوَارُهَا الْأَفَاقَ، فَسَجَدُوا [لِآدَمَ] إِلَّا إِبْلِيسَ أَبِي أَنْ
يَتَوَاصَعَ لِجَلَالِ عَظَمَةِ اللَّهِ، وَأَنْ يَتَوَاصَعَ لِأَنْوَارِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، وَقَدْ
تَوَاصَعَتْ لَهَا الْمَلَائِكَةُ كُلُّهَا، وَاسْتَكْبَرَ وَتَرَفَّعَ، وَكَانَ بِإِبَائِهِ ذَلِكَ وَتَكْبَرِهِ
مِنَ الْكَافِرِينَ.^۲

خدای متعال چون آدم را آفرید و آراست و اسماء هر چیزی را به او
آموخت و آنان را به فرشته‌ها عرضه کرد، محمد و علی و فاطمه و
حسن و حسین علیهم السلام را اشباح پنج‌گانه در پشت آدم نهاد، در حالی که
انوارشان در آفاق آسمان‌ها و حجاب‌ها و بهشت‌ها و کرسی و عرش
می‌درخشید. خدا از باب تکریم آدم به فرشتگان فرمود تا بر او
سجده آرند و تکریم خداوندی آدم از آن جهت است که او را برای آن
اشباح - که انوارشان همه آفاق را پوشانده بود - ظرفیت داد، پس همه

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۶۷.

۲. حسن بن علی علیه السلام، التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن بن علي العسكري علیه السلام، ص
۲۱۸-۲۱۹، حدیث ۱۰۱.

سجده کردند مگر ابلیس که از تواضع بر شکوه کبریایی حق امتناع ورزید و فروتنی برای انوار ما خاندان عصمت را نپذیرفت، با این که همه فرشتگان تواضع کردند. پس ابلیس تکبر ورزید و خود را برتر دید از این رو از کافران شد.

از ذیل کلام حضرت به دست می‌آید، نوعی از کفر، کفر استکبار است.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾^۱

و [یاد کن] هنگامی که به فرشتگان گفتیم: به آدم سجده کنید، [پس] سجده کردند، مگر ابلیس که سر پیچید و تکبر ورزید و از کافران شد.

۶. کفر ارتداد

عبدالرحمن بن سلیط از امام حسین علیه السلام نقل می‌کند که فرمود:

مِنَّا اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا أَوْلَهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَآخِرُهُمُ التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِي، وَهُوَ الْإِمَامُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ، يُحْيِي اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا، وَيُظْهِرُ بِهِ دِينَ الْحَقِّ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ، لَهُ غَيْبَةٌ يَرْتَدُّ فِيهَا أَقْوَامٌ وَيَثْبُتُ فِيهَا عَلَى الدِّينِ آخَرُونَ، فَيُؤَدُّونَ...^۲

دوازده هدایت یافته از ماست، نخستین آنان علی بن ابی‌طالب علیه السلام بوده و آخرینشان نهمین فرزند از نسل من است که حق را بر پا می‌دارد. خدا زمین را پس از مرگش به وسیله او زنده می‌کند و دین حق را به وسیله او بر همه دین‌ها غلبه می‌دهد، هرچند مشرکان را

۱. سوره بقره، آیه ۳۴.

۲. ابن بابویه، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۳۱۷، حدیث ۳.

ناخوش آید. او را غیبتی است که در آن گروه‌هایی مرتد می‌شوند و برخی دیگر در دین ثابت‌قدم مانده و آزار می‌بینند...
 از تعبیر «يَرْتَدُّ فِيهَا أَقْوَامٌ وَيَثْبُتُ فِيهَا عَلَى الدِّينِ آخَرُونَ» به دست می‌آید نوعی از کفر ناشی از ارتداد است.
 ابن اعثم می‌نویسد:

قَالَ الْحُسَيْنُ: يَا بَنَ عَبَّاسٍ، فَمَا تَقُولُ فِي قَوْمٍ أَخْرَجُوا ابْنَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) مِنْ دَارِهِ وَقَرَّارِهِ، وَمَوْلِدِهِ وَحَرَمِ رَسُولِهِ، وَمَجَاوِرَةَ قَبْرِهِ وَمَوْلِدِهِ، وَمَسْجِدِهِ وَمَوْضِعِ مَهَاجِرِهِ، فَتَرَكُوهُ خَائِفًا مَرْعُوبًا لَا يَسْتَقِرُّ فِي قَرَارٍ، وَلَا يَأْوِي فِي مَوْطِنٍ، يُرِيدُونَ فِي ذَلِكَ قَتْلَهُ وَسَفْكَ دَمِهِ، وَهُوَ لَمْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ شَيْئًا، وَلَا اتَّخَذَ مِنْ دُونِهِ وَلِيًّا، وَلَمْ يَتَغَيَّرْ عَمَّا كَانَ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) وَالْخُلَفَاءُ مِنْ بَعْدِهِ؟
 فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: مَا أَقُولُ فِيهِمْ [إِلَّا]: ﴿أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى﴾^۱، ﴿يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا﴾^۲ مُدْبِدِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَنْ يَجِدَ لَهُ سَبِيلًا^۳، وَعَلَى مِثْلِ هَؤُلَاءِ تَنْزِلُ الْبَطْشَةُ الْكُبْرَى.
 وَأَمَّا أَنْتَ يَا بَنَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ)، فَإِنَّكَ رَأْسُ الْفَخَّارِ بِرَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ)، وَابْنُ نَظِيرَةِ الْبَنُولِ، فَلَا تَظُنِّي يَا بَنَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ أَنَّ اللَّهَ غَافِلٌ عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ، وَأَنَا أَشْهَدُ أَنَّ مَنْ رَغِبَ عَن مَجَاوِرَتِكَ، وَطَمِعَ فِي مُحَارَبَتِكَ وَمُحَارَبَةِ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) فَمَا لَهُ مِنْ خَلَاقٍ.
 فَقَالَ الْحُسَيْنُ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ^۳.

۱. سوره توبه، آیه ۵۴.

۲. سوره نساء، آیه ۱۴۲-۱۴۳.

۳. ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۵، ۲۴-۲۵.

حسین عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: «ای ابن عباس! دربارهٔ مردمی که فرزند دختر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را از سرا و منزل و زادگاهش و از حرم پیامبرش و از همسایگی قبر او و زادگاه و مسجد و جایگاه هجرتش بیرون کردند، چه می‌گویی؛ آنان که او را نگران و ترسان، رها کردند که در جایی، آرام نگیرد و در منزلی، پناه نجوید و قصد آنان، کشتن و ریختن خون اوست، در حالی که وی به خدا شرک نورزیده است و جز او سرپرستی برنگرفته و از آنچه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و خلیفگان پس از او بر آن بودند، جدا نشده است؟».

ابن عباس گفت: دربارهٔ آنان، جز این آیه را نمی‌گوییم: «آنان، به خدا و پیامبرش کفر ورزیدند و نماز را جز با حالت سستی نمی‌خوانند.» «در برابر مردم، خودنمایی می‌کنند و جز اندکی، از خدا یاد نمی‌کنند. میان آن [دو گروه]، دودل‌اند. نه با اینان‌اند و نه با آنان‌اند و هر که خدا گمراهش ساخت، راهی برای او نخواهی یافت» و بر چنین کسانی، بزرگ‌ترین ضربه فرود خواهد آمد.

و اما تو ای پسر دختر پیامبر، به راستی که سرآمد افتخار به پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و پسر همانند مریم عذراپی. ای پسر دختر پیامبر! گمان مبر که خدا، از آنچه ستمگران می‌کنند، بی‌خبر است. من گواهی می‌دهم که هر کس از همراهی تو روی بگرداند و در ستیز با تو و نبرد با پیامبرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ طمع ورزد، هیچ بهره‌ای نخواهد داشت.

حسین عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: «خدایا! گواه باش.»

از جمله «وَلَمْ يَتَّعِزَّ عَمَّا كَانَ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ...» و سیاق آن ضمناً به دست می‌آید حکم ارتداد از دین تحت شرایطی قتل است.

یکی از احکام مسلم اسلامی، حکم قتل مرتد مّلی و فطری در صورت تحقق شرایط آن است. از آنجا که برخی افراد روشن‌فکر نمای غرب‌زده پی به جوانب این

حکم نبرده و از فلسفه آن آگاهی ندارند لذا درصدد تخریب آن برآمده و این حکم را به باد مسخره و استهزا گرفته و آن را مخالف با حقوق مسلم بشر و آزادی می‌دانند. لذا جا دارد جوانب مختلف این حکم را مورد بررسی قرار دهیم.

ابن فارس می‌نویسد:

ردّ: الرء والدال أصل واحد مطرد منقاس، وهو رجع الشيء ... وسمي المرتد؛ لأنّه ردّ نفسه إلى كفره.^۱

ردّ: راء و دال، اصل واحدی که دلالت بر رجوع کردن چیزی دارد ... مرتد را مرتد می‌گویند؛ زیرا خودش را به کفر برگردانده است.

راغب اصفهانی می‌نویسد:

الردّ: صرف الشيء بذاته، أو بحالة من أحواله ... فمن الردّ بالذات قوله تعالى: ﴿وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا هُمْ عَنْهُ﴾^۲ ... ومن الردّ إلى حالة كان عليها قوله: ﴿يُرَدُّوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ﴾^۳ ... والارتداد والردّة: الرجوع في الطريق الذي جاء منه، لكن الردّة تختص بالكفر، والارتداد يستعمل فيه وفي غيره.^۴

«ردّ» به معنای بازگرداندن چیزی است به ذاتش، یا به حالتی از احوالش ... از موارد ردّ به ذات این قول خداوند است: ﴿وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا هُمْ عَنْهُ﴾ ... و از موارد ردّ به حالت دیگر، این قول خداوند است: ﴿يُرَدُّوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ﴾ ... و ارتداد و ردّه به معنای بازگشت به آن راهی است که از آن آمده است، ولی ردّه اختصاص به رجوع به کفر دارد و ارتداد در کفر و غیر کفر هر دو به کار می‌رود.

۱. ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۳۸۶.

۲. سوره انعام، آیه ۲۸.

۳. سوره آل عمران، آیه ۱۴۹.

۴. راغب اصفهانی، مفردات ألفاظ القرآن، ص ۳۴۸-۳۴۹.

معروف آن است که حدود ارتداد، همان حدود کفر است به اضافه انکار خدا و رسول.

فقهای امامیه می‌گویند: انکار یکی از ضروریات دین نیز موجب ارتداد است؛ و مقصود از ضروری دین چیزی است که جزئیتش در دین به مرحله‌ای رسیده که هیچ مسلمانی که در مجتمع اسلامی زندگی می‌کند آن را انکار نمی‌کند. ولی برخی می‌گویند: انکار ضروری دین به طور مستقل موجب کفر نمی‌شود مگر در صورتی که ملازم با انکار توحید و نبوت گردد. این ملازمه باید نزد منکر تحقق یابد نه حاکم، به این معنا که بر حاکم شرع است که یقین پیدا کند شخص منکر ضروری، علم به ملازمه بین انکار ضروری دین و انکار اصل توحید یا نبوت داشته است.

قرآن کریم در آیات فراوانی اشاره به مسئله ارتداد کرده و بر مرتد وعده عذاب دردناک و خواری در دنیا و آخرت را داده است، ولی اشاره به حکم مرتد با تفصیلاتش؛ از کشتن و جدایی زن او و سقوط مالکیت از املاکش و تقسیم ارث و مسئله توبه او نکرده است. اینک به برخی از این آیات اشاره می‌کنیم:

۱. خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَن دِينِهِ - فَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^۱

ولی کسی که از آیینش برگردد و در حال کفر بمیرد، تمام اعمال نیک [گذشته] او در دنیا و آخرت، بر باد می‌رود و آنان اهل دوزخ‌اند و همیشه در آن خواهند بود.

۱. سوره بقره، آیه ۲۱۷.

۲. همچنین می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾^۱.

به تو و همه پیامبران پیشین وحی شده که اگر مشرک شوی، تمام اعمالت تباه می‌شود و البته از زیان‌کاران خواهی بود.

۳. همچنین می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ، وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾^۲.

و کسی که انکار کند آنچه را که باید به آن ایمان بیاورد، اعمال او تباه می‌گردد و در سرای دیگر، از زیانکاران خواهد بود.

۴. همچنین می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أَزَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ﴾^۳.

کسانی که بعد از ایمان کافر شدند و سپس بر کفر [خود] افزودند، [و در این راه اصرار ورزیدند] هیچ‌گاه توبه آنان [که از روی ناچاری یا در آستانه مرگ صورت می‌گیرد] قبول نمی‌شود و آن‌ها گمراهان [واقعی] هستند [چرا که هم راه خدا را گم کرده‌اند و هم راه توبه را].

۵. همچنین می‌فرماید:

﴿كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾^۴ ﴿أُولَٰئِكَ جَزَاءُ هُمْ أَنْ

۱. سوره زمر، آیه ۶۵.

۲. سوره مائده، آیه ۵.

۳. سوره آل عمران، آیه ۹۰.

عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿۱۰﴾ خَلِيدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ
عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ﴿۱۱﴾

چگونه خداوند جمعیتی را هدایت می‌کند که بعد از ایمان و گواهی به حقانیت رسول و آمدن نشانه‌های روشن برای آن‌ها، کافر شدند؟! و خدا، جمعیت ستمکاران را هدایت نخواهد کرد. کیفر آن‌ها، این است که لعن [و طرد] خداوند و فرشتگان و مردم همگی بر آن‌هاست، همواره در این لعن [و طرد و نفرین] می‌مانند، مجازاتشان تخفیف نمی‌یابد و به آن‌ها مهلت داده نمی‌شود.

در روایات اهل بیت علیهم السلام نیز به طور گسترده به حکم مرتد اشاره شده است:

۱. علی بن جعفر درباره برادرش امام کاظم علیه السلام نقل می‌کند:

سَأَلْتُهُ عَنْ مُسْلِمٍ تَنَصَّرَ، قَالَ: يُقْتَلُ وَلَا يُسْتَتَابُ، قُلْتُ: فَتَصْرَانِي أَسْلَمَ
ثُمَّ ارْتَدَّ عَنِ الْإِسْلَامِ؟ قَالَ: يُسْتَتَابُ فَإِنْ رَجَعَ وَإِلَّا قَتِلَ. ۲

از ایشان درباره مرد مسلمانی که مسیحی شده بود پرسیدم. فرمود: کشته می‌شود و از او توبه نمی‌خواهند. پرسیدم: اگر مسیحی مسلمان شده، سپس مرتد گردد چه حکمی دارد؟ فرمود: از او می‌خواهند توبه کند؛ پس اگر به اسلام بازگشت، [آزادش می‌کنند] وگرنه، او را می‌کشند.

۲. محمد بن مسلم در حدیثی از امام باقر علیه السلام نقل کرده که فرمود:

وَمَنْ جَحَدَ نَبِيًّا مُرْسَلًا نُبُوَّتَهُ وَكَذَّبَهُ فَدَمَهُ مُبَاحٌ. ۳

و هر کس منکر نبوت نبی مرسلی شود و او را تکذیب کند خونش مباح است.

۱. سوره آل عمران، آیه ۸۶-۸۸.

۲. کلینی، الکافی، ج ۷، ص ۲۵۷، حدیث ۱۰.

۳. ابن بابویه، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۰۴، حدیث ۵۱۹۲.

در روایات اهل سنت نیز اشاره‌ای به مسئله ارتداد به طرق مختلف شده است: (الف) برخی روایات اشاره به عملکرد پیامبر ﷺ با مرتدان دارد، از حیث این که توبه برخی را پذیرفته و آن‌ها را عفو کرده و برخی دیگر را به قتل رسانده است. (ب) روایاتی که دلالت بر مذمت ارتداد از ناحیه رسول خدا ﷺ دارد. (ج) روایاتی که به طور مطلق اشاره به حکم مرتد دارد. (د) روایاتی که حکم مرتد را بین زن و مرد تفصیل داده است. (ه) روایاتی نیز اشاره به سیره و اقوال صحابه دارد. اینک به برخی از این روایات اشاره می‌کنیم:

۱. رسول خدا ﷺ فرمود:

إِنَّ مِنْ أْبْغَضِ الْخَلْقِ إِلَيَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَمَنْ آمَنَ ثُمَّ كَفَرَ.^۱

از مبغوض‌ترین خلق نزد خداوند عزوجل کسی است که ایمان آورده و سپس کافر شده است.

۲. همچنین فرمود:

لَا يَحِلُّ دَمُ امْرِيٍّ مُسْلِمٍ إِلَّا فِي إِحْدَى ثَلَاثٍ: رَجُلٌ زَنَى وَهُوَ مُحْصَنٌ فَرَجِمَ، أَوْ رَجُلٌ قَتَلَ نَفْسًا بَغَيْرِ نَفْسٍ، أَوْ رَجُلٌ ارْتَدَّ بَعْدَ إِسْلَامِهِ.^۲

ریختن خون مسلمان مگر در سه مورد جایز نیست: مردی که زنا کرده در حالی که محصن است که باید رجم شود. یا مردی که کسی را بدون جهت کشته است. یا مردی که بعد از اسلامش به کفر بازگشته است.

۳. همچنین فرمود:

مَنْ ارْتَدَّ عَنْ دِينِهِ فَاقْتُلُوهُ.^۳

۱. طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۲۰، ص ۱۱۴، حدیث ۲۲۶.
 ۲. ابن ماجه، سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۸۴۷، حدیث ۲۵۳۳.
 ۳. طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۱۷، ص ۱۸۶، حدیث ۴۹۷.

هر کس از دین خود خارج شود او را بکشید.

۴. همچنین فرمود:

مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَاقْتُلُوهُ، لَا يَقْبَلُ اللَّهُ تَوْبَةَ عَبْدٍ كَفَرَ بَعْدَ إِسْلَامِهِ.^۱

هر کس دین خود را تبدیل کرد او را بکشید. خداوند توبه بنده‌ای را که بعد از اسلامش کافر شود نمی‌پذیرد.

۵. همچنین فرمود:

أَيُّمَا رَجُلٍ ارْتَدَّ عَنِ الْإِسْلَامِ فَادْعُهُ، فَإِنْ تَابَ فَاقْبَلْ مِنْهُ، وَإِنْ لَمْ يَتُبْ فَاصْرِبْ عُنُقَهُ، وَأَيُّمَا امْرَأَةٍ ارْتَدَّتْ عَنِ الْإِسْلَامِ فَادْعُهَا، فَإِنْ تَابَتْ فَاقْبَلْ مِنْهَا، وَإِنْ أَبَتْ فَاسْتَتِبْهَا.^۲

هر مردی که از اسلام برگشته است او را به اسلام دعوت کن، اگر توبه کرد از او قبول نما وگرنه گردن او را بزن؛ و هر زنی که از اسلام خارج شد او را به اسلام دعوت کن، اگر توبه کرد از او بپذیر و اگر ابا کرد باز از او طلب توبه نما.

در روایات، مطابق تقسیمی که برای مرتد آورده به دو قسم از آن اشاره کرده است: یکی فطری و دیگری ملّی.

از روایت علی بن جعفر از برادرش امام کاظم علیه السلام که قبلاً ذکر شد، استفاده می‌شود حکم مرتد فطری که از ابتدا مسلمان بوده و در خانواده اسلامی بزرگ شده، شدیدتر است.

شهید ثانی می‌نویسد:

فالمشهور بين الأصحاب أنّ الارتداد على قسمين: فطري وملّي، فالأول: ارتداد من ولد على الإسلام، بأن انعقد حال إسلام أحد أبويه.^۱
أبويه.^۱

۱. همان، ج ۱۹، ص ۴۱۹، حدیث ۱۰۱۳.

۲. همان، ج ۲۰، ص ۵۳، حدیث ۹۳.

مشهور بین اصحاب آن است که مرتد بر دو قسم است: فطری و ملّی؛ مرتد فطری کسی است که بر اسلام متولد شده و از آن خارج شده است، به این که نطفه او در حال اسلام یکی از پدر و مادرش منعقد شده باشد.

در مورد مرتد فطری و این که این عنوان بر چه کسی اطلاق می شود سه دیدگاه مختلف وجود دارد:

۱. اسلام یکی از والدین هنگام انعقاد نطفه:

برخی از فقها معتقدند مقصود از مرتد فطری آن است که هنگام انعقاد نطفه فرد، والدین یا یکی از آن دو مسلمان باشند. چنین فرزندی اگر مرتد شود مرتد فطری بوده و بی هیچ شرطی محکوم به قتل می شود. طرفداران این مبنا، مانند شهید ثانی^۲ و صاحب جواهر^۳، به ظواهر روایاتی استناد کرده اند که در آن ها تعابیری چون «ولد علی الاسلام» و «ولد علی الفطرة» آمده است.

۲. اسلام یکی از والدین هنگام تولد:

دیدگاه دوم، روایات را حمل بر ظاهر خود کرده و معتقدند که مقصود از فطری در مرتد فطری این است که هنگام تولد فرد، والدین یا یکی از آن ها مسلمان باشند، هرچند بعد از تولد از اسلام خارج شوند. علامه حلی^۴ و محقق جزایری^۵ موافق با این قول هستند.

۳. درک اسلام در دوران بلوغ:

۱. زین الدین بن علی شهید ثانی، *مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام*، ج ۱۵، ص ۲۳.

۲. همان، ج ۱۵، ص ۲۳.

۳. محمدحسن بن باقر نجفی، *جواهر الکلام في شرح شرائع الإسلام*، ج ۴۱، ص ۶۰۴.

۴. حسن بن یوسف علامه حلی، *إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان*، ج ۲، ص ۱۸۹.

۵. نجفی، *جواهر الکلام في شرح شرائع الإسلام*، ج ۴۱، ص ۶۰۴.

دیدگاه دیگری بر این باور است که مقصود از اسلام والدین هنگام تولد - که در روایات آمده - اسلام آنان حدوثاً و استمراراً است؛ به این معنا که والدین فرزند به اسلام خود باقی مانده و او را در محیطی اسلامی تربیت کرده و فرزند نیز با مشاهده اسلام والدین یا یکی از آنان و همچنین جامعه اسلامی که ملازم با تبلیغات و بستر مناسب برای پذیرفتن اسلام است، در دوران رشد و بلوغ خود آیین مقدس اسلام را برگزیند. حال اگر بعد از آن، راه ارتداد را پیش گیرد وصف ارتداد فطری تحقق می‌یابد. فاضل هندی^۱ از موافقان این دیدگاه به شمار می‌آید. دیدگاه فوق چندان مورد توجه فقها قرار نگرفته است.

تعریف سوم از ظاهر برخی از روایات استفاده می‌شود.

در حدیث معتبری عمار ساباطی از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود:

كُلُّ مُسْلِمٍ بَيْنَ مُسْلِمَيْنِ اِزْتَدَّ عَنِ الْاِسْلَامِ، وَجَدَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نُبُوْتَهُ
وَكَذَبَهُ، فَاِنَّ دَمَهُ مُبَاحٌ...^۲

هر مسلمانی بین مسلمانان که از اسلام بازگشته و نبوت محمد را انکار و او را تکذیب کند، همانا خون او مباح است.

در این روایت اشاره‌ای به تولد نشده و موضوع ارتداد مسلمانی ذکر گردیده که در میان مسلمانان و جامعه اسلامی باشد؛ یعنی متأثر از تبلیغات اسلامی بوده و دوره‌ای از عمر خود را به آن آیین گذرانده باشد و سپس مرتد شود.

آیت الله جوادی آملی در تعریف ارتداد می‌فرماید:

ارتداد، جحود بعد از اقرار و نکول بعد از قبول دین است. کسی که دین را از روی تحقیق بپذیرد، سپس از آن برگردد، مرتد نامیده می‌شود.^۳

۱. محمد بن حسن فاضل هندی، کشف اللثام عن قواعد الأحكام، ج ۹، ص ۳۵۶.

۲. کلینی، الکافی، ج ۷، ص ۲۵۷-۲۵۸، حدیث ۱۱.

۳. عبدالله جوادی آملی و محمدرضا مصطفی‌پور، «ارتداد و آزادی»، پاسدار اسلام،

ش ۲۶۵، ۱۳۸۲ هـ.ش، ص ۶.

ایشان همچنین دربارهٔ اقسام ارتداد می‌فرماید:

ارتداد دو قسم است: ملی و فطری، ارتداد فطری یعنی انکار پس از اقرار محققانه دین بعد از بلوغ، در صورتی که والدین او یا یکی از آن‌ها مسلمان باشند؛ و ارتداد ملی یعنی انکار پس از اقرار محققانه دین بعد از بلوغ در صورتی که هیچ یک از والدین او مسلمان نباشد.

در ارتداد فطری وجود سه عنصر محوری لازم است:

۱. هنگام انعقاد نطفه انسان پدر و مادر یا یکی از آن دو مسلمان باشند.

۲. کودک در خانوادهٔ اسلامی رشد کرده باشد؛ یعنی در طول دوران قبل از بلوغ مسائل اسلامی را از نزدیک دیده و به مقدار تشخیص خود فهمیده و پس از بلوغ و تکلیف نیز از روی علم و عمد و تحقیق دین را پذیرفته و اظهار کرده است.

۳. بعد از تشخیص و قبول حقانیت دین از روی تحقیق، پس از بلوغ آن را انکار کند.

و عناصر محوری در ارتداد ملی چهار چیز است:

۱. هنگام انعقاد نطفه انسان هیچ یک از پدر و مادر او مسلمان نباشند.

۲. کودک در خانواده غیرمسلمان رشد کرده و پس از بلوغ کفر را پذیرفته و مانند پدر و مادرش کافر شده است.

۳. پس از کفر با تحقیق اسلام آورده است.

۴. بعد از قبول اسلام، منکر شود و به کفر بازگردد.^۱

ایشان همچنین دربارهٔ حکم شاک متفحص در موضوع ارتداد می‌فرماید:

۱. همان، ص ۶.

اگر کسی اسلام شناسنامه‌ای و روان‌شناختی داشته باشد، نه اسلام معرفت‌شناسانه و منطقی، چنین فردی هرچند در خانواده مسلمان تربیت شده و مسلمان‌زاده است، ولی چون اسلامش را از روی تحقیق به دست نیاورده است یعنی نه از معصوم شنید، نه برهانی از حکیم و متکلم دریافت کرد، بلکه اسلام موروثی دارد، یقین او نسبت به اسلام یقین روانی است نه منطقی. در چنین فضایی گرچه در بخش اثبات ممکن است خداوند منت نهد و این‌گونه دین‌ها را بپذیرد، اما در بخش قهر و عذاب، اثبات حکم ارتداد درباره کسی که با شنیدن شبهاتی نسبت به اصل دین یا برخی از احکام ضروری دین مثل نماز، روزه و... شک می‌کند، آسان نیست. از این رو حکم مرتد فطری در مورد چنین کسی که شاک متفحص است، جاری نمی‌شود. بلکه اگر حاکم احتمال دهد که متهم گرفتار شبهه شده است؛ یعنی اگر اتهام برای محکمه قضایی ثابت نشود هرچند متهم قاطع به خلاف باشد، شایان توجه است. قطع منطقی به خلاف، درباره مسائل ضروری دین کار آسانی نیست. چون قطع و جزم ریاضی بسیار اندک است. قطع به خلاف یعنی من قطع دارم که مطلب این است و جز این نیست دیگران اشتباه می‌کنند؛ بنابراین کسی که در اثر چند شبهه بدون برخورد با صاحب‌نظری خود را قاطع بداند، یقیناً قطع او به خلاف، قطع روانی است، نه منطقی و قطع روانی سبب اثبات حکم ارتداد برای محکمه قضایی نمی‌شود، در این صورت نیز حکم ارتداد صدق نمی‌کند. در هر عصری شبهاتی مانند شبهات فخر رازی در فضای فکری جامعه پراکنده شود، اگر افرادی نظیر خواجه نصیرالدین طوسی نباشند، فضای فکری و فرهنگی جامعه آلوده می‌شود و کسی که در اثر

این‌گونه شبهات قطع به خلاف پیدا کند، در حقیقت گرفتار شبهه شده است و حکم شاک متفحص را دارد...

غرض آن‌که گاهی با القای شبهاتی ذهن شفاف جوان ساده‌اندیش را شبهه‌ناک می‌کنند. در این‌گونه موارد اگر کسی یقین به خلاف هم پیدا کند، شبهه زده و جاهل مرکب است. شاهدش این است: اگر محقق اندیشمندی با او بنشیند و مشکلش را حل کند، فوراً از گفته و اعتقاد خود برمی‌گردد. از این رو چنین فرد شبهه زده‌ای در آغاز باید مورد تعلیم و تربیت قرار بگیرد، پس اگر با تعلیم و تعلّم مشکل او حل نشد و همچنان نسبت به دین دهن‌کجی کرد، مرحله بعدی امر به معروف و نهی از منکر است. پس اگر هیچ شبهه‌ای نباشد و کسی با علم و عمد در برابر دین بایستد، در مرحله پایانی باید در محکمه قضایی محکوم به حکم مرتد فطری گردد. پس از آن این حکم درباره او جاری می‌شود. چون اجرای حدود باید پس از اثبات جرم بر اساس ایمان و بینات و قسم و شاهدان یا علم قاضی در محکمه عدل توسط قاضی عادل باشد. تا زمانی که قاضی عادل حکم را انشا نکند و حَكَمْتُ نگوید، حکم ارتداد و مهدور الدم بودن ثابت نمی‌شود. گفتنی است: قاضی بعد از انشای حکم مهدور الدم بودن نیز ممکن است عفو کند، تخفیف دهد یا حکم را اجرا کند؛ بنابراین افراد عادی نسبت به او وظیفه‌ای ندارند. چون پس از اثبات ارتداد، امر به معروف و نهی از منکر صدق نمی‌کند. امر به معروف و نهی از منکر برای دفع این حادثه تلخ است؛ اما پس از وقوع، رفع آن بر عهده دستگاه قضایی است. بین حدود با قصاص تفاوت جوهری و اساسی وجود دارد، زیرا قصاص، حق ولی دم است؛ ﴿وَمَنْ قُتِلَ

مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِرِوَالِهِ سُلْطٰنًا ﴿۱﴾؛ ولی دم در مقام ثبوت حکم فقهی بالفعل حق اعدام قاتل را دارد. هرچند در مقام اثبات باید در محکمه ثابت کند.

به هر تقدیر، در مسئله ارتداد، حکم کسی که محققانه از روی یقین منطقی نه روانی، مسائل اسلام برایش حل شد و با علم و عمد آن را انکار کند و از دین برگردد با کسی که اسلامش موروثی و یقینش روان‌شناختی بوده و اکنون واقعاً شک متفحص است، یا به شبهه مبتلا شده، متفاوت است. شخص اول گرفتار احکام ارتداد است، اما نسبت به دومی، قانون «ادراً الحدود بالشبهات» انطباق پیدا می‌کند. گرچه این حدیث مشکل سندی دارد، ولی این مشکل با شهرت عملی جبران شده است. افزون بر این که شواهد دیگری نیز برابر مضمون این حدیث وجود دارد. چون اثبات حکم ارتداد درباره شک متفحص با کسی که شبهه زده است، شبهه‌ناک است. از این رو؛ حکم شک متفحص و محقق که درصدد تحقیق است از کسی که لاابالی و بی‌اعتنا به دین و دیانت است و از روی علم و عمد دین را به بازی گرفته، تفاوت دارد.^۲

۷. کفر خروج بر امام معصوم علیه السلام

سید هاشم بحرانی می‌نویسد:

رُوي أَنَّ الْحُسَيْنَ علیه السلام لَمَّا عَزَمَ عَلَى السَّيْرِ إِلَى الْكُوفَةِ بَعْدَ مَجِيئِهِ مِنْ مَكَّةَ إِلَى الْمَدِينَةِ خَرَجَ ذَاتَ لَيْلَةٍ إِلَى قَبْرِ جَدِّهِ فَصَلَّى رَكَعَاتٍ كَثِيرَةً، فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ صَلَاتِهِ جَعَلَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ هَذَا قَبْرُ نَبِيِّكَ وَأَنَا ابْنُ بَنْتِهِ

۱. سوره اسراء، آیه ۳۳.

۲. جوادی آملی و مصطفی‌پور، «ارتداد و آزادی»، ص ۸-۱۰.

وَقَدْ حَضَرَنِي مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ عَلِمْتَ فَأِنِّي أَمُرُّ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ
الْمُنْكَرِ وَأَنَا أَسْأَلُكَ بِحَقِّ صَاحِبِ هَذَا الْقَبْرِ إِلَّا مَا اخْتَرْتَ لِي مِنْ أَمْرِي
مَا هُوَ لَكَ فِيهِ رِضًا وَلِرَسُولِكَ رِضًا.

قَالَ: وَجَعَلَ الْحُسَيْنُ عليه السلام يَبْكِي وَيَتَوَسَّلُ وَيَسْأَلُ اللَّهَ عِنْدَ قَبْرِ جَدِّهِ صلى الله عليه وآله
إِلَى قُرْبِ الْفَجْرِ، فَتَعَسَّ، فَرَأَى فِي مَنَامِهِ جَدَّهُ صلى الله عليه وآله قَدْ أَقْبَلَ إِلَيْهِ فِي
كَبْكَبَةٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، وَهُمْ عَنْ يَمِينِهِ وَشِمَالِهِ، وَصَمَّ الْحُسَيْنُ عليه السلام إِلَى
صَدْرِهِ وَقَبَّلَ مَا بَيْنَ عَيْنَيْهِ، وَقَالَ: يَا حَبِيبِي، يَا حُسَيْنُ، كَأَنِّي أَرَاكَ عَنْ
قَرِيبٍ، وَأَنْتَ مُرْمَلٌ بِدِمَائِكَ مَذْبُوحٌ مِنْ قَفَاكَ، مُخَضَّبٌ شَيْبِكَ
بِدِمَائِكَ، وَأَنْتَ وَحِيدٌ غَرِيبٌ بِأَرْضِ كَرْبَلَاءَ، بَيْنَ عِصَابَةٍ مِنْ أُمَّتِي
تَسْتَعِيثُ فَلَا تَعَاثُ، وَأَنْتَ مَعَ ذَلِكَ عَطْشَانٌ لَا تُسْقَى وَظَمَانٌ لَا تُرْوَى.
وَقَدْ اسْتَبَاحُوا حَرِيمَكَ وَذَبَحُوا فَطِيمَكَ وَهُمْ مَعَ ذَلِكَ يَرْجُونَ شَفَاعَتِي
(لَا أَنَالَهُمُ اللَّهُ شَفَاعَتِي) يَوْمَ الْقِيَامَةِ، يَا حَبِيبِي، يَا حُسَيْنُ، إِنَّ أَبَاكَ
وَأُمَّكَ وَأَخَاكَ قَدْ قَدِمُوا عَلَيَّ وَهُمْ إِلَيْكَ مُشْتَاقُونَ، وَإِنَّ لَكَ فِي الْجَنَانِ
لِدَرَجَةً عَالِيَةً، لَنْ تَنَالَهَا إِلَّا بِالشَّهَادَةِ فَأَسْرِعْ إِلَى دَرَجَتِكَ.

فَجَعَلَ الْحُسَيْنُ عليه السلام يَبْكِي عِنْدَ جَدِّهِ صلى الله عليه وآله فِي مَنَامِهِ، وَيَقُولُ: يَا جَدَّاهُ،
خُذْنِي إِلَيْكَ إِلَى الْقَبْرِ لَا حَاجَةَ لِي فِي الرَّجُوعِ إِلَى الدُّنْيَا، وَالنَّبِيُّ صلى الله عليه وآله
يَقُولُ: لَا بَدَّ مِنَ الرَّجُوعِ إِلَى الدُّنْيَا حَتَّى تُرْزَقَ الشَّهَادَةَ، لِتَنَالَ مَا كُتِبَ
لَكَ مِنَ السَّعَادَةِ، وَإِنِّي وَأَبَاكَ وَأَخَاكَ وَأُمَّكَ نَتَوَقَّعُ قُدُومَكَ عَنْ قَرِيبٍ،
وَنَحْشُرُ جَمِيعًا فِي زُمْرَةِ وَاحِدَةٍ.

قَالَ: فَانْتَبَهَ الْحُسَيْنُ عليه السلام مِنْ نَوْمِهِ فَرَعَا مَرْعُوبًا فَقَصَّ رُؤْيَاهُ عَلَى أَهْلِ
بَيْتِهِ، فَلَمْ يَكُنْ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ أَشَدُّ عَمَّا مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ وَلَا أَكْثَرَ بَاكِيًا.
قَالَ: فَالْتَفَتَ الْحُسَيْنُ عليه السلام إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنه وَقَالَ لَهُ: مَا تَقُولُ فِي
قَوْمٍ أَخْرَجُوا ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّهِمْ عَنْ وَطَنِهِ وَدَارِهِ وَقَرَارِهِ وَحَرَمَ جَدَّهُ، وَتَرَكُوهُ

خَائِفًا مَرْعُوبًا لَا يَسْتَقِرُّ فِي قَرَارٍ وَلَا يَأْوِي إِلَى جِوَارٍ، يُرِيدُونَ بِذَلِكَ قَتْلَهُ
وَسَفَكَ دِمَائِهِ، وَلَمْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَمْ يَزْنِكِبْ مُنْكَرًا وَلَا إِثْمًا؟
فَقَالَ لَهُ ابْنُ عَبَّاسٍ: جُعِلْتُ فِدَاكَ يَا حُسَيْنُ، إِنْ كُنْتَ لَا بُدَّ سَائِرًا إِلَى
الْكُوفَةِ، فَلَا تَسِيرُ بِأَهْلِكَ وَنَسَائِكَ.

فَقَالَ لَهُ: يَا بَنَ الْعَمِّ، إِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي مَنَامِي، وَقَدْ أَمَرَ بِأَمْرٍ
لَا أَقْدِرُ عَلَى خِلَافِهِ، وَإِنَّهُ أَمَرَنِي بِأَخْذِهِمْ مَعِي، وَفِي نَقْلِ آخَرَ [أَنَّهُ]
قَالَ: يَا بَنَ الْعَمِّ، إِنَّهُمْ وَدَائِعُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَلَا أَمْنٌ عَلَيْهِمْ أَحَدًا،
وَهُنَّ أَيْضًا لَا يُفَارِقُنِي، فَسَمِعَ ابْنُ عَبَّاسٍ بُكَاءَ مَنْ وَرَائِهِ وَقَائِلَةً تَقُولُ: يَا
بَنَ عَبَّاسٍ، تُشِيرُ عَلَيَّ شَيْخَنَا وَسَيِّدَنَا أَنْ يُخْلِفَنَا هَاهُنَا، وَيَمْضِي
وَحْدَهُ، لَا وَاللَّهِ بَلْ نَجِيءُ مَعَهُ وَنَمُوتُ مَعَهُ، وَهَلْ أَبْقَى الزَّمَانَ لَنَا
غَيْرَهُ!؟

فَبَكَى ابْنُ الْعَبَّاسِ بُكَاءً شَدِيدًا وَجَعَلَ يَقُولُ: يَعِزُّ عَلَيَّ وَاللَّهِ فِرَاقَكَ يَا
بَنَ عَمَّاهُ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى الْحُسَيْنِ علیه السلام وَأَشَارَ عَلَيْهِ بِالرَّجُوعِ إِلَى مَكَّةَ
وَالدُّخُولِ فِي صَلْحِ بَنِي أُمِّيَّةَ.

فَقَالَ الْحُسَيْنُ علیه السلام: هَيْهَاتَ [هَيْهَاتَ] يَا بَنَ عَبَّاسٍ، إِنَّ الْقَوْمَ لَا
يَتْرُكُونِي وَإِنَّهُمْ يَطْلُبُونِي أَيْنَ كُنْتُ حَتَّى أَبَايَعَهُمْ كَرْهًا وَيَقْتُلُونِي، وَاللَّهِ
لَوْ كُنْتُ فِي حُجْرٍ هَامِيَةٍ مِنْ هَوَامِّ الْأَرْضِ لَأَسْتَخْرِجُونِي مِنْهُ وَقَتْلُونِي،
وَاللَّهِ إِنَّهُمْ لَيَعْتَدُونَ عَلَيَّ كَمَا اعْتَدَى الْيَهُودُ فِي يَوْمِ السَّبْتِ، وَإِنِّي فِي
أَمْرِ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ حَيْثُ أَمَرَنِي، وَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ.^۱

روایت شده امام حسین علیه السلام بعد از بازگشت از مکه به مدینه، چون
عزم سفر و حرکت به سوی کوفه نمود، شبی به جهت زیارت قبر
جدش از خانه خارج شد، رکعت‌های بسیاری نماز خواند و چون از

۱. هاشم بن سلیمان بحرانی، مدینه معجز الأئمة الإثني عشر و دلائل الحجج علی
البشر، ج ۳، ص ۴۸۳-۴۸۵.

نمازش فارغ شد چنین گفت: بار خدایا! این قبر پیامبر توست و من فرزند دختر او هستم و برایم اموری اتفاق افتاده که تو به طور حتم از آن‌ها آگاهی. همانا من امر به معروف کرده و از منکر نهی می‌کنم و از تو می‌خواهم به حق صاحب این قبر جز این که برایم از امورم چیزی اختیار نمایی که در آن برای تو و رسالت رضایت باشد.

راوی می‌گوید: حسین علیه السلام شروع به گریه کرده و توسل می‌نمود و تا نزدیک طلوع فجر کنار قبر جدش صلی الله علیه و آله از خداوند درخواست حاجت نمود. در آن هنگام بر او خواب غلبه کرد و در خواب جدش صلی الله علیه و آله را دید که با جماعتی از ملائکه که در طرف راست و چپ او قرار دارند می‌آید. پیامبر حسین علیه السلام را به سینه چسبانیده و پیشانی او را بوسید و فرمود: ای محبوب من! ای حسین! گویا به زودی تو را می‌بینم که در خونت غلتیده و از پشت سرت بریده شده و محاسنت به خون‌هایت خضاب گشته و تو در سرزمین کربلا تنها و غریب بین گروهی از امتم واقع شده‌ای از آن‌ها درخواست کمک می‌جویی ولی تو را یاری نمی‌کنند و تو در آن حال تشنه‌ای و کسی تو را سیراب نمی‌کند. آنان حریم تو را مباح کرده و فرزندت را سر می‌برند و با این حال امید شفاعت مرا دارند و هرگز خداوند متعال شفاعت مرا روز قیامت شامل حال آنان نخواهد کرد. ای محبوبم! ای حسین! همانا پدر و مادر و برادرت بر من وارد شده و مشتاق تو می‌باشند و برای تو در بهشت‌ها درجه‌ عالی است که هرگز جز به شهادت به آن نخواهی رسید، پس به سوی درجه خود بشتاب.

حسین علیه السلام در این خواب نزد جدش گریست و به او گفت: ای جدم! جانم را با خود به قبر ببر و من نیازی به رجوع به دنیا ندارم و پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرمود: تو باید به دنیا برگردی تا شهادت روزی تو گردد

و از این راه به سعادت می‌رسد که بر تو نوشته شده دسترسی پیدا کنی و من و پدر و خواهر و مادرت منتظر آمدن تو به زودی هستیم و همگی در یک دسته محشور خواهیم شد.

راوی می‌گوید: حسین علیه السلام وحشت‌زده و با ترس از خواب بیدار شد و خواب خود را بر اهل‌بیتش بازگو نمود و آنان شدیدترین اندوه و بیشترین گریه را در آن روز داشتند.

راوی می‌گوید: حسین علیه السلام رو به ابن عباس (رضی الله عنه) نموده و به او فرمود: چه می‌گویی در حق قومی که فرزند دختر پیامبر خود را از وطن و خانه و محل استقرار و حرم جدش بیرون کرده و او را ترسان و وحشتناک رها نموده، به طوری که قرار نداشته و در جایی پناه نمی‌گیرد، آنان از این راه قصد کشتن و ریختن خونش را نموده‌اند، در حالی که او هیچ‌گونه شرکی به خدا نوززیده و مرتکب هیچ منکر و گناهی نشده است.

ابن عباس به حضرت گفت: فدایت گردم ای حسین! اگر چاره‌ای جز سفر به کوفه نداری، با اهل و زنان حرکت مکن.

حضرت به او فرمود: ای پسرعمو! همانا در خواب رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم در حالی که مرا به امری دستور داده و من قدرت بر مخالفت با آن ندارم و نیز مرا دستور داده تا آنان را همراه خود در این سفر داشته باشم.

و در نقل دیگری چنین آمده حضرت به او فرمود: ای پسرعمو! اینان امانت‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشند و من بر آنان از احدی در امان نیستم و اینان نیز مرا رها نمی‌کنند.

ابن عباس از پشت سر صدای گریه شنید و نیز شنید که شخصی می‌گوید: ای پسر عباس! تو به آقا و سرور ما پیشنهاد می‌دهی که ما

را در اینجا گذاشته و به تنهایی حرکت کند، نه به خدا سوگند بلکه ما نیز با او حرکت کرده و همراه او کشته خواهیم شد و آیا روزگار، جز حسین را برای ما باقی گذاشته است؟

ابن عباس بسیار گریست و چنین گفت: به خدا سوگند، ای پسرعمو! دوری تو بر من دشوار است. آنگاه رو به حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ کرده و به او سفارش رجوع به مکه و مصالحه با بنی امیه نمود.

حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: هرگز، ای پسر عباس! این قوم مرا رها نخواهند کرد و هر کجا باشم مرا دنبال خواهند نمود تا به زور بیعت کرده یا مرا به قتل رسانند. به خدا سوگند اگر در سوراخ حشره‌ای از حشرات زمین باشم، آنان مرا از آن سوراخ بیرون آورده و به قتل خواهند رسانید. به خدا سوگند آنان بر من تعدی کرده، همان‌گونه که یهود در روز شنبه تعدی نمودند و من به دنبال دستور جدم رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هستم و آن‌گونه که به من سفارش کرده عمل خواهم نمود و ما برای خدا هستیم و همگی به سوی او بازمی‌گردیم.

از تشبیه متجاوزان به حقوق امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ به متجاوزان از یهود به دست می‌آید خروج کنندگان بر امام معصوم عَلَيْهِ السَّلَامُ کافرند؛ زیرا خروج بر امام تجاوز به حق اوست، همان‌گونه که می‌دانیم یهود نیز کافرند.

قندوزی حنفی می‌نویسد:

... وَيَقُولُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ شَاهِدٌ عَلَى هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ الْمَلَاعِينِ، إِنَّهُمْ قَدْ عَمَدُوا أَنْ لَا يَبْقُوا مِنْ ذُرِّيَّةِ رَسُولِكَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ»، وَهُوَ يَبْكِي بُكَاءً شَدِيداً وَيُنشِدُ وَيَقُولُ:

يَا رَبِّ لَا تَتْرُكْنِي وَحِيداً قَدْ أَظْهَرُوا الْفُسُوقَ وَالْجُحُوداً

... و امام علیه السلام می فرمود: «بار خدایا! تو بر این نامردمان شاهی که آنان مصمم اند تا هیچ یک از نسل پیامبرت صلی الله علیه و آله را باقی نگذارند» و سخت می گریست و این اشعار را می خواند:

«پروردگارا! تو مرا تنها نخواهی گذارد، اینان تباهی ها و انکارها را آشکار کرده اند و ما [خاندان پیامبرت] را در میان خود برده گرفته در کارهای خویش یزید را خشنود می سازند. هان! که برادرم (عباس علیه السلام) به شهادت رسید و تنها بر دشت ناهموار به خاک افتاد و تو ای خدای بزرگوار! - در کمینی.»

از کلمه «جحد» که در مورد کفر به کار می رود به دست می آید خروج بر اولیای الهی و کشتن آنان کفر به حساب می آید.

در زیارت جامعه کبیره، خطاب به امامان علیهم السلام می خوانیم:

وَمَنْ جَحَدَكُمْ كَافِرٌ، وَمَنْ حَارَبَكُمْ مُشْرِكٌ^۱

هرکه منکر شما شد کافر است و هر که با شما جنگید مشرک است.

۸. کفر نعمت

ابن حمدون می نویسد:

وَمِنْ كَلَامِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ: [خَيْرٌ الْمَعْرُوفِ مَا لَمْ يَتَقَدَّمْهُ مَطْلٌ وَلَمْ يَتَّبِعْهُ مَنْ]. الْوَحْشَةُ مِنَ النَّاسِ عَلَى قَدْرِ الْفِطْنَةِ بِهِمْ. النُّعْمَةُ مِحْنَةٌ، فَإِنْ شَكَرْتَ كَانَتْ كَنْزًا، وَإِنْ كَفَرْتَ صَارَتْ نِقْمَةً^۲.

از کلام حسین بن علی علیه السلام است: کار نیک آن است که پیش از انجام آن، امروز و فردا کردن و پس از انجام منت گذاری، نباشد. ترس از مردم به مقدار شناخت و گفتگوی با آنهاست. نعمت، محنت و

۱. ابن بابویه، من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۳.

۲. محمد بن حسن ابن حمدون، التذکره الحمدونیة، ج ۱، ص ۲۷۳، حدیث ۷۰۲.

اندوه است، اگر شکرگزار بودی، گنجینه، ولی اگر کفران کردی
 گرفتاری و باعث غم تو است.
 از جمله «وَإِنْ كَفَرْتَ صَارَتْ نِقْمَةً» ضمناً به دست می‌آید یکی از انواع کفر،
 کفر نعمت بوده که قبیح و حرام است.
 ابو الوفاء خوارزمی می‌نویسد:

وَقَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام: أَجْمَلُ الْمَعْرُوفِ مَا حَصَلَ عِنْدَ الشَّاكِرِ،
 وَأَضْيَعُهُ مَا صَارَ إِلَى الْكَافِرِ.^۱

حسین بن علی عليه السلام فرمود: زیباترین نیکی، آن است که به سپاس‌گزار
 برسد و تباه‌ترین نیکی، آن است که به ناسپاس برسد.
 از آنجا که کلمه «کافر» در اینجا به معنای کفران کننده نعمت است به دست
 می‌آید کفر انواعی دارد که از آن جمله کفر نعمت بوده که به معنای کفران آن
 است.

بخاری به سندش از ابن عباس نقل کرده که رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود:

«أُرِيْتُ النَّارَ فَإِذَا أَكْثَرُ أَهْلِهَا النِّسَاءُ، يَكْفُرْنَ»، قِيلَ: أَيْ كَفُرْنَ بِاللَّهِ؟ قَالَ:
 «يَكْفُرْنَ الْعَشِيرَ، وَيَكْفُرْنَ الْإِحْسَانَ، لَوْ أَحْسَنْتَ إِلَى إِحْدَاهُنَّ الدَّهْرَ،
 ثُمَّ رَأَتْ مِنْكَ شَيْئًا قَالَتْ: مَا رَأَيْتُ مِنْكَ خَيْرًا قَطُّ».^۲

«به من آتش دوزخ نشان داده شد ناگهان مشاهده کردم بیشتر
 اهالی آن زنانی هستند که کفر می‌ورزند». گفته شد: آیا به خدا کفر
 می‌ورزند؟ فرمود: «کفر به زندگی و کفر به احسان می‌ورزند، اگر تو به
 یکی از آنان در طول زندگی احسان کنی ولی از تو چیزی مشاهده
 کند می‌گوید: هرگز از تو خیری ندیده‌ام».

۱. ریحان بن عبدالواحد خوارزمی، المناقب و المثالب، ص ۱۰۶، حدیث ۳۰۹.

۲. بخاری، صحیح البخاری، ج ۱، ص ۱۵، حدیث ۲۹.

۹. کفر ناشی از دشمنی با پیامبر صلی الله علیه و آله

قندوزی حنفی می نویسد:

ثُمَّ حَمَلَ عَلَى الْقَوْمِ حَمَلَةً شَدِيدَةً فَكَشَفَهُمْ عَنِ الْمَشْرَعَةِ، فَأَرْسَلَ
زِمَامَ فَرَسِهِ لِيَشْرَبَ، فَصَبَرَ حَتَّى يَشْرَبَ، وَمَدَّ يَدَهُ إِلَى الْمَاءِ وَعَرَفَ
غُرْفَةَ لِيَشْرَبَهَا، وَيَحْمِلُ إِلَى نِسَائِهِ مِنَ الْمَاءِ، وَإِذَا صَائِحٌ يَقُولُ: «يَا
حُسَيْنُ، أَدْرِكْ حَيْمَةَ النِّسَاءِ فَإِنَّهَا هُنَا هُنَا»، فَانْفَضَ الْمَاءَ مِنْ يَدِهِ
وَأَقْبَلَ إِلَى الْحَيْمَةِ فَوَجَدَهَا سَالِمَةً، فَعَلِمَ أَنَّهَا مَكِيدَةٌ مِنَ الْقَوْمِ، فَأَنْشَأَ
عِنْدَ ذَلِكَ يَقُولُ:

فَإِنْ تَكُنِ الدُّنْيَا تُعَدُّ نَفِيسَةً	فَإِنَّ ثَوَابَ اللَّهِ أَعْلَى وَأَجْزَلُ
وَإِنْ تَكُنِ الْأَرْزَاقُ قِسْمًا مُقَدَّرًا	فَقِلَّةُ سَعْيِ الْمَرْءِ فِي الرِّزْقِ أَجْمَلُ
وَإِنْ تَكُنِ الْأَمْوَالُ لِلتَّرْكِ جَمْعُهَا	فَمَا بَالُ مَتْرُوكٍ بِهِ الْمَرْءُ يَبْخَلُ
وَإِنْ تَكُنِ الْأَجْسَادُ لِلْمَوْتِ أَنْشِئَتْ	فَقَتْلُ الْفَتَى بِالسَّيْفِ فِي اللَّهِ أَفْضَلُ
عَلَيْكُمْ سَلَامٌ اللَّهُ يَا آلَ أَحْمَدَ	فَإِنِّي أَرَانِي عَنكُمْ الْيَوْمَ أَرْحَلُ
أَرَى كُلَّ مَلْعُونٍ ظَلَمَ مَنَافِقٍ	يَرُومُ فَنَانًا جَهْرَةً ثُمَّ يَعْمَلُ
لَقَدْ كَفَرُوا يَا وَيْلَهُمْ بِمُحَمَّدٍ	وَرَبُّهُمْ مَا شَاءَ فِي الْخَلْقِ يَفْعَلُ
لَقَدْ غَرَّهُمْ حِلْمُ الْإِلَهِ لِأَنَّهُ	حَلِيمٌ كَرِيمٌ لَمْ يَكُنْ قَطُّ يَعْجَلُ

ثُمَّ حَمَلَ عَلَى الْقَوْمِ وَجَعَلَ يَضْرِبُهُمْ يَمِينًا وَشِمَالًا حَتَّى قَتَلَ مِنَ الْقَوْمِ
خَلْقًا كَثِيرًا.^۱

سپس حسین علیه السلام بر آنان یورش سختی برد و از مشرعه [= نهر آب] دورشان کرد. او افسار اسبش را رها کرد تا آب بنوشد و شکیب و ورزید

۱. قندوزی، ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۳، ص ۸۱.

تا اسب آب نوشید.

سپس دست خویش را به سوی آب دراز کرد و مشتی برگرفت تا آن را بنوشد و از آب سوی خانواده‌اش ببرد، لیک به ناگاه فریاد برآورنده‌ای گفت: «ای حسین! خیمهٔ زنان را دریاب که هتک شد»، حسین علیه السلام آب را از دستان خویش فروافکند و به خیمه روی نمود، لیک بی‌گزندش یافت و دانست که این نیرنگی از سوی آنان بوده است، بدین هنگام چنین سرود:

اگر دنیا گران‌مایه‌ای به شمار آید، پس پاداش پروردگار بالاتر و فراوان‌تر است.

اگر روزی‌ها قسمت شده و مقدر هستند، پس کمی تلاش آدمی در راه به دست آوردن روزی، زیباتر است.

اگر گردآوردن اموال، بهر وانهادن آن‌هاست، پس از چه رو آدمی به آنچه وانهادنی است بخل می‌ورزد؟

اگر پیکرها از بهر مرگ آفریده شده‌اند، پس کشته شدن جوانمرد در راه خداوند برتر است.

ای خاندان احمد! درود پروردگار بر شما که من خویش را چنان می‌بینم که از امروز از نزد شما رفتنی‌ام.

هر نفرین‌شدهٔ ستمگر دورویی را امروز چنان می‌بینم که در آشکارا نیستی ما را آهنگ می‌کند، سپس در این راه دست به کار می‌شود.

ای وای بر آنان که به محمد کفر ورزیدند و این چنان است که پروردگارشان هر چه اراده فرماید در میان آفریدگانش می‌کند.

بردباری پروردگار فریبشان داد، چرا که او بردباری کریم است که هرگز شتاب نمی‌کند.

سپس بر آنان یورش برد و آنان را از راست و چپ می‌زد تا این‌که

شمار بسیاری از آنان را کشت.

از بیت هفتم به دست می‌آید دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله کافرنند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

يَا عَلِيُّ، حَرْبُكَ حَرْبِي، وَسَلْمُكَ سَلْمِي، وَحَرْبِي حَرْبُ اللَّهِ، وَمَنْ
سَالَمَكَ فَقَدْ سَالَمَنِي، وَمَنْ سَالَمَنِي فَقَدْ سَالَمَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ.^۱

ای علی نبرد با تو نبرد با من و سازش با تو سازش با من و نبرد با من
جنگ با خداست. هر که با تو بسازد با من ساخته و هر که با من
بسازد با خدای عزوجل ساخته است.

در زیارت جامعه کبیره، خطاب به امامان علیهم السلام می‌خوانیم:

وَمَنْ رَدَّ عَلَيْكُمْ فِي أَسْفَلِ دَرَكٍ مِنَ الْجَحِيمِ.^۲

و هر که شما را رد کرد، در پست‌ترین جایگاه از دوزخ است.

۱۰. کفر تشبیه

ابن شعبه حرّانی در «تحف العقول» از امام حسین علیه السلام نقل کرده که فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ، اتَّقُوا هَؤُلَاءِ الْمَارِقَةَ الَّذِينَ يُشَبِّهُونَ اللَّهَ بِأَنْفُسِهِمْ،
يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ، بَلْ هُوَ اللَّهُ لَيْسَ كَمِثْلِهِ
شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ، لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ
اللطيفُ الخبيرُ.^۳

ای مردم! از این بیرون رفتگان از دین که خدا را به خود شبیه
می‌کنند و مانند کافران اهل کتاب سخن می‌گویند، بپرهیزید که او
خدایی بی‌ظنیر، شنوا و بیناست. دیده‌ها او را در نمی‌یابند و او دیده‌ها
را درمی‌یابد و اوست باریک‌بین آگاه.

۱. ابن بابویه، *الأمالي*، ص ۶۵۶، حدیث ۸۹۱.

۲. ابن بابویه، *من لا يحضره الفقيه*، ج ۲، ص ۶۱۳.

۳. ابن شعبه، *تحف العقول عن آل الرسول (صلی الله علیه و آله)*، ص ۲۴۴.

از مضمون این کلام حضرت به دست می آید نظریه تشبیه کفر است.

قاضی سعید قمی در شرح این حدیث می نویسد:

كذلك المشبّهة خرجوا من الدين وأخرجوا رقابهم عن ربة المسلمين.

ثم إنّ المشبّهة طوائف:

إحداها: المجسّمة، منهم الحنابلة، حيث زعموا الله على صورة أمرد، وخرافاتهم في ذلك أكثر من أن تحدّ.

والثانية: من ذهب إلى أنّه تعالى جسم صمدي نوري.

والثالثة: مذهب أنّه صورة يترجم عنها بالفارسيّة «بيكر».

والرابعة: من قال بزيادة الصفات سواء قامت بذواتها أو بالذات.

والخامسة: من حسب أنّ في آدم أو بني آدم جزءاً من الألوهيّة أو سنخاً منها.

السادسة: من زعم من المتصوّفة أنّه تعالى هو الوجود المطلق المنبسط على هياكل الماهيات، ومن زعم منهم أنّه الوجود بشرط لا واللّابشرط، أمره الفائض على الكل وبشرط شيء معلولاته، وكذا من زعم عكس ذلك في الأوّلين.

السابعة: من اعتقد أنّه الوجود الحقّ الحقيقي الغير المتناهي في الشدّة، وأنّ وجودات الممكنات مراتب حقيقة الوجود من الأشدّ فالأشدّ إلى ما لا أضعف منه.

الثامنة: من ذهب إلى عينيّة الصفات بأيّ معنى اعتقده مع اشتراكها لصفات الخلق في المعنى.

التاسعة: من تخلّص عن ذلك، لكن زعم اجتماع تلك المعاني المخالفة لصفات الخلق في ذاته تعالى سواء كان بطريق العينيّة أو الرّيادة. وهذا وأكثر ما سبق عليه من نظائره من القول بالمعاني

المتفق عليه امتناعه على الله تعالى والمجمع عليه على استحالتة. وإن تصفحت المذاهب والآراء وجدت تحت واحدة من هذه التسعة مع عدم حصر المذاهب في ذلك، ولذا قال تبارك وتعالى: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾^۱، أعاذنا الله من أنحاء الشرك وأنواعه.^۲

و نیز مشبهه که از دین خارج شده و گردن‌های خود را از ریسمان مسلمین بیرون کشیدند. مشبهه طوایفی هستند:

طایفه اول همان مجسمه‌اند که از آن جمله حنابله می‌باشند؛ آنان که گمان کرده‌اند خداوند در صورت بدون مو است و خرافات آنان بیش از حد است.

طایفه دوم کسانی هستند که خدا را جسم صمدی نوری می‌پندارند. دسته سوم مذهبی است که برای خدا صورت و پیکر قائل است. دسته چهارم کسانی هستند که معتقد به زیادی صفات هستند، چه آن‌ها قائم به خودشان باشد یا به ذات خدا.

دسته پنجم کسانی هستند که گمان کرده‌اند در آدم یا بنی‌آدم جزئی از الوهیت یا سخی از آن وجود دارد.

دسته ششم از متصوفه کسانی هستند که گمان کرده‌اند خداوند متعال وجود مطلق و منبسط بر هیكل‌های ماهیات است و از میان آنان برخی گمان کرده‌اند خداوند متعال وجود بشرط لا و لا بشرط است که امرش بر همگان جوشش دارد و به شرط شیء معلولاتش است و نیز کسانی که عکس آن را در دو مورد اول گمان کرده‌اند.

دسته هفتم کسانی که اعتقاد دارند خداوند سبحان وجود حق

۱. سوره یوسف، آیه ۱۰۶.

۲. قاضی سعید قمی، شرح الأربعین، ص ۳۹۵.

حقیقی غیرمتناهی در شدت است و این که وجودات ممکنات مراتب حقیقت وجود از شدیدتر به شدیدتر تا ضعیف‌ترین درجه است. دسته هشتم کسانی هستند که معتقد به عینیت صفات می‌باشند به هر معنایی که آن را اعتقاد پیدا کرده با اشتراک آن‌ها با صفات خلق در معنی.

دسته نهم کسانی هستند که از این امور خلاصی یافته ولی گمان کرده‌اند تمام آن معنای مختلف با صفات خلق در ذات خدای متعال اجماع پیدا کرده است خواه به نحو عینیت یا زیادت و این قول بیشترین شباهت را از نظایرش با قول به معنایی دارد که اتفاق بر امتناع آن بر خدای متعال و اجماع بر محال بودنش است.

و اگر مذاهب و آراء را جستجو کنی پی می‌بری همگی تحت یکی از این نه دسته‌اند با عدم حصر مذاهب در این دسته‌ها و لذا خداوند تبارک و تعالی فرمود: «و بیشتر آن‌ها به خدا ایمان نمی‌آورند مگر آن‌که مشرک‌اند». خداوند ما را از شرک و انواع آن نجات دهد.

ایشان در ادامه می‌نویسد:

ثم إنَّه ﷺ أبطل كافة أقاويل المشبهين بدليل عام، وبعد ذلك يكرّ على كل واحد من تلك الآراء الباطلة على ما هو طريق المحااجة وسبيل الهداية.^۱

وانگهی حضرت ﷺ تمام قول‌های مشبهین را با دلیل عمومی ابطال کرده و سپس بر هر کدام از آن آراء باطل حمله‌ور شده است، آن‌گونه که راه احتجاج و راه هدایت است.

از یونس بن عبدالرحمن نقل شده که گفت:

قُلْتُ لِأَيِّ الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام: لِأَيِّ عِلَّةٍ عَرَجَ اللَّهُ بِنَبِيِّهِ صلوات الله عليه إِلَى السَّمَاءِ وَمِنْهَا إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى، وَمِنْهَا إِلَى حُجْبِ النُّورِ، وَخَاطَبَهُ وَنَاجَاهُ هُنَاكَ وَاللَّهُ لَا يُوصَفُ بِمَكَانٍ؟ فَقَالَ عليه السلام: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يُوصَفُ بِمَكَانٍ وَلَا يَجْرِي عَلَيْهِ زَمَانٌ، وَلَكِنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَرَادَ أَنْ يُشْرِفَ بِهِ مَلَائِكَتَهُ وَسُكَّانَ سَمَاوَاتِهِ، وَيُكْرِمَهُمْ بِمُشَاهَدَتِهِ، وَبُرِيَّةٍ مِنْ عَجَائِبِ عَظَمَتِهِ مَا يُخْبِرُ بِهِ بَعْدَ هُبُوطِهِ، وَلَيْسَ ذَلِكَ عَلَى مَا يَقُولُ الْمُشَبِّهُونَ، ﴿سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾^۱.

به امام موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم: به چه دلیل خداوند پیامبر صلوات الله علیه خود را به سوی آسمان و از آنجا به سدره المنتهی و از آنجا به حجاب نور برد و او را مورد خطاب قرار داد و در آنجا با او گفت‌وگو نمود و خداوند به مکان توصیف نمی‌شود؟ آن حضرت فرمودند: خداوند به مکان توصیف نمی‌شود و زمان بر او جاری نمی‌شود، اما خداوند اراده کرد که فرشتگان و ساکنان آسمان‌هایش را به وجود او شرف بخشد و به دیدار او گرامی داشت و از شگفتی‌های بزرگی چیزهایی ببیند که بعد از افتادن از آن‌ها خبر داد و این آن‌چنان نبود که تشبیه‌کنندگان [خداوند به چیزی] می‌گویند و خداوند منزّه و بالاتر از آن چیزی است که نسبت به او شریک قرار می‌دهند.

۱. ابن بابویه، التوحید، ص ۱۷۵، حدیث ۵.

و) نمونه‌هایی از کافران مدعی اسلام

در روایات نقل شده از حضرت سید الشهداء علیه السلام به برخی از سردمداران کفر که مدعی اسلام بوده‌اند اشاره شده است، از قبیل:

۱. ابوسفیان

از امام حسین علیه السلام نقل شده که در پاسخ نامه معاویه چنین نوشت:

أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ بَلَغَنِي كِتَابُكَ تَذَكُّرٌ أَنَّهُ بَلَغَتْكَ عَنِّي أُمُورٌ تَرَعَّبُ عَنْهَا، فَإِنْ كَانَتْ حَقًّا لَمْ تُفَارِنِي عَلَيْهَا، وَلَنْ يَهْدِي إِلَيَّ الْحَسَنَاتِ وَيُسَدِّدَ لَهَا إِلَّا اللَّهُ. فَأَمَّا مَا نَمِي إِلَيْكَ فَإِنَّمَا رَقَاهُ الْمَلَائِقُونَ الْمَشَاوُونَ بِالنَّمَائِمِ، الْمُفَرَّقُونَ بَيْنَ الْجَمِيعِ، وَمَا أُرِيدُ حَرْبًا لَكَ وَلَا خِلَافًا عَلَيْكَ، وَأَيْمُ اللَّهِ لَقَدْ تَرَكْتُ ذَلِكَ وَأَنَا أَخَافُ اللَّهَ فِي تَرْكِهِ، وَمَا أَظُنُّ اللَّهَ رَاضِيًا عَنِّي بِتَرْكِ مُحَاكَمَتِكَ إِلَيْهِ، وَلَا عَادِرِي دُونَ الإِعْذَارِ إِلَيْهِ فِيكَ وَفِي أَوْلِيَانِكَ الْقَاسِطِينَ الْمُلْحِدِينَ، حِزْبِ الظَّالِمِينَ وَأَوْلِيَاءِ الشَّيَاطِينِ، أَلَسْتَ قَاتِلَ حُجْرِ بْنِ عَدِيٍّ وَأَصْحَابِهِ الْمُصَلِّينَ الْعَابِدِينَ، الَّذِينَ يُنْكِرُونَ الظُّلْمَ وَيَسْتَعْظِمُونَ البِدْعَ وَلَا يَخَافُونَ فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَئِيمًا وَعُدْوَانًا بَعْدَ إِعْطَائِهِمُ الأَمَانَ بِالمَوَاطِيقِ وَالأَيْمَانَ المُعْلَظَةَ؟! أَوَلَسْتَ قَاتِلَ عَمْرٍو بْنِ الحَمِقِ صَاحِبِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ)، الَّذِي أَبْلَتَهُ العِبَادَةُ وَصَفَّرَتْ لَوْنَهُ وَأَنَحَلَتْ جِسْمَهُ؟! أَوَلَسْتَ المُدْعِي زِيَادَ بْنَ سُمَيَّةَ المَوْوُودَ عَلَى فِرَاشِ عُبَيْدِ عَبْدِ ثَقِيفٍ، وَرَعَمْتَ أَنَّهُ ابْنُ أَبِيكَ، وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ): «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَلِلْفِرَاشِ وَلِلْعَاهِرِ الحَجْرُ»، فَتَرَكْتَ سُنَّةَ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) وَخَالَفْتَ أَمْرَهُ مُتَعَمِّدًا، وَاتَّبَعْتَ هَوَاكَ مُكْذِبًا بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ، ثُمَّ سَلَطْتَهُ عَلَى العِرَاقَيْنِ فَقَطَعَ أَيْدِي المُسْلِمِينَ وَسَمَلَ أَعْيُنَهُمْ وَصَلَبَهُمْ عَلَى

جُدُوعِ النَّخْلِ، كَأَنَّكَ لَسْتَ مِنَ الْأُمَّةِ وَكَأَنَّهَا لَيْسَتْ مِنْكَ، وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ): «مَنْ أَحَقَّ بِقَوْمٍ نَسَبًا لَيْسَ لَهُمْ فَهُوَ مَلْعُونٌ»؟! أَوْلَسْتَ صَاحِبَ الْحَضْرَمِيِّينَ الَّذِينَ كَتَبَ إِلَيْكَ ابْنُ سُمَيَّةَ أَنَّهُمْ عَلَى دِينِ عَلِيٍّ، فَكَتَبْتَ إِلَيْهِ: أَقْتُلْ مَنْ كَانَ عَلَى دِينِ عَلِيٍّ وَرَأَيْهِ، فَقَتَلَهُمْ وَمَثَلَ بِهِمْ بِأَمْرِكَ؟! وَدِينُ عَلِيٍّ دِينُ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) الَّذِي كَانَ يَضْرِبُ عَلَيْهِ أَبَاكَ، وَالَّذِي انْتِحَالَكَ إِيَّاهُ أَجْلَسَكَ مَجْلِسَكَ هَذَا، وَلَوْلَا هُوَ كَانَ أَفْضَلُ شَرَفِكَ تَجَشَّمِ الرَّحْلَتَيْنِ فِي طَلَبِ الْخُمُورِ...^۱

اما بعد، نامهات به من رسید. نوشته بودی که خبر کارهایی از من به تو رسیده که دوست نداری [گفته باشم] و اگر درست باشد، با من بر آن‌ها موافقت نمی‌کنی و جز خدا، به نیکی‌ها ره نمی‌نماید و به آن‌ها موفق نمی‌دارد. اما سخن‌چینی انجام شده برای تو را چاپلوسان سخن‌چین تفرقه‌افکن میان جماعت کرده‌اند. من، سر جنگ و مخالفت با تو را ندارم. سوگند به خدا، آن را وانهادهم و من، از این وانهادن، از خدا می‌ترسم و گمان نمی‌کنم خداوند، از این‌که دشمنی با تو را کنار گذاشته‌ام و درباره‌ی تو و دوستان متجاوز ملحدت - که حزب ظالمان و دار و دسته‌ی شیطان‌اند - در برابر خدا، عذری جز آنچه خود بپذیرد، ندارم. آیا تو حجر بن عدی و یارانش را به ستم و تجاوز نکشتی؛ آنان که نمازگزار و عابد بودند و ستم را زشت و بدعت‌ها را دهشتناک می‌شمردند و از سرزنش هیچ سرزنشگری در راه خدا نمی‌ترسیدند؟ این کشتار را پس از امان دادن به آن‌ها، با همه‌ی وثیقه‌ها و سوگندهای غلیظ و شدید، انجام دادی. آیا تو قاتل

۱. بلاذری، *أنساب الأشراف*، ج ۵، ص ۱۲۸-۱۳۰.

عمرو بن حمق، صحابی پیامبر خدا ﷺ، نیستی که عبادت، فرسوده‌اش کرده و رنگش را زرد و بدنش را لاغر نموده بود؟ آیا تو زیاد بن سمیه را که بر بستر عبید (بردهٔ ثقیف) زاده شده بود، پسر پدرت نخواندی، در حالی که پیامبر خدا ﷺ فرموده بود: فرزند، متعلق به بستر است و برای زناکار، سنگ است؟ تو سنت پیامبر خدا ﷺ را وانهادی و به عمد، با فرمان او مخالفت کردی و از سر تکذیب، هوس خود را دنبال کردی، بی آن که رهنمودی از جانب خدا داشته باشی. سپس، زیاد را بر کوفه و بصره، مسلط کردی تا دستان مسلمانان را قطع کند و چشمان آنان را با میلهٔ داغ، برکند و به شاخه‌های نخل بیاویزد. گویی تو از امت نیستی و او هم از تو نیست که پیامبر خدا ﷺ فرمود: هر کس بیگانه‌ای را جزو خاندان قومی حساب کند که نسبش آن نیست، ملعون است. آیا تو همان نیستی که [زیاد] ابن سمیه به تو نوشت: حضمیان، بر دین علی هستند و تو به او نوشتی: هر کسی را که بر دین علی و اندیشهٔ اوست، بکش و او هم به فرمان تو، آنان را کشت و مثله کرد؟ دین علی علیه السلام دین محمد ﷺ است که بر سر آن با پدرت می‌جنگید؛ کسی که با بستن خود به [آیین] او، بر این جایگاه نشسته‌ای و اگر او نبود، برترین شرف تو، زحمت ترتیب دادن دو سفر [زمستانی و تابستانی قریش] در طلب شراب بود...

از جملهٔ «الَّذِي كَانَ يَضْرِبُ عَلَيْهِ أَبَاكَ» که حضرت با آن خطاب به معاویه کرده به دست می‌آید ابوسفیان نقش مهمی در گسترش کفر و شرک داشته و محور اساسی در بیت مشرکان بوده و پیامبر ﷺ بر سر او کوبیده است. بیشتر عرب در جاهلیت بت را می‌پرستیدند تا توسط آن به خداوند تقرب جویند، قرآن از زبان آنان می‌فرماید:

﴿ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ ﴾^۱

این‌ها را نمی‌پرستیم مگر به خاطر این‌که ما را به خداوند نزدیک کنند.

لکن با وجود پرستش بت‌ها به خالق بودن خداوند معتقد بودند، خداوند متعال هم می‌فرماید:

﴿ وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ ﴾^۲

و هرگاه از آنان بپرسی چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را مسخّر کرده است؟ می‌گویند: خدا.

ولی ابوسفیان در عصر جاهلیت، دهری و زندیق بوده و به هیچ چیزی اعتقاد نداشت.

مقریزی دربارهٔ ابوسفیان می‌نویسد:

وكان كهفًا للمنافقين، وإنه كان في الجاهلية زنديقاً.^۳

او پناه منافقین بود و در زمان جاهلیت، زندیق به حساب می‌آمد.

ابوسفیان در رأس هرم دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله و اسلام قرار داشت. او با جماعتی

از رجال قریش نزد ابوطالب رضی الله عنه آمد و گفت:

يا أبا طالب، إنّ ابن أخيك قد سبّ آلهتنا، وعاب ديننا، وسفّه

أحلامنا، وضلل آباءنا، فإمّا أن تكفّه عنّا، وإمّا أن تخلي بيننا وبينه.^۴

ای ابوطالب! پسر برادر تو خدایان ما را دشنام می‌دهد و بر دین ما

عیب می‌گیرد و افکار ما را سفیهانه و پدران ما را گمراه می‌داند، یا

۱. سوره زمر، آیه ۳.

۲. سوره عنکبوت، آیه ۶۱.

۳. احمد بن علی مقریزی، النزاع و التخاصم فیما بین بنی أمیة و بنی هاشم، ص

۴. ابن هشام، السیرة النبویة لابن هشام، ص ۲۶۴-۲۶۵.

جلوی حرف‌های او را می‌گیری و یا کنار می‌کشی [تا ما خود به حساب او برسیم].

ابوسفیان از کسانی بود که در دارالندوة برای قتل پیامبر ﷺ نقشه کشیدند و قرار گذاشتند از هر قبیله‌ای جوانی را انتخاب نموده، به آنان شمشیری دهند تا به خانه پیامبر ﷺ حمله کرده، او را از پای درآورند.^۱

ابوسفیان در جنگ احد، فرمانده گروه‌هایی بود که با پیامبر خدا ﷺ جنگیدند؛ جنگی که هفتاد نفر از نیکان اصحاب از جمله حمزة بن عبدالمطلب به شهادت رسیدند.^۲

او کسی بود که در جنگ احد برای تحریک مشرکان به جهت جنگ با لشکر اسلام فریاد زد:

أَعْلُ هُبَلٍ، أَعْلُ هُبَلٍ.

زنده باد هُبَل، زنده باد هُبَل.

پیامبر اکرم ﷺ دستور داد در جواب او بگویند:

اللَّهُ أَعْلَا وَأَجَل.

خدا بلندمرتبه‌تر و باجلالت‌تر است.

بعد از آن بار دیگر فریاد برآورد:

إِنَّ لَنَا الْعِزِّيَّ وَلَا عِزِّي لَكُمْ.

ما عِزِّي داریم؛ ولی شما عِزِّي ندارید.

پیامبر اکرم ﷺ دستور داد در جواب او بگویند:

اللَّهُ مَوْلَانَا وَلَا مَوْلَى لَكُمْ.^۳

خدا مولای ماست و برای شما مولایی نیست.

۱. همان، ص ۴۸۰-۴۸۲.

۲. مقریزی، النزاع و التخاصم فیما بین بنی أمیة و بنی هاشم، ص ۵۴.

۳. ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ۲۳، ص ۴۴۴.

ابوسفیان بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بالین قبر حمزه آمد و با پای خود قبر او را لگدکوب کرد و گفت:

يا أبا عمارة، إِنَّ الأَمْرَ الَّذِي اجْتَلَدْنَا عَلَيْهِ بِالسَّيْفِ أُمْسَى فِي يَدِ
غَلْمَانِنَا الْيَوْمَ يَتَلَعَّبُونَ بِهِ.^۱

ای اباعمار! امری را که بر سر آن با ما جنگیدی، امروز به دست جوانان ما افتاد و با آن بازی می‌کنند.

از ابی السفر نقل شده که گفت:

لَمَّا رَأَى أَبُو سُفْيَانَ النَّاسَ يَطْوُونَ عَقَبِي رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ) حَسَدَهُ، فَقَالَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ نَفْسِهِ: لَوْ عَاوَدْتُ هَذَا الرَّجُلَ. فَجَاءَ
رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) حَتَّى ضَرَبَ بِيَدِهِ فِي صَدْرِهِ، ثُمَّ
قَالَ: «إِذَا يُخْزِيكَ اللَّهُ، إِذَا يُخْزِيكَ اللَّهُ».^۲

روزی ابوسفیان دید مردم پشت سر رسول خدا صلی الله علیه و آله گام برمی‌دارند، بسیار ناراحت شد و با دلی پر از حسد گفت: «اگر بتوانم دوباره لشکری را بر ضد این مرد جمع خواهم کرد!». حضرت مشتی بر سینه او زد و فرمود: «در این هنگام خداوند تو را خوار خواهد کرد». اسلام ابوسفیان از روی اختیار و رغبت نبود؛ بلکه از روی ترس و اضطراب بود. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای فتح مکه حرکت نمود، عباس بن عبدالمطلب ابوسفیان را پشت سر خود قرار داد و به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد.

ابن اثیر در این باره می‌نویسد:

فَلَمَّا رَأَهُ قَالَ: وَيْحَكَ يَا أَبَا سُفْيَانَ، أَلَمْ يَأْنِ لَكَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا
اللَّهُ؟! قَالَ: بَلَى، يَا بَائِي وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَوْ كَانَ مَعَ اللَّهِ غَيْرُهُ لَقَدْ
أَغْنَى عَنِّي شَيْئًا، فَقَالَ: وَيْحَكَ، أَلَمْ يَأْنِ لَكَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّي رَسُولُ اللَّهِ!؟

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۱۶، ص ۱۳۶.

۲. ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ۲۳، ص ۴۵۸.

فَقَالَ: يَا بِي وَأُمِّي، أَمَا هَذِهِ فِي النَّفْسِ مِنْهَا شَيْءٌ، قَالَ الْعَبَّاسُ:
فَقُلْتُ لَهُ: وَيْحَكَ، تَشْهَدُ شَهَادَةَ الْحَقِّ قَبْلَ أَنْ تُضْرَبَ عُقُوكَ. قَالَ:
فَتَشْهَدُ!^۱

هنگامی که [پیامبر ﷺ] او را دید، فرمود: وای بر تو ای ابوسفیان! هنوز موقع آن نرسیده است که بدانی خدایی جز خداوند نیست؟ عرض کرد: پدر و مادرم فدایت! آری، ای رسول خدا! اگر خدایی جز خداوند می‌بود مرا بی‌نیاز می‌کرد. باز حضرت فرمود: وای بر تو! آیا وقت آن نرسیده است که بدانی من رسول خدا هستم؟ عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت! من درباره این موضوع شک دارم. عباس می‌گوید: من به او گفتم: وای بر تو شهادت به حق را بده پیش از آن‌که گردنت را بزند! پس شهادت داد.

یکی از بدترین کارهایی که ابوسفیان بعد از اسلام آوردن ظاهری خود کرد، انکار معاد بود.

طبری در این باره از او نقل کرده که گفت:

يا بني عبد مناف، تلقّفوها تلقّف الكرة، فما هناك جنة ولا نار.^۲

ای بنی عبدمناف! همانند توپ، خلافت را به هم پاس دهید؛ زیرا هیچ بهشت و دوزخی نیست.

ابن عساکر به سندش از انس نقل می‌کند:

إِنَّ أَبَا سَفْيَانَ بَنَ حَرْبَ دَخَلَ عَلَى عِثْمَانَ بَعْدَمَا عَمِيَ فَقَالَ: هَا هُنَا
أَحَدٌ؟ قَالُوا: لَا، قَالَ: اللَّهُمَّ اجْعَلِ الْأَمْرَ أَمْرَ جَاهِلِيَّةٍ...^۳

ابوسفیان بعد از آن‌که کور شده بود، روزی نزد عثمان آمد و به او

۱. علی بن محمد ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۲، ص ۱۱۹.

۲. طبری، *تاریخ الطبری: تاریخ الأمم و الملوك*، ج ۱۰، ص ۵۸.

۳. ابن عساکر، *تاریخ مدینة دمشق*، ج ۲۳، ص ۴۷۱.

گفت: آیا کسی از اغیار نزد تو است؟ گفت: خیر. آنگاه گفت: بار خدایا! این امر را همانند امر جاهلیت قرار ده...

امام حسن علیه السلام در احتجاج خود با گروهی از قریش می‌فرماید:

وَأَنْتُمْ أَيُّهَا الرَّهْطُ، نَسَدْتُمْ اللَّهَ، أَلَا تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَعَنَ أَبَا سُفْيَانَ فِي سَبْعَةِ مَوَاطِنَ لَا تَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا؟!
 أَوْلَاهَا: يَوْمَ لَقِيَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَارِجًا مِنْ مَكَّةَ إِلَى الطَّائِفِ، يَدْعُو ثَقِيفًا إِلَى الدِّينِ، فَوَقَعَ بِهِ وَسْبَهُ وَسَفَّهَهُ وَشَتَمَهُ وَكَذَّبَهُ وَتَوَعَّدَهُ وَهَمَّ أَنْ يَبْطِشَ بِهِ، فَلَعَنَهُ اللَّهُ وَرَسُولَهُ وَصَرَفَ عَنْهُ.

وَالثَّانِيَةَ: يَوْمَ الْعَيْرِ، إِذْ عَرَضَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهِيَ جَائِيَةٌ مِنَ الشَّامِ، فَطَرَدَهَا أَبُو سُفْيَانَ، وَسَاحَلَ بِهَا، فَلَمْ يَظْفَرْ الْمُسْلِمُونَ بِهَا، وَلَعَنَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَدَعَا عَلَيْهِ، فَكَانَتْ وَقَعَتْ بَدْرٍ لِأَجْلِهَا.
 وَالثَّلَاثَةَ: يَوْمَ أُحُدٍ، حَيْثُ وَقَفَ تَحْتَ الْجَبَلِ، وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي أَعْلَاهُ، وَهُوَ يَنَادِي: أَعْلُ هُبْلُ مِرَارًا، فَلَعَنَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَشْرَ مَرَّاتٍ، وَلَعَنَهُ الْمُسْلِمُونَ.

وَالرَّابِعَةَ: يَوْمَ جَاءَ بِالْأَحْزَابِ وَعَظْفَانَ وَالْيَهُودِ، فَلَعَنَهُ رَسُولُ اللَّهِ وَابْتَهَلَ.

وَالْخَامِسَةَ: يَوْمَ جَاءَ أَبُو سُفْيَانَ فِي قُرَيْشٍ فَصَدُّوا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ، وَالْهَدْيِ مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَجَلَّهُ، ذَلِكَ يَوْمَ الْحُدَيْبِيَّةِ، فَلَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَبَا سُفْيَانَ، وَلَعَنَ الْقَادَةَ وَالْأَتْبَاعَ، وَقَالَ: مَلْعُونُونَ كُلُّهُمْ، وَلَيْسَ فِيهِمْ مَنْ يُؤْمِنُ، فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَمَا يُرْجَى الْإِسْلَامُ لِأَحَدٍ مِنْهُمْ، فَكَيْفَ بِاللَّعْنَةِ؟ فَقَالَ: لَا تُصِيبُ اللَّعْنَةُ أَحَدًا مِنَ الْأَتْبَاعِ، وَأَمَّا الْقَادَةُ فَلَا يُفْلِحُ مِنْهُمْ أَحَدٌ.
 وَالسَّادِسَةَ: يَوْمَ الْجَمَلِ الْأَحْمَرِ.

وَالسَّابِغَةُ: يَوْمَ وَقَفُوا لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي الْعَقَبَةِ لِيَسْتَنْفِرُوا نَاقَتَهُ،
وَكَانُوا اثْنَيْ عَشَرَ رَجُلًا، مِنْهُمْ أَبُو سُفْيَانَ.^۱

و شما ای گروه! به خدا سوگندتان می‌دهم، آیا نمی‌دانید که رسول خدا ﷺ در هفت مورد ابوسفیان را لعن کرده است که هیچ یک از آن موارد را نمی‌توانید رد کنید:

اول، روزی که رسول خدا ﷺ را در بیرون مکه دید که به سمت طایف می‌رود تا قبيله ثقیف را به اسلام دعوت کند، به جان آن حضرت افتاد و او را دشنام داد و او را سفیه خواند و ناسزا گفت و دروغ‌گو نامید و تهدید کرد و خواست به او حمله کند، پس خدا و رسولش او را لعن کردند و او از پیامبر دست برداشت.

دوم، روز کاروان، هنگامی بود که رسول خدا ﷺ از مدینه به سراغ آن کاروان رفت که از شام می‌آمد و ابوسفیان کاروان را بیراهه برد و از مسلمانان دور کرد و در نتیجه مسلمانان به آنها دست نیافتند و رسول خدا ﷺ او را لعن و نفرین کرد و جنگ بدر به خاطر همان اتفاق افتاد.

سوم، در جنگ احد هنگامی که زیر کوه ایستاده بود و رسول خدا ﷺ بالای کوه بود.

در حالی که او (ابوسفیان) چند بار فریاد زد: ای هُبیل! (بت بزرگ) به فریادم برس!

پس رسول خدا ﷺ او را ده مرتبه لعن کرد و مسلمانان نیز او را لعنت کردند!

چهارم، روزی که او احزاب و مردان غطفان و یهود را آورد، پس رسول

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۲۹۰-۲۹۱.

خدا عَلَيْهِ السَّلَام او را لعنت کرد و به درگاه خدا نالید.

پنجم، روزی که ابوسفیان در جمع قریش آمدند و رسول خدا عَلَيْهِ السَّلَام را از ورود به مسجدالحرام منع کردند و از این که قربانی‌ها را به قربانگاه برسانند مانع شدند، یعنی در روز حدیبیه، رسول خدا عَلَيْهِ السَّلَام ابوسفیان و سرانی را که از همه افراد دیگر جلو بودند و دنباله‌روان آن‌ها را لعن کرد و فرمود: همه آنان از رحمت خدا دور هستند و کسی در بین ایشان مؤمن نیست! پرسیدند: ای رسول خدا! آیا برای هیچ یک از ایشان امید مسلمان شدن نیست تا همگی مشمول لعن باشند؟! فرمود: لعنت به هیچ یک از پیروان نمی‌رسد ولی از پیشروان کسی رستگار نمی‌گردد!

ششم، روز شتر سرخ (جنگ جمل).

و هفتم، روزی که در سر راه رسول خدا عَلَيْهِ السَّلَام در عقبه ایستادند تا شتر آن حضرت را رم دهند و آن‌ها دوازده نفر بودند، از جمله ابوسفیان بود!

امام علی عَلَيْهِ السَّلَام در حدیثی، درباره معاویه و ابوسفیان می‌فرماید:

مُعَاوِيَةَ ... طَلِيقُ ابْنِ طَلِيقٍ، حِزْبٌ مِّنْ هَذِهِ الْأَحْزَابِ، لَمْ يَزَلْ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلِرَسُولِهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) وَلِلْمُسْلِمِينَ عَدُوًّا هُوَ وَأَبُوهُ حَتَّى دَخَلَا فِي الْإِسْلَامِ كَارِهِينَ.^۱

معاویه ... آزاد شده، فرزند آزاد شده و حزبی از این احزاب است. او و پدرش همیشه دشمن خدا و رسولش عَلَيْهِ السَّلَام و مسلمانان بودند تا این که با اکراه وارد اسلام شدند.

۱. طبری، تاریخ الطبری: تاریخ الأمم و الملوك، ج ۵، ص ۸.

در جای دیگر، حضرت در نامه‌ای به معاویه چنین می‌نویسد:

يَا بْنَ صَخْرٍ، يَا بْنَ اللَّعِينِ...^۱

ای فرزند صخر! ای پسر ملعون...

گویا حضرت اشاره به لعنی دارد که رسول خدا ﷺ بر او و دو فرزندش معاویه و یزید فرستاده است. آنجا که ابوسفیان بر مرکبی سوار بود و یکی از فرزندانش از جلو و دیگری از عقب، آن را می‌راند. هنگامی که حضرت آنان را دید، فرمود:

لَعَنَ اللَّهُ الْقَائِدَ وَالرَّاكِبَ وَالسَّائِقَ.^۲

بار خدایا! سواره و کشاننده و راننده این مرکب را از رحمت دور فرما.

حضرت علی رضی الله عنه در نامه‌ای دیگر به معاویه چنین می‌نویسد:

وَمِنَّا النَّبِيُّ وَمِنْكُمْ الْمُكَذَّبُ.^۳

از ماست پیامبر صلی الله علیه و آله و از شماست تکذیب‌کننده او.

ابن ابی الحدید بعد از نقل این کلام می‌نویسد:

يعني أبا سفیان بن حرب، كان عدو رسول الله والمكذَّب له.^۴

مقصود [از مکذَّب]، ابوسفیان بن حرب است؛ زیرا او دشمن رسول خدا و تکذیب‌کننده ایشان بود.

امام حسن مجتبی رضی الله عنه خطاب به معاویه فرمود:

وَإِنَّكَ يَا مُعَاوِيَةَ وَأَبَاكَ مِنَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ، تُسِرُّونَ الْكُفْرَ وَتُظْهِرُونَ
الْإِسْلَامَ وَتَسْتَمَالُونَ بِالْأَمْوَالِ.^۵

و همانا تو ای معاویه و پدرت از جمله کسانی هستید که از سهم زکات به جهت تألیف قلوبتان استفاده می‌شد، شما کفر را پنهان

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۱۵، ص ۸۲.

۲. طبری، تاریخ الطبری: تاریخ الأمم و الملوك، ج ۱۰، ص ۵۸.

۳. علی بن ابی طالب رضی الله عنه، نهج البلاغة، نامه ۲۸.

۴. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۱۵، ص ۱۹۶.

۵. همان، ج ۶، ص ۲۸۸-۲۸۹.

کرده، اظهار اسلام نمودید و مردم را با اموال خود جذب می کردید.

امام صادق علیه السلام فرمود:

وَتَلَاثَةٌ هُمْ شَرَارُ الْخَلْقِ ابْتُلِيَ بِهِمْ خِيَارُ الْخَلْقِ: أَبُو سُفْيَانَ أَحَدُهُمْ قَاتِلَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعَادَاهُ، وَمَعَاوِيَةُ قَاتِلَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعَادَاهُ، وَيَزِيدُ بْنُ مَعَاوِيَةَ لَعَنَهُ اللَّهُ قَاتِلَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَعَادَاهُ حَتَّى قَتَلَهُ.^۱

سه کس بدترین مردم بودند که نیکان مردم به آن‌ها گرفتار شدند: یکی از آن‌ها ابوسفیان بود که با رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جنگید و دشمنی کرد و دیگر معاویه که با علی عَلَيْهِ السَّلَامُ جنگید و با او دشمنی کرد و سوم یزید بن معاویه (لعنه الله) قاتل حسین بن علی عَلَيْهِمَا السَّلَامُ که با او دشمنی کرد تا او را کشت.

۲. معاویه

ابن اعثم می نویسد:

قَالَ: وَأَرْسَلَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ أَنْ لِي إِلَيْكَ حَاجَةٌ، فَالْقَنِي إِذَا شِئْتَ حَتَّى أُخْبِرَكَ.
قَالَ: فَخَرَجَ إِلَيْهِ الْحُسَيْنُ حَتَّى وَاقَفَهُ وَظَنَّ أَنَّهُ يُرِيدُ حَرْبَهُ، فَقَالَ لَهُ ابْنُ عُمَرَ: إِنِّي لَمْ أَدْعُكَ إِلَى الْحَرْبِ، وَلَكِنْ أَسْمَعُ مِنِّي، فَإِنَّهَا نَصِيحَةٌ لَكَ، فَقَالَ الْحُسَيْنُ: قُلْ مَا تَشَاءُ، فَقَالَ: إَعْلَمُ أَنَّ أَبَاكَ قَدْ وَتَرَ قُرَيْشًا، وَقَدْ بَغَضَهُ النَّاسُ وَذَكَرُوا أَنَّهُ هُوَ الَّذِي قَتَلَ عُثْمَانَ، فَهَلْ لَكَ أَنْ تَخْلَعَهُ وَتُخَالِفَ عَلَيْهِ حَتَّى نُؤَلِّبَكَ هَذَا الْأَمْرَ؟!

فَقَالَ الْحُسَيْنُ: كَلَّا وَاللَّهِ، لَا أَكْفُرُ بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ وَبِوَصِيِّ رَسُولِ اللَّهِ، أَحْسَ وَبِلَكَ مِنْ شَيْطَانٍ مَارِدٍ، فَلَقَدْ زَيْنَ لَكَ الشَّيْطَانُ سُوءَ عَمَلِكَ، فَخَدَعَكَ حَتَّى أَخْرَجَكَ مِنْ دِينِكَ بِاتِّبَاعِ الْفَاسِقِينَ وَنُصْرَةِ هَذَا

۱. کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۲۳۴، حدیث ۳۱۱.

الْمَارِقِ مِنَ الدِّينِ، لَمْ يَزَلْ هُوَ وَأَبُوهُ حَرْبَيْنِ وَعَدَوَيْنِ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ
وَلِلْمُؤْمِنِينَ، فَوَاللَّهِ مَا أَسْلَمَا، وَلَكِنَّهُمَا اسْتَسَلَمَا خَوْفًا وَطَمَعًا، فَأَنْتَ
الْيَوْمَ تُقَاتِلُ عَنْ غَيْرِ مُتَدَمِّمٍ، ثُمَّ تَخْرُجُ إِلَى الْحَرْبِ مُتَحَلِّقًا لِتُرَائِي
بِذَلِكَ نِسَاءَ أَهْلِ السَّامِ، ارْتَحَ قَلِيلًا، فَإِنِّي أَرْجُو أَنْ يَفْتُلِكَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ
سَرِيعًا^۱!

عبداللہ بن عمر بن خطاب [در جنگ صفین] بر حسین بن
علی علیه السلام پیام فرستاد که: با شما کاری دارم، هر زمان خواستی مرا
ببین تا بگویم.

حضرت علیه السلام به سوی او رفت تا این که [او را یافته] جلو او را گرفت، ابن
عمر پنداشت که می‌خواهد با او بجنگد، از این رو گفت: من تو را
برای جنگ نخواستم ولی از من سخنی بشنو که در آن خیر توست.
فرمود: «هر چه خواهی بگو!» عرض کرد: بدان که پدرت در حق
قریش بی‌انصافی کرد و مردم با او دشمنی می‌کنند و می‌گویند: او
عثمان را کشت. اکنون آیا می‌توانی او را برکنار سازی و با او
ناسازگاری کنی تا ما خلافت را به تو واگذاریم؟!

حسین علیه السلام فرمود: «هرگز! به خدا سوگند من خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و
وصی پیامبر صلی الله علیه و آله را ناسپاسی نخواهم کرد. وای بر تو ای شیطان
سرکش گمراه، از من دور شو! این شیطان است که کردار زشتت را
آراسته و تو را فریب داده است تا آنجا که با پیروی مرددان و یاری این
برگشته از دین [معاویه]، تو را از دینت بیرون برده است، او و پدرش
پیوسته در ستیز و دشمنی با خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان بوده‌اند، به
خدا سوگند آنان اسلام نیاوردند، بلکه از ترس و طمع تسلیم شدند.

۱. ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۳، ص ۳۹-۴۰.

اکنون تو با بی‌شرمی به پیکار آمده با مخالفت [خدا و رسول صلی الله علیه و آله] به جنگ ما می‌آیی تا بدین وسیله خود را بر زنان شامیان بنمایانی؟! اندکی بچر که امید است خدا هر چه زودتر هلاکت کند».

از جمله «لَمْ يَزَلْ...» به دست می‌آید برخی از کفار صدر اسلام از دشمنان خدا و رسول و مؤمنان بوده‌اند و معاویه و ابوسفیان از این قبیل‌اند.

یکی از صحابه که مورد جرح و تعدیل بسیاری از مسلمانان قرار گرفته، معاویه بن ابوسفیان است. شیعیان به طور عموم او را مورد جرح و طعن قرار داده‌اند و در اثبات مدعای خود به ادله‌ای تاریخی و حدیثی و قرآنی تمسک می‌کنند. برخی از منصفان اهل سنت نیز شخصیت او را مورد مناقشه قرار داده‌اند. ولی غالب اهل سنت او را تعریف و تمجید کرده‌اند.

در تمام جنگ‌هایی که قریش بر ضد اسلام و مسلمین تدارک دید، ابوسفیان و پسرش معاویه در رأس مشرکین قرار داشتند. معاویه در مکه صدای قرآن را شنید و مشاهده کرد که مسلمانان فوج فوج داخل اسلام می‌شوند؛ ولی او تا هنگام فتح مکه بر شرک خود باقی ماند و بالاخره همراه پدرش نه از روی رغبت، بلکه به جهت ترس اسلام آورد. تا این مدت برای هر فرد منصف و عاقلی کافی بود اسلام اختیار کند، ولی معاویه مسلمان نشد و اگر فتح مکه نبود او بر شرک خود باقی بود و جنگ با مسلمانان را ادامه می‌داد.

بنی‌امیه نزدیک یک قرن به نام اسلام حکومت و خلافت داشتند. آن‌ها بخش عظیمی از قدرت و همت و سیاست خود را برای نابودی اسلام و دور کردن میراث نبوت از دسترس جامعه اسلامی به کار گرفتند. معاویه، سردمدار این سلسله، با عزمی جزم در نظر داشت همه مظاهر اسلام را نابود سازد.

ابن ابی الحديد می نویسد:

وروی الزبیر بن بکار فی «الموفقیات» - وهو غیر متهم علی معاویة، ولا منسوب إلى اعتقاد الشيعة، لما هو معلوم من حاله من مجانبة علي عليه السلام، والانحراف عنه :-

قال المطرف بن المغيرة بن شعبة: دخلت مع أبي علي معاوية، وكان أبي يأتيه، فيتحدث معه، ثم ينصرف إليّ فيذكر معاوية وعقله، ويعجب بما يرى منه، إذ جاء ذات ليلة، فأمسك عن العشاء، ورأيتة مغتماً فانتظرته ساعة، وظننت أنه لأمر حدث فينا، فقلت: ما لي أراك مغتماً منذ الليلة؟ فقال: يا بني، جئت من عند أكفر الناس وأخبثهم، قلت: وما ذاك؟ قال: قلت له وقد خلوت به: إنك قد بلغت سنّاً يا أمير المؤمنين، فلو أظهرت عدلاً، وبسطت خيراً فإنك قد كبرت، ولو نظرت إلى إخوتك من بني هاشم، فوصلت أرحامهم فوالله ما عندهم اليوم شيء تخافه، وإنّ ذلك مما يبقى لك ذكره وثوابه، فقال: هيهات، هيهات، ... وإنّ ابن أبي كبشة ليصاح به كل يوم خمس مرّات: «أشهد أنّ محمّداً رسول الله»، فأبي عملي يبقى؟! وأيّ ذكر يدوم بعد هذا لأبأ لك؟! لا والله إلا دفناً دفناً^۱.

زبیر بن بکار در «الموفقیات» روایت کرده - و او نسبت به معاویة متهم نبوده و منسوب به اعتقاد شیعه نیست، به جهت آنچه از حال او نسبت به دوری از علی عليه السلام و انحرافش از او معلوم است :-
مُطَرَّف فرزند مغیره بن شعبه می گوید: من و پدرم در عصر خلافت و حکومت معاویة به شام رفته بودیم. پدرم هر روز به دیدن معاویة می رفت و هنگام بازگشت با شگفت زدگی او را مدح می کرد. یک شب

۱. ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغة، ج ۵، ص ۱۲۹-۱۳۰.

پس از بازگشتن، از خوردن شام خودداری کرد و اندیشناک در خود فرو رفت. من گمان کردم حادثه ناگواری در زندگی ما پیش آمده است. ساعتی بعد از او سؤال کردم؛ چه اتفاقی افتاده است؟ او گفت: فرزندم! من از نزد خبیث‌ترین و کافرترین مردم آمده‌ام! گفتم: برای چه؟ گفت: امشب مجلس معاویه خالی از اغیار بود. من فرصت را غنیمت شمرده، به او گفتم: ای امیر مؤمنان! تو به آرزو و آمالت رسیده‌ای. حال اگر در این کهولت سنّ به عدل و داد دست زنی و با خویشاوندانت (بنی‌هاشم) مهربانی پیشه کنی و صلّه رحم نمایی، نام نیکی از خود به یادگار خواهی گذاشت. به خدا سوگند! امروز اینان چیزی که هراس تو را برانگیزاند ندارند. معاویه در پاسخ گفت: هرگز! هرگز! این اصلاً امکان ندارد... و همانا ابن ابی کبشه نام این مرد هاشمی (= پیامبر اسلام) را هر روز پنج بار (بر سر مأذنه‌ها هنگام اذان) فریاد می‌زند و به بزرگی یاد می‌کنند. تو فکر می‌کنی در این شرایط چه عملی ماندگار است و چه نام نیکی باقی خواهد ماند ای بی‌مادر؟! به خدا سوگند! آرام نخواهم نشست تا این نام را دفن کنم.

انتقاد از معاویه امری نیست که اختصاص به شیعه داشته باشد؛ بلکه برخی از صحابه و بزرگان اهل سنت نیز از عملکرد معاویه انتقاد کرده‌اند. اینک به عبارات برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

ابن عباس خطاب به معاویه و عمرو بن عاص می‌گوید:

أما أنت يا معاوية، فرّيت له ما كان يصنع، حتى إذا حصر طلب نصرک، فأبطأت عنه، وأحببت قتله، وتربّصت به.

وَأَمَّا أَنْتَ يَا عَمْرُو، فَأَضْرَمْتَ عَلَيْهِ الْمَدِينَةَ، وَهَرَبْتَ إِلَى فِلَسْطِينَ
تَسْأَلُ عَنْ أَنْبَاءِهِ، فَلَمَّا أَتَاكَ قَتْلُهُ، أَضَافْتَكَ عِدَاوَةَ عَلِيٍّ أَنْ لَحِقْتَ
بِمَعَاوِيَةَ، فَبَعَثْتَ دِينَكَ بِمِصْرٍ.^۱

اما تو ای معاویه! کسی بودی که کارهای عثمان را تأیید می‌کردی تا
هنگامی که محاصره شد، از تو خواست تا او را یاری کنی، ولی در
یاری او کوتاهی به خرج دادی و دوست داشتی که او به قتل برسد و
در کمین آن بودی و بر آن روزشماری می‌کردی.

اما تو ای عمرو! مدینه را بر او خراب نمودی و به فلسطین گریختی و
اخبار مدینه را پیگیری می‌کردی و چون خبر قتل عثمان به تو رسید،
دشمنی تو با علی عَلَيْهِ السَّلَامُ باعث شد به معاویه ملحق شوی و دینت را با
ملک مصر معاوضه نمودی.

ابن عساکر به سندش از اسود بن یزید نقل می‌کند که گفت:

أَلَا تَعْجِبِينَ لِرَجُلٍ مِنَ الطَّلَقَاءِ يَنَازِعُ أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ) فِي الْخِلَافَةِ؟! قَالَتْ: وَمَا تَعْجَبُ مِنْ ذَلِكَ؟! هُوَ سُلْطَانُ اللَّهِ
يُؤْتِيهِ الْبِرَّ وَالْفَاجِرَ، وَقَدْ مَلَكَ فِرْعَوْنَ أَهْلَ مِصْرٍ أَرْبَعِ مِائَةِ سَنَةٍ.^۲

به عایشه گفتم: آیا تعجب نمی‌کنی از مردی از آزادشدگان - مقصود
او معاویه بود - که با اصحاب محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مسئله خلافت به نزاع
درآمده است؟ عایشه گفت: از چه چیز او تعجب می‌کنی؟ او سلطان
خداست که نزد او افراد خوب و بد می‌آیند، همان‌گونه که فرعون اهل
مصر چهارصد سال حکومت کرد.

اصبغ بن نباته در نامه‌ای به معاویه نوشت:

۱. محمد بن احمد ذهبی، سیر أعلام النبلاء، ج ۳، ص ۷۳.

۲. ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۹، ص ۱۴۵.

یا معاویه، لا تعتل بقتله عثمان، فإنك لا تطلب إلا الملك والسلطان،
ولو أردت نصرته حياً لفعلت، ولكنك تربصت به وتقاعدت عنه
لتجعل ذلك سبباً إلى الدنيا.^۱

بر قاتلان عثمان عیب مگیر؛ زیرا تو تنها به فکر پادشاهی و سلطنت
هستی و اگر قصد یاری عثمان را تا زنده بود داشتی، می توانستی
انجام دهی ولی درنگ نمودی و دست از نصرت او کشیدی تا این که
این امر را وسیله‌ای برای رسیدن به دنیای خود قرار دهی.

حسن بصری می گوید:

أربع خصال كن في معاوية، لو لم يكن فيه منهنّ إلا واحدة لكانت
موبقة...^۲

چهار خصلت در معاویه بوده که اگر نبود مگر یکی از آنها، باز هم
باید عذاب شود.

عبدالله بن احمد بن حنبل می گوید:

سألت أبي، قلت: ما تقول في علي ومعاوية؟ فأطرق ثم قال: يا بني،
إيش أقول فيهما، أعلم أنّ علياً كان كثير الأعداء ففتش له أعداؤه
عيباً فلم يجدوا، فجاؤوا إلى رجل قد حاربه وقاتله فوضعوا له فضائل
كيداً منهم له.^۳

از پدرم سؤال کردم و گفتم: چه می گویی درباره علی علیه السلام و معاویه؟ او
سرش را پایین انداخت و سپس گفت: ای فرزندم! درباره آن دو چه
بگویم! بدان که علی علیه السلام دشمن بسیار داشت. دشمنان او تفتیش

۱. یوسف بن قزاوغلی ابن جوزی، تذکرة الخواص، ص ۸۳.

۲. طبری، تاریخ الطبری: تاریخ الأمم و الملوك، ج ۵، ص ۲۷۹.

۳. عبدالرحمن بن علی ابن جوزی، المنتظم فی تاریخ الملوك و الأمم، ج ۵، ص

کردند تا در او عیبی بیابند، ولی نیافتند و لذا به سراغ مردی رفتند که با او جنگ کرده و ستیز نموده است و درباره او به جهت دشمنی که با علی علیه السلام داشتند، فضایی جعل کردند.

ذهبی درباره نسایی می نویسد:

ولم يكن أحد في رأس الثلاث مائة أحفظ من النسائي، هو أحق بالحديث وعلمه ورجاله من مسلم، ومن أبي داود، ومن أبي عيسى، وهو جار في مضمار البخاري، وأبي زرعة إلا أن فيه قليل تشييع وانحراف عن خصوم الإمام علي، كمعاوية وعمرو، والله يسامحه.^۱

در اول قرن سوم، حافظتر در حدیث از نسایی نبوده است. او در حدیث و مشکلات آن و رجال حدیث از مسلم و ابوداود و ابوعیسی، حاذقتر بود و در رتبه ابوزرع و بخاری به شمار می آمد، مگر آن که در او تمایل اندکی به تشیع و انحراف از دشمنان امام علی علیه السلام همچون معاویه و عمرو بود. خداوند از او بگذرد.

قرطبی می نویسد:

فتقرر عند علماء المسلمين وثبت بدليل الدين أن علياً عليه السلام كان إماماً، وأن كل من خرج عليه باغ، وأن قتاله واجب حتى يفئ إلى الحق وينقاد إلى الصلح.^۲

نزد علمای مسلمین مقرر شده و به دلیل دین ثابت گشته که علی - رضی الله عنه - امام بوده و هرکس بر او خروج کند ظالم است و این که جنگ با خروج کننده حضرت واجب است تا به حق بازگشته یا تن به صلح دهد.

۱. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۱۳۳.

۲. محمد بن احمد قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۶، ص ۳۱۸.

جاحظ می نویسد:

كان علي لا يستعمل في حربه إلا ما عدّله ووافق فيه الكتاب والسنة،
وكان معاوية يستعمل خلاف الكتاب والسنة ويستعمل جميع
المكاييد وجميع الخدع حلالها وحرامها.^۱

علی علیه السلام [] در جنگ‌هایش عدالت را پیشه می نمود و موافق کتاب و سنت عمل می کرد، ولی معاویه برخلاف کتاب و سنت عمل می کرد و تمام حيله‌ها و مکرها؛ اعم از حلال و حرام آن را به کار می گرفت. بعد از آن که حاکم نیشابوری را از منبر و تدریس منع کرده و او را خانه نشین نمودند، ابو عبدالرحمن سلمی درباره معاویه به او گفت:

لو خرجت وأملت في فضائل هذا الرجل حديثاً، لاسترحت من
المحنة، فقال: لا يجيء من قلبي، لا يجيء من قلبي.^۲

اگر بیرون بیایی و در مورد فضایل این مرد حدیثی بگویی، از این مصیبت نجات می یابی! حاکم گفت: قلبم میل به این کار ندارد. قلبم میل به این کار ندارد.

در کلاس درس عبدالرزاق صنعانی که نزد ذهبی ثقة است، نام معاویه به میان آمد، او گفت:

لا تقدر مجلسنا بذكر ولد أبي سفيان.^۳

مجلس ما را با بردن نام اولاد ابوسفیان نجس نکن.

یحیی بن عبدالحمید حمانی که ابن معین و دیگران او را توثیق کرده اند، می گفت:

كان معاوية على غير ملة الإسلام.^۴

۱. عمرو بن بحر جاحظ، رسائل الجاحظ: الرسائل السياسية، ص ۳۶۵.

۲. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۷، ص ۱۷۵.

۳. محمد بن احمد ذهبی، میزان الاعتدال في نقد الرجال، ج ۲، ص ۶۱۰.

۴. همان، ج ۴، ص ۳۹۲.

معاویه بر غیر ملت اسلام بوده است.

ابن ابی الحدید می نویسد:

وقد طعن كثير من أصحابنا في دين معاوية ولم يقتصروا على تفسيقه، وقالوا عنه: إنّه كان ملحداً لا يعتقد النبوة.^۱

بسیاری از اصحاب ما در دین معاویه طعن وارد کرده و در تفسیق او کوتاهی نکرده اند و درباره او گفته اند: او ملحد بوده و اعتقاد به نبوت نداشته است.

عبدالرؤوف مناوی از عبدالقاهر جرجانی در کتاب «الإمامة» نقل می کند:

أجمع فقهاء الحجاز والعراق من فريقي الحديث والرأي، منهم مالك والشافعي وأبو حنيفة والأوزاعي والجمهور الأعظم من المتكلمين والمسلمين أنّ علياً مصيب في قتاله لأهل صفين كما هو مصيب في أهل الجمل، وأنّ الذين قاتلوه بغاة ظالمون له.^۲

فقهای حجاز و عراق از اهل حدیث و رأی از آن جمله: مالک، شافعی، ابوحنیفه، اوزاعی و جمهور اعظم از متکلمین و مسلمین بر آن هستند که علی - علیه السلام - در جنگش با اهل صفین به حق عمل نمود، همان گونه که در جنگ جمل چنین بود و کسانی که با او قتال نموده، همگی تجاوزگر بوده و به او ظلم کرده اند.

۳. یزید

ابن شهر آشوب نقل کرده که امام حسین علیه السلام در روز عاشورا، این اشعار را

می خواند:

كَفَرَ الْقَوْمُ وَقَدَّمَا رَغِبُوا عَنْ ثَوَابِ اللَّهِ رَبِّ الثَّقَلَيْنِ
قَتَلُوا قَدَمًا عَلِيًّا وَأَبْنَهُ الْحَسَنَ الْخَيْرَ الْكَرِيمَ الطَّرْفَيْنِ

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۵، ص ۱۲۹.

۲. مناوی، فیض القدير شرح الجامع الصغير، ج ۶، ص ۳۶۵، حدیث ۹۶۴۰.

حَقَّاءَ مِنْهُمْ وَقَالُوا اجْمَعُوا نَفْتِكَ الْآنَ جَمِيعاً بِالْحُسَيْنِ
 يَا لَقَوْمٍ مِنْ أَنْاسٍ رَذُلٍ جَمَعُوا الْجَمْعَ لِأَهْلِ الْحَرَمَيْنِ
 ثُمَّ سَارُوا وَتَوَاصَوْا كُلُّهُمْ بِاجْتِيَاجِي لِرِضَاءِ الْمُلْحَدَيْنِ^۱

این قوم، کافر شدند و پیش از این نیز از پاداش پروردگار انس و جن، روی گرداندند.

پیش از این، علی علیه السلام را و نیز فرزندش حسن علیه السلام را - که از هر دو سو (پدر و مادر) بزرگوار بود - به کینه کشتند.

و اینک، با کینه و خشم می‌گویند: جمع شوید تا همگی، بر حسین بتازیم!

وای بر این قوم، از دست این مردم پست که برای کشتن اهل دو حرم (مکه و مدینه)، لشکر آراسته‌اند!

آن‌ها برای نابودی من، به یکدیگر سفارش می‌کنند و برای رضای دو ملحد (ابن زیاد و یزید)، به راه افتاده‌اند.

از بیت پنجم این اشعار استفاده می‌شود یزید بن معاویه و اولیای امور او ملحد و کافر بوده‌اند.

شهاب الدین آلوسی در تفسیر آیه ﴿ فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ ﴾^۲ می‌نویسد:

واستدلّ بها أيضاً على جواز لعن يزید عليه من الله تعالى ما يستحق. نقل البرزنجي في «الإشاعة» والهيتمي في «الصواعق»: «أن الإمام أحمد لما سأله ولده عبد الله عن لعن يزید، قال: كيف لا يلعن

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب علیهم السلام، ج ۴، ص ۷۹.

۲. سوره محمد، آیه ۲۲.

من لعنه الله تعالى في كتابه؟! فقال عبد الله: قد قرأت كتاب الله عز وجل فلم أجد فيه لعن يزيد، فقال الإمام: إن الله تعالى يقول: ﴿فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ ﴿الآية، وأي فساد وقطيعة أشد مما فعله يزيد. انتهى...

وعلى هذا القول لا توقّف في لعن يزيد؛ لكثرة أوصافه الخبيثة وارتكابه الكبائر في جميع أيام تكليفه، ويكفي ما فعله أيام استيلائه بأهل المدينة ومكة، فقد روى الطبراني بسند حسن «اللهم من ظلم أهل المدينة وأخافهم فأخفه، وعليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعين، لا يقبل منه صرف ولا عدل». والطامة الكبرى ما فعله بأهل البيت ورضاه بقتل الحسين على جدّه وعليه الصلاة والسلام واستبشاره بذلك وإهانته لأهل بيته مما تواتر معناه وإن كانت تفاصيله آحاداً، وفي الحديث «سته لعنتهم، وفي رواية: لعنهم الله وكل نبي مجاب الدعوة: المحرّف لكتاب الله - وفي رواية: الزائد في كتاب الله، والمكذّب بقدر الله، والمتسلّط بالجبروت ليعزّ من أذلّ الله ويذلّ من أعزّ الله، والمستحل من عترتي، والتارك لسنتي».

وقد جزم بكفره وصرّح بلعنه جماعة من العلماء، منهم الحافظ ناصر السنّة ابن الجوزي، وسبقه القاضي أبو يعلى، وقال العلامة التفتازاني: لا نتوقّف في شأنه، بل في إيمانه لعنة الله تعالى عليه وعلى أنصاره وأعدائه، وممن صرّح بلعنه الجلال السيوطي عليه الرحمة، وفي تاريخ ابن الوردي وكتاب الوافي بالوفيات: أنّ السبي لما ورد من العراق على يزيد خرج فلقي الأطفال والنساء من ذرية علي والحسين رضي الله تعالى عنهما والرؤوس على أطراف الرماح وقد أشرفوا على ثنية جيرون، فلما رأهم نعب غراب فأنشأ يقول:

لَمَّا بَدَتْ تِلْكَ الْحُمُولَ وَأَشْرَفْتَ تِلْكَ الرَّؤُوسَ عَلَى شِفا جَيْرُونَ
 نَعَبَ الْخِرَابَ فَقُلْتَ قَلْ أَوْ لَا فَقَدْ اقْتَضَيْتِ مِنَ الرَّسُولِ
 يَعْنِي أَنَّهُ قَتَلَ بِمَنْ قَتَلَهُ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) يَوْمَ بَدْرٍ
 كَجَدِّهِ عْتَبَةَ وَخَالِهِ وَلَدِ عْتَبَةَ وَغَيْرَهُمَا، وَهَذَا كَفَرٌ صَرِيحٌ، فَإِذَا صَحَّ عَنْهُ
 فَقَدْ كَفَرَ بِهِ، وَمِثْلُهُ تَمَثَّلَهُ بِقَوْلِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِيِّ قَبْلَ إِسْلَامِهِ:
 لَيْتَ أَشْيَاخِي، الْأَبْيَاتِ.

وَأَقْتَى الْغَزَالِي عَفَا اللَّهُ عَنْهُ بِحَرْمَةِ لَعْنِهِ، وَتَعَقَّبَ السِّفَارِيْنِي مِنَ
 الْحَنَابِلَةِ نَقْلَ الْبِرْزَنْجِيِّ وَالْهَيْتَمِيِّ السَّابِقِ عَنْ أَحْمَدَ رَحِمَهُ اللَّهُ تَعَالَى
 فَقَالَ: الْمَحْفُوظُ عَنِ الْإِمَامِ أَحْمَدَ خِلَافَ مَا نَقَلْنَا، فِيهِ الْفُرُوعُ مَا نَصَّه:
 وَمَنْ أَصْحَابُنَا مِنْ أَخْرَجَ الْحَجَّاجَ عَنِ الْإِسْلَامِ فَيَتَوَجَّهَ عَلَيْهِ يَزِيدُ
 وَنَحْوُهُ، وَنَصَّ أَحْمَدَ خِلَافَ ذَلِكَ، وَعَلَيْهِ الْأَصْحَابُ، وَلَا يَجُوزُ
 التَّخْصِيصُ بِاللَّعْنَةِ خِلَافاً لِأَبِي الْحَسَنِ وَابْنِ الْجَوْزِيِّ وَغَيْرِهِمَا، وَقَالَ
 شَيْخُ الْإِسْلَامِ - يَعْنِي وَاللَّهِ تَعَالَى أَعْلَمُ: ابْنُ تَيْمِيَّةٍ -: ظَاهِرُ كَلَامِ أَحْمَدَ
 الْكِرَاهَةُ، قُلْتَ: وَالْمَخْتَارُ مَا ذَهَبَ إِلَيْهِ ابْنُ الْجَوْزِيِّ وَأَبُو حَسَنِ
 الْقَاضِي وَمَنْ وَافَقَهُمَا. انْتَهَى كَلَامُ السِّفَارِيْنِيِّ.

وَأَبُو بَكْرٍ بْنُ الْعَرَبِيِّ الْمَالِكِيُّ عَلَيْهِ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى مَا يَسْتَحِقُّ أَعْظَمَ
 الْفَرِيَةِ، فَزَعَمَ أَنَّ الْحَسِينَ قَتَلَ بِسَيْفِ جَدِّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ)،
 وَهُوَ مِنَ الْجَهْلَةِ مُوَافِقُونَ عَلَى ذَلِكَ ﴿كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ
 إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا﴾!

قَالَ ابْنُ الْجَوْزِيِّ عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ فِي كِتَابِهِ السِّرِّ الْمَصُونِ: مِنَ الْاِعْتِقَادَاتِ
 الْعَامَّةِ الَّتِي غَلَبَتْ عَلَى جَمَاعَةٍ مُنْتَسِبِينَ إِلَى السُّنَّةِ أَنْ يَقُولُوا: إِنَّ
 يَزِيدَ كَانَ عَلَى الصَّوَابِ وَأَنَّ الْحَسِينَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ أَخْطَأَ فِي

الخروج عليه، ولو نظروا في السير لعلموا كيف عقدت له البيعة وألزم الناس بها، ولقد فعل في ذلك كل قبيح، ثم لو قدرنا صحة عقد البيعة فقد بدت منه بواد كلها توجب فسخ العقد، ولا يميل إلى ذلك إلا كل جاهل عامي المذهب يظن أنه يغيظ بذلك الرافضة...

وأنا أقول: الذي يغلب على ظني أنّ الخبيث لم يكن مصدقاً برسالة النبي (صلى الله عليه وسلم)، وأنّ مجموع ما فعل مع أهل حرم الله تعالى وأهل حرم نبيه عليه الصلاة والسلام وعترته الطيبين الطاهرين في الحياة وبعد الممات، وما صدر منه من المخازي ليس بأضعف دلالة على عدم تصديقه من إلقاء ورقة من المصحف الشريف في قدر، ولا أظن أنّ أمره كان خافياً على أجلة المسلمين إذ ذاك، ولكن كانوا مغلوبين مقهورين لم يسعهم إلا الصبر ليقضي الله أمراً كان مفعولاً، ولو سلم أنّ الخبيث كان مسلماً فهو مسلم جمع من الكبائر ما لا يحيط به نطاق البيان، وأنا أذهب إلى جواز لعن مثله على التعيين، ولو لم يتصور أن يكون له مثل من الفاسقين، والظاهر أنه لم يتب، واحتمال توبته أضعف من إيمانه، ويلحق به ابن زياد وابن سعد وجماعة فلعنة الله عزّ وجلّ عليهم أجمعين وعلى أنصارهم وأعوانهم وشيعتهم ومن مال إليهم إلى يوم الدين ما دمعت عين على أبي عبد الله الحسين، وبعجبي قول شاعر العصر ذو الفضل الجلي عبد الباقي أفندي العمري الموصلي وقد سئل عن لعن يزيد اللعين:

يزيد على لعني عريض جنابه فأغدو به طول المدى ألعن

ومن كان يخشى القال والقييل من التصريح بلعن ذلك الضليل فليقل: لعن الله عزّ وجلّ من رضي بقتل الحسين ومن آذى عتره النبي (صلى الله عليه وسلم) بغير حق ومن غصبهم حقهم، فإنّه يكون لاعناً له؛ لدخوله تحت العموم دخولاً أولياً في نفس الأمر، ولا

یخالف أحد في جواز اللعن بهذه الألفاظ ونحوها سوى ابن العربي المار ذكره وموافقيه، فإنهم على ظاهر ما نقل عنهم لا يجوزون لعن من رضي بقتل الحسين رضي الله تعالى عنه، وذلك لعمرى هو الضلال البعيد الذي يكاد يزيد على ضلال يزيد.^۱

به این آیه نیز بر جواز لعن یزید - بر او باد از جانب خداوند متعال آنچه مستحق آن است - استدلال شده: برزنجی در کتاب «الاشاعة» و هیتمی در کتاب «الصواعق المحرقة» نقل کرده‌اند: که امام احمد چون فرزندش عبدالله از او درباره لعن یزید سؤال کرد، گفت: چگونه لعنت نشود کسی که خداوند متعال او را در کتابش لعنت کرده است؟! عبدالله گفت: من کتاب خدای عزوجل را تلاوت کرده‌ام؛ ولی در آن لعن یزید را نیافتم؟! امام [احمد بن حنبل] گفت: همانا خداوند متعال می‌فرماید: اگر [از این دستورها] روی‌گردان شوید، جز این انتظار می‌رود که در زمین فساد و قطع پیوند خویشاوندی کنید؟! و کدام فساد و قطع رحمی بالاتر از آن کاری است که یزید انجام داده است؟! (پایان کلام)...

بنا بر این قول، نباید در لعنت کردن یزید توقف کرد؛ به جهت کثرت اوصاف خبیث او و مرتکب شدن گناهان کبیره در تمام ایام تکلیفش؛ و کفایت می‌کند آنچه را که در ایام سلطه‌اش بر اهل مدینه و مکه انجام داد.

طبرانی به سند حسن نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بار خدایا! هرکس به اهل مدینه ظلم کرد و آنان را ترسانید او را بترسان»؛ بنابراین لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم بر یزید باد، هیچ عملی از

۱. محمود بن عبدالله آلوسی، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، ج ۱۳، ص ۲۲۷-۲۲۹.

او پذیرفته نمی‌شود.

و بزرگ‌ترین کار زشتی که انجام داد کاری بود که با اهل بیت کرد و راضی به کشته شدن حسین شد - بر جد او و خود او درود و سلام باد - و این‌که او از این عمل خشنود شد و به اهل بیت امام حسین علیه السلام اهانت کرد و این از امور متواتر معنوی است، گرچه تفصیل آن به طور متواتر نقل نشده است.

و در حدیثی آمده: شش نفر است که من آن‌ها را لعن می‌کنم - و در روایتی است که خداوند آنان را لعنت کرده است - و هر پیامبری که مستجاب الدعوه است: تحریف‌کننده کتاب خدا و مطابق روایتی دیگر: زیادکننده در کتاب خدا و تکذیب‌کننده قدر الهی و مسلط به قدرت جبروت تا عزیز کند کسی را که خداوند ذلیلش کرده و ذلیل کند کسی را که خداوند عزیزش کرده است و کسی که خون عترتم را حلال نماید و کسی که سنتم را ترک کند.

به کفر یزید و لعنتش جماعتی از علما قطع پیدا کرده و تصریح نموده‌اند، از آن جمله حافظ، ناصر السنّة ابن جوزی و قبل از او قاضی ابویعلی و علامه تفتازانی گفته: ما درباره یزید توقف نمی‌کنیم، بلکه در ایمانش توقف داریم، لعنت خدای متعال بر او و یاران و کمک‌کارانش باد.

و از جمله کسانی که به لعنتش تصریح کرده، جلال الدین سیوطی است.

در تاریخ ابن وردی و کتاب «الوافی بالوفیات» آمده است: چون اسیران از عراق وارد بر یزید شدند از [قصر] خود بیرون آمد و اطفال و زنان از ذریه علی و حسین رضی الله عنهما را دید و نیز سرهایی که بر نیزه‌ها رفته بود و او مشرف بر «ثنیه جیرون» بود؛ و چون آنان

را دید کلاغی صدا داد و او شروع به انشاء شعری کرد که مضمون آن این بود: من کسانی را که کشتم به ازای کسانی باشد که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را در جنگ بدر، همانند جدش عتبه و دایی‌اش فرزند عتبه و غیر از آن دو را به قتل رسانید؛ و این کلام، کفر صریح است و اگر واقعاً این جمله را گفته باشد به واسطه آن کافر می‌شود؛ و مثل آن است خواندن شعر عبدالله بن زبیری قبل از اسلامش: ای کاش اجدادم؛ تا آخر ابیات.

غزالی - که خداوند از سر تقصیرش بگذرد - فتوا به حرمت لعن یزید داده است، ولی سفارینی - از حنابله - نقل برزنجی و هیتمی را که سابقاً از احمد نقل شده را آورده و گفته: آنچه را که از امام احمد حفظ شده، خلاف آن چیزی است که این دو نفر نقل کرده‌اند. پس در فروع آمده که از اصحاب ما کسانی هستند که حجاج را از اسلام خارج نموده‌اند و بنابراین باید یزید و امثال او نیز از اسلام خارج باشند؛ و نص احمد خلاف این است و اصحاب بر این مطلب‌اند و جایز نیست تخصیص بر لعنت، برخلاف رأی ابوالحسین و ابن الجوزی و دیگران.

و شیخ الاسلام - یعنی ابن تیمیه و خدا داناتر است - می‌گوید: ظاهر کلام احمد کراهت است. من می‌گوییم: قول مختار آن رأیی است که ابن عربی و ابوحسین قاضی و موافقان آن دو داده‌اند. کلام سفارینی به پایان رسید.

و ابوبکر بن عربی مالکی - که بر او باد از جانب خداوند متعال آنچه را که مستحق آن است - تهمت را بالاتر برده و گمان کرده که حسین علیه السلام به شمشیر جدش صلی الله علیه و آله کشته شده است و عده‌ای از افراد جاهل نیز با او موافقت کرده‌اند. «چه قدر حرف بزرگی از دهان آنان

خارج گردیده است، آنان جز دروغ چیز دیگر نمی‌گویند».

این جوزی - که رحمت خدا بر او باد - در کتاب «السرّ المصون» گفته: از اعتقادات مردم عوام که بر جماعتی از منتسبین به سنت غالب شده، این است که می‌گویند: یزید بر راه صواب بوده و حسین - رضی الله عنه - در خروج بر او به خطا رفته است و اگر به کتاب‌های تاریخ نظر کنند می‌دانند که چگونه بر او عقد بیعت شده و مردم بر بیعت او ملزم شده‌اند و در این بیعت هر کار قبیحی را انجام داده است. وانگهی بفرض که عقد بیعت با او صحیح باشد، از او کارهایی سر زده که موجب فسخ عقد بیعت با او می‌شود و مایل به این نمی‌شود مگر هر جاهلی که مذهبش عامیانه باشد و گمان می‌کند که با آن غضب بر رافضه می‌نماید...

و من می‌گویم: آنچه بر گمان من غالب است این‌که آن خبیث [یزید] هرگز رسالت پیامبر ﷺ را تصدیق نکرده است و این‌که مجموع آنچه با اهل حرم خداوند متعال و اهل حرم پیامبرش علیه الصلاة والسلام و عترت پاک و پاکیزه‌اش در زمان حیات و بعد از ممات انجام داده و آنچه از جنایات از او سر زده، گناه و قبحش کمتر از گناه انداختن یک ورق از قرآن شریف در نجاست نیست؛ و گمان نمی‌کنم که امر او بر بزرگان مسلمین در آن زمان مخفی بوده؛ ولی عموم مردم در زیر سلطه یزید قرار گرفته و از خود اختیار اظهار نظر را نداشته و نمی‌توانستند کاری را جز صبر انجام دهند تا این‌که خداوند چه مقدر سازد؛ و بفرض که آن خبیث [یزید] مسلمان باشد، او مسلمانی بوده که تمام گناهانش را انجام داده است؛ گناهی که قابل شمارش نیست.

نظر من جواز لعن مثل یزید به طور تعیین است، گرچه تصور

نمی‌رود که مثل او در بین افراد فاسق باشد؛ و ظاهر این است که او توبه نکرده و احتمال توبه کردنش از ایمان داشتنش ضعیف‌تر است؛ و به او ملحق می‌شود ابن زیاد و جماعتی که لعنت خدای عزوجل بر همه آنان و بر یاران و کمک‌کاران و پیروان آنان و کسانی که به آنان میل پیدا کرده‌اند تا روز قیامت باد تا مادامی که چشمی بر اباعبدالله الحسین علیه السلام - می‌گیرد.

و مرا به تعجب درآورده قول شاعر عصر، صاحب فضیلت آشکار، عبدالباقی افندی عمری موصلی که از او درباره لعن یزید لعین سؤال شد؟ گفت:

لعن من عریض است بر یزید و من در طول دهر او را لعنت می‌کنم.
و کسی که از سخن مردم می‌هراسد و نمی‌تواند تصریح به لعن آن گمراه [یزید] کند، پس باید بگوید: خدای عزوجل لعنت کند کسی را که راضی به قتل حسین علیه السلام شد و کسی که عترت پیامبر صلی الله علیه و آله را بدون حق آزار داد و حق آنان را غصب نمود که این در حقیقت لعن یزید است؛ زیرا او داخل در این عموم است به طور حتم در اولین مرحله؛ و کسی در جواز لعن با این الفاظ مخالف نیست جز ابن عربی که قبلاً از او یاد کردیم و موافقان او؛ زیرا مطابق ظاهر کلام آنان، لعن کسانی که راضی به قتل حسین - رضی الله عنه - بوده‌اند جایز نیست و این به جان خودم همان گمراهی آشکار است که نزدیک است تا از گمراهی یزید بالاتر باشد.

۴. عبیدالله بن زیاد

ابن شهرآشوب نقل کرده که امام حسین علیه السلام در روز عاشورا، این شعر را می‌خواند:

كَفَرَ الْقَوْمُ وَقَدِمَا رَغِبُوا عَنْ ثَوَابِ اللَّهِ رَبِّ الثَّقَلَيْنِ
 قَتَلُوا قَدِمًا عَلِيًّا وَابْنَهُ الْحَسَنَ الْخَيْرَ الْكَرِيمَ الطَّرْفَيْنِ
 حَقًّا مِنْهُمْ وَقَالُوا اجْمَعُوا نَفْتِكَ الْأَنْ جَمِيعًا بِالْحُسَيْنِ
 يَا لِقَوْمٍ مِنْ أَنْاسٍ رَذُلٍ جَمَعُوا الْجَمْعَ لِأَهْلِ الْحَرَمَيْنِ
 ثُمَّ سَارُوا وَتَوَاصَوْا كُلُّهُمْ بِاجْتِيَاحِي لِرِضَاءِ الْمُلْحِدَيْنِ
 لَمْ يَخَافُوا اللَّهَ فِي سَفْكِ دَمِي لِعَبِيدِ اللَّهِ نَسْلِ الْكَافِرِينَ^۱

این قوم، کافر شدند و پیش از این نیز از پاداش پروردگار انس و جن، روی گردانده بودند.

پیش از این، علی علیه السلام را و نیز فرزندش حسن علیه السلام را - که از هر دو سو (پدر و مادر) بزرگوار بود - به کینه کشتند.

و اینک، با کینه و خشم می‌گویند: جمع شوید تا همگی، بر حسین بتازیم!

وای بر این قوم، از دست این مردم پست که برای کشتن اهل دو حرم (مکه و مدینه)، لشکر آراسته‌اند!

آن‌ها برای نابودی من، به یکدیگر سفارش می‌کنند و برای رضای دو ملحد (ابن زیاد و یزید)، به راه افتاده‌اند.

در ریختن خون من، از خدا نمی‌ترسند، برای [رضایت] عبیدالله، از نسل دو کافر (معاویه و زیاد).

از بیت ششم استفاده می‌شود عبیدالله بن زیاد کافر و از نسل کافران بوده است.

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب علیهم السلام، ج ۴، ص ۷۹.

در زیارت عاشورا می خوانیم:

... اللَّهُمَّ الْعَنْ يَزِيدَ خَامِساً، وَالْعَنْ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَابْنَ مَرْجَانَةَ...^۱

... پروردگارا لعنت فرست بر یزید پنجم آن ظالمان و باز لعنت فرست بر عبیدالله بن زیاد پسر مرجانه...

ابن اعثم درباره وقایح بعد از شهادت امام حسین علیه السلام و سخنرانی ابن زیاد در

مسجد کوفه می نویسد:

قال: فصعد ابن زياد المنبر فحمد الله وأثنى عليه وقال في بعض كلامه: الحمد لله الذي أظهر الحق وأهله ونصر أمير المؤمنين وأشياعه وقتل الكذاب ابن الكذاب.

قال: فما زاد على هذا الكلام شيئاً ووقف، فقام إليه عبد الله بن عفيف الأزدي رحمه الله، وكان من خيار الشيعة وكان أفضلهم وكان قد ذهبت عينه اليسرى في يوم الجمل والأخرى في يوم صفين وكان لا يفارق المسجد الأعظم يصلي فيه إلى الليل ثم ينصرف إلى منزله، فلما سمع مقالة ابن زياد وثب قائماً، ثم قال: يا ابن مرجانة، الكذاب ابن الكذاب أنت وأبوك ومن استعملك وأبوه، يا عدو الله، أتقتلون أبناء النبيين وتتكلمون بهذا الكلام على منابر المؤمنين؟! قال: فغضب ابن زياد، ثم قال: من المتكلم؟ فقال: أنا المتكلم يا عدو الله، أتقتل الذرية الطاهرة التي قد أذهب الله عنها الرجس في كتابه وتزعم أنك على دين الإسلام؟! وا عوناه، أين أولاد المهاجرين والأنصار لا ينتقمون من طاغيتك اللعين ابن اللعين على لسان محمد نبي رب العالمين؟! قال: فزاد غضباً عدو الله حتى انتفخت أوداجه، ثم قال: عليّ به، قال: فتبادرت إليه الجلاوزة من كل ناحية

۱. ابن مشهدی، المزار الكبير، ص ۴۸۴.

ليأخذه، فقامت الأشراف من الأزد من بني عمّه فخلّصوه من أيدي الجلاوزة وأخرجوه من باب المسجد فانطلقوا به إلى منزله.

ونزل ابن زياد عن المنبر ودخل القصر، ودخل عليه أشراف الناس، فقال: أرأيتم ما صنع هؤلاء القوم؟! فقالوا: قد رأينا أصلح الله الأمير إنّما الأزد فعلت ذلك، فشدّ يدك بساداتهم، فهم الذين استنقذوه من يدك حتّى صار إلى منزله، قال: فأرسل ابن زياد إلى عبد الرحمن بن مخنف الأزدي فأخذه وأخذ معه جماعة من الأزد فحبسهم، وقال: والله لا خرجتم من يدي أو تأتوني بعبد الله بن عفيف.

قال: ثمّ دعا ابن زياد لعمر بن الحجاج الزبيدي ومحمّد بن الأشعث وشبث بن الربيع وجماعة من أصحابه وقال لهم: اذهبوا إلى هذا الأعمى، أعمى الأزد الذي قد أعمى الله قلبه كما أعمى عينيه، أتتوني به، قال: فانطلقت رسل عبيد الله بن زياد إلى عبد الله بن عفيف، وبلغ ذلك الأزد فاجتمعوا، واجتمع معهم أيضاً قبائل اليمن ليمنعوا عن صاحبهم عبد الله بن عفيف. وبلغ ذلك ابن زياد فجمع قبائل مضر وضمّهم إلى محمّد بن الأشعث، وأمره بقتال القوم.

قال: فأقبلت قبائل مضر نحو اليمن ودنت منهم اليمن، فاقتتلوا قتالاً شديداً، فبلغ ذلك ابن زياد فأرسل إلى أصحابه يؤتّبهم، فأرسل إليه عمرو بن الحجاج يخبره باجتماع اليمن عليهم، قال: وبعث إليه شبث بن الربيعي: أيّها الأمير، إنّك قد بعثتنا إلى أسود الآجام فلا تعجل، قال: واشتدّ قتال القوم حتّى قتل جماعة منهم من العرب، قال: ودخل أصحاب ابن زياد إلى دار ابن عفيف فكسروا الباب واقتحموا عليه، فصاحت به ابنته: يا أبت، أتاك القوم من حيث لا تحتسب، فقال: لا عليك يا ابنتي، ناوليني السيف، قال: فناولته فأخذه وجعل يذبّ عن نفسه وهو يقول:

أنا ابن ذي الفضل العفيف الطاهر عفيف شيخي وابن أم عامر
 كم دارع من جمعهم وحاسر وبطل جندلته مغادر

قال: وجعلت ابنته تقول: يا ليتني كنت رجلاً فأقاتل بين يديك اليوم هؤلاء الفجرة قاتلي العترة البررة، قال: وجعل القوم يدورون عليه من خلفه وعن يمينه وعن شماله وهو يذبّ عن نفسه بسيفه، وليس يقدر أحد أن يتقدّم إليه، قال: وتكاثروا عليه من كل ناحية حتّى أخذوه، فقال جندب بن عبد الله الأزدي: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾، أخذوا والله عبد الله بن عفيف، فقبح والله العيش من بعده.

قال: ثمّ أتى به حتّى أدخل على عبيد الله بن زياد، فلمّا رآه قال: الحمد لله الذي أخزأك، فقال له عبد الله بن عفيف: يا عدو الله، بهذا أخزاني؟! والله لو فرّج الله عن بصري لضاق عليك موردي ومصدري، قال: فقال ابن زياد: يا عدو نفسه، ما تقول في عثمان بن عفان (رض)؟ فقال: يا بن عبد بني علاج، يا بن مرجانة وسمية، ما أنت وعثمان بن عفان؟! عثمان أساء أم أحسن، وأصلح أم أفسد، الله تبارك وتعالى ولي خلقه يقضي بين خلقه وبين عثمان بن عفان بالعدل والحق، ولكن سلني عن أبيك وعن يزيد وأبيه، فقال ابن زياد: والله لا سألتك عن شيء أو تذوق الموت، فقال عبد الله بن عفيف: الحمد لله ربّ العالمين، أما إنّي كنت أسأل ربّي عزّ وجلّ أن يرزقني الشهادة، والآن فالحمد لله الذي رزقني إياها بعد الإياس منها، وعزّفتني الإجابة منه لي في قديم دعائي، فقال ابن زياد: اضربوا عنقه، فضربت رقبتة وصلب. رحمة الله عليه^١

راوی گفت: ابن زياد، از منبر بالا رفت و خدا را حمد و ثنا گفت و در

١. ابن اعثم كوفي، الفتوح، ج ٥، ص ١٢٣-١٢٤.

میان سخنش گفت: ستایش، خدایی را که حق و اهلش را چیره کرد و امیر مؤمنان و پیروانش را یاری داد و دروغ‌گو پسر دروغ‌گو را کشت! او دیگر چیزی بر این سخن نیفزود و توقّف کرد. عبدالله بن عقیف آزدی - که خدا، رحمتش کند - برخاست. او - که از برگزیدگان شیعه و برترین آنها بود و چشم چپش را در جنگ جَمَل و چشم دیگرش را در پیکار صفین از دست داده بود و از مسجد اعظم کوفه جدا نمی‌شد و [روز را] تا شب در آن، نماز می‌خواند و سپس به منزلش می‌رفت - هنگامی که سخن ابن زیاد را شنید، از جا برجست و سپس گفت: ای پسر مرجانه! دروغ‌گو پسر دروغ‌گو، تو و پدرت هستید و هر کس که تو را به کار گماشت و نیز پدرش. ای دشمن خدا! آیا فرزندان پیامبران را می‌کشید و این سخن را بر منبرهای مؤمنان می‌گویید؟!

ابن زیاد، خشمگین شد و سپس گفت: چه کسی سخن می‌گوید؟ گفت: من سخن می‌گویم، ای دشمن خدا! آیا نسل پاکی را که خداوند، آلودگی را از آنان در کتابش زُدوده است، می‌کشی و ادّعیای مسلمانی می‌کنی؟ یاریگران، کجایند؟! فرزندان مهاجر و انصار کجایند تا از طاغوت تو، آن ملعونِ فرزند ملعون، آن لعنت‌شدگان بر زبان محمد، پیام‌آور پروردگار جهانیان، انتقام گیرند؟ خشم دشمن خدا، چنان شدّت گرفت که رگ‌هایش برآمد. آنگاه گفت: او را برایم بیاورید.

پاسبانان، از هر سو به سوی او شتافتند تا دستگیرش کنند که بزرگان خویشاوندش از قبیله اَزَد برخاستند و او را از دست پاسبانان، رها کردند و او را از در مسجد، بیرون آوردند و به سوی خانه‌اش بردند. ابن زیاد، از منبر، پایین آمد و به درون کاخ [حکومتی] رفت و بزرگان

به نزد او آمدند. گفت: آیا دیدید این قوم، چه کردند؟! گفتند: دیدیم. خداوند، کار امیر را به سامان آورد! تنها قبیله اُزد بودند که چنین کردند. بر بزرگانشان، سخت بگیر؛ چرا که آنان، او را از دست نجات دادند و به خانه‌اش بردند.

ابن زیاد، دنبال عبد الرحمان بن مِخْتَف اُزدی فرستاد و او را به همراه گروهی از اُزدیان، دستگیر و بازداشت کرد و گفت: به خدا سوگند، از دستم بیرون نمی‌روید، مگر آن‌که عبدالله بن عقیف را برایم بیاورید. سپس ابن زیاد، عمرو بن حَجَّاج زُبَیدی، محمد بن اشعث، شَبِث بن ربِعی و گروهی از یارانش را فرستاد و به آنان گفت: به سوی ابن نابینا بروید و ابن نابینایی را که خدا، دلش را نیز مانند چشمانش کور کرده، برایم بیاورید.

گروهی که عبیدالله بن زیاد فرستاده بود، به سوی عبدالله بن عقیف آمدند و خبر آن به اُزد رسید. گرد هم آمدند و قبیله‌های یمن هم با آنان، گرد آمدند تا از یارشان، عبدالله بن عقیف، دفاع کنند. خبر آن به ابن زیاد رسید و او نیز قبیله‌های مُصَر را گرد آورد و محمد بن اشعث را همراه آنان کرد و به او فرمان جنگ با آنان را داد.

قبیله‌های مُصَر به قبیله‌های یمنی روی آوردند و قبیله‌های یمنی به آنان، نزدیک شدند و جنگ سختی درگرفت. خبر آن، به ابن زیاد رسید. او پیکی به سوی یارانش فرستاد و آنان را سرزنش کرد. عمرو بن حَجَّاج، خبر گرد هم آمدن یمنیان در برابر ایشان را برای ابن زیاد فرستاد و شبث بن ربِعی به سوی او پیغام فرستاد که: ای امیر! تو ما را به سوی شیرانِ بیشه فرستاده‌ای. عجله نکن.

نبرد آن دو گروه، بالا گرفت تا آنجا که گروهی از عرب، در آن میان، کشته شدند.

یاران ابن زیاد به خانه ابن عفیف رسیدند و در را شکستند و بر او هجوم آوردند. دخترش فریاد کشید: ای پدر! دشمن از جایی که خیال نمی‌کردی، آمد.

گفت: نگران نباش، دخترم! شمشیر را به من بده. او شمشیر را به پدرش داد و او گرفت و به دفاع از خودش پرداخت و چنین رَجَز می‌خواند:
من پسر فضیلت‌مند عفیف و طاهرم، عفیف، پدر من است و پسر اُمّ عامر.

بسی زره پوشیده‌ام و کلاه‌خود بر سر گذاشته‌ام و نیز قهرمانانی را از آنان بر خاک افکنده‌ام و رهایشان کرده‌ام. دخترش چنین می‌گفت: کاش مردی بودم و امروز، پیش رویت در برابر این تبه‌کاران و قاتلان خاندان پاک پیامبر می‌جنگیدم! آن گروه، ابن عفیف را از پشت و راست و چپش در میان گرفتند و او هم با شمشیرش از خودش دفاع می‌کرد و کسی را یارای پیش آمدن به سوی او نبود.

از هر سو بر او [حمله کردند و] غلبه یافتند تا آن‌که او را گرفتند و جُنْدَب بن عبدالله اَزْدی گفت: ما از خداییم و به سوی او بازمی‌گردیم! به خدا سوگند، عبدالله بن عفیف را گرفتند. به خدا سوگند، زندگی پس از او، ننگین است!

سپس او را آوردند و بر عبیدالله بن زیاد، وارد نمودند. [عبیدالله] چون او را دید، گفت: ستایش، خدایی را که تو را رسوا کرد! عبدالله بن عفیف به او گفت: ای دشمن خدا! آیا با این کار، رسوایم کرد؟ به خدا سوگند، اگر خدا چشمم را می‌گشود، ورودت بر من و بیرون رفتنت، سخت می‌شد.

ابن زیاد گفت: ای دشمن خودت! درباره عثمان بن عفان، چه می‌گویی؟

گفت: ای پسر بنده بنی عِلاج! ای پسر مرجانه و سمیه! تو را با عثمان بن عفان، چه کار؟ عثمان، خوب یا بد، صالح یا فاسد، خدای - تبارک و تعالی - ولی آفریده‌های خود است و میان خلقتش و عثمان بن عفان، به حق و عدالت، داوری می‌کند؛ اما از من درباره پدرت بپرس و نیز درباره یزید و پدرش.

ابن زیاد گفت: به خدا سوگند، از تو چیزی نمی‌پرسم تا این که مرگ را بچشی.

عبدالله بن عفیف گفت: ستایش، ویژه پروردگار جهانیان است. هان که من سال‌ها از پروردگارم، طلب شهادت می‌کردم و به حمد خدا، اکنون پس از مایوس شدن از آن، روزی‌ام کرد و اجابت یکی از قدیمی‌ترین دعاها را به من نشان داد!

ابن زیاد گفت: گردنش را بزیند.

گردنش را زدند و به دارش آویختند. رحمت خدا بر او باد!

۵. عمر بن سعد و لشکریانش

خوارزمی حنفی می‌نویسد:

فَتَقَدَّمَ الْحُسَيْنَ عليه السلام حَتَّى وَقَفَ قِبَالَ الْقَوْمِ، وَجَعَلَ يَنْظُرُ إِلَى صُفُوفِهِمْ كَأَنَّهَا السَّيْلُ، وَنَظَرَ إِلَى ابْنِ سَعْدٍ وَاقِفًا فِي صِنَادِيذِ الْكُوفَةِ، فَقَالَ: «... فَنِعْمَ الرَّبُّ رَبُّنَا، وَبِئْسَ الْعَبِيدُ أَنْتُمْ، أَقْرَبْتُمْ بِالطَّاعَةِ، وَأَمَنْتُمْ بِالرَّسُولِ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ إِنَّكُمْ زَحِفْتُمْ إِلَى دُرَيْتِهِ تُرِيدُونَ قَتْلَهُمْ، لَقَدْ اسْتَحْوَذَ عَلَيْكُمُ الشَّيْطَانُ فَأَنْسَاكُمْ ذِكْرَ اللَّهِ الْعَظِيمِ، فَتَبَّ لَكُمْ وَمَا تُرِيدُونَ، إِنَّا

لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، هَؤُلَاءِ قَوْمٌ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ، فَبَعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»^۱.

حسین علیه السلام جلو آمده و روبروی دشمن ایستاد. به صف‌های انبوه سیل‌آسای آنان و نیز به ابن سعد که میان بزرگان کوفه ایستاده بود نگریست و فرمود: ... پس خوب پروردگاری است پروردگار ما و بد بنده‌ای هستی شما. اقرار به اطاعت کرده و به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورده ولی متعرض ذریه او شده و قصد کشتن او را دارید. شیطان بر شما مسلط شده و یاد خدای بزرگ را از شما گرفته پس وای بر شما به آنچه قصد کرده‌اید. ما همه برای خداییم و به سوی او بازمی‌گردیم. آنان قومی هستند که بعد از ایمانشان کافر شده‌اند پس قوم ظالمان از رحمت خدا دور باشند.

از جمله «هَؤُلَاءِ قَوْمٌ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ» استفاده می‌شود لشکر عمر بن سعد با قصد کشتن امام خود و خروج بر او مرتد و کافر شده‌اند. و نیز ابن شهر آشوب می‌نویسد:

رَوَى أَبُو مَخْنَفٍ عَنِ الشَّعْبِيِّ أَنَّهُ صَلَبَ رَأْسُ الْحُسَيْنِ بِالصَّيَارِفِ فِي الْكُوفَةِ، فَتَنَحَّحَ الرَّأْسُ، وَقَرَأَ سُورَةَ الْكَهْفِ إِلَى قَوْلِهِ: ﴿إِنَّهُمْ فِيئَةُ ءَامَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى﴾^۲، فَلَمْ يَزِدْهُمْ ذَلِكَ إِلَّا ضَلَالًا. وَفِي أَثَرٍ: أَنَّهُمْ لَمَّا صَلَبُوا رَأْسَهُ عَلَى الشَّجَرَةِ سَمِعَ مِنْهُ: ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾^۳، وَسَمِعَ أَيْضًا صَوْتَهُ بِدِمَشْقٍ يَقُولُ: ﴿لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ﴾^۴، وَسَمِعَ أَيْضًا يَقْرَأُ: ﴿أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا

۱. اخطب خوارزم، مقتل الحسين علیه السلام، ج ۱، ص ۳۵۷.

۲. سوره كهف، آیه ۱۳.

۳. سوره شعراء، آیه ۲۲۷.

۴. سوره كهف، آیه ۳۹.

مِنْ ءَايَاتِنَا عَجَبًا ﴿۱﴾، فَقَالَ زَيْدُ بْنُ أَرْقَمَ: أَمْرُكَ أَعَجَبُ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ. ۲
ابومخنف از شعبی نقل می‌کند که سر مبارک امام علیه السلام را در بازار
صرافان کوفه بر نی داشتند که [شنیده شد]: آن سر، صدا صاف کرد
و سوره مبارکه کهف را تا آیه شریفه: ﴿إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ ءَامَنُوا بِرَبِّهِمْ
وَزِدْنَاهُمْ هُدًى﴾ تلاوت فرمود و این واقعه شگفت جز بر گمراهی
آنان نیفزود.

در نقل دیگری آمده است: آنان چون سر مبارک امام علیه السلام را بر درخت
آویختند، از او شنیده شد که: «و آنان که ظلم کنند به زودی خواهند
دانست که به چه کیفرگاهی برمی‌گردند». نیز در دمشق شنیدند که
می‌گوید: «هیچ نیرویی جز از خدا نیست» و نیز شنیدند که تلاوت
می‌کند: ﴿أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ ءَايَاتِنَا عَجَبًا﴾. زید بن
ارقم گفت: کار تو شگفت‌تر است ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله!
از استشهاد حضرت به این آیه از سوره کهف به دست می‌آید لشکر عمر بن
سعد و خروج کنندگان بر امام معصوم علیه السلام کافر به پروردگارانند.

ابوالفرج اصفهانی می‌نویسد:

قَالَ: وَحَمَلَ شِمْرٌ . لَعْنَةُ اللَّهِ . عَلَى عَسْكَرِ الْحُسَيْنِ، فَجَاءَ إِلَى
فُسْطَاطِهِ لِيُنْهَبَهُ، فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ: وَيْلَكُمْ، إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ
فَكُونُوا أَحْرَارًا فِي الدُّنْيَا، فَرحَلِي لَكُمْ عَنْ سَاعَةٍ مُبَاحٌ، قَالَ: فَاسْتَحْيَا
وَرَجَعَ. ۳

راوی گوید: شمر - که خدا، لعنتش کند - به لشکر حسین علیه السلام، حمله
کرد و به سوی خیمه‌اش رفت تا آن را غارت کند. حسین علیه السلام به او
فرمود: «وای بر شما! اگر دین ندارید، دست‌کم در دنیایان، آزاده

۱. سوره کهف، آیه ۹.

۲. ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب علیهم السلام، ج ۴، ص ۶۱.

۳. علی بن حسین ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۱۱۸.

باشید. خیمه‌ام، به زودی [پس از مرگم] برایتان مباح خواهد شد». شمر، خجالت کشید و بازگشت. از جمله «إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ...» که خطاب به لشکر عمر بن سعد است به دست می‌آید آنان از آن جهت که اموال امام معصوم علیه السلام را غارت کرده و بر او خروج کرده‌اند بی‌دین شده‌اند.

امام رضا علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود:

إِنَّ قَاتِلَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام فِي تَابُوتٍ مِنْ نَارٍ، عَلَيْهِ نِصْفُ عَذَابِ أَهْلِ الدُّنْيَا، وَقَدْ شُدَّتْ يَدَاهُ وَرِجْلَاهُ بِسَلْسِلٍ مِنْ نَارٍ مُنَكَّسٍ فِي النَّارِ حَتَّى يَقَعَ فِي قَعْرِ جَهَنَّمَ، وَلَهُ رِيحٌ يَتَعَوَّذُ أَهْلُ النَّارِ إِلَى رَبِّهِمْ مِنْ شِدَّةِ نَتْنِهِ، وَهُوَ فِيهَا خَالِدٌ، ذَائِقُ الْعَذَابِ الْأَلِيمِ، مَعَ جَمِيعِ مَنْ شَايَعَ عَلَى قَتْلِهِ، كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِمُ الْجُلُودَ حَتَّى يَذُوقُوا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ، لَا يُفْتَرُ عَنْهُمْ سَاعَةً وَيُسْقَوْنَ مِنْ حَمِيمِ جَهَنَّمَ، فَالْوَيْلُ لَهُمْ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ تَعَالَى فِي النَّارِ.^۱

به راستی که قاتل حسین بن علی علیه السلام در تابوتی آتشین خواهد بود و نیمی از عذاب همه اهل دنیا بر اوست، در حالی که پا و دست‌هایش را با زنجیرهایی گداخته از آتش به هم بسته‌اند و واژگون در دوزخ معلّق می‌رود تا به قعر جهنّم رسد و دارای بوی گند و ناراحت‌کننده‌ای است که همه دوزخیان از شدّت بوی تعفن او به خدایشان پناه می‌جویند و وی در آن همیشه ماندنی است و از عذاب دردناک آن چشنده با همه آن کسان که با او در کشتن حسین علیه السلام همکاری کردند و هر آنچه پوستشان بسوزد خداوند از نو برآورد تا این‌که مرتّب آن شکنجه و آزار پردرد را بچشند و آنی ایشان را رها نکند و چون اظهار تشنگی کنند از حمیم، (که گنداب جهنّم

۱ ابن بابویه، عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۴۷، حدیث ۱۷۸.

است) بر حلقشان ریزند، پس وای بر ایشان از عذاب [خداوند
متعال در] آتش.

ز) امکان کفر بعد از ایمان

در علم کلام اسلامی این بحث مطرح است که آیا امکان کفر بعد از ایمان وجود دارد؟ از روایات حضرت سید الشهداء علیه السلام امکان آن استفاده می‌شود.

خوارزمی حنفی می‌نویسد:

فَتَقَدَّمَ الْحُسَيْنُ علیه السلام حَتَّى وَقَفَ قُبَالَةَ الْقَوْمِ، وَجَعَلَ يَنْظُرُ إِلَى صُفُوفِهِمْ كَأَنَّهَا السَّيْلُ، وَنَظَرَ إِلَى ابْنِ سَعْدٍ وَاقِفاً فِي صَنَادِيدِ الْكُوفَةِ، فَقَالَ: «... فَنِعْمَ الرَّبُّ رَبَّنَا، وَبِئْسَ الْعَبِيدُ أَنْتُمْ، أَفَرَزْتُمْ بِالطَّاعَةِ، وَأَمَنْتُمْ بِالرَّسُولِ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ إِنَّكُمْ زَحِفْتُمْ إِلَى ذُرِّيَّتِهِ تُرِيدُونَ قَتْلَهُمْ، لَقَدْ اسْتَحْوَذَ عَلَيْكُمْ الشَّيْطَانُ فَأَنْسَاكُمْ ذِكْرَ اللَّهِ الْعَظِيمِ، فَتَبَّ لَكُمْ وَمَا تُرِيدُونَ، إِنْ أَنَا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، هَؤُلَاءِ قَوْمٌ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ، فَبَعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»^۱.

حسین علیه السلام جلو آمده و روبروی دشمن ایستاد. به صف‌های انبوه سیل‌آسای آنان و نیز به ابن سعد که میان بزرگان کوفه ایستاده بود نگریست و فرمود: ... پس خوب پروردگاری است پروردگار ما و بد بنده‌ای هستید شما. اقرار به اطاعت کرده و به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورده ولی متعرض ذریه او شده و قصد کشتن او را دارید. شیطان بر شما مسلط شده و یاد خدای بزرگ را از شما گرفته پس وای بر شما به آنچه قصد کرده‌اید. ما همه برای خداییم و به سوی او بازمی‌گردیم. آنان قومی هستند که بعد از ایمانشان کافر شده‌اند پس قوم ظالمان از رحمت خدا دور باشند.

۱. اخطب خوارزم، مقتل الحسين علیه السلام، ج ۱، ص ۳۵۷.

از جمله «هُؤُلَاءِ قَوْمٌ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ» به دست می‌آید امکان کفر بعد از ایمان وجود دارد.

از محمد بن داود بن عقبه نقل شده که گفت:

كَانَ لَنَا جَارٌ يُعْرِفُ بَعْلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ قَالَ: كُنْتُ أُرْوِرُ الْحُسَيْنَ عليه السلام فِي كُلِّ شَهْرٍ، قَالَ: ثُمَّ عَلَتْ سِنِّي وَصَعَفَ جِسْمِي وَأَنْقَطَعَتْ عَنْهُ مُدَّةٌ، ثُمَّ وَقَعَ إِلَيَّ أَنَّهَا آخِرُ سِنِّي عُمْرِي، فَحَمَلْتُ عَلَى نَفْسِي وَخَرَجْتُ مَا شِئْتُ، فَوَصَلْتُ فِي أَيَّامٍ، فَسَلَّمْتُ وَصَلَّيْتُ رُكْعَتِي الزِّيَارَةَ وَنِمْتُ، فَرَأَيْتُ الْحُسَيْنَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَدْ خَرَجَ مِنَ الْقَبْرِ، فَقَالَ لِي: «يَا عَلِيُّ، لِمَ جَفَوْتَنِي وَكُنْتَ بِي بَرًّا؟!» فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي، صَعَفَ جِسْمِي وَقَصُرَتْ خَطَايَ، وَوَقَعَ لِي أَنَّهَا آخِرُ سِنِّي عُمْرِي فَأَتَيْتُكَ فِي أَيَّامٍ وَقَدْ رُوِيَ عَنْكَ شَيْءٌ أَحَبُّ أَنْ أَسْمَعَهُ مِنْكَ، فَقَالَ: «قُلْ»، قَالَ: قُلْتُ: رُوِيَ عَنْكَ: «مَنْ زَارَنِي فِي حَيَاتِهِ زُرْتُهُ بَعْدَ وَفَاتِهِ؟» قَالَ: «نَعَمْ»، قُلْتُ: فَأَرَوِيهِ عَنْكَ: «مَنْ زَارَنِي فِي حَيَاتِهِ زُرْتُهُ بَعْدَ وَفَاتِهِ؟» قَالَ: «نَعَمْ، أَرُو عَنِّي: مَنْ زَارَنِي فِي حَيَاتِهِ زُرْتُهُ بَعْدَ وَفَاتِهِ، وَإِنْ وَجَدْتُهُ فِي النَّارِ أَخْرَجْتُهُ»^۱.

همسایه‌ای داشتیم معروف به علی بن محمد، ایشان برایم گفت: من هرماه به زیارت حسین علیه السلام می‌رفتم تا این‌که سن من بالا رفته و نیروی جسمی‌ام ضعیف شد و چند وقتی زیارت را ترک کردم، پس از مدتی به قصد زیارت پیاده حرکت کردم، پس از چند روز به کربلا رسیدم و به زیارت امام حسین علیه السلام نائل شدم و سلام داده، دو رکعت نماز بجا آوردم و حسین علیه السلام را دیدم که از قبرش بیرون آمده و به من فرمود: ای علی چرا به من جفا کردی با این‌که نسبت به من خوبی و نیکی می‌کردی؟ عرض کردم: ای سرورم! بدنم ضعیف شده و توانایی

۱. علی بن موسی ابن طاووس، *الدروع الواقیة*، ص ۷۵-۷۶.

خود را از دست داده‌ام و توان آمدن ندارم و فهمیده‌ام آخر عمر من است و با آن حالی که داشتم این چند روز راه را به زیارت آمده‌ام و روایتی از شما شنیده‌ام، دوست داشتم آن را از خود شما بشنوم. حضرت فرمود: آن روایت را بگو. گفتم: چنین نقل شده: «هر که مرا در حال حیاتش زیارت کند من هم بعد از وفاتش او را زیارت می‌کنم». حضرت فرمود: آری. گفتم: آیا این حدیث را از شما روایت کنم؟ حضرت فرمود: آری، هر که مرا در حال حیاتش زیارت کند من هم بعد از وفاتش او را زیارت می‌کنم، حتی اگر او را در آتش ببینم نجاتش خواهم داد.

از جمله «وَإِنْ وَجَدْتَهُ فِي النَّارِ أَخْرَجْتَهُ» ضمناً به دست می‌آید امکان جهنمی شدن مسلمان وجود دارد.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا ۖ ثُمَّ نُجِيَ الَّذِينَ اتَّقَوْا
وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثًا ۗ﴾!

و همه شما [بدون استثنا] وارد جهنم می‌شوید؛ این امری است حتمی و قطعی بر پروردگارت! سپس آن‌ها را که تقوا پیشه کردند از آن رهایی می‌بخشیم؛ و ظالمان را - در حالی که [از ضعف و ذلت] به زانو درآمده‌اند - در آن رها می‌سازیم.

ح) از عقاید کفرآمیز

در احادیث نقل شده از حضرت سید الشهداء علیه السلام به عقاید کفرآمیز مسیحیان اشاره شده است.

سید بن طاووس می نویسد:

... فَاقْتَتَلُوا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ حَمَلَةً وَحَمَلَةً حَتَّى قَتَلَ مِنْ أَصْحَابِ
الْحُسَيْنِ علیه السلام جَمَاعَةً.

قَالَ: فَعِنْدَهَا ضَرَبَ الْحُسَيْنُ علیه السلام بِيَدِهِ إِلَى لِحْيَتِهِ وَجَعَلَ يَقُولُ: اَشْتَدَّ
غَضَبُ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى الْيَهُودِ إِذْ جَعَلُوا لَهُ وَلَدًا، وَاشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ
عَلَى النَّصَارَى إِذْ جَعَلُوهُ ثَالِثَ ثَلَاثَةٍ، وَاشْتَدَّ غَضَبُهُ عَلَى الْمَجُوسِ إِذْ
عَبَدُوا الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دُونَهُ، وَاشْتَدَّ غَضَبُهُ عَلَى قَوْمٍ اتَّفَقَتْ كَلِمَتُهُمْ
عَلَى قَتْلِ ابْنِ بِنْتِ نَبِيِّهِمْ، أَمَا وَاللَّهِ لَا أُجِيبُهُمْ إِلَى شَيْءٍ مِمَّا يُرِيدُونَ
حَتَّى أَلْقَى اللَّهَ وَأَنَا مُحَضَّبٌ بِدَمِي.^۱

... ساعتی از روز درگیر شده، حمله‌های پی در پی رخ داد تا جماعتی از
اصحاب امام علیه السلام به شهادت رسیدند.

در این هنگام امام علیه السلام دست بر محاسن گذاشته و می فرمود: «خشم
خدا بر یهود سخت شد، چون برای او فرزند گرفتند و خشم خدا بر
مسیحیان سخت شد چون خدا را سومین سه تا قرار دادند و خشم
خدا بر مجوس سخت شد چون به جای خدا آفتاب و ماه را پرستیدند
و نیز خشم خدا بر [این] قومی که به کشتن فرزند دخت پیامبر صلی الله علیه و آله
خود هماهنگ شده‌اند سخت شد. هان! به خدا سوگند آرزوی ایشان
را بر دلشان می نهم تا آغشته به خونم، خدا را دیدار کنم.»

۱. ابن طاووس، اللهوف في قتلى الطفوف، ص ۶۰-۶۱.

از جمله «وَأَشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى النَّصَارَى...» استفاده می‌شود از این‌که مسیحیان خدای سبحان را در عرض آب و ابن‌قرار داده‌اند مورد اوج خشم او قرار گرفته‌اند.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ عِزْرُ بْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهَوْنَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَالَتْهُمْ أَلَمْ نَكُنْ نَافِكُونَ﴾^۱

یهود گفتند: عزیر پسر خداست؛ و نصارا گفتند: مسیح پسر خداست. این سخنی است که با زبان خود می‌گویند که همانند گفتار کافران پیشین است. خداوند آنان را بکشد چگونه از حق انحراف می‌یابند.

و نیز می‌فرماید:

﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ وَإِن لَّمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾^۲

آن‌ها که گفتند: خداوند یکی از سه خداست [نیز] به یقین کافر شدند و معبودی جز معبود یگانه نیست و اگر از آنچه می‌گویند دست بردارند عذاب دردناکی به کافران آن‌ها [که روی این عقیده ایستادگی کنند] خواهد رسید.

یکی از اعتقادات مسیحیان درباره خداوند و مبدأ عالم که همانند توحید در اسلام، سرّ اول در عقیده مسیحیت به حساب می‌آید، مسئله تثلیث و سه‌گانه پرستی است.

۱. سوره توبه، آیه ۳۰.

۲. سوره مائده، آیه ۷۳.

توماس میشل در کتاب «کلام مسیحی» می‌نویسد:

کلمه «سه‌گانه» هرگز در کتاب مقدس وارد نشده است و نخستین کاربرد شناخته شده آن در تاریخ مسیحیت به تئوفیل انطاکی در سال ۱۸۰ میلادی بازمی‌گردد. البته ریشه‌های مفهوم سه‌گانگی در عهد جدید احساس می‌شود و عبارت اعطای حقّ تعمید در پایان انجیل متی، آن را صریحاً بیان کرده است: «ایشان را به اسم آب و این و روح القدس تعمید دهید».^۱

در انجیل یوحنا (فصل ۱۰، آیه ۳۰) می‌خوانیم:

من و پدرم خدا یک هستیم.

توماس میشل می‌نویسد:

به نظر سنت مسیحی و کتاب‌های مقدس، روح القدس جبرئیل فرشته خدا و آفریده‌ای از آفریدگان و جدای از خدا نیست. به عقیده مسیحیان، وی خود خداست که در قلوب مردم و جهان زیست می‌کند و به عمل اشتغال دارد. وی وجود توانا و فعال خدا در جهان است و عیسی به وسیله همین روح القدس در شکم مادر قرار گرفت...^۲

او همچنین می‌نویسد:

نخستین شوراها کلیسایی که در نیکیه، آفسس، کالسیدون (خلقیدونیه) و قسطنطنیه تشکیل شد، اعلام کردند که خدا یکتا، ولی دارای سه اقنوم است. کلمه اقنوم از ریشه یونانی و به معنای «راه وجود» است. بر این اساسی، اقنوم سه‌گانه سه راه یا سه حالت برای وجود خدا و عمل اوست.^۳

۱. توماس میشل، کلام مسیحی، ترجمه‌ی حسین توفیقی، ص ۷۳.

۲. همان، ص ۷۴.

۳. همان، ص ۷۵.

اشکالات عقیده تثلیث

در مورد عقیده به تثلیث اشکالاتی وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

اشکال اول

در مورد تثلیث سه احتمال وجود دارد:

۱. وحدت حقیقی و کثرت اعتباری؛ که این احتمال اشکالی ندارد، ولی چنین احتمالی را مسیحیان قائل نیستند.
۲. کثرت حقیقی و وحدت اعتباری؛ این احتمال قطعاً مستلزم شرک است.
۳. هم کثرت حقیقی و هم وحدت حقیقی؛ که این صورت مستلزم تناقض است؛ زیرا معنای وحدت و کثرت دو معنای مختلف و متباین است و جمع بین این دو مفهوم در مصداق واحد، با ملاحظه شرایط تناقض، مستلزم تناقض است. علامه طباطبایی می‌گوید:

اشکال مذهب مسیحیان در این است که در عین آن که خداوند را یگانه می‌دانند اصل قدیم را سه‌تا می‌دانند؛ و جمع بین وحدت حقیقیه و کثرت حقیقیه اگر جنس وحدت و کثرت یکی باشد از محالات است. مثلاً هر دو قسم از وحدت، شخصیه یا نوعیه و یا جنسیه باشد و برای هر یک مثالی می‌آوریم: اما برای وحدت شخصیه.

مثل آن که بگوییم زید یکی است و در عین حال سه است؛ و یا زید و عمرو و بکر در این حالت که حقیقتاً سه فرد از افراد انسان هستند یکی هستند و حقیقتاً وجود واحد دارند و تشخص واحد دارند.

و اما برای وحدت نوعیه مثل آن که بگوییم ماهیت انسان در عین این که یک نوع است سه نوع است و مثلاً هم انسان است و هم فرس است و هم گوسفند است؛ و یا ماهیت انسان و فرس و گوسفند در عین آن که حقیقتاً سه‌تا هستند حقیقتاً یکی باشند.

و اما برای وحدت جنسیه مثل آن که بگوییم ماهیت حیوان در عین آن که یک جنس است سه جنس است مثلاً هم حیوان است؛ و هم درخت است و هم سنگ؛ و یا ماهیت حیوان و درخت و سنگ در عین تعدد واحد بوده باشند؛ اینها از محالات است.

اما جمع بین وحدت جنسیه و یا نوعیه و بین کثرت شخصیّه؛ مثل جمع بین وحدت حیوان و یا انسان و بین افراد آنها از زید و عمر و بکر اشکال ندارد همچنان که جمع بین وحدت جنسیه و کثرت نوعیه مثل جمع بین وحدت حیوان و کثرت انواع آن از مرغ و کبوتر و اسب و گوسفند اشکال ندارد.

از اینها گذشته اگر در جمع بین وحدت شخصیّه و کثرت شخصیّه، یکی حقیقی و دیگری اعتباری باشد آن نیز اشکال ندارد؛ مثل آن که بگوییم: زید با آن که شخص واحدی است حقیقتاً مرکب از چندین جزء است؛ و بدن او را به اعتباراتی تقسیم کنیم؛ در این صورت این تقسیم و حصول کثرت بر اساس اعتبار بوده نه واقعیت و مستلزم محذوری نخواهد بود و یا آن که مثلاً بگوییم: زید و عمر و بکر با آن که حقیقتاً سه تا هستند، به اعتبار آن که برادر هستند، یا شریک هستند، یا اهل یک شهر واحد هستند، این وحدت نیز اعتباری است.

اما درباره گفتار مسیحیان، آنان قائل به کثرت حقیقیه هستند و تثلیث و اقانیم ثلاثه از اصول اعتقادیه آنان است و در این صورت اگر بگویند خداوند یگانه وحدتش وحدت اعتباری است، این در حقیقت نفی وحدت است؛ و اصل توحید را یک باره مردود دانسته‌اند؛ و اگر بگویند وحدتش وحدت حقیقی است؛ در این صورت جمع بین وحدت و کثرت حقیقیه شخصیّه لازم می‌آید؛ و این از محالات است.

و ظاهراً نصارا به همین عقیده مشی می‌کنند؛ و اقانیم ثلاثه را صفات و تجلیات خدا که غیر از موصوف و ذات خدا نیست می‌دانند و می‌گویند: سه اقنوم داریم: اقنوم وجود و اقنوم علم و اقنوم حیات؛ اقنوم علم همان کلمه مسیح و اقنوم حیات روح است؛ و در این قسم فرضیه تثلیث، اشکال استحاله را به دنبال دارد؛ و البته این در صورتی است که اقانیم یعنی تجلیات و ظهورات خدا عینیت با ذات خدا داشته باشد.

و به بیان دیگر اگر ابن و آب بگوییم، اثبات عدد کرده‌ایم ضرورتاً؛ و این تعدد، غیر از کثرت حقیقیه چیزی نیست؛ حال اگر یک وحدت نوعیه بین آب و این مانند آب و این از افراد انسان فرض کنیم که آن‌ها در حقیقت انسانیت واحد باشند و از نقطه نظر افراد انسان کثیر باشند دیگر نمی‌توانیم خدای را یگانه فرض کنیم؛ و آن کثرت عددی مانع از یگانگی خدا می‌گردد.

زیرا در فرض وحدت و یگانگی خداوند، تمام ماسوی و از جمله همین ابن و پسر مفروض، غیر از خدا به حساب می‌آیند و مملوک و نیازمند به خدا شمرده می‌شوند پس این پسر فرض شده دیگر إله (خدا) نخواهد بود.

و این استدلال همان بیانی است که خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً ۚ أَنْتَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ ۚ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ۚ﴾^۱

باری آن اشکال که بر نصارا وارد است و از آن مفری نیست همان است که سه اصل را مستقل می‌دانند؛ این است که با وحدت سازش ندارد.^۲

۱. سوره نساء، آیه ۱۷۱.

۲. محمد حسین حسینی طهرانی، مهر تابان: یادنامه و مصاحبات تلمیذ و علامه عالم ربانی علامه سید محمدحسین طباطبائی تبریزی، ص ۱۲۵-۱۲۸.

اشکال دوم

این سه اقنوم و سه خدایی که در تعبیرات آنان آمده و برای هر کدام اثری خاص قائل اند، یا سه موجود مستقل اند که این شرک واحدی در الوهیت و عبودیت است؛ و اگر این سه نفر در حقیقت سه جهت از وجود واجب است که هر جهت، انجام دهنده کاری هستند که این شرک احدی در الوهیت و اعتقاد به ترکیب خارجی و حقیقی در ذات واجب الوجود لازم می آید که هر دو صورت آن محال و باطل است.

اشکال سوم

قرآن کریم در مواضع متعدّد، مسیحیان را به جهت اعتقاد به تثلیث و سه گانه پرستی مذمت شدید کرده و آنها را به کفر نسبت داده است:

خداوند متعال می فرماید:

﴿يَتَّأَهَّلَ الْكُتَّابُ لَا تَعْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ
 إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ
 وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ ۚ أَنْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ ۚ إِنَّمَا اللَّهُ
 إِلَهُ وَحْدٌ سُبْحَانَهُ ۚ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ ۚ وَلَدٌ لَهُ ۚ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ
 وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا﴾^۱

ای اهل کتاب! در دین خود، غلو نکنید و درباره خدا، غیر از حقّ نگویید. مسیح، عیسی بن مریم فقط فرستاده خدا و کلمه اوست که او را به مریم القا نمود و روحی از طرف او بود؛ بنابراین، به خدا و پیامبران او، ایمان بیاورید و نگویید: [خداوند] سه گانه است. [از این سخن] خودداری کنید که برای شما بهتر است. خدا، تنها معبود یگانه است؛ او منزّه است که فرزندی داشته باشد [بلکه] از آن

۱. سوره نساء، آیه ۱۷۱.

اوست آنچه در آسمان‌ها و در زمین است و برای تدبیر و سرپرستی
آن‌ها خداوند کافی است.

قرآن کریم در این آیه به طرق مختلف از تثلیث نهی کرده است:

۱. نهی از غلو ﴿لَا تَعْلُوا فِي دِينِكُمْ﴾.
 ۲. نسبت حق دادن به خدا ﴿وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ﴾.
 ۳. مسیح عیسی بن مریم علیه السلام رسول خدا است نه خدا ﴿إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ﴾.
 ۴. مسیح علیه السلام مخلوق خدا است ﴿وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ﴾.
 ۵. نهی صریح از تثلیث ﴿وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً﴾.
 ۶. امر به دست برداشتن از تثلیث ﴿أَنْتَهُوْا﴾.
 ۷. توحید به صلاح شماسست ﴿خَيْرًا لَّكُمْ﴾.
 ۸. تصریح به خدای یگانه ﴿إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ﴾.
 ۹. تنزیه خداوند ﴿سُبْحٰنَهُ﴾.
 ۱۰. انکار فرزند خدا بودن حضرت مسیح ﴿أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ﴾.
 ۱۱. کسی که آسمان‌ها و زمین برای اوست، احتیاج به فرزند ندارد ﴿لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾.
 ۱۲. اگر شما این مطالب را قبول ندارید خداوند وکیل من است ﴿وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيْلًا﴾.
- خداوند متعال هیچ پیامبری را مبعوث نکرد جز آن‌که او را سفارش نمود تا مردم را به عبادت خداوند واحد احد دعوت کنند.
خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّنَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ ﴾^۱!

برای هیچ بشری سزاوار نیست که خداوند، کتاب آسمانی و حکم و نبوت به او دهد سپس او به مردم بگوید: غیر از خدا، مرا پرستش کنید بلکه سزاوار مقام او، این است که بگوید: مردمی الهی باشید، آن‌گونه که کتاب خدا را می‌آموختید و درس می‌خواندید!

حضرت مسیح علیه السلام نیز از جمله پیامبرانی بود که مردم را به عبادت خدا و عدم شرک دعوت نمود. او خود از جمله کسانی بود که خدا را عبادت می‌نمود. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا ﴾^۲!

هرگز مسیح از این ابا نداشت که بنده خدا باشد و نه فرشتگان مقرب او [از این ابا دارند]؛ و آن‌ها که از عبودیت و بندگی او، روی برتابند و تکبر کنند، به زودی همه آن‌ها را [در قیامت] نزد خود جمع خواهد کرد.

نتیجه این‌که: عبادت مسیح برای خداوند متعال، خود دلیل بر آن است که مسیح جنبه الوهیت نداشته است؛ زیرا معنا ندارد که کسی خود را عبادت نماید.

۱. سوره آل عمران، آیه ۷۹.

۲. سوره نساء، آیه ۱۷۲.

ط) صفات کفر

در روایات نقل شده از حضرت سید الشهداء علیه السلام به درجات کفر اشاراتی شده است:

۱. طولانی شدن کفر برخی افراد

امام حسین علیه السلام در دعای عرفه خطاب به خدای سبحان عرضه می‌دارد:

يَا مَنْ اسْتَنْقَذَ السَّحْرَةَ مِنْ بَعْدِ طُولِ الْجُحُودِ^۱

ای آن‌که ساحران را پس از مدت‌ها انکار و کفر رهایی بخشید.

از مضمون این جمله استفاده می‌شود گاهی کفر برخی افراد طولانی می‌شود.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أَزْدَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ﴾^۲ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلْءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوْ افْتَدَىٰ بِهِ^۳ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُمْ مِنْ تَصْرِيحٍ^۴

کسانی که بعد از ایمان کافر شدند و سپس بر کفر [خود] افزودند، [و در این راه اصرار ورزیدند] هیچ‌گاه توبه آنان [که از روی ناچاری یا در آستانه مرگ صورت می‌گیرد] قبول نمی‌شود و آن‌ها گمراهان [واقعی] هستند. کسانی که کافر شدند و در حال کفر از دنیا رفتند، اگرچه روی زمین پر از طلا باشد و آن را به عنوان فدیة [و کفاره اعمال بد خویش] بپردازند، هرگز از هیچ یک آن‌ها قبول نخواهد

۱. کفعمی، البلد الامین، ص ۲۵۴.

۲. سوره آل عمران، آیه ۹۰-۹۱.

شد؛ و برای آنان، مجازاتِ دردناک است؛ و یاورانی ندارند.

۲. قبیح بودن علنی کردن فسق و کفر

قندوزی حنفی می‌نویسد:

... وَيَقُولُ الْحُسَيْنُ عليه السلام: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ شَاهِدٌ عَلَى هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ
الْمَلَاعِينِ، إِنَّهُمْ قَدْ عَمَدُوا أَنْ لَا يَبْقُوا مِنْ ذُرِّيَّةِ رَسُولِكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ»، وَهُوَ
يَبْكِي بُكَاءً شَدِيداً وَيُنْشِدُ وَيَقُولُ:

يَا رَبِّ لَا تَتْرُكْنِي وَحِيداً قَدْ أَظْهَرُوا الْفُسُوقَ وَالْجُحُوداً
وَصَيَّرُونَا بَيْنَهُمْ عَبِيداً يَرِضُونَ فِي فِعَالِهِمْ يَزِيداً
أَمَّا أَخِي فَقَدْ مَضَى شَهِيداً مُجَدِّلاً فِي فَدْفِدٍ فَرِيداً

وَأَنْتَ بِالْمِرْصَادِ يَا مَجِيداً

... و امام علیه السلام می‌فرمود: «بار خدایا! تو بر این نامردمان شاهدهی که
آنان مصمم‌اند تا هیچ یک از نسل پیامبرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را باقی نگذارند» و
سخت می‌گریست و این اشعار را می‌خواند:

«پروردگارا! تو مرا تنها نخواهی گذارد، اینان تباهی‌ها و انکارها را
آشکار کرده‌اند و ما [خاندان پیامبرت] را در میان خود برده گرفته در
کارهای خویش یزید را خشنود می‌سازند. هان! که برادرم (عباس علیه السلام)
به شهادت رسید و تنها بر دشت ناهموار به خاک افتاد و تو ای
خدای بزرگوار! - در کمینی.»

از مضمون مصرع دوم به دست می‌آید علنی کردن فسق و کفر قبح بیشتری

دارد.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ ءَامَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ۗ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۱

کسانی که دوست دارند زشتی‌ها در میان مردم باایمان شیوع یابد، عذاب دردناکی برای آنان در دنیا و آخرت است؛ و خداوند می‌داند و شما نمی‌دانید!

ی) انواع کافر

در روایات نقل شده از حضرت سید الشهداء علیه السلام به انواعی از کافر اشاره شده است:

۱. کافر کتابی و غیر کتابی

ابن شعبه حرّانی در «تحف العقول» از امام حسین علیه السلام نقل کرده که فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ، اتَّقُوا هَؤُلَاءِ الْمَارِقَةَ الَّذِينَ يُشَبِّهُونَ اللَّهَ بِأَنْفُسِهِمْ،
يُضَاهَوْنَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ، بَلْ هُوَ اللَّهُ لَيْسَ كَمِثْلِهِ
شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ، لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ
اللطيفُ الخبير.^۱

ای مردم! از این بیرون رفتگان از دین که خدا را به خود شبیه می‌کنند و مانند کافران اهل کتاب سخن می‌گویند، پرهیزید که او خدایی بی‌ظنیر، شنوا و بیناست. دیده‌ها او را در نمی‌یابند و او دیده‌ها را در می‌یابد و اوست باریک‌بین آگاه.

از جمله «الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ» به دست می‌آید کفار بر دو نوع می‌باشند:

الف) کفاری که اهل کتاب آسمانی هستند؛ مثل یهود و نصارا.
خداوند متعال می‌فرماید:

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ﴿۱﴾ يَا أَهْلَ
الْكِتَابِ لِمَ تَلْسُونَهُ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْفُرُونَ بِالْحَقِّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۲﴾.

ای اهل کتاب! چرا به آیات خدا کافر می‌شوید در حالی که [به

۱. ابن شعبه، تحف العقول عن آل الرسول (صلی الله علیه و آله)، ص ۲۴۴.

۲. سوره آل عمران، آیه ۷۰-۷۱.

درستی آن [گواهی می‌دهید؟! ای اهل کتاب! چرا حق را با باطل
[می‌آمیزید و] مشتبه می‌کنید و حقیقت را پوشیده می‌دارید در
حالی که می‌دانید؟!]

ب) کفاری که اهل کتاب آسمانی نیستند که آنان نیز بر دو دسته‌اند:
دسته اول: خدا را قبول دارند مثل مشرکانی که پیرو ادیان غیر ابراهیمی
می‌باشند.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَقَدْ نَبَّأْنَا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقْبَلُوكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا
أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾^۱

و [به هنگام نبرد] با مشرکان، دسته‌جمعی پیکار کنید، همان‌گونه که
آن‌ها دسته‌جمعی با شما پیکار می‌کنند؛ و بدانید خداوند با
پرهیزگاران است!

دسته دوم: آنان که خدا را قبول ندارند، مانند کمونیست‌ها.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُم بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ
إِنَّهُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾^۲

آن‌ها گفتند: «چیزی جز همین زندگی دنیای ما در کار نیست؛
گروهی از ما می‌میرند و گروهی جای آن‌ها را می‌گیرند؛ و جز طبیعت
و روزگار ما را هلاک نمی‌کند!» آنان به این سخن که می‌گویند علمی
ندارند، بلکه تنها حدس می‌زنند [و گمانی بی‌پایه دارند]!

۱. سوره توبه، آیه ۳۶.

۲. سوره جاثیه، آیه ۲۴.

۲. کافر حربی و غیرحربی

ابن اعثم می نویسد:

قَالَ: وَأَرْسَلَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ أَنْ لِي إِلَيْكَ حَاجَةٌ، فَالْقَنِي إِذَا شِئْتَ حَتَّى أُخْبِرَكَ.
 قَالَ: فَخَرَجَ إِلَيْهِ الْحُسَيْنُ حَتَّى وَاقَفَهُ وَظَنَّ أَنَّهُ يُرِيدُ حَرْبَهُ، فَقَالَ لَهُ ابْنُ عُمَرَ: إِنِّي لَمْ أَدْعُكَ إِلَى الْحَرْبِ، وَلَكِنْ اسْمَعْ مِنِّي، فَإِنَّهَا نَصِيحَةٌ لَكَ، فَقَالَ الْحُسَيْنُ: قُلْ مَا تَشَاءُ، فَقَالَ: إَعْلَمُ أَنَّ أَبَاكَ قَدْ وَتَرَ قُرَيْشًا، وَقَدْ بَغَضَهُ النَّاسُ وَذَكَرُوا أَنَّهُ هُوَ الَّذِي قَتَلَ عُثْمَانَ، فَهَلْ لَكَ أَنْ تَخْلَعَهُ وَتُخَالِفَ عَلَيْهِ حَتَّى نُؤَلِّيكَ هَذَا الْأَمْرَ؟!

فَقَالَ الْحُسَيْنُ: كَلَّا وَاللَّهِ، لَا أَكْفُرُ بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ وَبِوَصِيِّ رَسُولِ اللَّهِ، أَحْسَنَ وَبِلَكَ مِنْ شَيْطَانٍ مَارِدٍ، فَلَقَدْ زَيْنَ لَكَ الشَّيْطَانُ سُوءَ عَمَلِكَ، فَخَدَعَكَ حَتَّى أَخْرَجَكَ مِنْ دِينِكَ بِاتِّبَاعِ الْقَاسِطِينَ وَنُصْرَةِ هَذَا الْمَارِقِ مِنَ الدِّينِ، لَمْ يَزَلْ هُوَ وَأَبُوهُ حَرْبِينَ وَعَدَوِيْنَ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ، فَوَاللَّهِ مَا أَسْلَمَا، وَلَكِنَّهُمَا اسْتَسْلَمَا خَوْفًا وَطَمَعًا، فَأَنْتَ الْيَوْمَ تُقَاتِلُ عَنْ غَيْرِ مُتَدَمِّمٍ، ثُمَّ تَخْرُجُ إِلَى الْحَرْبِ مُتَخَلِّقًا لِثِرَائِي بِذَلِكَ نِسَاءِ أَهْلِ الشَّامِ، ارْتَحَ قَلِيلًا، فَإِنِّي أَرْجُو أَنْ يَقْتُلَكَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ سَرِيعًا!

عبداللہ بن عمر بن خطاب [در جنگ صفین] بر حسین بن علی علیه السلام پیام فرستاد کہ: با شما کاری دارم، هر زمان خواستی مرا ببین تا بگویم.

حضرت علیه السلام به سوی او رفت تا این کہ [او را یافتہ] جلو او را گرفت، ابن عمر پنداشت کہ می خواهد با او بجنگد، از این رو گفت: من تو را

برای جنگ نخواستم ولی از من سخنی بشنو که در آن خیر توست. فرمود: «هر چه خواهی بگو!» عرض کرد: بدان که پدرت در حق قریش بی‌انصافی کرد و مردم با او دشمنی می‌کنند و می‌گویند: او عثمان را کشت. اکنون آیا می‌توانی او را برکنار سازی و با او ناسازگاری کنی تا ما خلافت را به تو واگذاریم؟!

حسین علیه السلام فرمود: «هرگز! به خدا سوگند من خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و وصی پیامبر صلی الله علیه و آله را ناسپاسی نخواهم کرد. وای بر تو ای شیطان سرکش گمراه، از من دور شو! این شیطان است که کردار زشتت را آراسته و تو را فریب داده است تا آنجا که با پیروی مرتدان و یاری این برگشته از دین [معاویه]، تو را از دینت بیرون برده است، او و پدرش پیوسته در ستیز و دشمنی با خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان بوده‌اند، به خدا سوگند آنان اسلام نیاوردند، بلکه از ترس و طمع تسلیم شدند. اکنون تو با بی‌شرمی به پیکار آمده با مخالفت [خدا و رسول صلی الله علیه و آله] به جنگ ما می‌آیی تا بدین وسیله خود را بر زنان شامیان بنمایانی؟! اندکی بچر که امید است خدا هر چه زودتر هلاکت کند».

از جمله «لَمْ يَزَلْ هُوَ وَأَبُوهُ حَرَبَيْنِ» به دست می‌آید کافر بر دو نوع است؛ حربی و ذمی.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَعَلِمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾^۱

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! با کافرانی که به شما نزدیک‌ترند، پیکار کنید! [و دشمن دورتر، شما را از دشمنان نزدیک غافل نکند!] آن‌ها

باید در شما شدت و خشونت [و قدرت] احساس کنند؛ و بدانید
خداوند با پرهیزگاران است!

شیخ یوسف بحرانی می‌نویسد:

والمفهوم من کلام المتأخرین كالمحقق وغيره تقسیم الکافر إلى
حربی و ذمی...^۱

و مفهوم از کلام متأخرین مانند محقق و دیگران، تقسیم کافر به
حربی و ذمی است...

۳. کافر به کفر اصغر و اکبر

ابو الوفاء خوارزمی می‌نویسد:

وَقَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام: أَجْمَلُ الْمَعْرُوفِ مَا حَصَلَ عِنْدَ الشَّاكِرِ،
وَأَضْيَعُهُ مَا صَارَ إِلَى الْكَافِرِ.^۲

حسین بن علی عليه السلام فرمود: زیباترین نیکی، آن است که به سپاس‌گزار
برسد و تباه‌ترین نیکی، آن است که به ناسپاس برسد.

از آنجا که اسم «کافر» در این حدیث در مقابل «شاکر» آمده، استفاده
می‌شود «کافر» گاهی به معنای کفران‌کننده نعمت است زیرا برخی افراد نیکی
مردم را کفران می‌کنند و کفر چنین کافری، اصغر است.

علما به این لحاظ کفر را به کفر اکبر و کفر اصغر تقسیم کرده و این تقسیم را
از مفاد روایات و لغویان و صحابه و علما استفاده نموده‌اند.
از جمله روایاتی که دلالت بر این تقسیم دارد حدیثی است که بخاری به
سندش از ابن عباس نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

۱. یوسف بن احمد بحرانی، *الحدائق الناضرة في احكام العترة الطاهرة*، ج ۲۲، ص

۱۹۲.

۲. خوارزمی، *المناقب و المثالب*، ص ۱۰۶، حدیث ۳۰۹.

«أُرِيْتُ النَّارَ فَإِذَا أَكْثَرُ أَهْلِهَا النِّسَاءُ، يَكْفُرْنَ»، قِيلَ: أَيَكْفُرْنَ بِاللَّهِ؟ قَالَ: «يَكْفُرْنَ الْعَشِيرَ، وَيَكْفُرْنَ الْإِحْسَانَ، لَوْ أَحْسَنْتَ إِلَى إِحْدَاهُنَّ الدَّهْرَ، ثُمَّ رَأَتْ مِنْكَ شَيْئًا قَالَتْ: مَا رَأَيْتُ مِنْكَ خَيْرًا قَطُّ»^۱.

«به من آتش دوزخ نشان داده شد ناگهان مشاهده کردم بیشتر اهالی آن زنانی هستند که کفر می‌ورزند». گفته شد: آیا به خدا کفر می‌ورزند؟ فرمود: «کفر به زندگی و کفر به احسان می‌ورزند، اگر تو به یکی از آنان در طول زندگی احسان کنی ولی از تو چیزی مشاهده کند می‌گوید: هرگز از تو خیری ندیده‌ام».

ابوهریره از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود:

لَا تَرَعَبُوا عَن آبَائِكُمْ، فَمَنْ رَغِبَ عَن أَبِيهِ فَهُوَ كُفْرٌ^۲.

از پدرانتان اعراض نکنید؛ زیرا هرکس از پدرش اعراض کند کافر است.

ازهری در بیان دو نوع کفر می‌گوید:

وكفران: أحدهما يكفر بنعمة الله، والآخر التكذيب بالله^۳.

دو نوع کفر: یکی از آن دو نوع این‌که به نعمت الهی کفر ورزد و دیگری تکذیب به خداست.

ابن اثیر می‌نویسد:

والكفر صنفان: أحدهما الكفر بأصل الإيمان وهو ضدّه، والآخر الكفر

بفرع من فروع الإسلام، فلا يخرج به عن أصل الإيمان^۴.

۱. بخاری، صحیح البخاری، ج ۱، ص ۱۵، حدیث ۲۹.

۲. همان، ج ۸، ص ۱۵۶، حدیث ۶۷۶۸؛ قشیری نيسابوری، صحیح مسلم، ج ۱، ص ۸۰، حدیث ۶۲.

۳. ازهری، تهذیب اللغة، ج ۱۰، ص ۱۱۱.

۴. ابن اثیر، النهاية في غريب الحديث و الأثر، ج ۴، ص ۱۸۶.

کفر بر دو نوع است؛ یکی کفر به اصل ایمان و آن ضد ایمان است و دیگری کفر به فروعی از فروع ایمان که این نوع انسان را از اصل ایمان خارج نمی‌کند.

طبری به سندش از ابن عباس درباره آیه ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾^۱ نقل کرده که گفت:

هی به کفر، ولیس کفراً بالله وملائکته وکتابه ورسوله.^۲

او با این کار کافر می‌شود ولی کفر به خدا و فرشتگان و کتاب‌های آسمانی و رسولان نیست.

طبری همچنین از طاووس و عطاء درباره آیه فوق نقل می‌کند:

عن طاووس: ﴿فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ قال: کفر لا ینقل عن الملة،

قال: وقال عطاء: کفر دون کفر، وظلم دون ظلم، وفسق دون فسق.^۳

از طاووس نقل شده که درباره آیه ﴿فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ گفت: این کار باعث کفری که او را از ملت (اسلام) خارج سازد نیست. عطاء گفته: درجه پایینی از کفر و ظلم و فسق است.

طبری در ذیل آیه: ﴿وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ

حَمِيدٌ﴾^۴ می‌نویسد:

ومن کفر نعمة الله عليه، إلى نفسه أساء؛ لأن الله معاقبه على كفرانه

إياه.^۵

هر کس نعمتی را که خداوند به او داده کفر ورزد به خودش بد کرده؛

۱. سوره مائده، آیه ۴۴.

۲. محمد بن جریر طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۱۶۶.

۳. همان، ج ۶، ص ۱۶۶.

۴. سوره لقمان، آیه ۱۲.

۵. طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص ۴۴.

زیرا خداوند به جهت کفرانش او را عقوبت خواهد نمود.

شوکانی درباره آیه فوق می نویسد:

أي: من جعل كفر النعم مكان شكرها، فإن الله غني عن شكره.^۱

یعنی: هر کس کفران نعمت را به جای شکر نعمت قرار دهد همانا به طور قطع خداوند از تشکر او بی نیاز است.

ابن عبد البرّ ذیل حدیث «يَكْفُرُنَ الْعَشِيرَ، وَيَكْفُرُنَ الْإِحْسَانَ» که قبلاً ذکر

شد، می نویسد:

**فأطلق عليهن اسم الكفر لكفرهن العشير والإحسان، وقد يسمي
كافر النعمة كافراً.^۲**

بر آنان نام کفر اطلاق شده؛ زیرا به زندگی و احسان کفران می ورزند و گاهی کافر به نعمت را کافر می گویند.

ابن حجر عسقلانی نیز در شرح حدیث «يَكْفُرُنَ الْعَشِيرَ» می نویسد:

**وفيه إطلاق الكفر على الذنوب التي لا تخرج عن الملة تغليظاً على
فاعلها.^۳**

از این تعبیر استفاده می شود اطلاق کفر بر گناهایی که موجب خروج از ملت نیست جایز بوده و این تعبیر به جهت سخت گرفتن بر فاعل آن است.

ابن حجر همچنین در شرح حدیث «لَا تَرَعَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ، فَمَنْ رَغِبَ عَنْ أَبِيهِ

فَهُوَ كُفْرٌ» که قبلاً ذکر شد، از برخی از علما در شرح این حدیث نقل کرده:

وليس المراد بالكفر حقيقة الكفر التي يخلد صاحبها في النار.^۱

۱. محمد بن علی شوکانی، فتح القدير، ج ۴، ص ۲۷۳.

۲. یوسف بن عبد الله ابن عبد البر، التمهيد لما في الموطأ من المعاني والأسانيد، ج

۲۳، ص ۲۹۵.

۳. احمد بن علی ابن حجر عسقلانی، فتح الباری شرح صحيح البخاری، ج ۱، ص

و مراد از کفر، حقیقت آن که موجب خلود صاحبش در دوزخ شود نیست.

ابن رجب حنبلی می‌گوید:

وإن كان قد ورد إطلاق الكفر على فعل بعض المحرمات، وإطلاق النفاق أيضاً.^۲

گرچه گاهی عنوان کفر و نفاق بر برخی از محرمات اطلاق می‌شود.

ابن تیمیه می‌گوید:

وإذا كان من قول السلف: إنّ الإنسان يكون فيه إيمان ونفاق فكذلك في قولهم: إنه يكون فيه إيمان وكفر ليس هو الكفر الذي ينقل عن الملة، كما قال ابن عباس وأصحابه في قوله تعالى: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ قالوا: كفروا كفراً لا ينقل عن الملة، وقد اتبعهم على ذلك أحمد بن حنبل وغيره من أئمة السنة.^۳

و اگر از سخنان سلف است این‌که در انسانی ایمان و نفاق جمع می‌شود مقصود از کفر، کفری نیست که موجب خروج از ملت (اسلام) می‌شود آن‌گونه که ابن عباس و اصحاب او در تفسیر آیه ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ گفته‌اند: آنان کفری دارند که باعث خروج از ملت نمی‌شود و احمد بن حنبل و دیگران از اهل سنت از آنان پیروی کرده‌اند.

او همچنین در ذیل این آیه می‌گوید:

۱. همان، ج ۱۲، ص ۵۵.

۲. عبدالرحمن بن احمد ابن رجب، جامع العلوم والحکم فی شرح خمسين حديثا من جوامع الكلم، ج ۱، ص ۱۱۱.

۳. ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ج ۷، ص ۳۱۲.

**کفر دون کفر، وفسق دون فسق، وظلم دون ظلم، وقد ذکر ذلك أحمد
والبخاري وغيرهما.^۱**

مقصود کفری است پایین تر از درجه عالی کفر و ظلمی است پایین تر
از بالاترین درجه کفر و فسقی است پایین تر از بالاترین درجه فسق،
این تفسیر را احمد و بخاری و دیگران نیز ذکر کرده اند.

ابن قیم جوزیه می نویسد:

**فأما الكفر فنوعان: كفر أكبر وكفر أصغر، فالكفر الأكبر هو الموجب
للخلود في النار، والأصغر موجب لاستحقاق الوعيد دون الخلود.^۲**

اما کفر دو نوع است؛ کفر اکبر و کفر اصغر؛ و کفر اکبر کفری است
که موجب دخول در آتش است؛ و کفر اصغر موجب استحقاق
عذاب می شود نه خلود در دوزخ.

محمد بن عبدالوهاب می گوید:

**والكفر كفران: كفر يخرج من الملة... وكفر أصغر لا يخرج من الملة،
وهو كفر النعمة.^۳**

کفر بر دو نوع است؛ کفری که موجب خروج از ملت (اسلام) است...
و کفر اصغر که موجب خروج از ملت نیست و آن کفران نعمت
است.

محمد ناصرالدین البانی می نویسد:

لا بدّ من معرفة أنّ الكفر - كالفسق والظلم - ينقسم إلى قسمين:

۱. همان، ج ۷، ص ۵۲۲.

۲. محمد بن ابی بکر ابن قیم جوزیه، مدارج السالکین بین منازل ایاک نعبد و ایاک
نستعین، ج ۱، ص ۴۷.

۳. عبدالرحمن بن محمد العاصمی النجدی، الدرر السنیه فی الأجوبه النجدیه،
۱۴۱۷، ج ۲، ص ۷۰-۷۱.

كفر وفسق وظلم يخرج من الملة، وكل ذلك يعود إلى الاستحلال القلبي.

وآخر لا يخرج من الملة، يعود إلى الاستحلال العملي.

فكل المعاصي - وبخاصة ما فشا في هذا الزمان من استحلال عملي للربا والزنى وشرب الخمر وغيرها - هي من الكفر العملي، فلا يجوز أن نكفر العصاة المتلبسين بشيء من المعاصي لمجرد ارتكابهم لها، واستحلالهم إياها عملياً، إلا إذا ظهر - يقيناً - لنا منهم - يقيناً - ما يكشف لنا عما في قرارة نفوسهم أنهم لا يحرمون ما حرم الله ورسوله اعتقاداً، فإذا عرفنا أنهم وقعوا في هذه المخالفة القلبية حكمنا حينئذ بأنهم كفروا كفر ردة.

أما إذا لم نعلم ذلك فلا سبيل لنا إلى الحكم بكفرهم؛ لأننا نخشى أن نقع تحت وعيد قوله عليه الصلاة والسلام: «إذا قال الرجل لأخيه: يا كافر، فقد باء بها أحدهما».

والأحاديث الواردة في هذا المعنى كثيرة جداً، أذكر منها حديثاً ذا دلالة كبيرة، وهو في قصة ذلك الصحابي الذي قاتل أحد المشركين، فلما رأى هذا المشرك أنه صار تحت ضربة سيف المسلم الصحابي قال: أشهد أن لا إله إلا الله، فما بالها الصحابي فقتله، فلما بلغ خبره النبي (صلى الله عليه وسلم) أنكر عليه ذلك أشد الإنكار، فاعتذر الصحابي بأن المشرك ما قالها إلا خوفاً من القتل، وكان جوابه (صلى الله عليه وسلم): «هلا شققت عن قلبه؟!».

إذاً الكفر الاعتقادي ليس له علاقة أساسية بمجرد العمل إنما علاقته الكبرى بالقلب.

ونحن لا نستطيع أن نعلم ما في قلب الفاسق والفاجر والسارق والزاني والمرابي... ومن شابههم، إلا إذا عبر عما في قلبه بلسانه، أما عمله فيبني أنه خالف الشرع مخالفة عملية.

فنحن نقول: إنك خالفت، وإنك فسقت، وإنك فجرت، لكن لا نقول: إنك كفرت وارتددت عن دينك، حتى يظهر منه شيء يكون لنا عذر عند الله عز وجل في الحكم بردته، ثم يأتي الحكم المعروف في الإسلام عليه؛ ألا وهو قوله عليه الصلاة والسلام: «من بدل دينه فاقتلوه»^۱.

بايد دانسته شود كه كفر همانند فسق و ظلم به دو قسم تقسيم می‌شود؛ كفر و فسق و ظلمی كه باعث خروج از ملت (اسلام) است و تمام این‌ها به حلال شمردن قلبی بازمی‌گردد و دیگری باعث خروج از ملت (اسلام) نیست و بازگشت این صورت به حلال شمردن قلبی است.

پس تمام معصیت‌ها - و علی‌الخصوص آنچه در این زمان شایع شده از حلال شمردن عملی ربا و زنا و شرب خمر و گناهان دیگر - این‌ها همه از كفر عملی است، لذا جایز نیست گناه‌کارانی كه یکی از گناهان را انجام می‌دهند به مجرد ارتكاب و حلال شمردن آن‌ها به لحاظ عملی تكفیر نماییم، مگر در صورتی كه به طور یقین برای ما ظاهر و كشف شود از آنچه در دل خود دارند؛ این‌كه حرام خدا و رسولش را از روی اعتقاد حرام نمی‌دارند. در این صورت حكم می‌كنیم آنان كافر و مرتد شده‌اند. ولی اگر از این امر آگاه نشدیم راهی به تكفیر آن‌ها نداریم؛ زیرا می‌ترسیم مصداق وعده به عذاب

۱. محمد ناصرالدین البانی، فتنة التكفير، ص ۳۱-۳۴.

پیامبر علیه الصلاة و السلام شویم که فرمود: «چون شخصی به برادرش گفت: ای کافر به یکی از آن دو بازمی‌گردد».

و احادیث وارد در این معنا جدا بسیار است و من در اینجا یک حدیث را ذکر می‌کنم که دلالت زیادی دارد و آن قصه آن صحابی است که یکی از مشرکان را به قتل رسانید و چون آن مشرک خود را زیر شمشیر مسلمان صحابی دید گفت: شهادت به وحدانیت خدا می‌دهم، ولی آن صحابی به گواهی او توجهی نکرد و او را به قتل رسانید. چون خبر آن به پیامبر ﷺ رسید شدیداً بر او سخت گرفت ولی آن صحابی عذر آورد که او مشرک بوده و این گواهی را فقط به جهت ترس از کشته شدن داده است. پاسخ پیامبر ﷺ از این عذر آن بود که: «آیا تو دلش را شکافتی؟!».

در این هنگام کفر اعتقادی ارتباط اساسی به مجرد عمل ندارد، بلکه ارتباط مهم به قلب دارد و ما نمی‌توانیم بفهمیم که در قلب فاسق و فاجر و سارق و زناکار و رباخوار... و امثال آنان چیست مگر آن‌که آنچه در دل دارد را به زبان آورد ولی عملش فقط خبر از مخالفت عملی با شرع می‌دهد.

ما می‌گوییم: تو مخالفت کردی و فاسق و فاجر شدی ولی نمی‌گوییم تو کافر شده و از دین بازگشتی مگر این‌که از ناحیه او چیزی ظاهر شود که برای ما عذری در حکم کردن به ارتدادش باشد، آنگاه حکم معروف در اسلام بر او بار می‌شود و آن فرموده رسول خدا علیه الصلاة و السلام است که فرمود: «هرکس دینش را تبدیل نمود بکشید»...

درباره میزان کفر اکبر می‌توان گفت کفری است که انسان مؤمن را به طور کلی از اسلام و ایمان خارج می‌کند و آن کفر اعتقادی منافی با تصدیق قلبی است.

دکتر محمد عبدالحکیم حامد می نویسد:

أما الكفر الأكبر فهو الجحود بالقلب أو اللسان لشيء مما افترض الله تعالى الإيمان به في كتابه أو على لسان رسوله بعد قيام الحجة وبلوغ الحق، وهو صادر عن تكذيب أو إعراض أو استكبار أو حسد يمنع الانقياد.^۱

اما کفر اکبر همان انکار چیزی است به قلب یا با زبان از اموری که خداوند متعال در کتابش یا بر زبان رسولش ایمان به آنها را واجب کرده بعد از قیام حجت و رسیدن حق و آن از تکذیب یا اعراض یا استکبار یا حسدی که مانع از انقیاد است صادر می‌گردد.

میزان در کفر اصغر کفری است که با کمال ایمان تنافی دارد نه با مطلق ایمان و آن کفر عملی است که با تصدیق قلبی در تنافی نیست.

دکتر محمد عبدالحکیم حامد همچنین می‌نویسد:

الكفر الأصغر وهو الكفر العملي المحض الذي لم يستلزم الاعتقاد ولم يناقض تصديق القلب وإذعانه، وهو صادر عن غلبة هوى وشهوة وغير ذلك دون اعتقاد القلب.^۲

کفر اصغر کفر عملی محض است که مستلزم اعتقاد نیست و با تصدیق و اذعان قلبی تنافی ندارد و آن ناشی از غلبه هوای نفس و شهوت و دیگر امور است بدون اعتقاد قلبی.

۱. محمد عبدالحکیم حامد، أئمة التكفير: ظاهرة التكفير في العصر الحاضر أصولها الفكرية وطرق علاجها، ص ۴۳.
۲. همان، ص ۴۳.

ک) احکام کافر

در روایات نقل شده از حضرت سید الشهداء علیه السلام به احکام کافر نیز اشاره شده است، از قبیل:

۱. فرق بین رمی مؤمن و کافر در جمرات

در بعضی نسخه‌های فقه منسوب به امام رضا علیه السلام آمده است:

أَبِي عَنْ أَبِيهِ قَالَ: وَسَأَلَ ابْنُ عَبَّاسٍ الْحُسَيْنَ علیه السلام فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، أَخْبِرْنِي عَنِ الْحَصَى الَّذِي يُرْمَى بِهِ الْجِمَارُ فَإِنَّا لَمْ نَزَلْ تَرْمِيهَا مُنْذُ كَذَا وَكَذَا، فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ: إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ جَمْرَةٍ إِلَّا وَتَحْتَهَا مَلَكٌ وَشَيْطَانٌ، فَإِذَا رَمَى الْمُؤْمِنُ التَّقَمَّهُ الْمَلَكُ فَرَفَعَهُ إِلَى السَّمَاءِ، وَإِذَا رَمَى الْكَافِرُ قَالَ لَهُ الشَّيْطَانُ: يَا سِتِكَ مَا رَمَيْتَ.^۱

پدرم (امام کاظم علیه السلام) از پدرش (امام صادق علیه السلام) نقل می‌کند که فرمود: ابن عباس از [امام] حسین علیه السلام پرسید: ای اباعبدالله، این سنگریزه‌هایی که بر جمرات افکنده می‌شوند چگونه‌اند؟ زیرا ما [مسلمانان] از فلان و فلان زمان [بسیار دور] است که پیوسته آن‌ها را به جمرات می‌افکنیم؟

حضرت علیه السلام فرمود: «هیچ جمره‌ای نیست مگر آن که در زیر آن فرشته‌ای و شیطانی نهفته است، پس هرگاه مؤمنی رمی کند فرشته آن را می‌گیرد و به آسمان بالا می‌برد و هرگاه کافری رمی کند، شیطان به او می‌گوید: به نشیمنگاه خود افکندی.»

۱. مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۹۶، ص ۳۵۴، حدیث

از این بیان حضرت برای انواع رمی جمرات به دست می‌آید بین رمی کافر و مؤمن در جمرات فرق است.

ممکن است مقصود از «مؤمن» در این روایت، شیعه محب اهل بیت و مقصود از «کافر» دشمن آنان از مدعیان اسلام باشد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ رَمَى الْجِمَارَ يُحِطُّ عَنْهُ بِكُلِّ حَصَاةٍ كَبِيرَةٍ مُوبِقَةٍ، وَإِذَا رَمَاهَا الْمُؤْمِنُ
التَّقَفَهَا الْمَلَكُ، وَإِذَا رَمَاهَا الْكَافِرُ قَالَ الشَّيْطَانُ: بِإِسْتِكَ مَا رَمَيْتَ.^۱

کسی که رمی جمرات کند، در برابر هر سنگریزه‌ای گناه کبیره هلاک‌کننده‌ای از او می‌ریزد و چون مؤمن آن را رمی کند، فرشته‌ای آن را به چالاک‌ی بگیرد و چون کافر (آنان که پیرو شیطان‌اند از مسلمانان) آن را رمی کند، شیطان گوید: بر دبرت آنچه انداختی.

۲. عدم جواز تجهیز مطلق خوارج

یعقوبی می‌نویسد:

وَقَالَ مُعَاوِيَةُ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، عَلِمْتَ أَنَّا قَتَلْنَا شِيعَةَ
أَبِيكَ، فَحَنَطْنَاهُمْ وَكَفَّنَاهُمْ وَصَلَّيْنَا عَلَيْهِمْ وَدَفَّنَاهُمْ؟
فَقَالَ الْحُسَيْنُ: حَجْرُكَ [حَجَجْتُكَ] وَرَبِّ الْكَعْبَةِ، لَكِنَّا وَاللَّهِ إِن قَتَلْنَا
شِيعَتَكَ مَا كَفَّنَاهُمْ وَلَا حَنَطْنَاهُمْ وَلَا صَلَّيْنَا عَلَيْهِمْ وَلَا دَفَّنَاهُمْ.^۲

معاویه به حسین بن علی علیه السلام گفت: ای ابوعبدالله، دانستی که ما شیعیان پدرت را کشتیم، پس آن‌ها را حنوط کرده و کفن پوشانده و بر آنان نماز خوانده و دفنشان کردیم؟

پس [امام] حسین گفت: به پروردگار کعبه قسم که بر تو پیروز

۱. ابن بابویه، من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۱۴، حدیث ۲۱۹۷.

۲. یعقوبی، تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۲۳۱.

آمدم، لیکن ما به خدا قسم [اگر] شیعیان تو را بکشیم، آنان را نه کفن کنیم و نه حنوط و نه بر ایشان نماز بخوانیم و نه دفنشان کنیم. از این نحوه برخورد حضرت با معاویه و کلام ایشان درباره شیعیان او که از خوارج بر معصوم به معنای عام به حساب می آیند به دست می آید تجهیز آنان که بر امام به حق مسلمین خروج کرده اند جایز نیست؛ زیرا این حکم مخصوص مسلمین بوده و آنان با خروجشان بر امام مسلمین از اسلام خارج شده اند و تجهیز مرده کافر جایز نیست. خداوند متعال می فرماید:

﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّتَّ أَبَدًا وَلَا نُقَمِ عَلَىٰ قَبْرِهِ ۚ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ
وَمَاتُوا وَهُمْ فَكَيْفُونَ﴾^۱

هرگز بر مرده هیچ یک از آنان، نماز نخوان! و بر کنار قبرش، [برای دعا و طلب آمرزش]، نایست! چرا که آنها به خدا و رسولش کافر شدند؛ و در حالی که فاسق بودند از دنیا رفتند!

شهرستانی در تعریف «خوارج» می نویسد:

كل من خرج على الإمام الحق الذي اتفقت الجماعة عليه يسمي
خارجياً.^۲

هر کس بر امام به حق که جماعت بر او اتفاق کرده خروج کند خارجی نامیده می شود.

۱. سوره توبه، آیه ۸۴.

۲. محمد بن عبد الکریم شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۳۲.

ل) ویژگی‌های کافران

در روایات حضرت سید الشهداء علیه السلام به ویژگی‌های کافران اشاراتی شده است، از قبیل:

۱. تندی کافران با خدا

امام حسین علیه السلام در دعای عرفه، دربارهٔ ساحران فرعون خطاب به خدای سبحان عرضه می‌دارد:

يَا مَنْ اسْتَنْقَذَ السَّحْرَةَ مِنْ بَعْدِ طُولِ الْجُحُودِ، وَقَدْ عَدَّوْا فِي نِعْمَتِهِ
يَأْكُلُونَ رِزْقَهُ وَيَعْبُدُونَ غَيْرَهُ، وَقَدْ حَادَّوهُ.^۱

ای آن‌که ساحران را پس از مدت‌ها انکار و کفر رهایی بخشید، در صورتی که آنان از نعمت‌هایش برخوردار بوده و روزی او را می‌خورده و دیگری را می‌پرستیده و به تندی با او برخورد کردند.

«حادّوه» از مادهٔ «حید» به معنای عدول و تمایل به باطل و تعدی از حدود و محرمات الهی است و از این جمله به دست می‌آید کافران از حق عدول کرده و به باطل تمایل نموده و از حدود و حرمت الهی تعدی کرده‌اند.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ كُنُوا كَمَكْتَبٍ مِنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ^۴ وَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ^۳
وَاللَّكَفْرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ^۲﴾

کسانی که با خدا و رسولش دشمنی می‌کنند خوار و ذلیل شدند آن‌گونه که پیشینیان خوار و ذلیل شدند؛ ما آیات روشنی نازل کردیم و برای کافران عذاب خوارکننده‌ای است.

۱. کفعمی، البلد الامین، ص ۲۵۴.

۲. سوره مجادله، آیه ۵.

و نیز می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ﴾^۱.

کسانی که با خدا و رسولش دشمنی می‌کنند، آن‌ها در زُمره ذلیل‌ترین افراد هستند!

۲. شبیه قرار دادن کافران برای خدا

امام حسین علیه السلام در دعای عرفه، دربارهٔ ساحران فرعون خطاب به خدای سبحان عرضه می‌دارد:

يَا مَنْ اسْتَنْقَذَ السَّحْرَةَ مِنْ بَعْدِ طُولِ الْجُحُودِ، وَقَدْ عَدَّوْا فِي نِعْمَتِهِ
يَأْكُلُونَ رِزْقَهُ وَيَعْبُدُونَ غَيْرَهُ، وَقَدْ حَادَّوْهُ وَنَادَّوْهُ.^۲

ای آن‌که ساحران را پس از مدت‌ها انکار و کفر رهایی بخشید، در صورتی که آنان از نعمت‌هایش برخوردار بوده و روزی او را می‌خورده و دیگری را می‌پرستیدند و به تندی با او برخورد کرده و برای او شبیه قرار دادند.

«نادّوه» از مادهٔ «ندّ» به معنای شبیه و مثل و نظیر است و از مضمون این جمله و سیاق آن استفاده می‌شود کافران برای خدای سبحان شبیه قرار می‌دادند.

امام صادق علیه السلام در دعایی خطاب به خداوند متعال عرضه می‌دارد:

وَ اكْتُبِ اللَّهُمَّ شَهَادَتِي عِنْدَكَ مَعَ شَهَادَةِ أُولِي الْعِلْمِ بِكَ، يَا رَبِّ، وَمَنْ
أَبَى أَنْ يَشْهَدَ لَكَ بِهَذِهِ الشَّهَادَةِ، وَزَعَمَ أَنَّ لَكَ نِدًّا أَوْ لَكَ وَلَدًا أَوْ لَكَ
صَاحِبَةً أَوْ لَكَ شَرِيكًا أَوْ مَعَكَ خَالِقًا أَوْ رَازِقًا، فَأَنَا بَرِيءٌ مِنْهُمْ، لَا إِلَهَ
إِلَّا أَنْتَ، تَعَالَيْتَ عَمَّا يَقُولُ الظَّالِمُونَ عُلوًّا كَبِيرًا.^۳

خداوندا شهادت مرا در ردیف شهادت علماء و مردم عارف به خودت

۱. سوره مجادله، آیه ۲۰.

۲. کفعمی، البلد الأمين، ص ۲۵۴.

۳. حسن بن فضل طبرسی، مکارم الأخلاق، ص ۳۰۲.

بنویس و من از هر کس که از قبول این شهادت سر باز زند و برای تو همسر و یا فرزند و یا شریکی و یا غیر از تو خالق و رازقی قائل باشد بیزارم جز تو خدائی نیست و از آنچه ظالمان گویند برتر و والاتری.

۳. امور مکروه نزد کافران

از سلیم بن قیس هلالی نقل شده که امام حسین علیه السلام در خطبه‌ای خطاب به بنی‌هاشم و نخبگان جامعه در سرزمین منا فرمود:

وَإِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكُمْ عَنْ شَيْءٍ، فَإِنْ صَدَقْتُ فَصَدِّقُونِي وَإِنْ كَذَبْتُ فَكَذِّبُونِي. أَسْأَلُكُمْ بِحَقِّ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَحَقِّ رَسُولِ اللَّهِ وَحَقِّ قَرَابَتِي مِنْ نَبِيِّكُمْ، لَمَّا سِيرْتُمْ [سَتَرْتُمْ] مَقَامِي هَذَا وَوَصَفْتُمْ مَقَالَتِي وَدَعَوْتُمْ أَجْمَعِينَ فِي أَنْصَارِكُمْ مِنْ قِبَائِلِكُمْ مَنْ أَمِنْتُمْ مِنَ النَّاسِ وَوَثِقْتُمْ بِهِ، فَأَدْعُوهُمْ إِلَيَّ مَا تَعْلَمُونَ مِنْ حَقَّنَا فَإِنِّي أَتَخَوَّفُ أَنْ يَذْرُسَ هَذَا الْأَمْرُ وَيَذْهَبَ الْحَقُّ وَيُغْلَبَ ﴿وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾.

وَمَا تَرَكَ شَيْئًا مِمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِمْ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا تَلَاهُ وَفَسَّرَهُ، وَلَا شَيْئًا مِمَّا قَالَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فِي أَبِيهِ وَأَخِيهِ وَأُمِّهِ وَفِي نَفْسِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ إِلَّا رَوَاهُ، وَكُلَّ ذَلِكَ يَقُولُ الصَّحَابَةُ: «اللَّهُمَّ نَعَمْ قَدْ سَمِعْنَا وَشَهِدْنَا»، وَيَقُولُ التَّابِعِيُّ: «اللَّهُمَّ قَدْ حَدَّثَنِي بِهِ مَنْ أَصَدَّقَهُ وَأَعْتَمَنَهُ مِنَ الصَّحَابَةِ»، فَقَالَ: أَنْشُدْكُمْ اللَّهَ إِلَّا حَدَّثْتُمْ بِهِ مَنْ تَثْقُونَ بِهِ وَبِدِينِهِ.^۱

و من می‌خواهم از شما مطالبی را سؤال کنم، اگر راست گفتم مرا تصدیق کرده و اگر دروغ گفتم تکذیب کنید. به حق خداوند بر شما و حق پیامبر و حق قرابت‌م با پیامبرتان، از شما می‌خواهم که وصف این مجلس مرا با خود ببرید و سخنان مرا بازگو کنید و همه شما دعوت کنید قبائلی را که یاران شما هستند، آنان که از آن‌ها در امان هستید

۱. سلیم بن قیس هلالی، کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج ۲، ص ۷۸۹-۷۹۰.

و به آنان اطمینان دارید. آنان را به آنچه از حق ما می‌دانید دعوت کنید که من می‌ترسم این امر ولایت کهنه شود و حق از بین برود و مغلوب گردد، ولی خداوند نور خود را کامل خواهد کرد اگرچه کافران را خوش نیاید.

امام حسین علیه السلام چیزی از آنچه خداوند دربارهٔ آنان از قرآن نازل کرده ترک نکرد مگر آن‌که تلاوت نمود و تفسیر کرد و نیز چیزی از آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله دربارهٔ پدر و برادر و مادرش و خودش و اهل بیتش فرموده بود ترک نکرد مگر آن‌که نقل نمود. در همه این‌ها صحابه می‌گفتند: «به خدا قسم آری شنیده‌ایم و شهادت می‌دهیم» و تابعین می‌گفتند: «به خدا قسم کسی از صحابه برای ما نقل کرده که او را راست گو می‌دانیم و به او اطمینان داریم». حضرت هم می‌فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم که آن را برای کسانی که به آن‌ها و به دینشان اعتماد دارید نقل کنید.

از استشهاد حضرت به این آیه به دست می‌آید کافران از اتمام نور الهی کراهت دارند ولی به رغم آن خداوند متعال آن را اتمام خواهد نمود. و تمام آیه، این‌چنین است:

﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُنِيرٌ نُّورِهِ وَكَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾^۱

می‌خواهند نور خدا را با دهان‌هایشان خاموش کنند در حالی که خدا کامل‌کننده نور خود است، گرچه کافران خوش نداشته باشند.

۴. ملعون شدن کفار بنی اسرائیل

از امام حسین علیه السلام نقل شده که فرمود:

اعْتَبِرُوا أَيُّهَا النَّاسُ بِمَا وَعَظَ اللَّهُ بِهِ أَوْلِيَاءَهُ مِنْ سُوءِ تَنَائِهِ عَلَى الْأَحْبَارِ
إِذْ يَقُولُ: ﴿لَوْلَا يَنْهَاهُمْ رَبِّي لَكُنَّا مِنَ الْمُهْلَكِينَ﴾^۱، وَقَالَ:
﴿لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾^۲ إِلَى قَوْلِهِ: ﴿لَيْسَ مَا
كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾^۳، وَإِنَّمَا عَابَ اللَّهُ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ؛ لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَرَوْنَ
مِنَ الظُّلْمَةِ الَّذِينَ بَيْنَ أَظْهَرِهِمُ الْمُنْكَرَ وَالْفَسَادَ فَلَا يَنْهَوْنَهُمْ عَنِ ذَلِكَ
رَغْبَةً فِيمَا كَانُوا يَتَالُونَ مِنْهُمْ وَرَهْبَةً مِمَّا يَحْذَرُونَ وَاللَّهُ يَقُولُ: ﴿فَلَا
تَخْشَوْا الْتَكَاثُرَ وَالْأَخْشُونَ﴾^۴، وَقَالَ: ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ
أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾^۵.

ای مردم! از آنچه خدا، دوستانش را بدان پند داده، پند گیرید؛ همچون بدگویی او از دانشمندان یهود، آنجا که می فرماید: «چرا علمای ربانی و دانشمندانشان، آنان را از گفتار گناه آلودشان نهی نمی کنند؟» و می فرماید: «کافران بنی اسرائیل، لعنت شدند» تا آنجا که می فرماید: «چه بد بود، آنچه می کردند!». خداوند، ایشان را نکوهید؛ زیرا از ستمکارانی که در میانشان بودند، زشتی و فساد بسیار می دیدند، ولی به طمع بهره ای که از آن ستمگران می بردند و از بیم آن که بی نصیب بمانند، ایشان را نهی نمی کردند، در حالی که خدا می فرماید: «از مردم نترسید؛ بلکه از من، پروا کنید» و نیز

۱. سوره مائده، آیه ۶۳.

۲. سوره مائده، آیه ۷۸.

۳. سوره مائده، آیه ۷۹.

۴. سوره مائده، آیه ۴۴.

۵. سوره توبه، آیه ۷۱.

۶. ابن شعبه، تحف العقول عن آل الرسول (صلی الله علیه و سلم)، ص ۲۳۷.

می‌فرماید: «مردان و زنان مؤمن، دوستان یکدیگرند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند».

از آیهٔ دوم که حضرت به آن استشهاد کرده به دست می‌آید کفار بنی‌اسرائیل به جهت عصیان و تعدی که داشته‌اند ملعون الهی شده‌اند.
و تمام آیه، این چنین است:

﴿لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ۚ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ﴾^۱

از بنی‌اسرائیل آنان که کافر شدند به زبان داود و عیسی بن مریم لعنت شدند. لعنت شدنشان برای این بود که [نسبت به فرمان‌های خدا و انبیا] سرپیچی داشتند و همواره [از حدود الهی] تجاوز می‌کردند.

چهارم: تكفير

مقدمه

مفهوم تکفیر

«تکفیر» مصدر «کفر یکفر» از باب تفعیل به معنای نسبت دادن فکر و اندیشه یا شخصی به کفر است.

محمود عبدالرحمن عبدالمنعم درباره «تکفیر» می نویسد:

مصدر کفر یکفر، ومن معانیه:

۱. التغطية والستر، وهو أصل الباب، تقول العرب للزارع: كافر، ومنه قوله تعالى: ﴿كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ بِنَائِهِ﴾^۱.

وأيضاً يقال: «التكفير في المحارب» إذا تكفر في سلاحه.

۲. هو أن ينحني الإنسان ويطأطئ رأسه قريباً من الركوع كما يفعل من يريد تعظيم صاحبه، ومنه حديث أبي معشر: «أنه كان يكره التكفير في الصلاة»، أي الانحناء الكثير في حال القيام.

۳. النسبة إلى الكفر، والكفر لغة: التغطية والستر، يقال: «فلان كفر النعمة» إذا سترها ولم يشكرها.^۲

مصدر «کفر یکفر» و از معانی آن:

۱. پوشاندن و مستور کردن است و آن اصل باب است عرب به کشاورز می گوید کافر و از همین معناست قول خداوند متعال: ﴿كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ بِنَائِهِ﴾.

۱. سوره حدید، آیه ۲۰.

۲. محمود عبدالرحمن عبدالمنعم، معجم المصطلحات و الالفاظ الفقهیه، ج ۱، ص

و نیز گفته می‌شود «تکفیر در محارب» زمانی که به اسلحه‌اش پناه برد.

۲. این‌که انسان خم شده و سرش را در حد رکوع پایین آورده مثل کاری که شخص اراده کننده تعظیم نسبت به مصاحبش انجام می‌دهد؛ و از این قبیل است حدیث ابومشعر: «این‌که او از تکفیر در نماز کراهت داشت» یعنی خم شدن زیاد در حال قیام.

۳. نسبت به کفر؛ و کفر در لغت به معنای پوشاندن و مستور کردن است. گفته می‌شود: «فلان شخص کفران نعمت کرده»، زمانی که نعمت را پوشانده و شکر آن را به جای نیاورده است.

اصالت عدم تکفیر

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ ءَلْفَىٰ إِلَيْكُمْ ءالسَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبَتَّغُونَ عَرَضَ الْحَيَوةِ الدُّنْيَا فَعِندَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ كَذَٰلِكَ كُنْتُمْ مِن قَبْلُ فَمَنْ ءَلْفَىٰ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ۝۱﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که در راه خدا گام می‌زنید [و به سفری برای جهاد می‌روید]، تحقیق کنید! و به خاطر این‌که سرمایه ناپایدار دنیا [و غنائمی] به دست آورید، به کسی که اظهار صلح و اسلام می‌کند نگویید: «مسلمان نیستی» زیرا غنیمت‌های فراوانی [برای شما] نزد خداست. شما قبلاً چنین بودید؛ و خداوند بر شما منت نهاد [و هدایت شدید]. پس [به شکرانه این نعمت بزرگ]، تحقیق کنید! خداوند به آنچه انجام می‌دهید آگاه است.

شیخ طوسی در تفسیر این آیه می‌نویسد:

خاطب الله تعالى بهذه الآية المؤمنين الذين إذا ضربوا في الأرض،
بمعنى ساروا فيها للجهاد، وأن يتأثروا في قتال من لا يعلمون كفره ولا
إيمانه، وعن قتل من يظهر الإيمان وإن ظن به الكفر باطناً، ولا يعجلوا
حتى يبين لهم أمرهم، فإنهم إن بادروا ربما أقدموا على قتل مؤمن،
ولا يقتلوا من استسلم لهم وكف عن قتالهم وأظهر أنه أسلم، وألا
يقولوا لمن هذه صورته: لست مؤمناً...^۱

خداوند متعال در این آیه مؤمنانی را خطاب قرار داده که چون در
روی زمین برای جهاد حرکت می‌کنند در کشتن کسانی که از کفر و
ایمانشان اطلاعی ندارند و نیز از کشتن کسانی که اظهار ایمان
می‌کنند، گرچه در باطن گمان کفر به آنان است، درنگ کرده و عجله
نمی‌کنند تا برای آنان امرشان آشکار گردد، زیرا اگر دست به کار
شوند، چه بسا اقدام به کشتن مؤمن کنند و کسانی که تسلیم
می‌شوند را به قتل رسانده و دست از نبرد با آنان برمی‌دارند و اظهار
می‌کنند که مسلمان‌اند و به افرادی که چنین وضعیتی دارند
نمی‌گویند: تو مسلمان نیستی...

ابن عبد البر می‌نویسد:

فالواجب في النظر أن لا يكفر إلا من اتفق الجميع على تكفيره أو قام
على تكفيره دليل لا مدفع له من كتاب أو سنة.^۲

واجب در نظر آن است که تکفیر نشود مگر کسی که تمام [علماء] بر
تکفیر او اتفاق کرده یا بر تکفیر او دلیلی قائم شود که مخالفی از
کتاب یا سنت بر او نیست.

۱. محمد بن حسن طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۲۹۷.

۲. ابن عبد البر، التمهید لما فی الموطأ من المعانی والأسانید، ج ۱۷، ص ۲۲.

ابن تیمیه می گوید:

ومن ثبت إيمانه بيقين لم يزل ذلك عنه بالشك.^۱

هرکس به طور یقین ایمانش ثابت شود با شک از او زایل نمی گردد.

او نیز می گوید:

ومهما حصل تردد فالتوقف عن التكفير أولى، والمبادرة إلى التكفير

إنما تغلب على طباع من يغلب عليهم الجهل.^۲

هر قدر تردید حاصل شود توقف از تکفیر سزاوارتر است و مبادرت ورزیدن به تکفیر بر طبیعت‌هایی غالب می‌شود که جهل بر آن‌ها غالب است.

او همچنین در مورد تفرقه و کشتار و تکفیر و لعن و دشمنی نسبت به

یکدیگر می گوید:

هذا الباب أصله المحرم فيه من البغي؛ فإنَّ الإنسان ظلوم جهول...^۳

اصل این باب حرام است و در آن ظلم‌هایی وجود دارد؛ زیرا انسان ظالم و جاهل است...

او نیز می گوید:

... وأما تكفير شخص علم إيمانه بمجرد الغلط في ذلك فعظيم، فقد

ثبت في الصحيح عن ثابت بن الضحاك عن النبي (صلى الله عليه

وسلم) قال: «لعن المؤمن كقتله، ومن رمى مؤمناً بالكفر فهو

كقتله».

۱. ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ج ۱۲، ص ۵۰۱.

۲. احمد بن عبدالحلیم ابن تیمیه، بغیة المرتاد فی الرد علی المتفلسفة والقرامطة والباطنية، ص ۳۴۵.

۳. احمد بن عبدالحلیم ابن تیمیه، الإستقامة، ج ۱، ص ۲۵.

وثبت في الصحيح أنّ من قال لأخيه: يا كافر، فقد باء به أحدهما، وإذا كان تكفير المعين على سبيل الشتم كقتله فكيف يكون تكفيره على سبيل الاعتقاد؟! فإنّ ذلك أعظم من قتله؛ إذ كل كافر يباح قتله وليس كل من أبيح قتله يكون كافراً...^۱

... و اما تکفیر شخصی که علم به ایمان اوست به مجرد اشتباه در آن، کاری سنگین است و در خبر صحیح از ثابت بن ضحاک از پیامبر ﷺ ثابت شده که فرمود: «نفرین مؤمن همانند کشتن اوست و هرکس مؤمنی را به کفر نسبت دهد همانند آن است که او را به قتل رسانده است».

و در خبر صحیح ثابت شده هرکس به برادر دینی اش بگوید: ای کافر! کفر به یکی از آن دو بازمی‌گردد و اگر تکفیر شخص معینی به نحو دشنام باشد همانند کشتن اوست تا چه رسد به این‌که تکفیر او از روی اعتقاد باشد؟ که این عمل از کشتن او بزرگ‌تر است؛ زیرا هر کافری قتلش مباح است ولی هرکس که قتلش مباح است کافر به حساب نمی‌آید...

شوکانی می‌نویسد:

اعلم أنّ الحكم على الرجل المسلم بخروجه من دين الإسلام ودخوله في الكفر لا ينبغي لمسلم يؤمن بالله واليوم الآخر أن يقدم عليه إلاّ برهان أوضح من شمس النهار.^۲

بدان که حکم بر فرد مسلمان به خروجش از دین اسلام و داخل شدنش در کفر از مسلمانی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد سزاوار نیست و نباید بر آن اقدام کند مگر با برهانی که از وسط روز روشن‌تر است.

۱. همان، ج ۱، ص ۱۶۵-۱۶۶.

۲. محمد بن علی شوکانی، السیل الجرار المتدفق علی حدائق الأزهار، ص ۹۷۸.

ابن ابی العز در شرح «الطحاویة» می‌نویسد:

واعلم - رحمك الله وإيانا - أنّ باب التكفير وعدم التكفير، باب عظمت
الفتنة والمحنة فيه، وكثر فيه الافتراق، وتشتت فيه الأهواء والآراء،
وتعارضت فيه دلائلهم، فالناس فيه في جنس تكفير أهل المقالات
والعقائد الفاسدة، المخالفة للحق الذي بعث الله به رسوله في نفس
الأمر، أو المخالفة لذلك في اعتقادهم، على طرفين ووسط، من
جنس الاختلاف في تكفير أهل الكبائر العملية.^۱

و بدان - خداوند تو و ما را رحمت نماید - این‌که باب تکفیر و عدم
تکفیر بابی است که فتنه و مصیبت بزرگی در آن پدید آمده و باعث
جدایی بسیار شده و هواها و آراء در آن تشتت یافته و دلایل هر
کدام در این مورد متعارض است؛ و مردم در این مسئله از جنس
تکفیر اهل گفته‌ها و عقاید فاسد مخالف با حقی که خداوند
رسولش را بر آن مبعوث کرده در واقع یا مخالفت با آن در
اعتقادشان، بر طریق افراط و تفریط و حدّ وسط می‌باشند، همانند
اختلاف در تکفیر اهل کبائر عملی.

لزوم احتیاط در تکفیر

شارع مقدس شدیداً مسلمانان را به احتیاط در تکفیر مسلمانان دعوت کرده
و بدین جهت به طور عام از جرئت در فتوا دادن در هر بابی بر حذر داشته است.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید:

أَجْرُكُمْ عَلَى الْفُتْيَا، أَجْرُكُمْ عَلَى النَّارِ.^۲

هرکس که جرئت بیشتری بر فتوا داشته باشد جرئت‌ش بر آتش
دوزخ بیشتر است.

۱. ابن ابی العز، شرح العقيدة الطحاوية، ص ۳۱۶.

۲. عبدالله بن عبدالرحمن دارمی، سنن الدارمی، ج ۱، ص ۲۵۸، حدیث ۱۵۹.

پیامبر اسلام ﷺ درباره کسانی که بدون اهلیت، جرئت بر فتوا داشته و فتوای آنان موجب مرگ کسی شده فرمود:

فَتَلُّوهُ، فَتَلَّهُمُ اللَّهُ، أَوْلَمْ يَكُنْ شِفَاءَ الْعِيِّ السُّؤَالُ؟!^۱

او را به قتل رساندند خداوند آنان را بکشد، آیا شفای جهل و نادانی سؤال نیست.

از ابوذر نقل شده که از رسول خدا ﷺ شنید که می فرمود:

لَا يَرْمِي رَجُلٌ رَجُلًا بِالْفُسُوقِ، وَلَا يَرْمِيهِ بِالْكَفْرِ، إِلَّا أَرْتَدَّتْ عَلَيْهِ، إِنْ لَمْ يَكُنْ صَاحِبُهُ كَذَلِكَ.^۲

کسی دیگری را نسبت به کفر و فسق نمی دهد جز آن که بر خودش باز می گردد اگر صاحبش چنین نباشد.

و نیز از ابن عمر نقل کرده که رسول خدا ﷺ فرمود:

أَيُّمَا رَجُلٍ قَالَ لِأَخِيهِ: يَا كَافِرٌ، فَقَدْ بَاءَ بِهَا أَحَدَهُمَا.^۳

هرکس به برادر [دینی اش] بگوید: ای کافر، [این سخن] به یکی از آن دو باز خواهد گشت.

و نیز از ثابت بن ضحاک نقل کرده که رسول خدا ﷺ فرمود:

وَمَنْ قَدَفَ مُؤْمِنًا بِكُفْرٍ فَهُوَ كَقَتْلِهِ.^۴

هرکس مؤمنی را به کفر نسبت دهد همانند آن است که او را به قتل رسانده است.

۱. ابن ماجه، سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۸۹، حدیث ۵۷۲.

۲. بخاری، صحیح البخاری، ج ۸، ص ۱۵، حدیث ۶۰۴۵.

۳. همان، ج ۸، ص ۲۶، حدیث ۶۱۰۴.

۴. همان، ج ۸، ص ۱۵، حدیث ۶۰۴۷.

موارد اتفاق بر تکفیر

مواردی از تکفیر مورد اتفاق بین مذاهب اسلامی است که به آنها اشاره می‌کنیم.

۱. منکر الوهیت خدا و توحید و رسول

آیت الله سید محمدکاظم یزدی می‌نویسد:

والمراد بالكافر من كان منكراً للألوهية أو التوحيد أو الرسالة...^۱

و مراد از کافر، کسی است که منکر الوهیت یا توحید یا رسالت باشد...

تقی الدین سبکی می‌نویسد:

التكفير حكم شرعي سببه جحد الربوبية أو الوجدانية أو الرسالة.^۲

تکفیر حکم شرعی است و سبب آن انکار ربوبیت یا وجدانیت خدا یا رسالت پیامبر است.

عبدالرحمن بن حسن آل الشیخ از ابن تیمیه نقل کرده که گفت:

وقد علم بالاضطرار من دين الرسول صلي الله عليه وسلم، واتفقت عليه الأمة أنّ أصل الإسلام وأوّل ما يؤمر به الخلق: شهادة أن لا إله إلاّ الله، وأنّ محمّداً رسول الله، فبذلك يصير الكافر مسلماً، والعدو وليّاً، والمباح دمه وماله معصوم الدم والمال، ثمّ إن كان ذلك من قلبه فقد دخل في الإيمان، وإن قاله بلسانه دون قلبه فهو في ظاهر الإسلام دون باطن الإيمان.^۳

به طور بدیهی از دین رسول خدا صلی الله علیه و آله دانسته شده و امت نیز اتفاق دارد بر این‌که اصل اسلام و اولین دستوری که به خلق داده شده

۱. محمد کاظم بن عبد العظیم یزدی، العروة الوثقی، ج ۱، ص ۶۷.

۲. سبکی، فتاوی السبکی، ج ۲، ص ۵۸۶.

۳. عبدالرحمن بن حسن آل الشیخ، فتح المجید شرح کتاب التوحید، ص ۸۴.

گواهی به وحدانیت خدا و رسالت محمد ﷺ است؛ و در این صورت است که کافر، مسلمان و دشمن، دوست به حساب آمده و کسی که خون و مالش مباح شده، محفوظ می‌گردد، حال اگر این امر از قلب او ناشی شده باشد ایمان در آن داخل شده و اگر فقط زبانی باشد در ظاهر مسلمان است و در باطن مؤمن نیست.

۲. منکر ضروری دین

از عبارات فقها و متکلمان شیعه امامیه و دیگران استفاده می‌شود منکر ضروری دین کافر است و حکم ارتداد بر او بار شده و تحت شرایطی حکمش قتل است.

آیت الله سید محمدکاظم یزدی می‌نویسد:

والمراد بالكافر من كان منكراً ... ضرورياً من ضروریات الدین مع الالتفات إلى كونه ضرورياً بحيث يرجع إنكاره إلى إنكار الرسالة، والأحوط الاجتناب عن منکر الضروري مطلقاً وإن لم يكن ملتفتاً إلى كونه ضرورياً^۱.

و مراد از کافر، کسی است که منکر... یکی از ضروریات دین باشد با التفات به ضروری بودن آن به حیثی که انکار او به انکار رسالت بازگردد و احوط اجتناب از منکر ضروری است به صورت مطلق، گرچه ملتفت به ضروری بودن آن نباشد.

نووی می‌نویسد:

أن من جحد ما يعلم من دين الإسلام ضرورة حكم بردته وكفره إلا أن يكون قريب عهد بالإسلام أو نشأ ببادية بعيدة ونحوه ممن يخفى عليه، فيعرف ذلك فإن استمر حكم بكفره، وكذا حكم من استحل

۱. یزدی، العروة الوثقی، ج ۱، ص ۶۷.

الزنى أو الخمر أو القتل أو غير ذلك من المحرمات التي يعلم تحريمها ضرورة.^۱

به طور حتم کسی که منکر احکامی می‌شود که ضروری بودنشان در اسلام معلوم است، محکوم به ارتداد و کفر است مگر در صورتی که تازه‌مسلمان بوده یا در بیابانی دوردست و مانند آن زندگی کند به حیثی که مسائل دین بر او مخفی باشد و در این صورت به او معرفی می‌شود و اگر انکارش را ادامه داد حکم به کفر او داده می‌شود و نیز حکم می‌شود به کفر و ارتداد کسی که زنا یا شراب یا کشتن [به ناحق] یا دیگر محرمات را حلال شمارد؛ محرماتی که ضروری بودن تحریم آنها معلوم است.

ابن تیمیه می‌گوید:

والکفر إنَّما يكون بإنكار ما علم من الدين ضرورة...^۲

کفر با انکار مسائلی حاصل می‌شود که ضروری بودن آنها در دین معلوم شده است...

۳. غالی

آیت الله العظمی خوئی می‌گوید:

الغلاة على طوائف: فمنهم من يعتقد الربوبية لأمير المؤمنين أو أحد الأئمة الطاهرين عليهم السلام، فيعتقد بأنَّه الربَّ الجليل وأنَّه الإله المجسَّم الذي نزل إلى الأرض، وهذه النسبة لو صحَّت وثبت اعتقادهم بذلك فلا إشكال في نجاستهم وكفرهم؛ لأنَّه إنكار لألوهيته سبحانه، لبداهة أنَّه لا فرق في إنكارها بين دعوى ثبوتها لزيد أو للأصنام وبين دعوى ثبوتها لأمير المؤمنين عليه السلام؛ لاشتراكهما في إنكار ألوهيته تعالى

۱. یحیی بن شرف نووی، المنهاج فی شرح صحیح مسلم بن الحجاج، ج ۱، ص ۱۵۰.

۲. ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ج ۱، ص ۱۰۶.

وهو من أحد الأسباب الموجبة للكفر. ومنهم من ينسب إليه الاعتراف بألوهيته سبحانه إلا أنه يعتقد أنّ الأمور الراجعة إلى التشريع والتكوين كلّها بيد أمير المؤمنين أو أحدهم عليه السلام، فيرى أنّه المحيي والمميت وأنّه الخالق والرازق وأنّه الذي أيد الأنبياء السالفين سرّاً وأيد النبي الأكرم صلى الله عليه وآله جهراً، واعتقادهم هذا وإن كان باطلاً واقعاً وعلى خلاف الواقع حقاً؛ حيث إنّ الكتاب العزيز يدل على أنّ الأمور الراجعة إلى التكوين والتشريع كلّها بيد الله سبحانه إلا أنه ليس مما له موضوعية في الحكم بكفر الملتزم به...^۱

غلات بر چند دسته‌اند: برخی از آنان کسانی هستند که معتقد به ربوبیت امیر مؤمنان عليه السلام یا یکی از امامان عليه السلام می‌باشند، به این‌که معتقدند او پروردگار جلیل و خدای مجسمی است که به زمین نزول کرده و این نسبت برفرض صحت و ثبوت اعتقاد آنان به این عقیده اشکالی در نجاست و کفرشان نیست؛ زیرا این عقیده مستلزم انکار الوهیت خدای سبحان است؛ به جهت این‌که فرقی در انکار الوهیت خدا نیست و بین ادعای ثبوت آن برای زید یا برای بت‌ها و بین ادعای ثبوت آن برای امیر مؤمنان عليه السلام؛ به جهت اشتراک هر دو در انکار الوهیت خدای متعال و این یکی از اسباب موجب کفر است. دسته‌ای دیگر اعتراف به الوهیت خداوند سبحان دارند ولی معتقدند اموری که مربوط به تشریع و تکوین هستند همگی به دست امیر مؤمنان عليه السلام یا یکی از اهل بیت عليه السلام است و لذا معتقدند که او زنده کننده و میراننده و خالق و رازق است و اوست که انبیای پیشین را از باطن تأیید کرده و پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله را آشکارا تأیید نموده است. گرچه

۱. خوبی، التنقیح فی شرح العروة الوثقی، ج ۲، ص ۷۳-۷۴.

این اعتقاد واقعاً باطل و برخلاف واقع و حق است؛ زیرا قرآن عزیز دلالت دارد بر این که امور مربوط به تکوین و تشریح همگی به دست خداوند سبحان است، جز آن که این عقیده موضوعیتی برای حکم به کفر ملتزم شونده به آن نیست...

قرطبی در تفسیر آیه ﴿يَتَأَهَّلَ الْكُتَبِ لَا تَعْلُوا فِي دِينِكُمْ﴾ می نویسد:

نهى عن الغلو، والغلو التجاوز في الحد ... ويعني بذلك فيما ذكره المفسرون غلو اليهود في عيسى حتى قذفوا مريم، وغلو النصارى فيه حتى جعلوه رباً، فالإفراط والتقصير كلّه سيئة وكفر.^۲

خداوند از غلو نهی کرده و غلو عبارت است از تجاوز در حد ... و مقصود از این آیه، آن گونه که مفسران ذکر کرده اند، غلو یهود در حق عیسی است به جهت اتهام ناروا به مریم؛ و غلو نصارا در حق عیسی به جهت رب قرار دادن او. در نتیجه افراط و تقصیر هر دو گناه و کفر است.

۴. دشنام دهنده پیامبر صلی الله علیه و آله

شیخ صدوق می نویسد:

ومن سبّ رسول الله صلی الله علیه و آله أو أمير المؤمنين علیه السلام أو أحد الأئمة (صلوات الله عليهم)، فقد حلّ دمه من ساعته.^۳

هر کس رسول خدا صلی الله علیه و آله و یا امیرالمؤمنین علیه السلام یا یکی از امامان (صلوات الله عليهم) را سب کرده و دشنام دهد همان ساعت خورش حلال می شود.

۱. سوره نساء، آیه ۱۷۱.

۲. قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج ۶، ص ۲۱.

۳. محمد بن علی ابن بابویه، الهدایه فی الاصول و الفروع، ص ۲۹۵.

شیخ طوسی می‌نویسد:

ومن سبّ رسول الله ﷺ أو واحداً من الأئمة عليهم السلام، صار دمه هدراً،
وحلّ لمن سمع ذلك منه قتله، ما لم يخف في قتله على نفسه أو
على غيره.^۱

هر کس رسول خدا ﷺ و یا یکی از امامان علیهم السلام را سب کند، خونش
به هدر است و هر کس آن را شنیده می‌تواند او را به قتل برساند،
مادامی که بر جان خود و دیگری خوف نداشته باشد.

محقق حلی می‌نویسد:

من سبّ النبي ﷺ جاز لسامعه قتله، ما لم يخف الضرر على نفسه
أو ماله أو غيره من أهل الإيمان، وكذا من سبّ أحد الأئمة عليهم السلام.^۲

کسی که پیامبر ﷺ را دشنام دهد بر شنونده آن جایز است او را به
قتل برساند، مادامی که بر جان و مال خود و دیگران از اهل ایمان
خوف ضرر نداشته باشد و همچنین است حکم کسی که یکی از
امامان علیهم السلام را دشنام دهد.

علامه حلی می‌نویسد:

وسابّ النبي ﷺ أو أحد الأئمة عليهم السلام يقتل، ويحلّ لكلّ من سمعه قتله،
مع الأمن عليه وعلى ماله وغيره من المؤمنين.^۳

کسی که به پیامبر ﷺ و یا یکی از امامان علیهم السلام دشنام دهد کشته
می‌شود و هر کس که این دشنام را شنید بر او حلال است در صورت
ایمن بودن از ضرر جان و مال و مؤمنان، او را به قتل رساند.

۱. محمد بن حسن طوسی، النهاية في مجرد الفقه و الفتاوى، ص ۷۳۰.

۲. جعفر بن حسن محقق حلی، شرائع الإسلام في مسائل الحلال و الحرام، ج ۴، ص

۱۵۴.

۳. حسن بن یوسف علامه حلی، قواعد الأحكام في معرفة الحلال و الحرام، ج ۳، ص

۵۴۸.

امام خمینی می نویسد:

من سبّ النبي صلی الله علیه و آله والعیاذ بالله وجب علی سامعه قتله، ما لم یخف علی نفسه أو عرضه أو نفس مؤمن أو عرضه، ومعه لا یجوز، ولو خاف علی ماله المعتد به أو مال أخیه كذلك جاز ترك قتله، ولا یتوقف ذلك علی إذن من الإمام علیه السلام أو نائبه، وكذا الحال لو سبّ بعض الأئمة علیهم السلام، وفي إلحاق الصديقة الطاهرة علیها السلام بهم وجه، بل لو رجع إلى سبّ النبي صلی الله علیه و آله یقتل بلا إشكال.^۱

هر کس پیامبر صلی الله علیه و آله را - پناه بر خدا - دشنام دهد، بر شنونده است که او را به قتل رساند، در صورتی که بر جان و آبروی خود یا مؤمنی نهراسد، وگرنه جایز نیست و اگر بر مال ارزشمند خود یا مال برادر دینی اش بهراسد باز ترک کشتن او جایز است و این متوقف بر اذن از امام یا نائب او نیست؛ و همچنین است اگر برخی از امامان علیهم السلام را دشنام دهد؛ و در ملحق کردن حکم سبّ حضرت زهرا علیها السلام به سبّ پیامبر صلی الله علیه و آله وجهی است، بلکه اگر سبّ او رجوع به سبّ پیامبر صلی الله علیه و آله باشد بدون اشکال کشته خواهد شد.

ابن قدامه می نویسد:

وقذف النبي (صلی الله علیه وسلم) وقذف أمه، ردّة عن الإسلام، وخرج عن الملة، وكذلك سبّه بغير القذف...^۲
نسبت ناروا به پیامبر صلی الله علیه و آله و مادرش موجب ارتداد از اسلام و خروج از ملت است؛ و همچنین دشنام دادن به پیامبر صلی الله علیه و آله بدون نسبت ناروا...
ناروا...

۱. روح الله خمینی، تحریر الوسیلة، ج ۲، ص ۴۷۶-۴۷۷.

۲. عبدالله بن احمد ابن قدامه، المغنی، ج ۹، ص ۹۸.

تکفیر از دیدگاه امام حسین علیه السلام

در روایات حضرت سید الشهداء علیه السلام درباره تکفیر و تکفیری‌ها مطالبی آمده است، از قبیل:

تکفیری بودن خوارج

از یزید بن رویان نقل شده که گفت:

دَخَلَ نَافِعُ بْنُ الْأَزْرَقِ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ وَالْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ مَعَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ فِي الْحَجْرِ، فَجَلَسَ إِلَيْهِمَا، ثُمَّ قَالَ: يَا بْنَ عَبَّاسٍ، صِفْ لِي إِيَّكَ الَّذِي تَعْبُدُهُ، فَأَطْرَقَ ابْنُ عَبَّاسٍ طَوِيلًا مُسْتَبْطِئًا بِقَوْلِهِ، فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ: إِلَيَّ يَا بْنَ الْأَزْرَقِ الْمُتَوَرِّطُ فِي الصَّلَاةِ الْمُرْتَكِسَ فِي الْجِهَالَةِ، أُجِيبُكَ عَمَّا سَأَلْتَ عَنْهُ، فَقَالَ: مَا إِيَّاكَ سَأَلْتُ فَتُجِيبَنِي، فَقَالَ لَهُ ابْنُ عَبَّاسٍ: مَهْ سَلَّ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ، فَإِنَّهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ النَّبِيِّ وَمَعَهُ مِنَ الْحِكْمَةِ، فَقَالَ لَهُ: صِفْ لِي، فَقَالَ: أَصْفُهُ بِمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ، وَأَعْرَفُهُ بِمَا عَرَفَ بِهِ نَفْسَهُ: لَا يُدْرِكُ بِالْحَوَاسِّ، وَلَا يُقَاسُ بِالنَّاسِ، قَرِيبٌ عَيْرٌ مُلْزَقٍ، وَبَعِيدٌ عَيْرٌ مُتَقَصٌّ، يُوحَدُ وَلَا يُبَعَّضُ، لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ.

قَالَ: فَبَكَى ابْنُ الْأَزْرَقِ بُكَاءً شَدِيدًا، فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ علیه السلام: مَا يُبْكِيكَ؟ قَالَ: بَكَيْتُ مِنْ حُسْنِ وَصْفِكَ، قَالَ: يَا بْنَ الْأَزْرَقِ، إِنِّي أُخْبِرْتُ أَنَّكَ تُكْفِّرُ أَبِي وَأَخِي وَتُكْفِّرُنِي، قَالَ لَهُ نَافِعٌ: لَعْنُ قُلْتُ ذَاكَ، لَقَدْ كُنْتُمْ الْحُكَّامَ وَمَعَالِمَ الْإِسْلَامِ، فَلَمَّا بَدَلْتُمْ اسْتَبَدَلْنَا بِكُمْ.

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ: يَا بْنَ الْأَزْرَقِ، أَسَأَلُكَ عَنْ مَسْأَلَةٍ، فَأَجِبْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ: ﴿وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ

تَحَهُ، كَرُّ لَهْمَا^۱ إِلَى قَوْلِهِ: ﴿كَرَهُمَا﴾ مَنْ حُفِظَ فِيهِمَا؟ قَالَ: أَبُوهُمَا، قَالَ: فَأَيُّهُمَا أَفْضَلُ أَبُوهُمَا أَمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَفَاطِمَةُ؟ قَالَ: لَا بَلْ رَسُولُ اللَّهِ وَفَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: فَمَا حُفِظْنَا حَتَّى حَالَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْكُفْرِ.

فَنَهَضَ [ابْنُ الْأَزْرَقِ] ثُمَّ نَفَضَ ثُوبَهُ، ثُمَّ قَالَ: قَدْ نَبَّأَنَا اللَّهُ عَنْكُمْ مَعَشَرَ فُرَيْشٍ أَنْتُمْ قَوْمٌ حَصِيمُونَ.^۲

نافع بن آزرَق، وارد مسجد الحرام شد. حسین بن علی علیه السلام با عبدالله بن عباس در حجر [اسماعیل] نشسته بودند. کنار آنان نشست و گفت: ای ابن عباس! خدایی را که می پرستی، برایم توصیف کن. ابن عباس، مدتی دراز درباره گفته ابن ازرق به فکر فرو رفت. پس حسین علیه السلام به او فرمود: «ای ابن ازرق! ای فرو رفته در گمراهی و افتاده در نادانی! به سوی من بیا تا از آنچه پرسیدی، به تو پاسخ دهم». گفت: از تو نپرسیدم تا پاسخم را بدهی! ابن عباس به او گفت: خاموش باش و از زاده پیامبر خدا بپرس که او از خاندان نبوت بوده و از حکمت برخوردار است. نافع به حسین علیه السلام گفت: [خدا را] برایم توصیف کن. فرمود: «او را همان گونه توصیف می کنم که خود را توصیف کرده است و همان گونه می شناسانم که خود را شناسانده است. با حواس، درک و با مردم، سنجیده نمی شود. نزدیک است، اما نه چسبیده و دور است، اما در دسترس است. یگانه جزءناپذیر است. خدایی جز او - که بزرگ والاست - نیست». ابن آزرَق، سخت گریست. حسین علیه السلام به او فرمود: «چه باعث گریهات شد؟». گفت:

۱. سوره کهف، آیه ۸۲.

۲. مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۳۳، ص ۴۲۳-۴۲۴.

حدیث ۶۳۱.

از توصیف خوبت گریستم. حسین علیه السلام فرمود: «ای پسر اَزْرَق! به من رسیده که تو، پدر و برادرم و مرا تکفیر می‌کنی؟». نافع گفت: اگرچه چنین می‌گفتم؛ [اَمَّا الْآنَ می‌گوییم] شما فرمان روایانِ اسلام و نشانه‌های آنید. چون دیگران را به جای شما نهادند، ما نیز چنین پنداشتیم.

حسین علیه السلام به او فرمود: «ای پسر اَزْرَق! از تو سؤالی می‌پرسم. به من درباره این گفته خدای یگانه پاسخ ده که فرمود: «و اَمَّا دیوار، از آن دو پسر یتیم در شهر بود که زیر آن، گنجی داشتند» تا آنجا که می‌فرماید: «گنج آن دو». [خداوند]، گنج آن دو را برای چه کسی حفظ کرد؟». ابن اَزْرَق گفت: برای پدرشان [که فرد خوبی بود]. حسین علیه السلام فرمود: «کدام یک برترند؟ پدر آن دو یا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و فاطمه علیها السلام؟». ابن اَزْرَق گفت: نه؛ بلکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و فاطمه دختر پیامبر خدا [برترند]. فرمود: «[قریش، در کار ما] حرمت این دو را نیز نپاییدند تا آنجا که ما را کافر دانستند». ابن اَزْرَق، برخاست و لباسش را تکاند و سپس گفت: ای قریشیان! خدا، از شما خبر داده است که قومی ستیزه‌جوی هستید.

از جمله «تُكْفَرُ أَبِي وَأَخِي وَتُكْفَرُنِي» به دست می‌آید دشمنان اهل بیت علیهم السلام و در رأس آنان خوارج تکفیری بوده و از سوی آنان اولین تکفیر نسبت به اهل بیت علیهم السلام صادر شده است.

در نهج البلاغه آمده است:

وَرَوِي أَنَّهُ صَلَّى كَانَ جَالِسًا فِي أَصْحَابِهِ، إِذْ مَرَّتْ [فَمَرَّتْ بِهِمْ امْرَأَةٌ جَمِيلَةٌ، فَرَمَقَهَا الْقَوْمُ بِأَبْصَارِهِمْ، فَقَالَ صَلَّى: إِنَّ أَبْصَارَ هَذِهِ الْفُحُولِ طَوَامِحٌ، وَإِنَّ ذَلِكَ سَبَبٌ هِبَابِهَا، فَإِذَا نَظَرَ أَحَدُكُمْ إِلَى امْرَأَةٍ تُعْجِبُهُ فَلْيَلَامِسْ أَهْلَهُ، فَإِنَّمَا هِيَ امْرَأَةٌ كَامِرَاتِهِ.

فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْخَوَارِجِ: قَاتَلَهُ اللَّهُ كَافِرًا مَا أَفْقَهَهُ. [قَالَ] فَوَثَبَ الْقَوْمُ لِيَقْتُلُوهُ، فَقَالَ عليه السلام: زُوَيْدًا إِنَّمَا هُوَ سَبٌّ بِسَبِّ، أَوْ عَفُوٌّ عَن ذَنْبٍ.^۱

نقل شده که آن حضرت علیه السلام در میان یارانش نشستند بود که زنی زیبا از آنجا گذشت، حاضران دیده به آن زن دوختند. امام فرمود: همانا دیدگان این مردان به منظره شهوت‌آمیز دوخته شده و به هیجان آمده‌اند، هرگاه کسی از شما با نگاه به زنی به شگفتی آید، با همسرش بیامیزد که او نیز زنی چون زن وی باشد. مردی از خوارج گفت: خدا این کافر را بکشد چقدر فقه می‌داند! مردم برای کشتن او برخاستند، امام فرمود: آرام باشید، دشنام را با دشنام باید پاسخ داد یا بخشیدن از گناه.

محمد ناصرالدین البانی می‌گوید:

فَإِنَّ مَسْأَلَةَ التَّكْفِيرِ عَمُومًا . لَا لِلْحُكَّامِ فَقَطْ، بَلْ وَلِلْمُحْكَمِينَ أَيْضًا . هِيَ فِتْنَةٌ عَظِيمَةٌ قَدِيمَةٌ، تَبْتَلِيهَا فِرْقَةٌ مِنَ الْفِرْقِ الْإِسْلَامِيَّةِ الْقَدِيمَةِ، وَهِيَ الْمَعْرُوفَةُ بِ (الْخَوَارِجِ).^۲

مسئله تکفیر به طور عموم، نه تنها برای حاکمان، بلکه برای محکومان نیز فتنه بزرگ و قدیمی است که فرقه‌ای از فرقه‌های اسلامی قدیمی آن را بنا کرده و موسوم به «خوارج» است.

لزوم توجیه کردن تکفیری‌ها

و نیز در حدیث اخیر امام حسین علیه السلام، از این خطاب حضرت به نافع بن ازرق استفاده می‌شود باید تکفیری‌ها را مؤاخذه کرده و آنان را به راه راست هدایت نمود؛ همان‌گونه که حضرت با توصیف حقیقی از خدا برای او ثابت کرده که ما مؤمن

۱. علی بن ابی‌طالب علیه السلام، نهج البلاغه، کلام قصار ۴۲۰.

۲. البانی، فتنه تکفیر، ص ۱۴.

واقعی هستیم و لذا باید تکفیری‌ها را با بحث و استدلال و منطق به راه راست هدایت نموده و موحد و مؤمن بودن خود را برای آنان ثابت کنیم.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾^۱

با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت نما! و با آن‌ها به روشی که نیکوتر است، استدلال و مناظره کن!

از آنجا که علمای اسلام پی به خطر تکفیر مسلمانان برده‌اند لذا شدیداً دستور به احتیاط در این باره داده‌اند.

ابوحامد غزالی می‌نویسد:

والذي ينبغي أن يميل المحصل إليه الاحتراز من التكفير ما وجد إليه سبيلاً، فإن استباحة الدماء والأموال من المصلين إلى القبلة المصريحين بقول لا إله إلا الله محمد رسول الله خطأ، والخطأ في ترك ألف كافر في الحياة أهون من الخطأ في سفك محجمة من دم مسلم.^۲

و آنچه سزاوار است محصل به آن میل پیدا کند احتراز و دوری از تکفیر است تا آنجا که راه دارد؛ زیرا مباح کردن خون‌ها و اموال از نمازگزاران به سوی قبله که تصریح به وحدانیت خداوند و رسالت محمد ﷺ دارند اشتباه است و اشتباه در ترک هزار کافر در زندگی آسان‌تر است از ریختن کمی از خون مسلمان.

ابن حجر هیتمی می‌گوید:

۱. سوره نحل، آیه ۱۲۵.

۲. محمد بن محمد غزالی، *الاقتصاد فی الاعتقاد*، ص ۱۵۷.

ينبغي للمفتي أن يحتاط في التكفير ما أمكنه؛ لعظيم خطره وغلبة
عدم قصده سيما من العوام، وما زال أئمتنا على ذلك قديماً وحديثاً.^۱
سزاوار است برای فتوادهنده این که در تکفیر تا حدّ امکان احتیاط
کند؛ به جهت خطر بزرگ آن و غلبه عدم قصد آن، خصوصاً از عوام؛
و امامان ما همیشه چه قدیم و چه جدید بر این عقیده بوده‌اند.

ابن ابی العز می‌گوید:

من عيوب أهل البدع تكفير بعضهم بعضاً، ومن مباح أهل العلم
أنهم يخطئون ولا يكفرون.^۲

از عیوب اهل بدعت‌ها تکفیر یکدیگر است و از کارهای خوب اهل
علم این است که نسبت به خطا می‌دهند ولی تکفیر نمی‌کنند.

ابوالعباس قرطبی می‌گوید:

إنّ باب التكفير باب خطير، أقدم عليه كثير من الناس فسقطوا،
وتوقف فيه الفحول فسلموا، ولا نعدل بالسلامة شيئاً.^۳

باب تکفیر بابی خطرناک است و بسیاری از مردم بر آن اقدام نموده
و سقوط کرده‌اند ولی بزرگ‌مردان در آن توقف نموده و از [شر آن]
سالم مانده‌اند و ما سلامت را با هیچ چیزی معاوضه نمی‌کنیم.

ابن دقیق العید می‌گوید:

... وهذا وعيد عظيم لمن أكفر أحداً من المسلمين، وليس كذلك،
وهي ورطة عظيمة وقع فيها خلق كثير من المتكلمين ومن

۱. احمد بن محمد ابن حجر هيثمي، تحفة المحتاج في شرح المنهاج، ج ۹، ص ۸۸.

۲. ابن ابی العز، شرح العقيدة الطحاوية، ص ۳۲۰.

۳. احمد بن عمر قرطبی، المفهم لما أشكل من كتاب تلخيص مسلم، ج ۳، ص

المنسوبين إلى السنة وأهل الحديث، لما اختلفوا في العقائد فغلظوا
على مخالفيهم، وحكموا بكفرهم.^۱

... این وعده بزرگی است برای کسی که یکی از مسلمانان را تکفیر کرده در حالی که کافر نیست و این لغزش بزرگی است که بسیاری از متکلمان و منسوبین به سنت و اهل حدیث در آن گرفتار شده‌اند؛ هنگامی که در عقاید اختلاف کرده و با مخالفین خود با شدت برخورد نموده و حکم به کفر آنان کرده‌اند.

شوکانی می‌نویسد:

ففي هذه الأحاديث وما ورد موردها أعظم زاجر وأكبر واعظ عن
التسرّع في التكفير.^۲

و در این احادیث و آنچه نظیر آن‌ها وارد شده بزرگ‌ترین مانع و واعظی است از [دست برداشتن] از تسریع در تکفیر.

احمد بن حنبل به سندش از عبدالله بن عمر نقل کرده که رسول خدا ﷺ

فرمود:

إِذَا قَالَ الرَّجُلُ لِمُصَاحِبِهِ: يَا كَافِرُ، فَإِنَّهَا تَجِبُ عَلَيَّ أَحَدِهِمَا، فَإِنْ كَانَ
الَّذِي قِيلَ لَهُ كَافِرٌ فَهُوَ كَافِرٌ، وَإِلَّا رَجَعَ إِلَيْهِ مَا قَالَ.^۳

هرگاه کسی به همراهش بگوید: ای کافر! یکی از آن دو کافرند، اگر آن‌که این عنوان بر او اطلاق شده کافر باشد که کافر است وگرنه این عنوان به گوینده بازمی‌گردد.

۱. محمد بن علی ابن دقیق العید، *إحكام الأحكام شرح عمدة الأحكام*، ج ۲، ص

۲. شوکانی، *السیل الجرار المتدفق علی حدائق الأزهار*، ص ۹۷۸.

۳. ابن حنبل، *مسند الإمام احمد بن حنبل*، ج ۱۰، ص ۸۴، حدیث ۵۸۲۴.

از این حدیث استفاده می‌شود اسناد بی‌جهت کفر بر مسلمانان باعث کفر اسناد دهنده می‌شود و لذا باید در این اسناد بسیار احتیاط کرد.

از ابوذر نقل شده که از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنید که می‌فرمود:

لَا يَرْمِي رَجُلٌ رَجُلًا بِالْفُسُوقِ، وَلَا يَرْمِيهِ بِالْكَفْرِ، إِلَّا ارْتَدَّتْ عَلَيْهِ، إِنْ لَمْ يَكُنْ صَاحِبُهُ كَذَلِكَ.^۱

کسی دیگری را نسبت به کفر و فسق نمی‌دهد جز آن‌که بر خودش بازمی‌گردد اگر صاحبش چنین نباشد.

حسن بن فرحان مالکی می‌نویسد:

لا يجوز تكفير المسلم الذي يشهد ألا إله إلا الله وأنَّ محمداً رسول الله، ولم ينكر شرائع الإسلام الظاهرة المعلومة من الدين بالضرورة كالصلاة والصوم والزكاة والحج، ولم ينكر تحريم المحرمات المعلومة من الدين بالضرورة كالكذب والخيانة والظلم والزنا والسرقه، كما لا يجوز تبديعه ولا شتمه ولا لعنه.

وقد يرتكب المسلم مكفراً لكن لا يكفر المرتكب حتى يسأل عن سبب ارتكابه ذلك، ويتمّ التّحاور معه والمناظرة وتقديم البراهين والأدلة لتقوم عليه الحجة ويفهم الحجة وتؤخذ منه حجته إن كان عنده حجة أو دليل، ويصبر عليه ويلتمس له العذر ما أمكننا إلى ذلك سبيلاً، وتتمّ دعوته للحق برحمة ولين، وقد جاء النهي عن التكفير (تكفير المسلمين) في نصوص كثيرة...

وكانت سيرة الرسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خير مثال لتطبيق ذلك، فقد أجرى أحكام الإسلام على المنافقين (وهم أصحاب الدرك الأسفل من النار) ما

۱. بخاری، صحیح البخاری، ج ۸، ص ۱۵، حدیث ۶۰۴۵.

دام أنّهم يتّسمون باسم الإسلام رغم كفرهم بنبوّة النبي ﷺ ورغم معرفته ﷺ بكثير من أعيانهم معرفة يقينية.^۱

تکفیر مسلمانی که شهادت به وحدانیت خداوند و رسالت محمد ﷺ می‌دهد و شرایع اسلام که ظاهر و معلوم از دین و ضروری است؛ همچون نماز و روزه و زکات و حج را انکار نمی‌کند و نیز تحریم محرمات معلوم و ضروری از دین همچون دروغ و خیانت و ظلم و زنا و سرقت را انکار نمی‌نماید، جایز نیست، همان‌گونه که نسبت بدعت گزار بودن به او و دشنام دادن و نفرین به او نیز جایز نیست.

گاهی مسلمانی مرتکب عمل کفرآمیزی می‌شود ولی نمی‌توان مرتکب آن را تکفیر کرد تا از سبب ارتکاب آن سؤال نمود و گفتگو و مناظره و عرضه براهین و ادله را برای او تمام کرد تا حجت بر او تمام شده و آن را بفهمد و باید از او حجتش را درخواست کنی، اگر نزد او حجت و دلیل است و بر آن صبر نموده و درخواست عذر نمایی تا هر اندازه که امکان دسترسی برای ما وجود دارد؛ و باید دعوت او به حق را با رحمت و آرامی تمام نمایی، زیرا نهی از تکفیر (تکفیر مسلمین) در نصوص بسیاری وارد شده است...

و سیره و روش پیامبر ﷺ بهترین مثال برای تطبیق آن است؛ زیرا حضرت احکام اسلام را بر منافقان که جایگاهشان در پایین‌ترین طبقه از جهنم است جاری کرده تا زمانی که نام اسلام بر آنان منطبق است و به رغم کفر آنان به نبوت پیامبر ﷺ و به رغم شناخته شدن بسیاری از شخصیت‌های آنان به طور یقینی.

۱. حسن بن فرحان مالکی، قراءة في كتب العقائد: المذهب الحنبلي نموذجاً، ص

تکفیر یکدیگر قبل از ظهور

نعمانی به سندش از عمیره دختر نفیل نقل می‌کند که گفت:

سَمِعْتُ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام يَقُولُ: لَا يَكُونُ الْأَمْرُ الَّذِي تَنْتَظِرُونَهُ حَتَّى يَبْرَأَ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ، وَيَتَّقُلَ بَعْضُكُمْ فِي وُجُوهِ بَعْضٍ، وَيَشْهَدَ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ بِالْكَفْرِ، وَيَلْعَنَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا.
فَقُلْتُ لَهُ: مَا فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ مِنْ خَيْرٍ؟!
فَقَالَ الْحُسَيْنُ عليه السلام: الْخَيْرُ كُلُّهُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ، يَقُومُ قَائِمًا وَيَدْفَعُ ذَلِكَ كُلَّهُ.^۱

شنیدم حسین بن علی علیه السلام می‌فرماید: امری که انتظار آن را می‌کشید واقع نمی‌شود تا زمانی که برخی از شما از برخی دیگر بی‌زاری بجوید و به صورت یکدیگر آب دهان بیندازد و همدیگر را کافر بشمارد و یکدیگر را لعنت کنند.

به ایشان گفتم: پس در آن روزگار خیری نیست.

[امام] حسین علیه السلام فرمود: همه خیر در آن روزگار است قائم ما قیام می‌کند و همه این ناپسامانی‌ها را سامان می‌دهد.

از این حدیث به دست می‌آید از آفات عصر غیبت کبرا تکفیر مسلمین نسبت به یکدیگر است.

امام علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود:

يَأْتِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ حُدَنَاءُ الْأَسْنَانِ، سَفَهَاءُ الْأَحْلَامِ، يَقُولُونَ مِنْ خَيْرِ قَوْلِ الْبَرِيَّةِ، يَمْرُقُونَ مِنَ الْإِسْلَامِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ، لَا يُجَاوِزُ إِيمَانَهُمْ حَنَاجِرَهُمْ، فَأَيُّنَمَا لَقِيْتُمُوهُمْ فَاقْتُلُوهُمْ، فَإِنَّ قَتْلَهُمْ أَجْرٌ لِمَنْ قَتَلَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.^۲

۱. نعمانی، الغيبة، ص ۲۰۵-۲۰۶، حدیث ۹.

۲ بخاری، صحیح البخاری، ج ۴، ص ۲۰۰-۲۰۱، حدیث ۳۶۱۱.

در آخر زمان گروهی پیدا می‌شوند که تازه به دوران رسیده و کم‌خرد و بی‌دانش‌اند، سخنانی از بهترین مردم را (پیامبر ﷺ) می‌خوانند و به سبب تندروی از آیین اسلام آن‌گونه که تیر از کمان به در می‌رود خارج می‌شوند، قرآن می‌خوانند ولی از حنجره‌هایشان پایین نمی‌رود. پس هرکجا آنان را ملاقات کردید به قتل رسانید؛ چراکه کشتن آنان در روز قیامت دارای اجری برای کاشنده آنان است.

به نظر می‌رسد این حدیث اشاره به افرادی دارد که به جهت تکفیر مسلمین و اعمال خشونت بر ضد آنان از دین خارج شده و لذا مقابله با آنان لازم است.

ابن عابدین حنفی می‌نویسد:

مطلب في أتباع عبد الوهاب الخوارج في زماننا: (قوله: ويكفرون أصحاب نبينا - صلى الله عليه وسلم -) علمت أنّ هذا غير شرط في مسمى الخوارج، بل هو بيان لمن خرجوا على سيدنا علي - رضي الله تعالى عنه -، وإلا فيكفي فيهم اعتقادهم كفر من خرجوا عليه، كما وقع في زماننا في أتباع عبد الوهاب الذين خرجوا من نجد وتغلبوا على الحرمين وكانوا ينتحلون مذهب الحنابلة، لكنهم اعتقدوا أنّهم هم المسلمون وأنّ من خالف اعتقادهم مشركون، واستباحوا بذلك قتل أهل السنة وقتل علمائهم حتى كسر الله تعالى شوكتهم وخرّب بلادهم وظفر بهم عساكر المسلمين عام ثلاث وثلاثين ومائتين وألف^۱.

مطلبی در مورد خوارج زمان ما پیروان محمد بن عبدالوهاب، گفته او در تعریف خوارج: (اصحاب پیامبر ﷺ ما را تکفیر می‌کنند) دانستی که این (تکفیر اصحاب)، در نام‌گذاری به خوارج شرط نیست، بلکه

۱. محمد امین بن عمر ابن عابدین، رد المحتار علی الدر المختار، ج ۴، ص ۲۶۲.

خارجی کسی است که بر آقای ما علی (رضی الله تعالی عنه) خروج کرده است، وگرنه در مورد آنان کافی است اعتقادشان به کفر کسانی که بر او خروج کرده‌اند، همان‌گونه که در زمان ما درباره پیروان محمد بن عبدالوهاب اتفاق افتاد، کسانی که از نجد خروج کرده و بر حرمین غالب شدند و مذهب حنابله را به خود منتسب نمودند، ولی معتقد بودند که تنها خودشان مسلمان‌اند و هرکس که مخالف اعتقادشان باشد مشرک است و از این راه کشتن اهل سنت و علمای آنان را مباح دانستند تا این‌که خداوند شوکت و ابهت آنان را خورد کرده و شهرهای آنان را خراب نمود و در سال ۱۲۳۳ لشکر مسلمانان را بر آنان پیروز گردانید.

مخالفت حضرت مهدی علیه السلام با تکفیر یکدیگر

و نیز از ارجاع کلمه «ذلك» به ماقبل به دست می‌آید حضرت مهدی علیه السلام با تکفیر یکدیگر مخالف است.

امام مهدی علیه السلام که مصلحی حقیقی است و راه و روش او بر پایه قانون جاویدان حق و عدل استقرار دارد و با فطرت و سرشت انسان‌ها هماهنگ و سازگار است، وحدتی واقعی را بر اساس اصول توحید و ایدئولوژی اسلامی پی می‌ریزد و همه انسان‌ها را در زیر شعار یگانه و دین واحد گرد می‌آورد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

... فَوَ اللَّهُ يَا مُفْضَلُ، لِيَرْفَعَنَّ عَنِ الْمَلَلِ وَالْأَدْيَانِ الْإِخْتِلَافَ وَيَكُونُ الدِّينُ كَلْمَةً وَاحِدًا!

... به خدا سوگند ای مفضل! [امام قائم] از میان ملت‌ها و آیین‌ها اختلاف را برمی‌دارد و یک دین بر همه حاکم می‌گردد.

قبح تکفیر مسلمین

و نیز از این حدیث به دست می‌آید مسلمانان باید یکدیگر را تحمل کرده و از تکفیر یکدیگر بپرهیزند.

نظر به اهمیت این مسئله در عصر حاضر، شواهد بسیاری بر آن ذکر خواهیم کرد.

در آیات بسیاری از تکفیر افراطی نهی گردیده است. اینک به برخی از آنها اشاره می‌کنیم.

۱. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَىٰ إِلَيْكُمْ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا﴾^۱

به کسی که اظهار صلح و اسلام می‌کند نگوئید: «مسلمان نیستی». در این آیه، خداوند متعال مسلمانان را از نسبت دادن کفر به دیگران به بهانه‌های مختلف، نهی کرده است.

۲. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَكِنَّ مَن شَرَحَ بِالْكَفْرِ صَدْرًا﴾^۲

آن‌ها که سینه خود را برای پذیرش کفر گشوده‌اند.

شوکانی در ذیل این آیه می‌نویسد:

فلا بدّ من شرح الصدر بالكفر وطمأنينة القلب به وسكون النفس إليه، فلا اعتبار بما يقع من طوارق عقائد الشر لا سيما مع الجهل بمخالفتها لطريقة الإسلام، ولا اعتبار بصدور فعل كفري لم يرد به فاعله الخروج عن الإسلام إلى ملّة الكفر، ولا اعتبار بلفظ تلقّظ به المسلم يدل على الكفر وهو لا يعتقد معناه.^۳

۱. سوره نساء، آیه ۹۴.

۲. سوره نحل، آیه ۱۰۶.

۳. شوکانی، السیل الجرار المتدفق علی حدائق الأزهار، ص ۹۷۸.

در حکم به کفر شرح صدر و اطمینان قلب و آرامش نفس به آن لازم است و لذا اعتباری به عارض شدن عقاید شر نیست، علی الخصوص با جهل به مخالفت آن با راه اسلام؛ و نیز اعتباری به صدور فعل کفرآمیزی که انجام دهنده آن قصد خروج از اسلام به ملت کفر ندارد نیست و نیز اعتباری به لفظی که مسلمانی به آن تلفظ کرده و دلالت بر کفر دارد ولی معنای آن را معتقد نبوده نیست.

۳. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿هُمُ لِلْكَافِرِينَ أَوْلَىٰ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ﴾^۱

آن‌ها در آن هنگام، به کفر نزدیک‌تر بودند تا به ایمان.

شیخ محمد عبده در ذیل این آیه می‌گوید:

وقال: إِنَّهُمْ أَقْرَبُ إِلَى الْكُفْرِ، وَلَمْ يَقُلْ: إِنَّهُمْ كُفَّارٌ مَعَ عِلْمِهِمْ بِحَالِهِمْ، تَأْدِيبًا لَهُمْ وَمَنْعًا لِلتَّهْجَمِ عَلَى التَّكْفِيرِ بِالْعَلَامَاتِ وَالْقُرَائِنِ.^۲

و فرمود: آنان به کفر نزدیک‌ترند و نفرمود: آنان کفار هستند در عین این‌که آگاه به حال آن‌هاست و این به جهت تأدیب و جلوگیری آنان از هجوم بر تکفیر با نشانه‌ها و قرائن [به ناحق] است.

شیخ محمد رشید رضا ذیل این آیه می‌نویسد:

فليعتبر بهذا متفقهة زماننا، الذين يسارعون في تكفير من يخالف شيئاً من تقاليدهم وعاداتهم، وإن كان من أهل البصيرة في دينه وإيمانه والتقوى في عمله، ولم يكونوا على شيء من ذلك.^۳

مدعیان فقاقت در زمان ما باید از این آیه درس عبرت بگیرند، آنان

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۶۷.

۲. محمد رشید بن علی رضا رشید رضا، تفسیر المنار، ج ۴، ص ۱۸۷.

۳. همان، ج ۴، ص ۱۸۸.

که در تکفیر مخالفان خود در یکی از تقلید و عاداتشان سرعت می‌نمایند گرچه از اهل بصیرت در دین و ایمان و تقوای در عمل باشد ولی هیچ یک از تقلید و عادات آنان را ندارد.

۴. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْأَسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ﴾^۱!

و یکدیگر را مورد طعن و عیب‌جویی قرار ندهید و با القاب زشت و ناپسند یکدیگر را یاد نکنید، بسیار بد است که بر کسی پس از ایمان نام کفرآمیز بگذارید.

گروهی از مفسران از جمله عکرمة و حسن و قتاده، دربارهٔ مصداق این آیه گفته‌اند:

هو قول الرجل لأخيه: يا كافر، يا فاسق.^۲

آن عبارت است از این‌که انسان به برادر دینی‌اش بگوید: ای کافر، ای فاسق.

از مجموعهٔ روایات استفاده می‌شود برای ورود در اسلام که موجب حفظ جان و مال و ناموس افراد می‌شود تنها اقرار به شهادتین کافی است و بر ما وظیفه نیست تا از نیت افراد تفتیش و تجسس نماییم و با توجیهاات واهی آنان را تکفیر کرده و خونشان را بریزیم، خصوصاً آن‌که همه سخن از اسلام و ایمان و توحید سر داده و اعمالی که انجام می‌دهند خلاف توحید و ایمان نمی‌دانند.

۱. ابن عمر از رسول خدا ﷺ نقل کرده که فرمود:

أَيُّمَا امْرِئٍ قَالَ لِأَخِيهِ: يَا كَافِرٌ، فَقَدْ بَاءَ بِهَا أَحَدَهُمَا، إِنْ كَانَ كَمَا قَالَ،
وَإِلَّا رَجَعَتْ عَلَيْهِ.^۳

۱. سوره حجرات، آیه ۱۱.

۲. یوسف بن عبد الله ابن عبد البر، الاستذکار، ج ۸، ص ۵۴۹.

۳. قشیری نیسابوری، صحیح مسلم، ج ۱، ص ۷۹، حدیث ۶۰.

هرگاه کسی به برادرش بگوید: ای کافر یکی از این دو حالت بر اوست، اگر نسبت درست باشد که هیچ وگرنه به خودش بازمی‌گردد.

۲. ابن مسعود از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود:

مَا مِنْ مُسْلِمَيْنِ إِلَّا وَبَيْنَهُمَا سِتْرٌ مِنَ اللَّهِ، فَإِذَا قَالَ أَحَدُهُمَا لِصَاحِبِهِ هُجْرًا هَتَكَ سِتْرَهُ، وَإِذَا قَالَ: يَا كَافِرُ، فَقَدْ كَفَرَ أَحَدُهُمَا.^۱

هیچ دو مسلمانی نیست جز آن که بینشان ستری از جانب خداوند است و چون یکی از آن دو به رفیقش کلمه زشتی بگوید ستر الهی را پاره کرده است و چون بگوید: ای کافر یکی از آن دو کافرند.

۳. عمران بن حصین از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود:

إِذَا قَالَ الرَّجُلُ لِأَخِيهِ: يَا كَافِرُ، فَهُوَ كَقَتْلِهِ.^۲

هرگاه کسی به برادر دینی خود بگوید: ای کافر مثل آن است که او را به قتل رسانده باشد.

۴. از انس نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ صَلَّى صَلَاتَنَا، وَاسْتَقْبَلَ قِبَلَتَنَا، وَأَكَلَ ذَبِيحَتَنَا، فَذَلِكَ الْمُسْلِمُ الَّذِي لَهُ ذِمَّةُ اللَّهِ وَذِمَّةُ رَسُولِهِ، فَلَا تُخْفِرُوا اللَّهَ فِي ذِمَّتِهِ.^۳

هر کس مانند ما نماز بخواند و به قبله ما رو نماید و ذبیحه ما را بخورد، مسلمان است و چنین شخصی را خدا و رسول، امان داده‌اند. پس به کسی که در امان خدا است خیانت نکنید.

۵. همچنین انس بن مالک از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود:

أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَإِذَا قَالُوهَا، وَصَلُّوا

۱. المعجم الكبير، ج ۱۰، ص ۲۲۴، حدیث ۱۰۵۴۴.

۲. همان، ج ۱۸، ص ۱۹۳، حدیث ۴۶۳.

۳. بخاری، صحیح البخاری، ج ۱، ص ۸۷، حدیث ۳۹۱.

صَلَاتِنَا، وَاسْتَقْبَلُوا قِبَلَتَنَا، وَذَبَحُوا ذَبِيحَتَنَا، فَقَدْ حَرَمْتَ عَلَيْنَا دِمَاؤَهُمْ
وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّهَا، وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ.^۱

من مأمورم با مردم بجنگم تا اقرار به توحید نمایند و چون چنین کردند و نماز ما را به جای آورده و رو به قبله ما نماز گذارند و از ذبیحه ما استفاده نمایند، بر ماست که از خون‌ها و اموالشان به جز در موارد حق محافظت نماییم و حساب آن‌ها با خداست.

۶. از حمید نقل شده که گفت:

سَأَلَ مَيْمُونُ بْنُ سِيَاهٍ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ، قَالَ: يَا أَبَا حَمْرَةَ، مَا يُحَرِّمُ دَمَ
الْعَبْدِ وَمَالَهُ؟ فَقَالَ: «مَنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَاسْتَقْبَلَ قِبَلَتَنَا،
وَصَلَّى صَلَاتَنَا، وَأَكَلَ ذَبِيحَتَنَا، فَهُوَ الْمُسْلِمُ، لَهُ مَا لِلْمُسْلِمِ، وَعَلَيْهِ مَا
عَلَى الْمُسْلِمِ».^۲

میمون بن سیاه از انس بن مالک پرسید: ای ابوحمزه! چه چیز باعث حرمت خون بنده و مالش می‌شود؟ گفت: هر کس شهادت به وحدانیت خدا داده و رو به قبله ما بایستد و نماز ما را بخواند و از ذبیحه ما استفاده کند او مسلمان است و احکام مسلمانان بر او بار می‌شود.

ابن حجر در تعلیقه خود بر این حدیث می‌گوید:

... وفيه أنّ أمور الناس محمولة على الظاهر، فمن أظهر شعار الدين
أجريت عليه أحكام أهله ما لم يظهر منه خلاف ذلك.^۳

... معنای حدیث این است که امور مردم حمل بر ظاهر می‌شود. لذا هر کس شعار دین را اظهار کند احکام اهل دین بر او جاری می‌گردد مادامی که خلاف آن از او ظاهر نگردد.

۱. همان، ج ۱، ص ۸۷، حدیث ۳۹۲.

۲. همان، ج ۱، ص ۸۷-۸۸، حدیث ۳۹۳.

۳. ابن حجر عسقلانی، فتح الباری شرح صحیح البخاری، ج ۱، ص ۴۹۶.

۷. از عمر بن خطاب نقل شده که جبرئیل علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره اسلام سؤال کرد. حضرت فرمود:

«الْإِسْلَامُ أَنْ تَشْهَدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ)، وَتُقِيمَ الصَّلَاةَ، وَتُؤْتِيَ الزَّكَاةَ، وَتَصُومَ رَمَضَانَ، وَتَحُجَّ الْبَيْتَ إِنْ اسْتَطَعْتَ إِلَيْهِ سَبِيلًا»، قَالَ: صَدَقْتَ، قَالَ: فَعَجِبْنَا لَهُ يَسْأَلُهُ، وَيُصَدِّقُهُ، قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْإِيمَانِ، قَالَ: «أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ، وَمَلَائِكَتِهِ، وَكُتُبِهِ، وَرُسُلِهِ، وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، وَتُؤْمِنَ بِالْقَدَرِ خَيْرِهِ وَشَرِّهِ»، قَالَ: صَدَقْتَ، قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْإِحْسَانِ، قَالَ: «أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ، فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ»...^۱

اسلام آن است که شهادت به وحدانیت خدا و رسالت محمد صلی الله علیه و آله از جانب خدا دهی و نماز را برپا داشته و زکات بپردازی و روزه ماه رمضان را به جای آورده و حج خانه خدا را انجام دهی، اگر راه برای تو هموار بود. جبرئیل گفت: راست گفتی. او گفت: ما تعجب کردیم از این که جبرئیل از پیامبر صلی الله علیه و آله می پرسید و سپس او را تصدیق می کرد. جبرئیل گفت: خبر بده مرا از ایمان؟ گفت: این که به خدا و فرشتگان و کتابها و رسولان خدا و روز قیامت ایمان آوری و به قدر خیر و شرش ایمان داشته باشی. جبرئیل گفت: خبر بده مرا از احسان؟ گفت: این که خدا را عبادت کنی گویا تو را می بیند و اگر تو او را مشاهده نمی کنی [بدانی] که او تو را می بیند...

۸. بخاری به سندش از ابن عباس نقل کرده که گفت:

إِنَّ وَفْدَ عَبْدِ الْقَيْسِ لَمَّا أَتَوْا النَّبِيَّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) قَالَ: «مَنْ الْقَوْمُ؟ - أَوْ مِنَ الْوَفْدِ؟» قَالُوا: رَبِيعَةٌ، قَالَ: «مَرْحَبًا بِالْقَوْمِ، أَوْ بِالْوَفْدِ،

۱. قشیری نيسابوری، صحيح مسلم، ج ۱، ص ۳۶، حديث ۸.

عَيْرَ حَرَايَا وَلَا نَدَامَى»، فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّا لَا نَسْتَطِيعُ أَنْ نَأْتِيكَ إِلَّا فِي الشَّهْرِ الْحَرَامِ، وَبَيْنَنَا وَبَيْنَكَ هَذَا الْحَيُّ مِنْ كُفَّارٍ مُضْرٍ، فَمَرْنَا بِأَمْرِ فَصَلِّ، نُخْبِرُ بِهِ مَنْ وَرَاءَنَا، وَنَدْخُلُ بِهِ الْجَنَّةَ، وَسَأَلُوهُ عَنِ الْأَشْرِبَةِ: فَأَمَرَهُمْ بِأَرْبَعٍ، وَنَهَاهُمْ عَنْ أَرْبَعٍ، أَمَرَهُمْ: بِالْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَحَدَهُ، قَالَ: «أَتَدْرُونَ مَا الْإِيمَانُ بِاللَّهِ وَحَدَهُ؟» قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: «شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَإِقَامُ الصَّلَاةِ، وَإِيتَاءُ الزَّكَاةِ، وَصِيَامُ رَمَضَانَ، وَأَنْ تُعْطُوا مِنَ الْمَعْنَمِ الْخُمْسَ»...^۱

همانا جماعت عبد القیس چون خدمت پیامبر ﷺ رسیدند حضرت فرمود: این قوم چه کسانی هستند؟ یا فرمود: این قافله کیست؟ عرض کردند: قوم ربیعہ. حضرت فرمود: مرحبا به این قوم یا گروه، خوار و پشیمان نباشید. عرض کردند: ای رسول خدا! ما نمی‌توانیم جز در ماه حرام نزد شما بیاییم و بین ما و بین تو این قبیلہ از کفار مضر است، ما را به امری دستور ده که فاصله [بین حق و باطل] باشد تا به دیگران که پشت سر ما هستند [و خدمت شما نرسیده‌اند] خبر دهیم و با آن وارد بهشت گردیم و از او دربارهٔ آشامیدنی‌ها سؤال کرده و حضرت آنان را به چهار چیز دستور داده و از چهار چیز نهی نمود؛ آنان را به ایمان به خدای یگانه دستور داد و فرمود: آیا می‌دانید که ایمان به خدای یگانه چیست؟ گفتند: خدا و رسولش دانایتر است. فرمود: گواهی به وحدانیت خدا و این که محمد رسول خداست و برپایی نماز و پرداخت زکات و روزه ماه رمضان و این که از غنائم خمس بپردازید...

۱. بخاری، صحیح البخاری، ج ۱، ص ۲۰، حدیث ۵۳.

۹. از ابن عباس نقل شده که گفت:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) لِمُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ حِينَ بَعَثَهُ إِلَيَّ الْيَمَنِ: إِنَّكَ سَتَأْتِي قَوْمًا أَهَلَ كِتَابٍ، فَإِذَا جِئْتَهُمْ، فَأَدْعُهُمْ إِلَيَّ أَنْ يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوا لَكَ بِذَلِكَ، فَأَخْبِرْهُمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ فَرَضَ عَلَيْهِمْ خَمْسَ صَلَوَاتٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَوَلِيَّةٍ، فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوا لَكَ بِذَلِكَ، فَأَخْبِرْهُمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ فَرَضَ عَلَيْهِمْ صَدَقَةً تُؤْخَذُ مِنْ أَعْيَانِهِمْ فَتُرَدُّ عَلَىٰ فُقَرَائِهِمْ...^۱

رسول خدا صلی الله علیه و آله به معاذ بن جبل هنگام فرستادن او به سوی یمن فرمود: تو به زودی به سوی قومی از اهل کتاب روانه می‌شوی، چون نزد آنان آمدی دعوت کن آن‌ها را به گواهی به وحدانیت خدا و این‌که محمد صلی الله علیه و آله فرستاده اوست و اگر آنان تو را در این دعوت اطاعت کردند خبر بده به این‌که خداوند بر آنان پنج وعده نماز در شبانه‌روز واجب کرده است و چون تو را در این امر اطاعت کردند خبر بده آنان را به این‌که خداوند صدقه‌ای بر ایشان واجب کرده که از ثروتمندان گرفته و به فقیران داده می‌شود...

۱۰. عبیدالله بن عدی بن خیار می‌گوید:

إِنَّ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ حَدَّثَهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) وَهُوَ فِي مَجْلِسٍ فَسَارَهُ يَسْتَأْذِنُهُ فِي قَتْلِ رَجُلٍ مِنَ الْمُتَأَفِّقِينَ، فَجَهَرَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) فَقَالَ: «أَلَيْسَ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ؟» قَالَ الْأَنْصَارِيُّ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَلَا شَهَادَةَ لَهُ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ): «أَلَيْسَ يَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ؟» قَالَ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَلَا شَهَادَةَ لَهُ، قَالَ: «أَلَيْسَ يُصَلِّي؟» قَالَ: بَلَى يَا

۱. همان، ج ۲، ص ۱۲۸-۱۲۹، حدیث ۱۴۹۶.

رَسُولَ اللَّهِ، وَلَا صَلَاةَ لَهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ):
«أُولَئِكَ الَّذِينَ نَهَانِي اللَّهُ عَنْهُمْ»^۱.

همانا مردی از انصار این مطلب را گفت که به خدمت پیامبر ﷺ در مجلسی رسیده و مخفیانه از حضرت درباره کشتن مردی از منافقین اذن خواست. حضرت به طور آشکارا فرمود: آیا او گواهی به وحدانیت خدا نمی‌دهد؟ مرد انصاری گفت: آری ای رسول خدا ولی گواهی او بی‌فایده است. حضرت فرمود: آیا او گواهی به رسالت محمد از جانب خدا نمی‌دهد؟ عرض کرد: آری ولی گواهی او بی‌فایده است. حضرت فرمود: آیا او نماز نمی‌گذارد؟ عرض کرد: آری، ولی نماز او بی‌فایده است. حضرت فرمود: او و امثالش کسانی هستند که خداوند از کشتن آنها نهی فرموده است.

۱. بخاری به سندش از انس نقل کرده که گفت:

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) إِذَا عَزَا قَوْمًا لَمْ يُعِزْ حَتَّى يُصْبِحَ، فَإِنْ سَمِعَ أَذَانًا أَمْسَكَ، وَإِنْ لَمْ يَسْمَعْ أَذَانًا أَعَارَ بَعْدَ مَا يُصْبِحُ، فَتَزَلْنَا خَيْبَرَ لَيْلًا^۲.

رسول خدا ﷺ چون با قومی می‌خواست بجنگد جنگ را شروع نمی‌کرد تا صبح شود و چون صدای اذان را می‌شنید دست از جنگ برمی‌داشت و اگر صدای اذان را نمی‌شنید بعد از صبح حمله را شروع می‌کرد و ما شبانه وارد بر خیبر شدیم.

از این روایت استفاده می‌شود از آنجا که اذان نشانه اسلام و مسلمانی بوده و با مسلمان نباید جنگید، لذا پیامبر اسلام ﷺ به مجرد شنیدن صدای اذان از بین مردم محل، دست از جنگ می‌کشید.

۱. ابن حنبل، مسند الإمام/ احمد بن حنبل، ج ۳۹، ص ۷۳، حدیث ۲۳۶۷۰.

۲. بخاری، صحیح البخاری، ج ۴، ص ۴۷، حدیث ۲۹۴۳.

۱۲. مسلم نیز از انس نقل کرده که گفت:

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) يُعِيرُ إِذَا طَلَعَ الْفَجْرُ، وَكَانَ يَسْتَمِعُ الْأَذَانَ، فَإِنْ سَمِعَ أَذَانًا أَمْسَكَ وَإِلَّا أَعَارَ، فَسَمِعَ رَجُلًا يَقُولُ: اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ): «عَلَى الْفِطْرَةِ»، ثُمَّ قَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ): «خَرَجْتَ مِنَ النَّارِ». فَنَظَرُوا فَإِذَا هُوَ رَاعِي مِعْرَى^۱.

رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگاه فجر طلوع می کرد حمله را شروع می نمود و به اذان گوش فرا می داد و چون صدای اذان را می شنید دست می کشید و گرنه حمله می کرد. از مردی شنید که می گوید: الله اکبر الله اکبر. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مطابق فطرت. آنگاه گفت: اشهد ان لا اله الا الله، اشهد ان لا اله الا الله. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از آتش [دوزخ] خارج شدی. نگاه کردند دیدند چوپان بزهاست.

۱۳. از انس بن مالک نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

ثَلَاثٌ مِنْ أَصْلِ الْإِيمَانِ: الْكَفُّ عَمَّنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَلَا نُكْفَرُهُ بِذَنْبٍ، وَلَا نُخْرِجُهُ مِنَ الْإِسْلَامِ بِعَمَلٍ...^۲

سه عمل از اصل ایمان است: دست کشیدن از کسی که شهادت به وحدانیت خدا داده است و ما او را به جهت گناه تکفیر نکرده و او را به جهت هیچ کاری از اسلام نمی نماییم...

۱۴. ثابت بن ضحاک از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود:

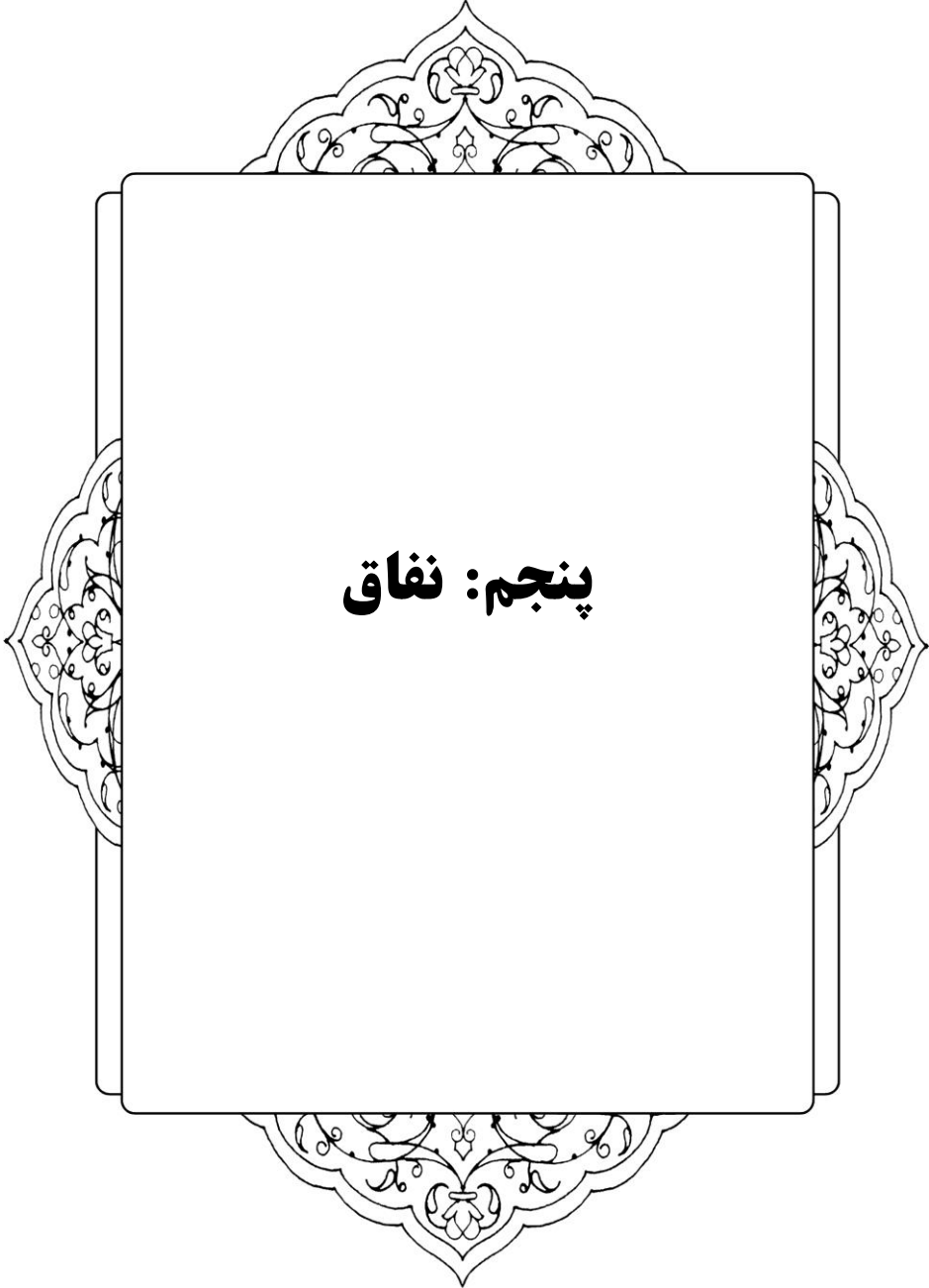
مَنْ حَلَفَ بِمَلَّةٍ غَيْرِ الْإِسْلَامِ كَاذِبًا فَهُوَ كَمَا قَالَ، وَمَنْ قَتَلَ نَفْسَهُ بِشَيْءٍ

۱. قشیری نیسابوری، صحیح مسلم، ج ۱، ص ۲۸۸، حدیث ۳۸۲.
 ۲. ابو داود سجستانی، سنن ابی داود، ج ۳، ص ۱۸، حدیث ۲۵۳۲.

عُذِّبَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ، وَلَعْنُ الْمُؤْمِنِ كَقَتْلِهِ، وَمَنْ رَمَى مُؤْمِنًا بِكُفْرٍ
فَهُوَ كَقَتْلِهِ.^۱

هرکس به دروغ به ملت غیر اسلام قسم یاد کند، او همان‌گونه است که گفته و هرکس خود را با چیزی به قتل برساند با همان چیز در آتش دوزخ عذاب خواهد شد و نفرین مؤمن همانند کشتن اوست و هرکس مؤمنی را به کفر نسبت دهد مانند آن است که او را به قتل رسانده باشد.

۱. بخاری، صحیح البخاری، ج ۸، ص ۲۶، حدیث ۶۱۰۵.



پنجم: نفاق

مقدمه

از آنجا که گاهی مسلمان خلاف آنچه را در دل دارد، اظهار می‌کند و به جهت ارتباط نفاق با کفر باطنی، جا دارد در اینجا به بحث از نفاق و منافق نیز پرداخته شود.

علامه مصطفوی درباره «نفاق» می‌نویسد:

النفاق من المناقفة، بمعنی الامتداد في جریان محدود، كما في المفاعلة، ويستعمل في العرف في امتداد اعتقاد وعمل متخالفين، أي يظهر في القول والعمل خلاف ما في ضميره، وهذا الإظهار له جریان محدود إلى أن ينفذ بوجود المقتضى، وليس له دوام. فَاَلْمُنَافِقُ فِي الْإِيمَانِ وَالِدِينِ وَالْأَصُولِ هُوَ كَافِرٌ فِي الْوَاقِعِ، وَنِفَاقُهُ جَرْمٌ آخِرٌ يُوْجِبُ الْإِغْوَاءَ وَالْخُدْعَةَ وَالْإِضْرَارَ. ولذا ترى قوله تعالى: ﴿إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا﴾!

وَيَقْدَمُ الْمُنَافِقُونَ لَشِدَّةِ الْاهْتِمَامِ بِهِمْ.

وقال تعالى: ﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ﴾^۲.

﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ﴾^۳.

۱. سوره نساء، آیه ۱۴۰.

۲. سوره نساء، آیه ۱۴۲.

۳. سوره نساء، آیه ۱۴۵.

﴿وَيَعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظُنَّ السُّوءَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السُّوءِ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾^۱!

«نفاق» از «منافقت» به معنای امتداد در جریان محدودی است، همان‌گونه که در مفهوم وزن «مفاعله» آمده و در عرف در امتداد اعتقاد و عمل مخالف با یکدیگر به کار می‌رود؛ یعنی در قول و عمل ظاهر می‌شود خلاف آنچه در باطن اوست و این اظهار دارای جریان محدودی است تا وجود مقتضی تمام شود و دوامی برای آن نیست. در نتیجه: منافق در ایمان و دین و اصول در واقع همان کافر است و نفاق او جرم دیگری است که موجب گمراهی و خدعه و ضرر رساندن به غیر است و لذا مشاهده می‌شود کلام خداوند متعال: ﴿إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا﴾ که چگونه در آن منافقان به جهت شدت اهمیت موقعیت آنان مقدم داشته شده‌اند.

و نیز می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ﴾.

﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ﴾.

﴿وَيَعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظُنَّ السُّوءَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السُّوءِ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾.

۱. سوره فتح، آیه ۶.

۲. مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۲، ص ۲۳۱.

الف) نفاق و منافق

در روایات امام حسین علیه السلام به مسئله نفاق و منافق اشاره شده است:

آنان که نفاق دیرینه دارند

منصور بن حسین آبی نقل می‌کند:

وَلَمَّا قَتَلَ مُعَاوِيَةَ حُجْرَ بْنَ عَدِيٍّ وَأَصْحَابَهُ، لَفِيَ فِي ذَلِكَ الْعَامِ الْحُسَيْنَ علیه السلام، فَقَالَ: أَبَا عَبَدِ اللَّهِ، هَلْ بَلَغَكَ مَا صَنَعْتُ بِحُجْرٍ وَأَصْحَابِهِ مِنْ شَيْعَةِ أَبِيكَ؟ فَقَالَ: لَا، قَالَ: إِنَّا قَتَلْنَاهُمْ وَكَفَّنَاهُمْ وَصَلَّيْنَا عَلَيْهِمْ.

فَصَحِكَ الْحُسَيْنُ علیه السلام، ثُمَّ قَالَ: خَصَمَكَ الْقَوْمُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَا مُعَاوِيَةَ، أَمَا وَاللَّهِ لَوْ وَلِينَا مِثْلَهَا مِنْ شَيْعَتِكَ مَا كَفَّنَاهُمْ وَلَا صَلَّيْنَا عَلَيْهِمْ، وَقَدْ بَلَغَنِي وَفُوعُكَ بِأَبِي حَسَنِ، وَقِيَامُكَ وَاعْتِرَاضُكَ بَنِي هَاشِمٍ بِالْعُيُوبِ، وَأَيْمُ اللَّهِ لَقَدْ أَوْتَرْتَ غَيْرَ قَوْسِكَ، وَرَمَيْتَ غَيْرَ غَرَضِكَ، وَتَنَاوَلْتَهَا بِالْعَدَاوَةِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ، وَلَقَدْ أَطَعْتَ امْرَأَةً مَا قَدَّمَ إِيمَانَهُ، وَلَا حَدَّثَ نِفَاقَهُ، وَمَا نَظَرَ لَكَ، فَانظُرْ لِنَفْسِكَ أَوْ دَعُ. يُرِيدُ: عَمَرُو بَنَ الْعَاصِ.^۱

چون معاویه، حُجْر بن عدی و یاران‌ش را کشت، در همان سال، حسین علیه السلام را دید و گفت: ای اباعبدالله! آیا آنچه را با حجر و یاران‌ش - که پیروان پدرت بودند - کرده‌ام، به تو خبر داده‌اند؟ فرمود: «نه».

گفت: ما آنان را کشتیم و کفن کردیم و بر آنان، نماز خواندیم.

حسین علیه السلام خندید و سپس فرمود: «ای معاویه! روز قیامت، این گروه، دشمن تو خواهند بود. هان! به خدا سوگند، اگر ما چنین کاری را با

۱. آبی، نثر الدر فی المحاضرات، ج ۱، ص ۲۲۹.

پیروان تو بکنیم، آنان را نه کفن می‌کنیم و نه بر ایشان نماز می‌خوانیم. به من خبر رسیده که به ابوالحسن علی علیه السلام ناسزا می‌گویی و بر بنی‌هاشم، عیب می‌گیری و به ستیز با آنان برخاسته‌ای. به خدا سوگند، زه کمان دیگری را می‌کشی و جایی جز هدف را نشانه رفته‌ای و دشمنی را از جایی نزدیک برای خود خریده‌ای. تو از کسی پیروی می‌کنی که در ایمان، سابقه‌ای ندارد و نفاقش هم تازه نیست و به سود تو نظر نداده است. تو خود برای خود بیندیش یا رها کن». منظور امام علیه السلام عمرو بن عاص بود.

از آخر این کلام حضرت به دست می‌آید افرادی هستند که نفاق دیرینه دارند و اطاعت از آنان جایز نیست.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ، بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ ﴾^۱.

پس برای آن‌که به وعده‌های خود با خدا وفا نکردند و همواره دروغ می‌گفتند، نفاقی [ثابت] در دل‌هایشان تا روزی که خدا را ملاقات کنند، باقی گذاشت.

از امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده که فرمود:

وَلَقَدْ قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنِّي لَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي مُؤْمِنًا وَلَا مُشْرِكًا؛
أَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيَمْنَعُهُ اللَّهُ بِإِيمَانِهِ، وَأَمَّا الْمُشْرِكُ فَيَقْمَعُهُ اللَّهُ بِشُرْكِهِ،
وَلِكِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ كُلَّ مُنَافِقٍ الْجَنَانِ عَالِمِ اللِّسَانِ، يَقُولُ مَا تَعْرِفُونَ
وَيَفْعَلُ مَا تُنْكِرُونَ.^۲

پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به من فرمود: «بر امت اسلام، نه از مؤمن و نه از

۱. سوره توبه، آیه ۷۷.

۲. علی بن ابی‌طالب علیه السلام، نهج البلاغه، نامه ۲۷.

مشرك هراسی ندارم، زیرا مؤمن را ایمانش بازداشته و مشرك را خداوند به جهت شرك او نابود می‌سازد، من بر شما از مرد منافقی می‌ترسم که درونی دو چهره و زبانی عالمانه دارد، گفتارش دلپسند و رفتارش زشت و ناپسند است».

بی‌محتوا بودن دین بر سر زبان‌ها

منصور بن حسین آبی می‌نویسد:

وَقَالَ الْفَرَزْدَقُ: لَقِيَنِي الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مُنْصَرَفِي مِنَ الْكُوفَةِ فَقَالَ: مَا وَرَاءَكَ يَا أَبَا فِرَاسٍ؟ قُلْتُ: أَصَدَقُكَ؟ قَالَ: الصَّدَقُ أُرِيدُ، قُلْتُ: أَمَّا الْقُلُوبُ فَمَعَكَ، وَأَمَّا السُّيُوفُ فَمَعَ بَنِي أُمَيَّةَ عَلَيْكَ، وَالنَّصْرُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ، قَالَ: مَا أَرَاكَ إِلَّا صَدَقْتَ، إِنَّ النَّاسَ عَبِيدُ الْمَالِ، وَالدِّينَ لَخُو عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ، يَخُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ بِهِ مَعَايِشُهُمْ، فَإِذَا مُحْصُوا لِلْإِبْتِلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ.^۱

و فرزدق گفت: امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ مرا در بازگشت از کوفه ملاقات کرد و فرمود: «ابوفراس! پشت سر چه خبر بود؟» گفتم: راست بگویم؟ فرمود: «من از شما راست می‌خواهم». عرض کردم: اما دل‌ها با شماست ولی شمشیرها با بنی‌امیه بر ضد شمایند! و یاری و پیروزی از جانب خداست. فرمود: «من جز راستی در تو نمی‌بینم، مردمان بردگان مال دنیا بوده و دین بر زبانشان است هر جا که به سود زندگی‌شان باشد می‌چرخند، ولی هرگاه مورد آزمایش قرار گیرند، دین‌داران بسی اندک اند!».

۱. آبی، نثر الدر في المحاضرات، ج ۱، ص ۲۳۰.

«لغو» به معنای خطا و سخن بدون فکر و تفکر است و از این کلام حضرت به دست می‌آید مردم بدون اندیشه و فکر سخن از دین به میان آورده و به مفاد آن ملتزم نیستند.

از امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده که درباره برخی از راویان حدیث فرمود:

رَجُلٌ مُنَافِقٌ مُظْهِرٌ لِلْإِيمَانِ، مُتَّصِنٌ بِالْإِسْلَامِ، لَا يَتَأْتَمُّ وَلَا يَتَحَرَّجُ،
يَكْذِبُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُتَعَمِّدًا، فَلَوْ عَلِمَ النَّاسُ أَنَّهُ مُنَافِقٌ كَاذِبٌ
لَمْ يَقْبَلُوا مِنْهُ، وَلَمْ يُصَدِّقُوا قَوْلَهُ، وَلَكِنَّهُمْ قَالُوا: صَاحِبُ رَسُولِ
اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَأَاهُ، وَسَمِعَ مِنْهُ، وَلَقِفَ عَنْهُ، فَيَأْخُذُونَ بِقَوْلِهِ، وَقَدْ أَخْبَرَكَ اللَّهُ
عَنِ الْمُنَافِقِينَ بِمَا أَخْبَرَكَ، وَوَصَفَهُمْ بِمَا وَصَفَهُمْ بِهِ لَكَ، ثُمَّ بَقُوا
بَعْدَهُ، فَتَقَرَّبُوا إِلَى أُمَّةِ الضَّلَالَةِ، وَالدُّعَاةِ إِلَى النَّارِ بِالزُّورِ وَالْبُهْتَانِ،
فَوَلَّوْهُمْ الْأَعْمَالَ، وَجَعَلُوهُمْ حُكَّامًا عَلَى رِقَابِ النَّاسِ، فَأَكَلُوا بِهِمْ
الدُّنْيَا، وَإِنَّمَا النَّاسُ مَعَ الْمُلُوكِ وَالِدُّنْيَا، إِلَّا مَنْ عَصَمَ اللَّهُ^۱.

منافقی که تظاهر به ایمان می‌کند و نقاب اسلام بر چهره دارد، نه از گناه می‌ترسد و نه از آن دوری می‌جوید و از روی عمد دروغ به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت می‌دهد. اگر مردم می‌دانستند که او منافق دروغ‌گو است، از او نمی‌پذیرفتند و گفتار دروغین او را تصدیق نمی‌کردند، اما با ناآگاهی می‌گویند او از اصحاب پیامبر است، رسول خدا را دیده و از او حدیث شنیده و از او گرفته است، پس حدیث دروغین او را قبول می‌کنند. در صورتی که خدا تو را از منافقین آن‌گونه که لازم بود آگاهاند و وصف آنان را برای تو بیان داشت. آنان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله باقی ماندند و به پیشوایان گمراهی و دعوت‌کنندگان به آتش با دروغ و تهمت نزدیک شده پس به آنان ولایت و حکومت بخشیدند و بر

۱. علی بن ابی طالب علیه السلام، نهج البلاغه، خطبه ۲۱۰.

گردن مردم سوار گردیدند و به وسیله آنان به دنیا رسیدند، همانا مردم هم با سلاطین و دنیا هستند، مگر آن کس که خدا او را حفظ کند.

انان که اسلامشان واقعی نیست

ابن اعثم می نویسد:

قَالَ: وَأَرْسَلَ عَبِيدُ اللَّهِ بَنُ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ أَنْ لِي إِلَيْكَ حَاجَةٌ، فَالْقَنِي إِذَا شِئْتَ حَتَّى أُخْبِرَكَ.
قَالَ: فَخَرَجَ إِلَيْهِ الْحُسَيْنُ حَتَّى وَافَقَهُ وَظَنَّ أَنَّهُ يُرِيدُ حَرْبَهُ، فَقَالَ لَهُ ابْنُ عُمَرَ: إِنِّي لَمْ أَدْعَكَ إِلَى الْحَرْبِ، وَلَكِنْ أَسْمَعُ مِنِّي، فَإِنَّهَا نَصِيحَةٌ لَكَ، فَقَالَ الْحُسَيْنُ: قُلْ مَا تَشَاءُ، فَقَالَ: إِعْلَمْ أَنَّ أَبَاكَ قَدْ وَتَرَ قُرَيْشًا، وَقَدْ بَغَضَهُ النَّاسُ وَذَكَرُوا أَنَّهُ هُوَ الَّذِي قَتَلَ عَثْمَانَ، فَهَلْ لَكَ أَنْ تَخْلَعَهُ وَتُخَالِفَ عَلَيْهِ حَتَّى نُؤَلِّبَكَ هَذَا الْأَمْرَ؟!

فَقَالَ الْحُسَيْنُ: كَلَّا وَاللَّهِ، لَا أَكْفُرُ بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ وَبِوَصِيِّ رَسُولِ اللَّهِ، أَحْسَنَ وَبِلَكَ مِنْ شَيْطَانٍ مَارِدٍ، فَلَقَدْ زَيَّنَ لَكَ الشَّيْطَانُ سُوءَ عَمَلِكَ، فَخَدَعَكَ حَتَّى أَخْرَجَكَ مِنْ دِينِكَ بِاتِّبَاعِ الْقَاسِطِينَ وَنُصْرَةِ هَذَا الْمَارِقِ مِنَ الدِّينِ، لَمْ يَزَلْ هُوَ وَأَبُوهُ حَرْبِينَ وَعَدَوِينَ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ، فَوَاللَّهِ مَا أَسْلَمَا، وَلَكِنَّهُمَا اسْتَسَلَمَا خَوْفًا وَطَمَعًا، فَأَنْتَ الْيَوْمَ تُقَاتِلُ عَنْ غَيْرِ مُتَدَمِّمٍ، ثُمَّ تَخْرُجُ إِلَى الْحَرْبِ مُتَخَلِّقًا لِتُرَائِي بِذَلِكَ نِسَاءَ أَهْلِ السَّامِ، ارْتَعْ قَلِيلًا، فَإِنِّي أَرْجُو أَنْ يَفْتُلِكَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ سَرِيعًا!

عبیدالله بن عمر بن خطاب [در جنگ صفین] بر حسین بن علی علیه السلام پیام فرستاد که: با شما کاری دارم، هر زمان خواستی مرا

ببین تا بگویم.

حضرت علیه السلام به سوی او رفت تا این که [او را یافته] جلو او را گرفت، ابن عمر پنداشت که می‌خواهد با او بجنگد، از این رو گفت: من تو را برای جنگ نخواستم ولی از من سخنی بشنو که در آن خیر توست. فرمود: «هر چه خواهی بگو!» عرض کرد: بدان که پدرت در حق قریش بی‌انصافی کرد و مردم با او دشمنی می‌کنند و می‌گویند: او عثمان را کشت. اکنون آیا می‌توانی او را برکنار سازی و با او ناسازگاری کنی تا ما خلافت را به تو واگذاریم؟!

حسین علیه السلام فرمود: «هرگز! به خدا سوگند من خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و وصی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را ناسپاسی نخواهم کرد. وای بر تو ای شیطان سرکش گمراه، از من دور شو! این شیطان است که کردار زشتت را آراسته و تو را فریب داده است تا آنجا که با پیروی مرتدان و یاری این برگشته از دین [معاویه]، تو را از دینت بیرون برده است، او و پدرش پیوسته در ستیز و دشمنی با خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مؤمنان بوده‌اند، به خدا سوگند آنان اسلام نیاوردند، بلکه از ترس و طمع تسلیم شدند. اکنون تو با بی‌شرمی به پیکار آمده با مخالفت [خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم] به جنگ ما می‌آیی تا بدین وسیله خود را بر زنان شامیان بنمایی؟! اندکی بچر که امید است خدا هر چه زودتر هلاکت کند.»

از جمله «فَوَاللَّهِ مَا أَسْلَمًا» به دست می‌آید برخی افراد اسلامشان واقعی نبوده و به خاطر خوف از عقوبت و رسیدن به مقام اسلام را اختیار کرده‌اند و ابوسفیان و فرزندش معاویه از این قبیل افراد هستند.

از امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده که فرمود:

وَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ صِرْتُمْ بَعْدَ الْهَجْرَةِ أَعْرَابًا، وَبَعْدَ الْمَوْلَاةِ أَحْرَابًا، مَا تَتَعَلَّقُونَ مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا بِاسْمِهِ، وَلَا تَعْرِفُونَ مِنَ الْإِيمَانِ إِلَّا رَسْمَهُ،

تَقُولُونَ النَّارَ وَلَا الْعَارَ، كَأَنَّكُمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَكْفُرُوا بِالْإِسْلَامِ عَلَيَّ وَجْهٍ
 أَنْتَهَاكَأَ لِحَرِيمِهِ، وَنَقْضًا لِمِيثَاقِهِ، الَّذِي وَضَعَهُ اللَّهُ لَكُمْ حَرَمًا فِي أَرْضِهِ،
 وَأَمْنًا بَيْنَ خَلْقِهِ.^۱

بدانید که پس از هجرت، دوباره همچون اعراب بادیه‌نشین شده‌اید و پس از وحدت و برادری به احزاب گوناگون تبدیل گشته‌اید، از اسلام تنها نام آن و از ایمان جز نشانی را نمی‌شناسید! شعار می‌دهید: آتش آری، ننگ هرگز! گویا می‌خواهید اسلام را واژگون و پرده حرمتش را پاره کنید؟ و پیمانی را که خدا برای حفظ حرمت مسلمین در زمین و عامل امنیت و آرامش مردم قرار داد بشکنید؟

و نیز فرمود:

أَلَا وَقَدْ قَطَعْتُمْ قَيْدَ الْإِسْلَامِ، وَعَطَلْتُمْ حُدُودَهُ، وَأَمَّتُمْ أَحْكَامَهُ.^۲

آگاه باشید! شما رشته پیوند با اسلام را قطع و اجرای حدود الهی را تعطیل و احکام اسلام را به فراموشی سپرده‌اید!

۱. علی بن ابی‌طالب علیه السلام، نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

۲. همان، خطبه ۱۹۲.

ب) از نشانه‌های نفاق

در روایات حضرت سید الشهداء علیه السلام به نشانه‌هایی از نفاق اشاره شده است:

از امام حسین علیه السلام نقل شده که درباره پدرش فرمود:

فَتَسَلَّمَ الْإِمَارَةَ لِإِقَامَةِ حُدُودِ عَطَلَتْ، وَالِدَلَّالَةَ عَلَى مَعَارِفِ أَنْكَرَتْ
وَجُهِلَتْ، وَأَنْفَتَقَتْ عَلَيْهِ أَعْلَامُ النَّفَاقِ وَرَايَاتُ الشَّقَاقِ، وَ... الدُّنْيَا،
وَتَزَيَّنَتْ بِأَحْسَنِ زِينَتِهَا، فَلَمْ يَزَلْ يَفْتَقُ مَا رَتَقُوا، وَيَرْتِقُ مَا فَتَقُوا حَتَّى
قَبَضَهُ اللَّهُ عَلَى خَيْرِ حَالَتِهِ وَأَفْضَلِ سَاعَاتِهِ.^۱

پدرم متولی امر خلافت شد به جهت حدودی که تعطیل شده و دستوراتی که متروک و مجهول مانده بودند، بعد از آن علم و بیرق‌های نفاق که دنیا برای صاحبان آنها لبخندی زده و خود را برای آنها زینت کرده و گوشه ابرویی به آنها نشان داده بود بر ضد پدرم متفق شدند و پدرم دائماً بست و بارهای آنها را درهم می‌شکست و دریدگی آنها را می‌دوخت تا این‌که خدا آن حضرت را در بهترین حالات و ساعات قبض روح کرد.

از جمله «وَأَنْفَتَقَتْ عَلَيْهِ أَعْلَامُ النَّفَاقِ» به دست می‌آید نفاق نشانه‌هایی دارد که با آنها شناخته می‌شود.

از امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده که فرمود:

أَوْصِيَكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ، وَأُحَدِّثُكُمْ أَهْلَ النَّفَاقِ، فَإِنَّهُمْ الصَّالُونَ
الْمُضِلُّونَ، وَالرَّالُونَ الْمُرِلُونَ، يَتَلَوَّنُونَ أَلْوَانًا، وَيَفْتَنُونَ افْتِنَانًا، وَيَعْمِدُونَكُمْ
بِكُلِّ عِمَادٍ، وَيَرْصِدُونَكُمْ بِكُلِّ مِرْصَادٍ، قُلُوبُهُمْ دَوِيَّةٌ، وَصِفَاحُهُمْ نَفِيَّةٌ،
يَمْسُونَ الْخَفَاءَ، وَيَدْبُونَ الصَّرَاءَ، وَصَفُّهُمْ دَوَاءٌ، وَقَوْلُهُمْ شِفَاءٌ، وَفِعْلُهُمْ

۱. علی بن موسی ابن طاووس، التشریف بالمنن فی التعریف بالفتن، ص ۳۶۳.

الدَّاءُ الْعِيَاءُ، حَسَدَةُ الرَّخَاءِ، وَمُؤَكَّدُو الْبَلَاءِ، وَمُقْنَطُو الرَّجَاءِ، لَهُمْ بِكُلِّ طَرِيقٍ صَرِيحٌ، وَإِلَى كُلِّ قَلْبٍ شَفِيعٌ، وَلِكُلِّ شَجْوٍ دُمُوعٌ، يَتَقَارَضُونَ الشَّنَاءَ، وَيَتَرَاقِبُونَ الْجَزَاءَ، إِنْ سَأَلُوا أَحْفُوا، وَإِنْ عَدَلُوا كَشَفُوا، وَإِنْ حَكَمُوا أَسْرَفُوا، قَدْ أَعَدُّوا لِكُلِّ حَقٍّ بَاطِلًا، وَلِكُلِّ قَائِمٍ مَائِلًا، وَلِكُلِّ حَيٍّ قَاتِلًا، وَلِكُلِّ بَابٍ مِفْتَاحًا، وَلِكُلِّ لَيْلٍ مِصْبَاحًا، يَتَوَصَّلُونَ إِلَى الطَّمَعِ بِالْيَأْسِ لِيُقِيمُوا بِهِ أَسْوَأَهُمْ، وَيُنْفِقُوا بِهِ أَعْلَاهُمْ، يَقُولُونَ فَيْشَبَّهُونَ، وَيَصِفُونَ فَيْمُوهُونَ، قَدْ هَوَّنُوا الطَّرِيقَ، وَأَصْلَعُوا الْمَضِيقَ، فَهُمْ لُئِمَةُ الشَّيْطَانِ، وَحَمَّةُ النَّيِّرَانِ ﴿أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخٰئِرُونَ﴾^۱

ای بندگان خدا! شما را به ترس از خدا سفارش می‌کنم و شما را از منافقان می‌ترسانم، زیرا آن‌ها گمراه و گمراه‌کننده، خطاکار و به خطاکاری تشویق‌کننده‌اند، به رنگ‌های گوناگون ظاهر می‌شوند، از ترفندهای گوناگون استفاده می‌کنند، برای شکستن شما از هر پناهگاهی استفاده می‌کنند و در هر کمینگاهی به شکار شما می‌نشینند، قلب‌هایشان بیمار و ظاهرشان آراسته است، در پنهانی راه می‌روند و از بیراهه‌ها حرکت می‌کنند. وصفشان دارو و گفتارشان درمان اما کردارشان دردی است بی‌درمان، بر رفاه و آسایش مردم حسد می‌ورزند و بر بلاء و گرفتاری مردم می‌افزایند و امیدواران را ناامید می‌کنند. آن‌ها در هر راهی کشته‌ای و در هر دلی راهی و بر هر اندوهی اشک‌ها می‌ریزند، مدح و ستایش را به یکدیگر قرض می‌دهند و انتظار پاداش می‌کشند، اگر چیزی را بخواهند اصرار می‌کنند و اگر ملامت شوند، پرده‌داری می‌کنند و اگر داوری کنند اسراف می‌ورزند. آن‌ها برابر هر حقی باطلی و برابر هر

۱. علی بن ابی طالب علیه السلام، نهج البلاغه، خطبه ۱۹۴.

دلیلی شبهه‌ای و برای هر زنده‌ای قاتلی و برای هر دری کلیدی و برای هر شی‌ی چراغی تهیه کرده‌اند. با اظهار یأس می‌خواهند به مطامع خویش برسند و بازار خود را گرم سازند و کالای خود را بفروشند، سخن می‌گویند اما به اشتباه و تردید می‌اندازند، وصف می‌کنند اما فریب می‌دهند، در آغاز، راه را آسان و سپس در تنگناها به بن‌بست می‌کشانند، آن‌ها یاوران شیطان و زبانه‌های آتش جهنم می‌باشند: «آنان پیروان شیطان‌اند و بدانید که پیروان شیطان زیانکاران‌اند».

۱. دشمنی با اهل بیت علیهم‌السلام

شیخ صدوق به سندش از حسین بن علی علیه‌السلام نقل کرده که فرمود:

مَا كُنَّا نَعْرِفُ الْمُنَافِقِينَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَّا بِبُغْضِهِمْ عَلِيًّا وَ
وُلْدَهُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ۱

ما در روزگار پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ منافقان را تنها از دشمنی‌شان با علی و فرزندان علیهم‌السلام می‌شناختیم.

از این کلام حضرت به دست می‌آید نشانه منافق دشمنی با خوبان و در رأس آنان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام است. از امیر مؤمنان علیه‌السلام نقل شده که فرمود:

لَوْ ضَرَبْتُ حَبِشُومَ الْمُؤْمِنِ بِسَيْفِي هَذَا عَلَى أَنْ يُبْغِضَنِي مَا أَبْغَضَنِي،
وَلَوْ صَبَبْتُ الدُّنْيَا بِجَمَاتِهَا عَلَى الْمُنَافِقِ عَلَى أَنْ يُحِبَّنِي مَا أَحَبَّنِي،
وَذَلِكَ أَنَّهُ قُضِيَ فَأَنْقَضَى عَلَى لِسَانِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: يَا عَلِيُّ،
لَا يُبْغِضُكَ مُؤْمِنٌ وَلَا يُحِبُّكَ مُنَافِقٌ ۲

اگر با شمشیرم بر بینی مؤمن بزنم که دشمن من شود، با من

۱. ابن بابویه، عیون أخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۲، ص ۶۷، حدیث ۳۰۵.

۲. علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، نهج البلاغه، کلام قصار ۴۵.

دشمنی نخواهد کرد و اگر تمام دنیا را به منافق ببخشم تا مرا دوست بدارد، دوست من نخواهد شد و این بدان جهت است که قضای الهی جاری شد و بر زبان پیامبر امی صلی الله علیه و آله گذشت که فرمود: «ای علی! مؤمن تو را دشمن نگیرد و منافق تو را دوست نخواهد داشت».

۲. کشتن امام معصوم

قندوزی حنفی می‌نویسد:

ثُمَّ حَمَلَ عَلَى الْقَوْمِ حَمَلَةً شَدِيدَةً فَكَشَفَهُمْ عَنِ الْمَشْرَعَةِ، فَأَرْسَلَ زَمَامَ فَرَسِهِ لِيَشْرَبَ، فَصَبَرَ حَتَّى يَشْرَبَ، وَمَدَّ يَدَهُ إِلَى الْمَاءِ وَعَرَفَ عُرْفَةً لِيَشْرَبَهَا، وَيَحْمِلُ إِلَى نِسَائِهِ مِنَ الْمَاءِ، وَإِذَا صَائِحٌ يَقُولُ: «يَا حُسَيْنُ، أَدْرِكْ حَيْمَةَ النَّسَاءِ فَإِنَّهَا هُتَكَتْ»، فَانْفَضَ الْمَاءَ مِنْ يَدِهِ وَأَقْبَلَ إِلَى الْحَيْمَةِ فَوَجَدَهَا سَالِمَةً، فَعَلِمَ أَنَّهَا مَكِيدَةٌ مِنَ الْقَوْمِ، فَأَنْشَأَ عِنْدَ ذَلِكَ يَقُولُ:

فَإِنْ تَكُنِ الدُّنْيَا تُعَدُّ نَفِيسَةً	فَإِنَّ ثَوَابَ اللَّهِ أَعْلَى وَأَجْزَلُ
وَإِنْ تَكُنِ الْأَرْزَاقُ قِسْمًا مُقَدَّرًا	فَقَلَّةُ سَعْيِ الْمَرْءِ فِي الرِّزْقِ أَجْمَلُ
وَإِنْ تَكُنِ الْأَمْوَالُ لِلتَّرْكِ جَمْعُهَا	فَمَا بَالُ مَتْرُوكٍ بِهِ الْمَرْءُ يَبْخُلُ
وَإِنْ تَكُنِ الْأَجْسَادُ لِلْمَوْتِ أَنْشِئَتْ	فَقَتْلُ الْفَتَى بِالسَّيْفِ فِي اللَّهِ أَفْضَلُ
عَلَيْكُمْ سَلَامٌ اللَّهُ يَا آلَ أَحْمَدَ	فَإِنِّي أَرَانِي عَنْكُمْ الْيَوْمَ أَرْحَلُ
أَرَى كُلَّ مَلْعُونٍ ظَلُومٍ مُنَافِقٍ	يَرُومُ فَنَانًا جَهْرَةً ثُمَّ يَعْمَلُ ^۱

سپس حسین علیه السلام بر آنان یورش سختی برد و از مشرعه [= نهر آب]

۱. قندوزی، ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۳، ص ۸۱.

دورشان کرد. او افسار اسبش را رها کرد تا آب بنوشد و شکیب ورزید تا اسب آب نوشید.

سپس دست خویش را به سوی آب دراز کرد و مشتی برگرفت تا آن را بنوشد و از آب سوی خانواده‌اش ببرد، لیک به ناگاه فریاد برآورنده‌ای گفت: «ای حسین! خیمهٔ زنان را دریاب که هتک شد»، حسین علیه السلام آب را از دستان خویش فروافکند و به خیمه روی نمود، لیک بی‌گزندش یافت و دانست که این نیرنگی از سوی آنان بوده است، بدین هنگام چنین سرود:

اگر دنیا گران‌مایه‌ای به شمار آید، پس پاداش پروردگار بالاتر و فراوان‌تر است.

اگر روزی‌ها قسمت شده و مقدر هستند، پس کمی تلاش آدمی در راه به دست آوردن روزی، زیباتر است.

اگر گردآوردن اموال، بهر وانهادن آن‌هاست، پس از چه رو آدمی به آنچه وانهادنی است بخل می‌ورزد؟

اگر پیکرها از بهر مرگ آفریده شده‌اند، پس کشته شدن جوانمرد در راه خداوند برتر است.

ای خاندان احمد! درود پروردگار بر شما که من خویش را چنان می‌بینم که از امروز از نزد شما رفتنی‌ام.

هر نفرین‌شدهٔ ستمگر دورویی را امروز چنان می‌بینم که در آشکارا نیستی ما را آهنگ می‌کند، سپس در این راه دست به کار می‌شود.

از مضمون بیت ششم به دست می‌آید از نشانه‌های افراد منافق، دست زدن به کشتن و نابودی امام و ولی خداست.

امام علی علیه السلام در آغاز جنگ جمل، ابن عباس را برای پند دادن به سوی زبیر

فرستاد و فرمود:

لَا تَلْقَيْنَ طَلْحَةَ، فَإِنَّكَ إِنْ تَلَقْتَهُ تَجِدُهُ كَالْتَّوْرِ عَاقِصًا قَرْنَهُ يَرْكَبُ
الصَّعْبَ، وَيَقُولُ: هُوَ الذَّلُولُ، وَلَكِنَّ الْقَ الرَّبِيبَ، فَإِنَّهُ أَلَيْنُ عَرِيكَةً، فَقُلْ
لَهُ: يَقُولُ لَكَ ابْنُ خَالِكَ: عَرَفْتَنِي بِالْحِجَازِ، وَأَنْكَرْتَنِي بِالْعِرَاقِ، فَمَا عَدَا
مِمَّا بَدَا.^۱

با طلحه، دیدار مکن، زیرا در برخورد با طلحه، او را چون گاو وحشی
می‌یابی که شاخش را تابیده و آماده نبرد است، سوار بر مرکب
سرکش می‌شود و می‌گوید، رام است. بلکه با زبیر دیدار کن که نرم‌تر
است. به او بگو، پسردایی تو می‌گوید: در حجاز مرا شناختی و در
عراق مرا نمی‌شناسی؟! چه شد که از پیمان خود باز گشتی!؟

حضرت علیه السلام در این کلام خود اشاره به نفاق عملی زبیر دارد که باعث شد با
وجود بیعت با حضرت و شناخت ایشان، جنگ جمل را به قصد کشتن امام علیه السلام
فرماندهی کند.

۳. انجام کار زشت و عذرخواهی از آن

از امام حسین علیه السلام نقل شده که فرمود:

إِيَّاكَ وَمَا تَعْتَدِرُ مِنْهُ؛ فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُسِيءُ وَلَا يَعْتَدِرُ، وَالْمُنَافِقُ كُلُّ
يَوْمٍ يُسِيءُ وَيَعْتَدِرُ.^۲

از آنچه موجب عذرخواهی می‌شود، بپرهیز که مؤمن، نه بد می‌کند و
نه عذر می‌خواهد و منافق، هر روز بد می‌کند و عذر می‌آورد.

از جمله دوم در این حدیث استفاده می‌شود منافق‌های علاماتی دارد از آن جمله
این‌که هر روز کار بد کرده و از آن عذرخواهی می‌کند.

۱. علی بن ابی‌طالب علیه السلام، نهج البلاغه، خطبه ۳۱.

۲. ابن شعبه، تحف العقول عن آل الرسول (صلی الله علیه و سلم)، ص ۲۴۸.

خداوند متعال می فرماید:

﴿يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ تُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ
 بَيَّنَّا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ
 عِلْمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾^۱

هنگامی که به سوی آنها [که از جهاد تَخَلَّف کردند] بازگردید، از شما عذرخواهی می کنند؛ بگو: «عذرخواهی نکنید، ما هرگز به شما ایمان نخواهیم آورد! چرا که خدا ما را از اخبارتان آگاه ساخته؛ و خدا و رسولش، اعمال شما را می بینند؛ سپس به سوی کسی که دانای پنهان و آشکار است بازگشت داده می شوید؛ و او شما را به آنچه انجام می دادید، آگاه می کند [و جزا می دهد!].»

ج) از وظایف ما نسبت به منافقان

در روایات حضرت سید الشهداء علیه السلام به برخی از وظایف مسلمانان نسبت به منافقان اشاره شده است:

از امام حسین علیه السلام نقل شده که خطاب به معاویه فرمود:

... وَأَيْمُ اللَّهِ لَقَدْ أُوتِرْتَ غَيْرَ قَوْسِكَ، وَرَمَيْتَ غَيْرَ عَرَضِكَ، وَتَنَاوَلْتَهَا بِالْعَدَاوَةِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ، وَلَقَدْ أَطَعْتَ أَمْرًا مَا قَدَّمَ إِيمَانَهُ، وَلَا حَدَّثَ نِفَاقَهُ، وَمَا نَظَرَ لَكَ، فَانظُرْ لِنَفْسِكَ أَوْ دَعُ. يُرِيدُ: عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ.^۱

... به خدا سوگند، زه کمان دیگری را می‌کشی و جایی جز هدفت را نشانه رفته‌ای و دشمنی را از جایی نزدیک برای خود خریده‌ای. تو از کسی پیروی می‌کنی که در ایمان، سابقه‌ای ندارد و نفاقش هم تازه نیست و به سود تو نظر نداده است. تو خود برای خود بیندیش یا رها کن». منظور امام علیه السلام عمرو بن عاص بود.

از ذیل این کلام حضرت به دست می‌آید حاکمان باید از مشاوره کردن با مشاوران حيله‌گری همچون عمرو بن عاص بپرهیزند؛ چون به نفع آنان نظر نمی‌دهند.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا ۖ فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ يَمَّا قَدَّمْت أَيْدِيَهُمْ ثُمَّ جَاءُوكَ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا

۱. آبی، نثر الدر في المحاضرات، ج ۱، ص ۲۲۹.

وَتَوْفِيقًا ﴿۶۶﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا ﴿۶۷﴾!

و هنگامی که به آن‌ها گفته شود: «به سوی آنچه خداوند نازل کرده و به سوی پیامبر بیاوید»، منافقان را می‌بینی که [از قبول دعوت] تو، اعراض می‌کنند! پس چگونه وقتی به خاطر اعمالشان، گرفتار مصیبتی می‌شوند، سپس به سراغ تو می‌آیند، سوگند یاد می‌کنند که منظور [ما از بردنِ داورى نزد دیگران]، جز نیکی کردن و توافق [میان طرفین نزاع]، نبوده است؟! آن‌ها کسانی هستند که خدا، آنچه را در دل دارند، می‌داند. از [مجازات] آنان صرف نظر کن! و آن‌ها را اندرز ده! و با بیانی رسا، نتایج اعمالشان را به آن‌ها گوشزد نما!

(د) از انواع نفاق

مقاتل، از امام سجاد علیه السلام از امام حسین علیه السلام نقل کرده که فرمود:

... يَا وَلَدِي، يَا عَلِيُّ، وَاللَّهِ لَا يَسْكُنُ دَمِي حَتَّىٰ يَبْعَثَ اللَّهُ الْمَهْدِيَّ،

فَيَقْتُلُ عَلَيَّ دَمِي مِنَ الْمُنَافِقِينَ الْكَفَرَةَ الْفَسَقَةَ سَبْعِينَ أَلْفًا.^۱

... فرزندم علی! به خدا سوگند خون من از جوشش نخواهد افتاد تا

خدا مهدی علیه السلام را برانگیزد و او انتقام خونم را از هفتاد هزار منافق

کافر فاسق بستاند.

از ذیل این کلام حضرت به دست می‌آید نفاق نوعی از کفر به حساب می‌آید؛

زیرا کفر درجات و مراتبی دارد.

از یزید صائخ نقل شده که گفت:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: رَجُلٌ عَلَىٰ هَذَا الْأَمْرِ إِنْ حَدَّثَ كَذَبًا، وَإِنْ وَعَدَ

أَخْلَفَ، وَإِنْ ائْتَمَنَ حَانَ، مَا مَنَزَلَتْهُ؟ قَالَ: هِيَ أَدْنَىٰ الْمَنَازِلِ مِنَ الْكُفْرِ

وَلَيْسَ بِكَافِرٍ.^۲

به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مردی به عقیده امامیه است، ولی اگر

حدیثی کند دروغ گوید و اگر وعده دهد تخلف کند و اگر چیزی به او

سپرده شود خیانت ورزد، چه مقامی دارد؟ فرمود: این نزدیک‌ترین

مراتب به کفر است، ولی کافر محسوب نمی‌شود.

۱. ابن شهرآشوب، مناقب آل ابي طالب علیهم السلام، ج ۴، ص ۸۵.

۲. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۹۰، حدیث ۵.

A decorative border with intricate Islamic calligraphy and floral motifs, featuring a central rectangular frame and ornate, pointed corners.

ششم: خشونت طلبی

مقدمه

در یک تعریف کلی می‌توان گفت «خشونت، عبارت است از اقدام علیه جسم و جان، شرف، مال و حقوق افراد، به طوری که ایجاد ترس نماید» و اقدام شامل اقدام فیزیکی مانند ضرب و جرح و قتل و همچنین اقدام معنوی مانند تهدید و توهین می‌شود. بعلاوه اقدامات قانونی و غیرقانونی دارای این خصوصیت را در برمی‌گیرد زیرا هر دو دسته، اقدام علیه افراد بوده در آنان ایجاد ترس می‌نماید؛ بنابراین مجازات نیز از مصادیق لغوی خشونت است. البته در لغت، معانی متعددی برای این لفظ شده است. خشونت کردن به معنای درشتی، تندی کردن، ضدّ لینت و نرمی، خشم، غضب و... که از خفیف‌ترین مصادیق خشونت به معنای رایج امروزی هستند، آمده است.^۱

دعوت اسلام به مدارا با مخالفان

مسلم به سندش از عایشه نقل کرده که پیامبر ﷺ فرمود:

إِنَّ الرَّفْقَ لَا يَكُونُ فِي شَيْءٍ إِلَّا زَانَهُ، وَلَا يُنْزَعُ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا شَانَهُ.^۲

رفق و مدارا در هیچ کاری وارد نمی‌شود جز آن که آن را زینت می‌دهد و از هیچ کاری گرفته نمی‌شود جز آن که آن را زشت می‌سازد.

و نیز از عایشه نقل کرده که رسول خدا ﷺ فرمود:

يَا عَائِشَةُ، إِنَّ اللَّهَ رَفِيقٌ يُحِبُّ الرَّفْقَ، وَيُعْطِي عَلَى الرَّفْقِ مَا لَا يُعْطِي عَلَى الْعُنْفِ، وَمَا لَا يُعْطِي عَلَى مَا سِوَاهُ.^۳

ای عایشه! همانا خداوند مدارا کننده است و مدارا را دوست دارد و

۱. سید محمود میرخلیلی، «خشونت و مجازات»، کتاب نقد، ش ۱۴ و ۱۵، ۱۳۷۹ ه.ش، ص ۱۲۷-۱۲۸.

۲. قشیری نيسابوری، صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۰۰۴، حدیث ۲۵۹۴.

۳. همان، ج ۴، ص ۲۰۰۳، حدیث ۲۵۹۳.

پاداشی را که به رفق و مدارا می‌دهد به تندخویی و سایر اعمال نمی‌دهد.

و نیز از جریر بن عبدالله نقل کرده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

مَنْ يُحْرَمَ الرَّفْقَ يُحْرَمَ الْخَيْرَ.^۱

کسی که از مدارات محروم شود از خیر محروم شده است.

و نیز نقل کرده که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به پدر ابو برده و معاذ، هنگام فرستادن آن دو به

یمن فرمود:

يَسْرًا وَلَا تُعَسِّرًا، وَبَشْرًا وَلَا تُتَفَرَّأَ، وَتَطَاوَعًا وَلَا تَخْتَلِفًا.^۲

آسان بگیرند و سخت نگیرند و بشارت دهید و باعث نفرت نشوید و پذیرش داشته باشید و مخالفت ننمایید.

و نیز به سندش از جابر نقل کرده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَبْعُنِي مُعْتَنًا وَلَا مُتَعْتَنًا، وَلَكِنْ بَعَثَنِي مُعَلِّمًا مُيسِّرًا.^۳

همانا خداوند متعال مرا سخت‌گیر و زحمت‌دهنده مبعوث نکرده، بلکه مرا معلمی آسان‌گیر مبعوث نموده است.

ابوسعید خدری می‌گوید:

بَعَثَ عَلِيٌّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ إِلَى النَّبِيِّ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) بِذُهَيْبَةٍ فَقَسَمَهَا بَيْنَ الْأَرْبَعَةِ: الْأَقْرَعِ بْنِ حَابِسِ الْحَنْظَلِيِّ، ثُمَّ الْمُجَاشِعِيِّ، وَعُيَيْنَةَ بْنِ بَدْرِ الْفَزَارِيِّ، وَزَيْدِ الطَّائِيِّ، ثُمَّ أَحَدِ بَنِي نَبْهَانَ، وَعَلْقَمَةَ بْنَ عَلَاتَةَ الْعَامِرِيِّ، ثُمَّ أَحَدِ بَنِي كِلَابٍ، فَغَضِبَتْ قُرَيْشٌ وَالْأَنْصَارُ، قَالُوا: يُعْطِي صَنَادِيدَ أَهْلِ نَجْدٍ وَيَدْعُنَا، قَالَ: «إِنَّمَا أَنَا لَفْهَمٌ». فَأَقْبَلَ رَجُلٌ غَائِرٌ الْعَيْنَيْنِ، مُشْرِفُ الْوَجْنَتَيْنِ، نَائِي الْجَبِينِ، كَثُّ اللَّحْيَةِ مَحْلُوقٌ، فَقَالَ:

۱. همان، ج ۴، ص ۲۰۰۳، حدیث ۲۵۹۲.

۲. همان، ج ۳، ص ۱۳۵۹، حدیث ۱۷۳۳.

۳. همان، ج ۲، ص ۱۱۰۴-۱۱۰۵، حدیث ۱۴۷۸.

أَنَّ اللَّهَ يَا مُحَمَّدُ، فَقَالَ: «مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ إِذَا عَصَيْتُ؟! أَيَأْمَنِي اللَّهُ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَلَا تَأْمُنُونِي؟!» فَسَأَلَهُ رَجُلٌ قَتَلَهُ، . أَحْسِبُهُ خَالِدَ بْنِ الْوَلِيدِ . فَمَنَعَهُ، فَلَمَّا وَلَّى قَالَ: «إِنَّ مِنْ ضِئْضِيِّ هَذَا، أَوْ: فِي عَقِبِ هَذَا قَوْمًا يَفْرَوُونَ الْقُرْآنَ لَا يُجَاوِزُ حَنَاجِرَهُمْ، يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ مُرُوقَ السَّهْمِ مِنَ الرَّمِيَّةِ، يَقْتُلُونَ أَهْلَ الْإِسْلَامِ وَيَدْعُونَ أَهْلَ الْأَوْثَانِ، لَيْنُ أَنَا أَدْرَكْتَهُمْ لَأَقْتُلَنَّهُمْ قَتْلَ عَادٍ»^۱.

علی (رضی الله عنه) برای پیامبر ﷺ قطعه کوچکی از طلا فرستاد و حضرت آن را بین چهار نفر تقسیم کرد: اقرع بن حابس حنظلی سپس مجاشعی و عیینة بن بدر فزاری و زید طائی، سپس یکی از بنی نبهان و علقمة بن علاثة عامری، سپس یکی از بنی کلاب. قریش و انصار [از این تقسیم] غضبناک شده و گفتند: به گردن کشان اهل نجد می‌دهد و ما را رها می‌کند؟ حضرت فرمود: من [با این کار] باعث تألیف [قلوب] آنان می‌شوم. پس مردی چشم فرو رفته و گونه‌ها برافروخته، پیشانی برآمده، با محاسنی پرپشت و سری تراشیده آمد و گفت: ای محمد! تقوا پیشه کن. حضرت فرمود: چه کسی خدا را اطاعت می‌کند اگر من نافرمانی کنم؟ آیا خداوند مرا بر اهل زمین امین قرار داده، ولی شما مرا امین نمی‌دانید؟! شخصی که گمانم خالد بن ولید بود از حضرت تقاضا کرد تا او را به قتل برساند، حضرت از آن جلوگیری کرد و چون او پشت نمود پیامبر ﷺ فرمود: بر طرفداری او قومی خارج می‌شوند که قرآن تلاوت می‌کنند، ولی از حنجره آنان نمی‌گذرد، آنان از دین خارج می‌شوند آن‌گونه که تیر از کمان بیرون می‌آید، آنان اهل اسلام را به قتل می‌رسانند و

۱. بخاری، صحیح البخاری، ج ۴، ص ۱۳۷، حدیث ۳۳۴۴.

بت پرستان را رها می‌کنند و اگر من آنان را درک کنم همانند قوم عاد به قتل می‌رسانم.

جابر بن عبدالله می‌گوید:

أَتَى رَجُلٌ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) بِالْجِعْرَانَةِ مُنْصَرَفَهُ مِنْ حُنَيْنٍ، وَفِي ثَوْبِ بِلَالٍ فِضَّةٌ، وَرَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) يَقْبِضُ مِنْهَا يُعْطِي النَّاسَ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، اْعْدِلْ، قَالَ: «وَيْلَكَ وَمَنْ يَعْدِلُ إِذَا لَمْ أَكُنْ أَعْدِلُ؟! لَقَدْ خَبَتَ وَخَسِرَتَ إِنْ لَمْ أَكُنْ أَعْدِلُ» فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ (رض): دَعْنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَأَقْتُلْ هَذَا الْمُنَافِقَ، فَقَالَ: «مَعَادَ اللَّهِ، أَنْ يَتَحَدَّثَ النَّاسُ أَنِّي أَقْتُلُ أَصْحَابِي، إِنَّ هَذَا وَأَصْحَابَهُ يَفْرَوُونَ الْقُرْآنَ، لَا يُجَاوِزُ حَنَاجِرَهُمْ، يَمْرُقُونَ مِنْهُ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ»^۱.

مردی در جعرانه خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد هنگامی که از حنین بازمی‌گشت، در آن وقت در لباس بلال نقره بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن مشت مشت برمی‌داشت و به مردم می‌داد. آن مرد گفت: ای محمد! به عدالت رفتار کن. حضرت فرمود: وای بر تو! چه کسی به عدالت رفتار می‌کند اگر من به عدالت رفتار ننمایم؟ تو زیان و خسران دیدی اگر من به عدالت رفتار نکنم. عمر بن خطاب گفت: بگذار تا من این منافق را به قتل رسانم. حضرت فرمود: پناه می‌برم به خدا از این که مردم بگویند من اصحابم را به قتل رسانده‌ام، همانا این مرد و اصحابش قرآن را تلاوت می‌کنند ولی از حنجره آنان تجاوز نمی‌کند و از دین خارج می‌شوند همان‌گونه که تیر از کمان خارج می‌شود.

۱. قشیری نيسابوری، صحيح مسلم، ج ۲، ص ۷۴۰، حديث ۱۰۶۳.

عبدالرحمن بن ابی لیلی می گوید:

حَدَّثَنَا أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) أَنَّهُمْ كَانُوا يَسِيرُونَ
مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) فِي مَسِيرٍ، فَتَامَ رَجُلٌ مِنْهُمْ،
فَانْطَلَقَ بَعْضُهُمْ إِلَى نَبَلٍ مَعَهُ فَأَخَذَهَا، فَلَمَّا اسْتَيْقَظَ الرَّجُلُ فَرِغَ،
فَصَحِكَ الْقَوْمُ، فَقَالَ: «مَا يُصْحِكُكُمْ؟»، فَقَالُوا: لَدَا، إِلَّا أَنَّا أَخَذْنَا نَبَلًا
هَذَا فَفَرِغَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ): «لَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ
أَنْ يُرْوَعَ مُسْلِمًا»^۱.

اصحاب رسول خدا ﷺ برای ما روایت کرده‌اند که همراه او در مسیری حرکت می‌کردند و مردی از میان آن‌ها خوابید، برخی از آن‌ها تیر او را برداشت و چون آن مرد بیدار شد ترسید و آنان همگی خندیدند. حضرت فرمود: برای چه می‌خندید؟ گفتند: چیزی نیست، جز آن‌که تیر او را برداشتیم و او ترسید. رسول خدا ﷺ فرمود: جایز نیست بر مسلمان که مسلمان را بترساند.

مناوی در کتاب «فیض القدير» بعد از نقل حدیث فوق در شرح آن می‌گوید:

(لَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يُرْوَعَ) بالتشديد، أي يفزع (مسلمًا) وإن كان
هازلًا، كإشارته بسيف أو حديدة أو أفعى أو أخذ متاعه فيفزع لفقده،
لما فيه من إدخال الأذى والضرر عليه، والمسلم من سلم المسلمون
من لسانه ویده.^۲

بر مسلمان جایز نیست که مسلمان را بترساند گرچه به شوخی باشد، مثل اشاره با شمشیر یا آهن یا افعی، یا آن‌که مالش را بردارد که به خاطر از دست رفتنش بترسد؛ چرا که در این کارها اذیت و ضرر وارد کردن بر اوست و مسلمان کسی است که مسلمانان از زبان و دستش در امان باشند.

۱. ابن حنبل، مسند الإمام احمد بن حنبل، ج ۳۸، ص ۱۶۳، حدیث ۲۳۰۶۴.

۲. مناوی، فیض القدير شرح الجامع الصغير، ج ۶، ص ۴۴۷، حدیث ۹۹۵۸.

موارد جواز اعمال خشونت در اسلام

خشونت را می‌توان به خشونت نیک و خشونت قبیح تقسیم کرد؛ زیرا در مواردی اعمال خشونت ضرورت دارد که در حقیقت می‌توان آن را رحمت نامید. خشونت‌های حسن و نیک را می‌توان در مواردی خلاصه کرد:

۱. خشونت به معنای قاطعیت و سرسختی در اجرای قانون و سختگیری در تحقق عدالت و صلابت در دفاع از حق که امام علی علیه السلام مصداق بارز آن بود.
۲. خشونت قانونی و سختگیری طبق قانون؛ زیرا اگر چنین نباشد نظم در جامعه پدید نمی‌آید و در نتیجه، حقوق آحاد و جوامع انسانی تضییع خواهد شد و لذا قرآن کریم می‌فرماید:

﴿تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾^۱

این‌ها حدود و مرزهای الهی است؛ از آن، تجاوز نکنید! و هر کس از آن تجاوز کند، ستمگر است.

۳. خشونت از سوی مقام مسئول؛ زیرا دخالت نابجا و بی‌جواز از عناصر غیرمسئول در ایجاد خشونت، نظم و امنیت عمومی را به مخاطره می‌اندازد.
۴. خشونت رحمانی؛ زیرا خشونت از سوی خالق رحمان و مربی غمگسار، از آن جهت که به انگیزه تربیت و با هدف تکامل بخشی و طبعاً از سر مهر است، کاری ارزشی است.

۵. خشونت در قبال دشمنان و حق‌ستیزان و تعدی‌کنندگان به حقوق مردم، آن‌گونه که قرآن می‌فرماید:

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾^۲

محمد صلی الله علیه و آله فرستاده خداست؛ و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید و در میان خود مهربان‌اند.

۱. سوره بقره، آیه ۲۲۹.

۲. سوره فتح، آیه ۲۹.

۶. خشونت در برابر زورگویان و ستم کیشان، آن گونه که امام علی علیه السلام خطاب به امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرمود:

مُونَا لِلظَّالِمِ خَصْمًا وَلِلْمَظْلُومِ عَوْنًا^۱

خصم ستمگر و یار ستمدیده باشید.

۷. خشونت بازدارنده، قرآن در این مورد می فرماید:

﴿فَإِنْ بُغِتْ أَحَدُهُمَا عَلَى الْآخَرَىٰ فَقَاتِلْهُمَا أَلَّتِي تَبَغَىٰ حَتَّىٰ تَقَىٰ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ﴾^۲

پس اگر یکی از آن دو بر دیگری تجاوز کند، با گروه متجاوز پیکار کنید تا به فرمان خدا بازگردد.

۸. خشونت علیه خائنان و فتنه‌گران. خوارج، چهره در چهره امام علی علیه السلام ایستاده و در حالی که هزاران مؤمن به حضرت اقتدا کرده بودند بر ضد او شعار دادند. حضرت در ابتدا اجازه نمی‌داد کسی متعرض آن‌ها شود، اما وقتی کار آن‌ها به خشونت و خیانت رسید و دست به شمشیر بردند و به اقدام عملی بر ضد امام علی علیه السلام انجامید و جنگ نهروان برپا شد، حضرت با آنان شدیداً برخورد کرد و تنها جایی که پس از غلبه بر دشمن آشکارا حضرت بدان مباحات کرد اینجا بود که فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ، فَإِنِّي فَقَاتُ عَيْنَ الْفِتْنَةِ، وَلَمْ يَكُنْ لِيَجْتَرِئَ عَلَيْهَا أَحَدٌ غَيْرِي...^۳

ای مردم! من بودم که چشم فتنه را کردم و جز من هیچ کس جرئت چنین کاری را نداشت...

۹. خشونت با رهبران کفر و ظلم به جهت ریشه‌کن کردن ظلم و ظلمت، آن گونه که خداوند می فرماید:

﴿فَقَاتِلُوا أَيْمَةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَنَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُوْنَ﴾^۴

۱. علی بن ابی طالب علیه السلام، نهج البلاغه، نامه ۴۷.

۲. سوره حجرات، آیه ۹.

۳. علی بن ابی طالب علیه السلام، نهج البلاغه، خطبه ۹۳.

۴. سوره توبه، آیه ۱۲.

با پیشوایان کفر پیکار کنید، چرا که آن‌ها پیمانی ندارند، شاید [با شدت عمل] دست بردارند.

۱۰. خشونت برای اهداف برین انسانی و احقاق حق و استقرار عدالت و لذا خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَل لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَل لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا﴾^۱

چرا در راه خدا و [در راه] مردان و زنان و کودکانی که [به دست ستمگران] تضعیف شده‌اند، پیکار نمی‌کنید؟! همان افراد [ستمیده‌ای] که می‌گویند: پروردگارا! ما را از این شهر (مکه) که اهلش ستمگرند، بیرون ببر! و از طرف خود، برای ما سرپرستی قرار ده! و از جانب خود، یار و یاورى برای ما تعیین فرما!

۱۱. خشونت و قاطعیت و سرسختی و سازش‌ناپذیری در دفاع از دین، آن‌گونه که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ جَاهَدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ﴾^۲

ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن و بر آن‌ها سخت بگیر! جایگاهشان جهنم است؛ و چه بد سرنوشتی دارند!

۱۲. خشونت در دفاع از منافع ملی و حراست از مصالح بشریت؛ و لذا خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ لِلدِّينِ لِلَّهِ فَإِنْ آنَهُمْ فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ﴾^۳

۱. سوره نساء، آیه ۷۵.

۲. سوره توبه، آیه ۷۳.

۳. سوره بقره، آیه ۱۹۳.

و با آن‌ها پیکار کنید! تا فتنه [و بت‌پرستی و سلب آزادی از مردم]، باقی نماند؛ و دین، مخصوص خدا گردد. پس اگر [از روش نادرست خود] دست برداشتند، [مزاحم آن‌ها نشوید! زیرا] تعدی جز بر ستمکاران روا نیست.

۱۳. خشونت در برابر خشونت، آنجا که قرآن کریم می‌فرماید:

﴿فَمَنْ أَعَدَّى عَلَيْكُمْ فَأَعِدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا أَعَدَّى عَلَيْكُمْ وَأَتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾^۱

و [به طور کلی] هر کس به شما تجاوز کرد، همانند آن بر او تعدی کنید! و از خدا بپرهیزید [و زیاده‌روی ننمایید!] و بدانید خدا با پرهیزکاران است!

زیرا گاهی خشونت را جز به خشونت نمی‌توان برانداخت. از حضرت علی علیه السلام روایت شده که فرمود:

رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ، فَإِنَّ الشَّرَّ لَا يَدْفَعُهُ إِلَّا الشَّرُّ.^۲

سنگ را به همان سمت که دشمن پرتاب کرده برگردانید که شر جز به شر زدوده نمی‌شود.

۱۴. خشونت به عنوان واپسین چاره در برابر قضا یا و بلا یا، همان‌گونه که رفتار پیامبر و امامان اهل بیت علیهم السلام این چنین بوده که صبر کرده و سماحت می‌ورزیدند و تا ناچار نمی‌شدند خشم نمی‌گرفتند و خشونت نمی‌کردند.

اینک بعد از ذکر این مقدمه به احادیث امام حسین علیه السلام درباره خشونت می‌پردازیم:

۱. سوره بقره، آیه ۱۹۴.

۲. علی بن ابی‌طالب علیه السلام، نهج البلاغه، کلام قصار ۳۱۴.

خشونت و خشونت طلبی از دیدگاه امام حسین علیه السلام

در روایات حضرت سید الشهداء علیه السلام به خشونت طلبی و سردمداران آن اشاراتی شده است:

اهل ترور و خشونت بودن یزید

سید بن طاووس به سندش از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود:

سَارَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنْفِيَّةِ إِلَى الْحُسَيْنِ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي أَرَادَ الْخُرُوجَ فِي صَبِيحَتِهَا عَنْ مَكَّةَ، فَقَالَ: يَا أَخِي، إِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ مَنْ قَدْ عَرَفْتَ غَدْرَهُمْ بِأَبِيكَ وَأَخِيكَ وَقَدْ خِفْتُ أَنْ يَكُونَ حَالُكَ كَحَالِ مَنْ مَضَى فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تُفِيَمَ فَإِنَّكَ أَعَزُّ مَنْ فِي الْحَرَمِ وَأَمْنَعُهُ، فَقَالَ: يَا أَخِي، قَدْ خِفْتُ أَنْ يَخْتَالَنِي يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ فِي الْحَرَمِ فَأَكُونَ الَّذِي يُسْتَبَاحُ بِهِ حُرْمَةُ هَذَا الْبَيْتِ، فَقَالَ لَهُ ابْنُ الْحَنْفِيَّةِ: فَإِنْ خِفْتَ ذَلِكَ فَصِرْ إِلَى الْيَمَنِ أَوْ بَعْضِ نَوَاحِي الْبَرِّ فَإِنَّكَ أَمْنَعُ النَّاسِ بِهِ وَلَا يَقْدِرُ عَلَيْكَ أَحَدٌ، فَقَالَ: أَنْظِرْ فِيمَا قُلْتَ. فَلَمَّا كَانَ السَّحَرِ ارْتَحَلَ الْحُسَيْنُ علیه السلام فَبَلَغَ ذَلِكَ ابْنَ الْحَنْفِيَّةِ فَأَتَاهُ فَأَخَذَ زِمَامَ نَاقَتِهِ الَّتِي رَكِبَهَا، فَقَالَ لَهُ: يَا أَخِي، أَلَمْ تَعِدْنِي النَّظَرَ فِيمَا سَأَلْتُكَ؟ قَالَ: بَلَى، قَالَ: فَمَا حَدَاكَ عَلَى الْخُرُوجِ عَاجِلًا؟ فَقَالَ: أَتَانِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَعْدَ مَا فَارَقْتُكَ، فَقَالَ: يَا حُسَيْنُ، اخْرُجْ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا، فَقَالَ لَهُ ابْنُ الْحَنْفِيَّةِ: إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، فَمَا مَعْنَى حَمْلِكَ هَؤُلَاءِ النِّسَاءِ مَعَكَ وَأَنْتَ تَخْرُجُ عَلَى مِثْلِ هَذِهِ الْحَالِ؟! قَالَ: قَالَ لَهُ: قَدْ قَالَ لِي: إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا، وَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَمَضَى.^۱

۱. ابن طاووس، اللهوف في قتلى الطفوف، ص ۳۹-۴۰.

محمد بن حنفیه در آن شبی که امام حسین علیه السلام در فردای آن آهنگ مکه را داشت نزد او آمده عرض کرد: برادر جان! تو از نیرنگ کوفیان در حق پدر و برادر خود آگاهی. نگرانم که سرانجام تو نیز مانند آنان شود. اگر نظرتان باشد در مکه بمان که در اینجا عزیزتر و محفوظتری.

فرمود: «برادر! نگرانم یزید بن معاویه خونم را در حرم بریزد و به این سبب حرمت این خانه بشکنند». عرض کرد: اگر چنین است پس شبانه به یمن یا برخی نواحی [ناشناخته] این دشت کوچ کن که تو در آنجا محفوظتری و کسی بر تو دست نیابد.

فرمود: «در این باره فکر می‌کنم». هنگام سحر امام علیه السلام از مکه کوچ کرد. چون خبر به محمد بن حنفیه رسید، بی‌تابانه آمد و مهار ناقه امام علیه السلام را - که بر آن سوار بود - گرفت و عرض کرد: برادر جان! آیا نفرمودی که در این باره فکر می‌کنم؟! فرمود: «چرا». عرض کرد: پس چرا با این شتاب رهسپاری؟

فرمود: «چون از تو جدا شدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزد من آمده فرمود: حسین جان! رهسپار شو که خدا خواسته تو را کشته ببیند». محمد گفت: انا لله و انا الیه راجعون؛ اگر چنین است پس چرا این بانوان را با خود می‌بری؟! فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خدا خواسته آنان را اسیر ببیند؛ و خدا حافظی کرد و رفت.

از جمله «قَدْ خَفْتُ أَنْ يَغْتَالِنِي يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ فِي الْحَرَمِ» به دست می‌آید یزید اهل ترور و خشونت بوده و برای تثبیت حکومت خود از این راه نیز استفاده کرده است و نمونه آن دستور به ترور امام حسین علیه السلام در مکه و بعد از عدم موفقیت در آن، دستور به کشتن امام حسین علیه السلام و واقعه حره است.

سیوطی می‌نویسد:

وفي سنة ثلاث وستين بلغه أنّ أهل المدينة خرجوا عليه وخلعوه، فأرسل إليهم جيشاً كثيفاً وأمرهم بقتالهم، ثمّ المسير إلى مكة لقتال ابن الزبير، فجاءوا وكانت وقعة الحرّة على باب طيبة، وما أدراك ما وقعة الحرّة! ذكرها الحسن مرّة فقال: واللّٰه ما كاد ينجو منهم أحد، قتل فيها خلق من الصحابة رضي الله عنهم ومن غيرهم، ونهبت المدينة، وافتض فيها ألف عذراء، فإنّا لله وإنّا إليه راجعون، قال (صلى الله عليه وسلم): «من أخاف أهل المدينة أخافه الله، وعليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعين»، رواه مسلم.^۱

در سال ۶۳ هجری اهل مدینه بر یزید خروج کرده و او را از خلافت خلع نمودند. یزید لشکر انبوهی را به سوی آنان فرستاد و دستور داد آن‌ها را به قتل رسانده و پس از آن به طرف مکه حرکت کرده و ابن زبیر را به قتل برسانند. لشکر آمدند و واقعه حرّه در مدینه طیبه اتفاق افتاد و نمی‌دانی که واقعه حرّه چه بود؟ حسن یک بار نقل کرد که به خدا سوگند! هیچ کس در آن واقعه نجات نیافت. در آن واقعه، جماعت بسیاری از صحابه و دیگران به قتل رسیدند و مدینه غارت شد و از هزار دختر باکره ازاله بکارت شد «إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». چنان‌که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس اهل مدینه را بترساند، خداوند او را خواهد ترسانید و لعنت خدا و ملائکه و همه مردم بر او باد». این حدیث را مسلم روایت کرده است.

ابن قتیبه می‌نویسد:

۱. عبد الرحمن بن ابی بکر سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۱۵۸.

وذكروا أنه قتل يوم الحرّة من أصحاب النبي (صلى الله عليه وسلم) ثمانون رجلاً، ولم يبق بدريّ بعد ذلك، ومن قريش والأنصار سبعمائة، ومن سائر الناس من الموالي والعرب والتابعين عشرة آلاف.^۱

و ذکر کرده‌اند که در روز حرّه از اصحاب پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هشتاد مرد کشته شد و بعد از آن روز، صحابی بدری باقی نماند و از قریش و انصار هفتصد نفر به قتل رسیدند و از سایر مردم از موالی و عرب و تابعین ده هزار نفر به قتل رسیدند.

او نیز می‌نویسد:

وذكروا أنّ مسلماً لمّا فرغ من قتال أهل المدينة ونهبها، كتب إلى يزيد بن معاوية ... فما صلّيت الظهر - أصلح الله أمير المؤمنين - إلّا في مسجدهم، بعد القتل الذريح، والانتهاج العظيم، وأوقعنا بهم السيوف، وقتلنا من أشرف لنا منهم، وأتبعنا مدبرهم، وأجهزنا على جريحهم، وانتهبناهم ثلاثاً كما قال أمير المؤمنين...^۲

چنین نقل کرده‌اند که مسلم [بن عقبه] هنگامی که از جنگ و غارت با اهل مدینه فارغ شد، در نامه‌ای به یزید بن معاویه چنین نوشت: ... من نماز ظهر را نخواندم جز در مسجد آنان، بعد از کشتن فجیع و به غارت بردن عظیم ... فرار کننده را دنبال کرده و مجروحان را خلاص کردیم و سه بار خانه‌هایشان را غارت نمودیم، همان‌گونه که امیرالمؤمنین دستور داده بود...

سبب بن جوزی می‌نویسد:

وذكر المدائني في كتاب (الحرّة) عن الزهري قال: كان القتلى يوم الحرّة سبعمائة من وجوه الناس من قريش والأنصار والمهاجرين

۱. عبد الله بن مسلم ابن قتيبه، الإمامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۳۹.

۲. همان، ج ۱، ص ۲۳۹-۲۴۰.

ووجوه الموالی، وأما من لم يعرف من عبد أو حر أو امرأة فعشرة آلاف،
وخاض الناس في الدماء حتى وصلت الدماء إلى قبر رسول الله
(ﷺ) وامتلات الروضة والمسجد.

قال مجاهد: التجأ الناس إلى حجرة رسول الله ومنبره والسيف يعمل
فيهم...

وذكر أيضاً المدائني عن أبي قرّة قال: قال هشام بن حسان: ولدت
ألف امرأة بعد الحرّة من غير زوج، وغير المدائني يقول: عشرة آلاف
امرأة^۱.

مدائنی در کتاب «الحرّة» از زهری نقل کرده که گفت: در روز حرّه از
بزرگان قریش و انصار و مهاجران و سرشناسان و از موالی هفتصد
نفر به قتل رسیدند؛ و کسانی که از بردگان و مردان و زنان به قتل
رسیدند ده هزار نفر بود. چنان خونریزی شد که خون‌ها به قبر
پیامبر ﷺ رسید و روضه و مسجد پیامبر ﷺ پر از خون شد.

مجاهد می‌گوید: «مردم به حجره رسول خدا ﷺ و منبر او پناه
بردند؛ ولی شمشیرها بود که بر آنها وارد می‌شد».

مدائینی از ابی قره و او از هشام بن حسان نقل کرده که گفت: «هزار
زن بدون شوهر بعد از واقعه حرّه بچه‌دار شدند» و غیر از مدائینی هم
نقل کرده‌اند: «ده هزار زن بعد از واقعه حرّه بدون شوهر بچه‌دار
شدند».

بی‌حرمتی تروریست‌ها به حرم‌های الهی

و نیز در حدیث اخیر امام حسین علیه السلام، از جمله «قَدْ خِفْتُ أَنْ يَغْتَالِنِي يَزِيدُ بْنُ
مُعَاوِيَةَ فِي الْحَرَمِ» به دست می‌آید افراد تروریست آن قدر هتاک‌اند که حاضرند

۱. ابن جوزی، تذكرة الخواص، ص ۲۵۹-۲۶۰.

برای رسیدن به اهداف شوم خود دست به هر کاری از آن جمله هتک حرمت حرم امن الهی زند، در حالی که خداوند متعال در مورد آنها می‌فرماید:

﴿ فِي بُيُوتٍ أُذِنَ اللَّهُ أَنْ تَرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا أَسْمُهُ، يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ ﴿۱﴾ رِجَالٌ لَا نُلْهِمُهُمْ مَحْرَةً وَلَا يَبِيعُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ ﴿۲﴾ !

[این چراغ پرفروغ] در خانه‌هایی قرار دارد که خداوند اذن فرموده دیوارهای آن را بالا برند [تا از دستبرد شیاطین و هوس‌بازان در امان باشد]؛ خانه‌هایی که نام خدا در آنها برده می‌شود و صبح و شام در آنها تسبیح او می‌گویند مردانی که نه تجارت و نه معامله‌ای آنان را از یاد خدا و برپاداشتن نماز و ادای زکات غافل نمی‌کند؛ آنها از روزی می‌ترسند که در آن، دل‌ها و چشم‌ها زیر و رو می‌شود.

دور بودن قاتلان کودک کش از رحمت خدا

ابن شهرآشوب می‌نویسد:

وَرَوِيَ أَنَّهُ خَرَجَ أَخُوهُ الْقَاسِمُ فَقَالَ:
يَا عَصْبَةَ جَارَتٍ عَلَى نَبِيِّهَا وَكَدَّرَتْ مِنْ عَيْشِهَا مَا قَدْ نَقِي
فِي كُلِّ يَوْمٍ تَقْتُلُونَ سَيِّدًا مِنْ أَهْلِهِ ظُلْمًا وَدَبْحًا مِنْ قَفَا
فَضْرَبَ عَلَى رَأْسِهِ عَمْرُو بْنُ سَعِيدٍ الْأَزْدِيُّ، فَحَمَلَ عَلَيْهِ الْحُسَيْنُ
وَضْرَبَهُ، ثُمَّ أَتَى الْعَلَّامَ وَهُوَ يَفْحَصُ بِرِجْلِهِ فَقَالَ: بَعْدًا لِقَوْمٍ قَتَلُواكَ،
وَخَصَمَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيكَ جَدُّكَ.^۲

روایت شده که برادر عبدالله، قاسم به میدان آمد و گفت:

۱. سوره نور، آیه ۳۶-۳۷.

۲. ابن شهرآشوب، مناقب آل ابي طالب علیهم السلام، ج ۴، ص ۱۰۷-۱۰۸.

ای توده مردمانی که بر پیامبرش ستم روا داشته و زندگی را بر او تلخ کردید به حدی که گوشت بدنش آب شد.

در هر روز از خاندان وی آقایی را به ستم می‌کشید و از پشت سر آن‌ها را از تنشان جدا می‌سازید.

سرانجام عمرو بن سعید ازدی ضربتی بر سر او وارد کرد، ولی حسین علیه السلام بر او حمله برد و با شمشیر او را زد، سپس نزد آن نوجوان آمد در حالی که او پا بر زمین می‌سایید و جان می‌داد. فرمود: «دور باد از رحمت خدا قومی که تو را کشتند و روز قیامت دشمن ایشان جد تو است».

از این نفرین حضرت به دست می‌آید قاتلان کودکان مظلوم از رحمت الهی به دورند؛ لذا از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَبْعَثَ سَرِيَّةً دَعَاهُمْ فَأَجْلَسَهُمْ بَيْنَ يَدَيْهِ، ثُمَّ يَقُولُ: سِيرُوا بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ، لَا تَعْلُوا وَلَا تُمْتَلُوا وَلَا تَعْدِرُوا وَلَا تَقْتُلُوا شَيْخًا فَانِيًا وَلَا صَبِيًّا وَلَا امْرَأَةً وَلَا تَقْطَعُوا شَجَرًا إِلَّا أَنْ تُضْطَرُّوا إِلَيْهَا...^۱

هنگامی که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خواست سپاهی را بفرستد، آنان را فرامی‌خواند و پیش روی خود می‌نشاند و می‌فرمود: به نام خدا، به کمک خدا، در راه خدا و بر ملت و آیین رسول خدا حرکت کنید؛ خیانت [در غنیمت] نکنید و کسی را مثله (جدا کردن اعضا) نکنید، بی‌وفایی ننمایید و پیری را که از کار افتاده است نکشید و کودکان و زنان را به قتل نرسانید، هیچ درختی را قطع نکنید مگر آن‌که به این کار مجبور شوید...

۱. کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۲۷، حدیث ۱.

گاهی که قساوت مدعیان اسلام اوج می‌گیرد

محب‌الدین طبری می‌نویسد:

عَنْ عَبْدِ رَبِّهِ: أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام لَمَّا أَرْهَقَهُ الْقِتَالُ وَأَخَذَ
السَّلَاحَ قَالَ: أَلَا تَقْبَلُونَ مِنِّي مَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ) يَقْبَلُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ؟ قَالَ: كَانَ إِذَا جَنَحَ أَحَدُهُمْ لِلِسَّلَامِ قَبِلَ
مِنْهُ، قَالُوا: لَا، قَالَ: فَدَعَوْنِي أَرْجِعْ، قَالُوا: لَا، قَالَ: فَدَعَوْنِي آتِي أَمِيرَ
الْمُؤْمِنِينَ، فَأَخَذَ لَهُ رَجُلٌ السَّلَاحَ وَقَالَ: أَبَشِرْ بِالنَّارِ، قَالَ: بَلْ أَبَشِرْ إِنْ
شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى بِرَحْمَةِ رَبِّي وَشَفَاعَةِ نَبِيِّي (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ).^۱

از عبد ربه نقل شده: چون حسین بن علی (رضی الله عنهما) مجبور به نبرد شد و شمشیر را به دست گرفت فرمود: آیا قبول نمی‌کنید از من آنچه را که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مشرکان قبول می‌کرد آنگاه فرمود: پیامبر هر گاه پیشنهاد صلح به او داده می‌شود می‌پذیرفت. گفتند: هرگز. حضرت فرمود: مرا رها کنید تا بازگردم، گفتند: هرگز. حضرت فرمود: مرا رها کنید تا به نزد امیر مؤمنان بروم. در این هنگام مردی اسلحه به دست گرفته و گفت: بشارت باد تو را به آتش دوزخ. حضرت فرمود: بشارت باد. اگر خداوند متعال بخواهد. به رحمت پروردگرم و شفاعت پیامبرم صلی الله علیه و آله.

از ردّ دعوت به صلح از سوی دشمن به دست می‌آید گاهی قساوت مدعیان اسلام به نهایت درجه می‌رسد.

ابن عباس می‌گوید:

أَنَّ النَّبِيَّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) بَعَثَ سَرِيَّةً، قَالَ: «فَعَنِمُوا، وَفِيهِمْ رَجُلٌ»، فَقَالَ لَهُمْ: «إِنِّي لَسْتُ مِنْهُمْ، عَشِيفُ امْرَأَةٍ فَلَحِقْتُهَا، فَدَعَوْنِي

۱. احمد بن عبدالله محب‌الدین الطبری، ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، ص

أَنْظُرُ إِلَيْهَا نَظْرَةً، ثُمَّ اصْنَعُوا بِي مَا بَدَأَ لَكُمْ»، قَالَ: «فَإِذَا امْرَأَةٌ طَوِيلَتْهُ أَدْمَاءٌ»، فَقَالَ لَهَا: «أَسْلِمِي حُبَيْشُ قَبْلَ نَفَادِ الْعَيْشِ أَرَأَيْتِ لَوْ تَبِعْتِكُمْ فَلَحِقْتُكُمْ بِحِلْيَةٍ أَوْ أَدْرَكْتُكُمْ بِالْخَوَانِقِ أَلَمْ يَكْ حَقًّا أَنْ يُتَوَلَّ عَاشِقٌ تَكَلَّفَ إِذْ لَاحَ السَّرَى وَالْوَدَائِقُ؟» قَالَتْ: نَعَمْ، فَدَيْتُكَ، قَالَ: فَقَدَّمُوهُ فَضَرَبُوا عُنُقَهُ، فَجَاءَتِ الْمَرْأَةُ فَوَقَفَتْ عَلَيْهِ فَشَهَقَتْ شَهَقَةً أَوْ شَهَقَتَيْنِ، ثُمَّ مَاتَتْ، فَلَمَّا قَدِمُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) أَخْبَرُوهُ الْخَبَرَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ): «أَمَا كَانَ فِيكُمْ رَجُلٌ رَحِيمٌ»^۱.

پیامبر ﷺ لشکری را [به منطقه‌ای] فرستاد. آنان غنائمی را به دست آوردند و در میان آنان مردی بود که به لشکر اسلام گفت: من از آنان نیستم و تنها به خاطر عشق به زنی سوی این قوم آمده‌ام، بگذارید تا یک نظر به او افکنم آنگاه هر چه می‌خواهید با من انجام دهید. آنان زنی را مشاهده کردند بلندقامت و گندمگون، آن مرد به این زن گفت: سلامی به حبیش ده قبل از آن که زندگی‌اش تمام شود. آنگاه گفت: به من خبر ده اگر من به دنبال شما بیایم و با زیورآلات به شما ملحق شوم یا شما را با وسایل و ابزار کشنده درک کنم آیا سزاوار نیست تا عاشقی به معشوقه‌اش برسد، آنچه به جهت آن خود را به زحمت انداخته و شب تا به صبح را در بیابان سپری کرده و از سبزه‌زاران گذشته است.

آن زن گفت: آری فدایت گردم. آنان مرد را جلو آورده و سرش را از بدنش جدا نمودند. آن زن در برابر او ایستاد و صیحه‌ای زد و جان داد و چون بر رسول خدا ﷺ وارد شدند، این واقعه را به او خبر دادند حضرت فرمود: «آیا در میان شما مردی رحم‌کننده نبود؟».

۱. احمد بن شعیب نسائی، السنن الکبری، ج ۸، ص ۴۶، حدیث ۸۶۱۰.

ناجوانمردانه بودن تعرض به زن و کودک

بلاذری می نویسد:

قَالُوا: ثُمَّ إِنَّ شِمْرَ بْنَ ذِي الْجَوْشَنِ أَقْبَلَ فِي عَشْرَةِ أَوْ نَحْوِهِمْ مِنْ رِجَالِ
أَهْلِ الْكُوفَةِ قَبْلَ مَنْزِلِ الْحُسَيْنِ الَّذِي فِيهِ ثَقْلُهُ وَعِيَالُهُ، فَمَشَى
نَحْوَهُمْ، فَحَالُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ رَحْلِهِ، فَقَالَ لَهُمْ: وَيْحَكُمْ، إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ
دِينَ فَكُونُوا فِي أَمْرِ دُنْيَاكُمْ أَحْرَارًا، ائْتِعُوا أَهْلِي مِنْ طُعَامِكُمْ
وَسَفَهَائِكُمْ.^۱

گفتند: سپس شمر بن ذی الجوشن با ده نفر یا به همین مقدار از مردان کوفه آمد و در مقابل منزلگاه حسین علیه السلام که در آن بار سفر و اهل بیت حضرت بود قرار گرفت. حضرت به طرف آنان رفت، ولی بین حضرت و خیمه اش فاصله انداختند. حضرت به آنان فرمود: وای بر شما اگر دین ندارید، حداقل در امر دنیای خود آزادمرد باشید، اهل بیتم را از طاغیان و سفیهان خود دور کنید.

از جمله «فَكُونُوا فِي أَمْرِ دُنْيَاكُمْ أَحْرَارًا...» به دست می آید تعرض به زنان و کودکان بی گناه ناجوانمردانه است.

از مجموعه آیات استفاده می شود انسان حق حیات دارد و لذا کسی نمی تواند این حق را از او بگیرد و حتی خود او نمی تواند این حق خدادادی را از خود نابود نماید؛ زیرا خداوند متعال به او حق حیات داده تا آن را در راه صحیح به کار گیرد. در مورد ادعای اول می فرماید:

﴿مَنْ أَجَلَ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ
أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا

۱. بلاذری، أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۴۰۷.

فَكَانَتْهَا أَحْيَا النَّاسِ جَمِيعًا ۖ وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ بَعَدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ ﴿١﴾

به همین جهت، بر بنی اسرائیل مقرر داشتیم که هر کس، انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد، چنان است که گویی همه انسان‌ها را کشته؛ و هر کس، انسانی را از مرگ رهایی بخشد، چنان است که گویی همه مردم را زنده کرده است؛ و رسولان ما، دلایل روشن برای بنی اسرائیل آوردند، اما بسیاری از آن‌ها، پس از آن در روی زمین، تعدی و اسراف کردند.

و نیز در مورد قصه دو فرزند حضرت آدم علیه السلام می‌فرماید:

﴿إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ ﴿٢﴾ فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ، فَاصْبِحْ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٣﴾﴾

من می‌خواهم تو با گناه من و خودت [از این عمل] بازگردی [و بار هر دو گناه را به دوش کنی]؛ و از دوزخیان گردی و همین است سزای ستمکاران! نفس سرکش، کم‌کم او را به کشتن برادرش ترغیب کرد؛ [سرانجام] او را کشت؛ و از زیانکاران شد.

و در مورد ادعای دوم می‌توان به این آیه استشهاد نمود:

﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْوَجْرِ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا ﴿٣﴾﴾

ما آدمی‌زادگان را گرامی داشتیم؛ و آن‌ها را در خشکی و دریا، [بر مرکب‌های راهوار] حمل کردیم؛ و از انواع روزی‌های پاکیزه به آنان روزی دادیم؛ و آن‌ها را بر بسیاری از موجوداتی که خلق کرده‌ایم، برتری بخشیدیم.

۱. سوره مائده، آیه ۳۲.

۲. سوره مائده، آیه ۲۹-۳۰.

۳. سوره اسراء، آیه ۷۰.

در نتیجه: اصل اولی در مورد انسان حفظ جان اوست مگر در مواردی که شرع مقدس حکم به زایل شدن این حق از او کرده باشد که سبب آن نیز خودش است، همچون مورد قصاص و ارتداد و افساد در روی زمین.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هنگامی که گروهی را برای نبرد با کفار می فرستاد سفارش‌هایی را به آنان می نمود تا چه رسد به معاشرت با مسلمین.

از امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده که فرمود:

نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يُلْقَى السَّمُّ فِي بِلَادِ الْمُشْرِكِينَ.^۱

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از مسموم کردن شهرهای مشرکان نهی فرمود.

و نیز از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده که فرمود:

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَبْعَثَ سَرِيَّةً دَعَاهُمْ فَأَجْلَسَهُمْ بَيْنَ يَدَيْهِ، ثُمَّ يَقُولُ: سِيرُوا بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ، لَا تَغْلُوا وَلَا تَمْتَلُوا وَلَا تَغْدِرُوا وَلَا تَقْتُلُوا شَيْخًا فَانِيًا وَلَا صَبِيًّا وَلَا امْرَأَةً وَلَا تَقْطَعُوا شَجَرًا إِلَّا أَنْ تُضْطَرُّوا إِلَيْهَا.^۲

پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هنگامی که می خواست سپاهی را برای جنگ اعزام نماید آن‌ها را فراخوانده، در برابرشان می نشست و می فرمود: با نام خدا و برای خدا و در راه خدا سفر را آغاز کنید، نیرنگ و حقه نزنید. کشته‌ها را مثله نکنید. سالخوردگان، کودکان و زنان را نکشید و درختی را نبرید مگر این‌که مجبور شوید.

و نیز از روایات استفاده می شود هر کس خدا و رسول را قبول داشته و رو به قبله نماز می خواند خونس محترم است.

بخاری به سندش از انس بن مالک نقل کرده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

۱. کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۲۸، حدیث ۲.

۲. همان، ج ۵، ص ۲۷، حدیث ۱.

مَنْ صَلَّى صَلَاتَنَا، وَاسْتَقْبَلَ قِبْلَتَنَا، وَأَكَلَ ذَبِيحَتَنَا، فَذَلِكَ الْمُسْلِمُ
الَّذِي لَهُ ذِمَّةُ اللَّهِ وَذِمَّةُ رَسُولِهِ، فَلَا تُخْفِرُوا اللَّهَ فِي ذِمَّتِهِ.^۱

هر کس مانند ما نماز بخواند و به قبله ما رو نماید و ذبیحه ما را بخورد، مسلمان است و چنین شخصی را خدا و رسول، امان داده‌اند. پس به کسی که در امان خدا است خیانت نکنید.

بخاری به سندش از عبدالله بن عمر نقل کرده که گفت:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) فِي حَجَّةِ الْوُدَاعِ: «أَلَا أَيُّ شَهْرٍ تَعْلَمُونَهُ أَعْظَمُ حُرْمَةً؟» قَالُوا: «أَلَا شَهْرُنَا هَذَا، هَذَا، قَالَ: «أَلَا أَيُّ بَلَدٍ تَعْلَمُونَهُ أَعْظَمُ حُرْمَةً؟» قَالُوا: «أَلَا بَلَدُنَا هَذَا، هَذَا، قَالَ: «أَلَا أَيُّ يَوْمٍ تَعْلَمُونَهُ أَعْظَمُ حُرْمَةً؟» قَالُوا: «أَلَا يَوْمُنَا هَذَا، هَذَا، قَالَ: «فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَدْ حَرَّمَ عَلَيْكُمْ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ وَأَعْرَاضَكُمْ إِلَّا بِحَقِّهَا، كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا فِي بَلَدِكُمْ هَذَا فِي شَهْرِكُمْ هَذَا، أَلَا هَلْ بَلَغْتُمْ؟» ثَلَاثًا، كُلُّ ذَلِكَ يُجِيبُونَهُ: «أَلَا نَعَمْ، قَالَ: «وَيُحَكِّمُكُمْ، أَوْ وَيَلِكُّكُمْ، لَا تَرْجِعَنَّ بَعْدِي كُفْرًا، يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ».^۲

رسول خدا ﷺ در حجة الوداع فرمود: «آگاه باشید کدامین ماه را باحرمت‌تر می‌دانید؟». گفتند: آیا این ماه ما نیست؟ فرمود: «کدامین شهر را باحرمت‌تر می‌دانید؟». گفتند: این شهر ما نیست؟ فرمود: «آگاه باشید کدامین روز را بهترین روز می‌دانید؟». گفتند: این روز ما نیست؟ حضرت فرمود: «همانا خداوند تبارک و تعالی به طور حتم برایتان خون‌ها و اموال و آبروهایتان را حرام کرده مگر به جایش مثل حرمت امروزتان و در این شهرتان و در این ماهتان آگاه باشید آیا به شما رساندم؟». این مطلب را سه بار تکرار کرد و در هر

۱. بخاری، صحیح البخاری، ج ۱، ص ۸۷، حدیث ۳۹۱.

۲. همان، ج ۸، ص ۱۵۹-۱۶۰، حدیث ۶۷۸۵.

بار آنان پاسخ می‌دادند: آری. حضرت فرمود: «وای بر شما بعد از من به کفر بازنگردید به این که گردن یکدیگر را بزنید».

در کافی نیز این روایت از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده است:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَفَ بِمِنَى حِينَ قَضَى مَنَاسِكَهَا فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ، اسْمَعُوا مَا أَقُولُ لَكُمْ وَأَعْقِلُوهُ عَنِّي فَإِنِّي لَا أَدْرِي لَعَلِّي لَا أَلْقَاكُمْ فِي هَذَا الْمَوْقِفِ بَعْدَ عَامِنَا هَذَا، ثُمَّ قَالَ: أَيُّ يَوْمٍ أَعْظَمَ حُرْمَةً؟ قَالُوا: هَذَا الْيَوْمُ، قَالَ: فَأَيُّ شَهْرٍ أَعْظَمَ حُرْمَةً؟ قَالُوا: هَذَا الشَّهْرُ، قَالَ: فَأَيُّ بَلَدٍ أَعْظَمَ حُرْمَةً؟ قَالُوا: هَذَا الْبَلَدُ، قَالَ: فَإِنَّ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ عَلَيْكُمْ حَرَامٌ، كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا فِي شَهْرِكُمْ هَذَا فِي بَلَدِكُمْ هَذَا إِلَى يَوْمِ تَلْقَوْتَهُ، فَيَسْأَلُكُمْ عَنْ أَعْمَالِكُمْ، أَلَا هَلْ بَلَغْتُمْ؟ قَالُوا: نَعَمْ، قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ أَلَا مَنْ كَانَتْ عِنْدَهُ أَمَانَةٌ فَلْيُؤَدِّهَا إِلَيَّ مَنِ انْتَمَتَهُ عَلَيْهَا، فَإِنَّهُ لَا يَحِلُّ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ وَلَا مَالُهُ إِلَّا بِطَيْبَةٍ نَفْسِهِ، وَلَا تَنْظِمُوا أَنْفُسَكُمْ، وَلَا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفْرًا.^۱

در سفر حجة الوداع، بعد از پایان مناسک حج، رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در سرزمین منی توقف نموده و فرمود: ای مردم! گوش فرا داده و سختم را دریابید؛ زیرا من نمی‌دانم؛ شاید پس از این سال، شما را در این مکان دیدار نکنم. سپس فرمود: ای مردم! کدام روز حرمت بزرگ‌تری دارد؟ گفتند: همین امروز. رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: پس کدام ماه حرمت بزرگ‌تری دارد؟ گفتند: همین ماه. فرمود: و کدام شهر حرمت بزرگ‌تری دارد؟ گفتند: همین شهر. فرمود: بنابراین، جان و مال شما بر شما حرام است؛ همانند حرمت امروز، در این ماه و در این شهر؛ حرمتی بر دوام تا روزی که با خداوند ملاقات نمایید. پس در آن روز،

۱. کلینی، الکافی، ج ۷، ص ۲۷۳، حدیث ۱۲.

خداوند از کردار شما خواهد پرسید. آگاه باشید! آیا رسالت خدا را ابلاغ نمودم؟ گفتند: آری. رسول خدا ﷺ فرمود: خداوند! گواه باش. بدانید! هرکس امانتی نزد خود دارد، آن را به صاحبش بازگرداند؛ زیرا خون هیچ مرد مسلمانی حلال نخواهد بود. هم‌چنین اموالش نیز حلال نخواهد بود؛ مگر با رضایت خودش. بر خود ستم نکنید و پس از من، راه کفر نپیمایید.

تروریست‌های صدر اسلام

قندوزی می‌نویسد:

وَالْيَوْمَ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ مُسْلِمُ بْنُ عَقِيلٍ وَهُوَ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ لِثَمَانٍ خَلَوْنَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ كَانَ فِيهِ خُرُوجُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ مَكَّةَ إِلَى الْعِرَاقِ، بَعْدَ أَنْ طَافَ وَسَعَى وَأَحَلَّ مِنْ إِحْرَامِهِ، وَجَعَلَ حَجَّةَ عُمَرَةَ مُفْرَدَةً؛ لِأَنَّهُ لَمْ يَتِمَّكَنْ مِنْ إِتْمَامِ الْحَجِّ مَخَافَةَ أَنْ يُبَطِّشَ بِهِ وَيَقَعَ الْفَسَادُ فِي الْمَوْسِمِ وَفِي مَكَّةَ؛ لِأَنَّ يَزِيدَ أَرْسَلَ مَعَ الْحُجَّاجِ ثَلَاثِينَ رَجُلًا مِنْ شَيْطَانِ بَنِي أُمَيَّةَ وَأَمَرَهُمْ بِقَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَى كُلِّ حَالٍ. ثُمَّ إِنَّ مُحَمَّدَ بْنَ الْحَنْفِيَّةِ سَمِعَ أَنَّ أَخَاهُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُرِيدُ الْعِرَاقَ، فَبَكَى [بُكَاءً] شَدِيدًا، ثُمَّ قَالَ لَهُ: إِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ قَدْ عَرَفَتْ عَذْرَهُمْ بِأَبِيكَ وَأَخِيكَ، فَإِنْ قَبِلْتَ قَوْلِي أَقِمَّ بِمَكَّةَ. فَقَالَ: يَا أَخِي، إِنِّي أَخَشَى أَنْ تَغْتَالَنِي جُنُودُ بَنِي أُمَيَّةَ فِي مَكَّةَ فَأَكُونُ أَنَا الَّذِي يُسْتَبَاحُ حَرَمَ اللَّهِ.^۱

روزی که مسلم در آن کشته شد، سه‌شنبه هشتم ذی‌حجه، روز ترویبه بود که حسین (رضی الله عنه) نیز در همین روز پس از آن‌که طواف و سعی کرد و از احرام خود خارج شد، از مکه سوی عراق رفت.

۱. قندوزی، ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۳، ص ۵۹.

او حج خویش را به عمره مفرده بدل کرد، زیرا او از بیم آن که بر او حمله برند و در موسم حج و در مکه تباهی به بار آید، توان نیافت که حج خویش را به پایان برد، چراکه یزید، سی مرد از شیاطین بنی امیه را به همراه حجاج فرستاده بود و فرمانشان داده بود که حسین علیه السلام را در هر حالی که باشد، بکشند.

سپس محمد بن حنفیه شنید که برادرش حسین (رضی الله عنهما) آهنگ عراق دارد. او به شدت گریست، سپس به حسین علیه السلام عرض کرد: تو پیمان شکنی کوفیان با پدر و برادرت را می دانی، پس اگر سخنم را می پذیری، در مکه بمان.

حسین علیه السلام فرمود: ای برادر! من بیم آن دارم که سپاهیان بنی امیه مرا در مکه ناجوانمردانه بکشند و حرمت حرم خدا به واسطه من شکسته شود.

از جمله «إِنِّي أَحْسَى أَنْ تَغْتَالِبِي جُنُودَ بَنِي أُمَيَّةَ فِي مَكَّةَ» به دست می آید در صدر اسلام نیز تروریست‌هایی بوده‌اند که به جهت حفظ حکومت خود حاضر به ترور بهترین فرد روی زمین و حجت خدا در بهترین مکان بوده‌اند.

در مورد این که اولین تروری که در اسلام اتفاق افتاد، نسبت به چه کسی بوده، اختلاف است. برخی اولین فردی که مورد ترور واقع شده را عمر بن خطاب می دانند، ولی حق این است که اولین شخص ترور شده سعد بن عباده است. او کاندید از طرف انصار برای مقام خلافت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، ولی با مخالفت عده‌ای و در رأس آن‌ها عمر بن خطاب به مقام خلافت نرسید.

بلاذری می نویسد:

سعد بن عبادة لم يبايع أبا بكر، وخرج إلى الشام، فبعث عمر رجلاً وقال: ادعه إلى البيعة واختل له، وإن أبي فاستعن بالله عليه، فقدم الرجل الشام، فوجد سعداً في حائط بحوارين، فدعاه إلى البيعة،

فقال: لا أبايح قرشياً أبداً، قال: فإني أقاتلك، قال: وإن قاتلتني، قال: أفخارج أنت مما دخلت فيه الأمة؟ قال: أما من البيعة فإني خارج. فرماه بسهم فقتله. وروي أن سعداً رمي في حمام.^۱

سعد بن عباد با ابوبکر بیعت نکرد و به شام رفت. عمر کسی را به سوی او فرستاد که هر طور شده او را به بیعت دعوت کند و در صورت امتناع با استعانت از خدا کار او را تمام نماید. آن شخص به شام آمد و سعد را در باغی در حلب مشاهده کرد. ابتدا او را دعوت به بیعت نمود. سعد گفت: من هرگز با شخص قرشی بیعت نخواهم کرد. آن شخص گفت: تو را خواهم کشت. سعد گفت: گرچه مرا به قتل رسانی. او گفت: آیا از آنچه امت در آن وارد شده خارج می‌شوی؟ سعد گفت: از بیعت آری، من خارج می‌شوم. در آن هنگام بود که آن شخص تیری به سعد زده و او را به قتل رسانید؛ و روایت شده که سعد در حمام تیر خورد.

آری، این اولین تروری بود که در اسلام اتفاق افتاد.

طبری نقل می‌کند:

إن ابن ملجم والبرک بن عبد الله وعمرو بن بكر التميمي اجتمعوا فتذاكروا أمر الناس، وعبأوا على ولائهم، ثم ذكروا أهل النهر، فترحموا عليهم، وقالوا: ما نضع بالبقاء بعدهم شيئاً، إخواننا الذين كانوا دعاة الناس لعبادة ربهم، والذين كانوا لا يخافون في الله لومة لائم، فلو شربنا أنفسنا فأتينا أئمة الضلالة فالتمسنا قتلهم، فأرحنا منهم البلاد، وثأرنا بهم إخواننا، فقال ابن ملجم: أنا أكفيكم علي بن أبي طالب. وكان من أهل مصر. وقال البرک بن عبد الله: أنا أكفيكم

۱. بلاذری، أنساب الأشراف، ج ۲، ص ۲۷۲.

معاوية بن أبي سفيان، وقال عمرو بن بكر: أنا أكفيكم عمرو بن العاص، فتعاهدوا وتواثقوا بالله لا ينكص رجل متاً عن صاحبه الذي توجه إليه حتى يقتله أو يموت دونه، فأخذوا أسيافهم فسمّوها، واتّعدوا لسبع عشرة تخلو من رمضان أن يثب كل واحد منهم على صاحبه الذي توجه إليه، وأقبل كل رجل منهم إلى المصر الذي فيه صاحبه الذي يطلب.

فأمّا ابن ملجم المرادي فكان عداده في كنده، فخرج فلقي أصحابه بالكوفة، وكاتمهم أمره كراهة أن يظهرها شيئاً من أمره، فإنّه رأى ذات يوم أصحاباً من تيم الرباب . وكان علي قتل منهم يوم النهر عشرة . فذكروا قتلاهم، ولقي من يومه ذلك امرأة من تيم الرباب يقال لها: قطام ابنة الشحنة . وقد قتل أباه وأخاها يوم النهر، وكانت فائقة الجمال . فلما رآها التبست بعقله، ونسي حاجته التي جاء لها، ثمّ خطبها، فقالت: لا أتزوجك حتى تشفي لي، قال: وما يشفيك؟ قالت: ثلاثة آلاف وعبد وقينة وقتل علي بن أبي طالب، قال: هو مهر لك، فأما قتل علي فلا أراك ذكرته لي وأنت تريدني، قالت: بلى، التمس غرته، فإن أصبت شفيت نفسك ونفسي، ويهنئك العيش معي، وإن قتلت فما عند الله خير من الدنيا وزينتها وزينه أهلها، قال: فو الله ما جاء بي إلى هذا المصر إلا قتل علي، فلك ما سألت، قالت: إنّي أطلب لك من يسند ظهرك، ويساعدك على أمرك، فبعثت إلى رجل من قومها من تيم الرباب يقال له: وردان، فكلّمته فأجابها، وأتى ابن ملجم رجلاً من أشجع يقال له: شبيب بن بجرة، فقال له: هل لك في شرف الدنيا والآخرة؟ قال: وما ذاك؟ قال: قتل علي بن أبي طالب، قال: ثكلتك أمك، لقد جئت شيئاً إداً، كيف تقدر على علي؟ قال: أكمّن له في المسجد، فإذا خرج لصلاة الغداة شددنا

علیه فقتلناه، فإن نجونا شفينا أنفسنا وأدرکنا ثأرنا، وإن قتلنا فما عند الله خير من الدنيا وما فيها، قال: ويحك، لو كان غير علي لكان أهون علي، قد عرفت بلاءه في الإسلام، وسابقته مع النبي ﷺ، وما أجدني أنشرح لقتله، قال: أما تعلم أنه قتل أهل النهر العباد الصالحين؟! قال: بلى، قال: فنقتله بمن قتل من إخواننا، فأجابه، فجاؤوا قطام وهي في المسجد الأعظم معتكفة، فقالوا لها: قد أجمع رأينا على قتل علي، قالت: فإذا أردتم ذلك فأتوني، ثم عاد إليها ابن ملجم في ليلة الجمعة التي قتل في صبيحتها علي سنة أربعين، فقال: هذه الليلة التي واعدت فيها صاحبي أن يقتل كل منّا صاحبه، فدعت لهم بالحريز فعصبتهم به، وأخذوا أسيافهم وجلسوا مقابل السدة التي يخرج منها علي، فلما خرج ضربه شبيب بالسيف، فوقع سيفه بعضادة الباب أو الطاق، وضربه ابن ملجم في قرنه بالسيف...^۱

ابن ملجم و برک ابن عبدالله و عمرو بن بکر تمیمی فراهم آمدند و از کار مردم سخن آوردند و عیب زمامداران قوم گفتند و از کشتگان نهروان سخن کردند و بر آنها رحمت فرستادند و گفتند: «از پس آنها با زندگی چه خواهیم کرد که برادران ما بودند و مردم را به پرستش پروردگار می خواندند و در کار خدا از ملامت ملامتگر باک نداشتند. چه شود اگر جانبازی کنیم و سوی پیشوایان ضلال رویم و در کار کشتنشان بکوشیم و ولایتها را از آنها آسوده کنیم و انتقام برادران خویش را بگیریم.» ابن ملجم گفت: «من به کار علی بن ابی طالب می پردازم» وی از مردم مصر بود.

برک بن عبدالله گفت: «من به کار معاویه می پردازم.» عمرو بن بکر

۱. طبری، تاریخ الطبری: تاریخ الأمم و الملوك، ج ۵، ص ۱۴۳-۱۴۵.

گفت: «من به کار عمرو بن عاص می‌پردازم.» گوید: پس پیمان کردند و قسم خدا خوردند که هیچ کدامشان از کسی که سوی او می‌رود بازماند تا او را بکشد یا در این راه کشته شود. آنگاه شمشیرهای خویش را برگرفتند و زهرآگین کردند و هفدهم رمضان را وعده کردند که هر یک از آنها به طرف کسی که سوی او رفته حمله کند و هر کدام سوی شهری که هدفشان آنجا بود حرکت کردند.

ابن ملجم مرادی از قبیله کنده بود، به کوفه رفت و یاران خود را بدید اما کار خویش را مکتوم داشت مبادا راز وی را فاش کنند. یک روز با کسانی از طایفه تیم الرباب دیدار کرد که علی علیه السلام در جنگ نهروان دوازده کس از آنها را کشته بود و از کشتگان خویش سخن کردند. همان روز زنی از طایفه تیم الرباب را دید به نام قطام دختر شجنه که پدر و برادرش در جنگ نهروان کشته شده بودند. زنی بود در اوج زیبایی و چون ابن ملجم او را بدید عقلش خیره شد و کاری را که برای آن آمده بود از یاد ببرد و از او خواستگاری کرد.

قطام گفت: «زنت نمی‌شوم مگر آرزوهای مرا بر آری.» گفت: «آرزوهای تو چیست؟» گفت: «سه هزار، یک غلام و یک کنیز و کشتن علی بن ابی‌طالب.» گفت: «مهر تو چنین باشد؛ اما کشتن علی بن ابی‌طالب را به من گفتی اما پندارم که مرا منظور نداری.» گفت: «چرا، باید او را غافلگیر کنی. اگر او را کشتی آرزوی خویش و مرا برآورده‌ای و عیش با من ترا خوش باد. اگر کشته شدی آنچه پیش خدا هست از دنیا و زیور دنیا و مردم دنیا بهتر و پاینده‌تر است.» گفت: «به خدا برای کشتن علی به این شهر آمده‌ام و منظور ترا انجام می‌دهم.» گفت: «کسی را پیدا می‌کنم که پشتیبان تو باشد و در این کار کمکت کند.» آنگاه کس پیش یکی از مردم قوم خویش، تیم الرباب، فرستاد به نام وردان و با وی سخن کرد که پذیرفت. یکی

از مردم اشجع نیز به نام شیبب پسر بجره پیش ابن ملجم آمد که بدو گفت: «می‌خواهی در کاری دخالت کنی که مایه شرف دنیا و آخرت باشد؟» گفت: «چه کاری؟» گفت: «کشتن علی بن ابی‌طالب.» گفت: «مادرت عزادارت شود! چیزی وحشت‌آور می‌گویی، چگونه با علی مقابله توانی کرد؟» گفت: «در مسجد کمین می‌کنم و چون برای نماز صبحگاه درآید بر او حمله می‌بریم و خونش را می‌ریزیم اگر نجات یافتیم به آرزوی خویش رسیده‌ایم و انتقاممان را گرفته‌ایم و اگر کشته شدیم آنچه پیش خدا هست از دنیا و هر چه در آن هست بهتر و پاینده‌تر است.» گفت: «وای تو، اگر به جز علی بود، برای من آسان بود که کوشش وی را در راه اسلام و سابقه او را با پیمبر دانسته‌ای و دل به کشتن وی نمی‌توانم داد.» گفت: «مگر نمی‌دانی که او جنگاوران نهروان را که بندگان صالح خدای بودند بکشت؟» گفت: «چرا» گفت: «او را به عوض برادران مقتول خویش می‌کشیم.» شیبب دعوت او را پذیرفت و پیش قظام رفتند که در مسجد اعظم معتکف بود.

بدو گفتند: «برای کشتن علی هم‌سخن شده‌ایم.» گفت: «وقتی مصمم شدید پیش من آیید.» گوید: پس از آن ابن ملجم شب جمعه‌ای که صبحگاه آن علی کشته شد، به سال چهل‌م، پیش قظام رفت و گفت: «اینک شبی است که با دو یارم وعده کرده‌ام که هر یک از ما یکی از سه کس را بکشد» پس قظام حریر خواست و سر آن‌ها را ببست و شمشیرهای خویش را برگرفتند و مقابل دری که علی از آنجا بیرون می‌شد نشستند و چون بیامد شیبب با شمشیر ضربتی به قصد او زد که به بازوی دریا به طاق خورد. ابن ملجم با شمشیر به فرق وی زد...

تروریسم دولتی

و نیز در حدیث اخیر امام حسین علیه السلام، از جمله «إِنِّي أَخْشَى أَنْ تَعْتَالِي جُنُودُ بَنِي أُمَيَّةَ فِي مَكَّةَ» به دست می‌آید برخی از تروریست‌ها تشکیلات دولتی دارند. روایت شده امام محمد باقر علیه السلام به بعضی از یاران خود فرمود:

يَا فَلَانُ، مَا لَقِينَا مِنْ ظُلْمِ قُرَيْشٍ إِثْنَا وَنَطَاهِرِهِمْ عَلَيْنَا، وَمَا لَقِي شَيْعَتَنَا وَمُحِبُّونَا مِنَ النَّاسِ، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَبِضَ وَقَدْ أَحْبَبَ أَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِالنَّاسِ، فَتَمَالَاتْ عَلَيْنَا قُرَيْشٌ حَتَّى أَخْرَجَتِ الْأَمْرَ عَنْ مَعْدِنِهِ، وَاحْتَجَّتْ عَلَى الْأَنْصَارِ بِحَقِّنَا وَحَجَّتِنَا، ثُمَّ تَدَاوَلَتْهَا قُرَيْشٌ وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ حَتَّى رَجَعَتْ إِلَيْنَا، فَكَثَّتْ بَيْعَتَنَا وَنَصَبَتِ الْحَرْبَ لَنَا، وَلَمْ يَزَلْ صَاحِبُ الْأَمْرِ فِي صَعُودِ كُوُودٍ حَتَّى قَتِلَ، فَبُويحَ الْحَسَنُ ابْنُهُ وَعُوْهَدَ ثُمَّ عُذِرَ بِهِ وَأُسْلِمَ، وَوَتِبَ عَلَيْهِ أَهْلُ الْعِرَاقِ حَتَّى طَعَنَ بِحَنْجَرٍ فِي جَنْبِهِ، وَنَهَبَتْ عَسْكَرُهُ وَعُولَجَتْ خَلَخِيلُ أُمَّهَاتِ أَوْلَادِهِ، فَوَادَعَ مُعَاوِيَةَ وَحَقَنَ دَمَهُ وَدَمَاءَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَهُمْ قَلِيلٌ حَقَّ قَلِيلٍ، ثُمَّ بَايَعَ الْحُسَيْنِ علیه السلام مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ عِشْرُونَ أَلْفًا، ثُمَّ عُذِرُوا بِهِ وَخَرَجُوا عَلَيْهِ وَبَيْعَتُهُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَقَتْلُوهُ، ثُمَّ لَمْ نَزَلْ أَهْلَ الْبَيْتِ نُسْتَدَلُّ وَنُسْتَصَامُ وَنُقْصَى وَنُمْتَهَنُ وَنُحْرَمُ وَنُقْتَلُ وَنَخَافُ وَلَا نَأْمَنُ عَلَى دِمَائِنَا وَدِمَاءِ أَوْلِيَانِنَا، وَوَجَدَ الْكَاذِبُونَ الْجَاحِدُونَ لِكُدْبِهِمْ وَجُحُودِهِمْ مَوْضِعًا يَتَقَرَّبُونَ بِهِ إِلَى أَوْلِيَانِهِمْ، وَقُضَاةِ السُّوءِ وَعَمَالِ السُّوءِ فِي كُلِّ بَلَدَةٍ فَحَدَّثُوهُمْ بِالْأَحَادِيثِ الْمَوْضُوعَةِ الْمَكْدُوبَةِ، وَرَوَوْا عَنَّا مَا لَمْ نَقُلْهُ وَلَمْ نَفْعَلْهُ لِيُبَغِّضُونَا إِلَى النَّاسِ، وَكَانَ عِظَمُ ذَلِكَ وَكِبَرُهُ زَمَنَ مُعَاوِيَةَ بَعْدَ مَوْتِ الْحَسَنِ علیه السلام، فَقَتَلَتْ شَيْعَتُنَا بِكُلِّ بَلَدَةٍ وَقَطَعَتِ الْأَيْدِي وَالْأَرْجُلَ عَلَى الظَّنَّةِ، وَكَانَ مَنْ ذَكَرَ بِحُبِّنَا وَالْإِنْقِطَاعِ إِلَيْنَا سَجِنَ أَوْ نُهَبَ مَالُهُ أَوْ هُدِمَتْ دَارُهُ، ثُمَّ لَمْ يَزَلِ الْبَلَاءُ يَشْتَدُّ وَيَزْدَادُ إِلَى زَمَانِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ قَاتِلِ الْحُسَيْنِ علیه السلام، ثُمَّ جَاءَ الْحَجَّاجُ فَقَتَلَهُمْ كُلَّ قَتْلَةٍ وَأَخَذَهُمْ

بِكُلِّ ظَنَّةٍ وَتُهْمَةٍ، حَتَّىٰ أَنْ الرَّجُلَ لَيُقَالُ لَهُ: زَنْدِيقٌ أَوْ كَافِرٌ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ أَنْ يُقَالَ: شَيْعَةٌ عَلِيٍّ، وَحَتَّىٰ صَارَ الرَّجُلُ الَّذِي يُذَكَّرُ بِالْخَيْرِ وَلَعَلَّهُ يَكُونُ وَرِعًا صَدُوقًا يُحَدِّثُ بِأَحَادِيثَ عَظِيمَةٍ عَجِيبَةٍ مِنْ تَفْضِيلِ بَعْضِ مَنْ قَدْ سَلَفَ مِنَ الْوُلَاةِ وَلَمْ يَخْلُقِ اللَّهُ تَعَالَىٰ شَيْئًا مِنْهَا وَلَا كَانَتْ وَلَا وَقَعَتْ وَهُوَ يَحْسَبُ أَنَّهَا حَقٌّ؛ لِكَثْرَةِ مَنْ قَدْ رَوَاهَا مِمَّنْ لَمْ يُعْرِفْ بِكَذِبٍ وَلَا بِقِلَّةِ وَرَعٍ.^۱

ای فلانی! چه ظلم و ستم‌ها که از قریش به ما رسید! چه مصیبت و سختی که شیعیان و دوستان ما از این مردم کشیدند! پیامبر خدا ﷺ در حالی از دنیا رفت که خبر داد: ما از این مردم به مقام خلافت سزاوارتریم. ولی گروه قریش علیه ما اجتماع نمودند تا این‌که حق را از حقدار گرفتند. قریش دلیل و برهان‌های ما را به رخ انصار کشیدند. قریش هرکدام پس از دیگری دست به دست کردند تا این‌که به ما بازگشت، آنگاه بیعت ما را شکستند و بیرق جنگ را در مقابل ما برافراشتند و صاحب مقام خلافت (حضرت امیر ع) همچنان دچار سختی شدید بود تا این‌که کشته شد. سپس با پسرش حسن ع عهد و بیعت شد، آنگاه وی را تنها گذاشتند تا تسلیم شد. پس از آن اهل عراق بر او حمله کردند تا این‌که خنجر به پهلویش زده شد و لشکرش را غارت نمودند و خلخال‌های مادران فرزندان او ربوده شد. پس از این جریان بود که امام حسن ع با معاویه صلح و سازش کرد و خون خویشتن و اهل خود را حفظ نمود و آنان آن طور که باید و شاید قلیل بودند. پس از امام حسن ع امام حسین ع با بیست و چهار هزار نفر از اهل عراق بیعت کرد و آنان

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۱۱، ص ۴۳-۴۴.

نسبت به آن حضرت عهدشکنی نمودند و در حالی که بیعت امام حسین علیه السلام بر گردن ایشان بود بر آن حضرت خروج کرده و او را کشتند. سپس ما اهل بیت دائماً ذلیل، مظلوم، در تبعید، غرق محنت، محروم، مقتول و خوفناک هستیم، خون ما و دوستان ما در امان نبود. ولی دروغ‌گویان و منکران حق به وسیلهٔ دروغ و انکاری که دارند در هر شهری نزد دوستان خود و قاضیان تبه‌کار و گماشتگان بدرفتار تقرب پیدا می‌کنند. اخبار و احادیث جعلی و ساختگی برای آنان نقل می‌نمایند، سخنان دربارهٔ ما می‌گویند که ما نگفته و انجام نداده‌ایم تا ما را مورد خشم مردم قرار دهند. این اعمال اکثراً پس از شهادت امام حسن علیه السلام در زمان معاویه انجام می‌شد؛ لذا شیعیان ما در هر شهری که بودند کشته می‌شدند، چه دست و پاها که با اتهاماتی قطع می‌شد! هر کسی محبت ما را یادآور و متوجه ما می‌گردید یا زندانی می‌شد، یا مال او را به یغما می‌بردند، یا خانه‌اش را خراب می‌کردند. پس از این جریان بود که بلا و گرفتاری همچنان شدید و زیاد می‌شد تا زمان عبیدالله بن زیاد که قاتل امام حسین علیه السلام بود. سپس حجاج بن یوسف روی کار آمد و همهٔ آنان را کشت و ایشان را به هر نحوهٔ گمان و تهمت می‌گرفت، حتی کار به جایی رسیده بود که کسی را زندیق و کافر می‌گفتند نزد حجاج محبوب‌تر بود از این‌که بگویند: شیعهٔ علی است. حتی مردی که او را به خیر یاد می‌کردند - و چه بسا مردی بود پرهیزکار و راست‌گو - احادیث بزرگ و عجیب نقل می‌کرد، از قبیل فضیلت برخی از والیان گذشته که خدا چیزی از آن‌ها را خلق نکرده بود، آن طور مطالب اصلاً نبوده‌اند و واقع نشده‌اند و مع ذلک گمان می‌کرد: این‌گونه احادیث بر حق است، زیرا افراد کثیری که به دروغ و پرهیزکار نبودن

معروف نبودند این گونه اخبار و احادیث را نقل می کردند.

ابن ابی الحدید از ابوالحسن مدائنی روایت می کند:

كتب معاوية نسخة واحدة إلى عمّاله بعد عام الجماعة: أن برئت الذمة ممن روى شيئاً من فضل أبي تراب وأهل بيته، فقامت الخطباء في كلّ كورة وعلى كلّ منبر يلعنون علياً ويبرؤون منه ويقعون فيه وفي أهل بيته، وكان أشدّ الناس بلاء حينئذ أهل الكوفة؛ لكثرة من بها من شيعة علي عليه السلام، فاستعمل عليهم زياد بن سمية، وضمّ إليه البصرة، فكان يتتبع الشيعة وهو بهم عارف؛ لأنّه كان منهم أيام علي عليه السلام، فقتلهم تحت كلّ حجر ومدر وأخافهم وقطع الأيدي والأرجل وسمل العيون وصلبهم على جذوع النخل وطرفهم وشردهم عن العراق، فلم يبق بها معروف منهم...^۱

معاویه در نامه خود به والیان چنین نوشت: من ذمه خود را از هر کسی که روایتی در فضیلت ابوتراب و اهل بیتش نقل نماید، بری کردم. بعد از این دستور خطبا در هر منطقه بر منبر شروع به لعن علی عليه السلام و تبری از او و اهل بیتش نمودند. شدیدترین مردم در بلا و مصیبت اهل کوفه بودند؛ زیرا آن هنگام در کوفه تعداد زیادی از شیعیان وجود داشتند. معاویه، «زیاد» را والی بصره و کوفه نمود. او شیعیان را خوب می شناخت، بر اساس دستور معاویه هر جا که شیعیان را می یافت به قتل می رساند و یا این که آنان را ترسانده، دست و پای آنان را قطع می نمود و چشمان آنان را از حدقه درآورده، به دار آویزان می کرد. همچنین عده ای را نیز از عراق تبعید نمود. لذا هیچ شیعه معروفی در عراق باقی نماند...

فهرست منابع

علاوه بر قرآن.

١. آبی، منصور بن حسین، نثر الدر في المحاضرات، ٧ ج، بیروت - لبنان، دار الكتب العلمية، ١٤٢٤ ه.ق.
٢. آجری، محمد بن حسین، الشريعة، ٥ ج، ریاض - عربستان سعودی، دار الوطن، ١٤٢٠ ه.ق.
٣. آل الشيخ، عبدالرحمن بن حسن، فتح المجید شرح کتاب التوحید، ١ ج، قاهره - مصر، مطبعة السنة المحمدية، ١٣٧٧ ه.ق.
٤. آلوسی، محمود بن عبدالله، روح المعاني في تفسير القرآن العظيم و السبع المثاني، ١٦ ج، بیروت - لبنان، دار الكتب العلمية، ١٤١٥ ه.ق.
٥. آمدی، عبد الواحد بن محمد، غرر الحكم و درر الكلم، ١ ج، قم - ایران، دار الكتاب الاسلامي، ١٤١٠ ه.ق.
٦. ابن بابويه، محمد بن علی، الأمالي، ١ ج، تهران - ایران، مؤسسة البعثة، ١٤٣٥ ه.ق.
٧. ابن بابويه، محمد بن علی، التوحید، ١ ج، قم - ایران، جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، مؤسسة النشر الإسلامي، ١٣٩٨ ه.ق.
٨. ابن بابويه، محمد بن علی، الخصال، ٢ ج، قم - ایران، جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، مؤسسة النشر الإسلامي، ١٣٦٢ ه.ش.
٩. ابن بابويه، محمد بن علی، الهدايه فی الاصول و الفروع، ١ ج، قم - ایران، موسسه امام هادی عليه السلام، ١٤١٨ ه.ق.
١٠. ابن بابويه، محمد بن علی، علل الشرائع، ٢ ج، قم - ایران، مكتبة الداوري، ١٣٨٥ ه.ق.

١١. ابن بابويه، محمد بن علی، عیون أخبار الرضا عليه السلام، ٢ ج، تهران - ایران، جهان، ١٣٧٨ ه.ق.

١٢. ابن بابويه، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمة، ٢ ج، تهران - ایران، دار الكتب الإسلامية، ١٣٩٥ ه.ق.

١٣. ابن بابويه، محمد بن علی، معاني الأخبار، ١ ج، قم - ایران، جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، مؤسسة النشر الإسلامي، ١٤٠٣ ه.ق.

١٤. ابن بابويه، محمد بن علی، من لا يحضره الفقيه، ٤ ج، قم - ایران، جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، مؤسسة النشر الإسلامي، ١٤١٣ ه.ق.

١٥. ابن طاووس، علی بن موسی، جمال الأسبوع بكمال العمل المشروع، ١ ج، قم - ایران، الشريف الرضي، ١٣٣٠ ه.ق.

١٦. ابن قتيبه، عبد الله بن مسلم، الإمامة و السياسة، ٢ ج، بيروت - لبنان، دار الأضواء، ١٤١٠ ه.ق.

١٧. طبرانی، سليمان بن احمد، الدعاء، ١ ج، بيروت - لبنان، دار الكتب العلمية، ١٤١٣ ه.ق.

١٨. مصطفوی، حسن، التحقيق في کلمات القرآن الكريم، ١٤ ج، تهران - ایران، مرکز نشر آثار علامه مصطفوی، ١٣٨٥ ه.ش.

١٩. ابن ابی الحديد، عبد الحميد بن هبة الله، شرح نهج البلاغة، ٢٠ ج، دار احیاء الكتب العربية، ١٣٨٥ ه.ق.

٢٠. ابن ابی العز، علی بن علی، شرح العقيدة الطحاوية، ١ ج، بغداد - عراق، دار الكتاب العربي، ٢٠٠٥ م.

٢١. ابن ابی جمهور، محمد بن زين الدين، عوالي اللئالي العزیزية في الأحاديث الدينية، ٤ ج، قم - ایران، موسسه سيد الشهداء عليه السلام، ١٤٠٥ ه.ق.

۲۲. ابن ابی یعلی، محمد بن محمد، طبقات الحنابلة، ۲ ج، بیروت - لبنان، دار المعرفة، بی تا.
۲۳. ابن اثیر، علی بن محمد، الكامل فی التاريخ، ۱۰ ج، بیروت - لبنان، دار الكتاب العربی، ۱۴۱۷ هـ.ق.
۲۴. ابن اثیر، مبارک بن محمد، النهاية فی غریب الحدیث و الأثر، ۵ ج، قم - ایران، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۶۷ هـ.ش.
۲۵. ابن اعثم کوفی، احمد بن علی، الفتوح، ۹ ج، بیروت - لبنان، دار الأضواء، ۱۴۱۱ هـ.ق.
۲۶. ابن الوزیر، محمد بن ابراهیم، إیثار الحق علی الخلق، ۱ ج، بیروت - لبنان، دار الکتب العلمیة، ۱۹۸۷ م.
۲۷. ابن بطة، عبیدالله بن محمد، الإبانة الكبرى، ۹ ج، ریاض - عربستان سعودی، دار الراية، ۱۴۱۵ هـ.ق.
۲۸. ابن تیمیة، احمد بن عبدالحلیم، الإستقامة، ۲ ج، مدینه - عربستان سعودی، جامعة الإمام محمد بن سعود، ۱۴۰۳ هـ.ق.
۲۹. ابن تیمیة، احمد بن عبدالحلیم، بغیة المرتاد فی الرد علی المتفلسفة والقرامطة والباطنية، ۱ ج، مدینه - عربستان سعودی، مكتبة العلوم والحکم، ۱۴۱۵ هـ.ق.
۳۰. ابن تیمیة، احمد بن عبدالحلیم، مجموع الفتاوى، ۳۵ ج، مدینه - عربستان سعودی، مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف، ۱۴۱۶ هـ.ق.
۳۱. ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، المنتظم فی تاریخ الملوك و الأمم، ۱۹ ج، بیروت - لبنان، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۲ هـ.ق.

٣٢. ابن جوزی، یوسف بن قزاوغلی، تذکرة الخواص، ١ ج، قم - ایران، الشریف الرضی، ١٤١٨ ه.ق.

٣٣. ابن حبان، محمد بن حبان بن احمد، صحیح ابن حبان، ١٨ ج، بیروت - لبنان، مؤسسة الرسالة، ١٤١٤ ه.ق.

٣٤. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، فتح الباری شرح صحیح البخاری، ١٣ ج، بیروت - لبنان، دار المعرفة، ١٣٧٩ ه.ق.

٣٥. ابن حجر هیتمی، احمد بن محمد، تحفة المحتاج فی شرح المنهاج، ١٠ ج، مصر، المكتبة التجارية الكبرى، ١٣٥٧ ه.ق.

٣٦. ابن حزم، علی بن احمد، المحلی بالآثار، ١٢ ج، بیروت - لبنان، دار الفکر، بی.تا.

٣٧. ابن حمدون، محمد بن حسن، التذکرة الحمدونية، ١٠ ج، بیروت - لبنان، دار صادر، ١٩٩٦ م.

٣٨. ابن حنبل، احمد بن محمد، فضائل الصحابة، ٢ ج، بیروت - لبنان، مؤسسة الرسالة، ١٤٠٣ ه.ق.

٣٩. ابن حنبل، احمد بن محمد، مسند الإمام احمد بن حنبل، ٤٥ ج، بیروت - لبنان، مؤسسة الرسالة، ١٤٢١ ه.ق.

٤٠. ابن حیون، نعمان بن محمد، شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار، ٣ ج، قم، جماعة المدرسين فی الحوزة العلمية بقم، مؤسسة النشر الإسلامي، ١٤٠٩ ه.ق.

٤١. ابن دقیق العید، محمد بن علی، إحکام الأحکام شرح عمدة الأحکام، ٢ ج، مطبعة السنة المحمدية، بی.تا.

٤٢. ابن رجب، عبدالرحمن بن احمد، جامع العلوم والحكم في شرح خمسين حديثا من جوامع الكلم، ٢ ج، بيروت - لبنان، مؤسسة الرسالة، ١٤٢٢ هـ.ق.
٤٣. ابن سعد، محمد بن سعد، الطبقات الكبرى: الطبقة الخامسة من الصحابة، ٢ ج، طائف - عربستان سعودی، مكتبة الصديق، بی.تا.
٤٤. ابن شعبه، حسن بن علی، تحف العقول عن آل الرسول (صلى الله عليهم)، ١ ج، قم - ایران، جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، مؤسسة النشر الإسلامي، ١٤٠٤ هـ.ق.
٤٥. ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل أبي طالب عليه السلام، ٤ ج، قم - ایران، علامه، ١٣٧٩ هـ.ق.
٤٦. ابن طاووس، علی بن موسى، إقبال الأعمال، ٢ ج، تهران - ایران، دار الكتب الإسلامية، ١٤٠٩ هـ.ق.
٤٧. ابن طاووس، علی بن موسى، التشریف بالمنن في التعريف بالفتن، ١ ج، قم - ایران، موسسه فرهنگي صاحب الامر (عجل الله فرجه الشريف)، ١٤١٦ هـ.ق.
٤٨. ابن طاووس، علی بن موسى، الدرود الواقية، ١ ج، بيروت - لبنان، مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، ١٤١٥ هـ.ق.
٤٩. ابن طاووس، علی بن موسى، اللهوف في قتلى الطفوف، ١ ج، بيروت - لبنان، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، ١٤١٤ هـ.ق.
٥٠. ابن طاووس، علی بن موسى، مهج الدعوات و منهج العبادات، ١ ج، قم - ایران، دار الذخائر، ١٤١١ هـ.ق.
٥١. ابن عابدين، محمد امين بن عمر، رد المحتار على الدر المختار، ٦ ج، بيروت - لبنان، دار الفكر، ١٤١٢ هـ.ق.

٥٢. ابن عبد البر، يوسف بن عبد الله، الاستذكار، ٩ ج، بيروت - لبنان، دار الكتب العلمية، ١٤٢١ هـ.ق.

٥٣. ابن عبد البر، يوسف بن عبد الله، التمهيد لما في الموطأ من المعاني والأسانيد، ٢٤ ج، مغرب، وزارة عموم الأوقاف والشؤون الإسلامية، ١٣٨٧ هـ.ق.

٥٤. ابن عديم، عمر بن احمد، بغية الطلب في تاريخ حلب، ١٢ ج، بيروت - لبنان، دار الفكر، بی تا.

٥٥. ابن عساكر، على بن حسن، تاريخ مدينة دمشق، ٨٠ ج، بيروت - لبنان، دار الفكر، ١٤١٥ هـ.ق.

٥٦. ابن فارس، احمد بن فارس، معجم مقاييس اللغة، ٦ ج، قم - ايران، مكتب الاعلام الاسلامي، ١٤٠٤ هـ.ق.

٥٧. ابن فهد حلي، احمد بن محمد، عدة الداعي و نجاح الساعي، ١ ج، بيروت - لبنان، دار الكتاب الاسلامي، ١٤٠٧ هـ.ق.

٥٨. ابن قتيبه، عبد الله بن مسلم، عيون الأخبار، ٤ ج، بيروت - لبنان، دار الكتب العلمية، ١٤١٨ هـ.ق.

٥٩. ابن قدامه، عبدالله بن احمد، المغني، ١٠ ج، قاهره - مصر، مكتبة القاهرة، ١٣٨٨ هـ.ق.

٦٠. ابن قولويه، جعفر بن محمد، كامل الزيارات، ١ ج، نجف اشرف - عراق، مطبعة المرتضوية، ١٣٥٦ هـ.ق.

٦١. ابن قيم جوزيه، محمد بن ابي بكر، مدارج السالكين بين منازل اياك نعبد و اياك نستعين، ٢ ج، بيروت - لبنان، دار الكتاب العربي، ١٤١٦ هـ.ق.

٦٢. ابن كثير، اسماعيل بن عمر، البداية و النهاية، ١٥ ج، بيروت - لبنان، دار الفكر، ١٤٠٧ هـ.ق.

٦٣. ابن ماجه، محمد بن يزيد، سنن ابن ماجه، ٢ ج، قاهره - مصر، دار إحياء الكتب العربية، بي.تا.
٦٤. ابن مشهدى، محمد بن جعفر، المزار الكبير، ١ ج، قم - ايران، نشر القيوم، ١٤١٩ هـ.ق.
٦٥. ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، ١٥ ج، بيروت - لبنان، دار صادر، ١٤١٤ هـ.ق.
٦٦. ابن ميثم، ميثم بن على، قواعد المرام فى علم الكلام، ١ ج، قم - ايران، كتابخانه عمومى حضرت آيت الله العظمى مرعشى نجفى، ١٤٠٦ هـ.ق.
٦٧. ابن نجيم مصرى، زين الدين بن إبراهيم، البحر الرائق شرح كنز الدقائق، ٨ ج، دار الكتاب الإسلامى، بي.تا.
٦٨. ابن هشام، عبد الملك بن هشام، السيرة النبوية لإبن هشام، ٢ ج، قاهره - مصر، شركة مكتبة ومطبعة مصطفى البابى الحلبي، ١٣٧٥ هـ.ق.
٦٩. ابو الفرج اصفهانى، على بن حسين، مقاتل الطالبين، ١ ج، بيروت - لبنان، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، ١٤١٩ هـ.ق.
٧٠. ابو حيان توحيدى، على بن محمد، البصائر و الذخائر، ١٠ ج، بيروت - لبنان، دار صادر، ١٤١٩ هـ.ق.
٧١. ابو داود سجستانى، سليمان بن اشعث، سنن ابى داود، ٤ ج، صيدا - بيروت، المكتبة العصرية، بي.تا.
٧٢. اخطب خوارزم، موفق بن احمد، مقتل الحسين عليه السلام، ٢ ج، قم - ايران، أنوار الهدى، ١٤٢٣ هـ.ق.
٧٣. ازهرى، محمد بن احمد، تهذيب اللغة، ١٥ ج، بيروت - لبنان، دار إحياء التراث العربى، ١٤٢١ هـ.ق.

٧٤. استرآبادی، علی، تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ١ ج، قم
- ایران، جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، مؤسسة النشر
الإسلامي، ١٤٠٩ ه.ق.

٧٥. باقلانی، محمد بن طيب، تمهيد الأوائل في تلخيص الدلائل، ١ ج، بيروت -
لبنان، مؤسسة الكتب الثقافية، ١٤٠٧ ه.ق.

٧٦. الباني، محمد ناصرالدين، فتنة التكفير، ١ ج، رياض - عربستان سعودی،
دار ابن خزيمة، ١٤١٨ ه.ق.

٧٧. بحرانی، هاشم بن سليمان، مدينة معاجز الأئمة الإثني عشر و دلائل
الحجج على البشر، ٨ ج، قم - ایران، مؤسسة المعارف الإسلامية،
١٤١٣ ه.ق.

٧٨. بحرانی، يوسف بن احمد، الحقائق الناضرة في احكام العترة الطاهرة، ٢٥
ج، قم - ایران، جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، مؤسسة النشر
الإسلامي، ١٤٠٥ ه.ق.

٧٩. بخاری، محمد بن اسماعيل، صحيح البخاري، ٩ ج، بيروت - لبنان، دار
طوق النجاة، ١٤٢٢ ه.ق.

٨٠. برقی، احمد بن محمد، المحاسن، ٢ ج، قم - ایران، دار الكتب الإسلامية،
١٣٧١ ه.ق.

٨١. بغدادی، عبد القاهر بن طاهر، اصول الايمان، ١ ج، بيروت - لبنان، دار و
مكتبة الهلال، ٢٠٠٣ م.

٨٢. بلاذری، احمد بن يحيى، أنساب الأشراف، ١٣ ج، بيروت - لبنان، دار الفكر،
١٤١٧ ه.ق.

٨٣. بيهقي، احمد بن حسين، السنن الكبرى، ١٠ ج، بيروت - لبنان، دار
الكتب العلمية، ١٤٢٤ ه.ق.

٨٤. تفتازانى، مسعود بن عمر، شرح العقائد النسفية، ١ ج، قاهره - مصر، مكتبة الكليات الأزهرية، ١٤٠٧ هـ.ق.
٨٥. تفتازانى، مسعود بن عمر، شرح المقاصد، ٥ ج، قم - ايران، الشريف الرضي، ١٤٠٩ هـ.ق.
٨٦. تلمسانى، محمد بن ابى بكر، الجوهره في نسب الإمام علي و آله عليه السلام، ١ ج، قم - ايران، انصاريان، بى تا.
٨٧. جاحظ، عمرو بن بحر، رسائل الجاحظ: الرسائل السياسية، ١ ج، بيروت - لبنان، دار و مكتبة الهلال، ٢٠٠٢ م.
٨٨. جرجانى، على بن محمد، شرح المواقف، ٨ ج، قم - ايران، الشريف الرضي، ١٣٢٥ هـ.ق.
٨٩. جرداق، جورج، الإمام علي صوت العدالة الإنسانية، ١ ج، بيروت - لبنان، دار الاندلس، ٢٠١٠ م.
٩٠. الجمل، ابراهيم محمد حسن، ام المؤمنین خديجة بنت خويلد، قاهره - مصر، دار الفضيلة، بى تا.
٩١. جوادى آملی، عبدالله، و مصطفى پور، محمدرضا، «ارتداد و آزادی»، پاسدار اسلام، ش. ٢٦٥، صفحه ٦-١٠، ١٣٨٢ هـ.ش.
٩٢. جوهرى، اسماعيل بن حماد، الصحاح: تاج اللغة و صحاح العربية، ٦ ج، بيروت - لبنان، دار العلم للملايين، ١٣٧٦ هـ.ق.
٩٣. حاكم نيشابوري، محمد بن عبدالله، المستدرک على الصحيحين، ٤ ج، بيروت - لبنان، دار الكتب العلمية، ١٤١١ هـ.ق.
٩٤. حامد، محمد عبدالحكيم، أئمة التكفير: ظاهرة التكفير في العصر الحاضر أصولها الفكرية وطرق علاجها، ١ ج، قاهره - مصر، دار الفاروق، ٢٠٠٦ م.

٩٥. حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ٣٠ ج، قم - ایران، مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، ١٤٠٩ هـ.ق.

٩٦. حسن بن علی عليه السلام، امام یازدهم، التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن بن علی العسكري عليه السلام، ١ ج، قم - ایران، مدرسة الإمام المهدي عليه السلام، ١٤٠٩ هـ.ق.

٩٧. حسینی طهرانی، محمد حسین، مهر تابان: یادنامه و مصاحبات تلمیذ و علامه عالم ربانی علامه سید محمدحسین طباطبائی تبریزی، ١ ج، قم - ایران، باقر العلوم عليه السلام، ١٤٢٦ هـ.ق.

٩٨. حصری قیروانی، ابراهیم بن علی، زهر الآداب و ثمر الألباب، ٢ ج، بیروت - لبنان، دار الکتب العلمیة، ١٤١٩ هـ.ق.

٩٩. حصکفی، محمد بن علی، الدر المختار شرح تنویر الأبصار وجامع البحار، ١ ج، بیروت - لبنان، دار الکتب العلمیة، ١٤٢٣ هـ.ق.

١٠٠. حلوانی، حسین بن محمد، نزهة الناظر و تنبيه الخاطر، ١ ج، قم - ایران، مدرسة الإمام المهدي عليه السلام، ١٤٠٨ هـ.ق.

١٠١. خزاز رازی، علی بن محمد، کفاية الأثر في النص على الأئمة الإثنی عشر، ١ ج، قم - ایران، بیدار، ١٤٠١ هـ.ق.

١٠٢. خمینی، روح الله، تحرير الوسيلة، ٢ ج، قم - ایران، دار العلم، ١٤٠٩ هـ.ق.

١٠٣. خوارزمی، ریحان بن عبدالواحد، المناقب و المثالب، ١ ج، دمشق - سوریة، دار البشائر، ١٤٢٠ هـ.ق.

١٠٤. خویی، ابوالقاسم، التنقيح في شرح العروة الوثقى، ٦ ج، قم - ایران، لطفی، ١٤١٨ هـ.ق.

١٠٥. دارمی، عبدالله بن عبدالرحمن، سنن الدارمی، ٤ ج، ریاض - عربستان سعودی، دار المغنی للنشر والتوزیع، ١٤٢١ هـ.ق.
١٠٦. ذهبی، محمد بن احمد، سیر أعلام النبلاء، ٢٥ ج، بیروت - لبنان، مؤسسة الرسالة، ١٤٠٥ هـ.ق.
١٠٧. ذهبی، محمد بن احمد، میزان الاعتدال فی نقد الرجال، ٤ ج، بیروت - لبنان، دار المعرفة للطباعة والنشر، ١٣٨٢ هـ.ق.
١٠٨. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، ١ ج، دمشق - بیروت، دار القلم - الدار الشامیة، ١٤١٢ هـ.ق.
١٠٩. رشید رضا، محمد رشید بن علی رضا، تفسیر المنار، ١٢ ج، مصر، الهيئة المصرية العامة للكتاب، ١٩٩٠ م.
١١٠. سبحانی تبریزی، جعفر، بحوث فی الملل و النحل، ٩ ج، قم - ایران، جماعة المدرسین فی الحوزة العلمیة بقم، مؤسسة النشر الإسلامی، بی.تا.
١١١. سبزواری، محمد بن محمد، جامع الأخبار، ١ ج، بیروت - لبنان، مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، ١٤١٣ هـ.ق.
١١٢. سبکی، علی بن عبد الكافی، فتاوی السبکی، ٢ ج، دار المعارف، بی.تا.
١١٣. سعدی، عبد الرحمن، الإرشاد إلى معرفة الأحكام، ١ ج، مطبعة العلم، بی.تا.
١١٤. سلیم بن قیس هلالی، كتاب سلیم بن قیس الهلالي، ٣ ج، قم، نشر الهادی، ١٤٠٥ هـ.ق.
١١٥. سیوطی، عبد الرحمن بن ابی بكر، تاریخ الخلفاء، ١ ج، مكه - عربستان سعودی، مكتبة نزار مصطفى الباز، ١٤٢٥ هـ.ق.

١١٦. شریف الرضی، محمد بن حسین، خصائص الأئمة عليهم السلام: خصائص أمير المؤمنين عليه السلام، ١ ج، مشهد مقدس - ایران، آستانة الرضویة المقدسة، مجمع البحوث الإسلامية، ١٤٠٦ هـ.ق.
١١٧. شلبي، محمود، حياة فاطمة عليها السلام، بيروت - لبنان، دار الجليل، ١٤٠٩ هـ.ق.
١١٨. شوکانی، محمد بن علی، السيل الجرار المتدفق على حدائق الأزهار، ١ ج، بيروت - لبنان، دار ابن حزم، ١٤٢٥ هـ.ق.
١١٩. شوکانی، محمد بن علی، فتح القدير، ٦ ج، دمشق - سوریه، دار ابن كثير، ١٤١٤ هـ.ق.
١٢٠. شهرستاني، محمد بن عبد الكريم، الملل و النحل، ٢ ج، بيروت - لبنان، دار المعرفة، ١٤١٥ هـ.ق.
١٢١. شهيد ثانی، زين الدين بن علی، حقائق الإيمان مع رسالتي الاقتصاد و العدالة، ١ ج، قم - ایران، کتابخانه عمومی حضرت آيت الله العظمی مرعشی نجفی، ١٤٠٩ هـ.ق.
١٢٢. شهيد ثانی، زين الدين بن علی، مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، ١٦ ج، قم - ایران، مؤسسة المعارف الإسلامية، ١٤١٣ هـ.ق.
١٢٣. صدرالدين شيرازی، محمد بن ابراهيم، تفسير القرآن الكريم، ٧ ج، قم - ایران، بيدار، ١٣٦١ هـ.ش.
١٢٤. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات في فضائل آل محمد (صلوات الله عليهم اجمعين)، ١ ج، قم - ایران، مكتبة آية الله العظمی المرعشي النجفي، ١٤٠٤ هـ.ق.
١٢٥. طباطبائي، محمدحسين، الميزان في تفسير القرآن، ٢٠ ج، بيروت - لبنان، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، ١٣٩٠ هـ.ق.

١٢٦. طبرانی، سليمان بن احمد، الدعاء، المعجم الأوسط، ١٠ ج، قاهره - مصر، دار الحرمين، بی تا.
١٢٧. طبرانی، سليمان بن احمد، الدعاء، المعجم الكبير، ٢٥ ج، قاهره - مصر، مكتبة ابن تيمية، بی تا.
١٢٨. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، ٢ ج، مشهد مقدس - ایران، نشر المرتضى، ١٤٠٣ ه.ق.
١٢٩. طبرسی، حسن بن فضل، مكارم الأخلاق، ١ ج، قم - ایران، الشريف الرضي، ١٤١٢ ه.ق.
١٣٠. طبرسی، فضل بن حسن، إعلام الوری بأعلام الهدی، ٢ ج، قم - ایران، مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، ١٤١٧ ه.ق.
١٣١. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البيان في تفسير القرآن، ١٠ ج، تهران - ایران، ناصر خسرو، ١٣٧٢ ه.ش.
١٣٢. طبرسی، فضل بن حسن، مشكاة الأنوار في غرر الأخبار، ١ ج، نجف اشرف - عراق، المطبعة الحيدرية، ١٣٨٥ ه.ق.
١٣٣. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبري: تاریخ الأمم و الملوك، ١١ ج، بيروت - لبنان، دار التراث، ١٣٨٧ ه.ق.
١٣٤. طبری، محمد بن جریر، جامع البيان في تفسير القرآن، ٣٠ ج، بيروت - لبنان، دار المعرفة، ١٤١٢ ه.ق.
١٣٥. طريحي، فخرالدين بن محمد، مجمع البحرين، ٦ ج، تهران - ایران، کتابفروشی مرتضوی، ١٣٧٥ ه.ق.
١٣٦. طوسی، محمد بن حسن، اختيار معرفة الرجال المعروف برجال الكشي، ١ ج، مشهد مقدس - ایران، دانشگاه مشهد، دانشکده الهيات و معارف اسلامي، مركز تحقيقات و مطالعات، ١٤٠٩ ه.ق.

١٣٧. طوسی، محمد بن حسن، الأمالي، ١ ج، قم - ایران، دار الثقافة، ١٤١٤ ه.ق.
١٣٨. طوسی، محمد بن حسن، التبيان في تفسير القرآن، ١٠ ج، بيروت - لبنان، دار إحياء التراث العربي، بی.تا.
١٣٩. طوسی، محمد بن حسن، النهاية في مجرد الفقه و الفتاوى، ١ ج، بيروت - لبنان، دار الكتاب العربي، ١٤٠٠ ه.ق.
١٤٠. طوسی، محمد بن حسن، تهذيب الأحكام، ١٠ ج، تهران - ایران، دار الكتب الإسلامية، ١٤٠٧ ه.ق.
١٤١. طوسی، محمد بن حسن، مصباح المتهدج، ٢ ج، بيروت - لبنان، مؤسسة فقه الشيعة، ١٤١١ ه.ق.
١٤٢. العاصمی النجدي، عبدالرحمن بن محمد، الدرر السنية في الأجوبة النجدية، ١٦ ج، ١٤١٧ ه.ق.
١٤٣. عبدالمنعم، محمود عبدالرحمن، معجم المصطلحات و الالفاظ الفقهية، ٣ ج، قاهره - مصر، دار الفضيلة، ١٤١٩ ه.ق.
١٤٤. علامه حلی، حسن بن یوسف، إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان، ٢ ج، قم - ایران، جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، مؤسسة النشر الإسلامي، ١٤١٠ ه.ق.
١٤٥. علامه حلی، حسن بن یوسف، قواعد الأحكام في معرفة الحلال و الحرام، ٣ ج، قم - ایران، جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، مؤسسة النشر الإسلامي، ١٤١٣ ه.ق.
١٤٦. علامه حلی، حسن بن یوسف، معارج الفهم في شرح النظم، ١ ج، قم - ایران، دليل ما، ١٣٨٤ ه.ش.

١٤٧. على بن ابي طالب عليه السلام، امام اول، نهج البلاغة، ١ ج، قم - ايران، مؤسسة دار الهجرة، ١٤١٤ هـ.ق.
١٤٨. على بن حسين عليه السلام، امام چهارم، الصحيفة السجادية، ١ ج، قم - ايران، نشر الهادي، ١٣٧٤ هـ.ش.
١٤٩. على بن موسى عليه السلام، امام هشتم، الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا عليه السلام، ١ ج، قم - ايران، مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، ١٤٠٦ هـ.ق.
١٥٠. عياشي، محمد بن مسعود، تفسير العياشي، ٢ ج، تهران - ايران، مكتبة العلمية الاسلامية، ١٣٨٠ هـ.ق.
١٥١. غزالي، محمد بن محمد، الاقتصاد في الاعتقاد، ١ ج، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤٠٩ هـ.ق.
١٥٢. غزنوي حنفي، احمد بن محمد بن سعيد، كتاب اصول الدين، ١ ج، بيروت - لبنان، دار البشائر الإسلامية، ١٤١٩ هـ.ق.
١٥٣. فاضل هندی، محمد بن حسن، كشف اللثام عن قواعد الأحكام، ١١ ج، قم - ايران، جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، مؤسسة النشر الإسلامي، ١٤١٦ هـ.ق.
١٥٤. فخر رازی، محمد بن عمر، التفسير الكبير، ٣٢ ج، بيروت - لبنان، دار إحياء التراث العربي، ١٤٢٠ هـ.ق.
١٥٥. فخر رازی، محمد بن عمر، معالم أصول الدين، ١ ج، بيروت - لبنان، دار الكتاب العربي، بی تا.
١٥٦. فيروزآبادي، محمد بن يعقوب، القاموس المحيط، ٤ ج، بيروت - لبنان، دار الكتب العلمية، ١٤١٥ هـ.ق.
١٥٧. فيومي، احمد بن محمد، المصباح المنير في غريب الشرح الكبير للرافعي، ٢ ج، قم - ايران، مؤسسة دار الهجرة، ١٤١٤ هـ.ق.

١٥٨. قاضی سعید قمی، محمدسعید بن محمد مفید، شرح الأربعین، ١ ج، تهران - ایران، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ١٣٧٩ ه.ش.
١٥٩. قرطبی، احمد بن عمر، المفهم لما أشکل من کتاب تلخیص مسلم، ٧ ج، دمشق - بیروت، دار ابن کثیر - دار الکلم الطیب، ١٤١٧ ه.ق.
١٦٠. قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، ٢٠ ج، قاهره - مصر، دار الکتب المصریة، ١٣٨٤ ه.ق.
١٦١. قشیری نیسابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ٥ ج، قاهره - مصر، دار إحياء الکتب العربیة، بی.تا.
١٦٢. قطب راوندی، سعید بن هبة الله، الخرائج و الجرائح، ٣ ج، قم، مؤسسة الإمام المهدي عليه السلام، ١٤٠٩ ه.ق.
١٦٣. قطب راوندی، سعید بن هبة الله، الدعوات، ١ ج، قم - ایران، مدرسه الإمام المهدي عليه السلام، ١٤٠٧ ه.ق.
١٦٤. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، ٢ ج، قم - ایران، دار الکتاب، ١٤٠٤ ه.ق.
١٦٥. قندوزی، سلیمان بن ابراهیم، ینابیح المودة لذوی القربی، ٤ ج، قم - ایران، منظمة الاوقاف و الشؤون الخیریة، دار الأسوة للطباعة و النشر، ١٤٢٢ ه.ق.
١٦٦. کراجکی، محمد بن علی، کنز الفوائد، ٢ ج، قم - ایران، دار الذخائر، ١٤١٠ ه.ق.
١٦٧. کفعمی، ابراهیم بن علی، البلد الأمين، ١ ج، تهران - ایران، مکتبة الصدوق، بی.تا.
١٦٨. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ٨ ج، تهران - ایران، دار الکتب الإسلامیة، ١٤٠٧ ه.ق.

١٦٩. كوفى، فرات بن ابراهيم، تفسير فرات الكوفى، ١ ج، تهران - ايران، وزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامى، مؤسسة الطبع و النشر، ١٤١٠ هـ.ق.
١٧٠. كاسانى حنفى، ابوبكر بن مسعود، بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، ٧ ج، بيروت - لبنان، دار الكتب العلمية، ١٤٠٦ هـ.ق.
١٧١. لالكائى، هبة الله بن حسن، شرح أصول اعتقاد أهل السنة والجماعة، ٨ ج، عربستان سعودى، دار طيبة، ١٤٢٣ هـ.ق.
١٧٢. لاهيجى، عبد الرزاق بن على، گوهر مراد، ١ ج، تهران، نشر سايه، ١٣٨٣ هـ.ش.
١٧٣. ليثى واسطى، على بن محمد، عيون الحكم و المواعظ، ١ ج، قم - ايران، موسسه علمى فرهنگى دار الحديث، سازمان چاپ و نشر، ١٣٧٦ هـ.ش.
١٧٤. مالكى، حسن بن فرحان، قراءة في كتب العقائد: المذهب الحنبلي نموذجاً، ١ ج، عمان - اردن، مركز الدراسات التاريخية، ١٤٣٠ هـ.ق.
١٧٥. متقى هندی، علي بن حسام الدين، كنز العمال في سنن الأقوال والأفعال، ١٨ ج، بيروت - لبنان، مؤسسة الرسالة، ١٤٠١ هـ.ق.
١٧٦. مجلسى، محمدباقر بن محمدتقى، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ١١٠ ج، بيروت - لبنان، دار إحياء التراث العربى، ١٤٠٣ هـ.ق.
١٧٧. محب الدين الطبرى، احمد بن عبدالله، ذخائر العقبى في مناقب ذوي القربى، ١ ج، قاهره - مصر، مكتبة القدسي، ١٣٥٦ هـ.ق.
١٧٨. محقق حلى، جعفر بن حسن، شرائع الإسلام في مسائل الحلال و الحرام، ٤ ج، قم - ايران، اسماعيليان، ١٤٠٨ هـ.ق.

۱۷۹. محمدرضایی، محمد و دیگران، جستارهایی در کلام جدید، ۱ ج، تهران - قم، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، دانشگاه قم، ۱۳۸۱ ه.ش.
۱۸۰. مرشد بالله، یحیی بن حسین، الأمالی: و هی المعروفة بالأمالی الخمیسية، ۲ ج، بیروت - لبنان، دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۲ ه.ق.
۱۸۱. مزنی، اسماعیل بن یحیی، شرح السنة، ۱ ج، عربستان سعودی، مكتبة الغرباء الأثرية، ۱۴۱۵ ه.ق.
۱۸۲. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ۳۱ ج، تهران - ایران، صدرا، ۱۳۷۷ ه.ش.
۱۸۳. مظفر، محمد حسن، دلائل الصدق لنهج الحق، ۸ ج، قم - ایران، مؤسسة آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث، ۱۴۲۲ ه.ق.
۱۸۴. مظفر، محمد رضا، عقائد الإمامية، ۱ ج، قم - ایران، انصاریان، ۱۴۲۹ ه.ق.
۱۸۵. مفید، محمد بن محمد، الإختصاص، ۱ ج، قم، المؤتمر العالمي لألفية الشيخ المفید، ۱۴۱۳ ه.ق.
۱۸۶. مفید، محمد بن محمد، الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ۲ ج، قم - ایران، المؤتمر العالمي لألفية الشيخ المفید، ۱۴۱۳ ه.ق.
۱۸۷. مفید، محمد بن محمد، الأمالي، ۱ ج، قم - ایران، المؤتمر العالمي لألفية الشيخ المفید، ۱۴۱۳ ه.ق.
۱۸۸. مقریزی، احمد بن علی، النزاع و التخاصم فيما بين بني أمية و بني هاشم، قاهره - مصر، دار المعارف، بی تا.
۱۸۹. مناوی، محمد عبدالرؤوف بن تاج العارفين، فیض القدير شرح الجامع الصغير، ۶ ج، مصر، المكتبة التجارية الكبرى، ۱۳۵۶ ه.ق.

١٩٠. المنصور بالله، عبدالله بن حمزة، الشافعي، ٤ ج، صعه - يمن، مكتبة أهل البيت عليه السلام، ١٤٢٩ هـ.ق.
١٩١. ميرخليلي، سيد محمود، «خشونت و مجازات»، كتاب نقد، ش. ١٤ و ١٥، صفحه ١٢٤-١٥٣، ١٣٧٩ هـ.ش.
١٩٢. ميرزاي قمى، ابو القاسم بن محمد حسن، غنائم الأيَّام في مسائل الحلال و الحرام، ٦ ج، قم - ايران، مركز النشر التابع لمكتب الإعلام الإسلامي، ١٤١٧ هـ.ق.
١٩٣. ميشل، توماس، كلام مسيحي، ترجمه‌ى حسين توفيقى، قم - ايران، مركز مطالعات و تحقيقات اديان و مذاهب، ١٣٧٧ هـ.ش.
١٩٤. نجاشى، احمد بن على، رجال النجاشي، ١ ج، قم - ايران، جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، مؤسسة النشر الإسلامي، ١٤١٨ هـ.ق.
١٩٥. نجفى، محمدحسن بن باقر، جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، ٤٣ ج، بيروت - لبنان، دار إحياء التراث العربي، ١٤٠٤ هـ.ق.
١٩٦. نراقى، مهدي بن ابى ذر، جامع السعادات، ٣ ج، بيروت - لبنان، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، بى.تا.
١٩٧. نسائى، احمد بن شعيب، السنن الكبرى، ١٢ ج، بيروت - لبنان، مؤسسة الرسالة، ١٤٢١ هـ.ق.
١٩٨. نسائى، احمد بن شعيب، سنن النسائى، ٩ ج، حلب - سوريه، مكتب المطبوعات الإسلامية، ١٤٠٦ هـ.ق.
١٩٩. نعمانى، محمد بن ابراهيم، الغيبة، ١ ج، تهران - ايران، مكتبة الصدوق، ١٣٩٧ هـ.ق.
٢٠٠. نفزى قيروانى، عبدالله بن عبدالرحمن، متن الرسالة، ١ ج، بيروت - لبنان، دار الفكر، بى.تا.

٢٠١. نووی، یحیی بن شرف، المنهاج فی شرح صحیح مسلم بن الحجاج، ١٨ ج، بیروت - لبنان، دار إحياء التراث العربي، ١٣٩٢ ه.ق.
٢٠٢. ورام، مسعود بن عیسی، تنبیه الخواطر و نزهة النواظر المعروف بمجموعة ورام، ٢ ج، قم - ایران، مكتبه الفقيه، ١٤١٠ ه.ق.
٢٠٣. هیثمی، علی بن ابوبکر، مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ١٠ ج، قاهره - مصر، مكتبة القدسي، ١٤١٤ ه.ق.
٢٠٤. یزدی، محمد کاظم بن عبد العظیم، العروة الوثقی، ٢ ج، بیروت - لبنان، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، ١٤٠٩ ه.ق.
٢٠٥. یعقوبی، احمد بن اسحاق، تاریخ الیعقوبی، ٢ ج، بیروت - لبنان، دار صادر، بی تا.